کتابخانه مرکزی آستان قدس رضوی

۶۹۸۴

ادبی
ر

باسمه تعالی

فهرستبرگه منابع چاپ سنگی - اداره مخطوطات

شماره ثبت: ۳۸۳۲۲

رده‌بندی دیویی: ۲۹۷٫۹۵۷ ف ۱۴۹ ت ۱۲۸۸

سرشناسه: فاضل بسطامی، نوروزعلی بن محمد باقر، ۱۲۲۷ - ۱۳۰۹ ق.

عنوان قراردادی:

عنوان: تحفة الرضویه به ضمیمه لؤلؤ البحرین فی ذکر مناقب الحسین (ع)

کاتب: علی رضا خوانساری تاریخ کتابت:

محل نشر: تهران ناشر: کارخانه آقا میرزا علی اکبر تاریخ نشر: ۱۲۸۸ ق

صفحه شمار: اجی. (بدون شماره گذاری) مصور☐ درسی☐ گراور یا افست☐

زبان: فارسی ابعاد: ۲۶×۱۷ نوع خط: نسخ

روش تهیه: وقفی☐ اهدایی☐ خریداری☑ ارسالی☐

توضیحات: آستان قدس رضوی تاریخ ثبت: آبان ۱۳۸۰

یادداشتها: شرح ضمایم: لؤلؤ البحرین فی ذکر مناقب الحسین (ع).
لؤلؤ البحرین شرحی است بر اشعاری درباره بحر العلوم که در کتاب سفینة النجاة به رشته تحریر در آمده است.

موضوع(ها): ۱. علی بن موسی (ع)، امام هشتم، ۱۵۳-۲۰۳ ق. - سرگذشتنامه. ۲. علی بن موسی (ع)، امام هشتم، ۱۵۳-۲۰۳ ق. - معجزات. ۳. حسین بن علی (ع)، امام سوم، ۴-۶۱ ق. - مدایح و مناقب. ۴. شعر عربی.

شناسه(های) افزوده: الف. خوانساری، علیرضا، کاتب. ب. عنوان

فهرستنگار: منیض تاریخ فهرستنگاری: آبان ۸۸

کتابخانه مرکزی آستان قدس رضوی

۹۴۲۰۷

سازمان کتابخانه مرکزی و مرکز اسناد
آستان قدس رضوی

اسم کتاب تحفة الرضویه

مولف ملا نوروزعلی فاضل بسطامی

موضوع اخبار زبان

سال چاپ ۱۳۸۸ محل چاپ طهران

شماره عمومی کتابخانه / بخش

وقفی/ خریداری [illegible] تاریخ آبان ۱۳۸۰

طول ۲۶ عرض ۱۹ شماره صفحات

ملاحظات

۲۹۷/۹۵۷
۱۴۹۵ ف

۹۴۲۰۷

هو الله تعالی شأنه العزیز

در زمان دولت
جاوید مدت سلطان السلاطین
الزمان والخاقان الخواقین الدوران السلطان
بن السلطان بن السلطان والخاقان بن الخاقان بن الخاقان
السلطان ناصر الدین شاه قاجار خلد الله ملکه و
دولته الی آخر الزمان و در ریاست رئیس دار الطباعة الباهرة
عالیجاه رفعت جایگاه مقرب الخاقان محمد حسن خان
دام عزه و جلاله این نسخه شریفه نفیسه منیفه
منطبع گردید در کارخانه استاد
ارشاد ... فیه ... الصناعة
آقا میرزا علی اکبر

[illegible]

کتابخانه آستان قدس مشهد
شماره ثبت ۲۴۱۰۷
تاریخ ۸۰ بهمن

زینت توفیقه ... رقم ... [illegible]

هو الله تعالی شأنه العزیز

در زمان دولت
جاوید مدت سلطان السلاطین
الزمان و الخاقان الخواقین الدوران السلطان
بن السلطان بن السلطان و الخاقان بن الخاقان بن الخاقان
السلطان ناصر الدین شاه قاجار خلد الله ملکه و
دولته الی آخر الزمان و در زمان ریاست رئیس دار الطباعة الباهره
عالیجاه رفعت جایگاه مقرب الخاقان محمد حسن خان
دام عزه و اجلاله این نسخه شریفه نفیسه منیفه
منطبع گردید در کارخانه استاد
الاستاد فهم الصناعه
آقا میرزا علی اکبر

بتوفیق ایزد
فی سنه ۱۲۹۸

کتابخانه آستان قدس مشهد
شماره ثبت ۲۴۱۰۷
تاریخ ۸۰ بهمن

هذا الکتاب الشریف
اللطیف والمؤلف المنیف المسمی بتحفة الرضویة
فی فضائل مولینا و مولی اشرف البریة شمس الشموس و انیس النفوس
لمؤلفه الفاضل الکامل الزاهد العابد المتقی الحاج ملا نوروز علی
الشهیر بفاضل البسطامی خادم الروضة
الرضویة علی مشرفها الاف التحیة

بسم الله الرحمن الرحیم — نصر من الله و فتح قریب و بشر المؤمنین

الحمد لله الذی جعلنا من المجاورین للروضة الرضویة و وفقنا لتقبیل عتبتها العالیة وضریحها
الشریفة فی کل بکرة و عشیة والصلوة والسلام علی محمد واله اشراف البریة ما دام الخلایق مخلعة
بخلعة الوجود لهیبته سیما امام الامم و ثامن ائمة البررة الزکیة الذی کان من خاصته ان نفوس
الفریقین عنه راضیة و نفسه الزکیة الشریفة عندهم مرضیة و یکون حضور مشهده و مرقده ذریعة
الی السعادة الابدیة والتوطن فی جواره و حضرته وسیلة الی الکرامة السرمدیة **اما بعد** چونکه
جمعی از شیعیان خلص اثنا عشری و برخی از مؤمنان و اخلاء روحانی از این مستغرق بحر عصیان و نافرمانی
نوروز علی بن محمد باقر بسطامی المجاور فی مشهد الرضوی خواهش نمودند که در خصوص فضیلت زیارت
امام همام و مقتدای انام پیشوای خاص و عام عارف اسرار لاهوت و کاشف استار ناسوت کمال افزای
نفوس شرف بخشای خاک پاک طوس رضا من مهاجرین و غرباء و ثامن ائمة هدی السلطان علی بن موسی
الرضا علیه الاف التحیة والثناء و سبب آمدن آن منبع جود و احسان بسمت خراسان و پارهٔ از
معجزات آن راهنمای گمراهان در آن اوان و غیر آن و بعد از دفن آنحضرت و جهانبانان در آن آستان عرش نشان
و مجملی از ثواب زیارت آن شافع گناهکاران و کیفیت و فخر زائرین بعتبه بوسی انفخر الراکعین والساجدین و آداب
و مستحبات و شرایط زیارت آنحضرت غالمین و برخی از معجزات و واقعات که بعد از دفن آنحضرت در آن ارض
فیض قرین مشهور ناظرین گردیده و در کتب معتبره مسطور است مختصری نوشته شود و مکرر بر مکرر استدعای
این مطلب نموده بودند لهذا بجهت استجاب اجابت برادران ایمانی و زیادتی شوق شیعیان بزیارت آنحضرت
عالمیان شروع در این مختصر نمودم و مسمی نمودم بتحفة الرضویة امیدوارم که پسند درگاه خدام آستان
عرش نشان ملائک پاسبان روضه رضویه گردد و سرمایهٔ نجات این عاصی تیره روزگار گردد و چون
این نسخه شریفه و صحیفه منیفه از چند جهت زیادتی داشت بر تحفة الرضویة که سابقا در تبریز بزیور

انطباع

احوال مادر فرخنده اختر که از طرف مغرب آورده بودند

انطباع در آورده بودند و متضمن بعضی از اخبار مصائب حضرت امام حسین ع نیز بود و ترجمه اشعار
دعبل موافق تفسیر مرحوم مجلسی و مجملی از احوالات حضرت فاطمه ع که در قم مدفون میباشد نیز در
این نسخه شریفه بود لهذا بعد از مراجعت مؤلف دام ظله از مکه معظمه ثانیا در دار الخلافه تبریز بزیور
انطباع متحلی شد و این وجیزه شریفه مشتملست بر چهار باب و خاتمه **باب اول** در بیان ولادت با
سعادت آن بزرگوار است و بیان سبب تشریف و ورود آنحضرت بخراسان و ذکر بعضی از معجزات که
از آن فخر کاینات در بین راه خراسان و ورود ببلد مرو بوقوع پیوسته و ذکر شمهٔ از سخاوت و شهادت
آنحضرت است **باب دویم** در بیان ذکر احادیثی که مشتملست بر فضیلت زیارت آنحضرت و ذکر
بعضی از اخباری که مشعر است بر اینکه زیارت آنحضرت افضلست از زیارت ائمه هدی بلکه بر زیارت
سید الشهداء روحی و روح العالمین له الفداء **باب سیم** در ذکر وقایعی که بعد از دفن آنحضرت از
بقعهٔ متبرکه آنحضرت بظهور رسیده و مشهور ناظرین گردیده و بیان ملقب شدن آنحضرت برضا و معنی
امام هشتم و قبلهٔ هفتم **باب چهارم** در بیان آداب و کیفیت زیارت آنحضرت و آدابی که در آن بقعه
عرش درجه رعایت آن لازمست و بیان بر و احسان بوالدین و استقبال زایرین و حاجیان **خاتمه** در
بیان اینکه اجسام شریفه انبیا و اولیا و اوصیا و ائمه هدی سلام الله علیهم اجمعین در قبر با جسد موجودند
و وجه جمع بین اخبار متعارضه در مقام و مجملی از احوال الربیع بن خثیم که مدفن آنجناب در یکفرسخی مشهد
مقدس رضوی قریب برود خانه شهر طوس واقع شده و بیان بانی قبه متبرکه عرش درجه و اشخاصی که
تعمیر آن روضه عرش اشتباه و عمارات متصله بآن را نموده اند و چون در بین ائمه اطهار علیهم السلام دو
بزرگوار که سید الشهداء و حضرت امام رضا روحی لهما الفداء میباشند که قلوب مردمان بآن دو سرور
اختیار بیشتر مایل است و پیوسته در لیل و نهار در جمیع بلاد و اعصار بعد از هر فریضه توجه بروضه عرش
سیر آن دو بزرگوار مینمایند و از هر بلاد شیعیان بعزم زیارت شاه تشنه لبان و بکربلا مرحله پیما
میشوند یا بقصد زیارت شاه خراسان لهذا در این نسخه شریفه بمناسب مقام در ذکر بعضی از فضایل آنحضرت علیهما
اشاره اجمالی بمصائب سرور مظلومان مینمایم تا این نسخه شریفه جامع فضیلتین شود **باب اول** در
بیان ولادت با سعادت آنحضرت و بیان سبب تشریف ورود آنحضرت بخراسان و مجملی از معجزات و کرامات
آنحضرت که در مدینه طیبه و بین راه خراسان و ولایت مرو بظهور رسیده و از کتاب کشف الغمه از
هشام بن احمد نقل شده که گفت تاجری از سمت مغرب وارد شد و جواری چند داشت و آنها را بر حضرت
امام موسی ع اظهار نمود آنحضرت هیچیک از آنها را قبول ننمود و فرمود کنیز دیگر داری همان تاجر گفت
یک کنیز دیگر نزد من هست که مریض است آنحضرت فرمود که آنرا اظهار نما آن تاجر اظهار آنرا ابا نمود و رفت
چون فردا شد حضرت مرا بطلب آن تاجر فرستاد و فرمود باو بگو این کنیز را بچه قدر میخواهی بفروشی آن تاجر
گفت از فلان قدر هیچ کم نمیکنم من گفتم قبول دارم پس آن تاجر آنجاریه را بمن داد و گفت آیا مردی که اینجاریه را
میخواهد کیست گفتم مردیست از بنی هاشم گفت از کدام خانواده بنی هاشم گفتم پیش من زیاده از این بیانی نیست
تاجر گفت خبر دهم ترا از اینجاریه من او را از منتهای مغرب خریده ام پس زنی از اهل کتاب مرا ملاقات

تعیین روز ولادت آنحضرت

از او نقل کردید گفته است که گروهی از اهل مدینه میگفتند که علی بن موسی الرضا ع در مدینه در
روز پنجشنبه یازدهم ماه ربیع الاول در سال یکصد و پنجاه و سه از هجرت بعد از وفات جدش امام
جعفر صادق ع به پنج سال متولد گردید و ابن شهرآشوب نیز مثل اینرا گفته لیکن گفته است که بعضی در
سال یکصد و پنجاه گفته اند و شیخ کلینی در اصول کافی و شیخ طوسی در تهذیب و شیخ مفید در ارشاد و
مقنعه سال یکصد و چهل و هشت ذکر کرده اند بدون اینکه نسبت بماهی بدهند و شیخ شهید اول نیز در
سال یکصد و چهل و هشت ذکر نموده لیکن فرموده که در یازدهم ذی القعده است و میتوان گفت
که مقصود شیخ مفید و کلینی و شیخ طوسی رحمهم الله یازدهم شهر ذی القعده بوده و صاحب کشف الغمه
قولی نقل نموده که در یازدهم شهر ذی الحجه سال یکصد و پنجاه و سه بوده و مقدس اردبیلی در حدیقة
الشیعه یازدهم شهر ذی الحجه را نقل نموده و شهید اول یازدهم ذی القعده را اختیار نموده چنانچه
ذکر شد و صاحب روضة الواعظین و مصباح کفعمی نیز همین قول را اختیار فرموده اند و شیخ طبرسی
و علامه مجلسی در مزار بحار الانوار نیز همین قول را اختیار فرموده اند و هم چنین در کتاب اعلام الوری
یازدهم شهریور در روز جمعه را نقل نموده و مرحوم سید نعمت الله جزائری در حاشیه عیون اخبار
الرضا ع فرموده و الاخبار مختلفة فی مولده الشریف و عمره الشریف ففی بعضها و ذهب الیه جماعة کما
هو الوارد هنا و فی کثیر منها و علیه الاکثر ان مولده یوم الجمعة لاحدی عشرة لیلة خلت من ذی القعدة و از
عبارت مفهوم میشود که روایات بسیاری برای مطلب وارد است و هم چنین در شجرة الاولیاء و جنات
الخلود یازدهم شهریور را نقل نموده اند و هیچ قول یازدهم ربیع الاول را نقل ننموده اند با اینکه بنای
ایشان بر نقل اقوال است و هم چنین شارح قصیده ابو فراس و صاحب جامع المقال در جدول تواریخ
ائمه اطهار ع اینقول را اختیار نموده اند و قرینه دیگر بر اینکه شاید مراد محمد بن ثلث متقدمین از اینکه چون
سال ولادت را در چهل و هشت ذکر فرموده اند یازدهم ذی قعده باشد این باشد که صاحب جامع
المقال در تاریخ ولادت آن بزرگوار سال چهل و هشت را اختیار فرموده و بعد از آن در جدول
که بنای او بر تعیین ماه ولادت بوده یازدهم ذی قعده را اختیار فرموده چنانچه شهید اول چنین
فرموده پس ظاهر اینست که بنای ایشان در تولد آنحضرت در سال چهل و هشت بوده در ماه ولادت غیر
ذی قعده را اختیار نموده اند مثل ابن شهرآشوب چون سال ولادت را صد و پنجاه میدانند ماه
ولادت را یازدهم ربیع الاول فرموده و هم چنین صاحب کشف الغمه چون سال ولادت را سال صد و
پنجاه میدانند در ماه ولادت اختلاف فرموده اند و یازدهم ذی الحجه فرموده و این مطلب بر متتبع
در اقوال علما پوشیده نیست تا بحدی که یازدهم ذی القعده مشهور است در بین علمای ابرار رضوان الله
علیهم و همین قول بحسب عبارات اوفق است زیرا که در کتب اهل تواریخ مثل تاریخ گزیده و تاریخ عالم آرا
و غیرها یازدهم شهریور را اختیار نموده اند و قول باینکه تولد آنحضرت در عالم در یازدهم شهر ربیع
الاول است ضعیف است زیرا که صاحب عیون اخبار الرضا نسبت داده است اینکلام را بعتاب بن
اسید و عتاب بن اسید مجهول الحال است و علمای رجال قدحی و مدحی در حق او نفرموده اند و

القاب و کنی و نقش خاتم و زمان وفات آنحضرت

مؤید اینقول است آنچه اهل نجوم در تقاویم خود ضبط مینمایند از تولد ائمه اطهار سلام الله علیهم
و تولد آنحضرت را در یازدهم شهر ذی القعده ضبط نموده اند و اسم مبارک آنحضرت علی است
باتفاق جمیع اهل اخبار و در توریه مذیری است و در انجیل راضی است و در کتاب زند نهنو
کیادند و در کتاب براهمه خوشنود و در کتاب تیکلیون برگزیده و اسامی دیگر از آن بزرگوار در کتب
و نحل دیگر هست که اهل هر ملتی آنحضرت را بنامی میخوانند چنانچه بر متتبع پوشیده و مخفی نیست
و کنیت آنحضرت ابو الحسن است و بعضی ابو علی گفته اند و مشهورترین القاب آنحضرت رضا است و
سبب ملقب شدن آنحضرت برضا در آخر باب سیم ذکر خواهد شد و ابن بابویه القاب دیگر بجهت
آنحضرت نقل نموده مانند صادق و صابر و فاضل و قرة اعین المؤمنین و غیظ الملحدین و صاحب
کشف الغمه رضی و وصی را بر آنها افزوده و ابن شهرآشوب گفته که القاب آنحضرت سراج الله و نور الهدی
و قرة عین المؤمنین و مکیدة الملحدین و کفو الملک و کافی الخلق و رب السریر و فاضل و صابر و صدیق
و وفی و نقش خاتم آنحضرت بنا بروایت کلینی ما شاء الله لا قوة الا بالله بود و در روایت دیگر حسبی
الله و در روایت دیگر لا حول و لا قوة الا بالله و در روایت دیگر العزة لله و در روایت دیگر ولی الله و
ممکن است که آنحضرت چندین خاتم داشته و بر هر یک از آن از این کلمات کلمه را بر آن نقش نموده باشند و در
اولاد آنحضرت خلاف است مشهور این است که اولاد آنحضرت منحصر بود بامام محمد تقی ع و مؤید اینقول است
حدیثی که از کشف الغمه نقل شده که راوی گفت که از حضرت امام رضا ع پرسیدم که آیا میتواند بود که
امام را عقب نباشد فرمود مرا عقبی نخواهد بود مگر یکی و لیکن او منشأ ذریه بسیاری خواهد
بود ابو خداش میگوید این حدیث را سی سال قبل از آنحضرت شنیدم و چنان شد که آنحضرت فرمودند
و بعضی گفته اند که آنحضرت سه پسر داشت و بعضی گفته اند شش پسر و بعضی پنج پسر و یک دختر گفته اند با
تفصیل محمد قانع و حسن مکنی بابو محمد و جعفر و ابرهیم و حسین و عایشه و نام مادرهای اینها را
ذکر نموده اند و باین قول با امام محمد تقی شش پسر میتواند بود و آنحضرت دو زن بنکاح خود در آورد
و یکی شرف فراش آنحضرت را دریافت مادر امام تقی و نسبش معلوم نیست و دیگری ام حبیب دختر مامون
که در مرو شاهجان بعد از آنکه مامون آنحضرت را ولیعهد نمود دختر خود را بوی نکاح کرد تا زمان وفات
اتفاق نیفتاد و در کتاب سبلة الرضوان نقل نموده که سن مبارک آنحضرت پنجاه و پنج سال بود و
بعضی پنجاه و دو سال گفته اند و بعضی چهل و نه سال شش ماه گفته اند و در روز وفات آنحضرت اختلاف است
جمعی در روز آخر ماه صفر در سال دویست و یکم و بعضی سال دویست و دوم و بعضی سال دویست
و سیم و بعضی هفتم ماه رمضان و بعضی غره رمضان و بعضی چهاردهم ماه صفر و بعضی یازدهم ماه
ذی القعده و بعضی هفدهم صفر و بعضی بیست و سیم ماه ذی القعده و بعضی بیست یکم ماه رمضان
نقل نموده اند و العلم عند الله بدانکه مامون ملعون چون بر سریر حکومت و فرمان روائی نشست
ملعون موافق آباء لعین خود بنای بیرحمی و اذیت اولاد رسول خدا ص را پیشنهاد خود نمود و
نمودن شاه خدنگ جفا بقصد از دودمان شاهنشاه کشور رضا بزه بیرحمی و اذیت اولاد رسول خدا

و اینکه گفته که از علمای عامه است
گفته اند نسبت داده و اینکه واقع
سال ... و اولاد او
متعرض شده اند و روایت
داخل تفصیل العمارات
انشاء الله خواهد شد

علت آوردن مأمون حضرت را از مدینه بخراسان

پیش نهاد خود نموده نمرود ساخت تیغ جفا بقصد آزردن شاهنشاه کشور رضا تیز نموده بیرحمی داود
چون در آن اوان از هر طرفی جمعی از سادات بطمع خلافت و ریاست برخاسته بودند و مردمانرا
از اطراف و جوانب بسوی خود دعوت مینمودند این خبر بگوش مامون دون رسید در این خصوص با
وزیر خود که فضل بن سهل که او را ذو الریاستین میگفتند مجلس مشورت آراسته نمود و بعد
از مشورت و دور اندیشی تمام فضل آن ملعون نافرجام گفت که امروز در میان ذریه رسول خدا افضل
و اعلم و اکمل و اتم از حضرت امام رضا نیست و از جمیع ذریه رسول خدا بهتر است صواب آنست
که آنحضرت را از مدینه بخراسان طلب نمائی و او را ولی عهد خود گردانی و وجوه دراهم و دنانیر را
بنام گرامی او مزین نمائی و این خبر را بگوش خاص و عام در اطراف عالم منتشر نمائی که بعد از این فقره
دیگر آشوب و شورش سادات سودی نخواهد داشت و کسی را بدعوت ایشان رغبت نخواهد بود
چرا که چراغ پیش آفتاب پرتوی ندارد مامون فضل را پسندیده و مکتوبی بخدمت آنسرور عالم ارسال
نموده در خواست قدوم میمنت لزوم آنسرور را بخراسان استدعا نموده آن دانای رازهای نهانی
چون بر مضمون نامه مطلع شد عذرها آوردند و ابا از آمدن بخراسان نمودند و موافق حدیثی
که در کتاب عیون اخبار الرضا مسطور است آن ملعون مکرر عریضه بخدمت آنجناب نوشته و فرستاد
و استدعای آمدن بخراسان از آن قبلهٔ عالمیان نمود تا وقتی که آنحضرت دانستند که دیگر چاره نیست
و آن ملعون دست بر نمیدارد و در حدیث دیگر که در عیون منقول است این است که آن مرد و رجاء ابن
ابی ضحاک را با جمعی بمدینه طیبه فرستاد که نزد آنسرور روند و آن بزرگوار را همراه که باشد بخراسان
روانه نمایند رجاء بن ابی ضحاک میگوید وقتی که آن مرد و غدار مرا بمدینه فرستاد بما
امر نمود که آن بزرگوار را از راه قم بخراسان نیاورم بلکه از راه بصره و اهواز و فارس بجانب خراسان
بیاورم و امر نموده بود که شب و روز پیوسته همیشه اوقات ملازم رکاب ظفر انتساب ایشان
باشم و لحظهٔ از آنسرور جدا نشوم و از مدینه طیبه تا مرو در خدمت آنحضرت بودم و همیشه اوقات آن
مفخر اهل زمان در رکوع و سجود ملک منان بودند و کیفیت تفصیل عبادات و مناجات
آنسرور در عیون مذکور است و از عبادت و بندگی عباد و زهاد را سرمشق و دستور است و
در هر منزلی از منازل مردمان بخدمت آنحضرت مشرف میشدند و معالم و معارف دین خود را
استفسار مینمودند و آنسرور ایشانرا باجوبه شافیه بشاه راه هدایت دعوت میفرمودند و در
کتاب روضة الحسینیه مسطور است که در وقتیکه فرستادگان بمدینه طیبه رسیدند و بشرف
خطوط ساطع النور آنسرور مشرف گردیدند و مقصود خود را بنزد آنحضرت اظهار نمودند و تمنای
مامون را بعرض در آوردند آنحضرت اولا از سفر خراسان ابا نمودند و فرستادگان آن مرد و د
مبالغه از حد گذرانیدند و آنقدر اصرار نمودند که آنحضرت را راضی نمودند چون آنسرور عالم دانستند
خود را بسمت خراسان لابد بدانند تمامی عیال و اولاد و اقارب خود را جمع نمودند و آنخبر
پریشان را بر ایشان اظهار نمودند و ایشانرا خبردار گردانیدند که در این سفر مشقت بسیار خواهم

کشید

وداع آن حضرت با عیال خود و قبر پیغمبر را

کشید و بزهر جفا مسموم خواهم شد و ایضا در عیون منقولست که حسن بن علی وشاء روایت نموده
که حضرت امام رضا فرمودند که در وقتی که میخواستند مرا غریب از مدینه طیبه از روضه جد
بخراسان برند عیال و اطفال خود را بردن و خود جمع نمودم و امر نمودم ایشانرا که برمن نوحه و زاری
نمایند تا آواز نوحه و گریه ایشانرا بشنوم و بعد از آن دوازده هزار دینار طلا در میان عیال خود قسمت
نمودم و بایشان گفتم که آگاه باشید که من غریب دیگر بسوی شما برنمیگردم و در خراسان بزهر
جفا شهید میشوم بلی ای شیعیان از این حدیث مفهوم میشود که چون امام غریب میدانستند که در
خراسان غریب وار شهید میشوند و نوحه کننده ندارند و کسی ببالین آن غریب مظلوم دلسوزی
نخواهد نمود لهذا عیال خود را در اغال امام نوحه و زاری نموده اند و موید این حدیث فقرهٔ
زیارت جوادیه که زائرین در مقابل آنحضرت عرض مینمایند السلام علی من امر اولاده و عیاله
بالنیاحة علیه قبل وصول القتل الیه بادی آنسرور بعد از آن بروضه جد مطهر خود مشرف شدند
و عرض حال و درد دل پر ملال خود را بجد بزرگوار خود نمودند چنانچه در عیون اخبار الرضا از محول
سجستانی منقولست که در وقتیکه فرستادگان آن ملعون در طلب آن بزرگوار در مدینه آمدند
من در مدینه بودم و دیدم که آن امام ممتحن مکرر بروضه جد خود مشرف میشدند و صدا بگریه
و تضرع بلند میکردند و شکایت عصیان امت را بآنحضرت میکردند من بخدمت آنجناب مشرف شدم و
سلام کردم حضرت رد سلام من نمودند من آنحضرت را تهنیت و مبارک باد گفتم بجهة سفری که در
پیش داشتند آنحضرت بجانب من ملتفت شدند و فرمودند مرا بحال خود گذار تهنیت میگوئی مرا در
چنین سفری که از روضه جد خود جدا میشوم و در غربت شهید خواهم شد و در جنب هارون الرشید
مدفون خواهم شد من در خدمت آن امام مظلوم در آن سفر بودم و آنچه فرمودند چنان شد و بعد
از آن بروضه جده خود سیدة النساء مشرف شدند و درد دل خود را با آن مظلومه عرض نمودند بعد
از آن بمکه معظمه روان شدند و بعزیمت طواف بیت الله الحرام احرام بندگی بستند و نور دیده
و سرور سینه خود امام محمد تقی را با خود بطواف مکه معظمه بردند مؤلف گوید در
وقتیکه سید مظلومان ارادهٔ سفر عراق نمودند بجهت وداع بروضه جد خود رفتند و موافق
روایت ابن بابویه در شب اول که وارد روضه آنسرور شدند چون بنزدیک قبر مطهر پیغمبر ص آمدند
نوری از قبر منور آنسرور ظاهر شد چون آنحضرت آن نور را مشاهده نمودند بجای خود برگشتند و
در شب دویم که بجانب قبر مطهر آنسرور رفتند ایستادند و نماز بسیاری کردند و سجده نمودند و در
حال سجود آن برگزیده ودود را خواب در ربود در خواب دید که حضرت پیغمبر ص بنزدیک آنسرور آمد و
او را در بر گرفت و میان دو چشم او را بوسید و گریست و فرمود پدر و مادرم فدای تو باد ای حسین
گویا می بینم که تو در میان خون خود غوطه خورده باشی در میان گروهی از این امت که امید شفاعت
از من داشته باشند بدرستیکه ایشانرا نزد خدا هیچ بهره نخواهد بود و موافق روایت دیگر آن
سرور بجد خود عرض نمود یا جداه لا حاجة لی فی الدنیا فخذنی الیک و ادخلنی معک فی قبرک حضرت

گریستن حضرت جواد در مسجد الحرام و گریه سکینه خاتون

پیغمبر ص فرمودند ای فرزند چاره نیست ترا از رجوع بسوی دنیا تا بشهادت فایز گردی و بدرجه بلند سعادت ابدی برسی و موافق روایت دیگر در شب دیگر بر روضه مطهر مادر خود آمد سلام بر مادر خود نمود که السلام علیک یا اماه اینک حسین تو است که بوداع تو آمده و این آخر زیارت او است ترا ناگاه آوازی از قبر معصومه ظاهر شد که علیک السلام یا مظلوم الام و یا شهید الام و یا غریب الام پس چنان گریه بر آن سرور روی داده که خود را نتوانست ضبط نماید و قادر بر تکلم نبود و تا صبح در آن روضه بود باری موافق روایت ابو الصلت حضرت امام رضا حضرت جواد را بمکه معظمه بردند و در عیون منقولست که سن شریف حضرت جواد در آن زمان هفت سال بود چون آنحضرت عباد و زهاد در مسجد الحرام بعزم بندگی کمر بسته آن خجسته مقام از شادی سر بعرش بر افراشت و چون نور جمال آن برگزیده ذو الجلال بر آن منبض بنیان تابید انجمن عیان از وادی طور شنیده بودند عیان دیدند و از طلیعه جمال خورشید مثالش چشم نظاره گیان خیره مینمود و آن حجت خداوند عالم در خانه معبود حقیقی چنان مستغرق عبودیت و اطاعت گردیده بود که قدوسیان عالم بالا از تقدیس و تسبیح فرو بسته بودند و از کتاب کشف الغمه نقل شده است که چون آنشهریار کشور رضا و تسلیم مشغول طواف وداع بودند و در مسجد الحرام بساط تضرع و ابتهال بدرگاه قادر متعال و گسترده بودند جناب امام محمد تقی ع بر دوش موفق غلام آنحضرت بود و آنحضرت را در مطاف حرم طواف میداد چونکه آن امام زاده معصوم بحجر اسمعیل رسید از دوش موفق بزیر آمد و در آنمکان نشست و سیل سرشک از جوی دیدگان جاری نمود چون مدتی گذشت و آنحضرت از گریه و زاری فارغ نشد موفق عرض کرد فدایت شوم برخیز اینقدر گریه و زاری مکن حضرت فرمودند ای موفق از اینجا برنخیزم تا بقدری که خدا خواهد موفق بخدمت امام رضا ع شتافت و کیفیت امام محمد تقی ع را بخدمت آن امام ممتحن رسانید آنحضرت گریان بنزد نور دیده و سرور سینه خود آمد و فرمود ای نونهال گلشن ولایت و هدایت چرا اینقدر گریانی و از اینمکان برنمیخیزی آنحضرت عرض نمود فدایت شوم چگونه برخیزم و خود را تسلی دهم و حال آنکه میبینم که خانه خداوند عالم را وداع مینمائید که گویا بنجاد مکه برنخواهید گشت و گویا میخواهید در اینسفر محنت اثر مرا یتیم نمائید حضرت فرمودند ای نور دیده بقضای حق تعالی راضی باش و با آنچه اتفاق میافتد صابر و شاکر باش و آنحضرت را در بر کشیدند و دلداریها کرده تسلی دادند و از آنمکان روانه خراسان شدند مؤلف محزون گوید چه بسیار شباهت دارد اینمقام با زمانیکه سید الشهداء روانه میدان میشدند سکینه خاتون دختر مکرمه آنسرور بخدمت پدر مظلوم خود عرض نمود یا ابه استسلمت للموت آن امام مظلوم فرمودند کیف لا یستسلم للموت من لا ناصر له و لا معین سکینه مظلومه چون حال پدر را بدین منوال دید عرض نمود یا ابه ردنا الی حرم جدنا رسول الله ص آن امام غریب در مقام جواب و تسلیه آن مظلومه فرمودند لو ترک القطا لنام و مفاد کلام آن امام اینست که این خبر از کجا میسر میشود که با وجود این گروه اشرار که اطراف مرا احاطه نموده اند بتوانم شما را بمدینه برگردانم و حال من مثل حال قطا است که او را صیادان بسیار همیشه در کمین باشند که او را

شکایت نمودن گنجشک بحضرت رضا از مار

صید نمایند و آن مرغ از ترس صیادان خوابش نبرد و پیوسته ترسان و هراسان میباشد حال من نیز مثل حال آن مرغ میباشد و در روایت دیگر وارد است که سکینه خاتون شروع نمود بگریستن آنسرور مظلومان آن طفل را بسینه خود چسبانیده و اشکش از دیدهای او پاک نمود و فرمودند لا تطیلی بعدی یا سکینة فاعلمی منک البکاء اذا الحمام دهانی لا تحرقی قلبی بدمعک حسرة مادام منی الروح فی جثمانی الخ باری معجزاتی که از آنسرور در آنسفر بظهور رسید بسیار است از آنجمله حکایتیست که در کتاب محجة البیضاء و غیره مسطور است که روزی آن بزرگوار در کنار دیواری بودند که ناگاه گنجشک ضعیفی فریاد کنان خود را بقدم آنحضرت افکند و مضطرب الحال پریشان آغاز نمود و لب بشکایت باز نمود و بزبان گنجشکی بعضی از تظلمات معروض آنسرور نمود آنحضرت بیکی از اصحاب خود فرمودند که این گنجشک میگوید که من در این خانه آشیانه دارم و در این کاشانه محنت نشانه چند جوجه بخون دل تربیت نموده ام حال ماری قصد آن نموده که در این آشیانه درآید و فرزندان مرا بزهر جفا هلاک نماید و مرا بدرد محنت داغ و فراق ایشان مبتلا نماید تو امام زمان و پناه بی پناهان و فریاد رس ضعیفانی بفریاد من مظلوم برس و جوجهای ضعیف مرا از زهر آن مار محافظت فرما بعد از آن آن سرور بمن فرمودند که در آن کاشانه داخل شو و شر این مار را از این گنجشک دفع نما من بفرموده آن سرور داخل کاشانه شدم دیدم ماری قصد جوجهای گنجشک نموده و آنها اضطراب و زاری و ناله می نمایند من آن مار را کشتم و دفع اذیت او را از گنجشک نمودم و ایضا در عیون اخبار الرضا منقولست که ابا صلت هروی روایت نموده است که جناب امام رضا ع تکلم مینمودند با مردم بلغات ایشان و قسم بجناب احدیت که آنسرور داناتر و فصیح ترین مردم بودند بهر زبانی و لغتی پس من روزی بآنجناب عرض نمودم یا ابن رسول الله من تعجب دارم از معرفت شما باین زبانها و لغتهای مختلف فرمودند ای ابو صلت منم حجت جناب اقدس احدیت بر خلق و خدا حجتی که بر خلق خود قرار میدهد باید دانا و عارف باشد بزبانها و لغتهای ایشان آیا نرسیده است بتو قول جدم امیر المؤمنین ع که فرمودند عطا نموده است خداوند بما فصل الخطاب را و نیست فصل الخطاب مگر معرفت بلغتها و زبانها و مؤید این حدیث است فقره زیارت جواد ع که المتکلم مع اهل کل لغة بلسانهم و از جمله معجزات آن سرور عالمیان حدیثی است که در عیون اخبار الرضا منقولست که حبیب نباجی میگوید که روزی رسول خدا را در خواب دیدم که در مسجد نباج که محل نزول قوافل حاج است تشریف فرما بودند من از شوق و شعف بخدمت آنحضرت در آن مسجد شتافتم و در مقابل آنحضرت بنده وار ایستادم و سلام نمودم دیدم در نزد حضرت طبقی از پوست شاخهای درخت خرما بافته بودند و در آن خرمای صیحانی بود و در نزد آن سرور عالمیان گذاشته بودند آنحضرت گویا از آن خرما قبضه از آن خرما گرفتند و بمن مرحمت فرمودند من آن خرماها را شمردم هیجده دانه بود و شکر منعم حقیقی نمودم و تاویل اینخواب در پیش خود چنان نمودم که بعدد هر خرمائی یکسال دیگر زندگانی خواهم نمود و بعد از گذشتن بیست روز از اینخواب شنیدم که جناب امام رضا ع از مدینه بیرون تشریف آورده اند و بآن مسجد نزول اجلال ارزانی فرمودند من در آن

گریهٔ حضرت جواد در مسجد الحرام و گریهٔ خاتون سکینه

پیغمبر فرمودند ای فرزند چاره نیست تو را از رجوع بسوی دنیا تا بشهادت فایز گردی و بدرجهٔ بلند سعادت ابدی برسی و موافق روایت دیگر در شب دیگر بر روضهٔ مطهر مادر خود آمد و سلام بر مادر خود نمود که السلام علیک یا اماه اینک حسین تو است که بوداع تو آمده و این آخر بار است تو را ناگاه آوازی از قبر معصومه ظاهر شد که علیک السلام یا مظلوم الام و یا شهید الام و یا غریب الام پس چنان گریه بر آن سرور روی داده که خود را نتوانست ضبط نماید و قادر بر تکلم نبود و تا صبح در آن روضه بود باری موافق روایت سابق حضرت امام رضا حضرت جواد را بمکهٔ معظمه بردند و در عیون منقولست که سن شریف حضرت جواد در آن زمان هفت سال بود چون آنحضرت عباد و زهاد در مسجد الحرام بعزم بندگی کمر بسته آن خجسته مقام از شادی سر بعرش برافراشت و چون نور جمال آن برگزیدهٔ ذوالجلال بر آن فیض بنیان تابید آنچه در میان از وادی طور شنیده بودند عیان دیدند و از طلیعهٔ جمال خورشید مثالش چشم نظاره گیان خیره مینمود و آن حجت خداوند عالم در خانهٔ معبود حقیقی چنان مستغرق عبودیت و اطاعت گردیده بود که قدوسیان عالم بالا از تقدیس و تسبیح فرو بسته بودند و از کتاب کشف الغمه نقل شده است که چون آن شهریار کشور رضا و تسلیم مشغول طواف وداع بودند و در مسجد الحرام بساط تضرع و ابتهال بدرگاه قادر متعال گسترده بودند جناب امام محمد تقی بر دوش موفق غلام آنحضرت بود و آنحضرت را در مطاف حرم طواف میداد چون که آن امامزادهٔ معصوم بحجر اسماعیل رسید از دوش موفق بزیر آمد و در آن مکان نشست و سیل سرشک از جوی دیدگان جاری نمود چون مدتی گذشت و آنحضرت از گریه و زاری فارغ نشد موفق عرض کرد فدایت شوم برخیز ایستاده که گریه و زاری مکن حضرت فرمودند ای موفق از اینجا برنخیزم تا بیند خدا خواهد موفق بخدمت امام رضا شتافت و کیفیت امام محمد تقی را بآنجناب آن امام ممتحن رسانید آنحضرت گریان نزد نور دیده و سرور سینهٔ خود آمد و فرمود ای نونهال گلشن ولایت و هدایت چرا ایستاده گریانی و از اینمکان برنمیخیزی آنحضرت عرض نمود فدایت شوم چگونه برخیزم و خود را تسلی دهم و حال آنکه میبینم که خانهٔ خداوند عالم را وداع مینمائید که گویا باینجا دیگر بر نخواهید گشت و گویا میخواهید در اینسفر محنت اثر مرا یتیم نمائید حضرت فرمودند ای نور دیده بقضای الهی تعالی راضی باش و بآنچه اتفاق میافتد صابر و شاکر باش و آنحضرت را در بر کشیدند و بسیار گریستند و از آنمکان روانهٔ خراسان شدند مؤلف محزون گوید چه بسیار شباهت دارد اینمقام بآن زمانیکه سید الشهداء روانهٔ میدان میشدند سکینه خاتون دختر مکرم آنسرور بخدمت پدر مظلوم خود عرض نمود یا ابه استسلمت للموت آن امام مظلوم فرمودند کیف لا یستسلم للموت من لا ناصر له و لا معین سکینهٔ مظلومه چون حال را بدین منوال دید عرض نمود یا ابه ردنا الی حرم جدنا رسول الله ص آن امام غریب در مقام جواب و تسلیهٔ آن مظلومه فرمودند لو ترک القطا لنام و مفاد کلام آن امام اینست که ای دختر از کجا میسر میشود که با وجود این گروه اشرار که اطراف مرا احاطه نموده اند بتوانم شما را بمدینه برگردانم و حال من مثل حال قطا است که او را صیادان بسیار همیشه در کمین باشند که او را

شکایت نمودن گنجشک بخدمت امام رضا

صید نمایند و آن مرغ از ترس صیادان خواب ندارد و پیوسته ترسان و هراسان میباشد حال من نیز مثل حال آن مرغ میباشد و در روایت دیگر وارد است که سکینه خاتون شروع نمود بگریستن آنسرور مظلومان آن طفل دلبستهٔ خود را ختم نمود و اشک از دیدهای او پاک نمود و فرمودند سیطول بعدی یا سکینة فاعلمی منک البکاء اذا الحمام دهانی لا تحرقی قلبی بدمعک حسرة مادام منی الروح فی جثمانی الخ باری معجزاتی که از آنسرور در این سفر بظهور رسید بسیار است از آنجمله حکایتیست که در کتاب معجز البیضاء و غیره مسطور است که روزی آن بزرگوار در کنار دیواری بودند که ناگاه گنجشکی ضعیف فریادکنان خود را بقدم آنحضرت افکند و مضطرب الحال پریشان آغاز نمود و لب بشکایت باز نمود و بزبان گنجشکی بعضی از تظلمات معروض آنسرور نمود آنحضرت بیکی از اصحاب خود فرمودند که این گنجشک میگوید که من در اینخانه آشیانه دارم و در این کاشانهٔ محنت نشانه چند جوجه بخون دل تربیت نموده ام حال ماری قصد آن نموده که در این آشیانه در آید و فرزندان مرا بزهر جفا هلاک نماید و مرا بدرد محنت داغ و فراق ایشان مبتلا نماید تو امام زمان و پناه بی پناهان و فریاد رس ضعیفانی بفریاد من مظلوم برس و جوجهای ضعیف مرا از زهر آن مار محافظت فرما بعد از آن آن سرور بمن فرمودند که در اینکاشانه داخل شو و شر این مار را از این گنجشک دفع نما من بفرمودهٔ آن سرور داخل کاشانه شدم دیدم ماری قصد جوجهای گنجشک نموده و آن بیچاره از اضطراب و زاری و ناله می نماید من آن مار را کشتم و دفع اذیت او را از گنجشک نمودم و ایضا در عیون اخبار الرضا منقولست که ابا صلت هروی روایت نموده است که جناب امام رضا تکلم مینمودند با مردم بلغات ایشان و قسم بجناب احدیت که آنسرور داناتر و فصیح ترین مردم بودند بهر زبانی و لغتی پس من روزی بآنجناب عرض نمودم یا بن رسول الله من تعجب دارم از معرفت شما باین زبانها و لغتهای مختلف فرمودند ای ابوصلت منم حجت جناب اقدس احدیت بر خلق و خدا حجتی که بر خلق خود قرار میدهد باید دانا و عارف باشد بزبانها و لغتهای ایشان آیا نرسیده است بتو قول جدم امیر المؤمنین که فرمودند عطا نموده است خداوند بما فصل الخطاب را و نیست فصل الخطاب مگر معرفت بلغتها و زبانها و مؤید این حدیث است فقرهٔ زیارت جواد که المتکلم مع اهل کل لغة بلسانهم و از جملهٔ معجزات آن سرور عالمیان حدیثیست که در عیون اخبار الرضا منقولست که حبیب نباجی میگوید که روزی رسول خدا را در خواب دیدم که در مسجد نباج که محل نزول قوافل حاج است تشریف فرما بودند من از شوق و شعف بخدمت آنحضرت در آن مسجد شتافتم و در مقابل آنحضرت بنده وار ایستادم و سلام نمودم دیدم در نزد حضرت طبقی از پوست شاخهای درخت خرما بافته بودند و در آن خرمای صیحانی بود و در نزد آن سرور عالمیان گذاشته بودند آنحضرت گویا از آن خرما قبضه ای از آن خرما گرفتند و بمن مرحمت فرمودند من آن خرما را شمردم هیجده دانه بود و شکر منعم حقیقی نمودم و تاویل اینخواب در پیش خود چنان نمودم که بعدد هر خرمائی یک سال دیگر زندگانی خواهم نمود و بعد از گذشتن بیست روز از اینخواب شنیدم که جناب امام رضا از مدینه بیرون تشریف آورده اند و بآن مسجد نزول اجلال ارزانی فرمودند من در آن

اوان مشغول زراعت بودم چون اینخبر را شنیدم دست از زراعت برداشتم و روانه گشتم تا بمسجد رسیدم
دیدم که مردمان فوج فوج بخدمت کثیر السعادت آنسرور مشرف میشدند من نیز رفتم چون بحضور
باهر النور آنسرور رسیدم دیدم در همانموضعیکه رسول خدا نشسته بودند نشسته است و در زیر
آنحضرت حصیری پهن کرده اند و گسترده اند چنانچه از برای رسول خدا گسترده بودند و در نزد آنحضرت طبقی
از خرمای صیحانی ملاحظه نمودم چنانچه در خدمت رسول خدا دیده بودم پس بر آنحضرت سلام کردم
پس آنزبدۀ سلاطین برگزیدۀ ملک علام بانواع تلطفات و اکرامات مژدۀ رستگاری و فلاح بمن دادند
و مشتی از آن خرمای لطیف بمن مرحمت فرمودند پس شمردم عدد آنها را موافق بود با آنچه جناب ختمی مآب مرحمت
فرموده بودند پس عرض نمودم فدایت شوم زیادتر مرحمت بفرمائید آنحضرت فرمودند هرگاه جدم رسول
خدا بتو زیاد عطا میفرمودند من هم بتو زیادتر عطا مینمودم صاحب عیون بعد از نقل حدیث می
فرماید و مثل همین حکایت از برای حضرت صادق اتفاق افتاده است و ما ذکر نمودیم او را در
دلایل ما تقدم و از جملۀ اعجاز آنحضرت پیدا شدن چشمۀ آبست در سفر خراسان و کیفیت آن
در عیون باین قسم است که یکی از غلامان امام موسی کاظم میگوید که من با جماعتی در خدمت کثیر السعادت
امام رضا در آنسفر بودیم ناگاه ببیابانی رسیدیم که از شدت عطش و تشنگی نزدیک باین شد که ما
و چهارپایان ما هلاک بشویم با آنسرور دو عالم کیفیت را عرض نمودیم آنسرور فرمودند که در فلان موضع
که متصف باین وصف است بروید در آنجا آب خواهید رسید ما بسوی آنموضع که امام فرموده بود
روان شدیم پس چشمۀ آبی یافتیم و از آن آب که خوشتر از آب حیوان بود نوشیدیم و چهارپایان خود را نیز
سیراب نمودیم و هر کس با ما بود از اهل قافله از آن آب نوشیدند و از آن مکان روانه شدیم همینکه
مرحله از آن آب دور شدیم آنحضرت ما را امر نمود که تا باز گردید و آن آب را طلب نمائید پس ما طلب
چشمۀ آب رفتیم هر قدر تفحص نمودیم اثری از آن چشمۀ آب نیافتیم و ندیدیم در آن مکان مگر چندی از
پشکل شتر و از آن چشمۀ آب هیچ اثری نبود و از جملۀ اعجاز آنسرور حکایت اهواز است که از
نواحی شیراز است و طریقۀ آن در عیون اخبار الرضا مذکور است که ابی الحسن الصایغ از عم خود روایت
نموده است که من در سفر خراسان در خدمت کثیر السعادۀ آنسرور بیرون شدم که با آنحضرت مشورت
نمایم در خصوص کشتن رجاء بن ابی ضحاک که محصل آنسرور بود و آنجناب را از مدینه بخراسان میبرد پس آن
بزرگوار مرا نهی از قتل او نمود و فرمودند که آیا میخواهی بقتل آوری نفس مؤمنی را بعوض نفس کافری و
میگوید که ما در خدمت آنسرور بودیم تا باهواز رسیدیم آنجناب باهل اهواز فرمودند که قدری نی
شکر از برای من طلب نمائید پس بعضی از اهل اهواز گفتند از آن اشخاصیکه عارف بحق امام نبودند
که اعرابیست و نمیداند که نی شکر در فصل صیف یافت نمیشود و در فصل شتا یافت میشود حضرت
فرمودند بلی شما آنرا طلب نمائید که زود باشد که شما او را بیابید اسحق بن محمد میگوید که من
گفتم قسم بحق خداوند که طلب نمیکند مولای من چیزی را مگر اینکه موجود باشد پس شما در طلب آن
بیرون روید و آدم بجمیع نواحی روانه نمائید پس آمدند اکرۀ اسحق و عرض کردند که نزد ما قدری از نی

شکر

شکر هست که ذخیره نمودیم بجهت بذر که زراعت نمائیم و این یکی از جملۀ براهین آنسرور بود و ما در خدمت
آنسرور بودیم تا بقریه رسیدیم و آنحضرت مشغول عبادت شدند شنیدیم که آنحضرت در سجود خود
دعا را میخواندند که لك الحمد ان اطعتك ولا حجة لي ان عصيتك ولا صنع لي ولا لغيري في احسانك
ولا عذر لي ان اسئت ما اصابني من حسنة فمنك يا كريم اغفر لمن في مشارق الارض ومغاربها
من المؤمنين والمؤمنات و میگوید مدتی یکماه با آنسرور نماز بجا آوردم پس زیاد نمیفرمودند در نماز
خود بر سورۀ حمد و انا انزلناه في ليلة القدر در رکعت اول و حمد و قل هو الله احد در رکعت ثانی
یعنی در اینمدت باینقسم نماز را بجا می آوردند و دیگر از جملۀ اعجاز آنسرور شفا یافتن شخصی است که
اهل قافله دهن او را پر از برف نموده بودند و بسته بودند چنانچه در عیون و نصوص
المعجزات منقولست که قافله از سمت خراسان بسوی کرمان میرفتند در بین راه کوهی بر ایشان
راه را سد نمود اهل قافله از میان خود مردی را که بکثرت مال و منال متهم کرده بودند گرفتند و
آنشخص مدتی در دست ایشان باقی بود و او را اذیت مینمودند که مال از او بگیرند و او را هر نوع
و بمرتبه او را اذیت نمودند که او را در میان برف واداشتند و دهن او را پر از برف نمودند و بعد از آن
بستند و یکی از اهل آن قافله بر آن مرد مترحم شد و دلش بر او بسیار بسوخت پس او را از دست ایشان
خلاص نمود و آن مرد فرار نمود ولکن زبان و دهان او ضایع شده بود بحدیکه قادر بر تکلم صحیح نبود
و آن مرد بسوی خراسان آمد و شنید که در آن اوقات شفا بخشای دردهای پنهان امام الانس و
الجان بخراسان تشریف فرما شده و وارد نیشابور شده اند پس دید در عالم رؤیا که گویا گوینده می
گوید که آنحضرت بخراسان آمده اند برو بخراسان و درد خود را با آنسرور اظهار نما شاید دوائی
بفرماید که بتو نفع داشته باشد آنشخص میگوید در عالم خواب دیدم که گویا بخدمت آنحضرت مشرف
شدم و شکوۀ بسیاری بآنجناب نمودم و درد خود را اظهار نمودم و مستدعی شفای درد خود
شدم آنسرور فرمودند که بگیر کمون و سعتر و نمک را و با یکدیگر مخلوط نما و بکوب و در دهن خود دو
یا سه مرتبه بگذار که تو از این درد خوب خواهی شد آن شخص میگوید از خواب بیدار شدم و تامل
و تفکر ننمودم در آنچیزیکه در خواب دیده بودم و اعتمادی بآنخواب ننمودم تا بدروازۀ نیشابور
رسیدم پس شنیدم که حضرت امام رضا از نیشابور کوچ فرموده و در رباط سعد نزول اجلال
فرموده اند پس در قلبم چنین افتاد که بخدمت آنسرور مشرف شوم و درد خود را اظهار نمایم شاید
بیان فرمایند دوائی که از برای من نافع باشد پس من قصد رباط سعد آمدم و عرض کردم یا ابن رسول
الله حکایت من چنین و چنان بوده بتحقیق که زبان و دهن من ضایع شده و نمیتوانم که درست تکلم
نمایم تعلیم بفرمائید بمن دوائی که نفعی دهد مرا حضرت فرمودند آیا بتو دوا تعلیم نمودم برو و همان دوا را نمودم
استعمال نما که در خواب بتو تعلیم نمودم پس آنشخص عرض کرد میخواهم اعاده بفرمائید تا از زبان گوهر
فشان شما بشنوم آنسرور دوباره فرمودند که بگیر کمون و سعتر و نمک را و بکوب و بگذار در دهن خود دو
مرتبه یا سه مرتبه که هر گاه چنین نمائی عافیت می یابی پس آن مرد میگوید من چنین کردم و از برکت

کلام وحی نظام آنحضرت شفا یافتم و دیگر از جمله اعجاز آنحضرت در عالم حکایتی است که نیز در اهواز
بظهور رسید و کیفیت آن بطریقیکه شیخ حر عاملی بخط خود در نصوص المعجزات از قطب راوندی در
کتاب خرایج و جرایح در حدیث طویلی که بعضی از آن حدیث این است که آنحضرت در عالم در اهواز مریض شدند
طبیبی بخدمت ایشان آوردند پس حضرت یک شاخه سبزی باو عطا فرمودند پس مرد طبیب گفت نمیدانم
کسی را بر روی زمین که بداند اسم این سبزی چیست غیر از تو پس آنحضرت فرمودند از برای من قدری
نیشکر بیاور پس آن شخص طبیب عرض نمود حال زمان نیشکر نیست حضرت فرمودند این سبزی که نیز
شکر در همین زمین شما و زمان شما موجود است شما بروید در طلب آن تا بکنار فلان جوی که نهر
هنوز عبور نکرده باشید قدری از آن جوی برا که مردی بر شما ظاهر خواهد شد پس شما [illegible]
پس می‌آید بسوی شما مردی سیاه چرده پس شما بآن مرد سیاه چرده بگوئید که محل روئیدن نیشکر کجا است
و کجا است محل روئیدن فلان سبزی مخصوص راوی حدیث میگوید همان قسم که آنحضرت فرموده اند
چنان شد بدون کم و زیاد و در کتاب روضة الحسینیه مسطور است که در زمانیکه حضرت امام رضا
از مدینه طیبه بجانب خراسان مرحله پیما بودند در هر منزلی از منازل معجزه‌ای از آنحضرت بظهور میرسید
و قریب بچهار صد اعجاز از آنحضرت اهل راه بظهور پیوست مؤلف گوید که در السنه و افواه
مشهور است که آنحضرت در یکی از منازل ضامن آهوئی شدند و او را از دام صیادی رها نمودند و بان
آهو عود نمود ولکن در کتاب بحر الانساب چنین روایت شده که چون آنحضرت بنواحی اصفهان رسید
که الحال به آهوان مشهور است آهوئی چند بخدمت آنحضرت آمدند و عرض کردند یابن رسول الله صیادان
قصد کشتن شمارا دارند که بجانب حرم جد خود معاودت فرمائی اولی و انسب است آنحضرت در جواب
ایشان فرمودند که از اجل نتوان گریخت و با قضا نتوان ستیخت ایشانرا دعای خیر نموده و روانه شدند
و آن موضع از آن جهت به آهوان مشهور شد ولیکن این حکایت غیر از روایت مشهور آهوان است و هم چنین
باز مشهور است که در بیابان الهاک مرده سه روزه را زنده نمودند و هم چنین در دهی که کوه باسنگبار
آنحضرت وارد شدند و هم چنین ابینه شخص را که از اسطر فیض منظر طلا نمودند و آن اسپتر را در مقابل
شخص کوری از داشتند در حال ببرکت آنحضرت بینا شد و چونکه این معجزات در کتب معتبره که محل
وثوق فقها باشد نبود لهذا بتفصیل آنها نپرداختیم و آنچه در کتب معتبره ضبط شده است مثل
عیون اخبار الرضا که از مصنفات ابن بابویه و نصوص المعجزات که از تصنیفات شیخ حر عاملی
است و غیرهما از کتب معتبره اختصار نمودیم **و دیگر از جمله اعجاز** آن بزرگوار حکایتی است
که در عیون منقولست از خدیجه بنت حمدان بن پسنده که او گفت روزیکه آنحضرت به نیشابور
وارد شدند در خانه جد من تشریف آوردند و دانه بادامی در جانبی از آن سرای زرع نمودند و
بعد از آن روئید و درخت شد و در همان سال میوه داد پس چونکه مردم مطلع شدند از آن کیفیت
استشفا می‌جستند بسبب خوردن آن بادام علت آن برطرف میشد ببرکت آنحضرت از آن علت
شفا می‌یافت و هر کس درد چشم داشت از آن بادام بر چشم خود میگذاشت شفا می‌یافت و هر زنی

در بعضی نسخ ... نموده

کرده بود

که ولادت بر او مشکل میشد از آن بادام میخورد سهل میشد ولادت او و وضع حمل آن با سانی
میشد و هر حیوانیکه باد قولنج میگرفت از شاخ آن درخت بر شکم آن میمالیدند فی الفور قولنج برطرف
میشد تا آنکه مدتی آن شجره میمونه باقی بود و بعد خشک شد تا آنکه جد من شاخهای آن درخت را
قطع کرد و بهمین سبب کور شد و پسر همان شخص که ابو عمر باشد آن درخت را از روی زمین قطع کرد
جمیع اموال او در باب الفارس تلف شد و مقدار مال او هفتاد هزار درهم بود تا هشتاد هزار درهم
و از برای او هیچ چیز باقی نمانده بود و از برای ابو عمرو دو پسر بود و هر دو کاتب محمد بن ابراهیم بن سیمجور بودند
ایشان اراده نمودند که آن مکان را تعمیر نمایند و بیست هزار درهم در آنجا خرج کردند و از آن درخت آنچه
باقی مانده بود قطع نمودند و نمیدانستند که چه تاثیر در این هست پس یکی از آن دو برادر متوجه
شد املاک امیر خراسان را پس برگشت بسوی نیشابور در کجاوه در حالیکه پای راستش سیاه شده و قطع
شد و بعد از یکماه بهمین علت مرد و دیگری در دیوانخانه پادشاه مینوشت شخصی گفت خدا چشم بد را
از این خط نگاه دارد در همان ساعت رعشه بر دستش واقع شد و قلم از دستش افتاد و پاره گوشتها از
از دستش بیرون شد بمنزل خود برگشت ابو العباس کاتب با جماعتی بخانه او رفتند و گفتند این رعشه که
تو از حرارت است فصد کن و در آن روز فصد کرد روز دیگر باز او را امر بفصد کردند و فصد نمود پس
دست او سیاه شد و افتاد و بعد از آن مرد و مردن این دو برادر کمتر از یکسال بعد از قطع باقی آن
درخت بود **و از جمله** وقایعی که در نیشابور نیز واقع شده این است که در کتاب عیون اخبار
الرضا از ابو الصلت هروی روایت نموده است که ما با جناب امام رضا بودیم در روزیکه از نیشابور
تشریف آوردند و بر قاطر اشهبی سوار بودند در آن وقت جماعتی از اهل علم آمدند و لجام قاطر آنحضرت را گرفته
و عرض کردند بحق اجداد بزرگوارت که از برای ما حدیثی بفرمائید که از پدران بزرگوار خود شنیده باشی
آنحضرت سر مبارک خود را از عماری بیرون آوردند و حال آنکه در بر آنحضرت جبه خزی بود که دو رو داشت
و فرمودند که خبر داد مرا پدر بزرگوارم و آنحضرت از پدر بزرگوار خود جناب صادق آل محمد و همچنین تا جناب
پیغمبر و آنحضرت از عالمیان فرمودند که شنیدم از جبرئیل که گفت جناب اقدس الهی فرموده است که منم
خداوندیکه نیست خدائی سوای من پس مرا عبادت نمائید پس هر کس بیاید بشهادت ان لا اله الا الله
با اخلاص داخل میشود در حصن من و کسیکه داخل شود در حصن من ایمن میشود از عذاب من در روز قیامت
و در روایت دیگر بعد از نقل این مضمون منقول است بعد از آنکه آن بزرگوار این حدیث را از برای جماعت کثیر
بیان فرمود قدری راه رفتند و بعد از آن فریاد برآوردند بشرطها و شروطها و انا من شروطها و مؤید
این است فقره زیارت جواد که و من سئل عن کلمة التوحید فقال لا والحق والله من شروطها و در بعضی از کتب معتبر
از ابو القاسم زمخشری نقل شده که میگوید این حدیث را یکی از سلاطین سامانیه با این اسناد با آب طلا
نوشت و وصیت نمود که در قبر با او دفن نمایند بعد از فوت او را در خواب دیدند که در نهایت سرور و
خوشحالی است از او پرسیدند که خدا با تو چه کرد گفت بواسطه تلفظ من بکلمه لا اله الا الله و تصدیق
محمد رسول الله و اقرار بائمه اثنی عشر و احترام این حدیث که با آب طلا نوشتم بموجب فرموده آن امام

[illegible]

بجی

بجو مرا بخشیدند و در حصن امن و امان خود داخل نمود و در حدیث دیگر در عیون باین قسم روایت
شده که حضرت امام رضا فرمود که جناب پیغمبر از جبرئیل و جبرئیل از میکائیل و او از اسرافیل و او
از لوح و لوح از قلم روایت نموده که قلم گفت که جناب اقدس الهی فرمودند که ولایت علی بن ابیطالب حصنی
و من دخل حصنی امن من عذابی تا بدی و دیگر از جمله وقایعی که در زمان ورود انحضرت به نیشابور
واقع شده این است که در عیون منقول است که انحضرت در محله از محلات نیشابور نزول اجلال فرموده
که انمحله را غزونی میگفتند و حمامی در انمحله بود صاحب عیون میگوید که حال انحمام معروف بحمام الرضا
میباشد و در انجا چشمه کم ابی بود پس وا داشتند بر سر ان چشمه کسی را که کار کند در ان چشمه تا اب ان
چشمه زیاد شود و در خارج انراه کند فرمودند حوضی نزدیک ان چشمه بنا نمودند که اب انچشمه بحوض رود و چون
انچشمه پر و کودی بود مردمان بنردبان و مثل ان بر انچشمه و حوض میرفتند حضرت امام رضا داخل انحوض
شدند و غسل نمودند و بیرون امدند و در پشت بام انحوض نماز خواندند و بعد از ان مردم می امدند بسوی
انحوض و اب از ان می اشامیدند و غسل می نمودند تیمنا و تبرکا و نماز بر پشت بام انحوض بجا می اوردند
حوائج خود را از قاضی الحاجات مسئلت مینمودند و جمیع حوائج ایشان از برکت انحضرت بر اورده می
شد و صاحب عیون بعد از نقل حدیث میفرماید انچشمه امروز معروفست بعین کهلان و مردمان
در این زمان نیز بانجا میروند و تبرک میجویند و از جمله اعجاز انحضرت حکایت ده سرخ است صاحب
عیون روایت نموده از عبد السلام بن صالح هروی که چون انحضرت از نیشابور تشریف فرما شدند
و روانه بجانب مامون شدند چون انحضرت نزدیک ده سرخ رسیدند بانجناب عرض شد که
یا بن رسول الله وقت نماز ظهر شده است ایا شما نماز بجا می اورید حضرت پیاده شدند و فرمودند اب
بیاورید که وضو بسازیم عرض کردند که اب تمام شده و هیچ باقی نیست در انوقت انحضرت بدست
مبارک خود زمین را کاویدند فی الحال اب از زمین جوشید و از ان اب وضو ساختند و هر کس با ان
سرهمراه بود از ان اب وضو ساخت و صاحب عیون بعد از نقل حدیث میفرماید که اثر انچشمه تا این زمان
باقیست و در بعضی کتب معتبره از علی بن اسباط روایت شده که در وقتیکه انحضرت عالمیان بجانب
خراسان تشریف میبردند مردمان از اطراف و جوانب با هدایا و تحف بسیار بخدمت انحضرت مشرف میشدند
من نیز با هدایا و تحف و تدارک بسیار اراده خدمت انحضرت نمودم از قضا قافله ما را دزد زد و اسباب
و امتعه ایشان را بغارت بردند و دزدان چند ضرب بر دهان من وارد اوردند که چند دندان از پیش
دهنم افتاد پس چاره و علاجی ندیده و خود را بدهی رسانیدند و در انجا با غم و الم و غصه خوابیدند در خواب
حضرت امام رضا را دیدم که بمن فرمودند که ای علی غم مخور که تحف و هدایای تو بما رسید و اگر از برای
دندانهای خود محزون و غمگینی بگیر سعد را و بکوب و بجای دندان خود بریز پس بیدار شدم و بسیار
خوشوقت شدم چون سعد را بجز دندانهای مرا خداوند بمن شفقت فرمود و چون بخدمت انحضرت
رسیدم فرمودند ای علی سعد خوبست و انچه دیدی که چه کردید بدندان تو پس فرمودند که داخل خوانه
شو چون داخل شدم جمیع هدایا و تحف خود را در انجا دیدم بسیار خوشنود شدم و از جمله اعجاز

انحضرت حکایت کوه سنگ تراشانست که در نزدیکی مشهد مقدس رضوی واقع است و از انکوه الان ظروف
و سر قلیان و دیگ و اسبابها دیگر از ان کوه بعمل می اورند مثل فنجان و اسباب چائی خوری بسیار نازک و
مرغوب و ببرکت انحضرت هنوز تا این زمان هم باقیست صاحب عیون نقل میکند که چون انحضرت در
اراضی سناباد شدند تکیه مبارک بکوه دادند که ظروف از ان کوه بعمل می اورند در انوقت انحضرت
دست مبارک را بدعا برداشتند و بدرگاه قاضی الحاجات عرض نمودند که خداوند نفع بده باین کوه
و مبارک نما انچه از این کوه بعمل میاورند بعد خود انحضرت فرمودند که از ان کوه دیگها از برای انحضرت
ساختند و انچه طبخی که داشتند در ان دیگها طبخ مینمودند و از همان روز مردمان راه یافتند بانکوه
و اثر برکت در ان کوه ظاهر شد و از کتاب بحر الانساب نقل شده که در وجبل که اکنون بکوه سنگین
اشتهار دارند بر یمین و یسار ان امام ابرار روانه شدند و قریب بسناباد توقف نمودند و بعد از
ان انحضرت عالمیان از انکوه بسوی نوقان که متعلق بحمید بن قحطبه بود امدند و ظاهر اینست که الحال یکی
از دروازهای مشهد مقدس رضوی که مسمی بنوقانست بجهت مکان نفرمیر باشد و چون بنوقان
رسیدند رختهای مبارک خود را از بدن مطهر بیرون نمودند و بحمید دادند که بشستن و شو نماید حمید
ان لباسها را بکنیز خود داد که بشوید بعد از لمحه انکنیز با امد و موافق روایت عیون رقعه بدست
حمید داد و گفت این رقعه را در جیب امام رضا یافتم حمید بخدمت انحضرت رفت باین عرض نمود که
این رقعه چیست انحضرت فرمودند که این حرزیست که همیشه با من است حمید عرض کرد مرا بشرافت این حرز
مشرف گردان انحضرت فرمودند که این حرز نگاه میدارد همه اشخاص را از مکاره و افات و از شر شیطان
هرگاه در جیب او باشد و این حرز را بحمید مرحمت فرمودند و این حرز باین قسم است بسم الله الرحمن الرحیم
بسم الله انی اعوذ بالرحمن منک ان کنت تقیا او غیر تقی اخذت بالله السمیع البصیر علی سمعک و بصرک
و لا علی بشری و لا علی لحمی و لا علی دمی و لا علی مخی و لا علی عصبی و لا علی عظامی و لا علی اهلی و لا
علی مالی و لا ما رزقنی ربی سترت بینی و بینک بستر النبوة الذی استتر به من انبیاء الله من سلطان الفراعنة
جبرئیل عن یمینی و میکائیل عن یساری و اسرافیل من ورائی و محمد صلی الله علیه و آله امامی و الله
مطلع علی یمنعک منی و یمنع الشیطان عنی اللهم لا یغلب جهله اناتک ان یستفزنی و یستخفنی اللهم الیک
التجات اللهم الیک التجات اللهم الیک التجات پس بعد از ان عنان توجه بسمت بقعه مطهره و مضجع
منور خود که مشهور به بقعه هارونیه بود نمودند پس بعد از دخول در ان بقعه شریفه عرش درجه
بدست مبارک خود خطی بجانب ان بقعه کشیدند و فرمودند این تربت منست و در همین جا مدفون
خواهم شد و زود باشد که جناب اقدس حدیث اینمکانرا محل امد شد شیعیان من قرار دهد و قسم
بخدا که زیارت نمیکند مرا زیارت کننده و سلام نمیکند بر من سلام کننده از زائرین من مگر اینکه
مستوجب غفران و رحمت خداوند عالمیان میشود بشفاعت ما اهل بیت علیهم السلام و بعد از ان
روی مبارک بجانب قبله نمودند و چند رکعت نماز بجا اوردند و دعا خواندند و سجده طویلی کردند
و متوجه بسوی مامون شدند و ایضا در کتاب عیون اخبار الرضا مذکور است که شخصی در خدمت

سلطان آن ... علی ... علی ... ۲۱

م ۲۴۱۰۷

خلاص شدن حضرت از حبس سرخس و رفتن به انجا

ان بزرگوار بود و مشغول خدمات انحضرت بود تا وقتیکه از نیشابور مرحله پیمای جانب مرو شدند ان
شخص میگوید در وقتیکه انجناب از سرخس بیرون شدند باز در خدمت انحضرت بر سبیل مشایعت
روانه شدم چون مرحله از راه رفتند ان هادی راه شریعت و معرفت سر مبارک خود را از عماری
بیرون اوردند و بجانب انشخص نظر التفاتی فرمودند و گفتند ای بنده خدا از برای مشایعت ما بس است
برگرد بعد دیگر بر تو واجب بود بجای اوردی انشخص عرض نمود فدایت شوم بحق جدت جناب پیغمبر
و جناب امیر المؤمنین ع و جده ات فاطمه زهراء حدیثی از زبان گوهر بار بیان فرمایید که باعث شفای
قلب این مهجور گردد و از خدمت سراسر سعادت شما مرخص شوم ان هادی راه یقین چون انشخص را طالب
معرفت و هدایت دید بار دیگر ان لب مبارک باز نمودند و فرمودند که خبر داد بما پدر بزرگوارم از
پدر بزرگوارش و همچنین تا جناب پیغمبر ص و انحضرت فرمودند که جناب اقدس احدیت فرمود لا اله
الا الله اسم من است هر کس بگوید این کلمه طیبه را با اخلاص قلبی داخل حصن من میشود و کسیکه داخل
حصن من شد ایمن است از عذاب من **مؤلف گوید** که از حدیث **عبد السلام بن صالح**
هروی که در عیون مذکور است چنین معلوم میشود که انحضرت را در درگاه احدیت در سرخس محبوس
نموده بودند و ظاهر اینست که حبس نمودن انحضرت در سرخس قبل از ورود به مرو اتفاق افتاده
باشد و علی ای تقدیر مدت حبس از حدیث معلوم نمیشود و احتمال دارد که انحضرت را در انمکان
نگاه داشته باشند تا از مامون خبری برسد که چه امر نماید در عیون مذکور است که ابا
صلت هروی روایت نموده است که مامون بجناب امام رضا ع عرض کرد یا ابن رسول الله بتحقیق
که من شناختم علم تو را و فضل تو را و زهد تو را و ورع تو را و عبادت تو را و میبینم تو را سزاوار
تر بخلافت از خود پس انجناب ع فرمودند به بندگی جناب اقدس احدیت فخر مینمایم و بزهد در دنیا
امیدوارم بخلاص از شر دنیا و بسبب ورع از محارم امیدوارم فوز بغنایم را و بسبب تواضع در دنیا
امیدوارم رفعت را در نزد باری تعالی پس مامون عرض کرد پس بهتر میبینم و تحقیق که من میبینم اینکه
عزل نمایم خود را از خلافت و قرار دهم از برای شما و بیعت نمایم شما را پس انجناب فرمودند
اگر بوده این خلافت از برای تو و خدا قرار داده است بجهت تو پس جایز نیست از برای تو اینکه خلع
کنی لباسی را که پوشیده است خدا ان لباس را در تو و قرار دهی انرا برای غیر خود و اگر نبوده است
خلافت از برای تو پس جایز نیست از برای تو اینکه قرار دهی از برای من چیزی را که نیست از برای تو
پس عرض کرد یا ابن رسول الله لابد است از برای شما از قبول این امر پس فرمودند که این امر را طوعا
هرگز قبول نمی نمایم پس ان ملعون چند روز در این باب جهد بسیار نمود تا مایوس شد پس بعد
از ان عرض کرد پس اگر قبول خلافت نمی فرمایید و اجابت نمیکنید که من بشما بیعت نمایم پس بوده
باشید شما ولیعهد من تا اینکه خلافت بعد از من منتقل بشما گردد حضرت فرمودند که قسم بخدا که
پدر بزرگوارم حدیث کرد مرا از اباء طاهرین خود از جناب امیر المؤمنین ع از رسول خدا ص که من
پیشتر از تو از دنیا بیرون میروم در حالتیکه بزهر جفا شهید خواهم شد و گریه خواهند نمود بر من

داستان نمودن باد پرده را بجهت انحضرت

ملائکه اسمان و زمین و مدفون میشوم در زمین غربت در جنب هارون الرشید پس مامون
گریه نمود و عرض کرد یا ابن رسول الله کیست که بکشد شما را یا قادر باشد که بدی نماید بشما و حال انکه
من زنده باشم پس جناب امام رضا ع فرمودند هرگاه خواسته باشم اینکه بگویم هر اینه میگویم که کیست انکه
که بکشد مرا پس مامون عرض نمود یا ابن رسول الله باین گفتگوها دست از تو بر میدارم و باین کلمات
اراده دارید که این امر را از خود دفع نمایید تا اینکه مردم بگویند که شما زهد در دنیا دارید پس انحضرت
فرمودند والله هرگز از زمانیکه مرا خدا خلق نموده دروغ نگفته ام و زهد نموده ام بجهت دنیا و من
هر اینه میدانم که تو چه اراده داری مامون عرض نمود اراده من چیست حضرت فرمودند ایا در راستی
امانی از برای من هست مامون عرض کرد بلی از برای تو است امان حضرت فرمودند که قصد تو اینست که
مردم بگویند که پسر موسی زهد نموده بود در دنیا بلکه دنیا ترک او نموده بود ایا نمی بینید که چگونه
قبول نمود ولایت عهد را بجهت طمع در خلافت پس غضب نمود مامون از این کلام و عرض نمود که همیشه
شما می اندازید مرا در چیزی که نا خوش دارم انرا و شما از سطوت من ایمن میباشید قسم بخدا اگر هرگاه
قبول ولایت عهد نمودی فبها والا اجبار مینمایم تو را بر این امر پس هرگاه بجا اوردید فبها والا گردنت
را میزنم پس در انوقت انجناب فرمودند که جناب اقدس احدیت مرا نهی کرده است از اینکه خود را بدست
خود بهلکه بیاندازم پس هرگاه امر چنین است پس بکن انچه خواهی و من قبول مینمایم ولایت عهد را بشرطی
که منصوب ننمایم احدی را و معزول ننمایم احدی را و بوده باشم در امورات از دور و محل مشورت پس راضی
شد مامون از انحضرت باین شروط و قرار داد انحضرت را ولیعهد در حالتیکه انحضرت نا خوش داشتند او را
و بعد از نقل این حدیث صدوق علیه الرحمه حدیث دیگر از محمد بن عرفه نقل نموده که میگوید عرض نمودم
بجناب امام رضا ع که یا ابن رسول الله چه واداشت تو را بر دخول در ولایت عهد مامون پس انحضرت
فرمودند که انچیزی که واداشت جد من امیر المؤمنین را بر دخول در شوری در **کتاب کشف الغمه**
روایت نموده که بعضی از خواص مامون و اشخاصیکه نمیخواستند انحضرت ولیعهد مامون شود و میترسیدند
که مبادا ملک و خلافت از دست مامون بیرون رود در اوایل امر هر وقت که انحضرت وارد میشد
ایشان [illegible] نمودند و سلام نمودن بر انحضرت و پرده را بر میداشتند تا انحضرت داخل شود و بعد
ازمدتی ان اشخاص با خود چنین قرار دادند که هر وقت انحضرت بر مامون داخل شود سلام ننمایند و پرده را
بر ندارند و عزم جزم نمودند تا اینکه روزی نشسته بودند که انحضرت بر ایشان وارد شد بی اختیار از
جای خود جستند و پرده را بلند نمودند که انحضرت داخل شود چون انحضرت داخل شد ایشان یکدیگر را ملامت
نمودند که چرا چنین نمودید باز بر این عزم متفق شدند که هرگاه نوبت دیگر انحضرت بیاید پرده را بر ندارند
چون انحضرت بار دیگر بر مامون وارد شد ایشان بی اختیار برخواستند و سلام کردند ولیکن پرده را
بر نداشتند پس حق تعالی باد تندی فرستاد که امد و پرده را برداشت پیشتر از انکه ایشان پرده را بر دارند
چون انحضرت داخل شد باد ساکت شد و پرده بجای خود عود نمود و چون انحضرت اراده بیرون امدن
نمودند پس گفتند که دیدید که حق تعالی چه منزلت و جلالت باین شخص عطا فرموده و باد را مسخر او فرموده

چنانچه از برای سلیمان نموده بود پس ایشان از عقیدهٔ خود برگشتند و نزد آن سرور آمدند و اظهار عفو نموده و عقیدهٔ ایشان در حق آن سرور زیاده گردید و ایضاً در عیون بطریق دیگر مرویست که در وقتی که آنقدوهٔ اهل ایمان بمرو وارد گردید ند مامون ظاهرا نهایت تعظیم و تکریم آن سرور نمود و از جناب امام رضا مستدعی شد که قبول ولیعهدی او نموده نمایند و آن سرور قبول نمی نمود تا اینکه دو ماه این سخن میان آنسرور و آن مردود بود و آن سرور باز امتناع از این مرحله می نمودند پس چونکه آنسرور بالاخره لابد شدند فرمودند که قبول مینمایم بشروطی که از جمله آن شروط اینست که امر و نهی ننمایم و حکم نکنم و تغییر و تبدیل در امورات ندهم پس بهمین نحو مامون قبول نمود و در کتاب شجرة الاولیاء نقل نموده که در روز پنجشنبه که آن سرور بمجلس مامون تشریف آوردند مامون آنسرور را در میان دو ساده عظمی در صدر مجلس نشانیدند و آن سرور لباس سبز پوشیده بودند و شمشیر حمایل کرده بودند مامون پسر خود عباس را امر نمود که اول برخیزد و با آنسرور بیعت نماید و امر نمود که دراهم و دنانیر بیاورند و بر آنسرور نثار کردند و خلعتها بمردم دادند و شعرا و خطبا برخواستند و خطبها خواندند و صله و جوائز بسیاری اولا بعلویین دادند و بعد بنی عباس دادند و بعد از ایشان بسایر مردم پس بعد از آن بحضرت امام رضا عرض نمود که برخیز و خطبه بخوان پس آنسرور برخواستند و خطبه در کمال فصاحت و بلاغت ادا نمود که فرمود بعد از حمد و ثنای الهی و درود بر حضرت رسالت پناهی که ایها الناس ما را بر شما حقیست بسبب رسول خدا صلعم و شما را بر ما حقیست بسبب آنسرور پس اگر شما حق ما را بر ما رسانیدید بر ما واجب میشود که حق شما را بشما برسانیم و در آن مجلس سخن دیگر غیر از این سخن از آنسرور مسموع نشد بار دیگر بعد از انعقاد ولایت عهدی امر نمود سوره شاعساکر و جنود نامسعود خود را یکسال الریشه دادند و مردمان لباس سیاه که شعار بنی العباس بود نپوشند بلکه لباس سبز بپوشند و امر نمود که در قلمرو خود خطباء بنام شریف آن سرور خطبه را آغاز نمودند و در جمیع ضرابخانهها وجوه دراهم و دنانیر را بنام شریف آنحضرت مزین نمایند و در بعضی از کتب معتبره از مرد صالح ثقه نقل نموده است که در ایام میرزا محسن متولی سرکار فیض آثار شخصی از مردم بادغیس در قلعه کهنه که در زمین مرو بود چند اشرفی یافته بود که بعبارت صیرفی چهار دانگ و نیم بود و بر حاشیه های متعارف یکی بنام هشام بن عبد الملک مروان و چند عدد بنام مامون دون و این ضرب بود و نقش آن نوزده قسم بود الملک لله والدین للمامون بالله امیر المؤمنین خلیفة الرضا امام المسلمین و دختر خود ام حبیب را با حضرت تزویج نمود و خانه از برای آنسرور در جنب خانه خود تعیین داد و یک روز آنحضرت بخانه آن شقی تشریف می آوردند و یک روز دیگر آن ملعون بخانه آنحضرت می آمد و در بعضی از کتب معتبره و کشکول شیخ بهائی نقل شده که مامون بعد از قبول نمودن آنسرور را باین قسم رقعه نوشت امر المامون بالله امیر المؤمنین عبد الله بن رشید بالله امیر المؤمنین هارون بحضرت امام علی بن موسی الرضا الملقب بهادی الدین الله والراضی بقضائه امیر المسلمین و سید المؤمنین و ولاء بالخلافة والامامة فی حین حیوته و بعد موته فاقض یا علی الرضا انت بما فاض فی اهلی و مالی و ملکی و خزائنی و ضیاعی و عقادی و اماثی و عبیدی و ازواجی و اولادی فمن بدله بعد ما سمعه فلعنة الله

علیه والسلام علیک ایها الامام العادل و رحمة الله و برکاته و اما آنچه شارح قصیده ابو فراس نقل نموده مامون دون باین قسم نوشت انشاء ولایت العهد بسم الله الرحمن الرحیم

هذا کتاب کتبه عبد الله بن هرون الرشید امیر المؤمنین لعلی بن موسی بن جعفر علیهم السلام

اما بعد فان الله عز و جل اصطفی الاسلام دینا واصطفی له من عباده رسلا دالین علیه و هادین الیه یبشر اولهم باخرهم و یصدق تالیهم ماضیهم حتی انتهت نبوة الله الی محمد بن عبد الله صلعم علی فترة من الرسل و دروس من العلم و انقطاع من الوحی و اقتراب من الساعة فختم به النبیین و جعله شاهدا لهم و مهیمنا علیهم و انزل علیه کتابه العزیز الذی لا یأتیه الباطل من بین یدیه ولا من خلفه تنزیل من حکیم حمید بما احل و حرم و وعد و اوعد و حذر و انذر و نهی و امر لیکون له الحجة البالغة علی خلقه لیهلک من هلک عن بینة و یحیی من حی عن بینة فبلغ عن الله رسالته و دعی الی سبیله بالحکمة والموعظة الحسنة والمجادلة التی هی احسن ثم بالجهاد والغلظة حتی قبضه الله الیه واختار له ما عنده فلما انقضت النبوة و ختم الله تعالی بمحمد صلی الله علیه و آله الوحی والرسالة جعل قوام الدین و نظام امر المسلمین بالخلافة و اتمامها و عزها و نظامها والقیام بحق الله تعالی بالطاعة التی یقام بها فرائض الله تعالی و حدوده و شرایع الاسلام و سننه و یجاهد بها عدوه فعلی خلفاء الله تعالی طاعته فیما استحفظهم واسترعاهم من دینه و عباده و علی المسلمین طاعة خلفائهم و معاونتهم علی اقامة حق الله تعالی و عدله و امن السبل و حقن الدماء و صلاح ذات البین و جمع الالفة و فی خلاف ذلک اضطراب حبل المسلمین و اختلافهم و قهر دینهم و استعلاء عدوهم و تفرق الکلمة و خسران الدنیا والاخرة فحق علی من استخلفه الله تعالی فی ارضه و ائتمنه علی خلقه ان یجهد لله تعالی نفسه و یؤثر ما فیه رضاء الله تعالی و طاعته و یعتمد لما الله تعالی موافقه علیه و سائله عنه و یحکم بالحق و یعمل بالعدل فیما حمله الله تعالی و قلده فان الله عز و جل یقول لنبیه داود یا داود انا جعلناک خلیفة فی الارض فاحکم بین الناس بالحق ولا تتبع الهوی فیضلک عن سبیل الله ان الذین یضلون عن سبیل الله لهم عذاب شدید بما نسوا یوم الحساب و قال عز و جل فوربک لنسئلنهم اجمعین عما کانوا یعملون و بلغنا ان عمر بن الخطاب قال لو ضاعت سخلة بشاطی الفرات لتخوفت ان یسئلنی الله تعالی عنها و ایم الله ان المسئول عن خاصة نفسه الموقوف علی عمله فیما بینه و بین الله تعالی لیعرض علی امر کبیر و علی خطر عظیم فکیف بالمسئول عن رعایة الامة و بالله الثقة و الیه المفزع والرغبة فی التوفیق والعصمة والتسدید والهدایة الی ما فیه ثبوت الحجة والفوز من الله تعالی بالرضوان والرحمة و انظر الامة لنفسه و انصحهم لله تعالی فی دینه و عباده من خلائقه فی ارضه من عمل بطاعة الله تعالی و کتابه و سنة نبیه صلی الله علیه و آله فی مدة ایامه و بعدها و اجهد رأیه و نظره فیمن یولیه عهده و یختاره لامامة المسلمین و رعایتهم بعده و ینصبه علما لهم و مفزعا فی جمع الفتهم و لم شعثهم و حقن دمائهم والامن باذن الله تعالی من فرقتهم و فساد ذات بینهم و اختلافهم و رفع نزغ الشیطان عنهم فان الله عز و جل جعل العهد بعد الخلافة من تمام امر الاسلام و کماله و عزه و صلاح اهله و الهم خلفائه من توکیده لما یختارونه لمن بعدهم ما عظمت به النعمة و شملت فیه العافیة و نقض الله تعالی بذلک مکر اهل

النفاق والعداوة والبغي في الفرقة والتربص في الفتنة ولم يزل امير المؤمنين منذ افضت اليه الخلافة فاختبر بشاعة مذاقها وثقل محملها وشدة مؤونتها وما يجب على من تقلدها من ارتباط طاعة الله تعالى ومراقبته فيما حمله منها فانصب بدنه واسهر عينه واطال فكره فيما فيه عز الدين وقمع المشركين و صلاح الامة ونشر العدل واقامة الكتاب والسنة ومنعه ذلك من الخفض والدعة ومهنئ العيش علما بما الله تعالى سائله عنه ومحبة ان يلقى الله تعالى مناصحا له في دينه وعباده ومختارا لولاية عهده ورعاية الامة من بعده افضل من يقدر عليه في ورعه ودينه وعلمه وارجاهم للقيام في امر الله تعالى وحقه مناجيا لله تعالى في الاستخارة في ذلك ومسئلته الهامه ما فيه رضاه وطاعته في آناء ليله ونهاره معملا في طلبه والتماسه في اهل بيته من ولد عبد الله بن عباس وولد علي بن ابي طالب فكره ونظره مقتصرا ممن علم حاله ومذهبه منهم على علمه ومبالغا في المسئلة عمن خفي عليه امره جهده وطاقته حتى استقصى امورهم معرفة وابتلى اخبارهم مشاهدة واستبرأ احوالهم معاينة وكشف ما عندهم مسائلة وكانت خيرته بعد استخارة الله تعالى وجهاده نفسه في قضاء حقه في عباده وبلاده في البيتين جميعا علي بن موسى بن جعفر بن محمد بن علي بن الحسين بن علي بن ابي طالب لما راى من فضله البارع وعلمه النافع وورعه الظاهر وزهده الخالص وتخليه من الدنيا وتسلمه من الناس وقد استبان له ما لم تزل الاخبار عليه متواطئة والالسن عليه متفقة والكلمة فيه جامعة ولما لم يزل يعرفه به من الفضل يافعا وناشيا و حدثا ومكتهلا فعقد له بالعقد والخلافة من بعده واثقا بخيرة الله تعالى في ذلك اذ علم الله تعالى فعله ايثارا له ولله وللدين ونظرا للاسلام والمسلمين وطلبا للسلامة وثبات الحجة والنجاة في اليوم الذي تقوم الناس فيه لرب العالمين ودعى امير المؤمنين ولده واهل بيته وخاصته وقواده وخدمه فبايعوا مسرعين مسرورين عالمين بايثار امير المؤمنين طاعة الله تعالى على الهوى في ولده وغيرهم ممن هو اشبك رحما واقرب قرابة وسماه الرضا اذ كان رضا عند امير المؤمنين فبايعوا معشر اهل امير المؤمنين ومن بالمدينة المحروسة من قواده وجنده وعامة المسلمين لامير المؤمنين وللرضا من بعده علي بن موسى على اسم الله تعالى وبركته وحسن قضائه لدينه وعباده بيعة مبسوطة اليها ايديكم منشرحة لها صدوركم عالمين بما اراد امير المؤمنين بها وآثر طاعة الله تعالى والنظر لنفسه ولكم فيها شاكرين لله تعالى على ما الهم امير المؤمنين من قضاء حقه في رعايتكم وحرصه على رشدكم وصلاحكم راجين عائدة ذلك في جمع الفتكم وحقن دمائكم ولم شعثكم وسد ثغوركم وقوة دينكم وقمع عدوكم واستقامة اموركم فسارعوا الى طاعة الله تعالى وطاعة امير المؤمنين فانه الامر ان سارعتم اليه وحمدتم الله تعالى عرفتم الحظ فيه ان شاء الله تعالى

وكتب بيده عبد الله المامون في يوم الاثنين لسبع خلون من شهر رمضان سنة احدى و مائتين

قبول الرضا ع لولاية العهد

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الفعال لما يشاء لا معقب لحكمه ولا راد لقضائه يعلم خائنة الاعين وما تخفى الصدور وصلى الله على محمد وآله الطيبين الطاهرين اقول وانا علي بن موسى الرضا ان امير المؤمنين عضده الله

تعالى بالسداد ووفقه للرشاد عرف من حقنا ما جهله غيره فوصل ارحاما قطعت وامن نفوسا فزعت بل احياها وقد تلفت واغناها اذ افتقرت مبتغيا رضا رب العالمين لا يريد جزاء من غيره وسيجزي الله الشاكرين ولا يضيع اجر المحسنين انه جعل الي عهده والامرة الكبرى ان بقيت بعده فمن حل عقدة امر الله تعالى بشدها او قصم عروة احب الله تعالى ايثاقها فقد اباح حريمه واحل محرمه اذ كان زاريا بذلك على الامام منتهكا حرمة الاسلام بذلك جرى السالف فصبر منه على الفلتات ولم يعترض بعدها على العزمات خوفا من شتات الدين واضطراب حبل المسلمين ولقرب امر الجاهلية ورصد المنافقين فرصة تنتهز وبائقة تبتدر وقد جعلت لله تعالى على نفسي ان استرعاني امر المسلمين وقلدني خلافة العمل فيهم عامة وفي بني العباس خاصة بطاعته وطاعة رسول الله صلى الله عليه وآله ان لا اسفك دما حراما ولا ابيح فرجا ولا مالا الا ما سفكته حدود الله تعالى واباحته فرائضه وان اتخير الكفاة جهدي وطاقتي وجعلت بذلك على نفسي عهدا مؤكدا يسئلني الله تعالى عنه فانه عز وجل يقول واوفوا بالعهد اذا عاهدتم اوفوا بالعهد ان العهد كان مسئولا وان احدثت او غيرت او بدلت كنت للغير مستحقا وللنكال متعرضا واعوذ بالله من سخطه واليه ارغب في التوفيق لطاعته والحول بيني وبين معصيته في عافية لي وللمسلمين والجامعة والجفر يدلان على ضد ذلك واين قاعده چنانچه بعضی گفته اند اینست که چون حروفات سؤال بیست حرفست که کیف امر الرضاء مع المامون باشد و حروفات جواب که یقتله بالعنب المسموم باشد نوزده حرفست و شاید انسر و غالیان استخراج این جواب بقاعده ترفع و تنزل و مساوات و احجز طلکم نموده باشند زیرا که حرف اول سؤال که ک باشد چون تنزل داده شود ی حاصل میشود و حرف دویم از سؤال ی میباشد چون ترفع داده شود یعنی از مرتبه عشرات بالا برده شود ق حاصل میشود و حرف سیم سؤال ف است چون ترفع داده شود ت حاصل شود و هکذا و جمیع حروف سؤال و جواب اینست

ك تنزل ی ی ترفع ق ف ترفع ت ا ترفع ل م تنزل ه د تنزل ب ا مساوات ا ل تنزل ا ض تنزل ع ا ترفع ن م تنزل ب ع تنزل ا ا ترفع ل ل ترفع م م ترفع س ا ترفع م م تنزل و و ترفع م

و اینکه یک حرف از سؤال را یا بجهت اینست که چهال و بی قدان بدان مطلع نشوند و علما جفر چنین گویند که انسر و رنام مبارک خود را با نام مامون بر نام برده استخراج فرموده اینست یقتله بالعنب المسموم و نام اینست

ك ی ف ا م ر ا ل ر ض ا م ع ا ل م ا م و ن

وما ادري ما يفعل بي ولا بكم ان الحكم الا لله يقص الحق وهو خير الفاصلين ولكني امتثلت امر امير المؤمنين وآثرت رضاه والله يعصمني واياه و اشهدت الله تعالى على نفسي بذلك وكفى بالله شهيدا وكتبت بخطي بحضرة امير المؤمنين اطال الله تعالى بقاه والفضل بن سهل وسهل بن الفضل ويحيى بن اكثم وعبد الله بن طاهر وثمامة بن اشرس وبشر بن المعتمر وحماد بن النعمان في شهر رمضان سنة احدى ومائتين وكتب يحيى بن اكثم شهادته على الجانب الايمن وكذلك عبد الله بن طاهر وحماد بن النعمان وبشر بن المعتمر وكتب الفضل بن سهل على الجانب الايسر رسم امير المؤمنين اطال الله تعالى بقائه قرائة الصحيفة التي هي صحيفة الميثاق يرجو ان يجوز بها الصراط بحرم سيدنا

رسیدن خبر شهادت امام حسین ع بمدینه

رسول الله صلی الله علیه وآله بین الروضة والمنبر علی رؤس الاشهاد بمرئی ومسمع من وجوه بنی هاشم
وسایر الاولیاء والاخیار بعد استیفاء شروط البیعة علیهم بما اوجب امیر المؤمنین الحجة علی جمیع
المسلمین ولتبطل الشبهة التی کانت اعترضت آراء الجاهلین ما کان الله لیذر المؤمنین علی ما انتم علیه
وکتب المأمون بذلک الی الآفاق وطرح السواد ولبس الخضرة وضرب الدراهم باسمه وزوّج ابنته ام
حبیب مؤلف گوید که خبر ورود آنسرور بخراسان بطریق عزت وجلال وولایت عهدی آن
مفرق ذو الجلال چون باطراف آفاق وولایات رسید شیعیان ودوستان آنسرور خوشحال ومسرور
شدند سیما اهل مدینه وآل هاشم وآل ابوطالب واهل وعیال آنسرور عالیشان لیکن در وقتی که
آقای مظلوم ما سید الشهداء ع بکربلا رسیدند وآن قضیه هایله روی داد آیا کسی بود که آن خبر
وحشت اثر را باهل مدینه سیما بفاطمه صغری دختر آنمظلوم رساند بلی مرغان پر و بال خود را چون آن
سرور شهیدان آلوده نموده بودند و باطراف وجوانب رفتند از آنجمله مرغی در نخلستانی آمد و قطرات
خون از پرهای او میریخت وقطرهٔ از آن خون در چشم دختر یهودی واقع شد و چشمهای او روشن شد
از آنجمله غرابی خون آلود بمدینه آمد و بر دیوار خانه فاطمه صغری نشست چون فاطمه سر خود را بلند
نمود و آن غراب خون آلود را مشاهده نمود گریست گریستن شدیدی گفت ای غراب خبر مرگ که را
آورده گفت خبر مرگ امام را آورده ام فاطمه گفت کیست آن امام غراب گفت آن امامی که توفیق
صواب یافته ان الحسین بکربلاء بین الاسنة والضراب الی آخره آه آه در وقتیکه ابن زیاد نامه
بعبد الملک بن حرث داد و او را بمدینه فرستاد و آن نامه را در منبر خواندند اهل مدینه شورش واضطراب
عظیمی نمودند و در کتاب شرح بحر قصیده ابو فراس و در عیون از محمد بن یحیی فارسی منقولست که وقتی
ابو نواس نظر کرد بحضرت امام رضا ع که آنجناب از نزد مامون برآمده بود و بر استری سوار بود پس به
نزدیک آنحضرت رفت و سلام کرد و عرض کرد یا ابن رسول الله ابیاتی در مدح تو گفته ام میخواهم تو
آنرا از من بشنوی آنحضرت فرمود بخوان پس ابو نواس این ابیات را انشا نمود مطهرون نقیات ثیابهم
تجری الصلوة علیهم اینما ذکروا یعنی شما مطهر میباشید از هر نقصی وجامهای شما نقی و پاکیزه است
و هر کجا که ذکر شوند صلوات بر ایشان میفرستند من لم یکن علویا حین تنسبه فما له من قدیم الدهر
مفتخر کسی را که در نسب او ملاحظه میکنی علوی نباشد پس نمیباشد او را از منه قدیمه فخری نخواهد
بوده فالله لما بدا خلقا فاتقنه صفاکم واصطفاکم ایها البشره وخدا چون ابتدا نمود در خلق
خلایق و محکم نمود آنرا شما را برگزید از میان ایشان وانتم الملأ الاعلی وعندکم علم الکتاب وما جائت
به السور وشمائید از ملأ اعلی و در نزد شما است علم کتاب و علم سورهای قرآن آنحضرت فرمود
شعری گفتی که سبقت نگرفته بود بسوی آن احدی پس فرمود ای غلام آیا از نفقه ما نزد تو چیزی هست
گفت که سیصد دینار یعنی که سیصد مثقال شرعی طلا فرمود که آنها را باو بده بعد فرمود شاید آنرا
کم شمارد این استر را نیز باو بده وقتی عبد الله بن مطرف بن ماهان بنزد مامون رفت حضرت امام رضا ع
حاضر بود مامون بعبد الله گفت چه گوئی در بطیئی که خبر شده است باب سالت و کاشته شده است

ترجمه اشعار دعبل

باب سالت و کاشته شده است باب وحی را میوزد از آن چیزی مگر مسائله هالیت عیرتموی پس
مامون حقه را طلبید که در آن لؤلؤ بود دهان عبد الله را از آن لؤلؤ پر کرد و از کشف الغمه از ابو
الصلت هروی منقولست که وقتی دعبل بن علی خزاعی در شهر مرو بخدمت حضرت امام رضا رسید
وعرض نمود یا ابن رسول الله قصیده در شان شما گفته ام و بر خود قرار داده ام که نخوانم آنرا قبل از
شما در نزد احدی پس آنسرور فرمود بخوان دعبل این ابیات را شروع نمود بخواندن مؤلف گوید
که چون علامه مجلسی ره ترجمه اشعار دعبل را نموده بودند ما ترجمه آنمرحوم ایراد نمودیم و آن اشعار
اینست تجاوبن بالارنان والزفرات نوائح عجم اللفظ والنطقات چون میان شعراء
متعارفست که اول قصیده شعری چند مناسب مطلب در عشق و شوق یاد در شکایت
روزگار میگویند و بعد از آن بر سر مطلب می آیند لهذا این ابیات را در صدر قصیده ایراد نموده
و رنین صدای حزینست و زفره آه دردآمیز است و نوائح جمع نائحه است یعنی زنان نوحه کنند
و کلام اعجم کلامی را میگویند که از آن معنی مفهوم نشود یعنی جواب یکدیگر گفتند و صدا بلند کردند
بنالهای سوزناک و آههای دردناک نوحه کننده چند که لفظ و سخن ایشان فهمیده نمیشد مراد
خوانندگی مرغانست که عشاق و ارباب اندوه را بوجد میآورند یخبرن بالانفاس عن سر انفس
اساری هوی ماض و آخر آت یعنی خبر میدادند بنفسهای خود از رازهای جانهای چند که اسیر
و هوی گردیده اند بعضی عشاق گذشته اند و بعضی آینده فاسعدن و اسعفن حتی تقوضت
صفوف الدجا بالفجر منهزمات یعنی آنمرغان نوحه گر گاهی بجانب بالا و گاهی بجانب پستی آواز
کردند تا آنکه شکسته و پراکنده شد لشکرهای تاریکی شب از هجوم عساکر روشنائی صبح
گریزندگان علی العرصات الخالیات من المها سلام شج صب علی العرصات المها جمع مهاة
و مهاة گاو کوهیست و گاهی باعتبار خوش چشمی و وحشی بودن تشبیه میکنند معشوق را بآن
و شاید اینجا این معنی مراد باشد و شجی بمعنی حزینست و صب بمعنی لب با مشتاقست یعنی باد بر آن
عرصهای خالی از معشوقین که در زمان سابق در آنجا بوده اند سلام اندوهناک که مشتاقست
و محزونست بر خالی بودن آن عرصها از معشوقین فعهدی بها خضر المعاهد مالفا من العطرات
البیض والخفرات یعنی دیده و بخاطر دارم وقتی را که آن عرصها معشوقین مکانها و بقعهای آنها سبز
و خرم و محل الفت بود بسبب دلربایان خوش بویان سفید رویان با نهایت شرم و حیا که در آن
زمینها بودند لیالی یعدین الوصال علی القلی یعنی بخاطر دارم در شبی چند بود که آنشبها
با معشوقان یاری میکردند وصال محبوب را بر دشمنی و هجران وتعدینی تدنینا علی القربات و
یاری میکردند نزدیکی محبوب را بر دوری هجران واذهن یلحظن العیون سوافرا ویسترن بالایدی
علی الوجنات یعنی در هنگامیکه معشوقان در زیر چشم نظر میکردند بسوی دیده های نظاره
و تماشا کنندگان با روهای گشوده بی حجاب و از روی حیا گونهای خود بپوشانند بدستهای
خود واذ کل یوم لی بلحظی نشوة یبیت بها قلبی علی نشوات یعنی در روزگاری که هر روز از آن

بمشاهدهٔ جمال دلبران برای من نشاطی میرسید که دلم بشبهای بسیار برای نشاط بسر میاورد و چون
از تغزل فارغ شد بسر مطلب مدعا رفت و گفت کم حسرات هاجها بمحسر وقوفی یوم الجمع من
عرفات یعنی بسی حسرتها و اندوهها که از برای من بهیجان آمد در وادی محسر که منتهای منی است
از جانب مشعر الحرام بسبب اجتماعی که مردم در روز عرفه در عرفات کردند و امام زمان در میان
ایشان نبود یا بود مغلوب دشمنان بود الم تر للایام ما جر جورها علی الناس من نقص و طول
شتات یعنی آیا نمی بینی روزگار را که چها کرد جور و ظلم آن بر مردم از هم زدن عهدها کرد
باب امامت ائمه علیهم السلام از ایشان گرفته شده بود و بطول انجامیدن پراکندگی مردم
و احوال ایشان ومن دول المستهترین ومن غدا بهم طالبا للنور فی الظلمات یعنی و از
دولتهای خلفای جور که بشرع و دین و ائمه و مسلمانان سخریه و استهزا مینمایند یا بخواهش
نفس خود عمل مینمایند و از گمراهی اجماعت که طلب مینمایند بسبب متابعت آن خلیفهای ناحق نور
هدایت را در تاریکی جهالت و ضلالت فکیف وانی بطالب لفوز الی الله بعد الصوم و
الصلوات یعنی پس چگونه و کجا بهم میرسد طلب کردن امری که موجب قرب باشد بسوی حق بعد از
روزه و نمازها بغیر از دوستی فرزند پیغمبر و خویشان نزدیک او سوی حب اولاد النبی ورهطه
وبغض بنی الزرقاء والعبلات یعنی بغیر دوستی فرزندان پیغمبر و خویشان نزدیک او و دشمنی فرزند
ازرق کبود چشم و فرزندان امیه که ایشان را عبلات میگفتند و اول اشاره است باولاد مروان ملعون
که سالها در میان بنی امیه پادشاهی کردند بجور و ستم زیرا که مروان مادرش زن زناکار مشهور
بود چنانچه ابن جوزی که از محدثان اهل سنت است روایت کرده است که روزی میان حضرت امام
حسین ع و مروان ملعون نزاعی شد و حضرت باو گفت ای پسر زرقاء میشوم زناکار که در بازار عکاظ
که از بازارهای مشهور عرب بود می نشست و مردم را دعوت میکرد بسوی خود که با او زنا کنند و دوم
اشاره است بجمیع سلسلهٔ میشومهٔ بنی امیه که حق تعالی در قرآن مجید ایشان را شجرهٔ ملعونه یاد
فرموده و در مدت هزار ماه غصب خلافت ائمه حق کردند و اول ایشان معویه بود و آخر ایشان مروان
حمار و بنی مروان نیز از جملهٔ ایشان بودند وهند وما ادت سمیة وابنها اولی الکفر فی الاسلام والفجار
یعنی و بغض و عداوت هند جگرخوار که مادر معویه بود و آنچه صادر و حاصل شد از سمیه مادر زیاد باشد
و ایشان صاحبان کفر و فجور بودند در اسلام بدانکه سمیه مادر زیاد از زناکاران مشهور بود و باین سبب
پدر زیاد ولد الزنا معلوم نبود و او را زیاد بن ابیه میگفتند یعنی پسر پدرش و عبید الله پسر زیاد نیز ولد
الزنا بود و باین سبب جرات بقتل سید الشهداء کرد و چون زیاد و معویه در ولد الزنا بودن و عداوت
حضرت امیر المؤمنین علیه السلام با یکدیگر شریک بودند معویه زیاد را بخود ملحق کرد و گفت برادر او است زیرا
که ابوسفیان شبی با مادر او زنا کرده و زن شرابفروشی را آورد که بر این معنی گواهی داد تا چنین نسبهای
کثیف ثابت شد از اعمال قبیح از کسی صادر میگردد و عبید الله پسر زیاد نیز ولد الزنا بود و باین سبب جرات بر
قتل سید الشهداء و جگر گوشهٔ رسول خدا و سایر نفوس مقدسه و سفک دماء محرمه و اعمال شنیعه

دیگر

دیگر نمود لعنة الله علیهم اجمعین الی یوم الدین هم نقضوا عهد الکتاب وفرضه ومحکمه بالزور والشبهات
یعنی ایشان نقض عهد کردند و شکستند عهد واجبی را که در آیات محکمات واضحة الدلالة قرآن مجید
بر ایشان لازم شده بود که آن خلافت و امامت ائمه علیهم السلام است به تهمتها که بر پیغمبر صلی الله
علیه و اله بستند و احادیث دروغ که بر آنحضرت افترا کردند و شبهههای باطل واهی که برای مردم ظاهر
ساختند ولم تک الا محنة کشفتهم بدعوی ضلال من هن وهنات یعنی نبود غصب کردن
ایشان عین خلافت امیر المؤمنین را بعد از وضوح و ظهور مگر امتحانی از خدا که کافران و منافقان را ظاهر
کردانید و ایشان را رسوا کرد بدعوی گمراهی که کردند بسبب غرضهای باطل و نفاقهای پنهان و کینهای
دیرینه تراث بلا قربی وملک بلا هدی وحکم بلا شوری بغیر هداة یعنی آن گمراهی میراثی بود که
از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و اله بردند بدون قرابت و خویشی و پادشاهی و خلافت بود که متصرف
شدند بی هدایت و دانائی و حکمی بود که در میان مسلمانان جاری ساختند بدون مشورت با هدایا
و راهنمایان دین رزایا ارتنا خضرة الافق حمرة وردت اجاجا طعم کل فرات یعنی اینها مصیبتی چند
که نمود بما افق آسمان را سرخ و کردانید در کام ما مزهٔ آب شیرین زلال را شور و این اشاره است بآنچه مشهور است
میان عرب و عجم که کسی که غم و الم بر او غالب شده دنیا در نظر او تیره و منغص مینماید و در کام او لذتها ناگوار مینمود
و ممکن است که اشاره باشد باحادیثی که وارد شده است که زیادتی سرخی مشرق و مغرب بعد از
شهادت حضرت امام حسین ع بهم رسید و چون غصب حق امیر المؤمنین ع کردند آب آسمان بر طرف
شد و آبها شور از دریا بر میدارند و در زمان حضرت صاحب الامر که حق بصاحبش بر میگردد
آب شیرین از آسمان میبارد و برکتهای زمین مضاعف میگردد وما سهلت تلک المذاهب فیهم علی
الناس الا بیعة الفلتات یعنی و آسان نکرد این مذهبها و بدعتها را که در میان ایشان بهم رسیده است
بر مردم مگر بیعت باطلی که بی تامل و تدبر با ابوبکر لعین نمودند عنان چسبیدند و گفتند ما بیعت را برهم
نمیتوانیم زد و آن بیعت شوم را اجماع نام کردند و در نظر مردم مشتبه کردانیدند با آنکه در اول حال اکثر مهاجر
و انصار بیعت نکردند و احدی از بنی هاشم بیعت نکرد و چون منافقان را بطمع اموال و مناصب با خود یار کردند
بجبر و عنف مردم را بر بیعت میبردند و ریسمانها در گردن ایشان کرده میکشیدند و شمشیرها بر بالای سر ایشان
بود که بیعت میکردند و چنین خلافتی را اجماع نامیدند جهت خلافت خود ساختند و سنیان در کتب خود
از عمر روایت کرده اند که گفت بیعت ابوبکر فلته بود یعنی امری بود که بی تدبر و تفکر ناگاه رو داد خداوند
مسلمانان را از شر او نگاه دارد پس اگر بعد از این کسی خواهد چنین کاری بکند مگذارید و او را بکشید و این
شعر اشاره بآنست و سببش آن بود که عمر برای خود میخواست خلافت را و با او تمهید کرده بود که من اول
تکلیف خلافت بتو میکنم تو قبول مکن و بمن برگردان تا مردم مرا بی غرض بدانند و بظاهر ابوبکر مجمل
قبول کرد و چون عمر باو تکلیف کرد ابوبکر دست دراز کرد و بناچار عمر با او بیعت کرد و تفصیل این سخنان
انشاء الله در کتاب حیات القلوب مذکور خواهد شد وما قیل اصحاب السقیفة جهرة بدعوی
تراث فی الضلال نبات یعنی نبود گفتارها که در سقیفهٔ بنی ساعده گفتند باواز بلند در وقتیکه

معویه معارضه با انصار میکردند که دعوی میراث حضرت رسول ص کردند و گفتند ما خویشان آنحضرتیم
بلند مرتبه یعنی النبی قائله با ایشان می‌جنگیدند و این اشاره است بآنکه حضرت امیرالمؤمنین ع مکرر
در نظم و نثر میفرمودند که حجتی که قریش بر انصار تمام کردند که ما خویشان پیغمبریم و احق بخلافت آن
حضرت همان حجت را من بر ایشان دادم که شما که از قبیلهٔ آنحضرتید دعوی حقیت میکنید منکر پسر عم
و داماد او هم چون اولی و احق بنا باشیم قطع نظر از نص روز غدیر و غیر آن و افضل بودن در جمیع کمالات
وَلَوْ قَلَّدُوا الْمُوصَى إِلَيْهِ أُمُورَهَا لَزُمَّتْ بِمَأْمُونٍ عَنِ الْعَثَرَاتِ یعنی اگر امت بیشرم اگر وامیگذاشتند
امور خود را با آن کسی که حضرت رسول ص او را وصی خود کرده بود و سفارش امت را با و نموده هر آینه حسابا
بودند و تفویض کرده بودند بکسی که ایمن بود از آنکه خطائی و لغزشی واقع شود یعنی خلیفهٔ برحق علی
ابن ابیطالب علیه السلام است أَخِي خَاتَمِ الرُّسُلِ الْمُصَفَّى مِنَ الْقَذَى وَمُفْتَرِسِ الْأَبْطَالِ فِي الْغَمَرَاتِ یعنی آنکه او
برادر پیغمبر آخر الزمان بود و پاکیزه بود از هر بدی که بخاطر بخلد و درندهٔ شجاعان بود در جنگهای عظیم
که انقا و افتاد فَإِنْ جَحَدُوا كَانَ الْغَدِيرُ شَهِيدَهُ وَبَدْرٌ وَأُحُدٌ شَامِخُ الْهَضَبَاتِ یعنی پس اگر انکار کنند
خلافت و استحقاق امامت او را نص روز غدیر که در عالم مشهور است گواه او است و جولانهای او در جنگ
بدر و احد که کوههای بلند دارد شاهد استحقاق و خلافت او است وَآيٌ مِنَ الْقُرْآنِ تُتْلَى بِفَضْلِهِ وَ
إِيثَارُهُ بِالْقُوتِ فِي اللَّزَبَاتِ یعنی گواهی میدهد بر خلافت او آیه چند از قرآن که مردم میخوانند و دلالت
میکند بر فضیلت او و اختیار کردن او مساکین را بقوت خود در شدتها و تنگیها و قحطیها اشاره بقصهٔ
نزول سورهٔ مبارکهٔ هل اتی و غیر آن از صدقات آنحضرت است که عامه و خاصه روایت کرده اند وَغُرُّ خِلَالٍ
أَدْرَكَتْهُ بِسَبْقِهَا مَنَاقِبُ كَانَتْ فِيهِ مُؤْتَنِفَاتِ یعنی و بزرگواری و جلالت و عظمتی که در یافته است
او را بسبب سبقت گرفتن بسوی منقبتی چند که در آنحضرت بود و دیگری پیش از او آنها را در نیافته بود
مَنَاقِبُ لَمْ تُدْرَكْ بِكَيْدٍ وَلَمْ تُنَلْ بِشَيْءٍ سِوَى حَدِّ الْقَنَا الذَّرِبَاتِ یعنی آنچه مذکور شد منقبتی چند است
که نمیتوان یافت آنها را بمکر و بمال و نمیتوان بآنها رسید مگر بدم نیزهای تند برنده یعنی از جملهٔ منقبتهای
آنحضرت شجاعت بی نهایت بود که اساس دین مبین بزور بازوی معجز نمای آنحضرت شد و اکثر عداوت
منافقان با آن جناب از آن جهت بود نَجِيٌّ لِجِبْرِيلَ الْأَمِينِ وَأَنْتُمُ عُكُوفٌ عَلَى الْعُزَّى مَعًا وَمَنَاةِ یعنی
حضرت امیرالمؤمنین ع همراز جبرئیل امین بود زیرا که صدای وحی خدا که بر رسول خدا ص نازل میشد او می‌شنید
چنانچه خود فرموده و در وقتیکه شما ملاعین مشغول بسجده کردن و پرستیدن عزی و مناة هر دو که
دو بت بزرگ قریش بودند و این خطاب با جمعی است که غصب خلافت آنحضرت کردند مانند ابوبکر و عمر و
عثمان و معویه بَكَيْتُ لِرَسْمِ الدَّارِ مِنْ عَرَفَاتِ وَأَذْرَيْتُ دَمْعَ الْعَيْنِ بِالْعَبَرَاتِ این مطلع دو بیتم
این قصیده است یعنی گریستم برای آثار خانه خراب اهل بیت پیغمبر ص که ایشان را دور کرده بودند در عرفات و ریختم
آب چشم خود را بگریه کردنها وَبَانَ عُرَى صَبْرِي وَهَاجَتْ صَبَابَتِي رُسُومُ دِيَارٍ قَدْ عَفَتْ وَعِرَاتِ یعنی
و بریده شد حلقهای صبر من و بهیجان آمد شوق من بسبب نشانهای خانها و منزلها که اثر آنها محو شده بود
و چون ناهموار شده بودند مَدَارِسُ آيَاتٍ خَلَتْ مِنْ تِلَاوَةٍ وَمَنْزِلُ وَحْيٍ مُقْفِرُ الْعَرَصَاتِ یعنی و آنها

مجالس درس گفتن آیه چند بود که اهل بیت رسالت در آنها تفسیر آیات میفرمودند و اکنون بسبب جور مخالفان
خالی شده اند آنها از تلاوت قرآن چه جای تفسیر آن و محل نزول وحی الهی بود و اکنون عرصهای آن از عبادت
و هدایت خالی و ویران و بیابان شده است لِآلِ رَسُولِ اللهِ بِالْخَيْفِ مِنْ مِنًى وَبِالْبَيْتِ وَالتَّعْرِيفِ
وَالْجَمَرَاتِ یعنی آنها از آل رسول خدا صلوات الله علیهم بود در خیف در مسجد منی بود و در خانهٔ
کعبه و در عرفات و در جمرات منی دِيَارٌ لِعَبْدِ اللهِ بِالْخَيْفِ مِنْ مِنًى وَلِلسَّيِّدِ الدَّاعِي إِلَى الصَّلَوَاتِ دِيَارُ
عَلِيٍّ وَالْحُسَيْنِ وَجَعْفَرٍ وَحَمْزَةَ وَالسَّجَّادِ ذِي الثَّفِنَاتِ یعنی خانها بود از عبد الله پدر حضرت رسول
در خیف منی و از سید بزرگی که مردم را خواند بسوی نمازها یعنی حضرت رسالت صلی الله علیه
و آله و خانهای علی بن ابیطالب و حسین و جعفر طیار و حمزه سید الشهداء ع و حضرت امام زین
العابدین ع که بسیار سجده کننده بود و از بسیاری سجود در پیشانی مبارک او پینهها بهم رسیده بود مانند
پینهٔ زانوی شتر و هر سال چندین مرتبه میبریدند پینهها را دِيَارٌ لِعَبْدِ اللهِ وَالْفَضْلِ صِنْوِهِ نَجِيِّ
رَسُولِ اللهِ فِي الْخَلَوَاتِ یعنی و خانها بود از عبد الله پسر عباس عموی پیغمبر ص و فضل برادر عبد الله
که همراز حضرت رسول ص بود در خلوتها و ظاهر مراد دعبل در اینجا تقیه از مامون کرده است که از اولاد
عباس بوده وَسِبْطَيْ رَسُولِ اللهِ وَابْنَيْ وَصِيِّهِ وَوَارِثِ عِلْمِ اللهِ وَالْحَسَنَاتِ یعنی و خانهای دو فرزند
زادهٔ رسول خدا ص و دو پسر وصی او و وارث علم خدا و سایر نیکیها و کمالات مَنَازِلُ وَحْيِ اللهِ يَنْزِلُ بَيْنَهَا
عَلَى أَحْمَدَ الْمَذْكُورِ فِي الصَّلَوَاتِ یعنی آنها محل نزول وحی خدا بود که وحی نازل میشد در میان آنها بر احمد که
مذکور میشود نام او در نمازها و بروایتی بکرر در بینها و بامدادها مَنَازِلُ قَوْمٍ يُهْتَدَى بِهُدَاهُمُ فَتُؤْمَنُ
مِنْهُمْ زَلَّةُ الْعَثَرَاتِ یعنی و آنها منزلهای قومی بودند که هدایت می‌یافتند مردم بهدایت ایشان و ایمن
بودند از آنکه از ایشان لغزشی واقع شود بسبب عصمت و طهارت ایشان مَنَازِلُ جِبْرِيلَ الْأَمِينِ يَحُلُّهَا
مِنَ اللهِ بِالتَّسْلِيمِ وَالْبَرَكَاتِ یعنی آنها محل نزول جبرئیل بود که امین است بر وحی خدا و حلول میکرد در آنها
از جانب خدا بسلام کردن و برکتها مَنَازِلُ وَحْيِ اللهِ مَعْدِنُ عِلْمِهِ سَبِيلُ رَشَادٍ وَاضِحُ الطُّرُقَاتِ یعنی
آنها بودند محل نزول وحی خداوند و معدن علم او و راه صلاح که راههای ظاهر و واضح است منازل
كَانَتْ لِلصَّلَاةِ وَلِلتُّقَى وَلِلصَّوْمِ وَالتَّطْهِيرِ وَالْحَسَنَاتِ یعنی منزل چند که بودند برای نماز و پرهیزکاری و
از برای روزه و پاک گردانیدن خود از صفات ذمیمه و ارتکاب اموری که موجب ثواب و حسنه باشد
مَنَازِلُ لَا تَيْمٌ يَحُلُّ بِرَبْعِهَا وَلَا ابْنُ صُهَاكٍ هَاتِكُ الْحُرُمَاتِ یعنی منزل چند بود که نزول نکرد در ساحت
آنها ابوبکر که از قبیلهٔ تیم بود و نه عمر که فرزند صهاک حبشیهٔ زانیه بود که هتک کنندهٔ حرمتهای
اهل بیت رسالت علیهم السلام بود مترجم گوید که ممکنست که مراد بدیار و منزلها خانهای آبادهای
رفیع و منازل امامت و خلافت باشد نه خانهای ظاهری چنانکه در آیهٔ کریمهٔ فِي بُيُوتٍ أَذِنَ اللهُ گفته اند
و در کتاب حیات القلوب بیان کرده ایم دِيَارٌ عَفَاهَا جَوْرُ كُلِّ مُنَابِذٍ وَلَمْ تَعْفُ لِلْأَيَّامِ وَالسَّنَوَاتِ
یعنی خانه چند است که اثر آنها را برطرف کرده است ستم هر دشمنی که در مقام محاربه باشد و بعداوت
عداوت کننده و محو و خراب نشده است از گذشتن روزها و سالهای بسیار و غرض آنست که بنای

ترجمه اشعار دعبل

دولت ایشان مثل بناهای دیگر نیست که بمرور ایام برطرف شود بلکه از جور ظالمان چند روزی پنهان
شده قفا نسئل الدار التی خف اهلها متی عهدها بالصوم والصلوات در میان عرب شایعست
که خطاب عام را بصیغه تثنیه میکنند وجهات آن را در جلد اول انوار ذکر کرده ام یعنی ای برادران بایستید
تا سؤال کنیم از خانه که اهلش سبک شده اند چند گاهست که روزه و نمازها در آن برطرف شده است
غرض بیان آنست که سالهای بسیار است که استیلای مخالفان و مغلوب گردیدن اهل بیت علیهم
السلام آثار دین اسلام و ایمان از میان مردم محو شده است و بدعتهای منافقان ظاهر گردیده است
و بعوض عبادت و ورع و تقوی شرب خمر و لهو و لعب و قتل نفوس و نهب اموال شیعیان شایع شده
وأین الاولی شطت بهم غربة النوی افانین فی الاقطار مفترقات یعنی و کجایند آنها که دور کرده است
ایشان را غربت مکان و دوری از جاهای خود پراکنده در اطراف عالم مانند شاخهای درخت که پراکنده
شوند هم اهل میراث النبی اذا اعتزوا وهم خیر سادات وخیر حماة یعنی ایشانند اهل میراث
پیغمبر هرگاه نسب خود را بیان کنند و ایشانند بهترین سروران و حمایت کننده گان امت در دنیا
و آخرت اذا لم نناج الله فی صلواتنا باسمائهم لم یقبل الصلوات یعنی هرگاه مناجات نکنیم
با خدا در نمازهای خود بنامهای مبارک ایشان خدا قبول نمیکند نمازهای ما را مطاعیم فی الاعسار
فی کل مشهد لقد شرفوا بالفضل والبرکات یعنی بسیار طعام دهنده و ضیافت کننده اند
در پریشانیها و قحطیها در هر محل بتحقیق که شرف یافته اند بفضیلت بر دیگران و به برکتها و رحمتها
و نعمتهائی که از ایشان بمردم رسیده است فما الناس الا غاصب و مکذب ومضطغن ذو احنة
وترات یعنی و نیستند مردم یعنی منکران اهل بیت علیهم السلام مگر غصب کننده حق ایشان یا
تکذیب کننده که ایشان را بدروغ نسبت دهند یا کینه وری که عداوت ایشان را در دل دارد و طلب
کننده است خونها را که رسول خدا و امیر المؤمنین ع در راه دین ریخته اند اذا ذکروا قتلی ببدر
وخیبر ویوم حنین اسبلوا العبرات یعنی هرگاه بیاد میاورند کشته شدهای جنگ بدر
و خیبر و جنگ حنین را که بر دست امیر المؤمنین ع کشته شده اند جاری میگردانند آب دیدهای
خود را اما جنگ بدر و حنین جهت آنکه پدران و مادران و اقارب ایشان در آن جنگ کشته شدند
بر دست آنحضرت اما جنگ خیبر بسبب آنکه دیگران گریختند و فتح بر دست آنحضرت جاری شد و اگر
بجای خیبر احد بود مناسبتر بود زیرا که در جنگ خیبر کسی از قریش کشته نشد مگر آنکه در ضمیر
ذکروا منافقان اهل کتاب نیز داخل باشند فکیف یحبون النبی ورهطه وهم ترکوا احشاءهم
وغرات یعنی پس چگونه دوست دارند حضرت رسول ص را و خویشان او را و حال آنکه از کشتن
عشایر و اقارب ایشان پر شده است احشای اندرون دلهای ایشان از کینه و عداوت لقد
لاینوه فی المقال واضمروا قلوبا علی الاحقاد منطویات یعنی بتحقیق که در ظاهر با او نرمی و
همواری میکردند در گفتگو و پنهان میکردند عداوت را در دلهای خود که پیچیده شده بر کینه
دیرینه فان لم تکن الا بقربی محمد فهاشم اولی من هن وهنات یعنی اگر نبود خلافت مگر

قصه کشتن سادات حسنی شهید فخ

بقرابت و خویشی محمد ص چنانچه در روز سقیفه بر انصار حجت کردند و خلافت را از ایشان گرفتند
پس بنی هاشم اولی و سزاوار تر بود بخلافت از جماعتی که خویشی دوری دارند و در نسب ایشان گفتگوها
سقی الله قبرا فی المدینة غیبه فقد حل فیه الامن بالبرکات یعنی آب دهد خدا قبری را که در مدینه
طیبه است به باران رحمت خود پس بتحقیق که نازل شده است در آن قبر کسی که سبب ایمنی کافه خلایق است
در دنیا و آخرت با برکتهای بسیار نبی الهدی صلی علیه ملیکه وبلغ عنا روحه التحفات یعنی
آن سبب ایمنی پیغمبر هدایت است درود فرستد بر او پروردگار و مالک اشیا او و برساند خدا
از جانب ما بروح مقدس او تحفها از درود و ثنا وصلی علیه الله ما ذر شارق ولاحت نجوم اللیل
مبتدرات یعنی و صلوات فرستد بر او خدا مادامیکه طلوع کند خورشید از افق و مادامیکه ظاهر
شوند ستارهای شب مبادرت کنندگان طلوع افق را افاطم لو خلت الحسین مجدلا وقد مات
عطشانا بشط فرات اذا للطمت الخد فاطم عنده واجریت دمع العین فی الوجنات یعنی ای
فاطمه اگر خیال کنی حسین را که بتیغ بیدریغ اعدا بر خاک کربلا افتاده و در کنار شط فرات تشنه لب
جان داده هر آینه طپانچه بر گلگونه خود خواهی زدن ای فاطمه و هر دیده ما را از آب دیده محزون بر گونه گلگون
خود جاری خواهی کرد افاطم قومی یا ابنة الخیر فاندبی نجوم سماوات بارض فلاة یعنی ای فاطمه
برخیز ای دختر بهترین خلقان و نوحه و ندبه کن بر فرزندان خود که ستارهای فلک امامت و رفعتند
و در زمین بیابان چون بمذلت افتاده اند قبور بکوفان واخری بطیبة واخری بفخ نالها صلواتی
یعنی قبری چند در کوفه است و قبرهای دیگر در مدینه است و قبرهای دیگر در فخ یعنی مکه معظمه است که رسد
بانها صلوات من مترجم گوید که قبرهای کوفه اشاره بضریح مقدس حضرت امیر المؤمنین ع
و حضرت امام حسین ع و قبور شهداء کربلا است و بعضی از اولاد ائمه علیهم السلام که در کوفه و
حوالی آن مدفونند و قبرهای مدینه اشاره است بمرقد منور حضرت سید انبیاء و مضجع معطر فاطمه
زهراء و ضرایح مطهره ائمه بقیع سلام الله علیهم و سایر سادات عالی درجات که در آن بلده طیبه
مدفونند و فخ اسم موضعیست در نزدیک مکه معظمه که اطفال را در آنجا محرم میگردانند و مجمل قصه
فخ آنست که حسین پسر علی پسر حسن مثلث پسر حسن دوم پسر امام حسن مجتبی ع که مادر او زینب دختر عبد الله
پسر حسن دوم بود در ایام خلافت موسی که ملقب بود بهادی و از چهارم خلفای بنی عباس بود خروج
کرده در ماه ذی القعده سال صد و هشتاد از هجرت در مدینه و ابو الفرج اصفهانی در کتاب مقاتل
الطالبین روایت کرده است که سبب خروج حسین آن بود که هادی مرد شقی از اولاد عمر بن الخطاب را
والی مدینه طیبه کرد و آن عمری کار را بر سادات مدینه تنگ کرده و اهانت و اذیت بسیار با ایشان
میرسانید چون اوایل مدت حاجیان بمدینه رسید هفتاد نفر از حاجیان داخل مدینه شدند و وسوسه
کردند حسین و سایر سادات را که خروج کنید ما اعانت شما میکنیم حسین اراده خروج کرد و جمع کرد
سادات را که از جمله آنها سه پسر عبد الله بن الحسن پسر امام حسن ع بودند که یکی از آنها یحیی نام داشت و
دیگری سلیمان و سیم ادریس و عبد الله پسر حسن مثلث که او را افطس میگفتند و ابرهیم پسر اسمعیل که

کیفیت خروج شهدای فخ

اورا طباطبا میگفتند و سادات طباطبا باو نسبت میرسانند و عمر پسر حسن پسر علی پسر حسن مثلث و
عبد الله پسر اسحق پسر ابرهیم پسر حسن مثنی بودند و دوستان و آزاد کردها و آشنایان خود را جمع کردند
پس بیست و شش نفر از فرزندان امیر المؤمنین علیه السلام جمع شدند و ده نفر از حاجیان و جمعی
از موالیان و سایر مردم خروج کردند و چون مؤذن اذان صبح را گفت داخل مسجد شدند و حسین بر
منار بالا رفت و مؤذن گفت حی علی خیر العمل عمری چون این صدا را شنید گریخت و از مدینه بیرون
رفت و حسین نماز صبح را در مسجد با مردم کرد و کسی از اولاد ابو طالب تخلف ننمود از ایشان مگر حضرت
امام موسی کاظم ع و حسن پسر جعفر پسر حسن مثنی پس حسین بر منبر بالا رفت و گفت بعد از حمد و ثنا
منم فرزند رسول خدا ص و بر آمده ام بر منبر رسول خدا و در حرم رسول خدا شما را دعوت میکنم که عمل کنید
بسنت رسول خدا و مردم بعضی بیعت کردند در اینحال حماد بربری که داروغه مدینه بود لشکری جمع کرد
و بدر مسجد آمد چون خواست از مرکب بزیر آید سید یحیی بن عبد الله شمشیری که بر دست داشت چنان بر
پیشانی او زد که تیره و خود و کلاه مغفر او برید و نصف سرش را برید و آن ملعون از اسب در گردید و یحیی
حمله کرد بر لشکرش و همه گریختند و در آن سال مبارک ترک که از امراء خلیفه بود بحج آمده بود چون داخل
مدینه شد خبر خروج حسین را شنید شب پنهان کس نزد او فرستاد که من نمیخواهم مبتلا شوم بجنگ
تو و بخون سادات داخل شوم جمعی را بر سر لشکر من بفرست اگر چه ده نفر باشند که بهانه باشد برای من و من
بگریزم حسین چنین کرد و او گریخت و بجانب مکه رفت و کلینی علیه الرحمة روایت کرده است که چون حسین
خروج کرد و مدینه طیبه را متصرف شد فرستاد و حضرت امام موسی کاظم ع را تکلیف کرد که با او بیعت
کند حضرت نزد او رفت و گفت ای پسر عم مرا تکلیف بیعت مکن پسر عم تو محمد بن عبد الله بن الحسن پدر حضرت
امام جعفر صادق ع را جبر بر بیعت کرد و بر او لازم شد که امری چند که نمیخواست که بگوید گفت یعنی خبر داد
بآنکه او کشته خواهد شد که او را خواهد کشت اگر مرا نیز تکلیف کنی آنچه میدانم خواهم گفت حسین گفت
من از شما التماس کردم که اگر خواهید بیعت کنید من جبر نمیکنم شما را اختیار با شما است چون بوداع
حضرت امام موسی ع آمد حضرت فرمود ای پسر عم بدانکه در این سفر البته کشته میشوی نیکو جنگ کن
که این گروه فاسقی چند اند که در ظاهر اظهار اسلام میکنند و در باطن مشرک و کافر اند پس فرمود انا لله
و انا الیه راجعون من نزد مصیبت شما را ای گروه خویشان از خدا میطلبم پس حسین بیرون رفت و
چنانچه حضرت فرموده بود او و اصحابش همه کشته شدند و صاحب کتاب مقاتل الطالبین گفته است که حسین
با سیصد نفر از سادات و موالی و غیر ایشان متوجه مکه معظمه شدند و شخصی را در مدینه نایب کرد
و چون بفخ رسیدند لشکرهای هادی خلیفه باستقبال ایشان آمدند و در آن سال از بنی عباس ملک
عباس بن محمد و سلیمان بن ابی جعفر و موسی بن عیسی بحج آمده بودند و مبارک ترک و حسن حاجب و حسین بن
یقطین نیز با ایشان ملحق شدند و ایشان با لشکر گران در برابر لشکر سید حسین ایستادند و در روز
هشتم ماه ذی الحجه در وقت نماز صبح پس اول بر حسین امان عرض کردند که ما شما ها را امان میدهیم
و ضامن میشویم که خلیفه ضرری بشما نرساند بلکه احسان کند بشما سید حسین چون میدانست که او را ما

فضیلت شهدای حسنی که در فخ شهید شدند

ایشان اعتماد بمیثاق و امان کرده دست برنمیدارند ایشان از باقی وجوه بقتل خواهند رسانید قبول نکرده و
قتال عظیم در میان ایشان واقع شد و پیوسته لشکر مخالف صدای امان بلند کردند و آن شیران بیشه شجاعت
قبول امان نکرده مردانه جنگ میکردند و با قلت عدد و عدم مدد جمع کثیری از آن اشقیا را بجهنم فرستادند
تا آنکه محمد بن سلیمان لعین از عقب لشکر ایشان در آمد و اکثر لشکر حسین را بقتل رسانید تا آنکه حسین و
سلیمان بن عبد الله بن الحسن و عبد الله بن اسحق بن ابرهیم بن الحسن و حسن بن محمد با جماعت دیگر از سادات
و موالی شهید شدند و اکثر سادات حسنی در آن روز بقتل آمدند و از حضرت امام محمد تقی ع روایت
کرده اند که بعد از واقعه کربلا واقعه بر سادات بزرگ تر و اعظم تر از جنگ فخ واقع نشد و چون آن لشکر شقاوت
اثر سرهای شهدا را بنزد موسی و عباس آوردند جمع کثیری از سادات حسنی و حسینی در آن مجلس شوم حاضر
بودند و آن ملعون از حضرت امام موسی پرسید که این سر حسین است حضرت فرمود بلی انا لله و انا الیه
راجعون بخدا سوگند که از دنیا رفت مسلمان و صالح و بسیار روزه گیرنده بود و امر کننده بود به نیکیها
و نهی کننده بود از بدیها و در میان سادات حسنی مانند خود نداشت آن ملاعین ساکت شدند و جواب
نگفتند و چون اسیران سادات را بنزد هادی ملعون بردند امر کرده که همه را بقتل رسانند و در همان
روز آن لعین بجهنم واصل شد و از جمعی روایت کرده اند که چون هنگام وفات سلیمان شد او را تلقین
شهادتین کردند و او شعری میخواند که مضمونش اینست که کاشکی مادرم مرا نمی زایید و بجنگ حسین
و اصحابش نمیرفتم و در مقاتل روایت کرده است در شبی که سید حسین و اصحابش شهید شدند بر سر
آبهای غطفان تا صباح از قبیله نوحه جن را میشنیدند که اشعار میخواندند و بر سر ایشان گریه
میکردند و ایضا از حضرت امام محمد باقر ع روایت کرده است که حضرت رسول ص در فخ از مرکب بزیر
آمد و دو رکعت نماز کرد و گریست و فرمود جبرئیل نازل شد و گفت یکی از فرزندان تو در اینجا شهید
خواهد شد و ثواب کسیکه با او شهید شود دو برابر شهیدان دیگر است و ایضا روایت کرده است
که حضرت امام جعفر صادق ع نیز در فخ فرود آمد و نماز کرد و فرمود که در اینجا مردی از اهل بیت کشته خواهد
شد با گروهی که ارواح ایشان سبقت خواهد کرد ببوی بهشت بر جسم ایشان و بدانکه از این احادیث مستفاد
میشود که حسین دعوای امامت نکرده باشد و از برای این خروج کرده باشد که نهی از منکر بکند و اگر
غالب شود حق را با امام زمان بدهد چنانچه احادیث در باب او و در باب زید باین مضمون وارد شده است
وَاُخرَی بِاَرضِ الجُوزجانِ مَحَلُّها وَقَبرٌ بِباخَمرِی لَدَی الغُرُبات یعنی و قبر دیگر که زمین جوزجان
خراسان محل آنها است و قبری که در باخمری است در غربت و دور از دیار خود و اول اشاره است بقتل
یحیی پسر زید شهید که بعد از شهادت پدرش بخراسان رفت و در آنجا خروج کرد و در زمان ولید پلید از
خلفای بنی امیه در جوزجان او را شهید کردند و بر دار کشیدند و بر دار بود تا ابو مسلم مروزی خروج
کرد و او را از دار بزیر آورد و دفن کرد و دوم اشاره است بقتل ابرهیم پسر عبد الله بن الحسن که بعد از کشتن
برادرش محمد که نفس زکیه بعراق رفت و در آنجا خروج کرد و مدتها حکومت کرد و آخر در باخمری که در شا

نهر فرات و نهر علقمه و تتمه بیت ثان

فرسخی کوفه است کشته شده و در انجا مدفون شده و تفصیل انقصها مناسب این ترجمه نیست و در کتاب حیوة القلوب انشاء الله مذکور خواهد شد وَقَبْرٌ بِبَغْدَادَ لِنَفْسٍ زَكِيَّةٍ تَضَمَّنَهَا الرَّحْمٰنُ فِي الْغُرُفَاتِ یعنی قبری که در بغداد است برای نفس پاکیزه که او را خداوند رحمن برحمت خود فرو گرفته است در غرفهای بهشت و ابن بابویه روایت کرده است که دعبل گفت چون بموضع این قصیده رسیدم حضرت امام رضا ع فرمود که میخواهی در اینموضع دو بیت الحاق کنم که قصیده تو تمام شود گفتم بلی ای فرزند رسول خدا پس حضرت این دو بیت را فرمودند وَقَبْرٌ بِطُوسٍ يَا لَهَا مِنْ مُصِيبَةٍ أَلَحَّتْ عَلَى الْأَحْشَاءِ بِالزَّفَرَاتِ إِلَى الْحَشْرِ حَتّٰى يَبْعَثَ اللهُ قَائِمًا يُفَرِّجُ عَنَّا الْغَمَّ وَالْكُرُبَاتِ یعنی قبری که در شهر طوس است چه عجب مصیبتی است که پیوسته آتش حسرت در درون ما افروزد با نالهای جانسوز تا روز حشر تا روزیکه حقتعالی برانگیزاند و ظاهر کرداند قائمی را که فرج میدهد و زایل میکرداند از ما غمها و کربها و شدتها را علی بن موسی اَرْشَدَ اللهُ اَمْرَهُ وَصَلّٰى عَلَيْهِ اَفْضَلَ الصَّلَوَاتِ چون صاحب قبر علی بن موسی است خدا باصلاح اورد امر او را و درود فرستد بر او بهترین درودها **مترجم گوید** ظاهر انست که دو بیت اول از حضرت امام رضا ع است و بیت سیم را دعبل اضافه فرموده است بعد از انکه حضرت ان دو بیت را اضافه فرمود و بروایت ابن بابویه دعبل گفت یا ابن رسول الله ان قبر که در طوس خواهد بود قبر کیست حضرت فرمود که قبر منست و منقضی نخواهد شد شبها و روزها تا انکه بگردد شهر طوس محل تردد شیعیان من و زوار من بدرستیکه هر که در طوس و غربت من زیارت کند مرا با من باشد در درجه من در روز قیامت و کناهانش امرزیده شود فَاَمَّا الْمُصِيبَاتُ الَّتِي لَسْتُ بَالِغًا مَبَالِغَهَا مِنِّي بِكُنْهِ صِفَاتِ یعنی پس اما ان مصیبتها که دلها را سوخته و بدرد اورده است و چندانکه سعی کنم وصف انها چنانکه باید نمیتوانم کرد قُبُورٌ بِبَطْنِ النَّهْرِ مِنْ جَنْبِ كَرْبَلَا مُعَرَّسُهُمْ مِنْهَا بِشَطِّ فُرَاتِ تُوُفُّوا عِطَاشًا بِالْفُرَاتِ فَلَيْتَنِي تُوُفِّيتُ فِيهِمْ قَبْلَ حِينِ وَفَاتِي یعنی صاحبان قبری چند است که واقع اند در نزدیک نهری که از پهلوی کربلا جاریست و در اخر شب اگر کسی در انجا نزول نماید وقت چاشت بنهر فرات برسد وفات یافتند و شهید شدند با لب تشنه در لب نهر فرات چه بودی اگر من در مصیبت ایشان پیش از وفات مردن میمردم **مترجم گوید** که فرات نهریست که در پنج فرسخی کربلای معلی میگذرد و از ان نهری جدا کرده بودند که بکربلا می امده و بکوفه میرفته و ابادانی کوفه از ان نهر بوده است و ان نهری بود که بر روی حضرت امام حسین ع بستند و اثر ان نهر نزدیک مرقد منور حضرت عباس رضی الله عنه ظاهر است و حضرت عباس از ان نهر نزدیک مرقد منور که برای لب تشنگان اهل بیت علیهم السلام اب اورد و او را در میان گرفتند و در حوالی ان نهر او را شهید کردند لهذا او و سایر شهدا در انجا مدفون شده و ابن علقمی وزیر معتصم بود و از علمای شیعه بود و او باعث بر طرف شدن معتصم شد که اخر خلفای اشقیای بنی عباس است چون حدیثی شنیده بود که حضرت امام جعفر صادق ع چون بکربلا تشریف اوردند خطاب باین نهر کردند که تو را بر روی جد امام شهید بستند و تو هنوز جاری هستی و می ایی باین سبب ابن علقمی سعی در ان نهر را خراب کرد و ان باعث خرابی شهر کوفه شده و باین سبب منسوب شده بنهر علقمی زیرا که خراب کننده اش علقمی بود و غرض بیان ان که

ترجمه اشعار دعبل

شناعت اعمال قبیح انکه فرات و با انکه سید الشهداء و اهل بیت او در پهلوی نهر کوفه بودند و نزدیکی نهر بزرگ بودند اب از ایشان منع کردند تا انکه با لب تشنه شهید شدند اِلَى اللهِ اَشْكُو لَوْعَةً عِنْدَ ذِكْرِهِمْ سَقَتْنِي بِكَأْسِ الثُّكْلِ وَالْفَظَعَاتِ یعنی بخدا شکایت میکنم سوختن دل خود را در وقتیکه یاد میکنم ایشانرا که بمن میاشامانند کاسهای ماتم زدگی و رسوائی را اَخَافُ بِاَنْ اَزْدَارَهُمْ فَتَشُوقُنِي مَصَارِعُهُمْ بِالْجِزْعِ وَالنَّخَلَاتِ یعنی میترسم از انکه بزیارت کنم ایشانرا پس هیجان اورد خون مرا دیدن محل شهادت ایشان و قبرهای ایشان که واقعند در میان وادی و نخلستان تَقَسَّمَهُمْ رَيْبُ الْمَنُونِ فَمَا تَرٰى لَهُمْ عُقْرَةً مَغْشِيَّةَ الْحُجُرَاتِ یعنی پراکنده کرده است ایشانرا حوادث روزگار پس نمی بینی از برای ایشان خانه و ساحتی که مردم وارد شوند در حجرهای ان یا در جوانب ان خَلَا اَنَّ مِنْهُمْ بِالْمَدِينَةِ عُصْبَةً مَدِينِينَ اَنْضَاءً مِنَ الْكُرُبَاتِ یعنی بغیر از انکه جمعی از ایشان در مدینه منوره هستند با مذلت و خواری و نحافت و لاغری از محنت و شداید روزگار قَلِيلَةُ زُوَّارٍ سِوٰى اَنْ زُوَّرًا مِنَ الضَّبْعِ وَالْعِقْبَانِ وَالرَّخَمَاتِ یعنی کم کسی زیارت میکند قبور ایشانرا مگر انکه زیارت کننده چند از درنده ها و بیابانها از کفتار و عقابها و همسایها که در و بر انها میباشد لَهُمْ كُلَّ يَوْمٍ تُرْبَةٌ بِمَضَاجِعٍ ثَوَتْ فِي نَوَاحِي الْاَرْضِ مُفْتَرِقَاتٍ یعنی از برای ایشان هر روز تربتی هم میرسد و قبری چند که اقامت مینمایند در نواحی زمین جدا از یکدیگر مُنَكَّبٌ لَاوَاءُ السِّنِينَ جِوَارُهُمْ وَلَا تَصْطَلِيهِمْ جَمْرَةُ الْجَمَرَاتِ یعنی شدتها و بلاهای سالها نزدیک ان صاحبان قبرها نمیکردد زیرا که از رحمت و نعمت پروردگار خود اند و از دوزخ و اهل ان اسیبی بایشان نمیتوانند رسید و حرارت اخکرهای جهنم بایشان نمیرسد وَقَدْ كَانَ مِنْهُمْ بِالْحِجَازِ وَاَرْضِهَا مَغَاوِيرُ نَحَّارُونَ فِي الْاَزَمَاتِ یعنی و تحقیق که بودند از جمله ان سادات رفیع الدرجات کروهی در حجاز مکه و زمینهای حوالی ان بسیار غارت کنندکان دشمنان را و بسیار نحر کنندکان شتران در سالهای قحط حِمًى لَمْ تَزُرْهُ الْمُذْنِبَاتُ وَاَوْجُهٌ تُضِيءُ لَدَى الْاَسْتَارِ وَالظُّلُمَاتِ یعنی ایشانرا بارگاه و حریمی بود که زنان گناهکار بزیارت ایشان نمیتوانستند رفت چه جای انکه اهل ان کناهکار باشند و روی چند داشتند که روشنی می بخشیدند در زیر پردها و تاریکیها اِذَا وَرَدُوا خَيْلًا تَشَمَّسَ بِالْقَنَا مَسَاعِرَ حَرْبٍ اَقْحَمُوا الْغَمَرَاتِ یعنی هرگاه وارد میشدند بر لشکری سواران با نیزهای گندم گون افروزنده اتش حرب خود را بیباکانه داخل میکردند و می افکندند در دریاهای جنگ فَاِنْ فَخَرُوا يَوْمًا اَتَوْا بِمُحَمَّدٍ وَجِبْرِيلَ وَالْفُرْقَانِ وَالسُّوَرَاتِ یعنی اگر فخر کنند روزی میاورند محمد ص یعنی نسبت خود را بحضرت ذکر میکنند و جبرئیل و قران مجید را ذکر میکنند که بر جد ایشان نازل شده و سورهای قرانرا یاد میکنند که در شان ایشان فرود امده است وَعَدُّوا عَلِيًّا ذَا الْمَنَاقِبِ وَالْعُلٰى وَفَاطِمَةَ الزَّهْرَاءَ خَيْرَ بَنَاتٍ یعنی و میشمارند علی را که صاحب منقبتهای بی احصاست و صاحب رفعت و علاست و فاطمه منوره زهرا را که بهترین دختران عالمیانست وَحَمْزَةَ وَالْعَبَّاسَ ذَا الْعَدْلِ وَالتُّقٰى وَجَعْفَرَهَا الطَّيَّارَ فِي الْحُجُبَاتِ یعنی و میشمارند حمزه و عباس را که صاحب عدالت و پرهیزکاری بود و جعفر که ایشانرا پرواز کننده است در حجابهای عزت و شرف اُولٰئِكَ لَا مَلْقُوحُ هِنْدٍ وَحِزْبُهَا سُمَيَّةَ مِنْ نَوْكٰى وَمِنْ قَذِرَاتٍ

یعنی از بزرگواران کهنه که گذشته اند از زنهای هند و زناکار بهم رسیدند مانند معویه و نیز از گروه اوباش
هند و سمیه مادر زیاد ولد الزنا از حمقان و صاحبان فروزات و بخا است در فعل و نسب ستسئل
تیم عنهم وعدیها وبیعتهم من افجر الفجرات هم منعوا الآباء عن اخذ حقهم وهم ترکوا الابناء
رهن شتات یعنی زود باشد که در قیامت سؤال کنند از ابوبکر که از قبیلهٔ تیم است و از عمر که از
قبیلهٔ عدی است که چرا ستم کردید بر اهل بیت و حق ایشان را غصب کردید و بیعت ایشان را که با ابو بکر
کردند بدترین قبایح و گناهان بود و ابوبکر و عمر و اتباع ایشان منع کردند پدران را از گرفتن حق خود
و ایشان فرزندان را بظلم و ستم در اطراف عالم متفرق کردند زیرا که اگر غصب حق امیر المؤمنین ع
نمیکردند هرگز بنی امیه و بنی عباس بر اهل بیت رسول خدا مسلط نمیشدند چنانچه یکی از اکابر گفته است
بخدا سوگند که حضرت امام حسین ع شهید نشد مگر در بیعت سقیفه وهم عدلوها عن وصی محمد
فبیعتهم جاءت علی الغدرات ولیهم صنو النبی محمد ابو الحسن الفراج للغمرات یعنی ایشان
گردانیدند خلافت را از وصی محمد ص پس بیعت ایشان مدار بر سبیل مکرها و حیلها و ولی و امام ایشان
برادر و همتای پیغمبر است یعنی محمد ص و او ابو الحسن است که فرج دهنده غمهای عظیم بود از حضرت رسول
و شکافنده لشکرهای انبوه بود ملامک فی اهل النبی فانهم احبای ما داموا واهل ثقاتی تخیرتهم
رشدا لنفسی انهم علی کل حال خیرة الخیرات یعنی دور دار ملامت خود را از من در محبت اهل پیغمبر
زیرا که ایشان دوستان منند تا هستند و اهل اعتماد منند اختیار کرده ام ایشان را برای صلاح
نفس خود زیرا که ایشان بر هر حال برگزیده برگزیدگانند نبذت الیهم بالمودة صادقا وسلمت
نفسی طائعا لولاتی فیا رب زدنی فی هوای بصیرة وزد حبهم یا رب فی حسناتی یعنی محبت
خود را بسوی ایشان افکنده ام از روی صدق و راستی و تسلیم کرده ام جان خود را مطیع و
رغبت از برای والیان و امامان خود پس ای پروردگار من زیاد کن بینائی مرا در محبت ایشان و
ثواب محبت ایشان را زیاد کن در حسنات من سابکیهم ما حج لله راکب وما ناح قمری علی الشجرات
وانی لمولاهم وقال عدوهم وانی لمحزون بطول حیاتی یعنی بر ایشان خواهم گریست مادامی که
حج کنند از برای خدا سواره حج کنندها و مادامیکه نوحه و ناله کند قمری بر درختان و بدرستیکه
من اندوهناکم از درازی عمر و زندگانی خود بدرستیکه ایشان را در این احوال غمگین دیدم و میخواهم
جان خود را فدای ایشان کنم بنفسی انتم من کهول وفتیة لفک عناة او لحمل دیات وللخیل
لما قید الموت خطوها فاطلقتم منهن بالذربات یعنی جان خود را فدای شما میکنم ای پیران و
جوانان اهل بیت رسالت برای آنکه یاری کنید مسلمانان را چنانکه عادت شما است از خلاص
کردن اسیران که بجور و ستم ایشان را اسیر کرده باشند یا دیتی بر کسی لازم شده باشد و قادر بر
ادای آن نباشد و شما متحمل دیت او شوید و او را آزاد کنید و از برای نجات دادن سواران چندانکه
در مخمصه افتاده باشند و تن بمردن و کشته شدن داده باشند بجهت آنکه کوتاه کرده پای اسبان ایشان را
در بند و زنجیر کرده است که قدرت بر جنبش نداشته باشند و شما بندها از پای اسبان ایشان بردارید

و از کشته شدن نجات بخشید بکار فرمودن نیزها و شمشیرهای تیز برنده احب قصی الرحم من اجل حبکم
واهجر فیکم زوجتی وبناتی یعنی دوست میدارم آنها را که خویش من نیستند یا خویش دورند
هرگاه دوست شما باشند و دوری میکنم از زن خود و دختران خود اگر از شیعه و موالی شما نباشند
واکتم حبیکم مخافة کاشح عنید لاهل الحق غیر موات یعنی پنهان میکنم من محبت شما را از ترس
دشمنی که پنهان میکند دشمنی خود را و معاندان اهل حق است و موافق در مذهب من نیست فیا عین
بکیهم وجودی بعبرة فقد آن للتسکاب والهملات یعنی ای دیده گریه کن بر ایشان و جود و بخشش
کن باب دیده پس بتحقیق که وقت آن شده است که فرو ریزی آب دیده را و اشکها از آن جاری کنی
لقد خفت فی الدنیا وایام سعیها وانی لارجو الامن بعد وفاتی یعنی سوگند میخورم بتحقیق که
ترسان بودم از دشمنان در دنیا و روزهای سعی دنیا و بدرستیکه امید دارم که ایمن باشم به برکت
شفاعت پیشوایان دین از خوف عذاب الهی بعد از وفات من دعبل گفت چون این بیت را خواندم حضرت
امام رضا ع فرمودند خدا ایمن گرداند ترا در روز ترس بزرگ یعنی روز قیامت الم تر انی مذ ثلاثین
حجة اروح واغدو دائم الحسرات یعنی آیا نمی بینی که مدت سی سال است که شب و روز مدام بر من میگذرد
و پیوسته در حسرتها از مظلوم بودن اهل بیت رسالت اری فیئهم فی غیرهم متقسما وایدیهم من
فیئهم صفرات یعنی می بینم حقوق ایشان را از خمس و غنایم و انفال و غیر آنها که مال امام و اقربای او است
در میان غیر ایشان قسمت میشود و دستهای ایشان از حق ایشان خالی و تهی است دعبل گفت چون
این بیت را خواندم حضرت امام رضا ع گریست و فرمود که راست گفتی ای خزاعی و گریستن آنحضرت از
برای گمراهی خلق و تعطیل احکام الهی و پریشانی سادات بود نه از برای دنیا جمیع دنیا در پیش ایشان
اعتباری نداشت وکیف اداوی من جوی بی والجوی امیة اهل الکفر واللعنات وآل
زیاد فی القصور مصونة وآل رسول الله منهتکات یعنی چگونه دوا کنم سوزش دلی که دارم و سوز
دل من از آنست که بنی امیه که اهل بیت کفر و لعنتها بودند با آل زیاد ولد الزنا در قصرها مصون و محفوظ
باشند و آل رسول خدا را هتک حرمت نمایند و بر شتران سوار کرده شهر بشهر گردانند این سوزش
و اندوه را بچه چیز دوا میتوان کرد سابکیهم ما ذر فی الافق شارق ونادی منادی الخیر بالصلوات
وما طلعت شمس وحان غروبها وباللیل ابکیهم وبالغدوات یعنی بعد از این خواهم گریست همیشه
مادامی که طالع شود در افق آفتاب و مادامیکه ندا کند منادی رسول یا منادی بسوی خیر بنمازها
یعنی مادامیکه بانگ نماز گویند و مادامیکه طلوع کند آفتاب تا نزدیک غروب آن شود و در شب
خواهم گریست و در بامدادها دیار رسول الله اصبحن بلقعا وآل زیاد تسکن الحجرات وآل
رسول الله نحف جسومهم وآل زیاد ربة الحجلات وآل رسول الله تسبی حریمهم وآل زیاد آمنوا
السربات یعنی خانهای حضرت رسول صلی الله علیه و آله خالی و ویران گردیده بود و آل زیاد در حجرها
بناز و نعمت ساکن بودند و آل رسول خون از گلوهای ایشان میریخت از قید و بند و زنجیر و آل زیاد
صاحبان حجلهای ناز بودند و آل حضرت رسالت و حرم ایشان را اسیر کردند و آل زیاد در راهها ایمن بودند

اذا وتروا مدوا الی واتریهم اکفا عن الاوتار منقبضات یعنی هرگاه جنایتی ما قبلی بر ایشان وارد
میشد نمیتوانستند دعوای خون خود بر ایشان بکنند بلکه محتاج میشدند که دراز کنند بسوی
ایشان از برای سؤال دستی چند که در طلب جنایت کوتاه و منقبض بود دعبل گفت چون این بیت را
خواندم حضرت دستهای مبارک خود را دراز کرد و گفت بلی والله کوتاه است دستهای ما
از گرفتن عوض جنایتها که بر ما وارد شده و میشود فلولا الذی ارجوه فی الیوم او غد تقطع
نفسی اثرهم حسرات یعنی پس اگر نبود آنچه من امید دارم آن را که امروز واقع شود یا فردا پاره پاره می شد
جان من از پی ایشان از جهة حسرتها خروج امام لا محالة خارج یقوم علی اسم الله والبرکات
یمیز فینا کل حق و باطل ویجزی علی النعماء والنقمات یعنی آنچه امید دارم بیرون آمدن امامیست
که البته بیرون آید و قیام نماید بامامت بنام خداوند تبارک و تعالی و برکتهای بسیار و تمیز دهد در میان ما و ظاهر
سازد هر حق و باطلی را و جزا دهد مردم را بر نعمتها و بر عقوبتها بروایت ابن بابویه علیه الرحمة دعبل
گفت چون من این دو بیت را خواندم حضرت امام رضا علیه السلام بسیار گریست پس سر بسوی من بلند کرد
و گفت ای خزاعی روح القدس این دو بیت را بر زبان تو گفته است آیا میدانی که کیست آن امام و کی
قیام خواهد نمود گفتم نه ای مولای من مگر آنکه شنیده ام که امامی از میان شما خروج خواهد کرد و
زمین را از فساد پاک خواهد کرد و پر از عدالت خواهد نمود پس حضرت فرمود ای دعبل امام بعد از
من محمد پسر منست و بعد از محمد علی امامست و بعد از علی پسر او حسن امامست و بعد از حسن
پسر او حجة قائم امامست که در غیبت او انتظار خواهند کشید و چون ظاهر شود همه کس اطاعت او خواهند
کرد و اگر از دنیا باقی نمانده باشد مگر یک روز البته حق تعالی آن روز را دراز گرداند تا آنحضرت بیرون
آید و پر کند زمین را از عدالت و داد چنانچه پر از جور شده باشد و اما آنکه چه وقت بیرون می آید
خبر دادن از وقت است و به تحقیق که خبر داد مرا پدرم از پدران خود از حضرت امیرالمؤمنین ع که از حضرت
رسول ص پرسیدند که کی بیرون خواهد آمد قائم از فرزندان تو فرمود که مثل بیرون آمدن او مثل قیامت
که حق تعالی فرموده است که بغیر از خدا کسی نمیداند خصوص وقت آن را و بی خبر و ناگاه خواهد آمد
فیا نفس طیبی ثم یا نفس فابشری فغیر بعید کلما هو آت ولا تجزعی من مدة الجور اننی اری
قوتی قد آذنت بثبات یعنی ای جان من خوش باش پس ای نفس شاد باش پس دور نیست هر چه البته
آمدنیست و جزع مکن از طول مدت جور مخالفان بدرستیکه من می بینم قوت خود را که اعلام میکند
و خبر میدهد که ثابتم بر این و بروایت دیگر گویا که می بینم که دولت مخالفان خبر میدهد به پراکندگی
فان قرب الرحمن من تلک مدتی واخر من عمری وقت وفاتی شفیت ولم اترک لنفسی غصة
ورویت منهم منصلی وقناتی یعنی پس اگر نزدیک گرداند خداوند رحمن بآن دولت عمر مرا و تاخیر نماید
از عمر من وقت وفات من تشفی خاطر خود میکنم از ایشان و از برای نفس خود غصه و اندوهی نمیگذارم
و سیراب میکردم از خون ایشان تیغ و نیزه خود را فانی من الرحمن ارجو بحبهم حیوة لدی الفردوس
غیر بتات عسی الله ان یرتاح للخلق انه الی کل قوم دائم اللحظات یعنی بدرستیکه من از خداوند

مهربان امید دارم بسبب محبت ایشان زندگانی در بهشت فردوس را که منقطع نمیشود هرگز شاید
حق تعالی رحم کند بر خلایق و بر انگیزاند برای ایشان چاره که بسبب خلاص ایشان گردد از جور مخالفان
بدرستیکه حق تعالی نسبت بهر قومی پیوسته نظرهای رحمت دارد فان قلت عرفا انکروه بمنکر
وغطوا علی التحقیق بالشبهات یعنی پس اگر گویم سخن نیکو را انکار کنند آن سخن بدی که در برابر آن
گویند و بپوشانند سخن حق را بشبهها تقاصر نفسی دائما عن جدالهم کفانی ما القی من العبرات
یعنی کوتاهی میکند نفس من پیوسته از جدال و نزاع با ایشان بس است مرا و کفایت میکند ایشان را
مرا آنچه میریزم از اشکهای اندوه و حسرت احاول نقل الصم عن مستقرها واسماع احجار من
الصلدات یعنی اراده که من کرده ام که اظهار ایشان برهان و موعظه هدایت کنم مانند آنست که کسی
خواهد کوه سخت را از جا بحرکت دهد و سنگهای سخت سخن بشنواند فحسبی منهم ان ابوء بغصة
تردد فی صدری وفی لهواتی یعنی پس بس است مرا از ایشان آنکه برگردم با اندوهی که در گلویم گره
شده باشد و نتوانم فرو برد و نتوانم انداخت پس مردد باشد میان سینه و گلوی من فمن عارف
لم ینتفع ومعاند تمیل به الاهواء للشهوات یعنی بعضی از مخالفان عارفند بحق که بعلم خود
منتفع نمیشود و بعضی معاندند که میل میدهد هواهای نفسانی او را بسوی شهوتها و خواهشها
کانک بالاضلاع قد ضاق ذرعها لما حملت من شدة الزفرات یعنی نزدیکست و گویا میبینی
تو که دندهای پهلوها عاجز شده است از برای آنچه بار کرده ام بر آنها و پنهان کرده ام در آنها از آه
سوزناک و ناله دردناک چنانکه شاعر میگوید و در بعضی از روایات این دو بیت مذکور است
فیا وارثی علم النبی وآله علیکم سلام دائم النفحات لقد امنت نفسی بکم فی حیوتها وانی
لارجو الامن عند مماتی یعنی ای وارثان علم پیغمبر و آل او بر شما باد سلامی که شمیمش پیوسته
در وزیدن باشد بتحقیق که ایمن بود جان من بشما در حال حیوة من با ایمان و ولای شما در حیوة من پس
بدرستیکه امید دارم که در امان باشم بشفاعت شما از عذاب خدا نزد مردن من و موافق روایت ابن بابویه
بعد از خواندن قصیده آنحضرت برخواست و بدعبل فرمود در مکان خود بنشین و داخل خانه شد
و بعد از ساعتی خادم بیرون آمد صد دینار رضویه که بوزن صد مثقال شرعیست طلا بدعبل داد
و گفت مولای من میگوید که این را در نفقه خود قرار ده دعبل گفت والله که من بجهت جایزه نیامده
و این قصیده را نگفته بودم برای طمع اینکه چیزی بمن رسد و آن همیان را رد نمود و بخادم گفت که توقع
من اینست که آنحضرت جامه از جامه های خود بمن لطف فرماید تا اینکه تبرک بیابم بآن و شرافت جویم
از آن چون خادم رسالت دعبل را رسانید آنحضرت پیراهن سبز خزی و خاتمی که نگینش عقیق بود
با آن همیان بجهة دعبل فرستاد و بخادم فرمود بدعبل بگو که همیان را رد مکن که بزودیست که
محتاج بآن خواهی شد و آنحضرت بدعبل فرمود این پیراهن را محافظت نما که من در این پیراهن در هزار
شب و هر شبی هزار رکعت نماز کردم و در این پیراهن هزار قرآن ختم کرده ام و فرمود بدعبل که
بشهر قم برو که منتفع خواهی شد در آن شهر و این قصیده را نزد اهل آن بخوان تا من توزا امر نمایم بخوانند

ان و چون خبر قصیده بمامون رسید دعبل را طلبید و از حال من پرسید بعد گفت ای دعبل بخوان
قصیده مدارس آیات خلت من تلاوة دعبل گفت نمیدانم ای امیر المؤمنین مامون بغلام
خود گفت یا غلام حاضر نما ابا الحسن علی بن موسی الرضا را ساعتی نگذشت که آنحضرت حاضر شد
مامون عرض کرد یا ابا الحسن ع سؤال نمودم از دعبل از قصیده مدارس آیات خود در جواب گفت از آن
نمیدانم پس حضرت امام رضا ع بدعبل فرمود یا دعبل بخوان برای امیر المؤمنین دعبل میگوید پس
من شروع نمودم بخواندن این قصیده مامون تحسین نموده و پنجاه هزار درهم بمن جایزه داد و حضرت
امام رضا ع نزدیک به پنج هزار درهم بمن انعام فرمود و منشفه لطیفی بمن احسان نمود و فرمود این را
محافظت نما که محروس خواهی بود بآن و منشفه خرقه ایست که جذب میشود بآن آب باران و خشک میشود
در ظرفها و ذو الریاستین فضل بن سهل که وزیر مامون بود بمن صله نمود و مرا سوار کرد به یابوی
زرد خراسانی و من با او در روز باران شدیدی میرفتیم و او ممطر خزی و برنس خزی داشت آنها را بمن عطا نمود
و مراد از ممطر ثوبیست از پشم که بسبب آن محافظت میکند شخص خود را از باران و چون ممطر را بمن داد
خود غیر از آن که تازه بود طلب نمود و پوشید و بمن گفت ممطر پوشیده را بتو دادم بجهت آنکه این ممطر
بهتر از این بود که پوشیده ام و بمن در قیمت آن هشتاد مثقال طلا دادند نفسم راضی نشد بفروختن
آن پس مراجعت نمودم بجانب عراق با قافله و چون بمیان قوهان رسیدیم کردها بر سر ما ریختند و ما را
کرفتند و مالهای ما را بستند و مالهای ما را متصرف شدند و آن روز بارانی بود و در بدن من کرفتند و ما را
یک پیراهن کهنه بود و بسیار تاسف من در خصوص پیراهن و منشفه بود که حضرت امام رضا ع بمن
لطف کرده بود و در قول آنحضرت فکر میکردم که یکی از آن اکراد دزد را دیدم که بر همان اسبی زردی
که ذو الریاستین بمن داده بود سوار است و ممطری پوشیده بود و در نزدیک من ایستاده است
و منتظر است که رفقای او جمع شوند و این قصیده مرا میخواند مدارس آیات خلت من تلاوة و گریه
میکند و دیگری است که اموال را قسمت میکردند یکی از آن دزدان این شعر را میخواند
ازان قصیده که اری فیئهم فی غیرهم متقسما و ایدیهم من فیئهم صفرات و چون من دیدم از دزد این شعر را
میخواند و گریه میکند تعجب نمودم از دزدی کردنی که شیعه است پس بطمع پیراهن و منشفه افتادم و بر
نزد او رفتم و با او گفتم ای سید من این قصیده از کیست در جواب من گفت وای بر تو ترا چه کار
بصاحب این قصیده است گفتم پرسیدن من سببی دارد که ترا خبر خواهم داد بان دزد گفت صاحب
این قصیده مشهورتر از اینست که کسی او را نشناسد گفتم اسم او چیست گفت دعبل بن علی شاعر
آل محمد ص خدا او را جزای خیر دهاد پس من با او گفتم والله ای سید من منم دعبل و این قصیده از منست
گفت وای بر تو چه میگویی گفتم امر من مشهورتر است از این پس فرستاد و جماعتی از اهل قافله را طلبید
و از ایشان پرسید ایشان گفتند اینست دعبل خزاعی و در خبر دیگر است که آمد و رفت پیش رئیس
دزدان که بر سر تلی نماز میکرد و از شیعه بود و خبر کردند رئیس را پس خودش آمد نزد دعبل و با و
گفت تویی دعبل گفت بلی گفت بخوان قصیده را پس دعبل قصیده را خواند پس آمد نزد بارهای اهل

غافله را کشوده و هر چه از ایشان برده بودند رد نمودند پس ایشان را بدرقه نمود تا مکان مامن پس
همه اهل قافله محروس ماندند ببرکت آن پیراهن و منشفه آنحضرت و علی بن دعبل میگوید چون وفات
پدرم در رسید رنگ او متغیر شد و زبان او بسته شد و روی او سیاه شد و نزدیک بود که
من از مشاهده این حالت از مذهب او برگردم بعد از سه روز پدرم را در خواب دیدم که جامهای سفید
پوشیده است و کلاه سفیدی در سرش هست پس با و گفتم ای پدر حق تعالی با تو چگونه رفتار نمود
پدرم فرمود ای فرزند من آنچه را که دیدی از سیاهی روی من و بسته شدن زبان من بسبب این
بود که من شرب خمر میکردم در دار دنیا و همیشه بخوبی که دیده بودی تا اینکه دیدم رسول خدا را ص با
جامهای سفید و کلاه سفید چون نظر آنحضرت بمن افتاد فرمود انت دعبل تویی دعبل عرض کردم
بلی یا رسول الله فرمود بخوان آن قول خود را که در شان اولاد من گفته من این کلام خود را خواندم که
لا اضحك الله سن الدهر ان ضحكت وآل احمد مظلومون قد قهروا یعنی خندان نکند خداوند روزگار را
اگر روزگار بخندد و حال آنکه آل احمد مظلوم و مقهور میباشند مشردون نفوا عن عقر دارهم
کانهم قد جنوا ما لیس یغتفر یعنی رانده شدگانند از وطن مألوف خود و ایشان را از خانهای خود
بیرون کرده اند گویا ایشان خیانت کرده اند که آن خیانت آمرزیده نمیشود حضرت رسول فرمود که
احسنت یعنی خوب گفتی پس جامهای خود را بمن عطا فرمود و این همین جامها میباشد که من پوشیده ام
و در کتاب کنز الباکین حکایت نموده که منصور عباسی خواهش نمود از حضرت امام موسی علیه السلام
که در روز نوروز بنشیند در مجلس او بجهت تهنیت و قبض آنچه آورده میشود برای او آن سرور از این
ابا نمود و فرمود که من در اخبار جدم رسول خدا ص تفتیش نمودم و از برای این عید خبری نیافتم و این
عید طریقه فرس است و اسلام آن را محو نمود و معاذ الله که زنده داشته شود آنچه را که اسلام آن را محو نموده
منصور گفت ما این عمل میکنیم بجهت سیاست لشکر پس بقصد شرعیه از تو سؤال مینمایم بحق خدای
عظیم که بنشینی پس آن سرور نشست و داخل شدند امراء و سرداران و ملوک و تهنیت میگفتند
آن سرور را و هدایا و تحفه می آوردند و خادم منصور بر بالای سر آن سرور ایستاده بود و میشمرد
آنچه آورده بودند و میآوردند و در آخر مردم مرد پیری آمد نزد آن سرور و عرض نمود که من از
مال دنیا چیزی ندارم که هدیه آورم از برای شما و لیکن جدم در شان جدت حسین بن علی سه بیت گفته
و آن را هدیه آوردم برای شما و آن سه بیت اینست عجبت لمصقول علاك فرنده یوم الهیاج وقد علاك
غبار یعنی عجب دارم از شمشیر صیقل داده شده که وارد شد بر تو تیزی آن شمشیر در روز کارزار و حال
آنکه فرا گرفته بود ترا غبار کارزار ولاسهم نفذتك دون حرائر یدعون جدك والدموع غزار
یعنی عجب دارم از آن تیرهایی که نفوذ نموده بود در تو تیرها در برابر نظر زنان و حرم تو و میخواندند جد ترا و اشک
از چشمهای ایشان جاری بود الا تغضضت السهام وعاقها عن جسمك الاجلال والاكبار یعنی آیا چرا نگشت و باز
نداشت تیرها را از جسد منور تو جلالت و بزرگواری تو پس حضرت فرمودند قبول نمودم هدیه تو را
بنشین خدا مبارک کرداند در تو پس آن سرور سر خود را بلند نمود و بخادم فرمودند بگو بمنصور قدر این هدایا را

وانیکه چه خواهد نمود از این خادم رفته برگشته عرض نمود که خلیفه میگوید همین مال را بخشید
هرچه میخواهید بکنید پس حضرت بان مرد پیر فرمودند که جمیع اینمال را بتو بخشید بعوض این شعر بیت
تو وضبط نما این اموال را مؤلف گوید که از این حدیث و امثال ان ظاهر میشود که حضرت پیغمبر
و ائمه اثنا عشر علیهم السلام التفات ایشان بمادح و محب خود دارند اگرچه مادحین و محبین ایشان
گناه کار و الوده بمعاصی و متمادی بشرب خمر باشند همینکه شخصی مداح و محب ایشان باشد خداوند
عالم اسباب توفیق و توبه و مغفرت از برای ایشان مهیا مینماید چنانچه صاحب مجالس المؤمنین در
احوال سید اسمعیل حمیری نقل نموده که در کتاب کشی مسطور است که محمد بن نعمان میگوید که سید
حمیری در ایامی که شرب خمر مینمود و مذهب کیسانیه داشت بیمار شد من بعیادت او رفتم دیدم
که روی او سیاه شده و چشمهای او فرو رفته و تشنه جگر و پریشان حال میباشد نزد حضرت امام جعفر صادق
رفتم و احوال او را بیان نمودم انحضرت فرمودند که مرا از بن کنید انکاه مرا انحضرت از بن نمودند و انحضرت سوار
شده بعیادت او امدند و من همراه انحضرت بودم چون بر او وارد شدیم جمعی در اطراف او بودند انحضرت
ببالین او نشستند و فرمودند یا سید در انوقت چشمهای خود را گشود و بجانب انحضرت نظری نمود چون
زبان او بسته شده بود نتوانست تکلم نماید و لب با گریه انحضرت فهمیدند که او میل بتکلم دارد در
زیر زبان خود دعائی خواندند فی الحال او بسخن در امد عرض نمود یا سیدی جعلنی الله فداک ایا با دوستان
شما اینقسم رفتار مینمایند که در وقت بیماری روی ایشان سیاه شود و زبان ایشان بسته گردد انحضرت
فرمودند بسخن برگرد تا خداوند عالم حال ترا نیکو گرداند و ترا داخل بهشت گرداند سید حمیری از مذهب
کیسانیه برگشت و بمذهب حق جعفری رجوع نمود و هنوز انحضرت از نزد او نرفته بود که مرض او سبک
شده برخواست و نشست و از جمله اشعاری که در وقت رجوع بحق فرموده است این بیت است
تجعفرت باسم الله والله اکبر   وایقنت ان الله یعفو و یغفر   باری در اصل سید بوده و از اولاد
حضرت امیر المؤمنین و فاطمه زهرا بوده و نام سید را مادرش بر او نهاده بود و حضرت صادق علیه السلام
زمانی باو خطاب فرمودند که سمتک امک سیدا و وفقت فی ذلک فانت سید الشعراء و وافی
بهبهانی در تعلیقه رجال خود در حق او فرموده که حضرت صادق در حق او فرمودند و لا یکبر علی الله
ان یغفر الذنوب لمحبینا و مادحینا و نیز در تعلیقه رجال و مجالس المؤمنین مسطور است که در وقتی
که سید اسمعیل در بغداد وفات یافت از شهر کوفه هفتاد کفن از برای او فرستادند چون هارون
الرشید مطلع شد کفنهای اهل کوفه را پس فرستاد و از مال خود او را کفن نمود و مهدی عباسی بطریق
مذهب شیعه بر او نماز کرد و پنج تکبیر بر او بگفت اینست از برای یک مداح اهل بیت اهل کوفه هفتاد
کفن از برای او میفرستند بشهر بغداد اما از برای حضرت سید المظلومین حضرت امام حسین علیه السلام
یک نفر از ایشان یک کفن بر بدن پاره پاره انحضرت نپوشانید با وجود اینکه صنادید و بزرگان اهل کوفه
همه در انمکان حاضر بودند و اکثر ایشان نامه با انحضرت نوشته بودند که نزد ما بیا که ما همه تابع و پیرو
تو هستیم و امامی نداریم و امر شریعت ما بوجود مبارکت درست میشود باینحال عجب رعایت انحضرت نمودند

ای وای کاش کی همین اکتفا مینمودند و زیاده بر این ظلم و اذیت بر انحضرت وارد نمی ساختند و همان لباس پاره
پاره که انمظلوم در زیر لباسها خود در وقت وداع اهل حرم پوشیده بود از بدن مبارکش بیرون نمی نمودند
و بدن سوراخ سوراخش را برهنه بر روی زمین نمی افکندند از بعضی روایات ظاهر میشود که مامون
در زمانی که حضرت امام رضا در مرو بودند ام حبیب دختر خود را بانحضرت تزویج نمود و یکدختر
دیگر خود را که ام الفضل نام او بود نامزد حضرت امام محمد تقی نمود در وقتیکه از خراسان برگشت و
در بغداد منزل گرفت روزی بعزم شکار از کوچه از کوچهای بغداد عبور نمود دید اطفال چندی
در انجا جمع شده اند همینکه چشم ان اطفال بر مامون افتاد گریختند مگر یک نفر طفل که در جای خود
ایستاد مامون از ان طفل پرسید که چرا تو فرار ننمودی جواب داد که راه وسعتی دارد و دیگر انکه
گناهی نداشتم که باعث خوف و فرار من شود مامون از کلام او تعجب نمود و گذشت و وقتی که باز خود را
رها کرد که صید نماید بعد از مدتی باز او عود نمود و در منقار ماهی کوچکی بود مامون او را در مشت
خود گرفت و وقتی که وارد بغداد شد و از ان کوچه عبور نمود دید همان اطفال جمع شده اند و باز
مثل اول همه فرار نمودند مگر همان طفل اول مامون پیش امد و از او پرسید که در مشت من چه
چیز است انطفل موافق روایت مطالب السؤل فرمود ان الله تعالی خلق بمشیته فی بحر قدرته سمکا
صغارا تصیدها صقور الملک فیمتحنون بها سلالة النبوة فادهش من ذلک المامون وقال له من
انت فقال انا محمد بن علی الرضا و کان عمره علیه السلام فی ذلک الوقت احدی عشر سنة و قیل
عشرا فنزل المامون عن فرسه و قبل راسه و تذلل له ثم زوج ابنته ام الفضل له مؤلف گوید
که همین ام الفضل شقیه انحضرت را شهید نمود و سن مبارک انحضرت در وقت شهادت بیست و پنج
سال بود و انشقیه خبیثه بعد از شهادت انحضرت قرحه در فرجش ظاهر شد که از تعفن ان اهل حرم
معتصم متاذی گردیدند و او را از حرم بیرون نمودند در سر کوچها تکدی مینمود تا اینکه شبی سگها
او را پاره پاره نمودند و بدرک نار و اصل گردید و کیفیت شهادت انحضرت بطریق اجمال اینست که
معتصم برادر مامون بعد از فوت مامون قدری زهر نزد ام الفضل فرستاد و پیغام داد که اگر
امام محمد تقی را شهید نمودی ترا بانوی حرم خود مینمایم انشقیه ان زهر را بدستمالی الوده نمود
در وقتی که انحضرت از مجامعت کردن با ان زن شقیه خبیثه فارغ شدند ان دستمال زهر الوده را بانحضرت
داد چون انحضرت بعورت خود کشیدند زهر در بدن انحضرت سرایت نمود و بدن شریفش شکاف شکاف
شد انحضرت بانشقیه فرمودند که وای بر تو از من چه دیدی که مرا در اول جوانی شهید نمودی از خداوند
عالم سؤال مینمایم که قرحه در فرج تو بهم رسد که دوائی از برای او نباشد و قرار دهد خداوند عالم
گوشت بدن ترا خوراک سگان پس انمظلوم از اثر زهر شهید شد و موافق بعضی از روایات بعد از
شهادت انمظلوم معتصم ملعون امر نمود که نعش انمظلوم غریب را از پشت بام در معبر عام انداختند
و منادی ندا نمود که کسی بر سر نعش انمظلوم حاضر نشود و بدن شریفش در معبر عام بر روی خاک افتاده
بود و کسی از ترس معتصم جرات نمیکرد که بر سر نعش انمظلوم رود همین که قریب بزوال شد چنان بوی

مشک و عنبر از جسد آنحضرت ساطع شد که عطرش در بغداد پیچید پس معتصم ملعون امر نمود که آن
بدن شکافته را از روی خاکهای کوچه بغداد برداشتند پس شیعیان جمع شدند و آن بدن خاک
آلود را از روی خاکها جمع نمودند و در مقابر قریش در نزد مرقد جدش موسی بن جعفر دفن نمودند
ای شیعه بخاطر آمد از بدن سوراخ سوراخ حضرت امام حسین که بر بالای خاکهای گرم
کربلا افتاده بود و ابن سعد عنید ندا بر آورده بود که کسی آن بدن پاره پاره را جمع آوری ننماید
اما فرق بسیار است بین این بدن پاره پاره را جمع آوری نمایند اما فرق بسیار است بالجمله آن بدن
و این بدن آن یک نصف روز در معبر خاکها افتاده بود و شیعیان اجماع نمودند و او را بعزت و احترام
برداشتند اما بدن آن مظلوم غریب سه شبانه روز بر بالای خاکها افتاده بود و یک مسلمانی نبود که
آن بدن پاره پاره را از روی خاکها بردارد و نگذارد که بیش از این در آفتاب بر روی خاکها افتاده
باشد بدن حضرت جواد سر در بدن داشت و اطراف نعش پاره پاره نوجوانان و اصحاب و احبابش نه
بود و زنانش اسیر و دختران و خواهرانش بدست کفار اعادی و دشمنانش نه بودند بلی در عیون اخبار
الرضا منقول است که چون زمانی از ایام حالت قبول ولایت علی عهدی آنحضرت گذشت باران در آن اوان
بر خطه مرو کم بارید و قلت باران بمرتبه شده بود که بیابانها خشک شده بود بعضی از متعصبین آنحضرت
چنین گفتگو مینمودند که از وقتیکه امام رضا ولیعهد شده باران بر ما قطع شده این سخن که بگوش
مامون رسید بر او دشوار شد اینرا و غیر این بخدمت آنحضرت مدد و عرض کرد که باران در این اوان قطع
شده میخواهم که دعا نمائید که جناب اقدس احدیت بارالها بر ما رحمت فرماید و مزارع ما را خرم و شاداب
سازد آنحضرت التماس او را مقرون باجابت نمودند مامون عرض کرد که در روز جمعه دعا خواهید فرمود
آنحضرت فرمودند که در روز دوشنبه خواهد شد بجهة اینکه شب گذشته جد بزرگوارم جناب پیغمبر را
در خواب دیدم با جناب امیرالمؤمنین که فرمودند ای فرزند در انتظار روز دوشنبه باش و در آن روز
در صحرا توجه نما و طلب باران نمای که جناب اقدس احدیت زود باشد که باران دهد ایشان را و خبر ده
ایشان را از آنچیزی که جناب اقدس احدیت بتو نماینده است از آنچیزی که اهل عالم نبینند تا اینکه زیادتی
فضل و مرتبه تو بر ایشان معلوم شود پس چونکه روز دوشنبه شد آن خورشید سپهر امامت و ولایت از افق
ولایت مرو روی بجانب آن بیابان در طلب باران نمودند بعد از آن از زینت عرش و کرسی در عرشه
منبر قرار گرفتند و زبان مبارک بحمد و ثنای خداوند عالم گشودند و دست ابتهال بدرگاه قادر متعال
برداشتند و عرض نمودند الهی تو آن خداوندی هستی که عظیم نمودی حق ما اهلبیت را پس مردمان توسل
جستند بسوی ما چنانچه امر نمودی و امید دارند فضل و رحمت تو را و توقع دارند احسان و نعمت
تو را پس سیراب نما ایشان را بباران نافعی و ابتدای باران بعد از انصراف مردمان از اینمکان باشد تا
رسیدن ایشان بمنازل ایشان راوی میگوید که قسم بآن خداوندی که مبعوث گردانید محمد بن عبدالله را
به پیغمبری که دیدم بادها و ابرها و رعدها ظاهر شد و مردم از اینجهت در حرکت آمدند که بتعجیل
خود را بشهر مرو رسانند که مبادا ایشان را تر نماید پس آنحضرت فرمودند ای مردم در جای خود قرار

امام بروی

باران

وادام

و آرام داشته باشید که مرسل این ابر ابر بجهة فلان ولایت است نموده پس بعد از گذشتن
آن ابر ابر دیگر که مشتمل بر رعد و برق بود صفحه آسمان را فرا گرفت باز آنحضرت [illegible]
هدایت در حرکت آمدند که روانه شوند باز آنحضرت فرمودند که در جای خود قرار و آرام داشته باشید
زیرا که این ابر را خالق الارض والسماء بجهة این مکان مقرر داشته تا آنکه همین کیفیت ده ابر که
آنحضرت هر ابر را بجهة مکانی نام بردند تا ابر یازدهم ظاهر شد و اطراف آسمان را فرا گرفت آنحضرت
فرمودند که این ابر را خداوند عالم بجهة این نواحی و اراضی ارسال فرموده و بشما انعام فرموده
و این ابر هم چنین در سمت الراس شما میباشد تا وقتیکه بمنازل خود برگردید آنوقت بر شما
خواهد بارید آنحضرت از منبر بزیر آمدند و مردم چون حال را بدینطور از اطراف ابرها دیدند راه بیتهای خود را
گرفتند و روانه گردیدند همینکه نزدیک بمنازل خود رسیدند باران شروع نمود بباریدن
و آثار رحمت الهی ظاهر شد و از برکت کلام وحی التیام آنحضرت باران نافعی بارید و جمیع حوضها
و گودالها و وادیها پر از آب شد پس از قطع باران آنحضرت بجمیع مسلمانان حاضر شدند و فرمودند ای
مردم از خدا بترسید و از معاصی او اجتناب نمائید و نعمتهائی که منعم حقیقی بشما عطا فرموده است
از خود دور منمائید بسبب معاصی و گناهان بلکه طالب دوام و بقاء باشید بسبب طاعت و بندگی
و شکر کنید بر نعمتهای او و اجمع را بمواعظ شافیه و نصایح وافیه ارشاد و هدایت و دعوت مینمودند
مؤلف گوید سید الشهداء در وقتی که موافق ظاهر طفل بودند از برای اهل کوفه دعا نمودند
که خداوند عالم بر ایشان باران رحمت فرماید و مزارع ایشان شاداب و پرمنفعت گردد و در دو جای
دعا دستهای مبارک را بلند کرد و سر مبارک را برهنه نمود و در حق ایشان دعا نمود و در فی الفور بدعا
آنحضرت خداوند بر اهل کوفه ترحم فرمود و باران بر ایشان بارید اما اهل کوفه چه احسان نمودند با
سرور عالمیان بعوض قطرات بارانی که بدعای آنحضرت بر ایشان وارد شده بود روز عاشورا بدن
آنحضرت را تیرباران نمودند موافق روایت بحار الانوار چهار هزار زخم تیر و نیزه و شمشیر به بدن مقدس
وارد شده بود و بعوض اینکه بیابانهای ایشان سبز و خرم شد بیابان کربلا را از خون آنحضرت و
بقیه اصحاب و جان نثاران آنحضرت سرخ و لاله زار نمودند و بعوض اینکه عمامه از سر برداشت در روز
عاشورا ملعونی چنان شمشیر بر فرق مبارکش زد که عمامه آنحضرت پر از خون شد آن مظلوم عمامه پر خون
را از سر برداشته انداختند با سر برهنه و فرق شکافته بدر خیام اهل حرم آمدند و همان زبانی که
دعا در حق ایشان نمود در شریعه فرات از تشنگی کباب بود خواست آب بیاشامد تیرش
زدند و همان دستهائی که بدرگاه خداوند بلند نمود جمال القطعش نمود اهل کوفه از آن زراعت نفعها
بردند اما تلافی نمودند وقتیکه اهل بیت و صغیره دختران آن مظلوم وارد کوفه شدند نان و خرما
بعنوان تصدق بایشان میدادند و اسبان خود را که از آن زراعت سیر نموده بودند بر ابدان مبارک
شهدا و بدن مقدس الشهداء تاختند عجب احسان نمودند بلی موافق حدیث [illegible]
امام [illegible] مرویست که بعد از نزول باران معاندین و حاسدین و کسانیکه حسد این داشتند که ولیعهد

و خجلتا

و بجمیع ...

کرفتن شیران حمید بن مهران را

مامون منتقل بایشان شود از راه حسد و عداوت با نملعون دون یعنی مامون کفتند اینك نزدیك
شده است که این شرافت عظیم که خلافت است از اولاد عباس منتقل باولاد علی شود و تو بسبب اعانت
نمودی بضرر خود بسبب اوردن این شخص را در این امر و اینشخص بود ضایع و فراموش شده پس او را
بلند مرتبه و اشکارا نمودی و پرشده است دنیا از فضل و مرتبه او بسبب مدد این یاران مامون ملعون
در جواب ایشان کفت که مقصود من علو فضل و مرتبه او نبود بلکه او را ولیعهد نمودم که اعتراف به
ملکیت و خلافت من نماید و امر خلافت بعد از او هم بالاستقلال با من باشد لکن چاره حال از دست
من رفته و یك مرتبه نمیتوانم او را ضایع نمایم باید که در تضییع او بکوشیم که وقع و مرتبه او در نزد مردم
کم شود بمرتبه که رعیت او را چنان کمان باشد که او قابل این منصب عظما نیست حمید بن مهران با نملعون کفت
که تضییع انحضرت را بمن واگذار و او را بمرتبه نمایم که بر مردم ظاهر شود که او قابل این منصب عظما نیست
مامون کفت هیچ چیز نزد من دوست تر از این امر نیست حمید کفت اعیان و اشراف ولایت خود را جمع
نما خصوص فقها و دانشمندان و قضاة را تا اینکه ظاهر نمایم نقص او را در حضور ایشان پس مامون
ملعون جمیع مردم را در مجلس وسیعی حاضر نموده و خود در انجا نشست و حضرت امام رضا ع را نیز
در پیش روی خود نشانید پس در انمجلس حمید نا محمود که در فکر اهانت انحضرت بود کستاخانه
زبان بهرزه کوئی کشاد و کفت مردم از تو حکایات غریبه نقل مینمایند و بسبب اسراف در وصف تو می
نمایند بقسمیکه تو را افضل میدهند بر جمیع روی اهل زمین و باران که همیشه اوقات بفضل خداوند
عالم بر ما میبارید از معجزات و کرامات تو قرار داده اند و اینك امیر المومنین مامون که بسنکه ترجیح
داده بر جمیع خلایق و تو را در جای خود قرار داد فرموده و با نیحال چرا منع نمیکنی دروغ کویان را از
اکاذیب باطله ایشان در انوقت انحضرت منبع حلم و وقار بان مستوجب خداوند قهار فرمودند چرا منع نمایم
بندکان خداوند عالم را هرکاه خبر دهند از نعمتهائی که خداوند عالم برایشان انعام فرموده و اما اینکه مامون
مرا در جای خود نشانیده نیست مکر اینکه مثل پادشاه مصر که حضرت یوسف صدیق را در جای خود
نشانید بعد از این کلمات انروسیاه از اجوبه ان پسندیده خافقین در غضب شد و لجاجانه
زبان بریده خود را کویا کرد و این شعر بلی چون خدا خواهد که پرده کس درد میلش اندر طعنه پاکان برد
و بی ادبانه عرض نمود ای پسر موسی از حد خود تجاوز نمودی بسبب اینکه در وقت مقدار انکه
و انرا از کرامات و معجزات خود قرار داده کویا معجزه خلیل الرحمن را اورده در وقتیکه کوشتهای
ان چهار مرغ را در هم کوبید و سرهای ایشان را بدست کرفت و چهار قسمت نمود و در چهار کوه قرار داد
و بعد از ان نام ان مرغها را طلبید و اواز نمود انمرغها ملحق بان قطعات کوشت شدند و طیران نمودند پس تو اکر
صادقی دعای خود بکو باین دو شیر که مصورند بر محل تکیه کاه مامون که زنده شوند و مرا
مغلوب نمایند در انحال انحضرت خداوند عالم در غضب شد نعوذ بالله من غضب الحلیم و اواز نمودند
بان دو صورت شیر و فرمودند بکیرید این فاجر را و مکذارید هیچ چیز از او پس با اشاره انحضرت شیر
خداوند متعال اندو شیر جستن نمودند و کرفتند او را در میان انمجلس که موافق و مخالف او را نکرا[illegible]

بودند او را انقدر صفحه پاره پاره نمودند که خوردند جمیع اعضای او را و لیسیدند خون او را [illegible]
فارغ شدند انکاه رو بمقابل حضرت ایستادند و بزبان فصیح عرض نمودند یا ولی الله امر میفرمائی [illegible]
بجا بیاوریم بما امر نمودند انچه بجا اوریم با این شخص یعنی مامون ملعون [illegible]
حال او را دیدکان با یکدیگر [illegible] فرمودند که اب بر روی او بریزند و [illegible] استعمال نمودند
تا اینکه انملعون بخود امد [illegible]
نمودند [illegible]
نمود [illegible] عرض نمود پس چه کنیم حضرت فرمودند [illegible] بدانچه اول بودند پس
با اشاره انسرور در عالم اندو شیر باز دو صورت شدند پس بعد از ان مامون عرض کرد حمد خدا را
که [illegible] کفایت نمود ما را از شر حمید بن مهران و با جناب امام [illegible] عرض نمود
یا ابن رسول الله این امر از جد شما جناب ختمی ماب بوده است و بعد از ان [illegible]
ابنائه و اباء شما مختص باشد و هرکاه خواسته باشید بالتمام از برای شما قرار میدهم انسرور فرمودند
هرکاه خواسته باشم با تو مناظره نمی نمایم و از تو سؤال نمیکنم زیرا که قادر حکیم بمن [illegible]
از اطاعت و فرمانبرداری سایر مخلوقات خود مثل انچه دیدی از اطاعت این دو [illegible] شیر مکر اینکه
جهال بنی ادم زیان نمودند بهرهای خود را از برای مقدر قضا و [illegible] تدبیر نیست [illegible] تدبیرا
ظاهر شود و مرا امر نموده است که اعتراض ننمایم با تو و اظهار ننمایم انچه را اظهار نمودم از حال چنانچه
یوسف صدیق که زیر دست [illegible] مصر بود چنین امر نموده بود پس مامون از انجواب [illegible]
از انحضرت [illegible] خود پنهان نمود و اشکار نمود بعد از ان انچه در دل پنهان نموده بود [illegible]
معجزات انسرور را اهل این حکایت صحیح است [illegible]
باین طریق است که هرثمه بن اعین میکوید که وقتیکه امام [illegible] رضا در منزل
مامون بودند [illegible] کردم که بخدمت [illegible] انحضرت [illegible]
[illegible] ولکن صحت این قول بر من معلوم [illegible] اراده کردم که [illegible]
[illegible] مامون غلامی بود [illegible] و اخلاص بسیاری بانحضرت داشت [illegible]
[illegible] چشم او بر من افتاد کفت ای هرثمه ایا میدانی [illegible]
[illegible] پنهان کنم [illegible] حکایت غریبی دارم [illegible]
[illegible] شدم بر مامون دیدم که مجلس [illegible] شمع [illegible]
[illegible]
[illegible] خواند [illegible]
[illegible] کفت اینعهد [illegible]
[illegible]
[illegible] پنهان بیرون [illegible]

حجره او شوید و در حال که او را ببینید چه ایستاده و چه نشسته و چه خوابیده باو سخن مگویید و بشمشیرها او را بدرجه شهادت فایز نمایید بقسمی که گوشت و پوست و خون او مخلوط شود و بعد از آن فرشها را بر او جمع نمایید و بر او ببندید و شمشیرهای خود را از خون پاک نموده بسوی من بیایید و من بجهت این عمل که از شما صادر شود و او را مخفی دارید هر یک از شما را ده بدره از درهم و ده ضیاع خوب میدهم و همیشه با شماها التفات و انعامات بسیار خواهم نمود تا وقتیکه جیوه من باقی باشد پس در آن ظلمت شب با مران مردود بسوی حجره آن امام قرین رنج و تعب روانه و داخل شدیم بر آنسرور در وقتی که در رخت خواب مبارک خود خوابیده بودند پس دیدم که دستهای مبارک خود را باطراف و جوانب حرکت میدهد و تکلم بکلامی مینماید که ما نفهمیدیم پس بعد از آن غلامان آن جبل ظلم و عداوت قدم جرات پیش نهادند و من پیش نرفتم و ایشان آن مظلوم را بشمشیرهای خود قطعه قطعه نمودند و من نظر مینمودم بجانب آن بزرگوار و گویا آنسرور میدانست که ما چه اراده داریم پس بعد از آن فرشها را بر روی کشته آنحضرت کشیدند و بیرون آمدیم بسوی مامون دون پس که مامون گفته بود فرشها را بر روی کشته آنحضرت کشیدند گفت انتقی کرده اید آنچه را مامور بان بودید گفتیم بلی یا امیر المومنین گفت دیگر هیچ مگویید همینکه صبح شد آن ملعون مکان و مجلس تعزیت آراست و سر خود را برهنه نمود و پای برهنه نشست آن بزرگوار روانه شد و من در پیش روی او رفتم همینکه داخل حجره آنسرور شدیم صدای همهمه تسبیح و تقدیس و تهلیل آنسرور را شنیدیم چون صدای تسبیح آن بزرگوار بگوش نحس آن بدترین اشرار رسید اعضای نحس او مرتعش گردید با نعره بانگ بر من زد که کیست ... المومنین گفت بهر خبر بیاور و صبیح میگوید همینکه داخل حجره مطهره آن زینت عرش و کرسی شدم دیدم آنسرور در محراب عبادت مشغول دعا و نیاز بدرگاه آن معبود بی نیاز است و چنان مشغول عبادت و تسبیح و تهلیل بود که فتور و سستی ملال و اعیاء از این عبادت و بندگی و الرو حیران بودند پس من بمامون گفتم یا امیر المومنین میبینم شخصی را در محراب عبادت که بطاعت مشغول است پس اعضای خبیث آن ملعون مرتعش گردید و در میان مردم شرمسار و خجل شد و گفت ای صبیح تو میشناسی علی بن موسی را آنگاه گفت که کیست نماز گذارنده در نزد تو صبیح میگوید که من داخل حجره آنسرور شدم و مامون برگشت همینکه بدر خانه آنسرور رسیدم آواز روح افزای آن بزرگوار شنیدم که فرمودند یا صبیح عرض کردم لبیک یا ولی الله و در آستان خانه آنحضرت بر رو افتادم فرمودند برخیز و این آیه تلاوت نمودند یریدون لیطفئوا نور الله بافواههم والله متم نوره ولو کره الکافرون یعنی اراده داشتند ایشان که خاموش نمایند نور خدا را بدهنهای خود و جناب قدس احدیت تمام مینماید نور خود را و هر چند ناخوش داشته باشند کافران صبیح میگوید برگشتم بسوی مامون پس دیدم صورت نحس آن ملعون از اندوه در غایت تیرگی و سیاهی گفت ای صبیح چه خبر است در نزد تو گفتم یا امیر المومنین قسم بخدا که آنجناب را در حجره خود در محراب عبادت مشغول راز و نیاز بدرگاه بی نیاز دیدم و مرا آواز نمود و بمن چنین و چنان گفت پس مامون ملعون گفت سر خود را بپوشم و لباس تعزیت را از خود دور نمود و گفت در میان مردم چنین بگویید

کران

کران بزرگوار را غشی عارض شده بود و بعد خوب شده میگوید از شنیدن این اعجاز از آنحضرت آواز تکبیر از خوشحالی بلند نمودم و شکر و حمد خداوند متعال نمودم و داخل حجره طاهره آن بزرگوار شدم همینکه چشم مبارک آنسرور بر من افتاد فرمودند ای هرثمه آنچه صبیح بتو خبر داد نقل مکن مگر بدوستان و شیعیان ما که قلوب ایشان مملو از محبت ما باشد عرض کردم ای آقای من چنین خواهم نمود فرمودند ای هرثمه قسم بخدا که کید ایشان هیچ ضرری بما نمیرساند تا آنچه خداوند مقدر کرده بما نرسد و وقت آن برسد و در کتاب مجالس المومنین که از تصنیفات قاضی نور الله است نقل شده است که بعد از آنکه آنحضرت ولیعهد مامون دون شدند آن ملعون امر نمود که در جمیع بلدان احکام و ارقام در این باب نوشتند و دراهم و دنانیر را باسم آنسرور سکه زدند و در منابر و مساجد خطبه باسم شریف آنسرور خواندند چون روز عید نزدیک شد مامون بحضرت امام رضا پیغام فرستاد که شما فردا بعیدگاه تشریف فرما شوید و در نماز عید امامت مردم بجا آورید و خطبه بخوانید حضرت جواب فرستادند که من با تو در وقت قبول ولایتعهد شرطی چند کرده بودم که عدم تکلیف باقامه امثال این امور از آنجمله است و الحال نیز ملتمس چنانست که مرا از اقامه این امور عفو فرمایی پس مامون پیغام فرستاد که امامت نماز داخل در امر و نهی نیست و مع هذا غرض آنست که مردم تو را بشناسند و فضایل و کمالات تو بر مردم ظاهر شود چند مرتبه رسل و رسائل در میان ایشان دایر شد تا چون الحاح مامون از حد گذشت آنحضرت باو اعلام نمودند که اگر مرا از این امر عفو فرمایی بر من خوشتر است و اگر عفو نمیکنی پس رخصت بده که بدستوریکه جدم پیغمبر خدا متوجه نماز عید میشدند متوجه شوم مامون جواب فرستاد که بهر طریق که خاطر شما خواهد متوجه نماز شوید آنگاه مامون امر کرد تا وقت صبح جمیع لشکریان و سرداران و بیاولان بر در خانه آنسرور جمع شدند و خاص و عام اهل مرو در راهها و کوچهها و پشت بامها ایستاده بودند و زنان و کودکان بنظاره گی متوجه شدند و چون طلوع آفتاب شد آنحضرت غسل نمودند و عمامه سفیدی بر سر بستند و یکطرف آنرا بر سینه با سکینه خود فرو گذاشتند و طرف دیگر در میان دو کتف مبارک خود آویختند و استعمال بوی خوش نمودند و عصا بدست مبارک گرفتند و بموالی و اصحاب خود امر نمودند که بدستور آنحضرت عمل نموده حاضر شوند آنگاه آنحضرت پای مبارک را برهنه با سراویل که تا نصف ساق بود و جامهها دامن کشیده از اندرون خانه بساحت همان خانه آمدند و سر مبارک بجانب آسمان بلند نمودند تکبیر گفتند پس از آنجا تا آخر در خانه خود آمدند و امرا و سلاطین بر حوالی درگاه آن مجمع شده منتظر قدوم شریف آنسرور بودند حرکت فرمودند و چون آنحضرت از خانه حرکت نمودند و نظر آن جماعت بر حضرت امام رضا افتاد همه بیکبار خود را از اسبان بزیر انداختند و اکثر مردم از غایت اخلاص و شوق بند نعلین و موزه خود را بکارد و خنجر قطع نمودند و دور کردند و بموافقت آنحضرت پا برهنه براه روانه شدند آورده اند که چون در اثنای راه آنحضرت تکبیر باین طریق فرمودند الله اکبر الله اکبر الله اکبر علی ما هدانا الله اکبر علی ما رزقنا من بهیمة الانعام و صدای مبارک ایشان باین طریق بر تکبیر بلند شده در آنوقت چنان نمود که آسمان و زمین و در و دیوار

حکایت زینب کذابه

روزی کاو جواب تکبیر او میگویند و با ایشان در این ذکر موافقت می‌نمایند و اهل مرو بیکبار بفریاد زار آمده و بعضی صورت حال را بمامون رسانیدند و فضل بن سهل در انحال بمامون گفت که اگر حضرت امام رضا با این طریق بمصلی رود تمام مردم فریفته او خواهند شد و ما در معرض خطر خواهیم بود و میترسیم که مبادا خون ما را بریزند انگاه مامون از این امر اندیشه نمود فی الحال مصحوب یکی از خواص خود بانسرور پیغام فرستاد که ما از روی ابرام ترا بنماز عید تکلیف نمودیم و ترا بمشقت انداختیم و ما نمیخواهیم که تو از ما رنجی و این همه راه پیاده و پای برهنه بشتابی باید که بمنزل خود رجوع کنید تا دیگری امامت نماز عید نماید پس انحضرت موزهای خود را طلبیدند و بر پای مبارک کشیدند و سوار شدند و چندان هرج و مرج در میان مردم ظاهر شد که امر نماز عید در ان روز منتظم نگردید **مؤلف گوید** اگر چه انسرور را در ان روز منع از نماز عید نمودند لیکن اذیتی و جراحتی بر انسرور واقع نساختند و اصحاب و انصار ان سرور در ان روز عید بعزت و احترام مراجعت نمود ندای وای از مصائب این سرور در روز عاشورا او از نماز انسرور در ان روز مهلت از ان اشقیاء بقدر اداء نماز خواستند در جواب گفتند که عبادات و نماز شما مقبول نیست زیرا که بر امام زمان خروج نموده اید انسرور با بقیه اصحاب مطرب خون در ان قیامت یوم العاشورا بتضرع و ابتهال تمام توجه باداء نماز نمودند و در کتاب **کشف الغمه** روایت نموده که زنی بود در خراسان زینب نام تفاخر مینمود باهل خراسان بسبب نسب خود پس امام رضا مطلع شدند و ادعای دروغ ان زن را میدانستند که او بیجا میگوید پس فرمودند که این زن کذابه است انملعونه حیا ننمود و در مقام لجاج و عناد با انسرور در آمد و گفت چنانچه تو قدح میکنی در نسب من هم قدح میکنم در نسب تو در ان وقت غیرت انحضرت بجوش آمده با ان زن بنزد مامون رفتند و کیفیت را باو بیان فرمودند فرمودند که در برکة السباع را باز نمودند و ان مکانی بود که درندگان در ان مکان بودند و هر کس را مامون غضب مینمود در پیش ان درندگان در ان مکان میانداختند حضرت فرمودند که هر کس از نسل علی بن ابیطالب باشد گوشت او حرام است بر سباع پس بیاندازید او را در انجا تا معلوم شود حال او چون زینب کذابه این سخن را شنید مضطرب شد و گفت تو اول برو در ان مکان اگر صادق باشی در قول خود انسرور با او تکلم نفرمود از جا برخواست و داخل برکة السباع شد و مامون و مردمان از بالای انمکان نگاه میکردند دیدند چون ان سرور بوسط انمکان رسید درندگان همه بدور ان نقطه ایمان جمع شدند و انسرور دست مبارک بر پشت سر و صورت انها میمالیدند و انها دمهای خود را حرکت میدادند و اظهار شعف از انسرور مینمودند انسرور بیرون آمدند و بان ملعونه فرمودند حال تو بنزد سباع برو انملعونه امتناع نمود از رفتن در ان مکان پس مامون الزام نمود او را برفتن در ان مکان و امر نمود با عوان خود که او را گرفته در انمکان انداختند چون سباع او را دیدند بر جستند و بسوی او دویدن و او را پاره پاره و قطعه قطعه نمودند و گوشت و پوست او را خوردند و اشتهار یافت نام او در خراسان بزینب کذابه ابن علی الیشبعه هر کس از نسل علی بن ابیطالب باشد گوشت او بر سباع حرامست تا بینی تمام بدن مبارک پاره پاره فرزند

امیرالمؤمنین

انداختن زینب کذابه را در برکه

امیرالمؤمنین در بیابان کربلا افکندند که سباع و درندگان ان بیابان ان بدن مقدس را بخورند و اثاری از ان باقی نماند چنانچه از روایت عبد الله بن حماد مفهوم میشود باینکه برای العین مشاهده نمودند در ان وقتی که اراده نمودند که اسب بر بدن مقدس انمظلوم بتازند که شیری رسید نزد جسد پاره پاره انحضرت ایستاده و نعره میزد نعره شدیدی و موافق روایت دیگر که بیرون ان را منع مینماید و پیوسته روی خود را بر ان جسد غرقه بخون میمالید با وجود انحال متنبه نشدند و پرده جهالت و ظلمت کفر قلب ایشان را فرا گرفته بود غافل از اینکه سباع و درندگان بزیارتش شرفیاب میشوند و در کتاب **بحار الانوار** از فضل بن ربیع مرویست که روزی مامون ملعون حاجب خود را طلبید و گفت برو بسوی علی بن موسی الرضا و او را از زندان بیرون اور و بینداز در مکانی که سباع و درندگان میباشند حاجب میگوید هر چند خواستم او را از ان امر وادارم مفید نشد بلکه غضب او زیاده شد و گفت قسم بجدم که او را در انمکان نیفکنی ترا بعوض او در انجا میاندازم حاجب میگوید من رفتم بسوی انسرور و عالیان و عرض نمودم که امیرالمؤمنین مرا چنین امر نموده است حضرت فرمودند انچه امر نموده است بجا بیاور و بجهت اینکه من استعانت میجویم بجناب احدیت بعد از ان انحضرت با من روانه در محل سبع شدند تا اینکه بهمان موضعیکه درندگان را جمع نموده بودند رسیدیم من در انموضع را گشودم و انجناب را در انمکان داخل نمودم و حال اینکه در این مکان چهل تا درنده بودند و من بسیار مغموم شدم و در اضطراب افتادم که مثل چنین بزرگواری بر دست من کشته شود و بعد بمنزل خود برگشتم همینکه نصف شب شد خادمی بنزد من امد و گفت امیرالمؤمنین ترا میخواهد پس من بسوی او روان شدم همینکه چشم مامون بر من افتاد گفت شاید شب گذشته مرتکب گناهی شده بودم و فعل منکری بعمل اورده ام زیرا که شب گذشته خواب هولناکی دیده ام و کیفیت خواب من باینقسم بود که دیدم جماعتی از مردمان با شمشیرهای برهنه و اسلحه که بدست ایشان بود بر من وارد شدند و در وسط ان مردان مردی بود که صورت انورش مثل قمر درخشنده بود و در قلب من هیبتی و وحشتی بهم رسید پس گفت بمن فهل عسیتم ان تولیتم ان تفسدوا فی الارض و تقطعوا ارحامکم بعد از ان صورت خود را از من برگردانید و داخل اینخانه شد پس من بیدار شدم خائف و ترسان حاجب میگوید من گفتم یا امیرالمؤمنین تو مرا امر نمودی که جناب امام رضا را در پیش سباع بیندازم مامون گفت وای بر تو انداختی تو او را در پیش درندگان گفتم اری والله پس مامون گفت با نمکان برو و نظر نما باحوال او پس شمع و چراغ روشن نمودم و بانمکان روان شدم چون در را باز نمودم دیدم که انمقرب درگاه احدیت ایستاده و مشغول نماز و طاعت بود و درندگان در اطراف ان بزرگوار ارام گرفته بودند پس برگشتم بسوی مامون و او را خبر دادم بانچه از احوال انسرور دیده بودم پس ان ملعون باور نکرد و خود برخواست و بسوی انمکان روانه گردید همینکه چشمش بر انحضرت افتاد عرض کرد السلام علیک یا ابن عمی حضرت چونکه در نماز بودند جواب نفرمودند بعد از فراغ از نماز او را جواب دادند و فرمودند علیک السلام یا ابن عمی مرا تحقیق امید داشتم باینکه سلام نکنی

نو بر من در اینموضع مامون عرض کرد از من بگذر بلکه من بسوی شما عذر میجویم حضرت فرمودند
که جناب اقدس احدیت بخشنده که نجات داد مرا از لطف خود و حمد میکنم من خداوند عالم را بعد از آن
مامون امر نمود که آنسرور را از آنمکان بیرون آورند پس حضرت از آنمکان تشریف آوردند و هیچیک
از آن درندگان بعقب آنجناب نرفتند پس چونکه آنحضرت نزد مامون آمد آن ملعون دست خود را
بگردن آنسرور انداخت و اظهار فرح نمود و آنحضرت را بمجلس خود آورد و در بالای تخت خود نشانید
و عرض کرد یا ابن عم اگر اراده داری که در اینجا بمانید در آسایش و وسعت خواهید بود و مال بسیاری
بشما و عیال شما میدهم حضرت فرمودند مرا احتیاج بمال و ثیاب تو نیست و لکن بعضی از قریش
هستند اینمال را بایشان قسمت نما پس مامون امر نمود که اینمال و ثیاب را در میان ایشان قسمت نمودند
بعد از آن بنا بفرمایش آنجناب قاطری آوردند و آنحضرت سوار شدند و مردم در خدمت آنسرور بر
سبیل متابعت روان شدند و از بحار الانوار منقولست که سید بن طاوس علیه الرحمه در مهج الدعوات
فرموده که شاید اینحدیث از حضرت کاظم باشد بجهت اینکه ایشان محبوس در نزد هارون بودند لکن
اینحدیث را ذکر نمودیم بطریقیکه یافتیم ایضا در کتاب بحار الانوار روایت نموده که مامون شیران درنده
چند داشت که هر کرا میخواست غضب نماید در پیش آنها می انداخت روزی بخدمت حضرت
امام رضا عرض کرد یا ابا الحسن میخواهم که ببرکة السباع روی و با شیران مکالمه نمائی آنسرور
سوال مامون را قبول نمود و شب بخانه رفت چون چشم شیران بر آنسرور افتاد بقدرت کامله الهی
و باعجاز آنسرور بتکلم در آمدند و عرض نمودند یا ابن رسول الله بچه سبب خود را بدست دشمن
داده ما را امر و رخصت فرما که بیرون رویم و دشمن شما را از صفحه ارض بر اندازیم آنسرور فرمودند
که پدران بزرگوارم مرا خبر داده اند که رسول خدا فرموده که مرا مامون شهید خواهد نمود و ما
امر خدا و رسول خدا را تسلیم داریم و با آنچه از دشمنان رسد راضی و شاکریم و شیری که در نهایت ضعف
و لاغری بود از میان شیران برخواست و عرض نمود که ای مولای من مامون هر روز گاو و گوسفند
چند بجهت طعمه برای ما میفرستد و ایشان قوی و من لاغرم و ایشان بمن ستم مینمایند و چیزی بمن
نمیدهند که طعمه خود نمایم آنسرور بایشان خطاب نمودند که بگذارید که اول این شیر ضعیف طعمه خود را
بخورد و بعد شما شروع بخوردن بکنید همه گفتند سمعا و طاعة مامون برای امتحان امر نمود که گاو
چند بجهت شیران آوردند و چنانچه آنسرور امر نموده بود شیران بجا آوردند مامون از مشاهده این اعجاز
چون مار بر خود بپیچید و بیرون آمد و گفت یا ابا الحسن این شیرها چه میگفتند فرمودند آنچه شنیدی
و نیز **از شیخ مفید ره و کلینی ره** روایت شده بسند صحیح معتبر از ابرهیم بن موسی
که او گفت من الحاح میکردم در خدمت حضرت امام رضا در طلب چیزی که میخواستم از آنحضرت
و آنحضرت با من وعده میکرد پس آنحضرت روزی بیرون آمد و روبجانب عامل مدینه طیبه روانه شدند
من نیز در خدمت آنسرور بودم تا اینکه آنحضرت رسید بنزدیک قصر فلان پس فرود آمدند در زیر درختان
و من نیز با آنحضرت بودم و فرود آمدم و با ما بود ثالثی نبود پس من عرض نمودم که فدای تو شوم

عید نزدیک شده و من مالک یکدرهم نیستم پس آنحضرت بسر تازیانه زمین را کاویدند و بدست
پس دست مبارک را بر زمین زد و شمشه طلائی از آن زمین برداشته بمن داد و فرمود که بگیر این را و خرج
کن و منتفع شو و آنچه دیدی پوشیده دار **و ایضا** از شیخ کلینی و دیگران بسند صحیح روایت شده
از علی بن محمد قاسانی که او گفت خبر داد مرا بعضی از اصحاب ما که مال خطیری برداشته بنزد حضرت امام
رضا بردم پس آنحضرت متوجه آنمال نشد و آنسرور را شاد و خوشحال از آن مال ندیدم پس غمگین شدم
از عدم توجه آنسرور بر آنمال و در خاطر خود گذرانیدم که اینقدر مال برداشته ام و آورده ام و آن
آنسرور متوجه نگردیدند و شاد نشدند چون اینمطلب در خاطرم گذشت حضرت فرمودند ای غلام
طشت و آبی بیاور پس آنحضرت بر روی کرسی نشست و دست مبارک را بسوی طشت دراز کرد و بغلام
خود فرمودند که آب بر دست من بریز چون غلام آب بر دست مبارک ریخت از میان انگشتان مبارک
چشمهای طلا بسوی طشت روان شد و من از آن امر متحیر و سرگردان شدم پس آنسرور عالیشان
نظر التفاتی بسوی من افکندند و فرمودند کسیکه چنین باشد مبالات مینماید بآنچه تو آورده
و بنظرش میاید و شاد میشود چنانچه حکایت این سرور سید الساجدین از جهت آن مرد بلخی مؤمن
چنین نمود چنانچه در تحفة الحسینیه روایت نموده ام که مرد مؤمنی از اهل بلخ در اکثر سالها
بحج میرفت و بعد بزیارت قبر رسول الله و بعد از آن بخدمت امام زین العابدین ع میرفت و هدایا
و تحف بسیاری از برای آنسرور میاورد در یکسال زوجه او گفت ای مرد تو اینقدر هدیه از برای
مولای خود میبری مولای تو بتو چه میدهد آنمرد گفت ای زن ساکت شو که جمیع ممالک دنیا در
تحت تصرف مولای منست هر چه خواهد میتواند تا اینکه آنشخص در آنسال بخدمت آنسرور بعد از
مراجعت از سفر حج مشرف شد دید حضرت طعامی تناول میفرمودند آنسرور او را تکلیف باکل طعام نموده
با آنحضرت تناول نمود بعد از صرف طعام حضرت فرمودند که طشتی و ابریقی بیاورند آنشخص خواست
آب بدست آنسرور بریزد حضرت مانع شدند و فرمودند تو مهمان مائی چگونه روا باشد که آب بر دست
ما بریزی آنشخص گفت من چنین آرزو دارم آنسرور فرمودند تو چون چنین نمائی پس من بنمایم بتو
چیزی را که بخداوند قسم که تو خشنود شوی از آن و راضی شوی از آن و چشمهای تو روشن شود پس آن
مرد بلخی آب ریخت بر دستهای مبارک آنسرور تا یک ثلث از آن طشت پر از آب شد حضرت فرمودند چه
می بینی گفت آب است آنسرور فرمودند یاقوت سرخ است و باز آب ریخت تا ثلث دیگر پر شد فرمودند
چه میبینی گفت آبست آنسرور فرمودند زمرد سبز است و دفعه دیگر آب ریخت و در سفید شد آنسرور
فرمودند این جواهرات را از برای زوجه خود ببر آنشخص در تعجب بود که آنسرور چگونه از کلام زوجه
او مطلع گردید چون بشهر خود عود نمود و زوجه را از این حکایت مطلع ساخت استدعا نمود که او را
بزیارت آنسرور ببرد آنمرد با زوجه خود همینکه بنزدیکی مدینه رسیدند زوجه او فوت شد آنمرد بنزد
آنسرور آمد و کیفیت آمدن زوجه خود و مردن او را بآنسرور عرض نمود آنسرور دو رکعت نماز بجای آورد و دعا
نمود و بعد با آنمرد گفتند برخیز که خداوند زوجه تو را زنده نموده و سی سال دیگر زندگانی خواهد نمود آنمرد که

امور غریبه که از نوع حجت ظاهر شد

چون نزد زوجه خود آمد او از نمدید گفت ای زن چگونه شد احوال تو ای زن گفت چون ملک الموت روح مرا قبض نمود دیدم جوانی با ین وصف با ملک الموت فرمودند که روح او را برگردان که او بر بار گشت ما آمده ملک موت دست او را بوسید و روح مرا برگردانید نمرد باز وجه خود چون نزد آنسرور آمد آن زن گفت بخدا قسم همین جوان بود که ملک الموت دست او را بوسید و روح مرا با مر او بر گردانید بقا لب من لیشعر بزرگواری که خداوند عالم این همه کرامت باو عطا فرموده باشد از کجا دوا ست که ان دشمنان او بر سینه اش بنشیند و پاهای او را بر شکم شتر بزنجیری که پای مبارکش را مجروح سازد محکم ببندند چنانچه روایت زید بن صوحان برین مطلب دلالت دارد **و در کتاب وسیلة الرضوان** معجزات بسیاری از آنسرور عالمیان نقل نموده که از آنجمله اینست که شیخ در نصوص و در کتاب بهجه روایت نموده اند از شیخ ابو المفضل محمد بن علی شاذان قزوینی که او باسناد خود از سعید بن سلام نقل کرده که گفت نزدیک علی بن موسی الرضا بودم و مردمان در کار وی خوض میکردند بعضی میگفتند که او صلاحیت امامت ندارد اگر پدرش وصیت نکرده و او را ولیعهد خود نساخته انکه ما پیش او رفتیم و سخن گفتیم پس شنیدیم از مرکبی که بر او نشسته بود که میگفت او است امام من و امام همه خلایق و بدرستیکه آنحضرت بمسجد مکه رفت و دیوار مسجد و حجرها او را سلام کردند و سخن گفتند **مؤلف گوید** چنانچه مرکب حضرت امام رضا گواهی بر امامت و حقیت آنسرور داد همچنین از ذو الجناح امام حسین افعالی و اقوالی در روز عاشورا بظهور رسید که دلالت بر حقیت و امامت و مظلومیت آنسرور بود از آنجمله اینکه چون آنسرور بزمین کربلا وارد شد آن حیوان کام از کام بر نداشت اشاره باینکه در این زمین شهید خواهید شد و از آنجمله اینکه در گرمی روز عاشورا با وجود تشنگی و جراحات بسیار و تحمل بار امامت حمایت و دفع دشمنان داری مینمود که عقل را حیران و ملک را سرگردان نمود از آنجمله در وقتیکه تشنگی بر سرور شهیدان غالب شده داخل شریعه فرات شد و خطاب باو فرمود که انت عطشان وانا عطشان والله لا ذقت الماء حتی تشرب آن حیوان وفادار سر خود را بالا گرفته بود و منتظر این بود که اول آنسرور آب بیاشامد از آنجمله اینکه بعد از شهادت مظلوم غریب صیحه زنان و شیهه کنان داخل خیمه گاه گردید و در بحث بد مطهر سید الشهداء بود و چون بر سر نعش پاره پاره آن مظلوم غریب رسید سر و یال خود را بخون آن مظلوم رنگین نموده و در میان خیمه ها آمد و یاد کنان میدوید و میگفت الظلیمة الظلیمة من امة قتلت ابن بنت نبیها **و از آنجمله** اینست که شیخ محمد حر رحمه در نصوص المعجزات با سناد خود از فضل بن ربیع روایت نموده که او گفت که شراب صبوحی خورده هارون الرشید روزی مرا طلب نمود در بان خود را با گفت برو بسوی علی بن موسی سید اولاد علی و بیرون آور او را از حبس و ببند از او را و او در محل خوابگاه در زندگان پس رفت حاجب که رفت او را تا منتهی شد بسوی برکه پس گشود در آن برکه را و داخل کرد آنحضرت را در آن برکه و حال آنکه در آن برکه چهل درنده بود پس ذکر کرد که خلیفه را عارض شد خواب هولناکی و خواند حاجب را نصف شب و امر کرد که برود و نگاه

پوشیده نماند که این معجزه بلند مسموع و مسلمانان و عرض حال میشود

کند علی بن موسی چه حال دارد پس حاجب رفت و نگاه کرد ناگاه حضرت را دید ایستاده نماز میکند و درندها بر گرد او بودند پس برگردید و نقل کرد حاجب و رشید برخواست تا اینکه او نگاه کرد پس حضرت را دید که نماز میکرد پس امر کرد باخراج او و گرامی داشت او را و امر کرد بهجت آنحضرت بصله و خلعتی و از آنجمله روایت کرده شیخ در عیون با سناد خود از عباد بن زید که گفت مامون ملعون سخت بخود شد و امام رضا نزدیک او شد و گفت یا ابا الحسن در این که چه وقت مرا وفات خواهد رسید گفت تو را وفات نرسد تا بر من متغیر شوی و دوستی تو مرا بدشمنی مبدل نشود و در آن وقت زهر کشی و بمن دهی و مرا پیش شراب اندازی مامون گفت حاشا و معاذ الله که هرگز با تو اینکار کنم امام گفت بخدا که آنچه گفتم هم چنان خواهد بود **مؤلف گوید** چنانکه جناب رسول و اوصیای او خبر از شهادت خود میدادند از جمله مواضعی که خبر از شهادت خود داد در شب عاشورا بود که اصحاب کرام خود را جمع فرموده و خطبه در نهایت فصاحت و بلاغت ادا فرمودند و باصحاب خود فرمودند که شما آمده اید با من و چنان میدانستید که من بسوی جماعتی میروم که با من بیعت نموده اند بدل و زبان و حال میبینید که شیطان بر ایشان غلبه نموده است و خدا را فراموش نموده اند و حال ایشان را مقصودی نیست سوای کشتن من و اشخاصی که جهاد مینمایند پیش روی من و اسیر نمودن زنان من و برهنه نمودن ایشان و میترسم که شما ندانید یا بدانید و شرم نمائید و مکر و خدعه در نزد ما اهلبیت حرامست پس هر کسیکه کاره باشد در یاری ما برگردد در این شب زیرا که شب بمنزله پرده است و کسی که را بشناسد و کسی که ما را یاری نماید با ما خواهد بود در درجه ما در بهشت قالت سکینه والله ما تم کلامه الا و تفرق القوم من نحو عشرة و عشرین یعنی سکینه خاتون فرمود بخدا سوگند که هنوز کلام آنسرور تمام نشده بود که ده ده و بیست بیست از اطراف پدرم متفرق شدند و قلیلی که زیاده از هفتاد نفر و کمتر از هشتاد نفر باقی ماندند ملاحظه نمودم که پدرم بزرگوارم سر مبارک را بزیر انداخته بود و در حزن وانده بود چون این احوال را از پدرم مشاهده نمودم که بغض گلوی مرا گرفت زدامن خود را حفظ نمودم **و از آنجمله** در همان کتابها روایت کرده اند از موسی بن مهران که گفت دیدم حضرت امام رضا را در مدینه که نظر میکرد بسوی هرثمه و میفرمود که گویا میبینم هرثمه را و حال آنکه او را بمرو برده اند و گردن زدند و چنان شد که آنحضرت فرموده بودند **و از آنجمله** شیخ در نصوص روایت کرده از یحیی بن اشعث که گفت داخل گردیدم بر حضرت امام رضا بعد از فوت حضرت کاظم و از آنحضرت پرسیدم از بعضی سخنان که پدرش حضرت کاظم بمن گفته بودند فرمودند بلی تا باتمام گفتم فدای تو شوم مخفی است که آن لقبی است که بآن خوانده شدم در حالت طفولیت در مکتب پس آنحضرت در روی من خندید فرمودند و از آنجمله شیخ در نصوص و ابن بابویه در کتاب عیون با سناد خود روایت کرده اند از عبد الرحمن ابی نجران و صفوان بن یحیی که سؤال کردیم از حسین بن قیاما و او از رؤسای واقفیه بود که اذن بگیریم برای او از حضرت امام رضا و چون اذن گرفتیم و او نزد حضرت آمد آنحضرت خطاب کرد که تو امامی فرمود بلی حسین بن قیاما گفت بدرستیکه خدا را گواه میگیرم که تو امام نیستی پس آنحضرت سر مبارک را فرود آ

سرخنده عباس بن علی

مدتی بزیر افکنده زمین را با انگشت میکاویدند پس آنحضرت سر مبارک خود را بالا کرده نگاه کرده فرمودند
که از کجا میدانی که من امام نیستم او گفت روایتی است از برای ما از حضرت صادق ع که امام عقیم نمی
باشد و تو باین سن رسیده و ولدی نداری پس آنحضرت سر خود را بیش از مرتبه اول بزیر افکنده مدتی
صبر کردند و بعد از آن سر بالا کرده فرمودند که خدا را گواه میگیرم که نخواهد گذشت ایام و لیالی
مگر آنکه مرا خدا روزی خواهد کرد ولدی عبد الرحمن گوید ما ماهها را حساب میکردیم از وقتی که
فرموده بودند یکسال نگذشت که خدای تعالی حضرت ابا جعفر محمد جواد را باو کرامت نمود عبد الرحمن گوید
که حسین بن قیاما را دیدم که در طواف ایستاده بود و حضرت امام رضا باو متوجه شده گفتند چنین
خدا ترا حیران کند پس بعد از دعای آنحضرت واقعی شد مؤلف گوید چنانچه این مظلوم غریب
از سخن ناصواب آن حیران مآب سر مبارک را بزیر افکند همچنین جد بزرگوارش حضرت امام حسین ع
از سخنان بی دینان نفرین ظلام سر مبارک بزیر افکندند و اینقدر ذکر نشده که از کثرت گریه ریش مبارکش تر
شد و مجمل الحکایت جگرسوز این است که در وقتی که حضرت عباس آن گروه حق ناشناس را موعظه فرمود که
ای قوم برادرم میفرماید که شما بقتل او و کشتن اصحاب و بنی اعمام و برادرانم را و حال تنها و بیکس با اولاد و
عیال و اطفال خود میباشد و همه ایشان تشنه اند و تشنگی سوزاننده است دلهای ایشان را و بهلاکت
رسیده اند پس شربت آبی باو بنوشانید با وجود اینحال میفرماید واگذارید مرا که بطرف روم و هند
روم و ملک حجاز و عراق را بشما واگذارم و شرط مینمایم با شما که در روز قیامت با شما خصمی ننمایم
و حق تعالی بعمل او در نسبت بشما بخیر اگر خواهد چون حضرت عباس اینکلام را با آن قوم حق ناشناس ادا
نمود بعضی ساکت بودند و جوابی نمیگفتند و بعضی تشنه و میگریستند پس شمر لعین و شیث
بن ربعی با نیزه و گفتند که ای پسر ابو تراب به برادرت بگو که اگر همه روی زمین آب بوده باشد و
در دست ما باشد قطره از آن آب را بشما نمی نوشانیم تا باطاعت یزید در آیید پس حضرت عباس تبسمی فرمود
و نزد برادر غریب خود عرض نمود فطأطأ الحسین رأسه علی الارض و بکی حتی بل اذیاله یعنی پس آن غریب
مظلوم سر مبارک خود را بزیر افکند و آنقدر گریست که آستین مبارکش از اشک دیده هایش تر شد و
شاید سرخنده حضرت عباس این باشد که چون مقصود آن اشقیا را فهمید و از مقصود ایشان قطع نمود
که برادر بزرگوارش هرگز باین مرحله راضی نمیشود و شهادت را اختیار خواهد نمود و تا آنزود شهید
نشود برادر مظلوم او شهید نخواهد شد پس از تصور مقام شهادت و فوز باین سعادت خندید چنانچه
اشرف الخاصفین وقتی که شمر را با خنجر برهنه در بالین خود دید و علامت قاتل خود را موافق فرمایش
جد و پدر مشاهده فرمود این زید اگر دید از شوق و شعف خندیدند و خود را قابل قربانی راه خدا
یافتند و شاید سر که بزیر انداختند این باشد که صدای گریه اطفال و عورات را که از سوز عطش بیتاب شده (دراطفال)
بودند بسمع همایون انور رسانید که میبینند با آن عذابها و الهایی که از آن منافقین در روز
جزا ببینند این عالم البلا خواهند شد بر احوال ایشان ترحم فرموده گریستند و شاید وجه اول بمقام
احسن باشد زیرا که در روایت مزبور وارد شد که بعد از اینحال که گریه انزود بلند شد صدای العطش العطش

از اطفال

خبر دادن رضا ع به فرزندان حمل و ولادت

از اطفال لب تشنه آن مظلوم بلند شد و از آنجمله آخوند مجلسی و شیخ در نصوص از بکر بن صالح روایت
نموده اند که گفت بخدمت آنحضرت رفتم و گفتم زن من که خواهر محمد بن سنان است باردار است التماس دعا
دارم که حق تعالی پسری بمن کرامت فرماید فرمود که دو فرزند خدای تعالی بتو میدهد در خاطر کند از آنکه
که یکی را محمد نام کنم و دیگری را علی پس متوجه من شده فرمود که یکی را علی و دیگری را ام عمرو نام کن چون
بکوفه رسیدم پسری و دختری متولد شده بود و هر یک را آن نام کردم و از مادر خود پرسیدم که
چرا ام عمرو فرموده باشند سر این را نفهمیدم گفت از آنجهت که مادر من ام عمرو نام داشت و از آنجمله
مولانا محمد باقر ره در بحار در طی حدیثی و شیخ در نصوص از حسن بن علی بن یحیی روایت نموده اند
که گفت وجه بر داشتم که در وقت احرام بپوشم و در حال احرام وسواسی بخاطرم آمد که آیا جامه
چنین را در احرام میتوان پوشید یا نه از آنکه ناشسته بود نپوشیدم و چون بمکه رسیدم کتابی
بخدمت آنحضرت با چند چیزی فرستادم و فراموش کردم که از آنجامه سؤال کنم چون جواب نامه رسید
در آخر کتابت مسطور بود که احرام میتوان در آنجامه بست و از پوشیدن باکی نیست و از آنجمله شیخ در نصوص
باسناد خود از داود بن سلیمان نقل نموده که مالی بخدمت امام موسی ع بردم پاره از آن گرفت و پاره از
آن را نزد من گذاشت و چون سببش را پرسیدم فرمود که هر که بعد از من صاحب این امر باشد از تو خواهد
طلبید و بعد از آنکه آنحضرت از دنیا گذشت امام رضا ع کس فرستاد و آن را از من طلبید و من دانستم
که امام واجب الاطاعه است و از آنجمله در همان کتاب روایت کرده از روزوان مداینی که گفت داخل شدم
بر حضرت امام رضا ع و اراده داشتم که سؤال کنم از عبد الله بن جعفر صادق ع که او امام است یا نه آن
حضرت ع سینه اش گرفته بر سینه من گذاشتند پیش از آنکه سؤال کنم و فرمودند که یا محمد بن آدم بدانکه
عبد الله امام نیست پس مرا خبر داد بانچه اراده داشتم پیش از آنکه سؤال کنم و از آنجمله شیخ کشی ره
روایت کرده که شخصی کتابی بآنحضرت نوشت و التماس نمود که او را بجمیع اشیاء پسران و دختران او
خبر دهد پس آنحضرت او را خبر داد باسماء جمیع آنها و از آنجمله شیخ در نصوص و مولانا محمد باقر در بحار
و ابن بابویه در همان کتاب روایت کرده اند از احمد بن عبد الله بن حارثه کرخی که او گفت فرزندی نمی
ماند و قریب به نفر از فرزندان من مرده بودند پس من حج کردم و بر حضرت امام رضا ع داخل شدم
آنحضرت بیرون آمد در حالتیکه لنگ موردی جبه بود یعنی گلگونی سلام کردم و دست آنحضرت را بوسیدم
و سؤال کردم از مسائل چندی بعد از آن شکوه کردم بسوی او از نماندن فرزند پس آنحضرت سر مبارک
خود را بزیر افکند و آهسته دعا کرد و فرمود که امید دارم که برگردی و حال آنکه از آنجمله که برای
تو هست متولد گردد ولدی بعد از ولدی و تمتع جوئی بآنها در ایام حیوة خود بدرستیکه خداوند
عز و جل هرگاه اراده نماید که دعای کسی را مستجاب کند هر آینه اثر آن را با و بر همه چیز قادر است راوی
گوید که من بعد از رجوع بمنزل خود رفتم و اهل بیت خود را که دختر خاله من بود حامله یافتم و متولد
شد از او از برای من پسری که او را ابرهیم نام کردم و بعد از آن بار دیگر باز حامله شد و زائید پسر دیگر
که او را احمد نام کردم و بابی الحسن مکنی گردانیدم و ابرهیم زندگانی کرد قریب بچهل سال و ابو الحسن

بلیم

زنده شدن پدر و مادر و فرزندان باعجاز آنحضرت

ببست و چهار سال بعد از آن هر دو بیمار بودند و من بحج رفتم و چون برگشتم هم چنان هر دو بیمار بودند
پس زندگانی نمودند دو ماه بعد از آمدن من دو ماه و ابرهیم در اول ماه و محمد در آخر ماه وفات یافت
و احمد بن عبدالله بعد از آن دو پسر بیکسال و نیم برحمت حق تعالی واصل شد و پیش از دعای آنحضرت فرزندان
من زیاده از یکماه عمر نمیکردند و از آنجمله شیخ در منصوص و ابن بابویه در همان کتاب روایت کرده از سعد
سعد از ابی الحسن الرضا که آنحضرت نظر کرد بسوی مردی و با او گفت ای عبدالله وصیت کن بآنچه اراده
داری و مستعد شو از برای امری که از آن چاره نیست پس چنان شد که آنحضرت فرموده بود و آن شخص
بعد از سه روز مرد و از آنجمله شیخ در منصوص گفته که در کتاب مناقب فاطمه روایت شده از معمر جنید
شامی که گفت داخل شدم بر حضرت رضا و گفتم که چه بسیار خوض کرده اند مردم در باب تو و عجایب آثار
تو چه میشود که مرا خبر دهی بچیزی که از تو حکایت کنم فرمودند که چه خبر میخواهی گفتم پدر و مادرم را زنده
کردانی فرمود که برگرد بخانه خود که زنده کردم چون بخانه رفتم بخدا قسم که دیدم هر دو زنده اند و ده
روز نزد من بوده اند و بعد از آن مردند و از آنجمله شیخ در همان کتاب از ابرهیم بن سهل از حضرت
رضا روایت کرده که آنحضرت فرمود که دلیل امامت نزد تو چیست گفتم آنکه مرا خبر دهی بآنچه در خوا(نه)
من مخفی است و مرده مرا زنده کردانی فرمود که من خبر میکنم بآنکه آنچه با تو است پنج دینار است پدر
بدرستیکه زن تو یکسال است که مرده است و من او را زنده میکردانم و یکسال با تو خواهد بود راوی گوید
که چنانچه گفته بود واقع شد بعینه و از آنجمله در کشف الغمه و بحار و غیر آن روایت کرده از حسن بن منصور
از برادرش که گفته بود داخل شدم بر حضرت امام رضا در خانه او یکی در شب پس آنحضرت انگشتان
خود را بلند کرد پس گویا ده چراغ روشن شد در اینوقت مردی اذن طلبید که داخل شود دست خود را
کشید و از برای او اذن دادند و از آنجمله شیخ کلینی ره در کافی از حسین بن عمر بن یزید روایت کرده
که او گفت داخل شدم بر حضرت امام رضا و من در آنوقت واقفی بودم و پدرم از پدر آنحضرت از
هفت مسئله سؤال کرده بود و آنحضرت از شش مسئله جواب فرموده بودند و از هفتم ساکت شده
بودند با خود گفتم بخدا قسم که هر اینه سؤال مینمایم از حضرت امام رضا از آن مسائل پس اگر جواب
داد بمثل جواب پدرش این دلیلی خواهد بود بر امامت او پس سؤال نمودم و جواب داد بمثل جواب پدرش
از برای پدرم در شش مسئله و هیچ یک زیاده ننمود در جواب نه حرف واوی و نه حرف یائی و از هفتم که
گفتم ساکت شدند پس چون خواستم وداع کنم فرمود نیست احدی از شیعیان ما مگر آنکه مبتلا شود
بر بلیه و آزاری پس اگر صبر کند بر آن مینویسد حق تعالی از برای او ثواب هزار شهید با خود گفتم از روی
تعجب که از برای این سخن مقام ذکری نبود پس چون بیرون آمدم در عرض راه عرق مدنی از پایم بیرون
آمد و آزار بسیاری کشیدم چون سال آینده شد حج کردم و بخدمت آنحضرت آمدم هنوز قدری از
وجع او باقی مانده بود بسوی آنحضرت شکوه کردم و گفتم فدای تو شوم پای مرا تعویذ کن و پای
خود را دراز کردم فرمود که باکی نیست از این پا اما پای صحیح خود را بمن بنما پس چون بیرون آمدم
اندک زمانی گذشت که عرق مدنی از آن بیرون آمد و نهایت درد کمی داشت و از آنجمله شیخ طوسی علیه الرحمه

در کتاب

حکایت کنیزی که فروختند و مالک آن پشیمان شد

در کتاب عیون از صفوان بن ابرهیم بن یحیی بن ابی البلاد روایت کرده که حضرت رضا فرمود که چه کرد
اشقی حمزة بن بزیع گفتم اینک اینجا است فرمود که گمان میکند که پدر من زنده است و او امروز شک میکند و نه
میمیرد فردا مگر بزندقه پس صفوان گفت در نفس خود گفتم این شک است کاش میدانستم که چگونه فردا
میمیرد بزندقه پس بعد از آن حمزه اندک زمانی نماند و خبر رسید که یکی از ایشان گفت در نزد مرگ او حاضر بود
میگفتند که او حاضر بود میگفت که او کافر است بپروردگاری که او میرانیده است صفوان گفت تا جو
گفتم این قصد تو حدیث آنحضرت است و از آنجمله صاحب کتاب کشف الغمه از سلیمان بن جعفر
جعفری روایت کرده که او گفت حضرت امام رضا بمن گفت از برای من بخر جاریه که این صفت داشته
باشد پس نزد بعضی از اهل مدینه چنان جاریه یافتم و خریدم قیمتش را دادم و آن جاریه را نزد حضرت آوردم
پس آنحضرت را از او خوش آمد با او موافقت کرد پس اندک زمانی نزد آنحضرت بود که مولای آنکنیز آمد و
گریه میکرد و بمن گفت بپرهیز از خدا تعالی در باب من زیرا که مرا بی آن جاریه زندگانی و خواب و قرار
نیست و با ابی الحسن در باب آن کنیزک گفتگو کن که بمن رد کند و قیمتش را بگیرد با او گفتم تو دیوانه
آیا من جرات میتوانم کرد که بگویم آن کنیز را رد کن و آمدم بخدمت آنحضرت پیش از آنکه من ابتدا کنم
فرمود که ای سلیمان صاحب کنیز اراده دارد که من کنیز را رد کنم گفتم بلی بخدا قسم که از من سؤال کرد
فرمود کنیز را رد کن با او و قیمتش را بگیر چنین کردم و چند روز آنکنیز نزد او بود باز مولای آنکنیز بمن بر
خورد و گفت فدای تو شوم بگو با ابی الحسن که کنیز را قبول کند که من از او منتفع نمیشوم و قدرت ندارم
که نزدیک او روم گفتم که کی مرا قدرت آن هست که ابتدا با سخن نزد او نمایم سلیمان گوید که داخل
شدم بر ابی الحسن پس فرمود که ای سلیمان صاحب کنیز میخواهد که من کنیز را بگیرم و قیمتش را با و بدهم گفتم
بلی از من سؤال نمود گفت ای سلیمان کنیز را بگیر و قیمتش را بده با او و از آنجمله شیخ در منصوص باسناد خود
روایت کرده از محمد بن صدقه در حدیثی که او داخل شد بر حضرت امام رضا پس آنحضرت نمود با و حضرت
رسول و امیرالمؤمنین و ائمه معصومین علیهم السلام از آباء و اولاد خود را چنانچه جد بزرگوار
او نمود حضرت امام حسین بجابر بن عبدالله حضرت پیغمبر و امیرالمؤمنین و امام حسن علیهم السلام را
در وقتی که جابر اراده نمود منع از رفتن عراق نمود و حضرت پیغمبر جابر را عتاب فرمود که در رفتن اراده
بسوی عراق تشکیک ننماید و آنحضرت را منع ننماید تفصیل حدیث در تحفة الحسینیه مسطور است بآنجا رجوع
شود و از آنجمله در منصوص روایت کرده باسناد خود از مسافر که گفت بسا بود که ما پنهان مینمودیم از
حضرت امام رضا چیزی از خوردنی را پس آنحضرت میآمد تا آنکه بیرون می آورد آنرا و اعلام مینمود
ما را بآن و معلوم میشد که آنحضرت داناتر است از ما و از آنجمله شیخ صدوق ره در عیون الاخبار
روایت کرده از محمد بن اثرم که او امیر طالبین لشکر محمد بن سلیمان بن داود بن حسن بن علی بن ابیطالب
بود در ایام ابوالسرایا گفت در هنگامی که محمد بن سلیمان اراده خروج داشت جمیع اهل بیت و خویشان
او از بنی هاشم و غیر ایشان از قریش نزد او مجتمع شده با او بیعت کرده بودند پس جماعت با او گفتند که
چه بسیار خوب است اگر بفرستی و ابی الحسن الرضا را طلب کنی که با ما بوده باشد محمد بمن گفت برو نزد

توبره کاهی باعجاز زر و اشرفی جمعا شد

علی الرضا ع واورا از من سلام برسان و بگو بتحقیق اهل بیت تو جمع شده اند و دست بهم داده اند
که تو با ایشان رفاقت کنی چه میشود که تشریف ارزانی فرمائی محمد بن اثرم گوید بخدمت انحضرت
رفتم و او در قصر خراب بود و ادای رسالت نمودم فرمود سلام مرا باو برسان و بگو که بیست روز
بگذرد نزد تو می ایم پس امدم و جواب انحضرترا رسانیدم بمحمد بن سلیمان چون هیجده روز بر این امر
گذشت ورقا نام مردی که مقدمه لشکر جلودی بود امده و با ما جنگ کرد و ما شکست خوردیم و گریختم
و من بجانب سوی که بزان شدم ناگاه دیدم ها بغی مرا ندا میکند که یا بن اثرم نگاه کن چون نگاه کردم
دیدم حضرت امام رضا ع است فرمود که بیست روز گذشته یا نه و از انجمله صاحب کتاب مناقب فاطمه
روایت کرده اند از عماد بن زید که حضرت امام رضا را دیدم والتماس نمودم در باب شخصی که باو احسان نماید
انحضرت توبره کاهی بمن داد نمد که باو بدهم مرا شرم امد که دوباره سؤال کنم چون بدر خانه انشخص رسیدم
و سر توبره را گشودم دیدم تمام ان کاه دینارهای طلا گردیده پس بانمرد دادم و انمرد تمام اولاد
او همگی غنی و توانگر شدند چون فردا شد بخدمت انحضرت رفتم و عرض کردم که ایفرزند رسول خدا انکاه
طلا شده انحضرت فرمودند که برای این داده بودم بتو و از انجمله مرحوم اخوند در بحار و شیخ محمد حر در
نصوص و محمد بن صفار در بصائر الدرجات از احمد بن عمر حلال روایت کرده اند که او گفت که از اخرس
شنیدم که نسبت بحضرت امام رضا ع سخنان ناشایست میگفت بمکه رفتم و کاردی خریدم و با خود
گفتم والله که او را میکشم در وقتیکه بیرون اید از مسجد چون بدین امر اراده نمودم دیدم که رقعه حضرت
امام رضا ع بمن رسید بسم الله الرحمن الرحیم بحقی که من بر تو دارم که دست از اخرس بردار بدرستیکه   کرامات حضرت
خدا ثقه من است و او کافیست مرا مؤلف گوید چنانچه جد بزرگوارش سید الشهداء منع
فرمودند مسلم بن عوسجه را که بجانب شمر شریر تیر نیندازد در وقتیکه انزود فرمودند که اتش در خندق
ودر خیام برافروزید که راه امنا فقان از دخول محرم مسدود گردد بد شمر شریر با اواز بلند فریاد برآورد
یا حسین تعجلت بالنار قبل یوم القیمة حضرت فرمودند که بشناسید که این شمر است اصحاب عرض کردند
بلی شمر است حضرت امام حسین ع فرمود ندای پسر چرانندهٔ بزها تو اولی هستی باتش جهنم مسلم بن عوسجه
برخواست که تیری بجانب ان بیحیا بیندازد انسرور او را منع فرمود مسلم عرض کرد دعنی حتی ارمیه
فانه الفاسق من عظماء الجبارین وقد امکن الله منه انسرور فرمودند تیر بجانب او میندازد زیرا که من کراهت
دارم که ابتدا بقتال نمایم ایشعر در اینجا مناسبت که اهل عرفان از نصور انسر کریان و نالان و با غم
والم تو اما ان میباشند و از انجمله شیخ باسناد خود روایت کرده از ابو القاسم اطیفولی از ابرهیم بن
موسی که گفت ابو الحسن امام رضا ع مرا وعده داده بود پس روزی او بصحرائی بیرون شد و من با او بیرون
بودم در زیر درختی فرود امد و با ما هیچکس دیگر نبود من عرض کردم که من مالک یکدرهم نیستم پس به
تازیانه خود زمین را کاوید و سبیکه زری بیرون اورد و گفت این را بگیر و با ان نفع کیر و انچه دیدی
پوشیده دار و از انجمله مولانا محمد باقر باسناد خود در یکی از تصانیف خود نقل کرده که در وقتیکه
حضرت امام رضا ع در مرو تشریف داشتند مامون ملعون علماء هر مذهبرا از فرق اسلام وغیره

از برای حجت میفرستاد نزد انحضرت که الزام او دهند از ولیعهد کردن پشیمان بود و انحضرت همه را خوار
و ذلیل گردانیده ملزم میساخت مامون در ماند و دیگر باره ملحدان و دهریان و حکما و جاثلیقان و نصاری
و یهود و ترسایان و گبران را پیدا کرد که مبلغه در کتاب و مذهب خود بروی حجت کنند باز انحضرت ایشانرا
مجاب میساخت باینمرتبه مامون ملعون شعبده بازان و ساحران و کاهنان را پیدا کرد و روزی مجلس آراست
کل علما و اعیان عباسیان را جمع کرده و مشعبدیکه استاد بود گفت نانها چند نشان ساخته بود در
وقت طعام بمجلس اوردند چون از ان نان در پیش حضرت گذاشتند و خواست که نان را بردارد مشعبد
نیرنگی خواند و ان نان از پیش حضرت برجست و جلو ارفت حضار مجلس فرو خندیدند حضرت فرمودند
با ادب باش باز نان دیگر گذاشتند و مشعبد باز دیگر بود حضار خندیدند حضرت فرمودند بتو گفتم با ادب
باش و ادب نشناختی و احترام انحضرترا بجا نیاوردی در مرتبه سیم که اینعمل کرد قالی در پیش مسند
مامون افتاده بود که نقش شیری بران تصویر کرده بودند حضرت از غایت خشم الهی دست بر نقش
کردند که بگیر این بد بخت را بفرمان خدا انشیر مجسم شده و از جای خود برخواست و انملعون را گرفت و خلاء
برهم دریدند و کرد مامون از خوف و جسرت ما فراد بزرگان بنی عباس که بزرگان شدند و انشیر
مشعبد را دریده خورد و خونش را لیسید و دهن باز کرد و بطرف بود و روی بمامون گذاشت مامون
سراسیمه شد و فهم بانحضرت داد که یا ابا الحسن بگیر این شیر را که توبه کردم که چنین کاری کنم پس ان
حضرت شیر را گفت برو بجای خود شیر باز بجای خود امد و بحالت اولی معاودت کرد مامون ملعون
التماس کرد که یا ابا الحسن فدای تو شوم این مرد را برگردان انحضرت فرمود ند لشکم ما در شها و بر
رفت و خدا و رسول غنی اند از اینکه ایشانرا استهزا توان نمود و نظیر این معجزه را بانداک تفاوتی در
معجزات حضرت امام موسی و امام علی نقی نقل کرده اند صلوات الله علیهم اجمعین مؤلف گوید که
مقصود انملعون از این سؤال که مشعبد را شر دهد نماید ابطال معجزه انسرور بود که بمردم بفهماند که
اینها را فعم در انظار مردم چنین نمود از کرده بود اصلی از برای آنکه نبوده لهذا انسرور در جواب او فرمود
که انها و برد فت و دیگر برنخواهد گشت غافل از اینکه خداوند عالم جمیع اشیا را چه از نباتات و چه از
جمادات و چه از حیوانات مسخر و منقاد امام بزرگوار و باقی ائمه اطهار نموده مگر بخواطر نداری
انحدیث را که حضرت صادق با عبد الرحمن بن حجاج در بین مکه و مدینه میرفتند عبد الرحمن میگوید که
بحضرت صادق عرض نمودم علامت امام چیست انسرور فرمودند علامت ان اینست که هر گاه باین کوه
بگوید بیا بدهد راه بیاید این کوه بیاید دیدم کوه بجانب انسرور روانه شد انسرور فرمودند بجای خود آرام
بگیر من ترا نخواستم و همچنین انحدیث که شیخ کشی در رجال خود نقل نموده که مردی از شیعیان امیر المؤمنین
مریض شد و تب شدیدی داشت چون حضرت امام حسین ع بعیادت او رفتند فی الفور تب از او رفع
شد انشخص مریض عرض نمود یابن رسول الله قد رضیت بما اوتیت حقا حقا و حال اینکه تب از شما فرار
نماید انسرور فرمودند قسم بخدا که خلق نه نموده است خداوند خلقی را مگر اینکه او را امر بطاعت ما
فرموده و در اخر حدیث نقل نموده که شنیدیم که تب تکلم مینمود با انسرور و او را میدیدیم و میگفت

اما یاری نمودن شیعیان

لبیک یا بنی الشیعه در روز عاشورا در وقتیکه آنسرور یکه و تنها مانده بود و اینکلام را ادا نمود که هل
من ناصر ینصرنا و هل من ذاب یذب عن حرم رسول الله هل من موحد یخاف الله فینا هل من مغیث یرجوا
ما فی عند الله فی اغاثتنا و هل من معین یرجوا ما فی عند الله فی اعانتنا بعضی از علمای معاصرین
در کتاب اکسیر العبادات خود استنباط از دلالت و مواردی چند از اخبار و غیره نموده در اینکه
اول کسی که استغاثه مظلومانه آنسرور شهیدان را اجابت نمود خداوند علی اعلا بود که لبیک لبیک حجتی
علی جمیع خلقی فانا ناصرک و معینک فرمود در آنوقت عهدنامه که در عالم ذر قبول شهادت نموده
بود از آسمان بردست آنحضرت واقع شد آنحضرت دید که در پشت آن عهدنامه بخط جلی واضح نوشته
شده که یا حسین ما لازم نه نموده ایم بر تو مرگ را و واجب نه نموده ایم شهادت را و تو مخیری مابین شهادت
و نصرت و ما مامور نموده ایم جمیع مخلوقات را که مطیع امر تو باشند و از حظ و بهره تو چیزی کم نه مینمائیم
و در آنوقت نیز آسمان و زمین پر شده بود از ملائکه و در دست ایشان حربها بود و منتظر امر آنحضرت
بود. آنسرور بعد از مطالعه آن صحیفه عرض نمود الهی راضیم که هفتاد مرتبه یا هفتاد هزار مرتبه
در راه رضا و محبت تو و احیای دین تو کشته شوم و باز زنده شوم و از زندگانی دنیا بعد از قتل احبا
و اصدقا و برادران و فرزندان دلتنگ شده ام و آن نامه را بسوی آسمان بلند نمود و ملائکه را امر مرخص
فرمود و مهیای شهادت گردید و بعد از آن ارواح جمیع انبیا و اوصیا و ملائکه بمفاد آیه شریفه
و اذ اخذ الله میثاق النبیین لما آتیتکم من کتاب و حکمة ثم جائکم رسول مصدق لما معکم لتؤمنن
به و لتنصرنه استغاثه مظلومانه آنسرور را اجابت نموده اند و بعد از آن موافق مضمون فقرات بعضی از
زیارات ارواح مؤمنین استغاثه آنحضرت را اجابت نموده اند و بعد از آن بدنهای پاره پاره خاک و
خون آلود شهدا بلرزه در آمد و بهیئت جلوس یا قیام باذن خدا تمام عرض نمودند که لبیک لبیک یا ابن
رسول الله مرنا بامرک حتی نجاهد بین یدیک مرة اخری و استبعادی ندارد ای شیعه که جمیع عوالم
امکان آنسرور مظلومان را اجابت نموده باشند سوای منافقان و معاندان چنانچه گریستند در
مصیبت آنحضرت جمیع عوالم امکان مگر بنو امیه و اهل بصره و دمشق و مؤید این مطلب است حکایتی
که بعضی از ثقات از زعفر جنی نقل نموده که زعفر میگوید در روز عاشورا وقتی که بصحرای کربلا بیاری
سید الشهدا آمدم دیدم که آن صحرا مملو از صفوف ملائکه و جن بود و از زمین تا بآسمان پر بود
از صفوف ایشان و در پیش هر صفی رئیس ایشان از ملائکه و جن بود و همه طالب این بودند که آنسرور
ایشان را مرخص فرماید در حرب و غازی دشمن در عقب هم صفها چهار فرسخ دورتر ایستاده بودم
پس آنسرور مظلومان بهر صفی از صفوف ملائکه و جن ملتفت شدند و ایشان را در مراجعت مرخص فرمودند
و با هر یک از رؤسای ایشان التفاتی فرمودند و دعای خیری بهمه ایشان فرمودند که ایشان با ما کرده
منازل خود نمودند من از دور بران سرور سلام کردم و رد سلام من نمودند و من در ناحیه گریه و زاری
و ناله و بیقراری نمودم و مؤید این مطلب نیز آنچه در آن کتاب فرموده و از مرحوم حاجی ملا رضای
استرابادی نیز حکایت فرموده که در وقتی که صدای استغاثه آنسرور بلند شد آنسرور تمام امکان از علیا

حدیث حبابهٔ والبیه

جناب پدر خوانم از سبب اشتغال سؤال نمود آنمظلوم عرض کرد همینکه آواز استغاثه شما بگوش علی
رسید از گهواره زیر پائین نمود و خود را بر روی زمین انداخت و شروع بگریه و ناله نمود و ملتمس اجر امر
شهادت نمود یعنی اراده دارم که جان خود را فدای پدر بزرگوار نمایم پس آنسرور آن طفل را بر روی
دست خود گرفتند الی آخر الحدیث تا آنجا که ذکر کردم دلیل امامت ائمه علیهم السلام است و هم مجوز
شیخ کلینی ره در کتاب کافی باسناد خود روایت کرده است از عبد الکریم بن عمرو خثعمی از حبابهٔ والبیه
که حبابه گفت دیدم حضرت امیر المؤمنین را با جماعت شکاران لشکر و با او دره بود که دو سر داشت و جمیع
کبریها و مارماهی و زمار و آنکه هر نوع از ماهی است که پوشش آنها فرق دارد و آنکه فلس ندارد می
فروختند ملاحظه نمودم که با آن دره میزد و میفرمود بایشان ای فروشندگان
مسوخ بنی اسرائیل و جند بنی مروان فرات بن احنف برخواست و پرسید که یا امیر المؤمنین جند بنی مروان
چه معنی دارد فرمود که قومی چند بودند که ریش خود را میتراشیدند و شوارب خود را میگذاشتند تا بلند
میشد و تاب میدادند سبیلهای خود را پس مسخ کرد خداوند ایشان را بصورت اینها ایشان را مسخ کرد حبابه گوید
ندیده بودم هرگز سخن کننده که پسندیده تر باشد کلامش از آنحضرت پس از عقب آنحضرت رفتم تا آنکه آمد
در میان مسجد نشست پیش رفتم و عرض کردم یا امیر المؤمنین چه چیز است دلیل امامت خدا ترا رحمت کند
فرمودند بیاور این سنگریزه را و اشاره نمود بسوی سنگریزه من برگرفتم از او بدست مبارکش دادم
پس آن را مهر کرد بخاتم خود و فرمود که ای حبابه هر که دعوی امامت کند و بر این سنگریزه مهر کند چنانکه
دیدی پس بدانکه آن امام مفترض الطاعه است و امام هر چه اراده کند از او امتناع نمیکند حبابه گوید
پس من رفتم تا آنکه آنحضرت شهید شد پس آوردم نزد امام حسن ع و او در جای امیر المؤمنین ع نشسته بود
و مردم از او سؤالها میکردند فرمود ای حبابه والبیه گفتم لبیک ای مولای من فرمود بیاور آنچه با خود داری
پس سنگریزه را بدست مبارکش دادم چنانکه حضرت امیر مهر کرده بود او نیز مهر کرد و بمن داد بعد از آن
رفتم بخدمت امام حسین ع و او نیز در مسجد رسول ص نشسته بود مرا نزدیک طلبید فرمود مرحبا ای
حبابه پس گفت بجهت آنکه در دلیل چیزی که دلیل بر امامت میکند دلیل بر اراده تو هستی یا میخواهی که آن دلیل را
ببینی گفتم بلی ای سید من فرمود بیاور آنچه با تو است من آن سنگریزه را با او دادم پس آن را از من گرفت و مهر
کرد حبابه گوید بعد از آن رفتم بخدمت امام زین العابدین علی بن الحسین ع و مرا در آنوقت پیری دریافت
کرده و صد و سیزده سال از عمرم گذشته بود و رعشه بهم رسانیده بودم آنحضرت را مشغول بعبادت
دیدم در رکوع و سجود یافتم نومید شدم از دلالت در این وقت آنحضرت با انگشت سبابه بمن اشاره
نمود جوان شدم گفتم ای سید من چه قدر گذشته از عمر من و چه مقدار باقیست فرمودند آنکه
چه قدر گذشته از عمر تو و چه مقدار باقیست خبر کردم از آن آنکه چه قدر مانده پس خبر بمن کرد
و فرمود بیاور آنچه با تست آن سنگریزه را بدست مبارکش دادم مهر کرده بمن داد و بعد از آن بخدمت حضرت
ابوجعفر ع آمدم او نیز مهر کرد بمن داد و همچنین بخدمت حضرت صادق ع و حضرت کاظم ع و حضرت رضا
رفتم و هر یک مهر کردند و بمن دادند و حبابه بعد از آن زنده بود و مرد و بروایت هشام خثعمی

وحسین بن محمد ابی حسینی در کتاب هدایه در فضایل اهل بیت نقل کرده که چون حبابه بخدمت امام رضا
مشرف شد ببابه پیرشده بود و از زمان حضرت امیرالمؤمنین ع باقی مانده بود و حضرت امیر ع باو فرموده
بودند که تو برهان عظیمی خواهی دید بحضرت امام رضا ع باو فرمودند که جدم حضرت امیر بتو گفته کدام است
کفت بمن گفته بخدا قسم که تو برهان عظیمی خواهی دید پس آنحضرت باو گفتند که ای حبابه سفیدی موی خود را
میبینی گفت بلی فرمودند میخواهی سیاه شود گفتم آری فرمودند که میخواهی جوان شوی گفتم که این برهان
عظیم گفتند که ازین عظیمتر اینچیزیست که حدیث خواهد کرد تو را نفس تو بان حبابه کو بدانکه پس آنحضرت
دعا کرد بدعاهای هستند پس من جوان شدم و موی سرم سیاه شد و بطرف خلوتی از خانه رفتم و
تفتیش خود کردم بخدا قسم که دیدم بکر شده ام و در روایت شده که حبابه بخدمت امام رضا ع رسید
نه ماه دیگر زنده بود و در روایت دیگر واقع شده که بخدمت امام محمد تقی ع رسید آنحضرت نیز
انسنگریزه را مهر کرده و در حکایت دیگر واقع شده که امام علی نقی ع و امام حسن عسکری علیهما السلام نیز مؤلف کوید
انسنگ را مهر کردند و ممکنست که بعد از فوت او اولاد او انسنگریزه را بخدمت اماماان برده
باشند و ایشان مهر کرده باشند و اگر نه حبابه بنابر خبر سابق در زمان آن اماماان در حیات نبود و مؤلف
ایضا حدیثی که شیخ کلینی ره در کافی روایت کرده از داود بن قاسم جعفری که او کفت من نزد ابو محمد حسن
عسکری بودم که اذن گرفت و داخل شد مردی بلند قامتی ضخیم الجثه قوی که از زوار اهل یمن بر آنحضرت
بامامت سلام کرد آنحضرت رد سلام نمودند از روی شفقت و فرمودند که بنشین در پهلوی من
نشست من در دل خود گفتم کاش من دانستم که این مرد کیست آنحضرت فرمود که این مرد از اولاد آن زن اعرابیه
است که صاحب سنگریزه بود که پدران من در آن بخواتیم خود مهر کرده اند و نقش گرفته والحال آمده
و انسنگریزه را آورده و میخواهد که از من مهر کنم پس آن مرد فرمود که انسنگریزه را بیاور و آن مرد آن
سنگریزه را برآورد و در یکطرف آن موضع صافی بود پس آنحضرت او را گرفته و خاتم خود را برآورده مهر
نمود راوی کوید کویا میبینم الحال نقش خاتم آنحضرت را که آن اینست که الحسن بن علی من بان مرد گفتم که حضرت
ابی محمد ع پیش ازین دیده بودی گفت نه بخدا قسم و مدتها بود که آرزوی دیدن روی مبارکش داشتم و در
همین ساعت جوانی که هرگز من او را ندیده بودم نزد من آمد و گفت برخیز داخل شو بر حضرت ابی محمد ع
پس آمدم و داخل شدم و آن مرد یمانی برخواست و میکفت و رحمة الله و برکاته علیکم اهل البیت ذریة
بعضها من بعض گواهی میدهم بخدا که بدرستیکه رعایت حق تو هر آینه واجبست چنانچه واجب بود رعایت
حق امیرالمؤمنین ع بعد از آن رفت و دیگر او را ندیدم و راوی کوید که از آن مرد پرسیدم از اسم او گفت اسم
من مهجع بن صلت بن عقبة بن سمعان بن غانم بن ام غانم و غانم همان زن اعرابیه یمانیه صاحب سنگریزه ایست
که مهر کرده امیرالمؤمنین ع و فرزندان آنسرور یکی بعد از یکی تا امام حسن عسکری ع و از آنجمله است
در خصوص شیخ مذکور است و از همان کتاب روایت شده از ابو الحسن پسر هارون و او از پدر خود که
کفت که خبر داد مرا ابو جعفر محمد پسر ولید از ابو محمد مصری که گفت آمد ابو الحسن الرضا ع پس نوشتم بسوی
آنحضرت و سؤال نمودم از آنحضرت که اذن بدهد مرا که بروم بجانب مصر و بودم که جزیده میکردم از برای

رفتن

رفتن بمصر پس نوشت آنحضرت بسوی من که بنشین انشاء الله خدا خواهد پس نشستم دو سال و چون سال
سیم شد بخدمت آنحضرت نوشتم و طلب اذن نمودم برای حرکت پس آنحضرت نوشت که بیرون رو برکت
مبارک است بقدرت الهی بدرستیکه امر تغییر یافت پس من بیرون رفتم و رسیدم بمن خیر و واقع شد فتنه
هرج در بغداد و سالم ماندم من از آن فتنه و از آنجمله در کتاب مذکور روایت شده از محمد بن
ولید از ابی محمد کوفی که گفت داخل شدم بر حضرت امام رضا ع پس شروع کرد در حدیث کردن مرا
و گفتگو میکرد تا اینکه فرمود یا ابا محمد مبتلا نمیکند خدا بنده مؤمن را ببلائی که صبر کند بر آن بلیه
مگر آنکه خواهد بود برای او مثل ثواب هزار شهید راوی کفت و نبود ایحرف نزد که چیزی از علتها
پس منکر شمردم اینقول را از آنحضرت که حدیث کند مرا بدو علتی در غیر موضع آن گفت پس
سلام کردم بر او و وداع کردم و بیرون آمد از پیش آنحضرت و ملحق شدم باصحاب خود و اصحاب
آمدند بدیدن من پس شکایت کردم از درد پائی که عارض شده بود در آنشب مرا پس گفتم که این چیزی
که تعب کشیدم بسبب او رفتن پس چون فردا شد دیدم که پای من و صبح کردم و بتحقیق که شدید شده
بود ورم و آزار کرد مرا در آنشب پس بخاطر آوردم قول آنحضرت را پس چون بمدینه رسیدم چرک از
پای من روان شد و جراحت چنان عظیم شد که نخوابیدم و نگذاشتم کسی را که بخواب رود پس دانستم
آنحضرت که حدیث کرد مرا بجهت اینمعنی بود راوی کوید پس باقی مانده ماه و گری صاحب بستر پس تمام
شد و بعد از آن عود کرد آزار او و مرد و از آنجمله در کتاب مذکور روایت نموده از ابی علی محمد
پسر همام که گفت حدیث کرد مرا احمد بن خلیل گفت حدیث کرد مرا ابو سمینه محمد پسر علی صیرفی از ابی
حاتم حمید پسر سلیمان که گفت بودیم ما نزد حضرت امام رضا ع بمجمع و آنحضرت را کنیزکی بود رابعه نام
پس آنحضرت فرمودند که روزی مرغی آمد و افتاد نزد من و آن مرغ زرد منقار و فصیح و تیز زبان بود پس
تکلم کرد مرا بزبانی و گفت بمن که این کنیزک تو میمیرد پیش از تو پس مرد آن کنیزک و گفت آن مرغ بمن
در سال اینده هرگاه داخل شود سال شصت حادثه میشود امور عظیمه سؤال میکنم از خدا تعالی
کفایت آن امور را و اختلاف موالی دنیا سخت و دشوار است پس رجع میکند خدا تعالی آن موالی را
در سال شصت و یک و آنحضرت مکرر فرمود هرگاه این امور بوده باشد سزاوار است برای مرد
اینکه حفظ نماید دین و نفس خود را حضرت میفرماید پس گفتم بان مرغ آیا میباشد برای من ولدی
پس برداشت چیزی از زمین و صورتی ساخت بر بالای ران من گذاشت و گفت اینصورت ولد
تو است مترجم کوید که ممکنست که مراد باختلاف موالی آمد و شد و تردد شیعیان نزد امام خود
یا در میان مردم یا تغییر و تبدیل حکام جور باشد و چون آنحضرت را ولدی نبود و سن شریفش بالا
گرفته بود و مردم از امام بعد از او مکرر سؤال مینمودند میفرمود ولدی از برای من است و
استبعاد مینمودند موافق حدیثی که میگفتند سن تو بانمرتبه رسیده و ولدی نداری و میفرمود که
ولد من آنحضرت فرمود در جواب که کدام شخص جرات میکند که بگوید ولد من و ولدی نداشته
باشد لهذا نقل کلام از آن مرغ نمود بجهت دفع استبعاد و زیادتی اطمینان و اذعان مردم بحضور

کلام مرغ در جزیره مصیبت در شهادت حسین ع

ولد برای آنحضرت چون اخبار نبوت کنیزان مشاهد و محسوس ایشان شده بود **مؤلف گوید**
و دیگر مقصود آنست و این بود که خداوند عالم جمیع اشیاء را مسخر و مطیع و منقاد ما نموده و گواهی
بر حقیت و امامت ما میدهند چنانچه از این مرغ مشاهده شد بلی الشیعه چنانچه این مرغ دلیل
و حجت شد از برای صدق کلام آنسرور همچنین بعد از شهادت سلطان مظلومان جد مطهر این سرور شش مرغ
در مصیبت و ماتم جد مظلوم این سرور گریستند که گواه و برهان باشد بر مظلومیت آنسرور و اینکه
باید جمیع اشیاء در مصیبت آنسرور گریان و نالان باشند اول غراب بود که خبر شهادت آنسرور را
بمدینه بجهت دختر مظلومه اش فاطمه صغری آورد و آن واقعه جگرسوز در کتب اخبار مصائب ابنعاص
مسطور است دویم جغد است که شبیه است از قطا و شکم و پرهای او سیاه میباشد و شاید سید مظلوم
واقای شهیدان در جواب سکینه مظلومه وقتیکه عرض نمود رد ما الی حرم جدنا آنسرور فرمودند هیهات
هیهات لو ترک القطا لنام مقصود آنسرور تشبیه احوال خود با این مرغ باشد و وجه شباهت احوال
آنسرور با این مرغ کثرت صیادان و اضطراب این مرغ است که از خوف ایشان او را خواب نمیبرد بار سیم در
کتاب کافی روایت شده که زنی از طایفه کلبیه ماتم سرائی بجهت امام حسین ع برپا نمود کسی مرغ جون را
از برای او فرستاد که استغاثت جوید با آواز و صیاح او در مصیبت امام حسین ع سیم حمامه
راعبیه است موافق روایت کامل الزیاره داود بن فرقد میگوید در خدمت حضرت صادق ع بودم دید
حمامه راعبی را که صیحه بسیاری کشید و بعد دید که آنرا بسوی آنسرور مدتی مدید افکند پس آنحضرت
فرمودند آیا میدانی که حمام چه میگوید عرض نمودم که خیر آنسرور فرمودند که لعن بر قتله امام حسین ع
مینماید او را در خانهای خود نگاه دارید چهارم بوم است که بروایت کامل الزیاره همیشه در معموره‌ها
منزل داشت و با مردم اکل و شرب مینمود بعد از شهادت آنسرور در خرابها و کوهها و صحراها منزل دارد
پنجم عصافر است که موافق روایت عوالم راوی میگوید هر روز نان خورد مینمودم و آن طیور میخوردند
همینکه روز عاشورا شد دیدم آن عصافیر از آن نان نمیخوردند دانستم که بجهت مصیبت آنسرور است
که در آن روز چیزی نخوردند ششم مرغی است که در حوالی مدینه طیبه در باغستان یهودی سبب این
شد که قطره خونی از خون سید الشهداء ع که بر بالهای او بود در چشم او چکید و باعث شفای او
گردید و آن دختر بنا کرد بگریستن عجیب‌تر از اینها این مرغی است که یکی از جزایر هندوستان مسمی به
جزیره سیلان راوی این حکایت میگوید در آن جزیره درخت بسیار بزرگی دیدم که از برای آن درخت
شاخهای بسیاری بود هرگاه باد بر آن درخت میوزید میشنیدم که این کلمات از او ظاهر میشد
آه آه مظلوم حسین آه آه محروم حسین آه آه شهید حسین آه آه وحید حسین آه آه چه شد
اصغرت آه آه چه شد اکبرت آه آه چه شد قاسمت آه آه چه شد عباست آه آه غریب حسین
آه آه شهید حسین آه آه از احزان تو از این کلمات بقدری گریه نمودم که بیهوش شدم چون بخود
آمدم دیدم یک مرغ بلند بالی بر بالای آن درخت بال برهم میزند و میگوید الا ایها المخلوق ابکوا

شیخ جن سؤال نمود از مسئله

علی غریب غار عینا و ذبلت شفتاه من شدة العطش وادمعوا علی مظلوم لم یرحموا علیه فقتلوه
و رفعوا راسه علی السنان وادمعوا علی شهید لم یغسلوه ولم یجهزوه واسفاه من مکروب قتلوه ذبح
ابنائه و قتل اخوانه واصفاه من مطروح علی الارض عریانا اللیالی والایام واحزناه من المخدرات التی لم تر
الشمس وجوههن فصرن بین الخلایق کالاماء راوی میگوید که بعد از این کلمات دیدم از آن درخت و از شاخهای
آن درخت خون جاری گردید **و از آنجمله** آنچه در کتاب مذکور روایت کرده است از ابوحامد سندی
پسر محمد که گفت نوشتم بخدمت ابوالحسن الرضا ع و سؤال کردم از آنحضرت دعا را پس دعا کرد برای من
و فرمودند تاخیر مکن نماز عصر را و حبس مکن زکوة را گفت ابوحامد که نوشته بودم بسوی آنحضرت بچیزی
از اینها و کسی از آن خبر نداشت مگر الله تعالی و گفت ابوحامد بودم من که نماز عصر را در آخر وقت میکردم
و زکوة را میدادم بتاخیر در اهم از کسری و بشر و بعد از حلول وقت آن بحضرت مطلع بود با عجاز امامت
و بمن نوشت و اظهار نمود اینها را **و از آنجمله** در کتاب مذکور روایت شده از ابوجعفر پسر ولید از
علی بن حبیب مدائنی از مرازم که گفت فرستاد امام موسی ع و امر کرد مرا بچیزی چند پس آمدم بمکانی که مرا
فرستاده بود ناگاه بحضرت امام رضا ع برخوردم آنحضرت فرمود بجهت چه چیز و بچه کار آمدی
گفت پس دشوار آمد بر من خبر دادن با آنحضرت در وقتی که از من پرسید بسبب معرفت من بحال آنحضرت
نزد پدرش پس گفتم پدرت امر نکرده مرا بخبر دادن و من مردد بودم در خبر دادن در دل خود پس امام
رضا ع گفت آمده تو ای مرازم بجهت فلان و فلان مطلب همه را یک یک ذکر نمود **و از آنجمله**
در بحار ذکر کرده از داود رقی که عرض کردم بخدمت امام رضا ع در سالی که هرون الرشید در اول سال
مرد اینکه هرون داخل شده در سال بیست و چهار و میترسم که طولانی شود عمر او آنحضرت فرمود حاشا
قسم بخدا بدرستیکه نباید اخذ نزد ما و نزد پدران ما علیهم السلام قدیم است تمام نمیکند بیست
و چهار سال را او چنان شد که آنحضرت فرموده بود **و از جمله معجزات** آنحضرت اینکه فاش نموده در
کتاب بحار مذکور است روایت میکند هیثم پسر واقد گفت بودم در خدمت امام رضا ع در خراسان
و عباس حاجب دربان آنحضرت بود پس خواند مرا آنحضرت ناگاه دیدم نزد او مرد پیری یک چشم که
سؤال میکرد آنحضرت را پس آن شیخ بیرون رفت آنحضرت فرمود بمن که برگردان شیخ را بسوی من چون
بیرون رفتم از دربان سؤال کردم گفت بیرون نیامد کسی پس حضرت امام رضا ع فرمود که شناختی
آن شیخ را گفتم نه گفت مردی است از جن سؤال کرد مرا از چند مسئله از آنجمله سؤال کرد مرا از
دو فرزندی که زائیده شوند از یک شکم و بهم چسبیده و بمیرد یکی از آن دو تا چگونه میکنند بآن گفتم
بریده میشود آن مرده از زنده **مؤلف گوید** که چنانچه طوایف انسان مکلفند و مامورند که
مسایل حلال و حرام خود را اخذ نمایند و بتکالیف خود عمل نمایند و مامورند که عمل بواجبات
و مستحبات و اجتناب از محرمات نمایند همچنین طوایف جن تکلیف دارند و مامورند که از عهده
تکلیف خود بیرون آیند و مامورند که اطاعت پیغمبر و اوصیای کرام آنسرور نمایند و تعزیت داری نمایند
در مصیبت ائمه و اعانت و یاری نمایند آن بزرگواران او غزوات امیرالمؤمنین با طایفه جن در کتب

زعفر جنی و حکایت دیگر فضه

اخبار مشهور است و یاری نمودن زعفر جنی حضرت امام حسین را در روز عاشورا و مرخص نفرمودن آنحضرت او را در السنه و افواه مردم مذکور است لیکن حکایت غریبی از زعفر در کتاب اکسیر العبادات مسطور بود مناسب شد که در اینمقام ذکر شود و آن حکایت اینست که شخص ثقه از طلاب که در اصفهان مسکن داشت میگوید که من همیشه در نفس خود تفکر میکردم در احوال زعفر جنی که چرا بسعادت عظمی شهادت فایز نشد و از کربلا مراجعت نمود و پیوسته او را پیش خود ملامت مینمودم تا اینکه شبی در ایام عاشورا در حجره خود را بسته بودم و مشغول کتاب مقتلی بودم و مطالعه آن کتاب را مینمودم ناگاه دیدم شخصی بر من وارد شد من تعجب نمودم که از در بسته چگونه داخل شد پس من او را تعظیم و تکریم نمودم و در تفکر بودم که این شخص چگونه از در بسته داخل شد پس بمن گفت خوف مکن منم برادر تو زعفر جنی و آمده ام که تفصیل احوال خود را در روز عاشورا در خدمت سید الشهداء ع از برای تو بیان نمایم و ترا از ملامت نمودن خودم بیرون آورم بدان که در روز عاشورا وقتی که صدای استغاثه مظلومانه امام حسین ع را شنیدم و بکربلا آمدم ملاحظه نمودم که بیابان کربلا چهار فرسخ در چهار فرسخ پر بود از ملائکه و جن که همه بیاری آنحضرت آمده بودند و همه در مقام تضرع و زاری بودند و استدعای این داشتند که آنحضرت ایشان را مرخص فرماید و من چون مکانی از برای وقوف خود نیافتم در سر چهار فرسخی ایستاده بودم و از دور بر آنحضرت سلام نمودم و آنحضرت جواب مرا دادند بعد از آن با هر صفی از صفوف ملائکه و جن و رؤسای ایشان التفات فرمودند و ایشان را دعا نمودند و هر چند ایشان الحاح و التماس نمودند که آنحضرت ایشان را مرخص نماید که جهاد با منافقان آنحضرت قبول نفرمودند و ایشان را مرخص نفرمودند و همه مراجعت نموده اند بمنازل و مکان خود و من با لشکر خود در سمتی از آن بیابان بودیم و ما بر نگشتیم تا اینکه آنحضرت را شهید نمودند و پیوسته صدای گریه و ناله و نوحه بلند مینمودیم و لطمه بر صورت خود میزدیم و در آن واقعه عظیمه که نهب و غارت خیام طاهرات اهل بیت عصمت و طهارت بود در شیون و ناله بودیم و در وقتی که آن مظلومات مسبیات را بجانب کوفه بردند من با لشکر از عقب ایشان میرفتیم و پامالی آن کودکان و دختران و زنان را غدار مینمودیم که از بالای شتر بزیر نیفتند تا اینکه وقت غروبی بدروازه کوفه رسیدند و ممکن نشد که همراه آن لشکر اشرار داخل کوفه شوند جماعتی داخل شدند و جماعتی خیمهها سرپا نمودند و اما اهل بیت عصمت و طهارت را در ناحیه فرود آوردند و من با لشکر در اطراف آن مخدرات بودیم چون پاسی از شب گذشته دیدم از شهر کوفه بجهت آن اشقیا طعام و غذا آوردند و از برای آن طفلان و دختران کسی طعامی نیاورد بوی طعام بیشتر ایشان را مضطرب کرد و اطفال مضطرب شدند و از گرسنگی بیتاب شدند در این حین فضه خاتون بصدیقه علیا جناب زینب خاتون عرض نمود که ای بی بی جان اذن ده از برای این اطفال تعام چاره
علیا جناب زینب فرمودند چه چاره کنم که یاوری و معینی ندارم فضه عرض کرد یکی از زمانی حضرت رسول فرمودند که خداوند سه دعای ترا مستجاب مینماید و دو دعا نمودم و مستجاب شده هر گاه مرخص میفرمائی

جواب از فرق قبل از سؤال سائل

من از خدا بخواهم که طعامی از برای این اطفال عطا بفرماید علیا جناب زینب خاتون او را مرخص فرمودند فضه رفت بجانب که تل کوچکی بوده و دو رکعت نماز بجا آورد و موی سر پریشان نمود و شروع نمود بتضرع و دعا بدرگاه خداوند عالم نمود هنوز دعای او تمام نشده بود که کاسه مملو از گوشت و شوربا و فوق آن کاسه دو قرص نان بود از بوی آن مائده بهشتی آن بیابان معطر گردید و اهل بیت عصمت و طهارت از آن مائده بهشتی تناول نمودند و چیزی از آن کم نگردید و آن مائده با ایشان بود و هر گاه گرسنه میشدند از آن تناول مینمودند و بهمین قسم بود تا وقتی که وارد دمشق شدند رسول خدا ص در آنوقت آن مائده بهشتی مفقود گردید بعد زعفر فرمودند ای برادر این احوال من بود که در خدمت اهل بیت عصمت و طهارت بودم تا وقتی که وارد مدینه طیبه شد تا بحال چه جهت دارد که مرا ملامت و مذمت می نمائی آن شخص طلبه متقی میگوید دیدم زعفر از نظرم غایب شد دیگر او را ندیدم بعد از این پیوسته در حق او دعا مینمایم و از آنچه در حق او گمان نموده بودم برگشتم و اعتقاد من در حق او خوب گردید و از انجمله ایضا باسناد دیگر در آن کتاب مذکور است روایت کرده است از محمد پسر صدقه که گفت داخل شدم بر امام رضا ع آنحضرت فرمود ملاقات کردم رسول خدا ص و علی و فاطمه و حسن و حسین و علی بن الحسین و محمد و جعفر و پدرم صلی الله علیهم اجمعین را در این شب و ایشان حدیث و ذکر میکردند خدای عز و جل را پس آنحضرت فرمود که نزدیک طلبید مرا رسول خدا و نشانید مرا میان امیر المومنین و میان خود تا جائی که فرمودند که امیر که مفادش اینست خوشا بحال جماعتی که بشناسند حق و معرفت تو را و آنحضرت قسم یاد کردند کسی که بشناسد تو را بهتر است از هر فرشته مقرب و از هر پیغمبر مرسل و قسم یاد کردند که او مشارکت خواهد کرد با پیغمبران و در درجات ایشان پس راوی گفت که آنحضرت گفت بمن که یا محمد خوشا بحال کسی که بشناسد حق محمد و علی را و وای از برای کسی که گمراه شود از ایشان و این آیه را بر زبان مبارک جاری ساختند که و کفی بجهنم سعیرا و از انجمله شیخ در نصوص روایت کرده و صاحب دلائل از جعفر بن محمد بن یونس که یونس مردی بخدمت امام رضا ع و سؤال کرد آنحضرت را از چند مسئله و میخواست که سؤال کند از جامه ملحم که میپوشد از محرم بحج و از سلاح رسول خدا ص پس فراموش کرد آن سؤال را و افسوس میخورد بر فراموشی آن پس آمد جواب آن مسائل و در جواب بود که باکی نیست احرام بستن در جامه ملحم و بدانکه سلاح رسول خدا ص در میان ما بمنزله تابوت در بنی اسرائیل که میگردد با هر عالمی یعنی با هر امامی و از انجمله صاحب کشف الغمه روایت کرده از حسن پسر علی و شاکر پسر محرز گفت رسیده است بما که ابو عبد الله ع هر گاه میخواست که معاودت کند اهل خود را بجهت جماع وضو میساخت مثل وضوی نماز پس دوست میدارم که سؤال کنم این معنی را از حضرت امام رضا و شاکر گوید پس داخل شدم بخدمت آنحضرت ابتدا کرد مرا از غیر اینکه سؤال کنم او را و گفت که بود ابو عبد الله هر گاه جماع میکرد و میخواست که معاودت نماید وضو میساخت مثل وضوی نماز پس بیرون رفتم بسوی آن مرد و گفتم بتحقیق که آنحضرت جواب داد مرا از مسئله تو بدون اینکه سؤال کنم او را و از انجمله در بحار روایت کرده از اسماعیل پسر ابو الحسن

که گفت بودم من با حضرت امام رضا و حال آنکه میمالید دست خود را بر زمین که گو با ظاهر میشود
چیزی را پس ظاهر شد چند سینه که طلا بود مالید دست مبارک خود را بر آن سبابه پس غایب شد گفتم
در نفس خود که اگر بدهد بمن یکی از شوشها را بدون آنکه اظهار کنم فرمود نمیدهم نیامد
وقت آن واز آنجمله شیخ در نصوص باسناد خود روایت کرده از یاسر خادم در ذکر حدیث وفات امام
رضا و اینکه آنحضرت گفت بمامون نزد موت خود که نیکو سلوک کن با امیرالمؤمنین با ابی جعفر
بدرستیکه عمر تو و عمر او همچنین است و متصل کرد هر دو انگشت سبابه خود را **واز آنجمله**
روایت شده در نصوص المعجزات از محمد پسر قولویه از سعد بن عبدالله از محمد پسر عیسی از یونس که گفت
شنیدم از مردی از قبیله طیاره که سخن میکرد امام رضا را تا اینکه گفت پس غضبناک شد حضرت
امام رضا غضبی که مالک نشد نفس خود را و گفت بیرون برو از پیش من لعنت کند خدا تو را
و لعنت کند کسی را که حدیث کرده تو را هر او لعنت که تابع شود آن لعنت هر او لعنت برساند تو را
به جهنم یونس گوید پس برخواست آن مرد و هنوز نرسیده بود بدر خانه و نرفته بود مگر گام تا آنکه افتاد
مغشیا علیه چنانکه مفارقت نمود روح او و برداشته شد مرده او پس گفت امام رضا که آمد
او را فرشته و بدست او عمودی بود و زد بر فرق سر او و زدنی که برگردید از آن ضربه مجمع بول او تا آنکه
برد و تعجیل نمود خدا او را بسوی جهنم و این حدیث طولانی است همین قدر اکتفا شد **واز آنجمله**
شیخ کفعمی در نصوص که روایت کرده سید علی بن موسی بن طاوس در کتاب مهج الدعوات که ابوالصلت
هروی گفت روزی حضرت امام رضا در خوابگاه خود نشسته بود که ناگاه داخل شد بر او آدم هرون
الرشید و گفت اجابت کن امیرالمؤمنین را پس حضرت امام رضا برخواست و گفت ای ابوالصلت بدرستیکه
هرون نطلبیده مرا در اینوقت مگر بجهت امر عظیمی بخدا قسم که ممکن نمیشود او را اینکه بکند بمن چیزی
که ناخوش دارم از آن بسبب کلماتیکه رسیده بمن از جدم رسول خدا ای اباصلت گوید پس بیرون آمدم
من با آنحضرت تا داخل شدیم بر هرون الرشید پس چون نظر آنحضرت بر هرون افتاد آن حرز را خواند
تا آخر و چون ایستاد پیش روی آن ملعون نگاه کرد با او و گفت ای ابوالحسن بتحقیق که امر کردیم ما از
برای تو بصد هزار درهم و بنویس مایحتاج اهل و عیال خود را پس چون برگردید حضرت علی بن موسی
الرضا هرون در عقب آنحضرت نگاه میکرد و میگفت خواستم من و نخواست خدا و آنچه خدا خواسته
بهتر است **واز آنجمله** شیخ در نصوص روایت کرده از صاحب کتاب مناقب فاطمه و فرزندانش
باسناد خود از عمارة بن زید از حضرت امام رضا در حدیثی اینکه دید آنحضرت را در حالیکه برگشته است
آنحضرت شیری بود پس گفتم چیست او گفت ابی بود که حمله میکردند برکسی که برگردید او بود و مامون میگفت مرا
مکنید مرا بر محبت این مرد و گفت دیدم آنحضرت را که بیرون آورد از دیوار خرمای تازه و خورانید جمعی را
که با ایشان بودند واز آنجمله شیخ در نصوص باسناد خود روایت کرده از ابی مسروق که گفت داخل شدند
بر حضرت امام رضا جماعتی از واقفیه و در میان ایشان بود علی بن ابی حمزه عرض کرد که فدای تو شوم
خبر ده مرا از پدر خود امام موسی چه حال دارد و چیست حال آنحضرت مرادش این بود که زنده است یا مرده

چون واقفیه را این اعتقاد است که حضرت امام موسی زنده است حضرت امام رضا فرمودند که آنحضرت
بجوار رحمت ایزدی پیوسته است پس ابن مزد گفت که اهل علم تخلیف کرده‌اند حضرت فرمودند مرا پس گفت
آنحضرت را اگر آیا تمیز بسی از اینجماعت که مراد هرون و اتباع او بوده باشند به نفس خود دیر آنحضرت فرمودند
که اگر میرسید از ایشان مرا نیز بوده می یاری جویند از ایشان پس ابن مزد گفت میگوئی سخنی که نگفته است
کسی از پدران تو از علی بن ابیطالب تا پائین و حضرت فرمودند که این سخن را گفته بهتر پدران من و افضل
ایشان حضرت رسول که آمد او را ابولهب و تهدید کرد آنحضرت را پس حضرت رسول فرمودند با ابولهب
که اگر از جانب تو بمن ضرری بخبر رسد من دروغ میگویم پس این اول معجزه بود که آنحضرت نمودند با ابولهب
زیرا که از او ضرری بدنی بآنجناب نرسید و اول معجزه من ایشما اینست که اگر از جانب هرون ضرر بدنی بمن
برسد من دروغ گویم و چنان بود که آنحضرت فرموده بودند الحدیث **واز آنجمله** در اخبار بموت
خود و نماز کردن حضرت امام محمد تقی علیه السلام بر او وارد در فصول المهمه و کشف الغمه از هرثمة بن اعین
که از خدم مامون بود بظاهر و از محبان و موالیان اهل بیت بود بباطن و او از جمله خادمات امام رضا
مقرر نموده بودند روایت شده که گفت روزی از روزها امام رضا مرا طلبید و فرمود که ای هرثمه
تو را بر امر غریبی مطلع میسازم و سری بتو میسپارم باید که تا من در قید حیاة باشم از او بکسی اظهار
نکنی و اگر در حال حیوة من از آن بکسی گفتی فردا نزد الله تعالی دشمن تو خواهم بود هرثمه گوید که عهد کردم که
که آن سر را مخفی دارم تا امر نکند بکسی نگویم پس فرمود بدان ای هرثمه که رحلت نمودن نزدیک شده و
بعد از چند روز انگور و انار زهر آلوده بمن خواهند خورانید و از دنیا خواهم رفت و مامون قصد آن
خواهد کرد که قبر مرا در پس سر رشید پدر خود قرار دهد و حق تعالی قدرتش نخواهد داد و آن زمین سخت خواهد
شد بحیثیتی که هر چند جهد نمایند کشوده نشود و موضع دفن من در طرف قبله در پیش روی پدر اوست
باید که چون از تجهیز من فارغ شوند بگو بتو کفتم مامون را بتا غلام نمائی با ایشان یعنی مامون را تا
متابعانش بگوی که در نماز کردن من تأنی نمایند که شتر سواری و بستر که مرا اثر سفر باشد خواهد
رسید و از شتر بزیر آمده بر من نماز خواهد کرد چون او از نماز فارغ شود مرا بانجا برند که نشان
داده‌ام اندکی زمین را بکنند قبری مهیا و ساخته نمودار خواهد شد و در میان قبر آب سبزی خواهد بود
و چون قبر مکشوف خواهد شد آب بزمین فرو خواهد رفت این محل دفن منست زینهار که تا من در حیاتم
اظهار این خبر نکنی هرثمه گوید که والله که بعد از اندک مدتی نزد مامون رفت و انگور و انار خورد و دنیا را
وداع کرد و نزد مامون رفتم دیدم که میگرید گفتم امام رضا با من عهد کرده بود که آنچه گفته بود
از فوتش با تو بگویم گفت بگو من آنچه شنیده بودم گفتم تعجبها کرد و امر بتجهیز نمود و در وقت نماز همان
شخص رو بسته آمد و با کسی حرف نزد و در پیش ایستاده نماز کرد و مامون متوجه او شده او را ندید
از هر طرف بطلب او در آمدند نه او را دیدند و نه شترش را پس مامون چنانکه مذکور شد امر نمود که
قبر آنحضرت را در پس پشت پدر او هرون رشید علیه ما علیه بکنند هیچ کلنگی در آن زمین کارگر نشد
و از دو طرف دیگر اراده نمودند میسر نشد و بالفعل ضریح مبارک ست شروع کردند قبر مهیا ظاهر

شد و آب سبزی در او ظاهر شد و ابر از زمین بجوش در کشید و آنحضرت در انجا مدفون شد و تا سفها از ملو
ظاهر گشت و بعد از ان هرگاه هرثمه را میدید گفت ای هرثمه آنچه بتو گفته بود نقل کن هرثمه گوید که از انرا
نقل میکردم و مامون الرشید اظهار ندامت میکرد و میگریست **مؤلف گوید** که چون این روایت
با روایت ابو الصلت در بعضی چیزها اختلافی و زیادتی داشت لهذا هر دو را نقل نمودم **و از انجمله**
در اختیار غسل دادن و بعضی معجزات دیگر و چون با روایت ابا صلت و روایت سابق در بعضی چیزها
و معجزات اختلاف و زیادتی داشت لهذا این روایت را نیز نقل نمودیم در بحار و ابن بابویه در کتاب
عیون اخبار الرضا نقل کرده اند که آنحضرت هرثمة بن اعین را طلبیده فرمود اجل من نزدیک شده
و فرزند این طاغی مرا خواهد طلبید و زهر در انگور و انار بمن خواهد خورانید و بعد از ان خواهد خواست
که مرتکب غسل من شود باو بگو که متعرض ان امر نشود که عذاب بر او نازل میشود چون او را منع کنی در
بلند خواهد نشست که نگاه کند باید تو هم مرتکب این امر نشوی و صبر نمائی که خیمه سفیدی در
یکطرف خانه زده خواهد شد چون خیمه را دیدی مرا با جامه من در میان خیمه برسان و در پشت خیمه بنشین
و مباد بدرون خیمه نگاه کنی یا کسیرا بگذاری که نگاه کند که موجب هلاکت در این اثنا مامون خواهد
گفت که تو را گمان این بود که امام را بغیر از امام نمی شوید الحال او در انجا و پسرش در مدینه در جواب
بگو که اگر کسی تعدی کند در غسل امام امامت او باطل نمیشود و با مامت امامی که بعد از او است
خللی نمیرسد و ما نمیگوئیم که البته واجبست که امام را امام غسل دهد اگر او را در مدینه میگذاشتند
البته ظاهرا امام او را غسل میداد خفیه و بعد از انکه دیگر خیمه ناپیدا شده مرا بطرف قبر من ببرا
خواهد خواست که قبر پدرش قبله قبر من باشد و ان نخواهد داشت اگرچه کلنگهای دینارا کار فرما
بمقدار پشت ناخنی خاک جدا نخواهد شد در انوقت بگوی مرا امر نموده که یک کلنگ بر زمین زنم
تا قبر او ظاهر شود و چون قبر را بدیدی در ان فرو رفتانی که قبر را خواهد شد ظاهر شود چنانکه برابر
زمین قبر را آب بگیرد و ماهیان که در ان پیدا خواهند شد غایب شوند انگاه مرا بجاور قبر گذارید
که مرا بدرون خواهند برد و مگذار که کسی خاک در قبر من بریزد که قبر خودش از زمین برابر خواهد شد
وانچه بتو گفتم حفظ کنی و خلاف ان مکن هرثمه گوید گفتم بخدا قسم و پناه میبرم از انکه بخلاف امر شما
عمل نمایم و چون صبح شد مامون مرا طلبید گفت مولای خود را از من سلام برسان و بگو
تو نزد ما نمی آئی ما نزد تو بیائیم چون آنحضرت مرا دیده متوجه مجلس مامون شد چون مامون
او را دیده در بر گرفت و پیشانیش را بوسید و آنحضرت را بر جانب راست خود بر تخت نشانیده ساعتی
با او صحبت میداشت پس بغلامی گفت که از برای ما انگور و انار بیاور و من چون این کلمات را شنیدم
صبرم نمانده اهسته اهسته بیرون رفتم و خود را از دیوار انداختم چون کسی دیوانه باشد و یا چون دانم
که بر روی تا بیرون باشد قرار نداشتم تا انکه شنیدم امام بخانه عود نمود بعد از لحظه دیدم که چاکران
و غلامان از هر طرف میدوند پرسیدم از چه طبیب و حکیم که ابو الحسن را بیماری و علتی عارض شده مردم
در شان بود ند و من یقین میدانستم که حال چیست و چون صبح رسید بانگ ناله و فریاد و فغان از

خوانه آنحضرت برخواست و چون امدم دیدم که مامون با گریبان چاک در تعزیه نشسته بمن گفت
جای مرا مقرر کن و مکانی را پاکیزه ساز که من مولای تو را غسل دهم گفتم مولای من مرا خبر داده
وانچه آنحضرت گفته بود گفتم پس مامون گفت هرچه تو میگوئی او من منتظر بودم تا دیدم که خیمه معهود
زده شده و چنانکه مامور بدان شده بودم در پس خیمه قرار گرفتم و اواز تکبیر و تهلیل میشنیدم و صدای
ظروف و ریختن اب بگوشم میرسید و بوئیها در کمال خوشی که هرگز بمشام کسی مثل ان نخورده بود
بمشام میخورد و مامون در بلندی نشسته بود مرا اواز داد و همان اعتراض کرد و همان جواب شنید
و چون خیمه ناپیدا شد مولای خود را در کفن بر سریری خوابانیده دیدم مامون و حضار امده
نماز کردند و چون بطرف قبر امدیم و ظاهر شد که بکندن ان زمین قادر نیستند من گفتم بمن فرموده
که یک کلنگ بر زمین زنم تا قبر ظاهر شود مامون گفت اگرچه عجب است اما از او دور نیست پس
کلنگی بران زمین زدم و قبر مهیا ظاهر شد مامون بمن گفت تو در قبر شو و مولای خود را در قبر بخوابان
گفتم امر نموده تا صبر کنم که ابی ظاهر خواهد شد ظاهر شود و فرو نشیند و مردمان منتظر بودند که ابی
پیدا شده و جوش زده تا لب قبر بر شد و ماهی بطول قبر پیدا شد و ساعتی حرکت کرد و چون اب
بزمین فرو نشست ماهی ناپدید شد و چون نعش مبارک را بنزدیک قبر رسانیدم بی انکه دست کسی
بانحضرت برسد بر روایت دیگر انکه چون آنحضرت را در کنار قبر گذاشتند ناگاه دیدم که پرده سفیدی بر روی
قبر پیدا شد و ما قبر را نمیدیدیم و آنحضرت را بقبر بردند بی انکه من دست برسانم خود بدرون قبر رفت
مامون بحضار امر نمود و گفت هاتوا التراب بایدیکم یعنی خاک بریزید بدستهای خود تا قبر پر شود
من گفتم صاحب من گفته که کسی خاک نریزد گفت وای بر تو پس قبر را که پر خواهد کرد گفتم خبر داده
که قبر خود بخود پر خواهد شد چنانکه باید و شاید پس مردم خاکها را که برداشته بودند از دست خود
ریختند و بعد از لمحه چنانکه گفته بود شد و مردمان پاره گریه و فغان کردند و برگشتند بعد از
ان مامون مرا بخلوت طلبیده گفت هرچه از مولای خود شنیده بگو انچه گفته بود عرض کردم
گفت بخدا و رسول تو را قسم میدهم که بغیر از انچه بمن گفتی هرچه از او شنیده بگو گفتم هر خبری که داده
بود دادم ابرام نمود که دیگر چیزی پنهانی گفت گفتم بلی خبر انگور و انار را هم داده بود پس دیدم که
سرخ و زرد و سیاه شد و غش کرد و در انحال گفت ویل للمامون من الله و ویل للمامون من رسوله
و ویل للمامون من علی بن ابیطالب و ویل للمامون من فاطمة و ویل للمامون من الحسن و الحسین علیهم
السلام و یکیک ائمه را نام برد تا بامام رضا و در اخر گفت هذا والله هو الخسران المبین مکرر این
کلام را میگفت و بر سر خود میزد و من از وجود ترسیدم و بگوشه میرفتم و بعد از زمانی باز مرا طلبید
چون امدم دیدم چون مستان نشسته است در اینمرتبه که مرا دید گفت ای هرثمه والله که تو نزد
من عزیزتر از او نیستی بلکه از اهالی که در جمیع اسمان و زمین اند نزد من عزیزتر نیستند بخدا اگر
اگر بشنوم که این کلام را جائی نقل کرده البته هلاک است گفتم بخدا اگر از تو یا بن راضی نشوم تا قسم
بر کتمان ان نخوری و عهد و پیمان نکنی و مرا قسم داد و از من عهد و پیمان گرفت و چون پشت کرده اینجام پس

شنیدم که میگویند یستخفون من الناس ولا یستخفون من الله تا اخر آیه یعنی از خدا نمیترسند و از خلقا
میترسند از خدا و همه حال با ایشانست و هرچه میگویند و میکنند میشنود و میبینند و میداند و علمش بهمه
محیط است و از انجمله از بحار نقل شده از ابی هاشم جعفری گفت بودم در مجلس حضرت رضا ع
پس تشنه شدم بسیار و شرم مانع شد که در مجلس انحضرت آب بطلبم پس انحضرت آب طلبید و جرعه آشامید
بمن داد و فرمود ای ابا هاشم بخور که آب سرد خوبست و من خوردم بعد از ان تشنه شدم مرتبه دیگر پس
انحضرت بخادم خود نگاه کرد و فرمود بیاور شربتی از آب و گندم و آرد را تر کن با آب و قند داخل ان بکن و
ای ابو هاشم که این تشنگی را زایل میکند و از انجمله از بحار روایت شده از وشا از مسافر گفت گفتم
بحضرت رضا ع که دیدم در خواب گویا روی قفسی بر زمین گذاشته شده و در ان قفس چهل جوجه هست
حضرت فرمود اگر راست میگوئی خروج میکند از ما مردی و چهل روز زنده خواهد بود راوی گفت
پس خروج کرد محمد پسر ابرهیم طباطبا و چهل روز زنده بود و از انجمله از بحار روایت شده که گفت
علی بن الحسین بن یحیی برادری داشتم که بر مذهب مرجئه بود و نام او عبد الله بود و طعن میزد بر ما پس نوشتم
بحضرت رضا شکوه از برادر و التماس نمودم برای رجوع او بمذهب حق پس حضرت نوشت بمن که بزودی
رجوع خواهد نمود از مذهب خود و نخواهد مرد مگر بر دین حق و بزودی پسری متولد میشود برای او
از کنیز علی بن الحسین راوی گفت یکسال تمام نشد که بمذهب حق برگردید و امروز بهترین اهل
بیت من است و زائیده کنیز خاصه او پسری برای او و از انجمله در بحار روایت کرده از هرون پسر موسی
در حدیثی که گفت بودم با حضرت رضا ع در بیابانی پس گنجشکی سر اسب انحضرت پس دست برداشت از
عنان و سر اسب خم بجا آگاه علف و آب خود و بور کرده برگشت پس انحضرت بمن نگاه کرد و فرمود
که عطا شده بما اهل بیت علم چیزی از فهمیدن زبان و تسبیح حیوانات مگر آنکه عطا کرده شده بمحمد و آل او
بشیراز ان و از انجمله در بحار روایت کرده از نصر بن صباح که گفت حدیث کرد مرا اسحق بن محمد
بیان فاسعه از احمد بن محمد بن مطر و زکریا و لؤلؤی گفت ابرهیم پسر شعیب نشسته بودم در مسجد رسول خدا
و در پهلوی من مردی بود از اهل مدینه پس گفتگو نمودم با او زمان بسیاری و از من پرسید که از مردم
کجائی گفتم از مردم عراقم پرسیدم که تو کیستی گفت غلام حضرت امام رضا ع گفتم من حاجتی دارم بالنسبه
گفت چه حاجت داری گفتم رقعه مرا باو میرسانی گفت بلی هر وقت خواهی میرسانم راوی گفت پس من
بیرون امدم و کاغذ گرفتم و نوشتم در ان کاغذ بسم الله الرحمن الرحیم بدرستیکه پیشتر از تو خبر میدادند
ما از حجتها یکه در ان دلیلها و علامتها بر امامت ایشان بود و من میخواهم خبر بدهی مرا بنام من و پدرم
و نام فرزندان من و در قصد خود مهر کردم و باو دادم پس فردا ان غلام اورد بجهت من نوشته سر بمهر پس
مهرش را برداشتم و خواندم دیدم در اخر ان نوشته بود بسم الله الرحمن الرحیم ای ابرهیم از جمله پدران تو
بود شعیب و صالح از جمله پسران تو است محمد و علی و فلانه دختر لیکن زیاده کرده بود اسمی چند که من
نمیدانستم انها را از اسامی اباء خود پس بعضی اهل مجلس باو گفتند چنانکه ان اسمها را درست بیان نموده
البته باید بقیه انها را نیز درست بیان کرده تفتیش کن تا معلوم شود پس تفتیش کردم تا معلوم من شد که

راست فرموده بود و از انجمله در بحار از حمیری بسند واسطه از علی بن الحسین بن عبد الله نقل کرده
که گفت سؤال نمودم از حضرت رضا اینکه اجل من تاخیر شود فرمود اینکه ملاقات کنی پروردگار خود را
و بنا مرزد که اهان تو را انجها است برای تو و علی بن الحسین راوی حدیث حدیث کرد نبرموده انحضرت
برادران خود را در مکه و مرد در خزیمیه در برگردیدن از مکه در همان سال و این حکایت در سال دویست
و بیست و نه از هجرت بود صاحب بحار روایت نموده در حدیث طولانی از علی بن مهزیار اینکه حضرت
امر کرد او را که بنازد برای او مقدار ساعتها راوی گفت پس ساختیم و بردیم بمقدار ساعتها ایجنا او و ما
بما تشنگی سختی پس هنوز تشنه بودیم که بیرون امدند بسوی ما بعضی خدمتکاران و با ایشان سبوها بود
از اب بسیار سرد و خوردیم از ان اب و حضرت بر کرسی نشسته بود پس افتاد دستاری بر ما پس فرمود بمن و به
لغت فارسی هشت بعد از ان فرمود بلغت فارسی دریابید و بلغت فارسی تکلم میفرمود و از انجمله
در بحار روایت شده که سؤال کرده شده حضرت رضا از طعم و مزه نان و اب پس فرمود مزه اب مزه حبو
و مزه نان مزه قوت و زندگانی نان میشود یاسر خادم گفت بحضرت رضا گفتم در خواب دیدم گویا قفسی
در ان هفده شیشه بود ناگاه قفس افتاد و شیشهها شکست حضرت فرمود اگر راست باشد خواب تو خروج میکند
مردی از اهل بیت من و هفده روز پادشاهی میکند بعد از ان میمیرد پس خروج کرد محمد بن ابرهیم در کوفه با ابی
السرایا و هفده روز ماند بعد از ان مرد و از انجمله از بحار محمد بن عیسی از ابی هاشم روایت کرده که گفت ابی
هاشم من چاشت میخوردم با حضرت پس آواز کرد بعض غلامان خود را بزبان سقالبه و زبان فارسی و
بعضی اوقات میفرمود که این غلامان من چیزی مینویسند بزبان فارسی پس من گفتم بغلام که بنویس و نو
و انحضرت بزبان فارسی را بیان مینمود بجهت انغلام و از انجمله از بحار معاویه بن حکیم از وشا روایت
کرده که گفت حضرت امام رضا ع بمن گفت بدون سؤال که پدر من شب گذشته نزد من بود راوی گفت پدر
تو حضرت فرمود پدر من گفت در جواب اینکه حضرت جعفری اینجا بسوی پدرم و میگفت ای پسر لذت من چنین
کن و چنان کن راوی گفت پس داخل شد بر انحضرت بعد از این و فرمود که خواب و بیداری ما یکیست و از انجمله
در بحار از محمد بن منصور سرخسی با سنادش از عثمان بن کعب قرظی معجزه خواب دیدن حضرت رسول و هبه دادن خرما
باو داده تا اخر که در طی معجزات ذکر شد و لیکن در بحار گفته که ذکر کرده همین معجزه را عمر ملا موصلی
در کتاب وسیله باین عنوان گفت دیدم در خواب و حکایت هیجده دانه خرما را نقل نموده اما در روایت
اولی خرمای صیحانی و در روایت ابن علوان رطب برنی مذکور است و در اخر حدیث نقل کرده که انحضرت
بعد از چند روز فرستاد نزد من و ردائی طلبید بطول و عرض معین من گفتم چنین ردائی ندارم پس رسول
انحضرت گفت که حضرت میفرماید که ردائی چنین در فلان سبط است و زن تو بجهت تو فرستاده راوی گفت
بخاطرم نمیامد و سبط را ملاحظه نمودم و ردا را یافتم در ان سبط چنانکه حضرت فرموده بود و از انجمله
قطب راوندی از حسن بن عباد که کاتب حضرت امام رضا بوده روایت کرده است که گفت چون مامون
لعین اراده سفر بغداد کرد بخدمت امام رضا حاضر بودم چون نشستم فرمود که ای پسر عباد داخل
عراق نخواهم شد و عراق را نخواهم دید چون اینمعنی را شنیدم گریستم و گفتم یا ابن رسول الله مرا اهل و فرزند را

خود نا امید کردی حضرت فرمود که تو داخل خواهی شد و من داخل نخواهم شد پس حضرت امام رضا ع بجوار
شهر طوس رسید بیماری آنحضرت را عارض شد وصیت فرمود که قبر او را در جانب قبله در نزدیک
دیوار بکنند و میان قبر او و قبر هارون سه ذرع راه بگذارند و پیشتر برای هرون میخواستند که در آن
موضع قبر بکنند بیل و کلنگ بنیاد شکسته شده بود و نتوانسته بودند که حفر نمایند حضرت فرمود که
بآسانی کنده خواهد شد و صورت ماهی از مس در آنجا پیدا خواهد شد و بر آن نوشته بخط عبری و لغت
عربی خواهد بود پس لحد را حفر نمایند و بنیاد عمیق کنند و آن صورت ماهی را نزدیک پای من دفن
کنند چون شروع کردند بکندن قبر مقدس هر کلنگی که میزدند مانند بیل نرم فرو میرفت زمین
تا اینکه صورت ماهی از مس پیدا شد و در آن نوشته بود که روضه سلطان علی بن موسی الرضا است
و گودال قبر هارون جبار است و از انجمله اخوند مرحوم در بحار نقل کرده از محمد بن مسعود از محمد بن
مسعود از محمد بن نصیر از احمد بن محمد بن عیسی گفت که نوشت بخدمت حضرت امام رضا ع علی بن الحسین بن
عبدالله و استدعای کردند برای زیادتی عمر خود تا اینکه بنماید با و آنچه میخواهد پس نوشت آنحضرت
در جواب و گر میکردی تو درهم سابکی رحمه الله تعالی و این بهتر است از برای تو پس فوت شد ابن زید
در خزیمه و از انجمله در عیون اخبار مذکور است که نقل کرد عبد الواحد بن محمد بن عبدوس
نیشابوری عطار ره در سال سیصد و پنجاه و دوم از هجرت گفت حدیث کرد ما را علی بن قتیبه
از فضل بن شاذان از صفوان بن یحیی از محمد بن ابی یعقوب بلخی از موسی بن مهران گفت شنیدم
جعفر پسر یحیی را که میفرمود شنیدم از عیسی بن جعفر که میفرمود بهرون در وقتیکه متوجه شده بودیم
از رقه بمکه که آیا خاطر داری قسم خوردن خود را در باب آل ابی طالب پس بدرستیکه تو قسم یاد کردی
باینکه هر کس ادعا کند امامت را بعد از امام موسی بزنی تو گردن او را و از کجاست این صبر کردن تو و
این پسر علی است که ادعای امامت میکند و گفته میشود در او آنچه گفته میشود در باب پدرش پس
نگاه کرد هارون بسوی او از روی خشم و گفت چه میبینی و اراده داری اینکه بکشم همه ایشان را گفت
موسی پس چون شنید اقرار کرد بهدم پس خبر دادم آنحضرت را پس حضرت گفت قسم بخدای تعالی که قادر
نیستند ایشان بر من بچیزی و از انجمله روایت کرده است شیخ برسی در کتاب مشارق الانوار و اخوند
مرحوم در بحار الانوار اینکه مردی از واقفیه جمع کرده مسائل مشکله چند در طوماری و در خاطر
خود گذرانید که اگر بداند حضرت امام رضا ع جواب و معنی آنها را پس او است ولی امر پس آمد بدر خانه
آنحضرت و ایستاد تا اینکه مجلس آنحضرت از مردم سبک شد پس بیرون آمد غلامی و بدست او رقعه بود
که در آن جواب مسائل او بود بخط امام ع پس گفت مرا و او را خادم که کجاست طومارت پس بیرون آورد طومار
را پس گفت مرا و او را که میفرماید بر تو ولی خدا که اینست جواب آنچه در طومار است پس گرفت او را
و رفت و از انجمله در بحار الانوار نقل کرده از عبدالله بن ابی عبدالله البغدادی که گفت بسوی
حضرت امام رضا ع آمد مهمانی و بود آنحضرت نشسته و گفتگو میکرد با امام تا اینکه چراغ خاموش
شد پس آنمهمان دراز کرد دست خود را تا روشن کند چراغ را پس پیش دستی کرد آنحضرت و دست خود را

دراز کرد و آنچراغ روشن شد و فرمود خدمت کردن ما برای مهمان لازم است و از انجمله اخوند
مرحوم در بحار الانوار باسنادش نقل کرده از مردی که از اولاد علی بن یقطین بود که او گفت اختلاف کردند
مردم در باب امامت حضرت امام رضا ع و جمع کردند از مسائل مشکله خود بقدر پانزده هزار
مسئله و بروایت دیگر هیجده هزار مسئله و سؤال کردند از آنحضرت جواب آنها را آنحضرت فرمود همه
آنها را بنحوی که همگی قائل شدند و اکثر جوابها و مسائلها و تمثالهای آنحضرت همه از قرآن بود و عبد
السلام بن صالح هروی در طی حدیثی گفته که ندیدم عالمتر از علی بن موسی الرضا ع کسی را و ندیدم
حاضر جواب تر از برای جواب مسائل سوای او کسی را زیرا که جمع کرد مامون جمیع علمای ادیان را و
فقهای شریعت و متکلمین و اهل مقالات و جاثلیق و راس الجالوت و رؤس الصابئین و الهرمز
الاکبر و اصحاب زردشت و فسطاط رومی و اهل شرک و انکار و مباحثه را از برای مباحثه نمودن
با آنحضرت و آنحضرت جواب داد همه ایشان را و بر همه آنها غالب آمد و همگی بفضل آنحضرت و عجز خود اقرار
نمودند و اکثر مسلمانها شدند الحکایت و معجزه بودن این حدیث غالب آمدن آنحضرت است بر همه آنها
و اقرار نمودن بعجز آنها و از انجمله اخوند مرحوم در بحار الانوار نقل کرده از حسین بن بشار
که گفت داود بن کثیر بخدمت حضرت امام رضا ع عریضه نوشته بود در وقتی که محبوس بود
و استدعای دعا نموده بود از آنحضرت از برای خلاصی خود از حبس پس آنحضرت نوشته بود در
عریضه او اینکه بسم الله الرحمن الرحیم عافیت دهد خدای تعالی ما را و تو را بر بهترین عافیتی در دنیا
و آخرت برحمت خود و نیست ما را هیچ نعمتی مگر از جانب خدا و او را شریکی نیست رسید بمن نوشته
تو ای ابا سلیمان و هر آینه قسم خوردم بعمر خودم که هرآینه ایستادگی کردم بقضای حاجت تو و کوتاهی
نکردم پس اعتماد کن بخداوند که اعتماد با و است و حولی و قوتی نیست مگر بخدا تعالی و ببرکت دعای
آنحضرت از حبس نجات یافت و از انجمله اخوند مرحوم در بحار الانوار نقل کرده از محمد بن عیسی که
گفت آمدم من و یونس بن عبدالرحمن بدر خانه حضرت امام رضا ع و جمعی آنجا حاضر بودند و اذن
دخول بر آنحضرت میطلبیدند پیش از ما و ما هم اذن طلبیدیم بعد از آنها پس اذن دخول دادند
آنها را و داخل شدند ایشان و ایستادیم ما پس اندک زمانی نشد که ایشان بیرون آمدند و رخصت
دادند ما را بر رسیدن بخدمت آنحضرت پس ما داخل شدیم و سلام کردیم و جواب سلام ما را داد و
امر به نشستن فرمودند پس یونس سؤال کرد از آنحضرت از مسئله چند و آنحضرت همه آنها را جواب
فرمودند پس گفت آنحضرت را که ای سید من عم تو خروج بجانب بصره کرده و طلبیده مرا و من ایمن
نیستم بر نفس خود و چه مصلحت میبینی برای من ببصره بروم یا بکوفه مراجعت نمایم آنحضرت فرمودند
که بکوفه برو که سلامت و نصرت از برای تو خواهد بود پس بیرون آمدیم از خدمت آنحضرت و ما
نفهمیدیم معنی آنچه را که فرموده بودند آنحضرت پس وقتیکه بقادسیه رسیدیم و ما با جمع
جمع کثیری که بزبان و گرسنه بود ابو السرایا سرکرده لشکر زید بود و داخل شده بود در بکوفه و
طلب میکردند ما را و ما داخل صحرا گردیده بودیم و جمعی از طالبان بقادسیه باستقبال ما

اما بود ند و داشتیم معنی کلام آنحضرت را و رفتیم بکوفه و بدی بما نرسید **و از انجمله**
در کتاب انیس الزائرین روایت شده از علی بن اسباط که گفت من در روز عرفه بخدمت حضرت امام
رضا رفتم به بقیع و چون زیارت کردیم و در اثنای راه با آنحضرت عرض کردم که یا حضرت
پریشان شده ام و فقر و احتیاج من بسیار شده آنحضرت چون این را شنید سر تازیانه که
در دست مبارک داشتند بر سنگی زدند بفرمان حق تعالی شوشه از طلا از انجا در آمد از ا
برداشتند و بمن دادند و چون موازنه کردم صد دینار بود فرمودند که این را بگیر و خرج کن من از آن صرف
خود کردم و از اضطراب بیرون آمدم الی حره **و ایضا** قطب راوندی از ابرهیم بن موسی روایت
نموده است که در مرو در مسجدی که بحضرت امام رضا منسوبست روزی بخدمت آنحضرت رفتم و
از شدت پریشانی و عدم بضاعت شکوه با آنحضرت نمودم آنسرور مرا نوید داد و از مسجد بیرون آمد جمع
کثیری از موالیان باستقبال آنسرور شتافتند و آنجناب قریب بنماز عصر متوجه قصری که در آن حدود
بود شدند و من از عقب آنسرور روانه شدم تا بپای درختی که در نواحی آن قصر بود رسیدیم چون
اینوقت جز من احدی در خدمت آنسرور نبود فرمود که نزدیک بیا و اذان بگو تا نماز بجا آوریم عرض
نمودم یا ابن رسول الله جمعی از عقب ما می آیند هرگاه صبر کنیم که ایشان بما ملحق شوند اولی خواهد بود
آنسرور فرمود که نماز را در اول وقت بجا آورید و بدون عذر بتعویق میندازید من اذان گفتم و با نقدای
عالیشان نماز گذاردم و بعد از فراغ از نماز گفتم یا ابن رسول الله مرا نوید دادی که از پریشانی برهانی
امید دارم که درین روز مسئول مرا مبذول داری آنسرور دست ها بموضع که نشسته بود زمین را اندکی
کند و دست تا بمکان برد و مشتی سنگ ریزه برداشت و بمن داد بقدرت کامله الهی و باعجاز آنسرور
در و جواهر گردید و ببرکت آنسرور مرا هم اغنیا شدم و مال و ملک من بهفتاد هزار دینار رسید
و ایضا از شیخ کلینی و شیخ مفید و غیرهم روایت شده بطریق معتبر از غفاری که او گفت مردی
از آل ابی رافع آزاد کرده رسول خدا که اسم او طیس بود از من حقی طلب داشت پس طلب نمود و ایستادگی
کرد در طلب جود و بنا بر روایتی که در تحفة الرضا نقل شده در مسجد ایستاده و فریاد میکرد که غفاری
مال مرا خورده است و پس نمیدهد و مردمان بر دور او جمع شدند و یاری او مینمودند پس چون من
چنین دیدم نماز صبح را در مسجد رسول الله صلعم گذاردم و متوجه خانه مبارک حضرت امام رضا
شدم و در و با آستان ملایک پاسبان نمودم و آنحضرت در اینوقت در عریض تشریف داشتند چون بنزدیک
خانه آنسرور رسیدم دیدم که آنحضرت از خانه مبارک تشریف آوردند بر الاغی سوار شده و پیراهنی
پوشیده و ردائی بر دوش مبارک خود افکنده بود چون نظرم بر آنحضرت افتاد حیا مانع شد و ایستادم
پس چون آنحضرت بمن رسید ایستادند و نظر مرحمتی بمن نمود پس من بر آنحضرت سلام نمودم و بگریه در آمدم
و آنزمان ماه مبارک رمضان بود پس عرض کردم که حق تعالی مرا فدای تو گرداند بدرستیکه بنده و آزاد
کرده شما طیس حقی از من طلب دارد و بخدا قسم که او مرا بدنام و مشهور نموده بخوردن مال کسان و من را
در اینوقت از ادای حق او قدرت نیست و در خاطرم آن بود که آنسرور او را امر فرماید که چند روزی دست از

من

من بردارد شتر مرا مهلت دهد بخدا قسم که من بخدمت آنحضرت عرض ننمودم که طلب او چه قدر است چند دینار است
و نام هیچ چیز در خدمت آنحضرت نبردم پس آنحضرت بمن فرمودند در اینجا باش تا من برگردم و رجوع نمایم پس
من در در خانه منوره آنحضرت نشستم تا اینکه وقت نماز شام شد چون نماز شام را گذاردم و دعا
اینکه روزه دار بودم پس دلتنگ شدم و خواستم که برخیزم و بمنزل خود برگردم که ناگاه آنسرور عالمیان
در رسیدند دیدم آنحضرت را که می آمدند و دور او را مردمان گرفته اند و سائلان بر سر راه نشسته اند و آن
سرور بر ایشان تصدقات میفرمایند تا آنکه آمدند و داخل خانه منوره خود شدند و در همان لحظه بیرون
آمدند و مرا طلب فرمودند پس من برخواستم و بسوی آنسرور رفتم و با آنسرور داخل خانه مبارک او شدم
پس آنحضرت نشستند و من نیز نشستم و با آنحضرت احوال ابن مسیب حاکم مدینه را میگفتم و او بسیار بود از
پس گفتم با آنحضرت از احوال ابن مسیب پس چون فارغ شدم و سخن تمام شد آنحضرت فرمودند که گمان
ندارم که تا بحال افطار کرده باشی عرض کردم که خیر افطار ننمودم پس آنحضرت طعامی از برای من طلب نمودند
و در پیش من گذاشتند و فرمودند با غلام که با من طعام بخورد من با غلام در خوردن طعام اشتغال
نمودیم چون از صرف طعام فارغ شدیم آنحضرت فرمودند بمن که آن تشکی را بلند نما و آنچه در زیر او است
بردار پس من آن تشکی را برداشتم دیدم که قدری اشرفی در آنجاست پس آن اشرفیها را برداشتم و در آستین
جامه خود گذاشتم پس آنحضرت چهار نفر از غلامان خود را امر فرمودند که مرا همراهی نمایند و از من جدا
نشوند تا اینکه مرا بمنزلم برسانند پس من عرض کردم که فدای تو شوم بدرستیکه شبگردان ابن مسیب
حاکم مدینه میگردند و من اکراه دارم از اینکه ایشان مرا ملاحظه نمایند با غلامان شما پس آنحضرت فرمودند
که راست و درست گفتی حق تعالی بر منشأ تو را ارشاد و سداد پس امر فرمودند بغلامان خود که همراه
من باشند و هر وقت که من ایشان را برگردانم برگردند پس من با غلامان آنحضرت آمدم و چون نزدیک
خانه خود رسیدیم و خاطر جمع شد ایشان را برگردانیدم و داخل خانه خود شدم و چراغ طلب نمودم
و بان اشرفیها نظر نمودم و شمردم چهل و هشت اشرفی بود و در میان آن اشرفیها اشرفی دیدم که میدرخشید
در نهایت درخشندگی و حسن و تلالؤ بود من در اینحال تعجب نمودم و آنرا برداشتم و نزدیک چراغ بردم
دیدم که در آن اشرفی بخط جلی واضح نقش شده است که حق الشخص بیست و هشت اشرفیست باقی را
خود بردار و بخدا قسم که من با آنحضرت عرض ننموده بودم که طلب او چه قدر است و بنا بر یک نسخه دیگر
از کلینی در روایت مفید بخدا قسم که من نمیدانستم که طلب او از من چند بوده است پس شکر خداوند متعال
نمودم **مؤلف** گوید بنظر اینحدیث بعد از این موافق روایت عیون اخبار الرضا مذکور خواهد شد
در کتاب عیون اخبار الرضا از هشام عباسی مرویست که گفت داخل شدم بر حضرت امام رضا و
اراده داشتم که سؤال کنم از آنسرور که تعویذی نماید برای درد سری که بر من وارد شده بود و اینکه دو جامه
از جامهای خود که در آن احرام ببندم بمن مرحمت فرماید پس چونکه داخل شدم بمجلس بهشت مثال آنسرور
از مسائلی که داشتم سؤال نمودم و آنسرور جواب مسایل مرا دادند و لکن از حوائجی که مکنون خاطرم بود
فراموش نمودم و در وقتی که خواستم از خدمت آنسرور عالمیان مرخص شوم و اراده نمودم که وداع نمایم

حکایت عبد الله بن مغیره و واقفی بودن او

انحضرت در افرمودند بنشین پس در پیش روی انحضرت نشستم و انحضرت دست مبارک بر سر من نهادند و کلمهٔ چند بزبان مبارک ادا فرمودند و بعد از ان دو جامه از جامهای مبارک خود طلب فرمودند بعد از انکه ان دو جامه را حاضر نمودند بدست مبارک خود بمن مرحمت فرمودند که در این دو جامه احرام بر بند پس هشام میگوید بعد از انکه بمکه مشرف شدم بعد از ادای مناسک خواستم که دو ثوب معلم ابتیاع نمایم یکی بجهت فرزند خود و دیگری بجهت خود هرچند در مکه تفحص نمودم که شاید ان ثوبی که خواسته بودم بیابم و بخرم ممکن نشد پس بعد از ان بمدینه طیبه در وقت مراجعت رسیدم و باز بخدمت سراسر سعادت انحضرت مشرف شدم و چون خواستم که انحضرت را وداع نمایم و برگردم گویا انحضرت مثل سابق از قصد سابق در مکه نموده بودم مطلع شده بودند باز بغلام خود فرمودند که دو ثوب معلم که عمل موشی بود که بسیار نفیس است حاضر نماید چون ان دو ثوب را بخدمت انحضرت اوردند حضرت بدست مبارک خود بمن مرحمت فرمودند **وایضاً** در عیون اخبار الرضا مرویست که عبد الله بن مغیره میگوید که من در اول امر واقفی بودم و بر همین مذهب بودم که بمکه معظمه بطواف بیت الله الحرام مشرف شدم و در انمکان فیض بنیان تخلجان و اضطرابی از مذهب خود حاصل نمودم پس خود را بملتزم رسانیدم و ان را در بر گرفتم و بعد از ان بدرگاه قاضی الحاجات مناجات نمودم و عرض نمودم الهی تو میدانی مطلوب و مقصود مرا ایخداوند جهان و راهنمای گمراهان مرا بهترین ادیان راهنمائی نما بعد از ان در قلب خود چنان قصد نمودم که بعد از عود از مکه معظمه بخدمت حضرت امام رضا مشرف شوم و با این عزم بمدینه طیبه امدم و بدر خانه کثیر الانوار ان امام ابرار ایستادم پس بغلام انحضرت گفتم که با قای خود عرض کن که شخصی از اهل عراق بر در خانه منتظر وصول خدمت شما است بمجرد انکه این سخن بغلام انحضرت بیان نمودم که ناگاه صدای روح افزای انحضرت را شنیدم که از میان خانه ندا فرمودند که ای عبد الله بن مغیره داخل شو عبد الله میگوید چون داخل خانه انحضرت شدم و نظر مبارک انحضرت بر من افتاد فرمودند ای عبد الله خدا دعائی که در ملتزم نمودی بر اورد و حاجت ترا روا نمود و ترا بدین خود هدایت فرمود چون اینکلام از انحضرت شنیدم عرض نمودم که شهادت میدهم که تو حجت خدائی و امین خدا میباشی بر خلق او **مؤلف گوید** که از ظاهر حدیث چنین معلوم میشود که از ان زمان از مذهب واقفیه برگشت بدانکه اخبار بکه حال ذکر میشود تا بجائی که از تحفة المجالس نقل شده از کتاب عوالم بطریق نقل نقل شد در کتاب قرب الاسناد از ریان بن صلت روایت شده که در خراسان بر در خانه انحضرت بعمر گفتم که چه شود که اگر از سید من سؤال نمائی که جامه از جامهای خود را بمن بپوشاند و از ان دراهم که باسم مبارکش سکه شده است قدری بمن عطا فرماید پس معمر بمن گفت که من همانوقت بخدمت انحضرت رفتم و خود انحضرت ابتدا سخن نمود و فرمود که ای معمر ایا ریان نمیخواهد که ما جامه از جامهای خود را باو بپوشانیم یا قدری از دراهم خود را باو ببخشیم من گفتم سبحان الله او در اینساعت بر در خانه همین خواهش را از من نمود انحضرت خندیدند و فرمود که مؤمن توفیق داده شده است برو و او را بیاور ریان میگوید که معمر مرا داخل خانه نمود و من سلام کردم و انحضرت سلام فرمودند و دو جامه از جامهای خود طلبیدند و بمن دو

علمای اشعری بر بطش واقفی و آداب دعا اوردا

وچون برخواستم سی درهم بمن داده **مؤلف گوید** ظاهر این حدیث از ریان بن صلت مذکور خواهد شد و در کتاب بصائر الدرجات مرویست که ابن ابی نصر میگوید که من تا فاد شبه با ستقبال حضرت امام رضا رفتم و انحضرت فرمود که حجره دیگر را هم از برای من بگیر که دو در داشته باشد و یک در ان بکاروانسرا باز باشد و در دیگر از بیرون زیرا که ان از برای من بهتر است پس انحضرت صندوقچه بزرگی و مصحفی نزد من فرستاد و مکرر فرستاده انحضرت بنزد من می امد و انچه میخواست من از برای او میخریدم روزی تنها شده و ان مصحف را بر داشتم که از ان قرائت نمایم چون او را گشودم و در سورهٔ لم یکن نظر کردم و در ان سوره زیاده بسیاری که در مصحفهای دیگر نبود و انها را خواندم و نوشتم پس دوات و کاغذ بر داشتم و اراده نمودم که انها را بنویسم برای انکه از انحضرت سؤال نمایم و پیش از انکه من از انحضرت سؤال نمایم و پیش از انکه او را بنویسم خادم انحضرت امد و مندیلی و ریسمانی و خاتمی اورد و گفت که مولای من ترا امر نموده است که مصحف را در میان ان مندیل بگذاری و خاتم از ان مهر نمائی و با خاتم بمن بدهی که ببرم و من چنان کردم **مؤلف گوید** مؤید این حدیث است حدیث مشهوری که در السنه و افواه مذکور است که در سورهٔ لم یکن اسامی هفتاد نفر از منافقین بوده و بعد از رحلت نبوی صلی الله علیه و آله اسامی انها را از ان سوره انداختند و گویا انحضرت عالمیان اراده ان داشتند که انشخص از مضامین ان سوره مطلع نگردد که مبادا مخالفین مطلع گردند و از شیخ کشی روایت شده است که علی بن خطاب واقفی بود یعنی با امامت امام رضا ایمان نیاورده بود و خود میگفت وقتی که موسم حج بود در عرفات بودم و تب شدیدی داشتم و تشنگی بر من غلبه نموده بود ناگاه انحضرت را دیدم که امد و یکی از غلامانش با او بود و در پیش روی من ایستاد و بغلام خود سخنی گفت که من نفهمیدم پس ان غلام رفت و کوزه ابی اورد و انجناب ان کوزه را گرفت و اشامید و باقی ان را بر سر ریخت برای دفع گرمی پس بان غلام فرمود که باز دیگر کوزه را پر اب کن و بیرون رو و بان مردی بده که با ما شامد پس ان غلام ابرا برای من اورد و گفت تو تب داری گفتم بلی گفت از این اب بیاشام و من اشامیدم و بخدا قسم همان لحظه تب من دفع شد الی اخر الحدیث **ایضاً** از عبد الله بن طاوس روایت کرده است که از انحضرت پرسید که یحیی بن خالد پدر ترا زهر خورانید فرمود بلی در سی دانه از رطب عرض کردم که انحضرت نمیدانست که زهر دار انها است فرمود که محدث از او غایب شده بود پرسید که محدث کیست فرمود ملکیست اعظم از جبرئیل و میکائیل که با رسولخدا و با ائمه میباشد و چنان نیست که هر وقت که طلب کرده شود حاضر گردد پس فرمود که عمر تو طولانی خواهد بود و صد سال زنده بود و شیخ کلینی از حسن بن علی وشا روایت کرده است که گفت بخراسان رفتم در وقتیکه هنوز واقفی بودم و با خود متاعی برده بودم چون وارد مرو شدم در منزلی فرود امدم همان لحظه مردی از اهل مدینه نزد من امد و گفت که ابو الحسن رضا میفرماید که فلان جامه که بفلان صفت است نزد من فرست گفتم که کی انحضرت را خبر داده است بورود من و حال اینکه من در همین ساعت وارد شده ام و چنان جامه که میگوئی در نزد من نیست نزد برگشت و بعد از لحظهٔ امد و گفت انحضرت میفرماید که چنان جامه در فلان موضع در فلان تاجست من در انجا طلب کردم دیدم که در زیر

خبر دادن از فرزند و فرمودن با ما از حمل کنیزش

متاعها بود و من فراموش کرده بودم و برای آنحضرت فرستادم **ایضاً** از حکیمه دختر امام موسی ع
روایت کرده است که روزی امام رضا برادرم را دیدم که بر در حجره که در آن هیمه می‌نمودند ایستاده است
و سخن میکوید و کسی در نزد آنحضرت نیست من گفتم ای سید من با که سخن میکوئی فرمود که عامر زهرائی نزد
من آمده است و سؤال و شکایتی دارد گفتم ای سید من میخواهم که آواز او را بشنوم فرمود که اگر آواز او را
بشنوی تب خواهی کرد و مدت یکسال تب خواهی بود عرض کردم که میخواهم بشنوم فرمود که گوش
بده چون گوش دادم صدائی مانند صفیر شنیدم و تا یکسال صاحب تب بودم و در رنج بودم
ابن بابویه ره از عبد الله بن محمد هاشمی روایت نموده است که روزی نزد مامون رفتم
و مامون مجلس را خلوت نموده بود و مرا در پیش خود نشانید و طعام طلبید با یکدیگر طعام خوردیم پس خود را
بطیبی خوشبو نمودیم و امر نمود که پرده کشیدند و کسی در پس آن پرده بود امر نمود که بخوان از برای ما انچه که
از برای آنکس که در طوس مدفون است گفته و آنکس یک شعر خواند مامون گریست و گفت ای عبد الله اهل بیت
من و اهل بیت تو مرا ملامت مینمایند که چرا ابو الحسن رضا را نصب نمودی بخدا قسم که از برای تو حدیثی
نقل نمایم که از آن تعجب نمائی روزی نزد او آمدم و گفتم فدای تو شوم در فرزند پدران تو موسی و جعفر
و محمد و علی بن الحسین علیهم السلام جمیع انچه گذشته است و انچه خواهد آمد تا روز قیامت بود و تو وصی و وارث
ایشانی و علم ایشان در نزد تو است و مرا بتو حاجتی است گفت حاجت تو چیست گفتم که ظاهریه کنیز من
که از سایر کنیزانم در نزد من عزیزتر است مکرر حامله شده و فرزندش سقط شده و الحال حامله است علاجی
بفرمائید که دیگر فرزندش سقط نشود فرمود که ترسان مباش که سقط نخواهد شد بلکه پسری خواهد آمد
که شبیه‌ترین خلق باشد بمادرش و در دست راستش انگشت کوچک زیادتی خواهد بود که آن نیز آویخته
نباشد پس با خود گفتم اشهد ان الله علی کل شیء قدیر پس ظاهریه پسری زائید که شبیه‌ترین مردم بود بمادرش
و در دست راستش و پای چپش همانطور که آنحضرت فرموده بود انگشت زیادتی بود بهمان صفت پس کسی میتواند
که مرا ملامت نماید بر نصب کردن او بولایت عهدی **و ایضاً** از اسحق بن موسی روایت کرده است
که وقتیکه عمم محمد بن جعفر در مکه خروج کرده بود و خود را امیر المؤمنین نام نهاد و مردم با و بخلافت بیعت
مینمودند حضرت نزد او آمد و من در خدمت آنحضرت بودم که فرمود که ای عم تکذیب پدر و برادر خود منما
این امر با تمام نخواهد رسید پس بیرون آمد و من نیز در خدمت آنجناب بیرون آمدیم و در وانه مدینه شدیم
و بانداک زمانی جلودی آمد و با او محاربه کرد و او را منهزم ساخت و آخر الامر از جلودی امان طلبید
و لباس سیاهی پوشید و بر منبر بالا رفت و خود را خلع نمود و گفت که این امر تعلق بمامون دارد و مرا
در آن حقی نیست و بجانب خراسان رفت و در جرجان وفات یافت **و ایضاً** ابن بابویه از ریان بن
صلت روایت کرده است که گفت وقتیکه اراده رفتن بعراق داشتم برای وداع بخدمت آنحضرت رفتم و
با خود چنین قرار داده ام که چون آنحضرت را وداع نمایم التماس خواهم نمود که پیراهنی از جامه‌های خودش بمن
عطا فرماید و چند درهم نیز از مال آنحضرت بگیرم که از برای دختران انگشتر بسازم و چون آنحضرت را وداع
نمودم چنان گریه و اندوه از مفارقت آنحضرت بر من غلبه نمود که از آنها فراموش نمودم و چون بیرون رفتم

فخر نمودن بزنطی و مطلع شدن از فرقه

آنجناب مرا آواز داد که برگرد من برگشتم چون برگشتم گویا از درون اکنون با طن من با خبر بودند و هر دو
مطلب مرا بر آورده بودند **و موافق** روایت بزنطی این است که من درباره آنحضرت شک داشتم و عریضه
نوشتم و خواهش این داشتم که مرا اذن دهد و بخدمت آنحضرت روم و با خود چنین قرار دادم که چون
بخدمت آنجناب رسید از سه آیه از قرآن سؤال نمایم پس بمن رسید جواب باین مضمون که عافانا الله و
ایاک انچه خواهش نموده بودی که نزد من بیائی آمدن تو نزد من بسیار صعب است و این گروه امر را تنگ گرفته اند
و مرا میسر نیست که در اینوقت ترا اذن بدهم و انشاء الله تعالی بعد از این اذن خواهم داد و جواب از این آیات
که من در خاطر خود قرار داده بودم همه را نوشته بود و بخدا قسم که من هیچ وجه اشاره نکردم در اول
که آن نوشته بمن رسید تعجب نمودم و گفتم که اینجواب من نخواهد بود تا آنکه بعد از آن ملتفت شدم
و دانستم که آنحضرت بچه سبب آنها را نوشته است **و ایضاً** از بزنطی روایت کرده است که آنحضرت
چهارپای فرستاد بنزد من و من بر آن سوار شدم و بخدمت آنحضرت رفتم و شب در آنجا ماندم تا آنکه بسیار
از شب گذشت و چون اراده کردم که برخیزم فرمود که چنان میدانم که الحال نتوانی که بمدینه برگشت من
عرض کردم که فدای تو شوم بلی چنین است فرمود که امشب در پیش ما بمان و فردا برو در امان خدا ع
کردم چنین کنم پس کنیز خود را طلبید و فرمود که فراش مرا بیاور و برای او بگستران و لحاف مرا که بر روی
میخوابم بر روی او بینداز و همان بالش مرا در زیر سر او بگذار من با خود گفتم که برای که میسر شده است مثل
انچه امشب از برای من میسر شده و حق تعالی مرا در نزد خودش منزلت عظیمی عطا نموده است و فخر بکرامت
فرموده است که با احدی از اصحاب ما نداده است امام چهارپای خود را میفرستد که بر آن سوار شوم و فرش
خود را برای من میگسترانند و مرا در لحاف خودش میخوابانند و بالش خودش را در زیر سر من میگذارد و برای
کسی امثال اینها میسر نشده است و من با خود اینها را ادا میکردم و آنحضرت نشسته بود پس فرمود
که ای احمد در وقتیکه صعصعة بن صوحان بیمار شد و امیر المؤمنین ع بعیادتش آمد او را بسبب این بر مردم
فخر میکرد پس باید که نفس تو بفخر کردن میل نکند و برای خدا تذلل نمائی پس برخواست و رفت **و ایضاً**
ابن کثیر روایت کرده است که در وقتیکه امام موسی ع وفات نمود مردم در امامت او توقف نمودند
و من در آن سال بحج رفتم و بخدمت امام رضا ع برخوردم و در دل خود چیزی گرفتم و این آیه را میخواندم که
ابشرا منا واحدا نتبعه ناگاه دیدم که حضرت امام رضا ع مانند برق جهنده گذشت و فرمود که بخدا قسم
که منم آن بشر و واجبست بر تو که متابعت من نمائی من گفتم که غلط خواهی میکنم بسوی خدا و بسوی تو فرمود که تو
آمرزیده شدی **و ایضاً** ابن بابویه و صاحب کشف الغمه از وشاء روایت کرده اند که گفت عباس بن جعفر
محمد بن اشعث از من خواهش نمود که با آنحضرت عرض کنم که هر چیز از عرایض با آنجناب میرسد بعد از خواندن
بسوزاند که مبادا بدست کسی افتد و چون من بخدمت آنحضرت رسیدم پیش از آنکه من اظهار نمایم فرمود
که بصاحبت بگو که هر گاه که من نامه او را میخوانم میسوزانم **مؤلف گوید** که گویا در آن نامها که حضرت
آنها را میسوزانید انچیزهائی نوشته بودند که بشیعیان ایشان از آن مضامین ضرری و اذیتی وارد
وارد میشد لهذا آنها را میسوزانیدند و برطرف نمودند که بدست معاندان واقع نشود و باعث

آن بزرگوار مداع نمی‌نمودند

حکایت قیس بن مصهر صیداوی رسول امام حسین ع

اذیت و ضرر ایشان نکرد چنانچه ابن فعل از قیس بن مصهر صیداوی که رسول حضرت امام حسین ع
بود بسوی اهل کوفه و کیفیت آن واقعه سوزناک اینست که حضرت سید الشهداء ع سه نفر از اصحاب وفادار
خود را بکوفه فرستادند و خبر شهادت هر سه نفر قبل از ورود آنحضرت بصحرای کربلا بآنسرور رسید اول
مسلم بن عقیل بود دوم عبد الله بقطر برادر رضاعی آنسرور بود سیم قیس بن مصهر صیداوی بود آن
سرور نامه باهل کوفه نوشتند و او را روانه نمودند چون بقادسیه رسید حصین بن نمیر او را گرفت و
خواست که نامه آنسرور را بگیرد نامه را پاره پاره نمود و باو نداد حصین بن نمیر او را نزد ابن زیاد فرستاد
ابن زیاد پرسید که تو کیستی گفت من مردی از شیعیان علی بن ابیطالب ع و پسر بزرگوارانش میباشم
ملعون گفت چرا نامه را پاره نمودی گفت برای آنکه تو مطلع نشوی بر آنچه در آن نامه درج نموده بودند
ابن زیاد گفت نامه را که نوشته بود و از برای که آورده بودی گفت نامه را امام حسین ع نوشته بود
از برای جماعتی از اهل کوفه که من نامهای ایشانرا نمیدانم ابن زیاد در غضب شد و گفت دست از تو
بر نمیدارم تا اسامی ایشانرا بگوئی یا بر منبر بالا روی و ناسزا بامام حسین بگوئی و الا ترا پاره پاره
مینمایم قیس گفت اما اول پس خبر نمیدهم ترا باسماء ایشان و اما مطلب ثانی پس بجا می آورم پس قیس
بر منبر بالا رفت و حمد و ثنای الهی را و درود بر حضرت رسالت پناهی فرستاد و صلوات بیشمار بر اهل
بیت آنسرور و امیر المؤمنین ع و امام حسین فرستاد و ابن زیاد و پدرش و سایر بنی امیه را لعن نمود
و بعد گفت ای مردم منم پیک آنسرور بسوی اهل کوفه و آنحضرت را در فلان موضع گذاشتم هر که خواهد
یاری آنسرور نماید بخدمت او بشتابد چون ابن زیاد این طریق از او دید امر نمود که آن صالح متقی را از
بالای قصر بزیر انداختند و اعضای او خورد گردید بعد او را پاره پاره نمودند و در روایت دیگر
وارد شده است که او را بر روی زمین انداختند در حالتی که دستهای او را بسته بودند و استخوانهای او
از ضرب درهم شکست و هنوز رمقی در او باقی بود که مردی که او را عبد الملک پسر عمیر بود سر آن مظلوم را
از بدن جدا نمود و از کتاب بحار الانوار روایت شد که چون خبر شهادت آن سعادتمند بحضرت امام
حسین ع رسید گریان گردید و بدرگاه خداوند عالم عرض کرد که قرار بده میان من و شیعیان در نزد خود
منزل نیکوئی و جمع نما در میان ما و شیعیان ما در رحمت واسعه خود بدرستیکه تو بر همه چیز توانائی
بلی آنشیعه در حق غلام سیاهی که در روز عاشورا جان خود را فدای آنسرور نمود نیز در حق او دعاء
نمودند و ایضا ابن بابویه از حسن بن علی وشا روایت کرده است که گفت که من قطع بامامت
آنحضرت نداشتم و مسائل چند از احادیث پدران بزرگوارش جمع کردم و آنها را در کتابی نوشتم
و در آستین خود گذاشتم و رفتم بدر خانه آنحضرت برای آنکه او را امتحان نمایم چون بدر خانه
رسیدم گروهی را در آنجا دیدم که نشسته بودند و با یکدیگر سخن میگفتند من نیز با آنها نشستم و در
فکر بودم که چگونه توانم بر آنحضرت داخل شوم ناگاه غلامی بیرون آمد و نوشته در دست داشت و گفت
کیست حسن بن علی وشا پسر دختر الیاس بغدادی من برخواستم و گفتم که منم مطلب تو چیست گفت که
مامورم که این نوشته را بتو دهم من او را گرفته بکناری رفتم و دیدم که جواب جمیع مسائل من در آنجا

خبر دادن آنحضرت از قتل محمد بن جعفر

نوشته شده بود قطع بامامت آنجناب نمودم و وقف را ترک کردم و ایضا از وشا روایت کرده است
که آنحضرت رقعه بمن نوشته بود و با غلام خود فرستاده بود که فلان جامه را نصفت از عمل فلان شهر
از برای من بفرست من در جواب نوشتم و بآن فرستاده گفتم که چنان جامه در نزد من نیست و من هرگز
آنرا ندیده ام و نمی شناسم آن غلام برگشت و گفت که نزد تو هست تجسس کن من انرا برگردانیدم و گفتم
نیست مرتبه سیم آمد و گفت طلب کن که نزد تو خواهد بود و مردی جامه چند بمن داده بود که آنها را
بفروشم و من فراموش کرده بودم برخواستم و تجسس کردم در زیر همه متاعهای من سبدی بود که جامها
از مرد در آن بود چون آنرا ملاحظه کردم دیدم که آنچه آنحضرت فرموده است در آنجا است برداشتم و فرستادم
و ایضا شیخ مفید از یکی اصحاب آنجناب روایت کرده است که وقتی آنحضرت بحج میرفت و من در خدمت
آنجناب بودم و چون بکوهی که در جانب هست و آنرا فارع میگویند رسیدیم و بآن کوه نظر کرده فرمود
که بانی فارع و خراب کننده آن پاره پاره خواهد شد ما ندانستیم که مراد حضرت چیست پس هرون
بآنموضع رسید و فرود آمد و بآن کوه بالا رفت و جعفر بن یحیی را امر نمود که برای او بر بالای آنکوه
مجلسی بسازند و چون از مکه مراجعت نمود امر کرد که آنرا خراب کنند و چون بعراق رسید او را پاره پاره
کردند و ایضا از مسافر روایت کرده است که چون هرون بن مسیب بمحاربه محمد بن جعفر آمد
و بنا بود که روز دیگر محاربه واقع شود آنحضرت بمن فرمود که برو بمحمد بگو که فردا بیرون مرو که اگر بیرون
روی منهزم خواهی شد و اصحاب تو کشته خواهند شد و اگر از تو پرسد که این را از کجا میگوئی بگو
بخواب دیدم مسافر میگوید که من نزد محمد رفتم و گفتم فدای تو شوم فردا بیرون مرو که اگر بیرون میروی
منهزم میگردی و اصحابت کشته میشوند گفت این را تو از کجا میگوئی و ندانسته گفتم در خواب دیدم گفت
بنده با کون نشسته میخوابد و چنین خوابها میبیند و روز دیگر بیرون رفت و منهزم شد و اصحابش
کشته شدند و ایضا از احمد بن حمزه روایت کرده است که بآنحضرت عرض کردم که چون بیرون آمدم
زوجه من حامله بود دعا کن که خداوند عالم پسری کرامت فرماید فرمود که پسری برای تو متولد خواهد
شد و او را عمر نام کن گفتم من او را علی نام نهاده ام و باهلم سفارش کرده ام که چون متولد شود او را
علی نام نهند فرمود که البته او را عمر نام کن و چون بکوفه برگشتم دیدم که پسری برای من متولد شده است
و او را بعلی موسوم کردانیده اند من او را بعمر موسوم ساختم پس همسایگان نزد من آمدند و گفتند بعد
از این هر سخنی که در باره تو بگویند ما قبول نخواهیم کرد در آنوقت دانستم که مراد آنحضرت صلاح حال
من بوده است و ایضا از اسمعیل بن مهران نقل نموده است که من و احمد بزنطی در خصوص
سن آنحضرت سخن میگفتیم و در حرباء بخدمت آنحضرت رسیدیم و احمد با من گفت که چون بخدمت
آنجناب برسیم بیاد من بیاور که از سن مبارکش سؤال نمائیم زیرا که من میخواستم این سؤال را
بکنم و فراموش میکردم چون بر آنحضرت داخل شدیم و سلام کردیم رو بجانب احمد کرد و فرمود که
چند سال از عمر تو گذشته است عرض کرد که سی و نه سال فرمود که چهل و پنج سال از عمر من گذشته است
و ایضا از حسن بن علی وشا روایت کرده است که ما در مرو بودیم و مردی از واقفیه در نزد

زمینی که انبار طلا میروید

ما بود من با آن مرد گفتم که از خدا بترس و من نیز مثل تو بودم و خواهم دل مرا نورانی گرداند چهار شنبه
و پنجشنبه و جمعه را روزه بگیر و غسل کن و دو رکعت نماز بجا آور و از خدا بخواه که در خواب چیزی بتو بنماید
که دلیل بر این امر باشد و چون بحجره خود برگشتم دیدم که رقعه از آنحضرت پیش از آنکه من اراده عوت نمایم
بخانه من آورده اند و در آنجا نوشته است که آن مرد را دعوت کن باین امر لیس نیز دانمرد رفتم و او را خبر دادم
و گفتم خدا را حمد کن و از او خیر را طلب کن سه مرتبه باو گفتم که نوشته از ابوالحسن پیش از آنکه من بخانه
برگردم بخانه من برده بودند و فرموده بود که من تو را خبر دهم بامری که ما دران هستیم و من امید دارم
که خواهم دل تو را روشن گرداند پس بجا آور نماز و روزه را که بتو گفتم پس در صبح روز شنبه نزد من آمد
و گفت که شهادت میدهم که او امام مفترض الطاعة است گفتم از کجا بر تو معلوم شد گفت در شب گذشته
آنحضرت در خواب نزد من آمد و فرمود که ای ابرهیم بخدا قسم که تو حق باز گشت خواهی کرد **وایضاً**
از احمد بن عمر هلال روایت کرده است که من با آنحضرت عرض کردم که من بر تو میترسم از صاحب قبر یعنی
هرون الرشید فرمود که بر من باکی از جانب او نیست و بدرستیکه خدا را بلادی هست که از آن طلا میروید
و خواهم او را حفظ نموده است بضعیف ترین مخلوقات خودش یعنی بمورچه که اگر فیل خواهد که بآن زمین
برسد نمیتواند و شما میگوئید که چون این حدیث بمن رسید از آنحضرت پرسیدم که آن بلاد در کجا است
فرمود که در میانه بلخ و تبت و از آن زمین طلا میروید و در آنجا مورچه ها است که ترک هستند شبیه بسگ
بر حلق انها مثل هست و مرغ در انجا نمیتواند پرید چه جای حیوانی دیگر و در شب مورچه ها بیرون میروند
و روز بیرون میایند و لیکن باید باشد که مردم بر اسبان سوار شوند که در هر شبی سی فرسخ راه قطع نمایند
و هیچ حیوانی در سرعت انها نیست و بآن زمین میروند و آن طلاها را بر میدارند و بیرون میایند و اگر مورچه ها
بایشان میرسند ایشان را پاره پاره میکنند و مورچگان در سرعت رفتار بباد شبیه اند و لیکن باید
که گوشتی در راه مورچگان بیاندازند و انها را بان گوشت مشغول کنانند و اگر بایشان میرسند انها
با اسبان پاره پاره میکنند **وایضاً** از صفوان بن یحیی روایت کرده است که روزی با جمعی در خدمت
آنحضرت در مدینه بر اهی میرفتیم که گذر ما بر شخصی افتاد که در جائی نشسته بود و آن شخص گفت که این امام
رافضیان است من بخدمت آنحضرت عرض کردم که شنیدید که این مرد که در آنجا نشسته بود چه گفت فرمود بلی
و این مرد مؤمن است که کامل میگرداند ایمان او چون شب شد آتش در خانه آنمرد افتاده و بسوخت و آنچه از
متاعش باقی مانده بود دزدان بردند و روز دیگر دیدم که با خضوع و تذلل تمام در پیش آن بزرگوار نشسته
و آنجناب امر نمود که چیزی باو دادند و فرمود که ای صفوان این مرد مؤمن است که کامل میگرداند ایمان او و اصلاح
حال او این بود که دیدی **مؤلف گوید** بعضی از دوستان و شیعیان میباشند که در اول امر اگرچه بعضی
افعال و کردار از ایشان صادر میشود که مناسب با شأن ایشان نیست لیکن در اواخر امر عاقبت ایشان بسببی
از اسباب نیکو میشود و از اخیار و ابرار میشوند مگر بخاطر ندارید حکایت حر بن یزید ریاحی را که در منزل شراف
چگونه سر راه بر آن اشرف ناس گرفت و آنسرور را از رفتن بمدینه ممانعت نمود و بهای دوستان و محبان
و اولاد پیغمبر آخر الزمان فکند و لیکن در روز عاشورا وقتیکه صدای استغاثه مظلومانه آنسرور عالمیان را

خبر دادن آن حضرت فرقه از خارجی که کار دی پنهان نموده بود

شنید بیتابانه بخدمت آنسرور دوان گردید و در بعضی از روایات وارد شده است که چون آزاد دوی عمر سعد
دور گردید و نزدیک آن امام غریب رسید از اسب خود پیاده گردید و در پیش روی آنسرور و صورت بر خاک
مالید امید جود و سخا چون تاو دابدین منوال دید فرمودند یا شیخ ارفع راسک عرض کرد یا مولا
من آنکسی هستم که مانع توشدم و نگذاشتم که بمدینه برگردی و با تو همراهی نمودم و تنگ گرفتم بر تو در اینمکان
و لیکن گمان نداشتم که اینقوم با تو چنین رفتار نمایند و تو را خوار مینمایند و بخدا سوگند که اگر میدانستم
با تو چنین رفتار مینمایند شما را ممانعت نمینمودم از رجوع و حال توبه مینمایم از این عمالی که مرتکب شده ام
آیا توبه من قبول خواهد شد آنسرور فرمودند نعم یتوب الله علیک و موافق بعضی از روایات حر سعادتمند
بعد از مرخص شدن و موعظه نمودن آن اشقیا و محاربه نمودن با ایشان در رکاب امام مظلوم نمود و عرض
کرد ارضیت عنی یابن رسول الله آنسرور فرمودند نعم و انت حر کما سمتک امک پس حر نامدار انقدر مقاتله
با اشرار نمود که موافق بعضی از روایات نیزه بر سینه او زدند که سینه او شکافته شد و نوک نیزه از پشت او در گذشت
یابن رسول الله ادرکنی پس آنحضرت بربالین او آمدند در حالتیکه خون از رگهای او میریخت و فرمودند بخ بخ یا حر
انت حر کما سمیت فی الدنیا و الاخرة و دستمالی بر جراحت او بستند این همان دستمالی بود که شاه اسمعیل
خواست بردارد او را خون از سر حر جاری شد و او را ممکن نشد آن شیعه سید مظلومان دستمال بر سر
حر بستند و سر او را از روی خاک برداشتند و تا اکنون تعزیه کرده ندا یاد روقتی که آن مظلوم غریب روی
خاک افتاده بود و سر مقدس منورش چند جا مجروح بود و بدن مقدس منور معطرش مورد چهار هزار
زخم تیر و یکصد و هشتاد زخم نیزه و شمشیر بود کدام دلسوز سر مقدس او را از روی خاک برداشت و کدام
مهربان او را دلداری و پرستاری نمود **وایضاً** از محمد بن زید برازی روایت کرده است که گفت من در خدمت
آنحضرت بودم در وقتیکه مأمون آنجناب را ولیعهد خود کرده بود ناگاه یکی از خوارج داخل شد که کاردی
بزهر آب داده با خود داشت و باصحاب خود گفته بود که من میروم بنزد این مردی که خود را فرزند رسول خدا
میداند و آمده است و داخل شده است در این بدعت این طاغیست و از او میپرسم که حجت او در این عمل چیست
و اگر حجتی ندارد مردم را از او براحت میاندازم و چون آمد اذن طلبید و داخل شد آنحضرت فرمود که سئوال
تو را جواب میگویم بشرط آنکه وفا کنی بآنچه با تو شرط میکنم آن مرد گفت که آن شرط کدام است فرمود که اگر تو را
جواب دادم بجوابی که از آن ابر پسندی باید که بشکنی آنچه را که در آستین خود پنهان کرده و آن را بیندازی آن
خارجی متحیر ماند و آن کارد را بیرون آورد و شکست انداخت پس گفت بگو که بچه حجت داخل شدی در
آنچه از طاغی در آن داخل شده است و حال آنکه آنگروه کافرند و تو فرزند رسول خدائی تو را چه چیز بر این
عمل واداشته است آنحضرت فرمود که کفر این گروه بدتر است یا کفر عزیز مصر و اهل مملکت او و کان اینگروه
ایمنند که بیگانگی خدا اقرار دارند و اهل مصر بیگانگی خدا اقرار نداشتند و خدا را نمی شناختند و یوسف
ابن یعقوب پیغمبر و ابن پیغمبر بود و عزیز که کافر بود گفت بر او خزاین زمین فرمان فرما کن بدرستیکه من
حفظ کننده و عالمم و در مجالس فراعنه می نشست من مردی از اولاد رسول خدایم و مرا بجبر و اکراه بر قبول
این امر واداشتند پس انکار و عتاب تو بر من چیست آن مرد گفت که هیچ عتابی بر تو نیست و من شهادت میدهم

و موافق روایات و مؤلف ضیاء العین وارد شده نعش حر را بنی اسد آوردند و لیکن ... بنی تمیم را ... دفن نمودند خاک از صورت ... تعریف ... و مقبره ... ما ... ازار ... سیلاب

احوال موسی جعفر ع در زندان

تو ای فرزند رسول خدا صلعم و صادق ایضاً از مسافر روایت کرده است که چون حضرت امام موسی را از مدینه
بیرون میبردند بانجناب وصیت نمود که باید تا ما دامی که من زنده ام تو هر شب بیائی و در دهلیز خانه بخوابی تا
وقتیکه خبر من بتو برسد و ما هر شب برای آنحضرت در دهلیز خوابی فراشی میگسترانیدیم و بعد از عشا
آنجناب در آنجا میخوابید و صبح بمنزل خود میرفت و گاه بود که ما چیزی از مأکول از آن حضرت پنهان میکردیم
و چون میآمد و بیرون میآورد و میفرمود که من بآن علم دارم تا آنکه شبی نیامد و بجای حضرت امام موسی ع
از آن متوحش و ترسان شدیم و شبی بسیار عظیمی بر ما گذشت و چون روز دیگر شد آمد و داخل خانه
شده بنزد ام احمد رفت و فرمود که بیاور آنچه را که پدرم بتو سپرده است ام احمد فریاد کرد و برصورت خود
زد و گریبان چاک کرد و گفت سید من مرده است آنحضرت او را خاموش کرده و فرمود که هیچ مگو تا خبر
برسد پس ام احمد رفت و سبدی آورد و بانجناب داد مؤلف گوید گویا آنحضرت دیگر باین مکان تشریف نیاوردند
که جماعت اهل بیت بزرگوار خود نمایند ببغداد تشریف برده بود ند که پدر غریب مظلوم خود را در
زندان بغداد ملاقات فرماید و بر غریبی و بیکسی او مترحم شود چنانچه از عیون المعجزات در حدیثی نقل شده
که مسیب بن زهیر که موکل آنحضرت بود میگوید یک وقتی آنحضرت بمن فرمود که ای مسیب این رجس پلید سندی
ابن شاهک گمان خواهد کرد که او متولی غسل من خواهد شد هیهات هیهات این امر هرگز نخواهد شد
چون مرا بمقابر قریش بردند لحدی برای من قرار دهید و قبر مرا زیاده از چهار انگشت گشاده بلند ننمائید و چیزی از تربت
من بر ملا ندارید تا آنکه تبرک بآن جویند بدرستیکه تربتهای ما ائمه حرام است مگر تربت جدم حسین ع زیرا که
خداوند عالم قرار داده است از شفا از برای شیعیان و دوستان ما مسیب میگوید پس من نظر کردم شخصی را
دیدم که شبیه ترین مردم بود بآنحضرت در پهلوی او نشسته و من سید خود امام رضا را در حالت طفولیت دیده
بودم چون خواستم که نام آنشخص را سؤال نمایم حضرت بانک بر من زد و فرمود آیا من بتو نهی نمودم که با من
تکلم منما پس من پیوسته ساکت بودم و آنجوان در خدمت آنحضرت بود تا روح مطهرش از بدن آنحضرت مفارقت
نمود و نیز معلوم از این حدیث چنین معلوم میشود که در پاهای مبارک آنحضرت زنجیری بود که آنحضرت را در آن زنجیر
مقید نموده بودند زیرا که در صدر این حدیث چنین است که در آنشب آنحضرت بمدینه رفتند و بعد از مراجعت مسیب
میگوید که اعاد الحدید الی رجله یعنی زنجیرها را در پای مبارک خود مثل سابق گذاشت و از حدیثی که از کتاب
غیبت شیخ طوسی و مناقب روایت شده در خصوص فرستادن هرون یحیی بن خالد ابجهل آنحضرت را چنین معلوم
میشود که آنحضرت مقید بزنجیر بودند زیرا که در آن روایت باینقسم وارد شده است که هارون بیحیی گفت برو
بنزد او و قید آهن را از او بردار و باو بگو آیا چگونه بود احوال امام رضا ع در وقتی که پاهای مبارک پدر غریب
مظلوم خود را در زندان وقت رحلت از این دنیا مقید بقید زنجیر میدید و اعظم از این وقتی بود که در روز
غسل دادن آنحضرت بر حضرت امام رضا ع واقع شد زیرا که از ذیل این حدیث و احادیث دیگر معلوم میشود که
حضرت امام رضا ع متولی غسل و کفن و حنوط آنحضرت شد و در کتاب کنز الباکین از کتاب عمدة الطالب
نقل نموده که سندی بن شاهک آنحضرت را زهر داد و موافق بعضی از روایات چون هارون دانست که
فضل بن ربیع اقدام بقتل آنحضرت نمینماید آنجناب را نزد فضل بن یحیی برمکی محبوس ساخت و نیز فضل بن یحیی

فضل بن ربیع و فضل بن یحیی اقدام بر قتل آنحضرت ننمودند

بحضرت موسی جعفر ع را در خانه خود بنا نهاد و بلکه در مقام اکرام و تعظیم آنحضرت بود روزی که هارون در رقه
باو خبر دادند که فضل بن یحیی با آنحضرت در مقام احسان و نیکوئی میباشد و صبح در رسید فضل آنحضرت را نزد
مسرور خادم ارسال داد و نامه از رقه بتعجیل بسوی بغداد روانه نمود مسرور خادم بی خبر بخانه فضل بن یحیی آمد
چون احوال آنحضرت را مشاهده نمود که در آسایش و سعه میباشد یکی از آن دو نامه هرون را بسندی
ابن شاهک داد و دیگری را بعباس بن محمد داد چون عباس نامه را گشود و از مضمون آن مطلع شد فرستاد
و فضل را آوردند و او را بعقابین کشیده صد تازیانه بر او زد و موافق نامه که هرون نوشته بود از آن
سرور را از خانه فضل بیرون آوردند و بسندی بن شاهک سپردند و آنسندی آنامام مظلوم را در مجلس
حبس نمود چون مسرور خادم واقعه آنحضرت و سلوک فضل را بهارون نوشت هرون در مجلس دیوانی خود
باواز بلند گفت فضل بن یحیی مخالفت امر من نموده است من او را لعنت میکنم شما هم او را لعنت کنید از او
بیزاری جوئید پس جمیع اهل مجلس صدا بلعنت و ناسزا بلند نمودند چون این خبر بیحیی برمکی پدر فضل رسید مضطرب
شد و از راه غیر متعارف بخانه هرون داخل شد و از عقب سر هرون آمد و بگوش هرون آهسته گفت که
پسر من مخالفت تو کرده است من اطاعت تو مینمایم آنچه میخواهی بعمل میآورم پس هرون از یحیی و پسرش
راضی شد و باهل مجلس رو نمود و گفت فضل مخالفت من نموده بود من او را لعنت نمودم اکنون توبه
و انابه نموده است من از تقصیر او گذشتم شما از او راضی شوید آن ملاعین باواز بلند گفتند که ما
دوستیم با هر که تو دوستی و ما دشمنیم با هر که تو دشمنی پس یحیی در عقب روانه بغداد شد از آمدن او مردم
مضطرب شدند هر کس سخنی میگفت آن ملعون چنان اظهار نمود که من از برای تعمیر قلعه و تفحص احوال عمال
باین صوب آمده ام چند روز مشغول این اعمال بود پس سندی بن شاهک را طلبید و امر کرد که آن
امام معصوم مظلوم را مسموم نماید و رطبی چند زهرآلوده نمود و بسندی بن شاهک داد تا نزد
آن امام مظلوم برد و مبالغه نماید در خوردن آنها و دست از آنجناب بر ندارد تا آنحضرت تناول فرماید
و بعضی گفته اند که آنحضرت را در بساطی پیچیدند بنوعی که راه نفس آن مظلوم غریب گرفته شده بود و روح مقدسش
پرواز نمود و آنچه بود که آن ملعون جمعی را بر جنازه آنحضرت حاضر نمود که شهادت دهند که باجل خود مرده
و کسی او را جراحتی و اذیتی وارد نساخته و زهری باو نداده چنانچه در کنز الباکین از عیون نقل نموده که عمر بن
واقد میگوید که سندی بن شاهک مرا طلبید پس من ترسیدم که بدی نسبت بمن اراده داشته باشد پس بعیال
خود وصیت نمودم و گفتم انا لله و انا الیه راجعون و سوار شدم و رفتم چون بر او وارد شدم گفت یا ابا
یا ابا حفص شاید ما ترا ترسانیده باشیم گفتم بلی گفت نیست در اینجا مگر خیر گفت بعد از آن بجهة سببی ترا من
خواستم گفتم مر گفت یا موسی بن جعفر را میشناسی گفتم آری بخدا سوگند که او را میشناسم و مدتیست که
میان ما و او صداقتی است پس گفت کیست در بغداد که مقبول القول باشد و او را بشناسد پس اشخاصی را
نام بردم پس در تعلیم چنین واقع شد که آنحضرت رحلت نموده پس فرستاد و ایشان را طلبید و گفت آیا میشناسید
قومی را که بشناسند موسی بن جعفر را پس ایشان جمعی را نام بردند و فرستاد در آنشب و ایشان را حاضر نمود
چون صبح شد زیاده از پنجاه نفر در خانه او جمع شدند از اشخاصی که میشناختند آنحضرت را پس آنشقی برخواست

[illegible]

وداخل خوانه شدیم و نماز نمودیم پس خادم او بیرون آمد و با او بود طوماری که نوشته اسامی ما و مکان و منزل
ما و اعمال ما را و داخل خوانه شد پس سندی بن شاهک بیرون آمد و دست خود را بمن داد و گفت برخیز یا ابا جعفر
پس ما همه برخواستیم و اصحاب ما برخواستند و آن شقی ما را بخانه برد و بمن گفت بردار جامه را از روی موسی بن جعفر
پس من جامه را برداشتم و روی آنحضرت را کشودم دیدم که آنحضرت وفات یافته پس گریستم و گفتم انا لله وانا الیه
راجعون بعد با ایشان گفت نظر کنید براو پس یکیک آمدند و بر آنحضرت نظر نمودند پس آن شقی گفت شما شهادت دهید
شما که او است موسی بن جعفر ع بعد غلام گفت مندیلی بر عورت او ببند از بدو بدن او را مکشوف نما
غلام آن شقی چنان نمود پس آن شقی گفت به بدن او نظر نمائید که آیا می‌بینید چیزی را که انکار نمائید از اما
گفتیم هیچ اثری در بدن او نیست و نمی‌بینیم او را مگر اینکه به اجل خود مرده پس گفت از جای حرکت منمائید
تا اینکه او را غسل دهید و کفن کنید و دفن نمائید الی آخر الحدیث و از اکمال الدین و عیون نیز روایت
نموده که هارون الرشید جمع نمود مشایخ طالبیه و بنی عباس و سایر اهل مملکت و حکام خود را و نعش
آنحضرت را حاضر نمود و گفت اینست موسی بن جعفر که باجل خود وفات یافته و امری از من نسبت باو صادر
نشده پس شما نظر نمائید باو پس هفتاد مرد از شیعیان او نظر نمودند در بدن او اثر جراحتی و گرفتن
گلوئی در او ندیدند و اثر حنا در پای مبارکش بود ای شیعه هارون ملعون با ظلم و ستمهائی که بر آن
سرور وارد آورد خواست بر مردم مخفی دارد که او آنحضرت را شهید نموده اما آن ظلم بنی امیه که با وجود
الهم ظلمها اکبر آنحضرت جد مطهر موسی بن جعفر امام حسین ع وارد آوردند بفخریه مینمودند که ما چنین
عملی نموده‌ایم و اهل بیت آنحضرت را اسیر نموده و سر مبارکش را در بالای نیزه مینمودند و شهرها و
بیابانها میگردانیدند که مردم بدانند که اینعمل از ایشان صادر شده و سر مبارک آنحضرت در بالای
نیزه مکرر تلاوت قرآن مینمود و در موضع تلاوت قرآن و ارشاد گمراهان نمود چنانچه تفصیل
اینمطلب را در وسیلة النجاة ذکر نمودم **شعر** موسی کاظم اگر بودی غریب باز بودش مونس و یار
طبیب چون ز دنیا رفت آن والا مقام غسل دادندش بسی با احترام از پی نعشش گروه اندر گروه
خلق میرفتند با فر و شکوه با هزاران عزت و قدر و وقار نعش او بردند تا پیش مزار دفن کردندش
پس آنکه جسم پاک و ز غمش کردند گل از اشک خاک لیک جسم جد پاکش شاه دین تا سه روز افتاد
بود اندر زمین نی کسی تا گرید اندر غربتش نی کسی تا نالد اندر کربتش کس نکردش نوحه جز مرغ هوا
کس نگشتش یار جز باد صبا کس نیامد بر سرش الا وحوش کس نبودی یاورش الا سروش
سر بر نیزه و تن در شهرها تن بخاک افتاده اندر کربلا ای شیعه اگر چه موسی بن جعفر را بزهر شهید
نمودند لیکن بدنش مجروح و اعضای شریفش بتیر و نیزه و شمشیر پاره پاره نبود آه آه جد مظلومش
سید عطشان را دو تیر زهر آلود زدند که ما بوس از جبهه خود کردید و تکلم بر بسم الله نمودند
یکی بر کمر ابو ایوب غنوی که بعذاب سرمدی گرفتار باد بر حلق تشنه آن مظلوم زد آنشهید راه
خدا در آنحال فرمودند بسم الله و بالله ولا حول ولا قوة الا بالله و هذا قتیلا فی رضاء الله
آه آه گلوی تشنه و تیر زهر آلود و همچنین تشنه کامی که اسباب عطش همه در آن مظلوم جمع

شده بود که موافق بعضی اخبار و کادت تقطع روحه من شدة العطش و دیگر تیر زهر آلودی که بر سینه یا
قلب مبارک زدند و ملال آنمقرب ذی الجلال زدند موافق روایت ملهوف فاتاه سهم محدد مسموم له ثلث شعب
فوقع السهم فی صدره و فی روایة علی قلبه فقال الحسین ع بسم الله و بالله و علی ملة رسول الله ثم
اخذ السهم فاخرجه من وراء ظهره فانبعث الدم کانه میزاب آه آه کاش که بهمین اکتفا مینمودند و دیگر
جراحتی بر آنمظلوم تشنه کام وارد نمی آوردند آه آه تحریش نمودند کاش که بیک تحر اکتفا مینمودند چند تیر
بر گلوی مبارکش وارد ساختند آه آه سنان بیک نیزه در ترقوه آنسید عطشان فرو برد بعد نیزه را از ترقوه
آنحضرت کشید فطعنه فی ترقی بدره ثم رماه سنان ایضا بسهم فوقع السهم فی نحره آه آه ما هی را چند قبضه
که بر روی خاک افکنند نه از بی طاقت روح او میشود بعد از بدن مجروح آنحضرت شود که موافق روایتی
مخفف سه ساعت بلکه بیشتر بر روی خاک افتاده بود و اند روایتیست فلما افاق من غشیته و ثب لیقوم
للقتال فلم یقدر فبکی بکاء عالیا و نادی وا جداه وا محمداه وا اباه وا علیاه و وا حسناه وا حسیناه وا حمزتاه
وا عقیلاه وا عباساه وا غربتاه وا عطشاه وا قلة ناصراه ءاقتل مظلوما و جدی محمد المصطفی و اذبح
عطشانا و ابی علی المرتضی و اترک مهتوکا و امی فاطمة الزهراء ثم غشی علیه فبقی مکبوبا علی وجهه
ثلث ساعات من النهار والقوم فی حیرة من قتله خوفا انه حی ام میت و علت مصیبه بودن آن اشقیا
در قتل آن شافع روز جزا و مجروح نیز نمودن آن شهید راه خدا را در آنحال و بلند
کردن آن مقرب ذو الجلال را در کتاب تحفة الحسینیه و سفینة النجاة ذکر نموده‌ایم
ایضا از سلیمان بن جعفر روایت کرده است که گفت در خدمت آنحضرت بودم و جمعی حاضر بودند و هر یک
سئوال میکردند و همه را جواب میفرمود من با خود گفتم که باید اینگروه پیغمبران باشند آنحضرت سخن گفتن
با مردم را ترک نموده بمن التفات فرمود و گفت ای سلیمان ائمه علما و صلحا اند و پیغمبر نیستند و جاهل
گمان میکنند که ایشان پیغمبرند **ایضا** از محمد بن عبد الله افطس روایت کرده است که گفت روزی نزد
مأمون رفتم مأمون مرا بخود نزدیک گردانید و گفت خدا رحمت کند رضا را چه بسیار بود علم او و مرا
خبر داد بامر عجیبی وقتیکه مردم باو بیعت کرده بودند باو گفتم که برو بجانب عراق و من در خراسان خلیفه
تو باشم فرمود که من از خراسان بیرون نمیروم تا آنکه وفات من رسد و مدفن من در خراسان خواهد
بود و از آنجا محشور خواهم شد من گفتم فدای تو شوم علم تو باین بچه نخواست فرمود که علم من بمدفن خود
مثل علم منست بمدفن تو گفتم مدفن من در کجا خواهد بود فرمود میان من و تو مسافت بسیار خواهد
بود من در مشرق خواهم مرد و تو در مغرب پس کوشش بسیار کردم که او خلافت را قبول کند و قبول نکرد
ایضا از حسن بن علی وشاء روایت کرده است که آنحضرت آمد و مرا طلبید و فرمود که علی بن حمزه
بطائنی در این روز مرد و در اینساعت او را در قبر گذاشتند و دو ملک در قبر او آمدند و بر او داخل
شدند و از او پرسیدند که پروردگار تو کیست گفت الله گفتند پیغمبر تو کیست گفت محمد ص گفتند
ولی تو کیست گفت علی بن ابیطالب ع گفتند دیگر کیست گفت جعفر بن محمد ع گفتند دیگر کیست گفت
موسی بن جعفر ع گفتند دیگر او تجمجم نمود و الغا او را الشدت کردند و گفتند دیگر کیست او ساکت

ماند

عامه باو گفتند که یا موسی بن جعفر تو را باین امر نمود و چنان که زهی از آتش بر او زد که قبر شرا تا قیامت
بر از آتش خواهد بود راوی میگوید که من تاریخ آن روز را نوشتم و بعد از چندی نوشتهای اهل کوفه رسید
که بطائنی در فلان روز مرد و در هنگامی که او را در قبر گذاشتند ایضاً از محمد بن سنان روایت کرده
که کسی بآنحضرت عرض کرد که تو خود را مشهور باین امر نموده و در این مجلس نشسته و از شمشیر هارون
خون میریزد فرمود که جواب من همانست که رسول خدا فرمود که اگر ابوجهل موئی از سر من تواند کم کرد
شما شاهد باشید که من پیغمبر نیستم و من میگویم که اگر هارون موئی از سر من کم کند شما شاهد باشید
که من امام نیستم ایضاً ابن شهر آشوب روایت کرده است که مردی از انصار بخدمت آنحضرت آمد و تحفه از نقره
آورد که قفلی بر آن زده بود عرض کرد که تحفه آورده ام که هرگز کسی مثل آن نیاورده است و آن تحفه را
گشود هفت تار مو از آن بیرون آورد و گفت که اینها موی مبارک رسول خداست آنحضرت چهار تار از آنها
جدا کرده فرمود که این چهار تار موی آنحضرتست و آن سه تار موی آنجناب نیست آنمرد در ظاهر قبول کرد
و در باطن تصدیق ننمود آنحضرت خواست که او را از شبهه بیرون آورد آن سه تار را در آتش انداخت سوخت
و آن چهار تار را که در آتش انداخت نسوخت و مانند طلا شد ایضاً قطب راوندی از محمد بن فضل
هاشمی روایت کرده است که چون موسی بن جعفر وفات نمود من بخدمت امام رضا رسیدم که بآنجناب
رسانیدم آنچه را که با من بود و عرض کردم که من بسوی بصره میروم و میدانم که خبر وفات امام موسی بمردم رسیده
است و اختلاف در میان ایشان پیدا شده است و هیچ شک ندارم که از من سؤال خواهند نمود از دلائل
امامت و کاش چیزی از آثار امامت بمن مینمودی آنحضرت فرمود که از این هراسان مباش و باولیای ما و دیگران
برسان که من خود به بصره خواهم آمد و لا قوة الا بالله پس جمیع آنچه از اسباب رسول خدا که در نزد ائمه میباشد
از برد و قضیب و صلاح و غیر اینها بیرون آورد و من همه را دیدم و عرض کردم که کی ببصره خواهی آمد فرمود
بعد از ورود تو بسه روز پس چون من وارد بصره شدم مردم بنزد من آمدند و از من احوال پرسیدند گفتم
که من بخدمت امام موسی رسیدم پیش از آنکه فوت شود بیک روز و بمن فرمود که فردا خواهم مرد و چون
مرا در لحد سپرید بیکدیگر در آنجا نمانید و روانه مدینه شوید و ودایعی چند بمن سپرد و فرمود که اینها را برسان به
علی بن موسی که او وصی من و صاحب این امر است بعد از من پس من آنچه فرموده بود عمل کردم و ودایع را
رسانیدم و آنحضرت بعد از سه روز دیگر خواهد آمد پس هرچه خواهید از او سؤال نمائید پس عمر بن فرات
که ناصبی و معتزلی بود شروع نمود در سخن و گفت که حسن بن محمد مردیست از افاضل اهل بیت و صاحب
ورع و زهد و علم و سن و مثل علی بن موسی جوان نیست و شاید که چون از علی بن موسی سؤال کنند
از چیزی از مشکلات احکام در جواب حیران ماند و حسن بن محمد در آن مجلس حاضر بود گفت ای عمر چنین مگو
بدرستیکه علی در فضل چنانست که وصف کرده میشود و محمد بن فضل میگوید پس رفتند یکدیگر آمد و بمن
دلیل تو را این است پس آن گروه متفرق شدند و چون سه روز از ورود من به بصره گذشت آنحضرت وارد شد
و بمنزل حسن بن محمد نزول نمود و حسن خانه را خلوت کرده در خدمت آنحضرت ایستاد پس آنحضرت فرمود
که آنجماعت حاضر کن جمیع آنکسانی که در نزد محمد بن فضل بوده اند و غیر ایشان را از شیعه ... حاضر کن و

جاثلیق نصاری و راس الجالوت را و هر که سؤال داشته باشد از قوم همه را جمع کن از زیدیه و معتزله و ایشان
نمیدانستند که حسن بن محمد ایشان را برای چه جمع میکند و چون همگی جمع شدند مسندی برای آنحضرت
دولا کرده انداختند و آنحضرت بر او نشست پس فرمود که السلام علیکم و رحمة الله و برکاته پس فرمود که آیا
دانستید که برای چه ابتدا بسلام کردم گفتند نه فرمود برای آنکه اطمینان در نفوس شما بهم رسد آن
گروه گفتند تو کیستی فرمود منم علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابیطالب ع فرزند
رسول خدا نماز را در مسجد رسول خدا با والی مدینه بجا آوردم و نامه صاحب خود را بر من خواند و در
بسیاری از امور خود با من مشورت نمود و من آنچه صلاح او در آن بود باو گفتم و با من وعده کرد که
بعد از نماز عصر بنزد من بیاید برای آنکه جواب نامه صاحبش را بنویسد و الحال من بوعده که کرده
بودم آمدم و لا حول و لا قوة الا بالله پس آن جماعت گفتند که یا ابن رسول الله ما بغیر این دلیلی نمیخواهیم و تو را
و آنچه گفتی تصدیق میکنیم و برخواستند که بروند آنحضرت فرمود که متفرق مشوید که من شما را جمع
نمودم برای آنکه سؤال کنید از هرچه خواهید از آثار نبوت و علامات امامت که نخواهید یافت آنها
مگر در نزد ما اهل بیت پس بپرسید مسائل خود را در آنوقت عمرو بن هداب گفت که محمد بن فضل
هاشمی از زبان تو چند چیز را نقل میکرد که دلهای ما آنها را قبول نمیکند فرمود که چیست آنها گفت
که میگوید که تو آنچه را خدا فرستاده است همه را میدانی و هر زبانی و لغتی را میفهمی و میدانی فرمود که
محمد بن فضل راست گفته است و الحال من شما را بآن خبر میدهم پس از هرچه خواهید سؤال نمائید ایشان گفتند
که ما تو را امتحان میکنیم پیش از همه بآن زبانها و لغتها و در اینجا رومی و ترکی و هندی و فارسی هستند
و آنها را حاضر میکنیم و چون آن گروه حاضر شدند آنحضرت با ایشان فرمود که بگوئید هرچه میخواهید که جواب
خواهید شنید انشاء الله پس هر یک بلغت خود از مسئله سؤال نمودند آنحضرت او را بلغت خود جواب داد و مرد
متحیر ماندند و تعجب کردند و همه اهل لغات اقرار نمودند که آنحضرت در لغت ایشان افصح از ایشانست پس آنحضرت
با ابن هداب نظر کرده فرمود که اگر تو را خبر دهم بآنکه تو بزودی مبتلا خواهی شد بخون یکی از خویشان خود
آیا تصدیق من خواهی کرد گفت نه زیرا که غیب را بجز خدا کسی نمیداند آنحضرت فرمود که خداوند میفرماید عالم
الغیب فلا یظهر علی غیبه احدا الا من ارتضی من رسول یعنی حقتعالی عالم الغیب است و مطلع نمیگرداند
بر غیب خود احدی را مگر کسی را که پسندیده باشد از پیغمبران خدا و رسول خدا پسندیده خدا بود و ما
وارثان رسولیم که حقتعالی او را مطلع گردانیده است بر هرچه خواسته است از غیب خود پس ما میدانیم هرچه
هرچیز را آنچه پیش از آن که واقع شده تا روز قیامت و آنچه من تو را بآن خبر دادم تا پنج روز دیگر واقع خواهد
شد پس اگر آنچه را که من گفتم در این مدت واقع شد خوب و اگر واقع نشد من دروغگو خواهم بود و اگر واقع شد
بدان که تو بر خدا و رسول رد کرده و نشان دیگر برای تو آنست که تو کور خواهی شد بنحوی که هیچ نه بینی و
بعد از چند روز دیگر این امر واقع خواهد شد و دلیل دیگر برای تو آنست که تو سوگند دروغ خواهی خورد
و بآن سبب پیس خواهی شد و محمد بن فضل میگوید بخدا قسم که آنچه آنحضرت فرموده بود همه بر عمرو بن هداب
وارد شد و باو گفتند که رضا راست گو بود یا آنکه دروغ میگفت جواب داد که بخدا قسم که من در همان وقت

خواندن آنحضرت سفر سیم زبور و انجیل

کرمرا خبر داد میدانستم که خواهد شد ولکن جلادت و خودداری میکردم پس انحضرت متوجه جاثلیق شد
و فرمود که آیا انجیل بر نبوت محمد دلالت میکند جاثلیق گفت اگر دلالت میکرد ما انکار آن نمیکردیم انحضرت
فرمود که خبر ده مرا از سکته که در سفر سیم است جاثلیق گفت که آن اسمی است از اسماء خدا و بر ما روا نیست که
آنرا ظاهر کردانیم انحضرت فرمود که هرگاه من بر تو ظاهر کردانم که آن اسم محمد و ذکر انحضرت است و اینکه عیسی بان حضرت
اقرار نموده و بنی اسرائیل را بمحمد بشارت داده تو اقرار بان حضرت خواهی کرد جاثلیق گفت که اگر چنین کنی اقرار
میکنم زیرا که من انجیل را رد نمیکنم و انکار آن نمی‌نمایم انحضرت فرمود که بگیر سفر سیم را که در آن ذکر محمد
و بشارت عیسی است بان حضرت جاثلیق گفت بخوان و انحضرت شروع بخواندن آن نموده تا آنکه رسید بذکر محمد
پس فرمود که ای جاثلیق کیست که این صفت در وصف او است جاثلیق گفت که بیان کن وصف او را فرمود
که من وصف میکنم او را بهمان نحوی که او را وصف کرده است او است صاحب ناقه و عصا و عبا همان پیغمبر
امی که می‌یابند او را نوشته شده در توریة و انجیل امر میکند بمعروف و نهی میکند از منکر و حلال میکرداند
برای شما طیبات را و حرام میسازد خبائث را و برمیدارد از شما سنگینیها و کرفتها را که بر شما بود
و هدایت میکند شما را براهی که نزدیکتر راهست و منهاجی که اعدل است و طریقی که مستقیم تر است ای جاثلیق
تو را قسم میدهم بحق عیسی که روح الله و کلمة الله است که بکو که این صفت را در انجیل برای این پیغمبر یافته‌اید یا نه
جاثلیق مدتی سر در پیش انداخت جواب نداد زیرا که میدانست که اگر انکار انجیل نماید کافر میشود پس
گفت این صفات در انجیل است و عیسی در انجیل همین پیغمبر را یاد کرده است اما بر نصاری معلوم نیست که
او صاحب شما باشد انحضرت فرمود که تو کافر نشدی بسبب اینکه انجیل را انکار نکردی و اقرار نمودی که این همه
صفات در انجیل هست پس سفر دویم را بگیر تا آنکه من ذکر او و ذکر وصی او و ذکر دختر او فاطمه و حسن و حسین را
بر تو ظاهر کردانم چون جاثلیق و راس الجالوت این را شنیدند دانستند که انحضرت عالم است بتوریة و انجیل
و زبور و گفتند بخدا قسم که چیزی برابر ما وارد آورد که رد کردن آن ممکن نیست و نمی‌توانیم که آنرا دفع نمائیم
مگر اینکه توریة و انجیل و زبور را انکار کنیم و موسی و عیسی هر دو بشارت داده اند اما بر ما معلوم
که آنکس محمد است که شما میگوئید اگرچه میدانیم که اسم آن پیغمبر محمد است اما نمیدانیم که همان محمد شما است
یا دیگری است انحضرت فرمود که اکنون بشک استدلال کردید آیا حق تعالی پیش از آن جناب و بعد از او
از اولاد آدم پیغمبری که اسمش محمد باشد مبعوث کردانیده است و شما در هیچ کتابی از کتب آسمانی که بر
انبیا نازل شده است غیر انحضرت پیغمبری دیده اید ایشان در جواب عاجز ماندند و گفتند که بر ما روا نیست
که اقرار کنیم که محمد همان محمد شما است زیرا که ما اگر چنین کنیم شما بجبر و اکراه ما را بدین خود داخل میکنید
انحضرت فرمود که ای جاثلیق برای تو است امان و تو در ذمه خدا و رسول خدائی و از ما بتو نخواهد رسید
چیزی که از آن کراهت داشته باشی و بترسی جاثلیق گفت که الحال که مرا ایمن کردانیدی آن پیغمبر که اسمش
محمد است و آن وصی که اسمش علی است و آن دختری که اسمش فاطمه است و آن دو سبطی که اسم ایشان یکی
حسن و دیگری حسین است در توریة و انجیل و زبور همین نبی و همین وصی و همین دختر و همین دو سبطند
بحق و راستی پس چون انحضرت این اقرار را از جاثلیق کرفت متوجه راس الجالوت شد و فرمود که الحال فلان

سفر از

تکلم آنحضرت با جاثلیق و راس الجالوت و دیگران

سفر از زبور را بشنو راس الجالوت گفت بخوان خدا تو را برکت دهد و آن کسی را که تو از آن متولد شدی
انحضرت شروع در خواندن سفر اول از زبور نمود و خواند تا آنکه رسید بذکر محمد و علی و فاطمه و حسن
و حسین علیهم السلام پس فرمود که ای راس الجالوت از تو سوال میکنم بحق خدا اگر چنین است در زبور
و برای تو است همان عهد و ذمه چنان که برای جاثلیق بود راس الجالوت گفت بلی همین نحو در زبور مذکور است
با اسمای ایشان انحضرت فرمود که تو را قسم میدهم بحق ده آیه که حق تعالی در توریة بر موسی بن عمران نازل کردانید
که آیا یافته‌اید در توریة صفت محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام را که ایشان منسوب
بود بعدل و فضل راس الجالوت گفت که هر که این را انکار نماید بخدا و جمیع انبیا کافر شده خواهد بود
فرمود که الحال فلان سفر از توریة را بگیر و انحضرت شروع در خواندن کرد و راس الجالوت در تلاوت
و بیان و فصاحت و لسان انحضرت در تعجب بود تا آنکه رسید بذکر محمد راس الجالوت گفت که اینست
احماد و ایلیا و بنت احمد و شبر و شبیر و تفسیر آن بعربی محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین است پس آن
حضرت آن سفر را تلاوت فرمود و چون از آن فارغ شد راس الجالوت گفت که ای فرزند محمد اگر نه این بود که
ریاست من بر جمیع یهود باطل میکردید هر آینه ایمان باحمد می آوردم و امر تو را تابع میشدم و قسم بخدا
که توریة را بموسی فرستاده است و زبور را بداود داده که من ندیده ام کسی را که توریة و انجیل و زبور را
از تو بهتر خوانده و ندیده ام کسی را که تفسیر آنها را از تو بهتر بخواند و بداند و فصاحت در خواندن کتبها
از تو بهتر و بیشتر باشد پس انحضرت با ایشان بود تا وقت زوال و چون وقت نماز داخل شد انحضرت فرمود
که الحال من نماز را بجا می آورم و میروم بمدینه بجهة وعده که با والی مدینه کرده ام در خصوص نوشتن جواب
نامه صاحبش و فردا صبح بسوی شما بر میکردم انشاء الله پس عبدالله بن سلیمان اذان و اقامه گفت و انحضرت
در پیش ایستاده و نماز را با مردم بجا آورد و قرائت را تخفیف داد و رفت و چون روز دیگر شد آمد و در
همان مکان نشست و آنگروه رفتند و جاریه رومیه را آوردند که انحضرت بلغت روم با او سخن میگفت
و جاثلیق سخن ایشان را می‌شنید پس انحضرت از آن دختر بلغت رومی پرسید که محمد نزد تو محبوب تر است
یا عیسی آن دختر گفت که پیش از این که محمد را نشناخته بودم عیسی در نزد من محبوب تر بود الحال که محمد را
شناخته ام محمد محبوب تر است از عیسی و از همه پیغمبران در نزد من جاثلیق از آن دختر پرسید که در دین
محمد داخل شدی عیسی را دشمن میداری گفت معاذ الله بلکه عیسی را دوست میدارم و باو ایمان دارم
این قدر هست که محمد را دوست تر میدارم پس انحضرت بجاثلیق فرمود که تفسیر کن کلام این جاریه و کلام مرا و
آنچه را اگر تو بیان نکفته برای حاضران و جاثلیق همه را تفسیر نمود پس جاثلیق گفت که ای پسر محمد در اینجا مردی
هست از اهل سند و نصرانی است و بلغت سندی سخن میکوید و صاحب حجت و کلام است فرمود که او را
حاضر کردانید چون حاضر شد انجناب با او بلغت سندی سخن فرمود و او را از حجتی بحجتی دیگر نقل نمود تا
آنکه حاضران شنیدند که میگفت ثبطی ثبطی ثبطله پس انجناب فرمود که بیکانکی خدا اقرار کرد بلغت
سندی پس با او در باب عیسی و مریم سخن گفت تا آنکه بلغت سندی گفت که اشهد ان لا اله الا الله
و ان محمدا رسول الله و کمربند خود را کشود و در زیر آن زنار ظاهر شد که بر کمر بسته بود پس او را بجناب

النصی

الهام نمود که آن را بدست مبارک خود قطع نماید و آنحضرت کاردی طلبید و آن زنار را برید پس محمد بن فضل
هاشمی فرمود که این سند را ببر بحمام و او را طاهر گردان و او را و عیالش را جامه بپوشان و همه را بیاور
بمدینه و چون آنجناب از سخن گفتن با آنقوم فارغ گردید فرمود که الحال صدق گفتار محمد بن فضل
بر شما معلوم گردید در آنچه از من بشما میگفت همگی گفتند بلی بخدا قسم که از این بیشتر ظاهر گردید با ضعف
و مضاعف و محمد بن فضل بما خبر داده است که تو را بخراسان خواهند برد محمد بن فضل که راوی حدیث است
میگوید که همه حاضران بامامت آنحضرت اقرار نموده اند و آنحضرت آنشب را در نزد ما ماند و چون روز
دیگر شد آنجماعت را وداع نمود و بمن وصیت فرمود ببعض امور و روانه شد و من در خدمت آنحضرت رفتم
تا اینکه رسیدم بوسط قریه آنجناب از راه بیرون رفت و چهار رکعت نماز گذارد و بمن فرمود
که برگرد در حفظ خدا پس فرمود که چشم برهم گذار چون چشمها برهم گذاشتم فرمود باز کن چون باز
کردم خود را بر در خانه خود در بصره دیدم و آنحضرت را ندیدم و در وقت موسم حج آمد و سند را
با عیالش بمدینه بردم و از جمله وصیتهائی که آنحضرت در وقت رفتن از بصره بمن فرمود یکی این بود که
برو بکوفه و شیعیان ما را که در آنجا میباشند جمع کن و خبر ده ایشان را که من نزد ایشان خواهم آمد
و بگو که مرا امر کرده است که در خانه حفص بن عمر یشکری فرود آیم و من بکوفه رفتم و ایشان را ابلاغ و
آنحضرت خبر دادم و روزی در نزد نصر بن مزاحم نشسته بودم که سلام خادم آنحضرت را دیدم که بر من
گذشت دانستم که آنجناب بکوفه تشریف آورده است برخواستم و بخانه حفص بن عمیر آمد دیدم که
آنحضرت در آنجا است و سلام کردم پس فرمود که جمع کن آن طعام را که برای شیعه مهیا نموده عرض
کردم که جمع کردم فرمود الحمد لله علی توفیقک پس شیعیان جمع شدند و در خوردن طعام فارغ
گردیدند بمن فرمود که ای محمد ببین که در کوفه از گروه متکلمان و علما کیست و همه را حاضر ساز چون
همه را حاضر نمودم با ایشان فرمود که من اراده کردم که بشما برسانم نصیبی از علم خود را چنانچه باهل بصره رسانیدم
بدرستیکه حق تعالی مرا عالم گردانیده است بهر کتابی که فرو فرستاده است پس رو کرد بجاثلیق که مشهور بود
بعلم انجیل و فرمود که ای جاثلیق تو هیچ خبرداری از صحیفه که عیسی داشت و آنرا در گردن خود آویخته
بود و در آن صحیفه پنج اسم نوشته بود و اگر عیسی در مغرب بود که میخواست که بمشرق رود آن صحیفه را بر
میگشاد خدا را بیکی از آن پنج اسم قسم میداد زمین برای او پیچیده میشد و در یک لحظه از مشرق بمغرب و از
مغرب بمشرق میرفت جاثلیق گفت که با آن صحیفه علم ندارم اما میدانم که با او پنج اسم بود که از خدا سؤال
کرد حق تعالی یکی از آنها را با او عطا کرده میشد هر چیزی را که طلب میکرد آنحضرت فرمود الله اکبر هرگاه
تو با اینکه این اسما با عیسی بود اقرار داشته باشی دیگر نمیخواهی بصحیفه اقرار داشته باشی یا انکار پس فرمود که شما
باشید بر گفتارش و بعد از آن فرمود که ای گروه مردمان آیا انصاف داده است کسی که چون با خصم خود
محاجه نماید بدلیلش ملت و کتاب و پیغمبر و شریعت خصم باشد همه حاضران گفتند بلی پس فرمود که بدانید
که امام بعد از محمد شخصی است که بر پا دارد آنچه را که محمد بر پا میداشت در وقتیکه امر باو رسد و صلاحیت
برای امامت ندارد مگر کسی که محاجه نماید با امتحان و دلیلها که باید در امام باشد در این حالت و نمیرسند

کران

که با آن ملتها چیست فرمود که باید امام عالم باشد بتوریه و انجیل و زبور و قرآن و محاجه نماید با اهل توریه
بتوریه ایشان و با اهل انجیل بانجیل ایشان و با اهل قرآن بقرآن ایشان و باید که عالم باشد بجمیع لغات
و با هر قومی که محاجه کند بلغت خودش و با این خصلتها باید پرهیزکار و پاکیزه باشد از همه ناخوشی و پاک از
هر عیبی باشد و عادل و منصف و حکیم و رؤف و رحیم و غفور و عطوف و صادق و مشفق و بار و امین
و مأمون باشد و وثوق را شاید و شکافنده هر چیز باشد پس نصر بن مزاحم برخواست و گفت یا ابن رسول الله
چه میگوئی در باب جعفر بن محمد فرمود چه میتوان گفت در باره امامی که تمام امت شهادت میدهند که او
اعلم اهل زمان خود بود نصر گفت چه میگوئی در باره موسی بن جعفر فرمود که او نیز مثل جعفر بود نصر گفت
مردم در امر او در حیرتند فرمود که موسی بن جعفر مدتی عمر خود را با انبساط تکلم مینمود بلغت
ایشان و با اهل خراسان تکلم میکرد بدری و با رومیه برومی و با عجم بزبان ایشان و از همه علما یهود
و نصاری نیز را و می آمدند و با ایشان محاجه میکردند بجناب ایشان و چون مدتشان بسر آمد و وقت
وفاتش رسید یکی از موالیانش رسالت برد من آمد و گفت که پدرت میگوید که مدت باخر رسیده
و وقت وفات رسیده و توئی وصی پدرت بگو سیکه چون وقت وفات رسول خدا رسید علی بن ابی
طالب را طلبید و او را وصی خود گردانید و صحیفه که در آن اسمائی بود که حق تعالی انبیا و اوصیا را با آن مخصوص
گردانیده است باو سپرد پس فرمود که یا علی نزدیک من بیا پس جامه بر سر آنجناب پوشید و فرمود که زبان خود را
بیرون آور چون بیرون آورد بخاتم مبارک آنرا مهر کرد پس فرمود که یا علی زبان مرا در دهن بگیر و آنرا بمک
و آنچه از آن بیرون بیاید فرو بر و چون امیرالمؤمنین چنان کرد رسول خدا با او فرمود که حق تعالی بتو فهمانید
هر چه را که بمن فهمانیده بود و تو را بینا ساخت بآنچه مرا بآن بینا ساخته بود و بتو عطا فرمود هر علمی را
که بمن عطا فرموده بود مگر نبوت را زیرا که پیغمبری بعد از من نخواهد بود و هم چنین است هر امامی بعد
از امام دیگر و چون حضرت امام موسی وفات یافت من هر زبانی و هر کتابی را دانستم **ایضاً**
ابن بابویه و ابن شهر آشوب و صاحب بصائر الدرجات از یاسر خادم روایت کرده اند که جمعی از غلامان آن
حضرت از صقلبی و رومی در خانه بودند در جائی که آنحضرت آواز ایشان را میشنید و با یکدیگر بلغت خود می
گفتند که ما همیشه در بلاد خود که بودیم در سالی یکدفعه فصد میکردیم و تا باین بلاد آمده ایم هیچ فصد نکردیم
چون روز دیگر شد آنحضرت فرستاد و فصادی آوردند باو فرمود که فلان را از فلان موضع فصد
نما و همچنین بمن فرمود که ای یاسر تو فصد مکن و مخالفت آنحضرت نمودم و فصد کردم دستم ورم کرد و
سرخ شد و آنحضرت خبر از من پرسید که تو را چه میشود من آنچه گذشته بود بعرض رسانیدم فرمود که آیا من
تو را نهی کرده بودم از فصد کردن الحال دست را پیش بیاور چون دستم را پیش بردم دست مبارک را بر
آن مالید و آب دهن خود را بر آن انداخت و فرمود که بعد از این در شب غذا مخور و من وقتی از فراموشی
و شب غذا خوردم و آن مرض برگشت مؤلف گوید چنانچه حضرت سید الساجدین در خرابه شام کلمات
مستحفظین خود را که رومی بودند فهمید از کتاب بصائر الدرجات نقل شده است که حضرت صادق
فرمودند که در شام محنت انجام جدم علی بن الحسین ع را با سایر اهل بیت را در خانه خرابی منزل داده

کیفیت مردن یکی از دوستان آنحضرت

بودند پس بعضی از ایشان ببعضی گفتند که ما را در اینجا نزد خراب منزل داده اند که بر سر ما خراب شود و ما
هلاک شویم چون نکه با مامون این سخن را شنیدند بعضی از ایشان بزبان رومی گفتند نظر نمائید باین کرد و بچه
نرسند که خانه بر سر ایشان خراب شود و بمیند نند که فرزند ایشان را برق میبرند و بقتل می آورند حضرت امام
زین العابدین ع فرمود که من تکلم ایشان را بزبان رومی فهمیدم و غیر من کسی نفهمید ای شیعه ما می که عالم بجمیع
لغات باشد و عبادات و بندگی او بمرتبه بود که از کثرت سجود در هر سالی هفت مرتبه پوستهای جبهه
مبارک منورش مطهرش خود را که از کثرت سجود خداوند مدور بود میگرفت و از آنجهت او را ذو الثفنات می
گفتند و هر شبی هزار رکعت نماز مینمود و مقامات زهد و فضل و بذل و عطای آنحضرت در شبهای تار در
کتب اخبار متواتر است با وجود این احوال او را در خرابه منزل داده بودند چگونه خوان قریب الانهدامی که موافق
روایت ابن بابویه و غیره خرابه بود که از حرارت و برودت هوا مانع نبود و آنقدر در آن خرابه ایشان را
نگاه داشتند که از روهای مقدس ایشان پوست ببخت کاشکی همین اکتفا مینمودند و جراحت
دیگر بر قلب ایشان فلذ نمی اوردند و ایضا قطب راوندی از عبد الله بن سرعه روایت کرده است
که روزی حضرت امام رضا ع بر ما گذشت و ما در آنکه حضرت امام رضا امام است یا نه با یکدیگر مجادله
و مجادله مینمودیم پس آنحضرت ببیرون رفت و من و تمیم ابن یعقوب سراج در خدمت آنجناب بیرون رفتیم و ما
در آنوقت با مامت او اعتقاد نداشتیم و زیدی بودیم و چون بصحرا رسیدیم بگله آهوئی برخوردیم
که بچه با او بود پس آنحضرت بآن بچه آهو اشاره فرمود و آن بچه آهو در پیش آنجناب ایستاد آنحضرت آن را
گرفته دست بر سر او مالید و بیکی از غلامان خود داد شروع در اضطراب کرد و میخواست که از دست
او رها شود آنحضرت سخنی بآن بچه آهو گفت که ما نفهمیدیم و آن آرام گرفت پس بمن فرمود که ای عبد الله ایمان
آوردی عرض کردم بلی ای سید من تو حجت خدائی بر خلق و من توبه کردم پس بآن آهو فرمود که برو پس آن آهو
و خود را بر آنحضرت مالید و از چشمهایش اشک جاری بود و او را میکرد آنحضرت فرمود که میدانی که چه
میگوید عرض کردیم که خدا و رسول و فرزند رسول بهتر میدانند فرمود میگوید که چون مرا طلبیدی امیدوار
شدم که از گوشت من خواهی خورد و الحال که مرا مرخص نمودی امید بنا امیدی مبدل شد و ایضا در عیون
و قطب راوندی از امام محمد تقی ع منقولست که یکی از اصحاب آنحضرت بیمار شد و آنجناب بعیادت او رفت و از او
پرسید که چگونه می یابی خود را عرض کرد که مرگ را ملاقات کردم و مرادش بیان شدت مرضش بود آنحضرت
فرمود که چگونه ملاقات کرده او را عرض کردم که مرض شدید شده والم شده فرمود که این مرگ نیست
بلکه ملاقات نموده چیزی را که بعضی از احوال مرگ را بتو میشناساند و مردم دو گروهند گروهی هستند
که از مردن ایشان دیگران براحت می افتند پس تازه کرد آن ایمان بخدا و ولایت ائمه را تا براحت افتی و آنمرد
چنان کرد پس بعرض رسانید که یا ابن رسول الله گروهی از ملائکه نزد من آمدند و تحیات و تحف
برای من آورده اند و بر تو سلام میکنند و در پیش تو برپا ایستاده اند ایشان را مرخص کن که بنشینند
آنحضرت فرمود که بنشینید ای گروه ملائکه پس با مریض گفت که از ایشان بپرس که آیا مامور
باینکه در حضور من بایستند مریض گفت که از ایشان پرسیدم گفتند که اگر تمام ملائکه که خدا آفریده

ذکر زلزله مرو بجهت استخفاف آنحضرت

خلق کرده است نزد تو حاضر شوند محال است بنشینند و نمی نشینند تا آنکه مرخص شوند و از جانب حق تعالی
چنین مامورند پس آنمریض چشمهای خود را بر هم گذاشت و گفت السلام علیک یا ابن رسول الله این است شخص
تو که ممثل شده برای من با شخص اشخاص محمد ص و امامان که بعد از آن حضرت بودند و این را گفت و وفات
نمود **مؤلف گوید** در سابق حدیثی گذشت که حضرت امام حسین ع بعیادت شخصی از شیعیان
رفتند آن تب فورا فرار نموده و این حدیث دلالت داشت که خداوند عالم جمیع اشیا را مطیع و
منقاد ائمه علیهم السلام ساخته **و ایضا** ابن بابویه از بعضی اصحاب روایت کرده است که ابن ابو یعفور
مکاری بر آنحضرت داخل شد و گفت که ای خدا نور الله مرتبه زاده است که ادعا کنی آنچه را که پیغمبر
ادعا میکرد آنحضرت فرمود که نور را چه میشود خدا نور تو را برگرداند و فقر را در خانه تو داخل کند یا بد
که حق سبحانه و تعالی وحی نمود بعمران که پسری باو کرامت خواهد شد پس مریم را باو عطا فرمود و عیسی را بمریم
عطا کرد پس عیسی از مریم بود و مریم از عیسی و عیسی و مریم یک چیز بودند و من از پدرم هستم و پدرم
از من بود و من یک چیزیم ابن ابی سعید گفت که من از تو مسئله میپرسم فرمود که گمان ندارم که
تو قبول خواهی کرد و تو از رعیت من نیستی و لیکن بپرس مسئله خود را گفت که مردی از مردان در وقت
مردن گفت بندگان قدیم من آزادند در راه خدا آنحضرت فرمود که حق تعالی میفرماید که حتی عاد کا
العرجون القدیم پس هر بنده که شش ماه در ملک بوده است آزاد خواهد بود راوی میگوید که آنمرد
بیرون رفت و فقیر گردید بنحوی که قوت شب نمی یافت تا وقتیکه مرد **و ایضا** بسند معتبر از ابو
الصلت هروی روایت کرده است که بمامون خبر رسید که آنحضرت در مجالس می نشیند و در علوم سخن
میگوید و مردم فریفته او میشوند پس محمد بن عمرو طوسی را که صاحب مامون بود امر کرد که ایشان را از مردم
از مجلس آنحضرت دور کرداند آنجناب را حاضر نمود و استخفاف رسانید و آنحضرت غضبناک از نزد او بیرون
آمد و لبهایش حرکت میکرد بحق مصطفی و مرتضی و سیدة النساء که زود خواهم او را بحول الله تعالی که بدعای
براو کنم که بسبب آن شود که سگان این محل او را ابتر اهانت و بازیچه خاصه و عامه او استخفاف رسانند پس
بمنزل خود آمد و آب وضو طلبید و وضو ساخت و دو رکعت نماز بجا آورد و در رکعت دویم در قنوت
دعای طولانی کرد در کتاب عیون اخبار الرضا مذکور است خواند و در آخر قنوت گفت خداوندا تو
انتقام بکش برای من از آنکسی که بر من ظلم کرد و بمن استخفاف رسانید و شیعیان را از درگاه من دور
کرد و بچشان باو تلخی مذلت و خواری را چنانکه او بمن چشانید او را آنکه شده مردمان فرومایه
بحس کردان ابو الصلت میگوید که هنوز دعای آنحضرت تمام نشده بود که زلزله در شهر افتاد و آوازها
و فریادها بلند شد و گرد و غبار مرتفع گردید و من در مکان خود بودم که آنحضرت فرمود که ای ابو الصلت
بر خیز و بیام بالا رو و خواهی دید زن فاحشه پیری که جامهای کهنه و چرکین پوشیده و اشرار را
هیجان می آورد و اهل این ولایت آن زن را سمانه میگویند بجهت کودنی و بی عقلی او و آن زن پاره از نی بجای
علم بر دوش نهاده و جامه سرخی بر سران بسته و آن زن لشکریان و مردمان فرومایه دعلر آنجانب قصر
مامون و بزرگان لشکر او میکشد پس من بیام بالا رفتم و ندیدم مگر نفوسی را که بعصا کند میشد

وسرهای زنکه بعضا شکسته میشد مامون زاد بدم کرزده پوشیده بود واز فصرشاهجان بیرون امده ومیکریخت وتماشا کرد چون بجاذ بام خشتی بر سراو زد که خون از سرش افتاد و پوست سرش جدا شد ومردی که مامون را میشناخت فریاد کرد که وای برتو این امیرالمؤمنین است وشنید که سپاهی با یزد کفت که ساکت شو امروز روز تمیز وحکایاتی نیست وروزی نیست که ملاحظه مرتبه مردم شود واکر این امیرالمؤمنین بود زکوری فجار را بر فروج ابکار مسلط میکرد ومامون ولشکریان اورا با مذلت وخواری شدیدی راندند وابن شهراشوب هم بن حدیثرا روایت کرده ودر اخران فرموده که اموال مامون را غارت نمودند ومامون چهل نفر از غلامان خود را بدر اویخت ودر پس مرد که اخر اولنیلی را دوام نمود که دیوار خانه خراب او را بلند کنند ومیگفتند که این امر جزای استخفاف نیست که با نزد رسانیده وامد وبر انجناب داخل شد واو را قسم داد که برای تعظیم او برنخیزد ودر پیش روی او نشست وکفت که هنوز نفس من برضا وازام همچنین نرسانیده است از کشتن این چهل نفر وانچه تو امر فرمائی چنان کنم انحضرت فرمود که از خدا بترس در باره امت محمد مصطفی ص ودر باره این امری که تو را بران والی نموده واز اختصاص بخشیده است بدرستیکه تو امور مسلمانان را ضایع کرده ای وامر را بدیگران کذاشته

مؤلف کوید که از احادیث سابقه واحادیث دیگر معلوم میشود که ظالم براهل بیت نبوت را خداوند منتقم مهلتی میدهد شاید متنبه شود واز ظلم توبه وانابه نماید یا هر کاه توبه وانابه ننمایند مقامات مناهی ومعاصی که مکنون او شده از ظلم وغیره از او صادر شود وعذاب ابدی از برای تنبیه آماده ومهیا شود ولیکن کسی که مقصودش استخفاف بشریعت یا باهل بیت عصمت سلام الله علیهم اجمعین که حافظ شریعت وهادی مردم میباشد مقتضی حکمت خداوندی اینست که اورا فی الفور بعذابی والمی مبتلا سازد که آثار شریعت منطمس شود چنانچه صدوق در مجالس نقل نموده که در روز عاشورا وقتی که سید مظلومان فرمود ند که خندقی که بدور خیام اهل حرم حفر نموده بودند ویرا زنی نموده بودند اتش زنند که راه لشکر از جانب خیام مسدود شود یک ملعونی از ان اشقیا از در مقام استخفاف باینحضرت برامده دست بزد وفریاد برآورد که ای حسین واصحاب حسین بشارت باد شمارا باتش جهنم زیرا که بزودی در دنیا از برای خود برافروختید انحضرت فرمودند کیست این شخص عرض کردند ابن ابی جویره مزنی میباشد پس انحضرت سر بدرکاه خداوند اکرم عرض نمودند اللهم اذقه عذاب النار فی الدنیا پس در همان لحظه اسب او دم نمود واو را درمیان خندق اتش انداخت وملعون دیکر که او را تمیم بن حصین میگفتند فریاد برآورد که ایحسین واصحاب حسین ایا نمی بینید اب فرات را که چگونه ظاهر واشکار است که کویا مثل شکم ماهیان روشنائی میدهد قسم بخدا که نمی چشید شما از ان یکقطره را تا اینکه جرعه ناکوار مرک را از روی جزع بچشید حضرت باصحاب فرمودند این شخص کیست عرض کردند تمیم بن حصین است انحضرت فرمودند این مرد واز اهل جهنم است خداوندا این ملعون را امروز از تشنکی هلاک ساز ودر همان لحظه تشنکی بران شقی غالب شد تا اینکه از اسب خود فرود امد ودر زیر سم اسبان پایمال کردید وبجهنم واصل شد وموافق روایت مجالس ملعون

فریاد برآورد که الحسین فرزند فاطمه زهراء توجه بنسبت بحضرت رسول داری که دیکران ندارند انحضرت این ایه را تلاوت نمودند که ان الله اصطفی ادم ونوحا وال ابرهیم وال عمران علی العالمین ذریة بعضها من بعض والله ان محمدا من ال ابرهیم وان العترة الهادیة من ال محمد انحضرت فرمودند کیست این شخص عرض نمودند محمد بن اشعث است انحضرت سر مبارک بجانب اسمان بلند نمودند وعرض کردند خداوندا امروز ذلیلی بمحمد بن اشعث بنما که بعد از این او را هرکز عزیز ننمائی پس در همان ساعت عارض شد بر این ملعون عارضه واز لشکر عمر سعد بجهت قضای حاجت دور شد پس مسلط نمود خداوند عالم براو عقربی واو را کزید وبا عورت برهنه در عذره خود غلطید تا بجهنم واصل شد ابن بابویه روایت کرده است از اصبغ بن نباته که کفت مردی از قبیله بنی دارم که با لشکر ابن زیاد بقتال حضرت امام حسین ع رفته بودند بنزد ما امد وروی او سیاه شده بود وپیش از این در غایت خوشروئی وسفیدی بود من باو کفتم از بس روی تو متغیر شده است نزدیک است که من تورا نشناسم کفت من مرد سفید روئی از اصحاب امام حسین ع را شهید نمودم که اثر کثرت عبادت در پیشانی او بود وسر او را اورده ام زاوی کفت دیدم انملعون را که بر اسب سوار بود وسر انبزرکوار را در پیش زین او بخته بود که بر زانوهای اسب میخورد من با پدر خود کفتم کاشکی اندکی این سر را بلند میبست که این قدر اسب باو خفت نرساند پدرم کفت که ای فرزند بلائی که صاحب این سر باو میرساند زیاده از این که او باین سر میرساند زیرا که او بمن نقل کرد که از روزی که او را شهید نموده تا بحال هر شب که بخواب میروم همینکه بخارات از مجاری فضلات بکاخ دماغ تصاعد مینماید وروح که مایه فتوح است بر توضیحا علاقه را از ظاهر بدن قطع مینماید صاحب همین سر نزد من می اید ومیکوید که بیا ومرا بسوی جهنم میبرد ودر جهنم می اندازد وتا صبح عذاب میکشم پس از همسایکان او شنیدم که از صدای فریاد او شبها بخواب نمیتوانیم رفت پس من نزد زن او رفتم وحقیقت حال را از او پرسیدم کفت انخسران مال خود را رسوا نموده ودر جلد اول التحفة الحسینیة نقل نموده ام که در روز عاشورا شخصی استخفاف بسید الشهداء نمود ودر حق انحضرت ناسزا کفت از اسمان دو شهاب امد ودو دیده او را کور نمود باری ازینقبیل اخبار بسیار است الشیعه نمیدانم چه مصلحت بود در وقتی که انمظلوم غریب با بدن چاک چاک زانو بزانو بدم لشکر امد وفریاد ضعیفی نمود که یا قوم اقتلونی بنفسی واترکوا حرمی وقد خان حینی ولا حت لوایح ایا اقوم ذنب اکر اینهمه ظلم وادیت باین مجروح تشنه لب وارد میسا ختند چرا آتش بحرمت حمایت ایشان نیفتاد وچرا عالم منقلب نکردید

وایضا شیخ کلینی از ربیع بن حمزه روایت کرده است که کفت در خدمت انحضرت بودم وجمع کثیری امده بودند که از مسائل حلال وحرام سؤال نمودند ناکاه مرد بلند قامتی کندمکون داخل شد وکفت السلام علیک یا بن رسول الله من مردی از دوستان ودوستان اباء واجداد توام وحج امده ام ونفقه من تمام شده است بنحوی که انچه مرا بمنزل برساند ندارم پس اکر تو ام شد که مرا اعانت فرمائی بقدری که مرا بشهر خودم برساند بر خود بنده لازم میکردانم که چون

بشهر خود رسیدی بهمان نقدی برای تو تصدق نمایم آنحضرت فرمود بنشین خدا تو را رحمت کند و متوجه
مردم شد و جواب مسائل ایشانرا میفرمود و چون آنگروه متفرق شدند کسی بغیر از من و سلیمان جعفری
و خیثمه باقی نماند فرمود که مرا اذن میدهی که داخل شوم سلیمان عرض کرد خدا مطلب تو را میسر کرداند
پس آنحضرت برخواست و داخل حجره شد و بعد از ساعتی بیرون آمد و در را بست و دست را از بالای
در بیرون کرده فرمود که کجاست مرد خراسانی آمرد گفت در اینجا حاضرم فرمود بگیر این
دویست اشرفی را در نفقه و حاجت خود صرف کن و عوض از برای من تصدق مکن و الحال بیرون رو
که من تو را نه بینم و تو مرا نه بینی و چون آنمرد بیرون رفت آنحضرت بیرون آمد سلیمان عرض کرد که با مرد
احسان نمودی و مرحمت فرمودی سبب چه بود که روی از او پوشانیدی فرمود که میترسیدم که مذلت
سؤال را در صورت او ببینم بجهت آنکه حاجت او را روا کردم آیا حدیث رسول خدا را نشنیده که او
فرموده است که هر که حسنه را بپوشاند ثواب هفتاد حج باو داده شود و هر که سیئه را فاش کند بی
مخذول میگردد و هر که سیئه را پنهان دارد آمرزیده میشود پس شعری خواندند بمضمون که هرگاه
بنزد او رفتم برای طلب حاجتی چون باهل خودم برگشتم آبرویم بجا بود چنانچه جناب بزرگوارش امام حسن
چهار هزار دینار با عرابی از شکاف دیوار دادند که اعرابی خجالت نکشد ایضا ابن بابویه از موسی
بن نصر رازی روایت کرده است که روزی شخصی بآنحضرت گفت که بخدا ترا از تو اشرف از تمام اهل زمین
بود فرمود که تقوی ایشانرا شرف داده بود و طاعت خدا ایشانرا صاحب حظ ساخته بود مرد
دیگر بآنحضرت گفت که بخدا قسم که تو از همه مردمان بهتری فرمود قسم مخور که هر که تقوایش بیشتر و خدا
فرمان بردارتر است از من بهتر است بخدا قسم که این آیه جعلناکم شعوبا و قبائل لتعارفوا ان اکرمکم
عند الله اتقیکم نسخ نشده است مولف گوید چنانچه جناب بزرگوار این و رسید الساجدین
بأصمعی فرمودند در تحفة الحسینیه نقل نموده ام که اصمعی میگوید که در شب ماهتابی که در مسجد
الحرام افتاد صدای ضعیفی شنیدم پس از عقب آن صدا رفتم جوان نیکو روی خوش شمایلی دیدم که
در آثار او آثار خیر ظاهر بود و به پرده کعبه چسبید و با خدا و ملتمسا جات مینمود و از جمله آنها این
بود الهی و سیدی نامت العیون وغارت النجوم وانت ملک حی قیوم الا یا رجائی انت کاشف
کربتی فهب لی ذنبی کلها واقض حاجتی فزادی قلیل لا اراه مبلغی علی الزاد ابکی ام لبعد مسافتی
اتیت باعمال قباح ردیه وما فی الوری عبد جنی کجنایتی اتحرقنی بالنار یا غایة المنی فاین رجائی
ثم این مخافتی اصمعی میگوید چندین دفعه شنیدم آن بزرگوار این اشعار را خواند و تکرار نمود تا اینکه
افتاد و غش نمود پس من پیش رفتم و نظر بسوی او نمودم دیدم آنجوان امام زین العابدین است پس سر
مبارک او را از روی خاک برداشتم و بر دامن خود نهادم از بس که آنجناب گریسته بود قلب من بدرد
آمد و بسوخت پس بر احوال آن بزرگوار گریستم پس قطره از قطرات اشک چشم من بر صورت آن
بزرگوار چکید و چشم مبارک گشود و فرمود من هذا الذی اشغلنی عن ذکر مولای عرض نمودم
ای مولای من بنده تو اصمعی ای مولای من باعث این همه گریه و ناله چیست و حال آنکه جناب بزرگوار شما

از اهل بیت نبوت و معدن رسالتید و باب کرامت میباشید خداوند در شان شما فرموده انما
یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا اصمعی میگوید که چون آنسرور این کلمات را
شنید راست نشست و فرمود که ای اصمعی هیهات هیهات بدانکه خدا خلق فرموده است بهشت را
از برای هر کس که اطاعت او نماید اگر چه غلام حبشی باشد و خلق فرموده است جهنم را از برای هر کس
که معصیت او نماید و هر چند سید هاشمی باشد آه آه مگر نشنیده قول خدا را که میفرماید فاذا نفخ
فی الصور فلا انساب بینهم یومئذ و لا یتسائلون اصمعی میگوید که من چون این کلمات را از آن بزرگوار
شنیدم آنجناب را بگریه و ناله واگذاشتم و بعقب کار خود رفتم آیا شیعه بزرگواری که مناجاتش چنین باشد خدا
با نفسه باشد یا از انکار رواست که دستهای مبارک او را بغل بغلها محکم بند ندو پاهای مبارکش را بزنجیر
ثقیل محکم نمایند که پاهای مبارکش مجروح گردد و تا سه سال خوب نشود چنانچه زید بن صوحان روایت
نموده و آیا روا بود که از دنیای بعب و اذیت که بر آنسرور وارد آورند موافق روایت سهل ساعدی
این کلمات را در شام محنت انجام بفرماید کلما اهدانی لیلا فی دمشق کانی من الزنج عبد غاب
عنه نصیره وجدی رسول الله فی کل مشهد وشیخی امیر المؤمنین وزیره فیالیت امی لم تلدنی
و لم اکن یرانی یزید فی البلاد اسیره ایضا از ابرهیم بن عباس روایت کرده است که گفت دیدم
آنحضرت را که بغلام سیاهی اشارت نمود و فرمود که قسم میخورم بعتق و هر وقت که بعتق قسم خورده ام
یک بنده آزاد کرده ام و جمیع بندگان من آزاد باشند اگر خود مرا از این غلام بهتر دانم بسبب قرابت
رسول خدا مگر آنکه برای من عمل صالحی باشد که بسبب آن عمل بهتر از او باشم ایضا ابن شهر اشوب
روایت کرده است که روزی آنحضرت داخل حمام شد و مردی در حمام بود که آنحضرت را نمیشناخت
و بآنحضرت گفت که بیا و مرا مالندگی کن آنحضرت نیز مشغول مالندگی او شد پس مردم آنجناب را بآنمرد
شناسانیدند و آنمرد شروع در عذرخواهی کرد و آنحضرت او را دلداری میداد و میمالید ایضا
ابن شهر اشوب از موسی بن سیار روایت کرده است که گفت در خدمت آنحضرت بودم در وقتیکه به
طوس وارد میشد و چون بنزدیک باغ طوس رسیدیم آوازی شنیدم و از عقب آن آواز رفتم دیدم
جنازه می آورند و چون نظرم بر آنجنازه افتاد دیدم که آنجناب پیاده شد و آمد نزد آنجنازه و آنرا
گرفت و چنان گرفته بود که شبیه آنکه بزغاله بمادرش چسبید پس بمن فرمود که ای موسی بن سیار هر کس که
مشایعت کند دوستی از دوستان ما را از گناهان بیرون می آید مثل آنکه از مادر متولد شده باشد
و هیچ گناهی بر او نباشد و چون آنجنازه را آورده در کنار قبر گذاشتند دیدم که آنحضرت می آمد و مردم
را گشودند و آمد و دست مبارک را بر سینه آن میت گذاشت و فرمود یا فلان بن فلان بشارت باد
ترا به بهشت و بعد از این هیچ ترسی برای تو نخواهد بود من گفتم فدای تو شوم ای سید من آیا میشناختی
ویرا پیش از این زمین نرسیده بودی فرمود که ای موسی بن سیار آیا نمیدانی که در هر صبح و پسین
اعمال شیعیان ما بر ما گروه ائمه عرض میشود پس اگر تقصیری در عمل ایشان میبینیم از خدا میخواهیم
که آنرا عفو نماید و اگر زیادتی در عمل ایشان میبینیم از خدا سؤال میکنیم که ایشانرا بر آن جزای عمل

سیصد هزار قلمدان بجهت نوشتن حدیث لا اله الا الله

نیکو کرامت فرماید **و ایضاً** صاحب کشف الغمه از کتاب تاریخ نیشابوری نقل نموده است که چون
انحضرت از نیشابور روانه میشد در مهدی بود و آن مهد بر استر اشهبی بار بود و تمام یراق آن از نقره
خالص بود و چون بیازار رسید دو امام حافظ الحادیث بنویه که یکی ابوزرعه و دیگری محمد بن
اسلم طوسی بودند گفتند که ایها السید بن السادة و ایها الامام و ابن الائمة ایها السلالة الطاهرة
الرضیة ایها الخلاصة الزکیة النبویة تو را قسم میدهیم بحق پدران طاهرین و اسلاف مکرمین خود
که روی مبارک را بما بنما و حدیثی از پدران از جد خود برای ما روایت کن که آن یادگاری باشد از تو
در نزد ما پس انحضرت امر نمود که استر را نگاه دارند و پوش هودج را بالا انداختند و دیدهای
مسلمانان را بطلعت مبارک خود روشن گردانید و دو گیسو داشت مانند دو گیسوی رسول الله
و مردم در عقب یکدیگر ایستاده بودند و بعضی میگریستند و بعضی فریاد میکردند و بعضی جامه
بر خود دریدند و بعضی بر خاک میغلطیدند و بعضی سم و رکاب استر را میبوسیدند و بعضی گردنها را
بلند کرده صورت خود بپوش هودج میمالیدند و آن احوال بطول انجامید تا بوقت نصف النهار و اشکها
مانند انهار جاری بود و آوازها ساکن گردید و ائمه و قضاة فریاد کردند که ای گروه مسلمانان شما
بشنوید و ضبط نمائید و بر رسول خدا آزار مرسانید در باره عترتش پس آنحضرت حدیث را ذکر نمود و
بیست و چهار هزار قلمدان برای نوشتن آن حاضر شد سوای دوات و قلم **مؤلف گوید**
کسی مستبعد نماید که چگونه میشود که در وقت بیان نمودن آنسرور حدیث لا اله الا الله را در نیشابور بیست
و چهار هزار قلمدان در آن موجود شد بجهت نوشتن آن حدیث زیرا که در وقت ورود آنسرور
سیصد هزار محدث در شهر نیشابور موجود بودند سوای علما و محدثین دیگر و آن با نیضمام است که
محمد بن اسماعیل بخاری که معاصر بود با آنسرور و احادیث کتاب صحیح را که معتبرترین کتب اهل سنت است
او جمع نموده و تألیف او است مولدش در شهر بخارا از ولایت سمرقند است سیصد هزار محدث بر
دور او جمع شدند و علمای آن بلد بروی حسد بردند وقتی که بر منبر بود مسئله حدوث و قدم قرآن را
از او پرسیدند زیرا که سنیان خراسان و حنابله و اشاعره و قومی از شافعیان قرآن را قدیم میدانند
و بخاری حادث میداند در جواب ایشان گفت خداوند عالم وصف قرآن را در کتاب خود بمحدث
نموده علما که این را شنیدند بر او ریختند و او را از منبر کشیدند و خواستند که او را بکشند مریدانش
او را برداشته از آنجا گریختند و آمدند به بخارا و از آنجا نیز دویست هزار محدث بروی جمع شدند
و باز این حالت را دیدند از آنجا آمد به نیشابور پس در این بلد سیصد هزار محدث بر دور او جمع
شدند و در این حین که حضرت امام رضا نزول اجلال در آنجا فرمودند و باز در نیشابور بود در خصوص
حدوث و قدم قرآن در سر منبر او جنگ کردند و حاکم سمرقند وی را از آنجا گریخت به بغداد
رفت در آنجا غنبة الهم رسانید تاریخ با وجود سیصد هزار محدث بودن در آن بلد این استبعاد ندارد
و با وجودی که محدث غالباً قلمدان با خود دارد و طلب کنندگان حدیث از آنسرور در پیش و محدثین اثنا

بودند

علت حدیث لا اله الا الله و علت تلاوت سوره کهف از سر نیزه

بودند علاوه بر این اینکه نیشابور ام البلاد بوده و وسعت و جمعیتی که در آن بلد در آن زمان بود
در بلاد دیگر با نیضمام کمتر بلدی یافت میشود که چنین وسعت و ازدحام و جمعیت در آن بوده و لکنه
العالم و بانی حدیث سابق با نضمام است و طلب کنندگان حدیث ابوزرعه بود و محمد بن اسلم طوسی پس
انحضرت فرمود که حدثنی ابی موسی بن جعفر الکاظم قال حدثنی ابی جعفر بن محمد الصادق قال حدثنی
ابی محمد بن علی الباقر قال حدثنی ابی علی بن الحسین زین العابدین قال حدثنی ابی الحسین بن علی
شهید ارض کربلا قال حدثنی ابی امیر المؤمنین علی بن ابیطالب شهید ارض کوفه قال حدثنی اخی
و ابن عمی محمد رسول الله و آنحضرت فرمود که خبر داد مرا جبرئیل که از رب العزة و تعالی شنید
که میفرمود که کلمه لا اله الا الله حصار منست هر که آنرا بگوید در حصار من داخل شده و از عذاب
من ایمن است صدق الله سبحانه و تعالی و صدق جبرئیل و صدق رسوله و الائمه و ابن بابویه مضمون
این حدیث را بچند سند روایت کرده است و در یکی از آنها مذکور است که بعد از آنکه فرمود که هر که داخل
حصار من شد از عذاب من ایمن است و راحله آنحضرت روانه گردید چند قدم رفت و آواز کرد که بشرطها
و شروطها و انا من شروطها **مؤلف گوید** که حضرت امام رضا در نیشابور وقتی که پرده‌ها را
برداشتند و چشم مردم بر صورت انور آنسرور افتاد بیخود شدند و صدای گریه و ناله و ضجیج و غوغا
بلند شد زیرا که آنسرور شبیه بودند برسول خدا و آنسرور در آنحال حدیث لا اله الا الله را برای ایشان
بیان نمودند که مردم بدانند که آنسرور رکن هشتم لا اله الا الله است و بدون تمسک با آنسرور لا اله
الا الله کامل نمیشود کما هم چنین سر چند مطهر شهدا بالای نیزه تلاوت قرآن مینمودند و بر دعا حقیت
مقامات امامت خود را از مضامین آیات ثابت مینمودند و آنسرور را شبیه بودند برسول خدا از حضرت
امام رضا آباد روقتی که آنسرور سوره کهف تلاوت مینمود یا بر شیعیان و اهل بیت آن امام مظلوم
سیما سید الساجدین چه روی داد زیرا که مراد آنسرور از آیات قرآن هدایت نفر فرمود براه رشد
و سداد سیما از تلاوت سوره کهف و بعنوان کهف از پنج وجه شباهت داشت غضنفر اندوز
آنسرور با اصحاب کهف لهذا آنسرور آن سوره را تلاوت فرمودند اول اینست که چنانچه اصحاب کهف
از جان و مال و اعتبار خود گذشتند و ترک کفر نموده از متابعت دقیانوس و اقوال و افعال او تبری
نمودند همچنین اصحاب سعادت مآب آنسرور ترک وطن و اهل و عیال و مال نمودند و از متابعت ابن
زیاد بد نهاد تخلف ورزیدند و اطاعت و انقیاد آنسرور را بر خود لازم دانستند مرتبه دوم در این
کار استوار بودند تا بشهادت فایز شدند دوم اینکه چنانچه اصحاب کهف گرسنه و تشنه فرار بکوه و غار
نمودند همچنین اصحاب آنسرور مثل حبیب بن مظاهر و مسلم بن عوسجه و غیر ایشان از آن سعادتمندان
از کوفه فرار نموده خود را باردوی کیوان شکوه آنسرور رسانیده با لب تشنه و شکم گرسنه در یاری
و جان نثاری آنحضرت ثابت قدم بودند تا شهد شهادت نوشیدند سیم چنانچه از برای اصحاب کهف
زیادتی بصیرت روی داد از جهت ترک متابعت دقیانوس که انهم فتیة آمنوا بربهم و زدناهم هدی و
همچنین اصحاب آنسرور در لیلة عاشورا پرده حجاب از پیش نظر ایشان رفع شد و مقامات خود را

بنظر در آورند چهارم آنکه بسبب اصحاب کهف خلق بسیاری که منکر بعثت بودند هدایت یافتند و از آن عقیده فاسده برگشتند همچنین بسبب اصحاب سید الشهداء جمعی متنبه گردیدند و ترک اعتقاد باطل نموده موحد حقیقی گشتند پنجم آنکه اگر مردم از اصحاب کهف تعجب مینمودند که چگونه بدنهای ایشان در مدت سیصد سال فاسد نگردید و تازه باقی ماند همچنین مردمان کوفه و شام و جمعی از طایفه انام متعجب بودند که چگونه سر انور آن سید انام در بالای نیزه و شاخه درخت خرما و امکنه دیگر تلاوت قران مینماید و ارشاد و هدایت مردم مینماید چنانچه مواضعی که آن سرور تلاوت قران نموده اند در تحفة الحسينية ذکر نموده ام ای شیعه در قتلگاه بجهت تسلی دادن صغیره خود سکینه خاتون را از گریه و ناله آوازی از حلقوم بریده آن سرور بلند شد که فرمودند شیعتی ما ان شربتم ماء عذب فاذکرونی الی آخره و دیگر در شام محنت انجام بجهت تسلی دادن صغیره دیگر خود از بالای شاخه درخت سر آن سرور خم شد و آن صغیره را دلداری داد و او را از گریه ساکت فرمود و ایضا از ابن بابویه حدیثی مذکور است و مشتمل است بر معجزات و فقره و مسایل مشکله از ریان بن شبیب که خال معتصم و برادر زاده او بود روایت کرده است که چون مامون اراده کرد که از مردم بیعت بگیرد برای خودش بامارت مؤمنان و برای علی بن موسی الرضا بولایت عهد و برای فضل بن سهل بوزارت امر نمود که سه کرسی گذاشتند و این سه کس بر آن کرسیها نشستند و مردم را اذن داد که داخل شوند چون مردم داخل میشدند بیعت میکردند باینقسم که دست راست خود را بر دست راست آن سه نفر میگذاشتند بنحوی که دست خود را بلند تر میداشتند و انگشت کوچک ایشان اول بر انگشت کوچک آن سه نفر وارد میشد و بیرون میرفتند و در آخر مردمان جوانی از انصار آمد و بیعت کرد و دست خود را از زیر دست ایشان آورد بنحوی که انگشت بزرگ او اول با انگشت کوچک ایشان رسید پس آنحضرت تبسم نمود و فرمود که تمام این مردم بفسخ با ما بیعت نمودند مگر این جوان که او بعقد بیعت با ما کرد مامون پرسید که عقد بیعت کدام است و فسخ کدام آن سرور کیفیت هر دو را بیان فرمود مامون امر نمود که مردم برگردند و بار دیگر بیعت کنند بهمان نهجی که آن سرور فرموده بود مردم گفتند که چگونه مستحق امامت میتواند بود کسیکه عقد بیعت را نمیداند و کسی که او را امام میدانند سزاوار تر است بامامت و همین باعث شد که مامون زهر به آن سرور خورانید و در کتاب تحفة المجالس از کتاب اربعین نقل نموده کرد در وقت توجه حضرت امام رضا از مدینه بجانب خراسان عبور آن سرور بشهر بغداد واقع شد در آن ایام مرد حمامی بود که از جمله محبان و شیعیان با اخلاص آنحضرت بود و بارها از بغداد بمدینه طیبه بزیارت آنحضرت رفته بود و چون شنید که آنحضرت به بغداد توجه نموده باستقبال آنحضرت بیرون آمد و در سر فرسخی بغداد بشرف ملازمت آنحضرت مشرف گردید و او را بخانه خود فرود آورد و بعضی از محبان و شیعیان آنحضرت که در آن دیار بودند بخدمت آنحضرت رسیدند چند روز آنحضرت بی تکلیف تمام در بغداد تشریف داشتند روزی حضرت بآن مرد حمامی که اسم او رجب بود فرمود که حمام را گرم کن و حوضها را پر آب گردان تا امشب بحمام تو در آئیم رجب تمام کمال سعی و اهتمام

نموده و حمام را با صفا و زینت نموده اتفاقا در حوالی آن حمام مردی بود که بمرض برص مبتلا شده تمام اعضای او سفید شده بود و گندی عظیم از او می آمد و از غایت نفرتی که مردم بغداد از وی داشتند کم از منزل خود بیرون می آمد چون شنید که حمام را بجهت حضرت امام رضا گرم نمودند از منزل خود بیرون آمد و نزد گلخن تاب آمد و پنجاه درهم باو داده و گفت مرا بگوشه پنهان نمود و چون نصف شب شد چراغها روشن کردند و حوضها را پر آب کردند و عنبر و سایر بوهای خوش در حمام سوختند بعد از آن آنحضرت بحمام تشریف آوردند و در گوشه نزول اجلال ارزانی فرمودند که ناگاه مرد مبتلا ببرص داشت بیرون آمد و در برابر آنحضرت ایستاد و عرض نمود یا فرزند امیرالمؤمنین تو منبع معجزات و کراماتی استدعا آنکه نظری بحال من بکنی چون رجب آن مرد را در حمام دید بسیار خجل و منفعل شد خواست که او را بزند حضرت از کمال حسن خلق رجب را منع فرمودند و فرمودند هیچ باو مگوی پس حضرت از کمال کرم و بزرگی برخواستند و کاسه آبی از حوض حمام برداشتند و سوره فاتحة الکتاب بر آن خواندند و بآب دمیدند و بر سر آن مبروص ریختند در حال باعجاز آن معصوم و برکت آنحضرت آن مرض برص بالمره از او زایل شد بمثابه که پنداشتی هرگز آن مرض باو نبوده و بدن او سرخ و سفید شد و بصورت خوش معاودت نمود پس حضرت به رجب امر فرمودند که این مرد را بیرون ببر و از سرکار ما یکدست رخت پاکیزه بگیر و در روی به پوشان و او را در سر حمام بنشان تا ما از حمام بیرون آئیم رجب بفرموده حضرت عمل نمود و چون آنحضرت از حمام بیرون تشریف آوردند آن مرد در دست و پای آنحضرت افتاد و چون اقربا و خویشان آن مرد از این واقعه خبردار شدند زیاده از پانصد نفر از زن و مرد شیعه با خلاص آن سرور و غالیان شدند و بعد از این در معجزات بعد از دفن آن سرور ذکر خواهد شد که واعظی این حکایت را در اصفهان در بالای منبر ذکر نمود و شخصی که تا خود دانست که علاج این مشکل بود بحمام رفت و طاس آبی بهمان قصد بر سر خود ریخت از برکت توجه آن سرور از این مرض بالمره شفا یافت و ایضا در آن کتاب از کتاب مزبور روایت نموده که در وقتیکه مامون سرور اولیا علی بن موسی الرضا را از مدینه بسمت خراسان طلب نمود و آن سرور با سیصد نفر از اقربا و اصحاب آن سرور در ملازمت او متوجه خراسان شدند و در اثنای راه بمنزلی رسیدند و در آن منزل کوهی دیدند که در آن غاری بود و زاهدی در آن غار مشغول عبادت خدا بود چون آن زاهد خبر آمدن آنحضرت را شنید بخدمت آنحضرت آمد و زبان بمدح و ثنای آن قبله عالم گشود و گفت یا امام معصوم چندی سالست که آرزوی خدمت شما را دارم و تخم محبت شما در مزرعه دل میکارم و پیوسته بذکر محامد آبا و اجداد شما مشغولم و از مکارم شما توقع آن دارم که قدم رنجه فرموده ساعتی مسکن این فقیر را بنور قدوم خود منور سازی حضرت را او قبول فرموده باتفاق اصحاب همراه زاهد روان شدند تا بدر غار زاهد رسیدند حضرت با آن سیصد نفر بسم الله الرحمن الرحیم گفتند و باندرون غار داخل شدند و نشستند و حال آنکه آن غار زیاده از چهار پنج نفر نمی گنجید زاهد چون آن جماعت را در آن غار نشسته دید تعجب نمود و در قدم آنحضرت افتاد و بوسه بر پای مبارک آنحضرت میزد و از جهت عدم تدارک و عدم مایحتاج درویش بسیار شرمسار بود حضرت از نور باطن دانست که خجالت درویش از چه راه است فرمود یا درویش

هر چه داری حاضر کن در خانه هر چه باشد مهمان هر که باشد زاهد رفت و سه قرص از نان و کوزهٔ از عسل آورد و در پیش روی آنحضرت گذاشت و عذر خواهی نمود و حضرت ردای مبارک خود را بران انداخت و لب بجنبانید و بعد از آن دست بزیر ردا برد و پاره از نان و عسل بیرون می آورد و بزاهد میداد که پیش اصحاب گذارد و در کوش آنخدمت بتقدیم میرسانید تا اینکه نان و عسل بمجموع سیصد نفر قسمت رسید بعد از آن زاهد نگاه کرد دید که کوزه عسل و سه قرص نان بر حال خود باقیست و هیچ از آن کم نشده خود را در پیش آنحضرت بر خاک انداخت و روی بر پای مبارک آنحضرت میمالید و میگفت که لعنت بر کسی باد که در امامت تو شک داشته باشد و این نظیر معجزهٔ حضرت پیغمبر است در جنگ خندق که جمع کثیری را بطعام قلیل اطعام فرمود **و ایضاً** در آنکتاب از کتاب مزبور روایت نموده است که در وقتی که حضرت امام رضا بخراسان تشریف ارزانی میداشت بشهر نیشابور رسید و از آنجا گذشت بچشمهٔ ابی فرود آمد و در آنموضع سنگی بود حضرت بر سر آنسنگ ایستاد و بنماز مشغول گردید و نقش قدم مبارکش بر آنسنگ مانده و الحال آنسنگ را بریده اند و بدیوار نصب نموده اند و مشهد ساخته اند و استانه بر آنقرار داده اند و نعم ماقیل بر زمینی که نشان کف پای تو بود سالها سجده صاحب نظران خواهد بود و آنموضع بقدمگاه مشهور است و باغهای بسیار در آنموضع بود و آنحضرت باغبان را طلبید فرمود ما را میل انگور است برو و از برای ما انگور بیاور باغبان گفت از کجا انگور بیاورم که فصل زمستانست و از شدت سرما درختهای انگور را در خاک کرده ایم که مبادا از آسیب سرما و یخ بسوزد حضرت فرمود تو داخل شو و قدرت حق تعالی و معجزهٔ حضرت علی بن موسی الرضا هر درخت میوه که در باغ بود از انگور و غیره همه را پربار دید و همه را در غایت شادابی و رسیدگی مشاهده نمود بسیار متحیر شد که در این فصل این نعمت و میوه ها از کجا آمد و با خود میگفت که این باغ من نخواهد بود یا من در خواب میبینم و چون باغبان از محبان آل مروان بود و از هدایت نور بی خبر بود عداوت و دیل حرص پلیدش بجوش آمد بخاطر گذرانید که این از کرامات پسر ابوتراب است صلاح آنست که بروم و دروغی بگویم که در این باغ انگور نیست شاید که این نعمتها برای من باقی بماند پس باغبان ملعون با دست خالی از باغ بیرون آمد امام رضا فرمود که چرا برای ما انگور نیاوردی آن روسیاه بدبخت و نامرد و لعین گفت در این باغ انگور نیست حضرت دانست که او دروغ میگوید در غضب شد و گفت الهی باغ و باغبان را بسوزان این را گفت و از آن مکان کوچ کردند و آن ملعون با خود گفت که اگرچه دروغ به پسر ابوطالب گفتم اما نعمت عظیم در دست دارم پس شادی کنان متوجه باغ شد ناگاه ابری پیدا گردید و رعد و برق در آسمان پیدا شد و هوا بسیار متغیر گردید و آوازی مهیب از آسمان برآمد و از هوا آتشی پیدا شد و در باغ افتاد و در یک لحظه آن ملعون را با آنچه در باغ بود بسوخت و این نظیر معجزهٔ حضرت امام حسین است که یکی از لشکر شقاوت اثر میگفت که من در کربلا بودم و بعد بدردی مبتلا شدم خواستم چراغ را اصلاح نمایم آتش در او افتاد و هرچند خواست آتش را از خود دور کند ممکن نشد خود را در آب انداخت بمثل روغن شده و بالآخره در آن آب آتش او را بسوخت و

بجهنم واصل شد و ایضاً در آنکتاب از کتاب بصائر الدرجات و کفایة المؤمنین از عبدالله تمیم روایت میکند که روزی حضرت امام رضا بر ما بگذشت و من و تمیم بن یعقوب با یکدیگر خصم و مخالف آنحضرت بودیم پس علی بن موسی الرضا بصحرا روان شد و ما از عقب او نیز روی بصحرا نهادیم و سخنان بی ادبانه نسبت با آنحضرت بنیاد کردیم و در اثنای آنحال آهوی چند پیدا کرد در صحرا میچریدند دیدم که آنحضرت با آهو بره اشاره کرد و از آنجانب خود طلبید آن آهو بره بجانب آنحضرت دوان دوان میرفت و حضرت دست مبارک بر سر آن آهو بره میمالید و بغلام خود سپرد آهو بره بجهت جدا کردن او را از چراگاه و مادر و پدر خود اضطراب داشت پس آنحضرت نزدیک خودش طلبید و دست بر سر او کشید و چیزی گفت که نفهمیدم آن بره ساکن گردید و ترک اضطراب نمود بعد از آن آنحضرت نظر بجانب من کرد و گفت یا عبدالله دانستی که ما اهل بیت رسالتیم و وحوش و طیور و جمیع امر ما را منقاد اند گفتم بلی ای سید و مولای من تو حجتی بر خلق خدا و من توبه کردم از آنچه گفتم و میکردم پس آنحضرت بغلام خود جهت آزاد کردن آن آهو بره اشارت فرمود غلام آن آهو را رها نمود و آهو بجانب صحرا میدوید و قطرات اشک از چشمهایش بر زمین میچکید باز آنحضرت دست مبارک از روی شفقت بر سر آن میکشید آن آهو بجانب صحرا روان گردید حضرت فرمود یا عبدالله میدانی که این آهو چه گفت عرض نمودم که خدا و رسول و فرزند رسول خدا داناترند فرمود آن آهو میگوید مرا طلبیدی و من با میدان آمدم که شاید چیزی از گوشت من غذای تو شود پس امید مرا رها نمودی من و را خاطر جوئی نمودم تا بچه های خود معاودت نمود در کتاب عیون از احمد بن محمد بن ابی نصر بزنطی روایت نموده که میگوید قرائت نمودم مکتوبی را که حضرت امام رضا بامام محمد تقی نوشته بودند که یا اباجعفر بمن چنین رسید که غلامان تو وقتیکه اراده بیرون آمدن از منزل خود داری تو را سوار مینمایند و از در کوچک منزل بیرون میآیند و اینجهت بخلی است که ایشان دارند میخواهند خیر تو باحدی نرسد ای فرزند قسم میدهم تو را بحقی که من بر تو دارم باید که خروج و دخول تو در منزل خود از در بزرگ باشد و هر وقت که سوار میشوی باید اشرفی و ریال با خود برداری و هیچیک از سوال کنندگان را محروم نسازی و از اعمامت هر گاه از تو سوال نمایند کمتر از پنجاه اشرفی با ایشان مده و زیاده از این هرچه با ایشان بدهی اختیار داری و از عمه هایت هر گاه از تو سوال نمایند کمتر از بیست و پنج اشرفی با ایشان مده و هرچه بیشتر با ایشان بدهی اختیار داری ای فرزند اراده دارم که خداوند تو را بآن شیوهٔ مرضیه بلند مرتبه نماید فانفق و لاتخش من ذی العرش اقتارا **مؤلف** گوید که چون سخاوت و بذل و جوانمردی جد این سرور حضرت امام حسین بمرتبه شد که جمیع عالم امکان با انس و غالمیان نگران میباشند لهذا انسرور از نتایج سخاوت آن طاهر غیور و کامیاب شده بفرزند بزرگوار وصیت میفرمود که باید چنین رفتار نمائی و مردم را از خود بی بهره نسازی زیرا که جمیع عوالم امکان بجود و سخای ایشان محتاجند حال گوش کن شمهٔ از بذل و گذشت سید مظلوم ما را تا اینمطلب بر تو واضح شود جوانمردی و بذل و سخای آن مظلوم غریب در راه رضای خدا بمرتبه رسید که از ما سوی الله گذشت

جرات خاتم جمیع بدا اخرفرد

از وطن گذشت در کربلا غریب و بی‌یار در دست دشمنان بی‌ملاحظه اش نمودند از آب خوشگوار گذشت بر روی عباس
و اطفال و اصحابش بستند از اصحاب باوفا گذشت هر یک را بنوعی در مقابل نظرش شهید نمودند
از دو نفر عمزاده نوجوان گذشت همه را در خاک و خون مشاهده نمود از شش برادر که لعداد گذشت
همه را بتیغ ستم پاره پاره نمودند از پنج پسر فرزند که چه صغیر و چه کبیر که علی اکبر ماه رخسار باشد
همه را در مقابل نظرش کروه شده تیغ و تیر در خون اغشته نمودند از فرزند رنجور علیل خود گذشته
سید الساجدین گذشت دست بر بسته و زنجیر بر پای مبارکش نهادند بعد بعضی از منازل جبال
العلیل بیمار را در جلو مرکب میدوانیدند از بدن عنصری گذشت موی چهار هزار زخم تیر و یکصد و
هشتاد زخم نیزه و شمشیر شد از سر گذشت در هشت موضع باذیت و اهانت مبتلا شد و در ده
موضع تلاوت قرآن و ارشاد کرد اهانت نمود از چشم و دماغ و لب گذشت در سر مجلس بچوب جفا زده
گردید از زبان گذشت که از عطش کباب شد از دندان گذشت در شریعه فرات بتیر جفا شکستند در
شریعه فرات از آب خوشگوار گذشت خداوند عالم ثواب بسیار و عطیات بیشمار بشیعیان آنسرور
اخیار در وقت نوشیدن آب و بیاد آوردن عطش آنسرور اخیار و لعنت بر آن گروه اشرار کرد ثواب
صد هزار حسنه و عطای صد هزار درجه و فیض رفع صد هزار درجه عطا فرموده و گویا آزاد
نموده است صد هزار بنده و محشور میشود در روز قیامت ثلج الفؤاد یکم حرارت آفتاب قیامت
در او تاثیر نماید و از آیه‌ها است که این ثواب را در صرف هیچ نعمتی از نعمتها مقرر نفرموده از آبرو و بنا معتبره
گوش بتیر و سنان مجروح شدن از حلق گذشت هدف تیر بلا شد از حلقوم گذشت بخنجر زهرآلود
قطع شد از گردن گذشت در مجلس ابن زیاد رگهای او بخنجر او را قطع نمودند از سینه گذشت بتیر
سه شعبه دریده از ناف و پشت گذشت بنیزه دریدند از شانه گذشت بشمشیر قطعش نمودند از ذراع
گذشت بتیرش زدند از دست گذشت جمال قطعش نمود از انگشت و انگشتر گذشت قطعش نمودند از
ران گذشت در شریعه فرات تیرش زدند بعضی شدت آن تیر در ران بدر رفته تا بزین نمود که در گوه
نو جست مبارکش نهاد از زانو گذشت با وجود ضعف و نقاهت زانو بزانو بدم واه لشکر آمد
که کسی اهل بیت رسول خدا را اذیت نماید از پا گذشت طلباً لمرضاة الله از رکاب خالی نموده بزیر
کربلا افتاد از بدن عنصری گذشت سه روز و سه شب در بیابان بی سر روز بر روی زمین افتاده
بود که سکان ارض و سما و عرش و کرسی و لوح و قلم بر آن جان با خبر در راه محبت و رضای خدا
عبودیت نماید فطریق عشق و محبت از آنسرور تشنه لبان بیاموزند از لباس گذشت برهنه اش نمودند
از سلاح گذشت از کمرش گشودند از زنان و اطفال و خواهران گذشت سر برهنه و پا برهنه در جلو
مرکبان میدوانیدند و در مجالس اعادی خواران او را خواهش کنیزی نمودند آنها همه سهل است بعد
از شهادت از قبر و مزار گذشت که مقام فنای فی الله و بمرتبه کمال رسید آب بر قبرش بستند و گاو
بر مزارش راندند که تا قدم قبرش بهتر را بر طرف سازند که احدی مزار و مرقدش را نداند اذیت ابری نظم
ان بلاهائی که از روز ازل گشته نازل از خدای لم یزل یک بیک بر انبیا و مرسلین تا زمان خم

للعالمین

نمود مثنوی غیر فصل بطن الارض کم و تند سیر قدر

للعالمین جمله را باده دادی بیهش بیش عقل خود ببیتن سنجید مش آنچه بر پیغمبران یکسر گذشت
جمله بر فرزند پیغمبر گذشت بارک چون عاشق حقیقی در میدان محبت و وداد خداوند تبارک و تعالی
کردید فو در مقام فنا فی الله هر زمان جلوه نمود و هر آن قبولش درد والی نمود کل عالم امکان
در جلوه گاه جمالش حیران و والهه و جمیع خلایق از تصور عظمت و جلالش دیوانه و سرگردان شدند
نظم این حسین کیست که عالم همه دیوانه اوست این چه شمعیست که جانها همه پروانه اوست
کجا مینگرم نور رخش جلوه گر است هر کجا میگذرم جلوه مستانه اوست خلق عالم همگی عاشق و
شیدای ویند انجوش تماشای شوربده که دیوانه اوست هر دلی میل سوی کرب و بلایش دارد
من ندانم که چه سر است که در خانه اوست تا که او جام بلا از کف ساغر نوشید همه را چشم بلا
وی و پیمانه اوست وایضاً در کتاب تحفة المجالس از عماد بن زید روایت کرده است که خدمت
حضرت امام رضا بودم و بمکه میرفتم در اثنای راه غلام مرا بیماری عارض شد و از من انگور خواست
گفتم در این بیابان انگور از کجا بیاورم که در آن حین حضرت امام رضا پیش نرگس فرمودند که غلام تو ارزوی
انگور کرده بمقابل خود نگاه کن چون نگاه کردم باغی در غایت خرمی و طراوت دیدم که در آن باغ انواع
درختان انار و انگور و انجیر بسیار بود من برخواستم و بآن باغ رفتم و انگور و انار بسیار چیدم و پیش
غلام آوردم و توشه راه نیز از آن گرفتم و چون ببغداد آمدم و این حکایت را با لیث بن سعد الجوهری
بیان کردم ایشان بخدمت حضرت امام رضا آمدند و این خبر از من شنیده بودند بجهت آنحضرت نقل نمودند
حضرت با ایشان فرمودند باغ از شما دور نیست سیر ببینید چون نگاه کردند باغی مانند باغهای بهشت
عنبر سرشت مشاهده نمودند که انواع میوه‌ها در آن باغ موجود بود گفتند ما شهادت میدهیم که تو
فرزند رسول خدائی و بهترین خلقائی بعد از پدر و جد خود وایضاً در آن کتاب از چند کتب نقل نموده
که نوفلی روایت میکند که وقتی حضرت امام رضا از مامون اجازت خواست که دوائی خورده ام و
بچشم آب که رسیدم میروم باید که مرا هفت روز معاف دارید و رسول تو پیش من آمد شد نکند مامون
سرور را اجازت داده آنسرور در بیرون دنیا بر چشمه رفت و در آنجا خیمه زد مامون دو روز میشمرد تا آنکه
روز هفتم رسید با خدم و حشم سوار شد و بقصد دیدن آنحضرت بآن چشمه توجه نمود و چون بآن
موضع رسید از اسب فرود آمد و بخیمه آنحضرت داخل شد و شرف ملاقات حضرت را در آنجا ادراک نمود
بعد از مراسم تعظیم و تکریم و اظهار اشتیاق باتفاق آنسرور سوار شد بمنزل خود مراجعت نمودند بعد
از اندک زمانی نامه از عامل مدینه رسید که حضرت امام رضا بمدینه تشریف آوردند و از آنجا بجانب مکه
توجه فرمودند و بعد از چند روز دیگر نامه از عامل مکه رسید که حضرت امام رضا بمکه میباشد
مامون چون نامه را دید تعجب بسیار نمود برخواست بخدمت حضرت امام رضا آمد گفت که از
من درخواستی که هفت روز ترا معاف دارم کرد و امروز بی تاب که روی و بآن بهانه بمکه و مدینه
رفتی حق تعالی ترا علم عظیم عطا فرموده من برادر و پسر عم تو ام چه شود که از آن علم حرفی بمن بیاموزی تا از آن
منتفع شوم حضرت امام رضا فرمودند اگر من خضر بودمی این خبر تو میگویی اما در نبودمی فکیف که بر

خبر دادن آنحضرت بآنکه محمد بن جعفر در حال نزع بود

از دعاهای تو میباشم مامون ملعون بخندید و گفت بخدا قسم که با این اماکن رفتی و رجوع نمودی و تو حجت
خدائی و ولی این امت **و ایضا** در آنکتاب از کتاب کشف الغمه روایت نموده که من و برادرم در خدمت
امام رضا بودیم که خبر آوردند که عمش محمد بن جعفر در حال نزع است و ذقن او را بسته اند پس در خدمت
آنحضرت رفتیم بنزد او رفتیم دیدیم که برادرش اسحق و فرزندان او در بالین او نشسته اند و میگریستند پس
آنحضرت لحظه نشست و تبسم نمود چون وقت نماز بود برخواست یاران گفتند شماتت کردی بمرگ
عمش و خوشحال شدی من بخدمتش آمده گفتم فدای تو شوم تبسم تو را حمل بر شماتت نمودند فرمودند
که غلط فهمیدند تعجب و تبسم من از آن بود که اسحق بر آن میگریست و حال آنکه اسحق پیش از وی خواهد مرد
و او که محمد است بر اسحق خواهد گریست پس بعد از ساعتی محمد عرق نموده خوب شد و مدتها زنده بود و اسحق مدتی
پیش از محمد چنانچه آنحضرت فرموده بودند از دنیا رحلت نمود **و ایضا** در آنکتاب از کشف الغمه از
حسن بن الوشا روایت میکند که چون بخراسان رسیدیم روزی خادمی از جانب علی بن موسی الرضا
آمد و گفت از آن مرکب که آورده برای ما بفرست و مرا چون بخاطر نبود عذر خواستم که مرکب نیاورده ام
خادم رفت و باز آمد و گفت البته هست پیدا کن من برخواستم و با غلامان دیگر تفحص بسیار کردیم
و نیافتیم پس بخادم گفتم مرا اینجا نیست که مرکب داشته ام و در میان اسبابهای من نیست خادم رفت و
بعد از ساعتی برگشت و گفت صندوقچه هست که در آنجا است چون تفحص درست نمودم چنان بود که
آنحضرت فرموده بود خود آن مرکب را برداشته بخدمت آنحضرت رفتم و گفتم گواهی میدهم که تو امام
مفترض الطاعه و اعتقاد من بامامت آنحضرت نمودم و با بنسبب هدایت یافتم **و ایضا** در آنکتاب
از بصائر الدرجات و کفایة المؤمنین از فضل بن یونس روایت میکند که وقتی عازم سفر حج بودم و لهذا
اسباب سفر و تجهیز زاد و راحله نمودم و بعد از طی مراحل بمدینه رسیدم و بسیاری از خیل و حشم هارون
الرشید را در آنمکان دیدم دانستم که هرون اراده حج دارد بمنزلی فرود آمدم و جمعی از دوستان رسول خدا
با من در آنمنزل نزول کرده بودند طعامی حاضر ساختیم هنوز ما دست بطعام دراز نکرده بودند که
غلام من در آمد و گفت شخصی که کنیتش ابو الحسن است در بیرون در ایستاده و اذن دخول مجلس تو را می
طلبد گفتم آنکسی که من طالب ویم اگر باشد تو را آزاد مینمایم و از روی اضطراب بیرون رفتم دیدم که حضرت
ابو الحسن علی بن موسی الرضا سواره ایستاده گفتم یا ابن رسول الله نزول اجلال ارزانی فرمائید و منزل
ما را بنور قدوم خود منور فرمائید حضرت فرود آمد و با ما بر سر سفره نشست و بعد از صرف طعام گفت
ای فضل خلیفه امروز بحسین بن زید ده دینار عطا فرموده و آن مبلغ را بتو حواله نموده و حسین بن زید
از من توقع نموده که مبلغ معهود را زود باو برسانی فضل گوید من عرض کردم یا ابن رسول الله بخدا قسم
که از محاسبه خلیفه نزد من از قلیل و کثیر چیزی باقی نمانده اما هر چه شما فرمائید مطیع و منقادم
آنحضرت فرمود یا فضل تو مبلغ را بحسین تسلیم نما که قبل از آنکه بمنزل خود برسی آن مبلغ بتو واصل
خواهد شد و اندک زمانی برنیامد که حسین بن زید نزد من آمد و مطالبه توجیه کرده و من حسب فرموده
رضا مبلغ معهود را بحسین دادم و بخدا قسم که پیش از آنکه بمنزل خود برسم آن مبلغ بمن رسید و ایضا

جواب مسائل علی بن احمد کوفی قبل از سؤال

در آنکتاب از محمد بن ابی نصر بزنطی روایت نموده که روزی نجاشی از من پرسید که امام کیست بعد از امام
تو و من چون از حضرت امام رضا چیزی در این باب نشنیده بودم جواب ندادم و گفتم تا از و نپرسم
جواب نگویم پس بخدمت آنحضرت مشرف شدم و سؤال نجاشی را عرض نمودم فرمود که امام بعد از من پسر
منست و بعد از آن گفت هرگز کسی جرأت میکند که بگوید پسر من خلیفه منست و او را پسر نباشد تا امام
محمد تقی هنوز متولد نشده بود بعد از آن متولد شد و در حدیثی وارد شده است که ابو اسمعیل سندی
میگوید که من در سند بودم که شنیدم در عربستان کسی است که خداوند او را بر روی زمین پس بطلب
او از سند بیرون شدم و در تفحص حجت خدا بر آمدم تا اینکه جناب امام رضا را بمن نشان دادند پس
توجه بآنحضرت نمودم و وارد مجلس آنحضرت شدم در حالیکه عالم بلغت عرب نبودم پس بآنحضرت بزبان
سندی سلام نمودم و آنحضرت بزبان زبان رد سلام من نمودند و میان من و آنحضرت سؤال و
جواب چندی بزبان سندی شد بعد از آن عرض کردم که من چون شنیدم که در میان طایفه عرب
کسی هست که راهنمای خلایق و حجت خداوند است لهذا در طلب آنکس بر آمدم که او را بیابم آنحضرت فرمود
که منم آنکسی که در طلب او بر آمده و منم حجت خداوند و سؤال نما از من آنچه اراده داری ابو اسمعیل میگوید
پس سؤال نمودم از آنحضرت از آنچه مقصودم بود پس چون خواستم که از خدمت آنحضرت مرخص شوم
عرض نمودم که من زبان عرب نمیدانم و دوست دارم که لغت عرب را بدانم پس بخوان خداوند که مرا دانا نماید
بلغت عرب آنحضرت مرا بنزد خود طلبید و بدست مبارک زبان مرا مسح فرمود و از آن وقت تا بحال بلغت عرب
تکلم مینمایم و در حدیث دیگر روایت شده که علی بن احمد کوفی میگوید که چون قصد نمودم که از کوفه بسوی
خراسان روم دختری داشتم در آنوقت بنزد من آمد یک حله بمن داد و گفت چون بخراسان رسیدی این حله را
بفروش و قیمت آنرا از برای من فیروزج بخر من آن حله را در میان بارهای خود گذاشتم و روانه خراسان شدم
چون بمرو رسیدم و در آنجا منزل کردیم بعد از زمانی غلام حضرت امام رضا نزد من آمد و گفت
آمده ایم که از تو حله بخریم و آن اکفن بعضی از غلامان حضرت رضا نمائیم من با ایشان گفتم در نزد من حله
نیست و من از آن حله که دخترم بمن داده بود که از برای او فیروزج بخرم فراموش نموده بودم بعد از لمحه باز
غلامان آنحضرت آمدند و گفتند آقای ما حضرت رضا بتو سلام رسانیده و فرموده که در میان بارهای
تو حله میباشد با این صفت و نشان و قتیکه از کوفه بسوی خراسان می آمدی دخترت بتو داد که از برایش
فیروزج بخری این وجه حله است بگیر و حله را بده پس من و چند نفر از ایشان گرفتم و حله را بایشان دادم
و با خود گفتم که قسم بخدا هر آینه سؤال مینمایم از آنجناب چند مسئله اگر جواب داد پس معلوم است که او
حجت خداست و آن مسائل را نوشتم و صبح آن نوشته را بخدمت رسانیدم چون نزدیک منزل آنحضرت رسیدم
از کثرت جمعیت و ازدحام نتوانستم که پیش روم در گوشه نشستم که ناگاه دیدم از میان مردمان یکی
از غلامان آنحضرت بیرون آمد و گفت کجا است علی بن احمد کوفی پس من پیش رفتم و گفتم منم گفت بگیر این است
جواب مسائلی که با تو است پس نوشته آنحضرت را گرفتم دیدم بعینه همان مسائلی که من نوشته بودم و او
بعد واحد جواب فرموده بود نیز در حدیث دیگر از حسن بن موسی بن جعفر علیهما السلام روایت شده

که میگوید من با جمعی از جوانان بنی هاشم در اطراف حضرت امام رضا نشسته بودیم که ناگاه جعفر بن عمر علوی
با لباسهای مندرس و احوال بدی بر ما گذشت ما از احوال جعفر و هیئت او خندیدیم حضرت امام رضا
چون دید که ما از احوال و هیئت او خندیدیم فرمودند که زود باشد که شما جعفر را صاحب مال و ثروت و
خدم و حشم ملاحظه نمائید میگوید هنوز یکماه از زمان فرمایش آنحضرت نگذشته بود که جعفر والی مدینه
شد و صاحب ثروت و عزت و خدم و حشم گردید و روزی بر ما گذشت و حال آنکه غلامان و خادمان
با او بودند **و ایضا** در کتاب عیون از ریان بن الصلت روایت نموده میگوید که چون اراده
نمودم که بسوی عراق بیرون روم و عزم نمودم بر اینکه حضرت امام رضا را وداع نمایم و یک پیراهنی از آن
پیراهنی که آنحضرت میپوشید بجهت کفن خود از آنحضرت بگیرم و چند درهم از مال آنحضرت بگیرم و بجهت
دختران خود انگشتر بسازم چون این مطالب را مکنون خاطر خود نمودم و بمجلس بهشت مثال
آنحضرت مشرف شدم و در وقتیکه آنحضرت را وداع نمودم که بیرون آیم از کثرت گریه و تأسف بر مفارقت آنحضرت
از حوائج مکنونه خود بالمره فراموش کردم فلما خرجت من بین یدیه صاح لی یا ریان ارجع فرجعت یعنی چونکه
از پیش روی آنحضرت بیرون آمدم فریاد زدند که ای ریان برگرد پس برگشتم آنحضرت فرمودند آیا دوست نمیداری
که چند درهم بتو دهم که بجهت دختران خود انگشتر بسازی و جامه از جامه های جسد خود بتو دهم که کفن خود
نمائی هرگاه اجل تو برسد پس عرض کردم یا سیدی قد کان فی نفسی ان اسئلک فی ذلک فمنعنی الغم بفراقک
فرفع علیه السلام الوساده ثم اخرج قمیصا فدفعه الی و رفع جانب المصلی فاخرج دراهم فدفعها الی فعددتها
وکانت ثلثین درهما یعنی ای آقای من بود در خاطر من اینکه از جناب شما سؤال نمایم اینمطالب را پس هم و غم
مانع شد مرا و مفارقت از جناب مقدست فراموش نمود از خاطرم اینمطالب را پس آنحضرت عالمیان متکای
مبارک خود را بلند نمودند و یک پیراهنی بیرون آوردند و بمن مرحمت فرمودند و بعد یک طرف مصلای
خود را بلند نمودند و چند درهم برداشتند و بمن مرحمت فرمودند پس شمردم آندراهم را سی درهم بود و
ایضا در عیون از محمد بن عبد الله قمی مرویست که گفت در خدمت حضرت امام رضا بودم و عطش
شدیدی بر من وارد شده بود پس کراهت داشتم که در آنمجلس آب طلب نمایم پس آنمنبع جود و مروت
قبل از اینکه من اظهار عطش نمایم خود آب طلبیدند و قدری چشیدند و بعد بمن مرحمت فرمودند و گفتند که
ای ابو محمد از این آب بیاشام که آب سردیست پس من نظر از آن گرفتم و آشامیدم **و ایضا** در عیون از ابو
محمد غفاری مرویست که قرضی ثقیل بر من وارد شده بود پس بخود گفتم که چاره از برای این دین نمیشود
مگر اینکه متوسل شوم بمولا و آقای خود ابو الحسن علی بن موسی الرضا پس چونکه صبح شد بدر خانه
آنحضرت آمدم و قبل از آنکه اظهار مطلب نمایم و لب بسؤال حاجت خود باز نمایم فرمودند که یا ابا محمد
ما حاجت ترا فهمیدیم و بر ما است که ادا نمائیم قرض ترا پس چونکه وقت افطار شد طعامی بجهت افطار
آنحضرت آوردند و با آنحضرت طعام خوردیم بعد از صرف طعام آنحضرت فرمودند ای ابا محمد آیا تو را مشتاق
در نزد ما میمانی یا بر میگردی عرض نمودم ای آقای من اگر حاجتم روا شود برگشتن را دوست دارم پس آنحضرت
از زیر بساط خود یکمشت دراهم و دینار برداشتند بمن مرحمت فرمودند بعد از آن از خدمت آنحضرت

بیرون آمدم و نزدیک چراغ آمدم و نگاه بانها نمودم فاذا هی دنانیر حمر و صفر فاول دینار وقع بیدی و رایت
نقشه کان علیه یا ابا محمد الدنانیر خمسون ستة و عشرون منها لقضاء دینک و اربعة و عشرون لنفقة
عیالک فلما اصبحت فتشت الدنانیر فلم اجد ذلک الدینار واذا هی لا ینقص شیئا یعنی پس ناگاه دیدم که
اشرفی و در میان آنها اول اشرفی که از آن پول بدستم آمد دیدم که بر آن اشرفی نقش شده که ای ابا محمد پنجاه
اشرفی میباشد بیست و شش اشرفی بجهت قرض خود بردار و بیست و چهار اشرفی بجهت نفقه عیال خود بردار
پس چونکه صبح شد در آن اشرفیها نظر نمودم آن اشرفی منقوش را نیافتم و از عدد آن اشرفیها چیزی کم نکرده
بود **مؤلف گوید** که چون این روایت با روایتی که سابقا ذکر این روایت بود اختلافی داشت لهذا
نقل نمودیم تا واضح شود اختلاف متن این دو روایت بر متتبع در اخبار و در کتاب عیون اخبار الرضا
از یاسر خادم روایت نموده است حدیثی را که حاصل الحدیث اینست که میگوید روزی در مرو ما
خدمتکاران حضرت امام رضا در خدمت آنحضرت بودیم که ناگاه شنیدیم صدای باز شدن دری را
که از خانه مأمون بود و متصل بود از آنخانه بخانه حضرت امام رضا همینکه آن در باز شد حضرت بما فرمود
برخیزید و متفرق شوید پس ما ها برخاستیم و رفتیم پس داخل شد مأمون بر آنحضرت و در دستش نوشته
طویلی بود که نظر در آن مینمود آنحضرت خواستند که بجهت تعظیم او از جای خود برخیزند قسم داد مأمون
آنحضرت را بحق جدش رسول الله که برنخیزد و بعد مأمون نزدیک با آنحضرت آمد و روی مبارک آنحضرت را
بوسید و پیش روی آنحضرت نشست پس شروع نمود بخواندن آن نوشته که در دستش داشت و در آن نامه
سرداران او نوشته بودند که فتح نمودیم ما فلان قریه کابل را پس چون از خواندن فتح نامه فارغ شد آن
حضرت فرمودند که مسرور میشوی بفتح قریه از قریه های مشرکین مأمون عرض کرد مگر جای سرور و
خوشحالی نیست حضرت فرمودند بپرهیز از خداوند عالم در حق امت محمد که تو دارند و خداوند
تو را بر ایشان والی و رئیس گردانیده و تو را مخصوص بریاست نموده که با امور ایشان برسی و تو ضایع نمودی
امور مسلمانان را و واگذاشتی امور ایشان را بغیر خودت که بغیر در میان ایشان بغیر حکم خدا رفتار مینماید
و تو در این بلد خراسان منزل نموده و ترک نموده بیت الهجرة و مهبط الوحی را که مدینه طیبه است و حال
اینکه مهاجرین و انصار مظلوم میباشند و والی تو بر ایشان تعدی نموده و ملاحظه نمینماید ولاة
امر تو در حق هیچ مؤمنی قرابت و عهد و ذمه اسلام او را و میگذرد بر مظلومین روزگاری که در آن امیدی نیست بهم
ایشان از ظلم ظالمین در تعب و مشقت و نمی یابند در سبیل اگر شکوه بان نمایند و نمیتوانند که خود را
بتو برسانند از کثرت دوری که میان تو و ایشان است پس بپرهیز از خدا ای مأمون در امور مسلمانان و
برگرد بسوی بیت الهجرة و بیت النبوة و محلی که معدن مهاجرین و انصار است اما علمت یا امیر المؤمنین ان والی
المسلمین مثل العمود فی وسط الفسطاط من اراده اخذه یعنی آیا نمیدانی ای امیر المؤمنین که والی مسلمانان
باید مثل عمود خیمه باشد در وسط خیمه که از هر جا بخواهند بتوانند باو برسند و با او نسبت
بهم رسانیده باشد از هر رسیدن باو **مؤلف گوید** که ولایت شهرهای دنیا از ربع مسکون
در تصرف مأمون بود چنانچه از شرح قصیده ابو فراس نقل شده است که هرون ملعون ولایات از ربع

امر نمودن ذوالریاستین مامون را که [illegible]

مسکون کرد در تصرف او بود براولاد خود قسمت نمود و بمامون الرشید شرقی عقبه را که عبارتست
از کرمانشاهان ونهاوند وقم وکاشان وفارس وری واصفهان وقومس وبلاد جبل وخراسان و
وماوراء النهر وطبرستان وزابل وهند وکابل ست واکناشت وبمحمد امین واسط وکوفه وبصره و
شامات وسواد عراق وموصل وجزیره وحجاز ویمن ومصر تا انتهای مغرب داد وبقاسم مؤتمن بعضی
از ولایات جزیره را داد ودر وقتیکه مامون غالب بر ایشان شد ولایات ایشان هم در تصرف او در
آمد پس مملکت مامون مثل هرون بود ودر این زمان که حضرت رضا ع باو فرمودند کرد منزل
نما پس موافق فرمایش حضرت مدینه در وسط مملکت او بود چنانچه ستون در وسط خیمه میباشد
پابرجی موافق حدیث سابق بعد از آن مامون عرض کرد که ای سید و آقای من بجدای تو قرار کرد چنان
خواهم نمود حضرت فرمود رای من آنست که از این بلاد بیرون شوی و مکان کبری در موضعیکه آباو
اجداد تو در آنجا منزل داشته اند یعنی مدینه طیبه ودر آنمکان با مور مسلمانان برسی وامر ایشان را بغیر خود
وانگذاری زیرا که خداوند عالم باز خواست خواهد نمود تو را از این ریاست وسلطنت که بتو عطا فرموده
پس مامون از جای خود برخواست وعرض کرد بلی ای سید و مولای خودم اجابت نمودم فرمایش شما را
ورای تو نیکو رایست پس بیرون رفت مامون وامر نمود اینکه نوابان از مرو بیرون روند و اسباب سفر
مدینه طیبه مهیا نمایند وچون این خبر بذوالریاستین که وزیر مامون بود رسید مغموم ومهموم شد
مؤلف گوید که لفظ ذوالریاستین وذوالقلمین وذوالیمینین در کتب اخبار وتواریخ بسیار است
که هر یک اسمی میباشند از برای یکی از خواص مامون واما ذوالریاستین بجهت اینست که هم تدبیر لشکر
وعسکر باو مفوض بود وهم امور رعیت ونظم ولایات ولیکن بعضی از عظمای ذوالاقتدار فرمودند
که سبب لقب او بذوالریاستین اینست که چون حضرت امام رضا ع ولیعهد شدند مامون قرار داد که او
امورات متعلقه با نحضرت را متوجه شود ونظم امور آنحضرت نماید وچون امورات مامون هم باو سابقا
مفوض بود لهذا بذوالریاستین ملقب شد وهم چنین ذوالقلمین چون بقلم او امور آنحضرت وامور مامون نوشته
میشد وضبط وثبت این دو امر بقلم او بود او را ذوالقلمین گفتند واما ذوالیمینین چون وقتی که حضرت
امام رضا ع ببغداد آمدند طاهر بدست چپ خود با آنحضرت مصافحه نمود آنحضرت سؤال فرمودند که چرا بدست
راست مصافحه نمودی جواب داد که چون دست راستم در بیعت امیرالمؤمنین است لهذا باین دست با شما
مصافحه نمودم وقتی که آنحضرت برو آمدند ومامون چون از این کیفیت مطلع شد با آنحضرت عرض نمود که همین
او همانست که بدست مبارک شما رسیده و تبرک یافته است لهذا بذوالیمینین ملقب شد باری موافق روایت
سابق بذوالریاستین این خبر اندوه عظیمی لهو عارض گردید وبا وجود اینکه امور مملکت وجاری میشد
ودر جمیع امورات برای او بود ولیکن در اینمقام جرأت نکرد که با مامون در نظام در اینخصوص چیزی
بگوید ودر نظام تقویت رای آنحضرت نمود بلکه مبالغه در این نمود پس ایمننهایی بر نزد مامون وگفت
ای امیرالمؤمنین این چه اراده است که نموده اید وچه امریست که فرموده اید مامون گفت ای فضل در این
کار من برای ندارم چون مولا وسیدم ابوالحسن مرا باین کار امر نموده است لهذا صواب دانستم فضل

کلمات گفتن فضل ذوالریاستین با مامون

گفت یا امیرالمؤمنین این اراده صواب نیست و ازینکه بر سلطنت ومملکت داری دولت زیرا که تو برادر را
در این زودی بقتل آوردی و خلافت را از او گرفتی وبرادران دیگر تو جمیعا دشمن تو میباشند بلکه جمیع
اهل عراق وطوایف اعراب ومنسوبین تو از طایفه بنی عباس همه عداوت با تو دارند ودیگر اینکه این امر
دیگری که تازه از تو بظهور رسید که حضرت رضا را ولیعهد وجانشین خود نمودی وولایت عهد برادر
فرزندان هارون که برادران تو میباشند بیرون نمودی وحال اینکه فقها وعلما ودانشمندان و
عامه مردمان وال عباس راضی باین امر نبودند ودلهای ایشان بسبب این کار نفرتی از شما دارد و
چنین نیکو میدانم که در همین بلده خراسان بمانی تا وقتیکه دلهای مردم از کینه وعداوتی که با تو
دارند سکونی بهمرسانند ومانوس شوند با چیزی که تو درباره برادرت محمد امین نمودی واز انخیالات
بیرون شوند واگر این سخن را از من قبول نفرمائی پیرمردانی که سالها خدمت به پدرت نموده اند واز
امور رعیت ونظام مملکت داری وقوفی دارند با ایشان مشورت نما هرگاه ایشان انکار را پسندند
خیال کن والا ترک نما مامون گفت مشایخی که میگوئی با ایشان مشورت نمایم در اینخصوص کیستند
وچگونه اشخاص میباشند گفت مثل علی بن عمران وابن موسی وجلودی واین اشخاص کسانی بودند که
در وقتیکه حضرت رضا را ولیعهد نموده بودند راضی باین نبودند وبا آنحضرت بیعت ننمودند وباین سبب
مامون هر سه نفر ایشان را محبوس نموده بود مامون بفضل گفت چنین خواهم نمود پس چونکه روز دیگر
شد حضرت امام رضا ع بمنزل مامون وارد شدند وفرمودند که چه کردی در این امر مامون این خبر را که از ذوا
الریاستین واقع شده بود با نحضرت عرض کرد وبعد از آن امر نمود که آن هر سه را از حبس بیرون نموده بمجلس
او بیاورند واول دفعه علی بن عمران را بمجلس او بیاورند واول دفعه علی بن عمران را بمجلس داخل نمودند چون
آن ملعون وارد مجلس شد ونظر نمود که حضرت رضا در پهلوی مامون در نهایت جلال وعظمت نشسته
آتش عداوت وحقد او مشتعل شد وگفت یا امیرالمؤمنین طلب پناه مینمایم بخدا از اینکه امر سلطنت
وریاستی را که خداوند از برای شما وآبا واجداد شما قرار داده بیرون نمائی وقرار دهی آن امر را از برای دشمنان
خود وکسانی که پدران تو میکشتند ایشان را وپدران ایشان را ومتفرق مینمودند ایشان را در بلدها
مامون از سخن آن دون در غضب شد وگفت یا ابن الزانیه هنوز تو در اینعداوت وکینه هستی ای جلاد بگیر
او را و بزن گردنش را چون گردن او را زدند ابن بونس را بعد از انشقی وارد نمودند وچون نظر آن شقی بر آن امام
منقی افتاد که در پهلوی مامون بر سریر عظمت وجلال متمکن گردید نوایر حسد وکینه از سینه او شعله ور
گردید وگفت یا امیرالمؤمنین اینشخص که در پهلوی تو نشسته صنم یعبد من دون الله مامون از سخن آن
ملعون نیز در غضب شد وگفت یا ابن الزانیه تو هم نیز از کینه وعداوت باقی میباشی ای جلاد بگیر او را
وگردنش را بزن بعد از کشتن آن شقی جلودی را وارد مجلس آن دنی نمودند ولیکن اینجلودی از جمله سرداران
کاری هارون بود وسالهای بسیار خدمت بهرون نموده بود ودر زمان هرون در وقتی که امام
زاده محمد فرزند امام جعفر صادق ع در مدینه طیبه خروج نموده بود هارون همین جلودی را با لشکر
وعسکر بمدینه فرستاده بود وامر نموده که غالب بر امامزاده محمد گردید او را گردن زنند وتغییر دهید

امر نمودن ذو الریاستین مامون را که در بغداد باشد

مسکون گردد در تصرف او بود برا اولاد خود قسمت نمود و بمامون الرشید شرقی عقبه را اگر عبارتست
از کرمانشاهان و نهاوند و قم و کاشان و فارس و ری و اصفهان و قومس و بلاد جبل و خراسان و
وماوراء النهر و طبرستان و زابل و هند و کابلستان و اکناف و بمحمد امین واسط و کوفه و بصره و
شامات و سواد عراق و موصل و جزیره و حجاز و یمن و مصر تا انتهای مغرب داد و بقاسم مؤتمن بعضی
از ولایات جزیره را داد و در وقتیکه مامون غالب بر ایشان شد ولایات ایشان هم در تصرف او در
آمد پس مملکت مامون مثل هرون بود و در این زمان که حضرت رضا با و فرمودند که در مدینه منزل
نما پس موافق فرمایش حضرت مدینه در وسط مملکت او بود چنانچه ستون در وسط خیمه میباشد
باری موافق حدیث سابق بعد از آن مامون عرض کرد که ای سید و آقای من یا بجای تو قرار گیرد چنان
خواهم نمود حضرت فرمود رای من اینست که از این بلاد بیرون شوی و مکان گیری در موضعیکه آباو
اجداد تو در آنجا منزل داشته اند یعنی مدینه طیبه و در آنمکان با مور مسلمانان برسی و امر ایشان را بغیر خود
وانگذاری زیرا که خداوند عالم باز خواست خواهد نمود ترا از این ریاست و سلطنت که بتو عطا فرموده
پس مامون رضای خود برخواست و عرض کرد بلی ای سید و مولای خودم اجابت نمودم فرمایش شما را
ورای تو نیکو رایست پس بیرون رفت مامون و امر نمود اینکه نوابان از مرو بیرون روند و اسباب سفر
مدینه طیبه مهیا نمایند و چون اینخبر بذوالریاستین که وزیر مامون بود رسید مغموم و مهموم شد
مؤلف گوید که لفظ ذوالریاستین و ذو القلمین و ذو الیمینین در کتب اخبار و تواریخ بسیارست
که هر یک اسمی میباشند از برای یکی از خواص مامون و اما ذو الریاستین بجهت اینستکه هم تدبیر لشکر
و عسکر با و مفوض بود و هم امور رعیت و نظم ولایات و لیکن بعضی از علمای ذو الاقتدار فرموده اند
که سبب لقب او بذوالریاستین اینستکه چون حضرت امام رضا ولیعهد شدند مامون قرار داد که او
امورات متعلقه بانسرور را متوجه شود و نظم امور انسرور نماید و چون امورات مامون هم با و سابقا
مفوض بود لهذا بذوالریاستین ملقب شد و هم چنین ذو القلمین چون بقلم او انسرور و امور مامون نوشته
میشد و ضبط و ثبت میشد و امر بقلم او بود او را ذو القلمین گفتند و اما ذو الیمینین چون وقتی که حضرت
امام رضا ببغداد آمدند ظاهر بیعت چپ خود را با انسرور مصافحه نمود انسرور سؤال فرمودند که چرا بدست
راست مصافحه نمودی جواب داد که چون دست راستم در بیعت امیر المؤمنین است لهذا با این دست با شما
مصافحه نمودم وقتی که انسرور بمرو آمدند و مامون چون از انکیفیت مطلع شد با انسرور عرض نمود که بهر
او همانست که بدست مبارک شما رسیده و ترا لهذا بذو الیمینین ملقب شد باری موافق روایت
سابق بذوالریاستین از اینخبر اندوه عظیمی اورا عارض گردید و با وجود اینکه امور مملکت و جاری میشد
و در جمیع امورات رای رای او بود و لیکن در اینمقام جرات نکرد که با مامون در ظاهر در اینخصوص چیزی
بگوید و در ظاهر تقویت رای انسرور نمود بلکه مبالغه در این نمود پس از مدتی نهانی بنزد مامون و گفت
ای امیر المؤمنین این چه اراده است که نموده اید فرموده اید مامون گفت ای فضل در
کار من رای ندارم چون مولا و سیدم ابو الحسن مرا باین کار امر نموده است لهذا صواب دانستم و فضل

کفت

کلمات کفر فضل ذو الریاستین و قتل

گفت یا امیر المؤمنین این اراده صواب نیست و اینکه سلطنت و مملکت داری دولت نیز اگر تو بر برادر
در این زودی بقتل او ودی و خلافت را از او گرفته و برادران دیگر تو جمعا دشمن تو میباشند بلکه جمیع
اهل عراق و طوایف اعراب و منسوبین تو از طایفه بنی عباس همه عداوت با تو دارند و دیگر اینکه این امر
دیگری که تازه از تو بظهور رسید که حضرت رضا را ولیعهد و جانشین خود نمودی و ولایت عهد برا از
فرزندان هارون که برادران تو میباشند بیرون نمودی و حال اینکه فقها و علما و دانشمندان و
عامه مردمان و آل عباس راضی باین امر نبودند و دلهای ایشان بسبب این کار نفرت از شما دارد و
چنین نیکو میدانم که در همین بلد خراسان بمانی تا وقتیکه دلهای مردم از کینه و عداوتی که با تو
دارند سکون بهم رسانند و مانوس شوند با چیزی که تو درباره برادرت محمد امین نمودی و از آنجا الان
بیرون شوند و اگر این سخن را از من قبول نفرمائی پیرمردانی که سالها خدمت به پدرت نموده اند و از
امور رعیت و نظام مملکت داری وقوف دارند با ایشان مشورت نما هر گاه ایشان انکار رای مرا نمودند
خیالی کن و الا ترک نما مامون گفت مشایخی که میگوئی با ایشان مشورت نمایم در اینخصوص کیستند
و چگونه اشخاص میباشند گفت مثل علی بن عمران و ابن موسی و جلودی و این اشخاص کسانی بودند که
در وقتیکه حضرت رضا را ولیعهد نموده بودند راضی باین نبودند و با انسرور بیعت ننمودند و باینسبب
مامون هر سه نفر ایشان را محبوس نموده بود مامون بفضل گفت چنین خواهم نمود پس چونکه روز دیگر
شد حضرت امام رضا بمنزل مامون وارد شدند و فرمودند که چه کردی در این امر مامون اینخبر را که از ذوال
الریاستین واقع شده بود با انسرور عرض کرد و بعد از آن امر نمود که آن هر سه را از حبس بیرون نموده بمجلس
او بیاورند و اول دفعه علی بن عمران را بمجلس او بیاورند و اول دفعه علی بن عمران را بمجلس داخل نمودند چون
آن ملعون وارد مجلس شد و نظر نمود که حضرت رضا در پهلوی مامون در نهایت جلال و عظمت نشسته
آتش عداوت و حقد او مشتعل شد و گفت یا امیر المؤمنین طلب پناه مینمایم بتو بخدا از اینکه امر سلطنت
و ریاستی را که خداوند از برای شما و آبا و اجداد شما قرار داده بیرون نمائی و قرار دهی آن امر را از برای دشمنان
خود و کسانی که پدران تو میکشتند ایشان را و پدران ایشان را او متفرق مینمودند ایشان را در بلدها
مامون از سخن آن دون در غضب شد و گفت یا ابن الزانیه هنوز تو در اینعداوت و کینه هستی ای جلاد بگیر
او را و بزن گردنش را چون گردن او را زدند ابن یونس را بعد از آن شقی وارد نمودند و چون نظر آن شقی بر آن امام
متقی افتاد که در پهلوی مامون بر سریر عظمت و جلال متمکن گردیده نوایر حسد و کینه از سینه او شعله ور
گردیده و گفت یا امیر المؤمنین اینشخص که در پهلوی تو نشسته صنم یعبد من دون الله مامون از سخن آن
ملعون نیز در غضب شد و گفت یا ابن الزانیه تو هم نیز آن کینه و عداوت باقی میباشی ای جلاد بگیر او را
و گردنش را بزن بعد از کشتن آن شقی جلودی را وارد مجلس آن دنی نمودند و لیکن اینجلودی از جمله سرداران
کاری هارون بود و سالهای بسیار خدمت هرون نموده بود و در زمان هرون در وقتی که امام
زاده محمد فرزند امام جعفر صادق در مدینه طیبه خروج نموده بود هارون همین جلودی را با لشکر
و عسکر بمدینه فرستاده بود و امر نموده که غالب بر امامزاده محمد گردید او را گردن بزنید و تغییر ...

شفاعت نمودن آنحضرت جلودی را نزد مأمون

خانهای آل ابوطالب را و برهنه نماید زنان ایشان را و آنچه اساس و لباسی که ایشان دارند همه بغارت از ایشان بگیرد و از برای ایشان سوای یک ثوبی چیزی وانگذارد و در آن زمان حضرت امام موسی کاظم شهید شده بودند و حضرت امام رضا در مدینه منزل داشتند پس چونکه جلودی مدینه را تصرف نمودند و امامزاده محمد را گرفت و بغداد راورد و نظر بامر هارون نمود با لشکر و عسکر خود بدر خانه حضرت امام رضا که عیال و اطفال آنسرور و متعلقان و منسوبان و خویشان آنسرور در آن که از آل ابوطالب بودند برهنه نماید پس هجوم آوردند لشکر و تابعان او بدر خانه آنسرور در آن حال غیرت ابمقرونه ذو الجلال امام مانع از این شد که مشاهده نماید که زنان آل ابوطالب را لشکر اشقی برهنه نمایند همه زنان را در خانه جمع نمود و خود بدر آن خانه ایستاد و مانع لشکر او شد جلودی که در آن حال فریاد بر آورد که ای ابوالحسن من از جانب امیرالمؤمنین هرون مامورم که داخل در این خانه شوم و زنهای آل ابوطالب را برهنه نمایم حضرت فرمودند هرگاه مقصود تو لباس گرفتن و اساس ایشانست من خود لباس و زیور از ایشان میگیرم و بتو میدهم و آنسرور قسم یاد فرمودند که من هیچ چیز لباس و زیور ایشانرا از برای ایشان نمیگذارم و همه را از ایشان خواهم گرفت آن ملعون قبول نمیکرد تا بالاخره بعد از سعی و کوشش بسیار که آنحضرت نمودند قبول کرد و آن معدن رحم و احسان داخل خانه زنان شد و آنچه لباس و زیوری و اساسی که داشتند حتی گوشوارها و خلخالها و بندها و دگمهای پیراهن ایشان را گرفت و جمیعا را بجلودی داد و نگذاشت که نظر آن شقی و لشکر او بر قد و بالا و صورت زنان آل ابوطالب افتد و آنچه در خانه ایشان بود از قلیل و کثیر همه را گرفت و بآن شقی تسلیم نمود تا آنکه در این روز که جلودی را از حبس بیرون نمودند و بمجلس مأمون آوردند و نظر آن منبع رحم و احسان بر آن شقی افتاد بر او مترحم گردیدند و فرمودند که یا امیرالمؤمنین این پیرمرد را بمن ببخش و از تقصیر او بگذر مأمون عرض کرد که ای سید و مولای من مگر بخاطر نداری که این شخص در مدینه طیبه با دختران رسول خدا و آل ابوطالب چه رفتارها نمود و چگونه ایشانرا برهنه نمود حضرت باز سؤال از عفو او فرمودند چون جلودی نظر نمود که حضرت رضا با مأمون تکلم مینمایند او را چنین گمان رسید که نظر بآن اذیتهائی که بآنسرور نموده بود آنحضرت در سعی نمودن در قتل او برآمده است پس رو نمود بجانب مأمون و گفت یا امیرالمؤمنین سؤال مینمایم از تو و قسم میدهم ترا بخداوند علی عظیم و بآنخدمتهائی که بهارون الرشید نموده ام که سخن ایشانرا در حق من قبول نکنی مأمون ملتفت شد و عرض کرد که بتحقیق استغفا نمود جلودی از شفاعت شما و ما خالد است مینمایم قسمی را که بما داد بعد از آن رو نمود بجانب جلودی و گفت قسم بخدا که قبول نمینمایم سخن او را در حق تو و بعد از آن اشاره نمود بجلاد که او را هم برفقایش ملحق ساخت چونکه مأمون اینگروه را کشت ذوالریاستین دانست که عزم مأمون بر حرکت و خروج است اگرچه در اول امر نوابی که کارگذاران را منع از خروج نموده بود اما در اینزمان که اینمطلب را فهمید هیچ نگفت و در خانه پدر خود سهل قرار گرفت بعد از آن حضرت امام رضا بمأمون فرمودند که در خصوص بیرون شدن دوستان و کارگذاران امر سفر چه کردید مأمون عرض کرد که شما

مؤلف گوید که آنچه [illegible] نگوید که جلودی [illegible] داخل خود که در [illegible] زنان آل ابوطالب [illegible] سید الساجدین [illegible]

ایشانرا

امان نامه کردن مأمون فضل را

ایشانرا وادار نماید امر نمایند که بزودی حضرت بیرون شدند در مسجد باید بودند که بیرون شوند نوابی که کارگذاران را آگهی میکند که کلام آنسرور در دلها چنان تأثیر نمود که گوئیا پارهای آتش و اخگر در دلها واقع شد و ایشان سینه ها را از زمین جستن نمودند و رو نمودن به بیرون شدن و متفکر شدند و ذوالریاستین در منزل خود نشسته بود و اصلا در این امور مداخله نمینمود مأمون عقب او فرستاد و بعد از حضور با او عتاب نمود که چه شده است ترا اگر در خانه خود نشسته و در امور دخیل نمیشوی فضل گفت یا امیرالمؤمنین گناهان من عظیم و اعمالی که باعث نفرت اهل بیت تو میباشد جسیم است و عامه مردمان مرا ملامت مینمایند بقتل برادر تو که از خلافت او را و لا خلع نمودی و هم چنین ملامت مینمایند مرا نیز در ولایت عهد که خدا که از شما ناشی شد و ایمن نیستم از حسودان و بدگویان و نمامان که نمامی نمایند و سخن بد از شما برسانند و این باعث هلاک من شود پس مرا واگذار که در مملکت خراسان خلیفه و جانشین تو باشم مأمون گفت کار من بدون تو نظم ندارد و سؤ حسابی دارم در امورات خود اما اینکه گفتی که مردم مرا در حق تو نمامی مینمایند و سخن بد از تو بمن نقل مینمایند تو از این خاطرجمع دار که سخن کسی را در حق تو قبول نخواهم کرد و تو در نزد ما ناصح و مشفق و امینی و بنویس از برای خود امان نامه و ضمان خطی که تو در امان و ضمانی و کسی را بر تو سلطنتی نخواهد بود و بنویس بقسمی که تو مطمئن و آسوده خاطر شوی پس فضل رفت و نوشت از برای خود امان خطی و جمع نمود بر آن امان خط جمیع علما و دانشمندان را و آورد آن امان خط را نزد مأمون و بر او خواند و مأمون عطا نمود بفضل هر چیزی که دوست داشت و مایل بآن بود و نوشت مأمون بخط خود علاوه بر امان خط همین نامه و نوشت که فلان اموال و فلان ضیاع و امارة و ریاست فلان مکان را بتو دادم و ایجاز روزه داشتن از امتعه دنیا با و عطا نمود پس بعد از آن ذوالریاستین بمأمون گفت دوست دارم که خط حضرت امام رضا در این نوشته باشد و آنسرور مرا امان دهد و آنچه شما عطا فرموده اید او نیز عطا فرماید زیرا که او ولیعهد تو است مأمون گفت ای فضل مگر نمیدانی که ابوالحسن الرضا در وقتیکه قبول نمود ولایت عهد ما را شرط نمود که دخیل چنین امورات نشود و احداث امور مملکتی از او صادر نشود و من از او سؤال نمینمایم چیزی را که او ناخوش داشته باشد و هرگاه تو خود از آنسرور التماس این مطلب نمائی ابا از آن نخواهد نمود پس در آن وقت فضل آمد بدر دولتسرای آنحضرت و طلب اذن نمود یاسر راوی حدیث میگوید ما در خدمت آنسرور بودیم آنحضرت فرمودند بر خیزید و متفرق شوید پس ما برخاستیم پس داخل شد فضل بر آنسرور عالمیان و پیش روی مبارک آنحضرت ایستاد بعد از یکساعت آنسرور سر مبارک را بالا نمودند و فرمودند ای فضل چه حاجت داری فضل عرض کرد ای سید و مولای من عطا نموده است بمن امیرالمؤمنین و شما سزاوارترید بآ عطای این نامه مرا که شما ولیعهد همه مسلمین هستید پس آنسرور فرمودند بخوان کتاب ما را ای فضل پس فضل آن کتاب را که در جلد بزرگی بود که امان نامه و عطایات مأمون در آن مندرج بود شروع نمود بخواندن و مدت مدیدی ایستاده بود و مشغول خواندن آن بود تا تمام نمود بعد از تمام آن

آنچه در این نامه است

حضرت

کشته شدن فضل در حمام سرخس

حضرت بفضل فرمودند یا فضل لک علینا هذا ما اتقیت الله عزّ وجلّ یعنی ای فضل از برای تو است این امان
و برما لازم است وفای بان مادامی که پرهیزکاری نمائی خداوند عالم را یاسر راوی حدیث میگوید پس
بیک کلام آن دعاهای درازهای نهانی و برگزیده ملک علام امرا و اکرام آن نامه باشد نقض فرمودند پس
فضل خاطر جمع شد و بیرون شد از مرو و مامون با تابعین خود نیز برگشته بود و آنجناب نیز طلبیده
شدند و ما نیز در خدمت آنسرور از مرو بیرون شدیم چون چند منزل از مرو دور شدیم در بعضی
از منازل کتابی از حسن بن سهل که عم او بود ببرادر او فضل رسید که در سرخس باشد چنانچه از روایت
دیگر که در عیون است چنین معلوم میشود و در آن نوشته بود که در تحویل امسال در رسم اخذ طالع
نمودم از اوضاع گردش فلک و حساب نجوم بر من چنین معلوم شد که در فلان ماه در روز چهارشنبه
گرمی آهن و گرمی آتش بتو ضرری خواهد رسانید و من دفع این نحوست را چنین فهمیده‌ام که در همان روز
چهارشنبه معلوم تو و حضرت امام رضا داخل حمام شوید و تو در میان حمام حجامت نما و خون تا از بر
بدنت بریزد تا این نحوست دفع شود بعد از رسیدن کاغذ بفضل مطلع شد از مضمون آن امر
نامه را نیز بمامون فرستاد و التماس نمود که با او داخل حمام شود و در خدمت حضرت التماس نماید
و آنسرور را نیز بحمام بیاورد پس ملعون رقعه بآنسرور نوشت و سؤال از اینمطلب نمود حضرت در
جواب او نوشتند من فردا داخل حمام نمیشوم و از برای تو هم مصلحت رفتن را نمیدانم و از برای فضل
هم مصلحت نیست مامون جواب حضرت را بفضل ارسال داشت باز فضل رقعه نوشت و خواهان آن
مطلب شد و فلان رقعه را باز مامون بخدمت آنسرور ارسال داشت در این دفعه بجواب رقعه آنحضرت نوشتند
که فردا نمیروم بحمام زیرا که در اینشب حضرت رسول را در خواب دیدم که فرمودند لا تدخل الحمام غدا
پس مصلحت نیست از برای تو یا امیر المؤمنین و نه از برای فضل اینکه فردا داخل حمام شوید مامون
اینرقعه در جواب رقعه حضرت نوشت صدقت یا سیدی و صدق رسول الله من فردا بحمام
نمیروم و فضل دانا تراست باحوال خود و آنچه بجا می آورد راوی حدیث که یاسر خادم آنسرور است میگوید
پس چونکه شام شد و آفتاب غروب نمود حضرت بما فرمودند که بگوئید نعوذ بالله من شر ما ینزل فی
هذه اللیلة پس ما پیوسته اینکلام را میگفتیم تا طلوع صبح شد آنسرور بعد از نماز صبح باز فرمودند
که بگوئید نعوذ بالله من شر ما ینزل فی هذا الیوم پس ما پیوسته اینکلام را میگفتیم تا نزدیک طلوع آفتاب
شد حضرت فرمودند ای یاسر برخیز و بر پشت بام برو و گوش بده که چه میشنوی یاسر میگوید چون
بفرموده آنسرور بر پشت بام برآمدم صدای ناله و نوحه و غوغا شنیدم که گران آواز بیشتر شد
پس ناگاه دیدم مامون سراسیمه رو بجانب خانه آنسرور میآید تا آنکه از همان دری که از خانه خود به
خانه آنسرور داشت داخل آنخانه شد و فریاد برآورد که ای سیدی و مولای من اجرک الله فی الفضل که
فضل داخل حمام شده بود و جماعتی با شمشیرهای برهنه بر او ریختند و او را کشتند و یکی از آنها [illegible]
کرد در حمام وارد بر او شده بودند که غالب خاله فضل است که او را ذو القلمین میگفتند راوی حدیث میگوید
بعد از اینسخن دیدیم که لشکریان و لشکرکشان و اشخاصی که منسوب بفضل و تابع فضل بودند با بدکر

مؤلف گوید شاید [illegible] منزل [illegible]

آنچه در سرخس بمامون واقع شد

خانه مامون جمع شدند و فریاد برآوردند که این حیله و مکری بود که تو نمودی و فضل را کشتی و هر اینه ما
مطالبه خون فضل را از تو مینمائیم پس مامون مضطرب شد و بآنسرور عرض کرد که ای سیدی و مولای من
مصلحت اینست که شما بیرون تشریف برید و ایشان را متفرق سازید و شر ایشان را دفع نمائید از ما
یاسر راوی حدیث میگوید پس سوار شد حضرت امام رضا و رفتند بسوی ایشان در حالتیکه
اجتماع نموده بودند و هیمه بسیاری جمع نموده بودند که در خانه مامون را بسوزانند در خانه
او بر بندد پس آنسرور عمامه را بر ایشان زدند و اشاره بدست مبارک خود بسوی ایشان نمود که متفرق شوید
پس ایشان بتعجیل متفرق شدند و رو بفرار نمودند راوی حدیث میگوید که مردم از هیبت و جلال آنسرور
بعضی بر بالای بعضی واقع میشدند و کسی در آن مکان باقی نماند و در حدیث دیگر وارد شده است که
مامون بعد از قتل فضل در خدمت آنسرور شروع نمود بگریستن و در مقام الحاح و تضرع برآمد و عرض
کرد که ای سیدی و مولای من هذا وقت حاجتی الیک یا ابا الحسن تنظر فی الامر و تعیننی باری مولف گوید
آنچه از اینحدیث با احادیث دیگر ظاهر میشود این است که مامون در وقت خروج از مرو اراده شهادت آن
سرور را داشت بعد قصدش این بود که در خدمت آنسرور بمدینه طیبه مشرف شوند ولیکن چون در سرخس
استقصاء نمود و دید که لشکریان فضل را اکثر محترم امراو و صاحب عسکر و لشکر او بود و در جمیع امور
او از کلی و جزئی دخیل و شریک بودند و بدون امضا و تدبیر او امور مملکت او جاری نمیشد او را کشتند
و لشکر و رؤسای عسکر قصد آن داشتند که او را نیز بکشند و اکثر خواستند بدر خانه او زنند در ظاهر
اگرچه بنای بحضرت امام رضا او بود و آنسرور را او را از آن و در طرح اخلاص نمود لکن در باطن عداوت آن
سرور را مکنون ضمیر خود نموده بود زیرا که میدانست که چون لشکر و عسکر با او عداوت دارند و قصد او را کشتن
دارند و او را بی معین میبینند قلوب جمیع لشکر مایل بحضرت امام رضا میباشد و پشت گرمی لشکر با آنسرور
و تا آنحضرت در حیات باشد لشکر از معادات او تغافل نخواهند نمود و همه تابع آنسرور و ند خائف از
این شد که مبادا باشاره آنسرور او را بکشند یا در صدد قتل او برآیند و آنسرور را از قتل رهائی نماید
و معین او گردید در همان مکان اراده کشتن آنسرور نمود لیکن او را ممکن نشد و در هر منزلی که از سرخس
دور میشد در همین اندیشه بود و انتظار فرصت میکشید تا اینکه در اراضی سناباد که محل تفرج و باغات
و عمارات حمید بن قحطبه بود نزول نمود و در آن مکان فرصت یافته آنسرور را شهید نمود و همین وجه
صحیح است چنانچه از ابن بابویه ظاهر میشود آنوجهی که ابو علی حسین بن احمد روایت نموده که سبب
خروج مامون از مرو این بود که چون بسعی و اهتمام فضل بن سهل که امور وزارت و تدبیر عسکر و
نظم ریاست با او منتظم بود و در خراسان در سنه دویست از هجرت مامون حضرت امام رضا را
ولیعهد خود گردانید و برادر خود مؤتمن را خلع نمود و دختر خود ام حبیب را بآنسرور تزویج نمود این خبر
بطایفه بنی عباس که در بغداد بودند رسید نسبت ایشان را ناخوش آمد و در مقام عداوت مامون
برآمدند و ابراهیم بن مهدی که در بغداد بامر مامون محبوس نموده بودند از حبس بیرون نمودند
و با او بخلافت بیعت نمودند و ابراهیم بن مهدی که نسبت لاابالی بود پیوسته بشرب خمر و ساز و لهو و لعب

وجوهیکه مامون آنسرور را ولیعهد نمود

مشغول بود چنانچه ابو فراس در قصیده میمیه خود در این بیت اشاره نموده منکم علیة ام منهم وکان
لهم شیخ المغنین ابرهیم ام لهم یعنی از طایفه بنی عباس از شما است علیه که دختر مهدی بود
و خواهر ابرهیم و لیبا مغنیه بود بقسمی که شیخة المغنیات مشهوره بود یا علیه از اولاد علی بن ابیطالب
است و شیخ مغنین ابرهیم بن مهدی از شما بنی عباس است یا از آل طه و کسی نمباشد و هم چنین آنرا جواب
دعبل علی خزاعی در قصیده خود اشاره نموده خلیفة مصحفه البربط و مراد از این خلیفه ابرهیم است
که در زمان هرون والی دمشق بود و در زمان مامون چند روزی در بغداد خلیفه شد باری
چون این خبر بمامون رسید بسیار در غضب شد و بفضل بد دل شد و دانست که فضل در کارش
خطا نموده و موافق تدبیر ملکی نبوده پس از مرو باین اراده بیرون شد که بطرف بغداد و عراق برود و
این فتنه و آشوب را خاموش سازد تا اینکه در حمام سرخس خالوی مامون بحیله مامون در ماه
شعبان او را کشت و بعد از کشتن فضل در صدد این برآمد که آنسرور را نیز بکشد تا اینکه بمکر و حیله
آنسرور را در سناباد کشت زیرا که این حرف ناتمام است بجهة اینکه خود مامون آنسرور را ولیعهد
نمود نه اینکه بسعی و اهتمام فضل اینکار را نموده باشد زیرا که مامون قبل از سلطنت خود نذر
نموده بود که اگر امر ریاست و سلطنت با و قرار گیرد و بر برادر خود غالب آید آنسرور را ولیعهد
خود سازد زیرا که چنانچه در عیون مسطور است محمد برادر او بعد از اینکه بر سر حکومت متمکن گردید
چون از مامون واهمه داشت فرستاد که مامون نزد او برود و او اهمال نمود و نزد محمد لشکر بسیاری
بسرداری علی بن عیسی بر مامون فرستاد که مامون را بگیرند و او را با دست بسته مقید نموده و غل
جامعه در گردنش گذارند و او را نزد محمد آورند و لشکر مامون در کرمان و سیستان و نواحی آنها
که هرثمة بن اعین سردار آنها بود شکست خورده بودند و از برای او قوت و قدرت چندانی نبود و
لشکریان و لشکرکشان او هم در ترس و بیم بودند و تاب مقاومت لشکر محمد برادر او نداشتند از
غایت وحشت و اضطراب مامون اراده نمود که پناه به پادشاه کابل برد که او را نگاه دارد باز
از این اراده برگشت با خود گفت شاید پادشاه کابل او را با دست بسته نزد او فرستد باری چون
ابواب چاره از چهار جانب بر او مسدود شد نذر نمود که هرگاه او را خداوند از این فتنه و آشوب
خلاص فرماید و بر برادر خود غالب شود و سلطنت بر او قرار گیرد امور رعیت و بندگان خدا را
باهلش واگذارد آنگاه چون غالب برادر خود شد و امر سلطنت و ریاست با و قرار گرفت احدی را
سزاوار این امر ندید مگر حضرت امام رضا را پس آنسرور را از مدینه طلبید با جبار و اکراه او را ولیعهد
خود گردانید و وجوه دیگر بود و آنهم را با تمام نامی آنسرور زینت داده و در هر مرحله از مراحل از فرموده
آنسرور تخلف نمینمود و نهایت خلاص اول با آنسرور داشت از باب الملک عقیم نظر بر بعضی وجوه مانند
مثل حکایت آن شخص دزد که بمامون گفت تو بنده منی زیرا که مادر تو را از بیت المال مسلمانان
خریده اند و مادر تو ملک همه مسلمانان است و حضرت رضا تصدیق او نمود و همچنین حکایت فسخ
بیعت و عقد بیعت و همچنین حکایت حمید بن مهران و همچنین حکایت نزول مرو و غیرها و غلاده

قول سیّد بن طاوس که مامون مرتکب شهید طوس نشد

بر همه حکایت سرخس که ملعون اقدام بر قتل آنسرور در غالیان نمود و الا اوّل قصد قتل آنحضرت نداشت

در بیان کیفیت شهادت آنسرور

هو العالم بجمیع الاشیاء

بدانکه بعضی از علمای عظام را اعتقاد آنست که مامون در دادن زهر بجناب امام رضا او را شهید ننموده
چنانچه صاحب مجالس المؤمنین این قول را از کشف الغمه نقل نموده و نسبت داده است بجناب فاضل نحریر سید
رضی الدین بن طاوس رحمه و گفته که اعتقاد آن بزرگوار اینست که مامون بزهر دادن جناب امام رضا
اقدام ننموده است و از جمله مؤیداتی که از برای این قول نقل نموده اینست که صاحب کشف الغمه روایت
نموده است که محمد بن امام جعفر صادق که در سال دویست در مکه بر مامون خروج کرد و زیدیه و
جارودیه بر او جمع شدند و مامون عیسی جلودی را که از امرای او بود فرستاد تا جمعیت محمد مذکور را
متفرق ساخته و او را گرفته نزد مامون فرستاد و هرگاه محمد قصد مجلس او مینمود با کر و فر و انبوه از
بنی اعمام خود سوار میشد و میرفت و با ملعون اظهار تکبر مینمود و مامون تأمل مینمود و همچنین
زید بن موسی الکاظم که بزید النار مشهور بود در بصره بر مامون خروج نمود و مردم را بخلافت خود دعوت
مینمود و خانه بسیاری از بصره بسوخت و غارت کرد و چون مامون بر او ظفر یافت او را گرفته نزد
او بردند از تقصیر او عفو نمود و با او احسان نمود پس هرگاه مامون با محمد و زید که بر او خروج کردند و
دعوی خلافت مینمودند و انواع خرابی و فساد در بلاد او نمودند با ایشان عفو و احسان نماید چه بجا است
دارد که با حضرت امام رضا که اصلاً تقصیری از او ظاهر نشده بود و یقین میدانست که آنحضرت داعیه
خروج ندارد و بقبول ولایت عهد نیز توجه نمیکرد و عنه و فات برادر جابر شمارد با آنکه از آنحضرت به
مامون مددهای کلی میرسید و او را از ورطه های کلی خلاص مینمود مانند آنکه چون اهل مرو بر او
مرو خروج نمودند و هیزم و آتش جمع نمودند که خانه او را بسوزانند مامون بخانه آنحضرت پناه برد
و بشفاعت آنسرور خلاصی یافت و مانند آنکه چون آنحضرت بالهام ربانی میدانست که جمعی از اعادی قصد
آن دارند که مامون و فضل را در حمام بقتل رسانند هر دو را از دخول در حمام منع نمود و مامون بسبب
متابعت آنحضرت صحیح و سالم ماند و فضل بسبب مخالفت آنسرور بقتل رسید انتهی کلام مؤلف گوید
که از این دو وجه اگرچه ظاهراً چنین مینماید که آن ملعون اقدام بقتل آنسرور ننموده باشد لکن مخالفت دارد
این قول با اخبار دیگر که مضمون آن اخبار همه اینست که آن عنید آنسرور را شهید نمود و همچنین شهرة بلکه
اجماع جمیع علماء و محدثین و اهل اخبار بر خلاف اینست و علاوه بر اینکه آن ملعون چنانچه از سیاق اخبار
سابق و غیر آن معلوم میشود چنان در مقام مکر و خدعه و شیطنت کامل بود که میخواست با آنسرور
و رفتاری که با آنسرور مینمود بمردم وانمود نماید که با آنسرور نهایت محبت را دارد و هرگاه در صدد قتل آنسرور
برآید مردم اینگمان در حق او ننمایند چنانچه بر سید جلیل رضی الدین بن طاوس این امر مشتبه گردیده
با آنکه این قول ضعیف است در کتاب عیون اخبار الرضا از احمد بن علی انصاری مرویست
که او گفت پرسیدم از ابو الصلت هروی که چگونه دل مامون راضی شد بقتل حضرت امام رضا با آنهمه
اکرام و محبت و ولایت عهدی که در باره او ظاهر میساخت گفت جهت آن بود که بر مردم ظاهر سازد

سبب شهادت امام رضا و حدیث ابوالصلت

که او راغب دنیا است و اعتقاد مردم مرا درشان او فاسد سازد و وقع او در خواطر ایشان نماند پس چون
دید که آنحضرت از آن محبت و اکرام و ولیعهدی اعتقاد در نمیرود بلکه موجب زیادتی اعتقاد مردم بفضل
آنحضرت میشود حکم کرد تا علمای اطراف را آوردند و با آنحضرت بحث انداختند تا شاید در مناظره
یکی از ایشان ملزم و عاجز و منقطع گردد و محل و منزلت او در نزد علما پست گردد و نقص و جهل و عجز او
در میان مردم مشهور شود و در اینجمله نیز مقصود او حاصل نشد بلکه هیچکس از مخالفان از علمای اسلام
و یهود و نصاری و صابی و مجوس و براهمه و ملاحده و دهریه با آنحضرت مناظره ننمود که ملزم نشد
چون مردم ظهور بحث و غلبه او را بر جماعت مشاهده مینمودند با یکدیگر میگفتند که والله که او سزاوار
تراست بخلافت از مامون و خواص مامون سخنان مردم مرا درشان آنحضرت باو میرسانیدند آن ملعون
از آن در خشم و غضب میشد و حسد او بحضرت امام رضا زیاده میگردید و مع هذا در اکثر
احوال آنحضرت طریقه محبت با مامون و محبان او نمی ورزید و این باعث زیادتی عداوت او میشد
لکن بنابر مصلحت اظهار آن نمیکرد در آخر چون آن پلید را حیله در اسقاط محل و منزلت آنحضرت
از قلوب مردم نماند چاره دفع آن امام را منحصر دید آن سرور را شهید نمود و **طریقه** شهادت
آن بزرگوار چنانچه در عیون و سایر کتب اخبار از ابوالصلت هروی مرویست باینقسم است که
ابوالصلت میگوید که روزی در خدمت حضرت امام رضا ایستاده بودم آنحضرت فرمودند که
داخل قبه هرون الرشید شو و از چهار جانب قبر آن ملعون از هر جائی یک کف خاک بیاور چون آوردم
خاکی که از پس پشت آن ملعون برداشته بودم بوئیدند و بیانداختند و فرمود که مامون دون خواهد
خواست که قبر پدر خود را قبله من نماید و مرا در اینمکان مدفون سازد سنگی ظاهر گردد که اگر جمیع کلنگ
داران عالم خراسان جمع شوند و خواهند که حرکت دهند ذره از آن را نتوانند جدا نمایند آنگاه خاک
بالاسر و پائین پای او را استشمام نموده نیز چنین فرمودند و چون خاک طرف قبله را بوئیدند فرمودند
که زود باشد که قبر مطهر من در اینموضع باشد پس تو امر کن بآنکسی که حفر مینماید قبر مرا که هفت درجه
بزمین فرو برند و لحد او را وسیع و شبری سازند که حق تعالی چنانچه خواهد گشاده سازد و باغی از
باغهای بهشت گرداند آنگاه از جانب قبر من رطوبتی ظاهر شود پس دعائیکه ترا تعلیم مینمایم تکلم نما
تا بقدرة الله تعالی آن آب جاری شود و این نان را که بتو میسپارم در آن آب ریزه کن تا ماهیان بخورند
آنگاه ماهی بزرگی پیدا شود و آن ماهیان ریزه را برچیند و فرو برد در آنوقت دست بر آب بگذار و
دعائیکه بر تو تعلیم نمایم بخوان تا آن آب بزمین فرو رود و قبر خشک شود و این اعمال را مکن مگر در حضور
مامون ملعون و بعد فرمودند که من فردا بمجلس اینکافر فاجر میروم اگر از خانه آن ملعون سر برهنه
بیرون آیم با من تکلم نما و اگر چیزی بر سر بسته باشم با من سخن مگوی اباصلت گفت چون روز دیگر شد
حضرت امام رضا نماز بامداد را نموده و جامهای خود را پوشیدند و در محراب طاعت و عبادت
نشستند و منتظر بودند تا اینکه غلام آن مردود بطلب آنحضرت آمد آنگاه آنحضرت از جا برخواستند
و کفشهای خود را پوشیدند و ردای مبارک بر سر خود افکندند و بمجلس آن ملعون روانشدند من در

احوال امام محمد تقی در وقت رحلت پدر

خدمت آنحضرت بودم تا داخل مجلس آن ملعون شدیم در آنوقت ظرفهای چند از میوههای الوان در پیش آن ملعون
نهاده بودند آن ملعون خوشه انگور زهرآلوده که در بعضی از دانهای آن خوشه زهر داخل نموده بودند در
دست داشت و بعضی از آن دانها را که بزهر نیالوده بودند از جهت رفع تهمت خود زهرمار میکرد و
چون نظرش بآنجناب افتاد مشتاقانه از جای جست و دست در گردن مبارکش درآورد و میان
دو دیده آنحضرت را بوسید و آنچه لازمه اکرام و احترام ظاهری بود بجا آورد و آنحضرت را بر مسند خود
نشانید و آنخوشه انگور را بآنسرور داد و گفت یابن رسول الله از این نیکوتر انگوری ندیده ام آنحضرت
فرمودند مرا از خوردن این انگور معاف دار آن ملعون مبالغه بسیاری نمود و گفت البته تناول کنید
مگر بمن بدگمانی و مرا متهم میداری و با اینهمه اخلاص که از من مشاهده میکنی این چه گمانست که بمن
بری و آن خوشه انگور را گرفته چند دانه بی زهر را خورد و باز بدست آنحضرت داد و تکلیف خوردن
نمود امام مظلوم سه دانه از آن انگور زهرآلود تناول نمود تا حالش دیگرگون شد و باقی خوشه را
بر زمین افکندند و متغیر الاحوال از مجلس آن ملعون برخواستند مامون ملعون گفت یابن عم بکجا میروی
حضرت فرمودند بآنجا که تو فرستادی مرا پس آنسرور حزین و غمگین و ردا بر سر مبارک پوشیده
از خانه آن ملعون بیرون آمدند ابوالصلت میگوید که بمقتضای فرموده آنحضرت با او سخن نگفتم تا بخانه
مبارک خود داخل شدند و فرمودند که در خانه را ببندند و آنحضرت بر فراش خود تکیه
نمودند چون آنحضرت بر بستر قرار گرفته من در را بستم و در میان سرای محزون و غمگین ایستاده بودم
ناگاه جوان خوب روی خوشبوی مشکین موئی را در میان خانه دیدم که سیمای ولایت و امامت
از جبین فایز الانوارش ظاهر بود و شبیه ترین مردم بود بحضرت رضا پس بسوی او شتافتم
و سؤال کردم که از کدام راه داخل شدی که من بفرموده حضرت درها را محکم بسته بودم فرمود آن
قادری که مرا از مدینه طیبه بیک لحظه باینجا طوس آورد از درهای بسته میتواند مرا داخل نماید پرسیدم
که شما کیستید گفت که منم حجت خدا بر تو ای ابوالصلت منم محمد بن علی بن موسی الرضا آمدم که پدر
غریب مظلوم معصوم خود را ببینم پس آنگاه بحجره مطهره منوره پدر بزرگوار خود داخل شد چون چشم
آن مظلوم غریب بر فرزند دلبند خود افتاد از جای برخواستند و یعقوب وار یوسف گمگشته خود را
در آغوش کشیدند و دست در گردن نور دیده و سرور سینه خود درآوردند و او را بسینه مبارک
خود چسبانیدند و میان دو چشم مبارک او را بوسیدند و آن فرزند بیهمتا را در فراش خود داخل نمودند و
بوسه بر روی او میزدند و او از اسرار ما کان و ما یکون و خزاین حکمتهای الهی رمزی چند باو میفرمودند که من نفهمیدم
و ابواب علوم اولین و آخرین و وقایع حضرت سید المرسلین را باو تسلیم کرد آنگاه بر لبهای مبارک
حضرت امام رضا کفی دیدم سفیدتر از برف و حضرت امام محمد تقی را دیدم که آنرا لیسیدند و
دست در میان سینه منور پدر بزرگوار خود برد و چیزی مانند عصفوری بیرون آورد در آنحال
آن طایر قدسی آشیانه بال ارتحال و تعلقات جسمانی را از دامن خود افشاند بجانب ریاض قدس پرواز نمود
پس حضرت امام محمد تقی فرمودند ای ابوالصلت باندرون خانه داخل شو و تخته بیاور عرض کردم

کیفیت دفن حضرت و ابوالصلت

یا ابن رسول الله در اینجا تخته و آب نیست فرمودند آنچه میگویم بشنو و چنان کن ترا با اینها کار نباشد چون داخل خانه شدم آب و تخته حاضر دیدم برداشته بحضور آوردم و دامن بر کمر زدم و مستعد شدم که آنحضرت را در غسل دادن کمک نمایم فرمودند که دیگری هست که مرا همراهی نماید ملائکه نیز با من همراهی مینمایند و بتو احتیاج نداریم چون از غسل آنحضرت فارغ شدند بمن فرمودند که داخل خانه شو کفن و حنوط بیاور چون داخل شدم سبدی دیدم که کفن و حنوط بر روی آن گذاشته بودند که من هرگز آنها را در آنخانه ندیده بودم برداشتم و بخدمت آنحضرت آوردم پس آنسرور پدر بزرگوار خود را کفن نمودند و بر مساجد شریفش حنوط مالیدند و با ملائکه مقربین و ارواح اوصیا و انبیاء مرسلین بر آنجگرگوشه سید المرسلین نماز نمودند آنگاه فرمودند تابوت بیاور عرض کردم یا ابن رسول الله نزد نجار روم و بگویم که تابوت بسازد آنسرور فرمودند که از خانه بیاور چون باندرون خانه رفتم تابوتی دیدم که هرگز در آنجا ندیده بودم دست قدرت حق تعالی از چوب سدرة المنتهی برای آنجناب ترتیب داده بود پس آنحضرت را در تابوت گذاشت و دو رکعت نماز بجا آورد و هنوز از نماز فارغ نشده بود که ناگاه تابوت بقدرة الله تعالی از زمین جدا شد و بجانب آسمان مرتفع گردید عرض کردم یا ابن رسول الله هرگاه مامون ملعون بیاید و آنحضرت را از من طلب نماید در جواب آنملعون چه گویم حضرت فرمودند خاموش باش که بزودی مراجعت خواهد نمود بدان ای ابو الصلت که اگر پیغمبری در مشرق رحلت فرماید و وصی او در مغرب فوت شود والله حق سبحانه و تعالی اجساد مطهره و ارواح منوره ایشان را در اعلا علیین با یکدیگر جمع مینماید آنحضرت در این حرف بودند که باز سقف خانه شکافته شد و آن تابوت محفوف برحمت حی لا یموت فرود آمد پس آنحضرت پدر رفیع القدر خود را از تابوت برگرفت و در فراش بنحوی خوابانید که گویا او را غسل نداده اند و کفن نکرده اند پس فرمود برو در خانه را بگشا تا مامون ملعون داخل شود چون در را گشودم دیدم که مامون با غلامان خود ایستاده اند پس آنملعون داخل شد و آغاز نوحه و زاری و گریه و بیقراری نمود و گریبان خود را چاک زده و بر سر میزد و فریاد میکرد و میگفت ای سید سرور من بمصیبت خود دلم را بدرد آوردی پس بحجره منوره آنحضرت داخل شده در نزد سر آنحضرت نشست تا اینکه گفت شروع بحفر قبر نمایند آنچه آنسرور گفته بودند بظهور آمد چون در عقب هارون ملعون خواستند که حفر نمایند زمین انقیاد نکرد و کلنگ از آن کار رفت یکی از اهل مجلس با آن ملعون گفت تو اقرار بامامت او داری گفت بلی پس آنمرد گفت که امام باید در حال حیوة و ممات مقدم بر همه باشد پس امر نمود که قبر منور آنحضرت را در جانب قبله حفر نمودند چون آب و ماهیان پیدا شدند مامون ملعون گفت که همیشه اوقات حضرت امام رضا علیه السلام در حال حیوة عجایبات و معجزات بما مینمود بعد از وفات نیز غرایب و کرامات و معجزات خود را بر ما ظاهر گردانید و چون ماهی بزرگ ماهیها خورد را برچید و فرو برد یکی از وزرای مامون با او گفت که میدانی که آنحضرت در ضمن این غرایب کرامات بچه چیز ترا خبر میدهد آنملعون گفت نه وزیر گفت که آنحضرت در ضمن این غرایب اشاره فرموده است

الهیات اثر مو البان از مرض خود

با اینکه مثل ملک و پادشاهی شما بنی عباس مثل این ماهیان خورد است که با این کثرت و دولتی که دارید عنقریب ملک شما منقضی شود و دولت شما بسر آید و سلطنت شما بآخر رسد و حق سبحانه و تعالی شخصی بر شما مسلط گرداند چنانچه ماهی بزرگ ماهیهای کوچک را برچید شما را از روی زمین براندازد و انتقام اهل بیت رسالت را از شما بگیرد مامون گفت راست میگوئی بعد از دفن آنحضرت گفت که ابوالصلت را حبس نمودند ابوالصلت و گفت اند غار اگر خواندی آب فرو رفت بمن تعلیم نما ابوالصلت گفت که گفتم بخدا قسم که فراموش کردم آنملعون باور نکرد با آنکه راست گفته بودم امر کرد که مرا بزندان بردند و یکسال در حبس آنملعون بودم و چون دلتنگ شدم شبی بیدار و بعبادت مشغول گردیدم و انوار مقدسات حضرت پیغمبر و اهل بیت او را شفیع خود کرده و بحق ایشان از خدا سوال نمودم که مرا از زندان نجات بخشد هنوز دعای من بانجام نرسیده بود دیدم که جناب امام محمد تقی علیه السلام در زندان نزد من حاضر شد فرمود ای ابوالصلت سینه تو تنگ شده است عرض کردم بلی والله فرمودند برخیز پس دست مبارک خود را بر آن زنجیرها زد و از پای من جدا شد و دستم را گرفت و از زندان بیرون برد و حارسان و غلامان مرا میدیدند باعجاز آنسرور آن ملاعین قادر بر تکلم نبودند و چون آنسرور مرا از حبس بیرون آورد فرمود برو در امان حق تعالی باش که دیگر تو هرگز مامون را نخواهی دید و چنانچه آنسرور فرمودند بعد از آن مامون را ملاقات ننمودم مؤلف گوید که احادیث دلالت بر مدح و حسن حال او وارد و علاوه بر اینکه کثرت روایت بنجابت نظر بمضمون اعرفوا منازل الرجال بقدر روایتهم متلو کثرت روایتش در کتاب عیون قرینه بر مدح و خوبی او است اگر چه اهل رجال فرموده اند که از اهل سنت است و در عیون اخبار الرضا روایت شده است که در روزی که آنسرور از مرو بمکان تا طوس هفت شبانه روز راه بود و در وقتی که آنسرور بطوس رسیدند مرض آنحضرت شدت نمود و چند روز بدان زمان بودند و روزی دو مرتبه مامون بنزد آنسرور آمد در آن روزی که آنسرور از این دنیا رحلت نمودند ضعف بر آنسرور غالب شده بود بعد از نماز ظهر بیاسر خادم خود فرمودند که مردم امروز طعامی خورده اند یاسر عرض نمود با وجودی که شما با این حال در مرض و ضعف هستید کسی چگونه رغبت بطعام مینماید پس آنسرور راست نشستند و فرمودند طعام حاضر نمودند و جمیع خدم و حشم خود را حاضر نمودند و همه را بر سر خوان طعام نشانیدند و تفقد و دلجوئی بالنسبه بهر یک از ایشان نمود و بعد فرمودند برای زنان اهل حرم نیز طعام بردند آنشیعه حضرت امام رضا علیه السلام با وجود ضعف و بیماری راضی نشد که متعلقات آنسرور گرسنه و تشنه باشند اهتمام فرمودند که همه ایشان را طعام دادند چونکه میدانستند که عنقریب بزهر جفا شهید میشوند لیکن جد مظلوم حضرت سید المظلومین در روز عاشورا هر چند اهتمام فرمودند که قبل از شهادت خود قطره آبی بحلق طفل شیرخواره خود علی اصغر تحصیل نمایند ممکن نگردید بعضی تشنگی آن طفل صغیر آن مظلوم غریب را تاثیر نمود که بی اختیار شدند و قنداقه آن طفل را بر روی دست گرفته نزد آن اشقیای بیرحم آوردند که شاید بر آن شیرخوار رحم نمایند زیرا اگر طفل صغیر شیرخواره در هر مذهب و ملتی محل ترحم واقع میشود اگر چه پدر و مادر او عداوت بشما داشته باشند بر آن طفل رحم مینمایند بلکه گاه میشود بسبب دیدن آن طفل بر پدر او رحم مینمایند و از انتقام او دست میکشند زیرا اگر طفل شیرخوار در ثواب و گناه با پدر اصلا

افجعها امام حسین بر شهادت علی اصغر

تلف میشود چون جماعت ترحم بر ان طفل نسبا بود لهذا آنسرور بر سبیل عتاب بایشان خطاب فرموده
طریق لزوم از ان اشقیا طلب اب نمود و فرمود ویلکم اسقوا هذا الرضیع اما ترون یتلظی عطشا من
غیر ذنب اتاه الیکم با اینحال کسی بر ان مظلوم و ان طفل شیرخوار رحم ننمود تیری بر گلوی خشکیده ان
طفل زدند که خون از ان جاری شد در انحال آنسرور را نظر بصورت ان طفل افتاد و موافق بعضی از روایات
گریستند و فرمودند قتل الله قوما قتلوک یا بنی و علی الدنیا بعدک العفا و موافق روایت بجا رندانی شنید
که یا حسین دعه فان له مرضعا فی الجنة و چنان قلب آنسرور در مصیبت ان طفل صغیر سوخت که چند
عمل بجا آوردند که در شهادت شهدای دیگران اعمال را بجا نیاوردند اول پاشیدن خون گلوی او است بسمت
جانب آسمان دویم پیاده شدن از ذوالجناح و خون الود نمودن او را بخون گلویش سیم نماز نمودن برا او
در ان چنین مجال چهارم دفن نمودن او است پنجم سفارش نمودن بسکینه خاتون در قتلگاه که شیعیان
آنسرور واقعه جانسوز و حکایت غم اندوز او را برسانند لیتکم فی یوم عاشورا جمیعا تنظرونی کیف
استسقی لطفلی فابوا ان یرحمونی و از برای هر یک از اطفال آنسرور در این باب وجوه و نکاتی در کتاب
سفینة النجاة و تحفة الحسینیه ذکر نموده ایم که تذکر باین وجوه منشا سوزش قلب و جریان اشک
شیعیان میگردد هر که خواهد بان دو کتاب رجوع نماید باری موافق روایت سابق در ان زمان ضعف
بر آنسرور غالب گردید و صدای صیحه و ناله از خوانواده آنسرور بلند شد در ان زمان کنیزان
و زنان مامون پای برهنه و با گریه و ناله و شیون کنان بمنزل آنسرور عالیشان آمدند و مامون نیز با پای
برهنه وارد خانه آنسرور گردید و ریشش را بدست گرفته بود و گریه و بیتابی مینمود و اشکش لا ینقطع
برصورت او روان بود و در بالای سر مبارک آنسرور ایستاد و نوحه و زاری مینمود در انوقت آنسرور بهوش
آمد و چشم مبارک را گشود مامون عرض نمود ایمولای و سیدی نمیدانم کدام یک از این دو مصیبت
بر من بزرگتر است یا مفارقت مثل شما بزرگواری که از دست من میروی یا تهمتی که مردم بر من میزنند که
من شما را زهر داده ام و شهید نموده ام حضرت باو نظری فرمود و گفت ایمامون بعد از من با فرزندم
حضرت جواد نیکو سلوک نما زیرا که عمر تو و عمر او چنین است و هر دو انگشت مبارک خود را بهم جمع کردند
ای شیعه هر کس از دنیا میرود آرزوی این دارد که بعد از او با اولادش کسی اذیت و اهانت نماید و دست از
ایشان امین نماید ایا سید المظلومین بعد سفارش فرزند علیل بیمار خود سید الساجدین را بکه فرمود
و ایا چه میکشید آنسرور وقتیکه چشم مبارکش از بالای نیزه بر غارت جامعه که آنسرور را مقید بان نموده
بودند می افتاد بقسمی که خون از دستهای آنسرور جاری بود و مشاهده طفل نازدانه خود علیا جناب
سکینه مینمود که آن مظلومه را چه اذیت و آزار مینمایند باری موافق روایت سابق چون بعضی از شب
گذشت روح مبارک آنسرور با شیان قدس پرواز نمود همینکه صبح شد مردم بدر خانه آنسرور جمع
شدند و صداها را بگریه بلند نمودند و میگفتند مامون این سرور را شهید نمود و گفتگو در میان
مردم بسیار شد و مامون از هجوم و اجتماع مردم ترسید و محمد بن جعفر که عموی آنسرور بود مامون باو گفت
برو و مردم را متفرق نما و بگو که حضرت امام رضا امروز بیرون تشریف نمی اورند و بدینحال میباشند

آخر کلام امام رضا و آخر کلام امام حسین

پس محمد بن جعفر بیرون آمد و مردم را متفرق نمود و پراکنده شدند و در شب آنسرور را غسل دادند و دفن
نمودند و موافق روایتی منقول از شیخ مفید مامون پلید یک شب و یکروز وفات آنحضرت را پنهان داشت و محمد
ابن جعفر را با جمعی از آل ابی طالب که با او همراه بودند طلبید و خبر وفات آنحضرت را بایشان اظهار نمود و بیا
کرد نسبت فاطمه را اندوه نمود و ایشان را نیز در آنحضرت آورد و بدن شریف آنحضرت را بایشان نمود و گفت گواه
باشید که اسیبی بنما باو نرسیده و موافق روایت عیون طریقه شهادت آنسرور را بطریق دیگر نقل
نموده و ان اینست که بر آنسرور حادثه عارض شد و اراده فصد نمودند مامون سوار شد و بمنزل آن
سرور آمد و آنسرور را فصد نمودند و برو کیفیت مامون مقصد را تاخیر انداخت و در خانه که آنسرور بود
بستانی بود و درختهای انار در آن بوستان بود پس آن ملعون بغلام خود گفت از این انار بیاور
پس مامون امر نمود با آن شخص که از خواص او بوده و بامر آن شخص ناخنهای خود را نگرفته بود و زهری که شبیه
به تمر هندی بود که بدو دست خود خمیر نموده بود و دستهای خود را انشب نشسته بود که چند انار از آن
بستان بچین و بیاور چون آورد گفت انها را برای حضرت در میان نما و دانه نما پس امر نمود که ان
دانهای انار را بدست خود بفشرد پس آن ملعون جام اب انار را بدست خود گرفت و با آنسرور عرض کرد
که از این اب انار تناول نمائید آنحضرت فرمود تا شما بیرون روید آن ملعون عرض نمود لا والله الا بحضرتی
یعنی نه قسم بخدا اگر باید تناول نمائید در حضور من و اگر خوف آن نبود که باعث ظنون بعضی من شود
همراهی با تو تناول مینمودم پس آنسرور بجز اشفی چند غاشق از ان اب انار تناول نمود و مامون بیرون
شد و هنوز نماز عصر را بجا نیاورده بودند آن مظلوم از شدت زهر پنجاه مرتبه برخاستند
و بر زمین افتادند و موافق روایت که البا کین ان زهر قاتل احشا و امعای آنسرور را بریده و چون
خبر با آن ملعون رسید پیغام داد که این ماده ایست که دفعش برای شما نافع است و موافق روایت عیون
در انشب از ان زهر در بدن ان امام مظلوم بشدت تاثیر نمود و روح شریفش با شیان قدس پرواز نمود
و آخر کلام آنحضرت این ایه بود قل لو کنتم فی بیوتکم لبرز الذین کتب علیهم القتل الی مضاجعهم و کان
امر الله قدرا مقدورا ای شیعه اقای شهیدان و سرور مظلومان در عصر روز عاشورا آخر سخنش
سر کلام بود اول از سوز عطش و التهاب تشنگی زبان از عطش خشکیده خود را در دهان میمالید
میخوابید و بکثرت تشنگی از ان اشقیا طلب مینمود و لفظ حدیث با نیفسیر ت وکان آخر ما تکلم به الشفا
من العطش و یطلب الماء در ان زمان تشنگی آنسرور مظلوم بنهایت رسیده بود که گویا از زود
استسقاء عطش جگر مبارکش مثل قطعه از آتش شده زیرا که انچه از کتب اطبا و تجربه معلوم میشود چند
چیز باعث تشنگی میشود گرمی هوا تلاش و کارزار با اعدا جاری شدن خون از بدن و ورود درد و
محن و عدم تاثیر سخن کردن و غبار بسیار و تکلم با فرقه اشرار و بیداری بسیار دیدن اب شنیدن سخنان
دور از حسابا آه آه در روز عاشورا جمیع اسباب عطش بر آن چشمه علوم ربانی جمع گردیده بود و تشنگی
آنسرور بمرتبه کمال رسیده بود و این معنی ظاهر و واضح است که هر گاه یک سبب از اسباب تشنگی برکسی
وارد شود تشنه میشود و در ورود سبب دیگر تشنه تر میشود و در ورود سبب دیگر تشنگی او افزون میشود

تا اینکه هرگاه جمیع اسباب عطش یکجا وارد شود از تاب حرارت عطش کویا جگرش مثل قطعه از آتش شود مثل
قطعه آهن که هرگاه در کورهٔ آتش گذارده شود از عکس لبها و شعلهای نار مثل قطعهٔ از آتش میشود آه
آه جان همه عالم و عالمیان بفدای آن جگر خشکیده و لبهای پژمردهٔ آن مظلوم عطشان گردد که دران نفس
آخرین چنان اسباب تشنگی برآن سرچشمهٔ علوم ربانی جمع شده بود که از التهاب آتش عطش آن نور دیده تشنه لبان
اثر بدو عالم کون وفساد افتاده بود ای شیعیان این مطلب را حضرت جبرئیل با دم صفی الله خبر داد قال جبرئیل
ولدک هذا یصاب بمصیبة تصغر عندها المصائب فقال آدم یا اخی و ما هی قال یقتل عطشانا
غریبا وحیدا فریدا لیس له ناصر ولا معین ولو تراه یا آدم وهو یقول وا عطشاه وا قلة ناصراه حتی
یحول العطش بینه و بین السماء کالدخان الی آخر الحدیث و احتمال دارد که قوای آن نور دیده از تاب آتش عطش
انقدر بیحس و حرکت شود و نور چشم او چنان کم شود که چیز برابر نه بیند چنانچه بسبب حایل شدن دود چیزی
معلوم نشود و احتمال دارد که آن نور دیده اینقدر وا عطشاه و وا قلة ناصراه بفرماید که عطش هیجان دادید
و حایل شود میانه آن نور دیده و آسمان چنانچه دود حایل میشود و بنا براین معنی تکلم بسبب احداث عطش منما
در بعضی از روایات وارد شده که در وقتی که شمر ملعون بقصد قتل آن نور دیده مهیا شد آن سید عطشان از
باب اتمام حجت با ظهر دو دوران فرمودند اذا کان لا بد من قتلی فاسقنی شربة من الماء فقال الشمر هیهات
هیهات والله ما تذوق الماء او تذوق الموت غصة بعد غصة وجرعة بعد جرعة الی آخر الحدیث
آه آه جان جمیع عالم و عالمیان بفدای لبهای خشکیدهٔ آن نور دیده شود که با وجود اینحال در فکر گناهکاران
مضطر آن بود مرتبهٔ ثانی در آن حال بدرگاه قادر ذو الجلال مناجات میفرمود دستها خاک و خون آلوده
خود را بدرگاه قادر متعال بلند نموده عرض کرد الهی من بوعدهٔ خود وفا نمودم جان را و اولاد و برادر او
برادرانم و برادرزادگان و اصحاب و احباب و عیالم را در راه رضای تو بذل نمودم تو هم بوعدهٔ خود وفا
نمودی در آنوقت ندا از جانب خداوند جل و معبود مطلق در رسید که ای حسین دل خوش دار که ما نیز بوعده
خود وفا خواهیم نمود و بعدد ذرات گناه کاران شیعه را بسبب تو داخل بهشت نمائیم که تو راضی شوی
واز اینجهة است که در بعضی از احادیث وارد شده که امت پیغمبر در روز قیامت هفتاد صف میشوند
نصف ... و نیم صف بشفاعت آن نور دیده داخل بهشت خواهند شد و یک صف دیگر بشفاعت باقی ائمه
هدی ع و نعم ما قال الجوهری کر وعده کرد هم قربان شد بما منت خدا را کشتیم قربان اما خدا
هم وعده فرمود در خونبهای جرم مجرمان امد ندائی از عرش یزدان کی دوست با تو امت در روز
محشر مفتاح دوزخ ابواب رضوان فریاد الان طاب لی الموت اکنون مرا مرگ سهل است وا سهل
باری آن نور دیده عطشان در آنوقت مشغول مناجات با خداوند منان بوده و گویا بعضی از فقرات مناجات
آنحضرت این بود من کل الامرع ترکت الخلق طرا فی هواکا وایتمت العیال لکی اراکا یعنی ما سوای
ترا ترک نمودم در محبت تو و دل از غیر تو برکندم در هوای تو و یتیم نمودم اطفال و عیال خود را بجهت رسیدن
بوصال تو فلو قطعتنی فی الحب اربا لما حن الفؤاد الی سواکا و هرگاه در راه محبت تو مرا صد هزار
بند و بلا روی دهد و بدنم در راه دوستی تو پاره پاره شود که دل از دوستی تو فارغ نکردد و بدیکری

مبدل نه نماید مرتبهٔ سیم کلام آن نور دیدهٔ عطشان بود با تفرقهٔ عدوان که ایشانرا از رفتن بجانب خیام
منع فرمودند و کیفیت این واقعه جگر سوز آنست که در وقتی که آن مظلوم عطشان مقاتله با آن کافران می
نمود شمر ملعون با جمعی از لشکر عدوان بین آن نور دیده مظلوم و خیام حرم آن سید حایل شدند که آن نور دیده
خیام حرم خود را ندید و موافق روایت تحفة الحسینیه شمر ملعون نمود را بجانب خیام حرم مطهر رسانید و نیزه
نحس خود را بخیمه فرو برد و گفت آتش بیاورید تا خیمه را بر اهلش بسوزانم چون آن نور دیده بیجانی را از اینمعنی
دید ظاهر نمودند ای شمر تو میخواهی بسوزانی خیمه و اهل مرا خداوند ترا باتش غضبش خواهد سوزانید پس
شبث بن ربعی در آنحال نزد شمر آمد و او را از اینعمل توبیخ نموده آن ملعون حیا نمود و برگشت لیکن
روایتی که در اکثر کتب مراثی و غیره نقل شده اینست که لشکر عدوان دو فرقه شدند فرقه با السیوف
والرماح و فرقه بالنبل والسهام و اطراف آن نقطهٔ دایرهٔ ایمان را احاطه نمودند و میانه آن نور دیده و
اهل حرم حایل گردیدند آن نور دیده فریاد بر آوردند که وای بر شما یا شیعة آل ابو سفیان اگر دین ندارید غیرت
دنیا داری شما چه شده اگر از فرقهٔ عرب میباشید پس شمر ملعون فریاد بر آورد که چه میگوئی ای فرزند
فاطمه آن نور دیده فرمودند من با شما مقاتله مینمایم و شما با من مقاتله مینمائید بر زنان تقصیری و گناهی نیست
پس منع کنید متمردان و سرکشان خود را از حرم من و تا من زنده ام کسی متعرض من نشود چنانچه بحر العلوم
میفرماید که مضمون کلام آن نور دیده چنین بود یا قوم اقصدونی بنفسی و اترکوا حرمی وقد حان حینی و
لا اجتنوا الجم یعنی ایقوم بجانب من بیائید و مشغول من شوید و دست از حرم من بردارید که من حرم خود را
اسیر و ذلیل و دستگیر نمیتوانم ببینم ایقوم وقتی من از این دنیای فانی نزد بلند شده و اثار مرگ بر من
ظاهر و هویدا شده شمر ملعون گفت لک ذلک یا بن فاطمه پس در آنوقت شمر با آن قساوت طبع شقاوت
نهاد لشکر را بانک زد که از حرم ایمرد برگردید و خود شر ایکبر بدیکه او کفو کریم است و نبردها و نیزها آمد
در آنزمان بامر آن رذل کفر و عدوان آن منافقان اطراف آن مرکز ایمان را بالکلیه احاطه نمودند شعر
سپاه ظلم چو پرکار کفر گشت محیط حسین چو نقطهٔ توحید در میان افتاد مؤلف تا الان عرض می
نماید که فدای غیرت آن امام عطشان شوم مادامی که در حیات ظاهری بود نمیتوانست ملاحظه
اینمعنی نماید که لشکر بنزدیک خیام حرم او روند ایکاش حاضر میبود و میدید که آن مظلوم غریب در مجلس ابن زیاد که اهل
بیت عصمت و طهارت را در مجلس آن حرامزاده نمودند علیا جناب زینب مصون مبارک خود را باستین
جامهٔ خود میپوشانید زیرا که لباسی و ساتری نداشت و کلمات دلسوز در اینمقام در آخر سفینة النجاة ذکر
نموده ام در اینجا رجوع شود چون این روایتی که مرحوم علامه مجلسی در آخر تحفة الزائر ذکر روایتی که احوال
موسی بن جعفر علیهما السلام فرموده اند معلوم میشود که وفات حضرت فاطمه رضی الله عنها بنت موسی بن
جعفر در قم قبل از شهادت حضرت امام رضا در سنهٔ ... مامون واقع شد لهذا بتفصیل مکان
مرقد آن مطهره و کیفیت وفات و دفن آن مخدره را در این نسخهٔ شریفه ذکر نمودیم تا بر بعضی از عوام و خواص
که شبهه در این باب داشتند رفع گردد و مجمل آن کیفیت را مرحوم مجلسی در کتاب سماء عالم از بحار الانوار
در باب احادیث مدح شهر قم از مشایخ قم چنین روایت نموده که چون مامون حضرت امام رضا را در

سنه دویست از مدینه بیرون نموده بجانب مرو آوردند فاطمه خواهر آنسرور از مدینه طیبه بجستجوی او
مرو بیرون آمد در سال دویست و یک وچون در ساوه رسید بیمار شد پس از خادم خود پرسید که
بینی و بین قم کم فرسخ یعنی چه قدر مسافت است میان من و شهر قم عرض کرد ده فرسخ است
فرمود مرا بشهر قم ببرید پس آنمخدره را بقم بردند و در خانه موسی بن خزرج ابن سعد نزول اجلال فرمود
و بعد فرموده وصحیح تر آنست که چون خبر آمدن فاطمه بآل سعد که رئیس ایشان موسی بن خزرج ابن سعد
بود رسید جمیعاً باستقبال فاطمه بیرون آمدند و موسی بن خزرج مهار ناقه فاطمه را گرفته بود و کشیده
منزل خود میکشید تا اینکه آنمخدره را بمنزل خود فرود آورد پس آنمخدره مدت شانزده روز در منزل او
بسر برد تا اینکه از دار دنیا رحلت نمود پس از رحلت آنمخدره از این دنیا موسی بن خزرج بعد از تغسیل
و تکفین آنمخدره را در زمینی که ملک خاص او بود دفن نمود و مرقد آنمخدره که حال مشهور و معروفست
در آن زمین واقع شد و در فوق مرقد آنمخدره اول سقفی از بوریا ترتیب دادند و همین قسم بود تا زمانی
که علیا جناب زینب دختر مکرمه حضرت جواد ع برفراز مرقد منور او قبه بنا نهاده و در روایت دیگر
از ابن بابویه نقل نموده که بعد از فوت آنمخدره اهل قم جمعیت نمودند و آنمخدره را غسل داده
و کفن نموده و نعش آنمخدره را بعزت و احترام نقل و حمل نموده بسوی بابلان مؤلف گوید که اینجا از من
اهل قم مسموع شده بابلان یکی از باغات قم بوده ولیکن مرحوم مجلسی در بحار الانوار در احوال موسی
ابن جعفر مقبره بابلان فرموده واضح همین است باری و سردابی در آنمکان حفر نمودند که مدفون نمایند
بود پس اختلاف در میان ایشان در خصوص اینکه که آنمخدره را دفن نماید پیدا شد آخر الامر رای
ایشان قرار گرفت که قادر نامی که خادم ایشان و ولیسیار زاهد متقی و صالح بود آنمخدره را دفن نماید چون
رفتند که قادر را حاضر نمایند ناگاه از جانب بیابانی که ریگزار بود دو سوار نقابدار پیدا شدند
و بتعجیل آمدند و چون نزدیک جنازه فاطمه رسیدند پیاده شدند و بر فاطمه نماز نمودند و داخل
سرداب شدند و آنمخدره را دفن نمودند و بیرون آمدند و از نظر غایب شدند و بعد از نقل حدیث فرموده
که محرابی که آنمخدره در آن عبادت و نماز مینموده تا بحال در خانه موسی بن خزرج موجود است و آنچه از عبارات
سیف الامه که مرحوم نراقی ره در بار دری نمودند معلوم میشود که سن شریف آنمخدره شش سال یا
هفت سال بوده ولیکن این کلام بسیار بعید بنظر میآید بنا بر اینکه از زمان وفات حضرت موسی بن جعفر ع تا وفات
آنمخدره مدت مدیدی که زیاده بر بیست سال طول کشیده و هرگاه گفته شود که مرحوم نراقی غیر آنمخدره را
اراده نموده این احتمال بعیدی است و عبارت آنمرحوم تاب این احتمال ندارد و ظاهر اینست که بگوئیم از سهو
کاتب است شیعه شاید لسنفی که بجهة مرقد آنمخدره ترتیب دادند بجهة این باشد که آفتاب بر او نتابد و ابتدای
ولی ازدیاد اعداد علیا جناب فرزند ریح و تعب حضرت زینب در وقتی که وارد قتلگاه شد و مشاهده
نمود که بدن پاره پاره برادرش در آن بیابان عریان افتاده بود و کسی نبود که آن بدن پاره پاره را از
نظرها مستور سازد تا از آفتاب محفوظ بماند بیاد آورد لهذا شیعیان زینب دختر حضرت جواد قبه بر روی مرقد آن
مخدره بنا نهاد و لیکن زینب ام المصائب قدرت این نداشت و نتوانست لباسی بر جسد پاره پاره برادر

خود بپوشاند و آن جسد پاره پاره خاک و خون آلوده را مستور سازد زیرا که در شریعت نبوی مستحب است
که همینکه روح از بدن محتضر مفارقت نماید بدن او را بلباسی و ساتری مستور نمایند چنانچه حضرت نبوی
نعش حمزه را در احد بردای مبارک خود پوشید چون بردا نارسا بود پاها و را بگیاه مستور نمود که تمام
اعضای او مستور باشد باری در آن کتاب نقل فرموده که اول کسی که از سادات رضویه وارد شهر قم شد
موسی بن جواد بود و کان مبرقعا دائما یعنی همیشه بر روی خود نقاب افکنده بود مؤلف گوید که از آن
جهت او را موسی مبرقع گویند و اکثر سادات جلیل القدر مشهد مقدس رضوی بتمام سلسله جلیله
ناظر سرکار فیض آثار حضرت امام رضا ع و جمعی از سادات جلیل همدان و یزد و ولایات دیگر بآنسرور
منسوبند باری موافق روایت سابق بعد از ورود آنسرور بقم اعرابی که در قم بودند او را از شهر بیرون
نمودند و بعد نادم شده بنزد او رفتند و معذرت خواهی نمودند و ثانیاً او را بقم آوردند و خانه
و زراعتی از مال خود بجهت او خریدند بلکه چند قریه و مزرعه بجهت او از مال خود خریدند و بوسعت
و نیکوئی معاش او میگذشت پس بعد از آن خواهران آنسرور که زینب و ام محمد و میمونه دختران حضرت
جواد ع بودند بشهر قم آمدند و در نزد او بودند تا زمان وفات و ایشان را بعد از فوت در نزد مرقد منور مطهر
حضرت فاطمه مدفون ساختند و وفات موسی مبرقع در شب چهارشنبه هشتم شهر ربیع الاول در
سال دویست و نود و شش واقع شد و مرقد او در شهر قم معروفست و سادات جلیل القدر رضوی
بسیار نیز در آن بلده مبارکه مدفونند انتهی کلامه مؤلف گوید که چون احوالات حضرت امام رضا ع
بعد از شهادت حضرت امام موسی کاظم و طریقه آمدن آنحضرت بخراسان دو مرتبه و پاره از معجزات آنسرور
در عرض راه و شهر طوس و کیفیت شهادت آنسرور که بسیار غریب و عجیب بود و تا بحال در هیچ یک از کتب
معتبره که بین محدثین شیعه اشتهار دارد برنخورده بودم در این اوان بعضی از اصدقا و اخلاء روحانی از
شیراز و بعضی از تبریز بزیارت آنسرور در ارض فیض قرین مشرف باب شدند و هر یک نسخه در احوال آنسرور
با اینقسم داشتند که جامع و راوی آن ابی عبد الله الواقدی جد ابی منذر هشام بن سایب کلبی بود و اخبار
و احادیث غریبه ثبت در آن داند و نسخه بریک نهج بود لهذا مجمل از آن در این نسخه شریفه ابراز نمودم بدانکه در آن
نسخه چنین مسطور بود که بعد از شهادت امام موسی کاظم ع و اشتهار حضرت امام رضا ع بفضل و
علم و برهان و معجزات و کرامات و مطیع شدن آنجناب را وزرا و امرا و قضات و ارباب دول و
عسکر و حجاب و نواب هارون ترسید که مبادا مردم برا و ایشوند و امر سلطنت از دست او بیرون
شود آنسرور را در حبس سندی بن شاهک محبوس نمود چنانچه پدر بزرگوارش را در آن حبس محبوس نموده
بود و آنحضرت هم چنین در آن حبس محبوس بودند تا زمانی که هرون بخراسان وفات نمود و آنچه در
زینة المجالس مسطور است اینست که هرون دو مرتبه بخراسان آمد دفعه اول بواسطه این بود که آل برامکه
علی بن عیسی هامان را که از جانب هرون والی خراسان بود بنا فرمانی و عصیان منسوب نمودند و هرون
بجهة دفع او بخراسان آمد چون فهمید که این سخن از غرض بوده حکومت خراسان را ثانیاً باو مفوض
نموده مراجعت نمود و بار دیگر در آخر عمر خود نیز بسبب علی بن عیسی بود که باو گفتند که علی بن عیسی در خراسان

سلوک محمد زبیده با حضرت امام رضا

ظلم و تعدی نسبت بایشان مینماید بقسمی که مردم خراسان از ظلم و تعدی آن تنگ آمدند رافع بن لیث بن
نصر سیار که در خراسان خروج کرده و ماوراء النهر را تسخیر نموده بود و در سنه یکصد و نود و سه هجری رشید بسبب
و بجهت دفع این امر عزم آمدن خراسان نموده و در آنوقت رنجور بود پسر خود محمد امین را در بغداد گذاشته
و وصیت نمود که زنهار با برادر خود مخالفت نکنی و طمع در ولایت او نکنی و بقسمی که تقسیم ولایات و
شهرها بین شما نموده ام که ذکر بوده است با دشمنان تا نهایت مشرف از مامون باشد تخلف ننمائی و
من بخراسان میروم و مال حال من معلوم نیست آنگاه مامور الطبیب و در مقدمه رافع با بیست هزار کس
فرستاده و خود آهسته آهسته بطرف خراسان مسافرت نمود و چون بری رسید بسبب بیماری او اشتداد
یافت و در تاریخ گزیده مسطور است که چون هارون بهمدان رسید مردم شهرستان قزوین که
اکنون محلی است از قزوین از دست دیلمان شکایت بحضرت او رسانیدند هرون بفرمود تا محلات
دیگر در قزوین دیواران بسازند و بارو بکشند و چون بعمارت مشغول شدند هارون بجانب طوس رفته
و در آنمکان شب شنبه ثالث ربیع الاخر سنه ثلاث و سبعین و ماه وفات نمود و او را در آنجا که
اکنون مشهد امام رضا است دفن نمودند باری موافق آنچه در نسخه سابق الذکر مسطور است بعد
از فوت هرون که استقرار خلافت بمحمد زبیده شد و او آنحضرت را از حبس بیرون نموده و تعظیم و تکریم
آنحضرت نموده و در مدت خلافت خودش اقرار بامامت آنحضرت می نمود بعد از آنکه مامون بر او غالب
شد و خلافت بر او قرار گرفت مردم بطریق اکراه با و اطاعت مینمودند ولیکن دلهای ایشان مایل بر ولایت
حضرت امام رضا بود و آنحضرت از مامون بسبب تجبر و تبختر و تکبر و مکر و خدعه که از او نفرت داشت
و در طلب آنحضرت برآمده بود در خانه از خانهای بغداد با یکی از شیعیان خود و چند نفری از اصحاب
خود پنهان شده بودند تا وقتیکه مامون از طلب نمودن آنحضرت توقف نمود پس در آنوقت آنحضرت تغییر
لباس نموده و لباسهای کهنه پوشیده ببازار بغداد آمد و از دکان خبازی سه قرص نان خرید
و سنگی که آتش از او هویدا و تلألؤ داشت در میان آن نانها انداخت و درهم پیچید و ترسان از
بازار بغداد بجانب خراسان توجه نمود و چون بکنار شط بغداد رسید دید ملاحی کشتی را پر از آدم
نموده اراده عبور دارد حضرت با آن ملاح فرمودند یا عبد الله مرا هم با این اشخاص از این شط بگذران
ملاح عرض کرد تو را خائن می یابم زیرا که چنین رفتاری می نمائی که کسی تو را نشناسد هرگاه ده دانگ
درهم میدهی تو را از این شط میگذرانم حضرت فرمودند ای شخص من از اهل بیت پیغمبر شما هستم و درهم
و دیناری ندارم آیا نمیخواهی که جدم از تو خوشنود گردد و در روز قیامت تو را شفاعت نمایم و من
علی بن موسی الرضا هستم ملاح تبسم نمود و عرض نمود هرگاه تو از اهل بیتی خود بر روی این آب
عبور نما و آب تو را غرق نخواهد نمود باری آنحضرت دو رکعت نماز بجای آوردند و دعائی خواندند
و بعد سجود نموده در سجود دعائی خواندند و بعد سر از سجده بالا نموده و لنگ مبارک خود را بر روی
آب گستردند و بر روی آب نشستند و آب آنحضرت را عبور داد و ملاح و اصحاب او بآنحضرت نظر
مینمودند و تعجب میکردند و از کار خود پشیمان شدند اگر با آنحضرت خدمت نمودند باری آنحضرت

آمدن آنحضرت به بیابان طوس و دیدن یک شبان را

بعد از طی مراحل و عبور از شط بغداد اراده خراسان فرمودند و طی مراحل نموده تا ببیابانی رسیدند که هوا
نسبتا گرم بود و آفتاب تابنده بود یک اصله درخت بنظر آنحضرت آمد که جمیع شاخهای آن درخت
شکسته و آن درخت خشک شده بود آنحضرت در سایه آن درخت نشستند و بعد برخواسته مشغول بنماز شدند
پس آن درخت باعجاز آنحضرت سبز و خرم شد و شاخ و برگ و ثمر آورده و از اول بزرگتر شد و بعد از نماز
آنحضرت تکیه بآن درخت داده مشغول بتسبیح و تهلیل و شکرگذاری حضرت باری شدند پس ناگاه شبانی در
آنمکان با گوسفندان خود آمد و آن شبان دو ماه بود که گذارش باین بیابان نیفتاده بود پس چون شبان
مشاهده نمود که درخت خشک شده و در آن بیابان سبز و خرم و بثمر رسیده متعجب شد پس ناگاه نظر
بر آنحضرت افتاد دید که از نور رخسار مبارکش آن بیابان روشن شده خود را بقدم آنحضرت افکند و عرض کرد
که شما کیستید و در اینجا چه میکنید آنحضرت نام و نسب و حسب خود را بیان فرمودند و بعد باو گفتند
آیا شیر داری راعی عرض کرد که جمیع گوسفندان از مال مردم است و من یک بز لاغری لنگی دارم که شیر
نمیدهد حضرت فرمودند که آن بز را نزد من آور راعی بفرموده آنحضرت بز را حاضر نموده و آنحضرت دست
مبارک بر سر و روی و جمیع اجزای او از دم تا صورت او کشیدند ببرکت دست مبارک آنحضرت فی الفور
آن بز جمیع عیوبش دور شد سمین و جوان و با شیر گردید و شیر چنان از پستانش جاری شد که گویا
باران بروی الارض جاری شد حضرت با شبان فرمودند قدح داری عرض کرد ندارم آنحضرت دست
مبارک سنگی از زمین برداشتند و آن سنگ را مثل خمیر بدست مبارک خمیر کرد نموده و او را مثل قدحی ساختند
و او را در زیر پستانهای آن بز نگاه داشتند فی الفور پر شد و آن بز در صفا و طراوت مثل آهو گردید
پس راعی نظر نمود دید که آنحضرت چند گرده نان بیرون آوردند و در میان آنها سنگ سرخی مثل یاقوت
میدرخشید و آثار حرارت نار از آن پدید بود عرض کرد این سنگ آتش وش از کجا است فرمودند از تنور
خبازی بغداد در میان آن نانها گذارده ام باری آنحضرت نان را با شیر خورد نمودند و آن شبان با
سرور هر دو از آن شیر تناول نمودند بعد با آن شبان فرمودند یا عامر آیا شربت آبی داری عرض نمود خیر
حضرت از جا برخواستند و سنگی در آنجا افتاده بود نزد آن سنگ آمدند و انگشتان دست راست خود
در آن سنگ فرو بردند و تکلم بکلامی نمودند از آن سنگ مثل سنگ حضرت موسی آب جاری شد در آن وادی
بقسمی که نهری شد و چون عامر شبان از آنحضرت این معجزه را مشاهده نمود عرض نمود که چشم راستم
نابینا شده و مدتی است بآن قسم کور و نابینا و بی نور است امیدوارم که بنظر التفات چشم بی نور مرا صاحب
نور فرمائید حضرت فرمودند یا عامر ادن منی یعنی نزدیک بیا ای عامر پس نزدیک آنحضرت آمد و آنحضرت
تکلم بکلامی نمودند که او نفهمید و آیه نور را تلاوت فرمودند و آب دهان مبارک بچشم او انداختند از
معجزه آنحضرت بینا گردید بعد از آن شبان عرض کرد که تمنا دارم که بطوس تشریف فرما شوید و خانه و
منزل و عیال مرا بنور قدوم خود مشرف سازید حضرت فرمودند خداوند تو را جزای خیر دهد تو به
منزل خود برو زیرا که من در زیر این درخت عبادت خداوند مینمایم تا وقتیکه خدا مقدر نموده پس
شبان بجانب طوس روان شده و ندا بر آورد که ای گروه مردم بیائید که خداوند بشما مژده عطا فرموده

خریدن آنسرور جمیع منازل شهر طوس را

چون مردم جمع شدند این اشعار انشا نمود ظهر المصباح من المضر نوره یعلو علی نور القمر
وسطا ادبکوا امام فاضل نوره کالشمس ضاع البحر و بر فاق بالحسن علی کل الوری یجمل البدر
از ابد ربک احور الطرف علی جید الظبا فخر الوجه لیلی الشعر لو تراه قلت بدر ساطعا یجمل
الاغصان لما ان خطر جده المختار ذکی المرسل وهو شبل المصطفی ازکی البشر فاق بالفضل علی کل الوری
زکی المجد بن یوما افتخر شرف الله تعالی قدره وحباه الله ربی بالظفر حبه بالبر اسعی عاجلا واشـ
الظمآن ما بین الشجر او وقف دوحتکم من فضله وکذا الوادی من لعبث ظهر وشفا شانی وعینی ردها
وازال السقم عنها والضرر نبع الماء له فی کفه وسقانا منه ماء منهمر فعلیه الله صلی خالقی ما اضاء نجم
ولیل کفر چون عامر شبان از مدایح آنسرور فارغ شد فریاد بر آورد که ای مردم بدانید که حضرت
امام رضا در این نزدیکیها نزول اجلال فرمودند و جمیع معجزاتی که از آنسرور دیده بود برای مردم
طوس بیان نمود و مردم در تعجب شده نظر که والی طوس بود با وزیرش بعامر شبان گفتند ما را نزد آنسرور
برسان تا بقدوم مبارکش مشرف گردیم عامر اجابت نموده با ایشان بخدمت آنسرور رهنمایان شتافتند
و بعد از شرفیابی التماس دعا نمودند که آنسرور بشهر طوس تشریف فرما شوند و باقامت و نصایح و مواعظ
مردم اشتغال نمایند آنسرور فرمودند می آیم بشرط که خانها و منزلها و عماراتی که در طوس میباشد
بمن بفروشید و بجایش باضعاف آن از من بگیرید ایشان قبول نمودند اول کسیکه نصر بن وهب بنده که
از عمده طوس بود که والی بود املاک و منازل خود را بآنسرور فروخت و آنسرور دست مبارک بزیر جای
نماز خود برده و دراهم و دنانیر بیرون آورده باو داده بعوض آنها و بعد از آن وزیر او که مبارک نام داشت
املاک و منازل خود را بآنسرور فروخت و آنسرور دست از زیر بساط مبارک خود وجه املاک او را داد و مردم
طوس خبردار شده فوج فوج می آمدند و چنین می نمودند تا اینکه عثمان بن مروان طوسی بخدمت آن
سرور آمده و عرض نمود در اینمکان یکدم مالی خطیر از دراهم و دنانیر دفن نموده حضرت فرمودند که
آنچه بعوض املاک داده بودند مردم بیاورند و رد نمایند مردم چنین نمودند و بعد آن سرور از آن
مکان برخواستند و رفتند در مکان دوری و بساط مبارک را فرش نمودند برآورده که آباد را اینجا کسی
مالی دفن نموده جمیعا عرض کردند یابن رسول الله حضرت در همان مکان نشستند و مثل آن مکان از زیر
بساط خود دینار و دراهم بیرون می آوردند و بعوض مبایعه املاک بمردم ایشان طوس میدادند تا عثمان
بن مروان که این کلام بان برگزیده مان عرض نموده بود و آنحضرت از آن مکان حرکت نمودند بعد از رفتن
آنسرور بلید کلنگ آوردند و آن مکان را هرچه حفر نمودند چیزی بجز خاک ندیدند باری اهل طوس جمیع منازل
خود و امکنه خود را بآنحضرت باعلا ثمن فروختند مگر عکرمه قاضی که از املاک خود چیزی نفروخت بعد مردم
آنسرور را خواستند که بشهر طوس حرکت دهند حضرت فرمودند هرگاه شما طالب من هستید
باینمکان بنا نمائید والا مرا احتیاجی باین مکان نیست مردم طوس دست و پای مبارک آنسرور را بوسیدند
و مراجعت نمودند چون مردم طوس بمنازل و مکانهای خود رجوع نمودند شب بخوابهای خود رفتند و
چون نصفی از شب گذشت حضرت امام رضا مشغول نماز و مناجات و راز و نیاز گردیده بود و دعائی خواندند

واشاره

معجزات آنسرور در اراضی طوس

اشاره بجانب شهر طوس نمودند که بنا بجانب ما در آن وقت باعجاز آنسرور جمیع منازل و خانه و دکانهای
شهر طوس بجانب آنشمس الشموس روان شدند و جمیع اهل شهر در نزد آنحضرت حاضر شدند سوای خانه
عکرمه قاضی و مناره که در آن شهر بود همه حاضر شدند و چون صبح روشن شد مردم طوس خود را نزد آن
سرور دیدند و آنحال غریب را مشاهده نمودند و غریبتر از آن دیدند که مناره که در شب نیامده بود در آن
وقت بخدمت آنسرور بطریق تعظیم و تکریم مسخر شده روان شد تا به پیش روی آنسرور ایستاد و بزبان فصیح
بر آنحضرت سلام نمود آنجناب پس از رد سلام باو فرمودند که ای مناره بایست و در اینموضع قرار بگیر
و بعد فرمودند چرا اول نزد ما آمدی و با شهر طوس و اهلش در شب نیامدی مناره باعجاز آنسرور به
زبان در آمده عرض نمود که ای آقا و مولای من چون طوس و اهلش شب آمدند و مردم در خواب بودند
و از طریق آمدن ایشان کسی مطلع نگردید هر در روز روشن بجهت زیادتی قدر و فضل و اعجاز تو آمدم
که مردم سیر مرا برای العین دیده اعتقاد ایشان در حق شما مضاعف گردد در آنوقت نصر بن وهب اشعار
چندی در مدح آنسرور انشا نمود باری سوای بیت عکرمه قاضی از شهر طوس چیزی باقی نماند که همه
باستقبال آنسرور شتافتند و در آن نسخه نقل نموده که آنمکان تا باین زمان خراب است و کسی در اینجا سکنی
ندارد و آنسرور در طوس مدتی بودند و طریقه خداپرستی و احکام و شرایع اسلام بطایفه انام می آموختند
تا اینکه فضایل و مناقب آنسرور در جمیع شهرها و ولایتها منتشر گردید چون مامون از بودن آنسرور
در طوس مطلع شد از بغداد بخدمت آنسرور آمد و مدتی در طوس در خدمت آنسرور بود و اظهار
کوچکی و اخلاص بآنسرور مینمود و لیکن آنحضرت از مامون خائف بود و در آن نسخه از علی بن عیسی
حسن بن روح روایت نموده که آنسرور جمیع اوقات که در طوس بودند معالم دین و احکام نبوی بمردم
می آموختند روزها را روزه داشتند و در شبها بعبادت اشتغال داشتند و مردم همه مطیع او
بودند مامون روزی نزد آنسرور آمده و عرض کرد که یابن رسول الله من اراده دارم که مردم را جمع نموده
از برای شما از ایشان بیعت بگیرم و در منابر و محافل و مساجد نام شریف شما ذکر شود زیرا که تو فرزند
رسول خدا میباشی و سزاوار تری بخلافت حضرت فرمودند مرا حاجتی در خلافت نیست مرا بحال خود وا
واگذار مامون عرض نمود چاره بجز قبول خلافت نداری اطاعت نما مرا در این امر و الا ترا هلاک
خواهم نمود باری همینکه شب گردید آنسرور ترسان از طوس بیرون شده بجانب مدینه آمدند و بر سر روضه
جد خود حضرت نبوی آمدند و درد دل خود را بآنحضرت نمودند و شکایت عصاة و ظلم ایشان را در
حق عترت آنسرور بیان نمودند و اشعار چندی از سوز دل بخدمت آنسرور بیان کردند و آنسرور در آن
حال خواب در ربود و در عالم خواب بخدمت پیغمبر رسیدند دیدند که حضرت پیغمبر آنسرور را در بغل گرفته
و نوازش و دلداری میکنند و پیشانی او را می بوسیدند و فرمودند ای نور دیده ببلای خدا راضی باش و در
مصایب و آلام صابر و خوشدل شو که عنقریب بتو زهر خواهند داد و بما ملحق خواهی شد و ما منتظر
قدوم تو میباشیم و با ما در بهشت خواهی بود آنسرور از خواب بیدار شدند و مدتی در مدینه در روضه
جد خود معتکف بودند باری چون مامون فهمید که آنسرور از طوس بجانب مدینه رحلت فرموده اند

مجملا احوال آنسرور بروایت واقدی

کاغذی به آنسرور نوشت و عذرخواهی بسیار نموده و در آن کاغذ مضامین مرغوب و کلمات خوبی نوشت
که مشتمل بر ولایت عهدی آنسرور بود و در آخر آن نوشت و کتبه المأمون بن هارون الرشید بیده لسبع
خلون من رجب سنة احدی و مائتین و ثمانین من الهجرة و آن مکتوب را در حریر سبزی پیچید و بخادم خود هرثمه داد
و او را به مدینه روانه نمود چون هرثمه نزد آنسرور رسید دست مبارک آنسرور را بوسید و مکتوب مأمون را
به آنسرور داد چون آنسرور بر مضمون آن نامه مطلع شد دست مبارک بجانب آسمان بلند نمود و بدرگاه
حضرت باری تضرع و زاری نمود و بیان احوال خود بحضرت ذوالجلال نمود و ناچار قبول ولایت عهدی
از جانب مأمون نمود و در جواب نامه او نامه نوشت مشتمل بر حمد الهی و نعت حضرت رسالت پناهی و قبول
ولایت عهدی بتاریخ یازدهم شهر رمضان سنة احدی و ثمانین و ماة من الهجرة و نامه را در خرقه حریر
سفیدی پیچیده و بدست هرثمه داده و او را بنزد مأمون روانه فرمودند چون هرثمه نامه آنحضرت را به
نزد مأمون آورد و آن شقی از مضمون نامه مطلع شد بسیار خوشحال گردید و قصد رفتن مدینه نمود و
دختر خود ام حبیب را با خود برد که با آنسرور تزویج نماید چون در مدینه بخدمت آنسرور رسید از اهل
مدینه و مکه بجهت ولایت عهدی آنحضرت از مردم بیعت گرفت و دختر خود ام حبیب را با آنحضرت تزویج نمود و
بعد با آنسرور روانه بغداد شدند و بعد از آن در خدمت بوده آنسرور مرتبه دیگر بطوس آمدند و
در آن نسخه کیفیت آمدن دعبل بن علی خزاعی بخدمت آنسرور و قصیده که در مدح آنسرور بنا نموده بود
و جوائزی که آنسرور عطا فرموده بود و بعد از تمام حکایت دعبل امر نمودن مأمون آنسرور را که
بنماز عید رود و ابای آنسرور اولا و بالحاح مأمون بالاخره بنماز عید رفتن و کیفیت رفتن آنسرور
با عظمت و جلال و بالاخره مأمون خود بیرون آمد و با مردم نماز عید بجا آوردن و بعد از آن حکایت
هرثمه و خبر دادن آنسرور هرثمه را از شهادت خود و بیان موت انبیا و اوصیا و صالحین و موت علما
و زاهدین و موت اغنیاء و موت فقرا را آنسرور بجهت او بیان فرمودن و کیفیت شهادت خود را بهرثمه
بیان نمودن و بعد از آن در آن نسخه حدیث اباصلت هروی و بیان نمودن آنسرور بجهت اباصلت کیفیت
شهادت و محل دفن خود را در قبه هرون و وصایایی که آنحضرت در محل دفن و کیفیت حفر قبر و ظاهر شدن
آب و ماهیان وغیره که در آن حدیث مسطور است بیان نمودن و کیفیت شهادت آنسرور در وقتی که مأمون
بحرمسرای خود رفته و حضرت امام رضا را مهیای خوردن انگور نموده بود چون آنسرور از انگور زهرآلود
تناول فرمودند خوشه انگور را برداشته باسمان انداختند و بعد واقع بر پشت بام خانه آنسرور شد
و مخفی شد و کسی او را ندید مگر وقت مردن مأمون و کیفیت تعزیه داری ام حبیب و اولاد او که از آن
حضرت بودن بیان نمودن و آمدن امام محمد تقی و ملاقات با پدر بزرگوار خود و آنسرور متحمل غسل
و دفن و کفن آنحضرت و نماز آنسرور شدن و حبس نمودن مأمون اباصلت را که تعلیم دعای آنسرور
باو داده بود تا نماید و بالاخره امام محمد تقی او را از حبس مأمون نجات دادن نقل نموده و در
آخر آن نقل نموده و کان وفات الرضا ع یوم الجمعة فی یوم ثالث و عشرین من شهر رمضان فی یوم
الاثنین بقریة سناباد و دفن بطوس فی دار حمید بن قحطبة فی البقعة التی فی خراسان و فیها قبر هرون

الرشید

حکایت غریبی از ام حبیب و بدرک واصل شدن مامون

الرشید و در آن نسخه عدد اولاد آنسرور را شش نفر ذکر نموده که محمد الجواد و محمد القانع و جعفر و ابراهیم و الحسن
والحسین و یک دختر مشتهی بعایشه بود و در روایت دیگر نقل نموده که سوای امام محمد تقی اولاد دیگر نداشتند
و نقل نموده که ام حبیب دختر مأمون چند اولاد داشت و در نزد آنسرور بسیار تقرب داشت حتی اینکه
وقت رحلت آنسرور از این دنیا او را بر کسای مبارک خود طلب نمود و اسرار چندی باو بیان فرمودند
و نقل نموده که ام حبیب بعد از شهادت آنسرور شب و روز در گریه و ناله بود و ساعتی قرار و آرام نداشت
و پیوسته بر آنسرور نوحه و ناله مینمود تا زمانی که پدرش مأمون مریض شد بنوع مرضی که اطبا از معالجه
او مایوس گردیدند و ام حبیب در مرض پیوسته در نزد پدر خود مأمون بود و جدائی او بر مأمون بسیار
دشوار بود و باو مانوس بود تا اینکه روزی طبیب حاذقی برای مأمون آمد و نظر نمود در مرض او و آنچه
براو وارد شده مأمون بآن طبیب گفت که تو را ماهر میدانم درد مرا دوا کن و آنچه خواهی تو میدهم از
طلا و نقره و حلی و حلل و پیرایه و زیور طبیب گفت اگر انگور تازه موجود باشد میتوانم درد تو را علاج نمایم
بعد از آنکه طبیب از نزد مأمون بیرون رفت ام حبیب سخنان طبیب را میشنید و بر کیفیت مطلع گردید
بنزد پدر خود مأمون آمده و گفت ای پدر غم مخور که از زمان شهادت حضرت امام رضا ع خوشه
انگوری در نزد من پنهان شده که تازه است گویا حال از میم باز نموده اند و هیچ متغیر نگردیده مأمون گفت
برو و آن انگور را بنزد من آور شاید خدا امر ببرکت امام رضا ع شفا دهد ام حبیب آن انگور را که حضرت امام
رضا باو سپرده بودند باو فرموده بود که مخفی دار تا زمان مرض مأمون و بعد باو بده که بخورد نزد مأمون
آورد مأمون آن انگور را برداشت و باو نگاه مینمود و تعجب مینمود ولیکن مسرور بود در آن وقت مرتبه
از آن انگور برداشت و در دهان خود گذاشت فی الفور زهر در اعضای او تاثیر نموده گویا اعضای
او را بکارد پاره پاره نمودند پس باواز بلند فریاد زد بغلامان خود که وای بر شما ام حبیب مرا زهر داد
و هلاک نمود مرا بگیرید او را غلامان مأمون بعقب ام حبیب دویدند که او را بگیرند ام حبیب رو بفرار
نهاده و بقدرت حق تعالی و معجزه حضرت امام رضا ع میدوید در زیر پای او پیچیده گردیده خود را بخراسان
نزد مرقد مطهر حضرت امام رضا ع رسانید همینکه بمقابل قبر آنسرور رسید قبر مبارک آنسرور شق شد و
قامت مبارک آنسرور در قبر ایستاده و ام حبیب را در بغل گرفت و با خود بقبر فرو برد و بعد قبر آنحضرت بهم
پیوست و دیگر کسی نشان از ام حبیب نداد غلامان مأمون که بعقب ام حبیب و گرفتن او آمده بودند هم
مایوس شدند و برگشتند و این واقعه غریبه و حکایت عجیبه را بمأمون بیان نمودند بمجرد شنیدن این حکایت مامون صح
شهیقی براورد و بدرک واصل شد مؤلف گوید که این روایتی که از واقدی نقل شده مخالف دارد
با روایات بسیاری که در کتب معتبره مثل عیون اخبار الرضا و نصوص المعجزات و بحار الانوار و عوالم و
غیره که در احوال آنسرور نقل شده بلکه در هیچ کتابی از کتب معتبره آمدن آنسرور بخراسان بشهر طوس دو
مرتبه بطریقی که ذکر شد مسطور نیست بلکه آمدن آنسرور بشهر طوس و بودن مأمون نزد آنحضرت در طوس و
ماندن آنسرور در شهر طوس مذکور نیست و آنچه از روایات ظاهر میشود اینست که مأمون وقتی که در مرو
بود رجاء ابن ابی ضحاک را بمدینه فرستاد بطلب آنسرور چنانچه سابقا ذکر شد و رجاء بن ابی ضحاک آنسرور را

آنرا

از راه بصره و اهواز بجانب خراسان آورد و آنحضرت در وقت ورود باراضی طوس بنوقان وارد شدند و از آنجا
بجانب مرو روانه شدند و اصلاً بشهر طوس نرفتند و آنچه در معجم البلدان مسطور است نوقان و طابران
دو بلده بودند که زیاده بر هزار قریه متعلق باین دو بلده بوده بلکه از عبارت مجالس المؤمنین چنانچه بعد از
این در احوال دعبل بن خثیم ذکر خواهیم نمود ظاهر میشود که آنحضرت با مأمون عباسی در طوس بوده اند
ولیکن مدت مکث معلوم نیست و احتمال دارد که بر سبیل تفنن و سیر بلده بوده چنانچه عادت ملوک
است زیرا که اخبار مستفیضه بلکه متواتره وارد است که سریر سلطنت مأمون در مرو بود و در روایت
واقدی چنانچه ذکر شد از بودن آنحضرت و مأمون در مرو هیچ خبر مصرحی و تلویحی نیست و همچنین کیفیت
مردن مأمون بقسمی که در روایت واقدی ذکر شد مخالفت با تصریح اهل سیر و تواریخ زیرا که در تاریخ
گزیده و کتاب زینة المجالس مسطور است که مأمون قصد روم نموده و چون بآنحدود رسید میل بآب تازه کرد
چنانچه در تاریخ گزیده نقل شده یا بخرمای آزاد چنانچه در زینة المجالس مسطور است نمود و بعد از یافت شدن
مأمون از آن تب بانجور دو بعد از هیجده روز وفات یافت و در تاریخ گزیده کیفیت مردن مأمون چنین
مسطور است که معتصم برادر مأمون نامه که بخط هرون الرشید بود زهر آلوده نموده بغلامی داد که بمأمون
دهد چون غلام نامه بوی داد مأمون از بوسیدن زهر بدماغش رسیده او را هلاک ساخت و او را
در طرسوس که از ثغور روم است مدفون ساختند و اصلا کیفیت عجیبه و غریبه که ذکر شد در
هیچیک از کتب تواریخ و سیر بقسمی مسطور و مذکور نیست ولیکن چون واقدی از علمای عامه عمیاست
از باب الفضل ما شهدت به الاعداء معجزات غریبه که نقل نموده بود در این نسخه شریفه جهت روشنائی چشم
شیعیان و علو قدر آن امام عالمیان نقل نمودیم **باب دویم** در بیان فضیلت زیارت آنحضرت
و ذکر بعضی از احادیثی که مشعر است بر اینکه زیارت آنحضرت افضل است از زیارت جناب سید الشهداء
و باقی ائمه هدی علیهم السلام و اگرچه احادیث در فضیلت زیارت آنحضرت بسیار است لکن بجهت اختصار
بذکر سی حدیث اکتفا مینمائیم بدانکه احادیث وارده در این باب بر دو قسم است بعضی وارد است در
خصوص فضیلت زیارت آنحضرت و بعضی علاوه بر این مشعر است بر فضیلت زیارت آنحضرت بر زیارت
جناب سید الشهداء و باقی ائمه هدی سلام الله علیهم اجمعین **حدیث اول** از احادیث مطلقه
حدیثی است که ابن بابویه و دیگران روایت نموده اند از جناب امام رضا علیه السلام که فرمودند کسی که زیارت
نماید من غریب را از دوری دیارم و مزارم یعنی از راه دور بزیارت من بیاید بفریاد او میرسم در روز
قیامت در سه موضع تا اینکه او را از شداید و هول آن موضع نجات دهم در نزد دادن نامهای اعمال
و در نزد پل صراط و در نزد کشیدن ترازوی اعمال **مؤلف** گوید وجه تخصیص باین سه مکان شاید
این باشد که هر زائری که از بلاد بعیده بزیارت آنحضرت مشرف شود از هر جهت که بیاید لازمست که سه منزل
خوفناک بلکه زیاده تر از آن را طی نماید تا بزیارت آنحضرت مشرف شود مثلا از راه ایران زمین سه منزل
خوفناک که عباس آباد و الهاک و میاندشت است طی باید نماید و از راه توران زمین منازل خوفناک
که مرو و سرخس است لازم است طی نماید و از طرف یزد و کرمان لازمست که منازلی که خوف بلوچ است طی

نماید

نماید و از طرف کابل و قندهار و هرات نیز منازل خوف بسیار است پس مقتضای آنکه زائر احسانی نموده
و بر خود خوف کشیده این منازل را قرار داده اند لهذا بمقتضی هل جزاء الاحسان الا الاحسان بر آن سرور
عالمیان لازم است که او را از منازل خوفناک روز قیامت رها سازند اگرچه از آن سه منزل خوفناک
اسیری او نیز سبب باشد برای خوف اعظم شفاعت نظر بآیه شریفه و لنبلونکم بشیء من الخوف الی آخره که
خداوند خوف را بر بلیها مقدم داشته نظر باشد خوف از باقی دیگر **حدیث دویم** باز از شیخ طوسی و ابن
بابویه و دیگران روایت شده از جناب صادق آل محمد که آنحضرت فرمودند بیرون میرود مردی از فرزندان من
بطوس که در خراسان است از اولاد فرزندم موسی که اسم او اسم امیر المؤمنین است و کشته میشود در آن زمین
بزهر جفا و غریب است در آن مدفون میشود کسی که زیارت نماید او را و عارف بحق او باشد عطا
میفرماید جناب اقدس احدیت بآن زوار ثواب کسی را که انفاق نموده است مال خود را پیش از فتح مکه
در راه خدا و جهاد نموده باشد با رسول خدا **حدیث سیم** از ابن بابویه و دیگران روایت
شده که رسول خدا فرمودند که زود باشد که مدفون شود پاره از تن من بزمین خراسان زیارت
نمیکند او را مؤمنی مگر اینکه واجب میگرداند خدا از برای او بهشت را و حرام میگرداند بدن او را از آتش
جهنم **حدیث چهارم** از ابن بابویه و دیگران روایت شده از جناب ثامن الائمه علیه السلام که فرمودند
در زمین خراسان بقعه هست که زمانی خواهد شد که در آن بقعه نزول ملائکه شود فوجی از ملائکه
داخل آن بقعه میشوند و فوجی بآسمان بالا میروند و از آمد شدن ملائکه در آن بقعه تا نفخ صور خواهد بود راوی
عرض کرد یابن رسول الله آن کدام بقعه خواهد بود فرمودند آنحضرت در زمین طوس است قسم بخدا که آن زمین
روضه از روضات بهشت است کسیکه زیارت نماید مرا در آن بقعه مثل آنست که رسول خدا را زیارت
کرده باشد و مینویسد جناب اقدس الهی در نامه عمل او ثواب هزار حج مبرور و هزار عمره مقبوله و می
باشم من و اجدادم شفعاء آن زوار در روز قیامت **حدیث پنجم** از ابن بابویه و دیگران روایت شده
که آن سرور فرمودند کسی بار خود را نمی‌بندد بسوی هیچ قبری مگر بسوی ما آگاه باشید ای مردمان که من کشته
میشوم بزهر جفا از روی ظلم و عدوان و مدفون میشوم در مکانیکه غریب باشم و کسی که ببندد بار خود را
بسوی زیارت من غریب جناب اقدس احدیت جمیع دعاهای او را مستجاب مینماید و جمیع گناهان او را میامرزد
حدیث ششم نیز از شیخ طوسی در کتاب تهذیب الاحکام و ابن بابویه و غیر از دیگران روایت شده
است از امام محمد تقی علیه السلام که فرمودند بین دو کوه طوس قبضه خاکیست که از بهشت عنبر سرشت قبض شده
هر کس داخل شود در آن محل قبضه خاک که بقعه مطهره حضرت الرضا علیه السلام باشد ایمن است در روز قیامت از آتش
جهنم **مؤلف** گوید که در سنه هزار و دویست و پنجاه و یک اهل مشهد مقدس شورش نموده باغی شدند
و اکثر مردم از مشهد مقدس فرار کرده بکوه یا بجاهات رفته بودند و من روسیاه روزگار از مجاورت
قبر مطهر آن برگزیده پروردگار مهاجرت ننموده بودم و هر روز صبح و شام خود را بعتبه متبرکه آن
بزرگوار که پناه انس و جان است میرسانیدم و عرض مینمودم که ای سبب نجات هر خاطی و هر عاصی جناب
مقدست آن بزرگواری میباشد که در حق روضه مطهره و مضجع منورت فرموده اند که آن بین جبلین

طوس قبضة قبضت من الجنة من دخلها کان آمنا یوم القیمة من النار چنانچه جناب اقدس الهی در توصیف
خانه خود در قرآن مجید خود فرموده است و من دخله کان آمنا از برکات آن بقعه پناه عاصیان و
ملجاء ضعیفان است بسبب آن از وبا و بلا بحکم تجربه روزگار و اهل و عیال آن بقعه ضرر نرسید بلکه خلایق عالم از
رحمت واسعه خود در آن روزها طفل ذکوری باینغاصی عطا فرمود **حدیث هفتم** از ابن بابویه و
دیگران از ابو الصلت هروی مرویست که گفت شنیدم از حضرت امام رضا ع که فرمودند قسم بحق
خداوند عالم که ما ائمه هدی علیهم السلام کلا شهید میشویم یا بزهر جفا و یا بشمشیر عرض کردم فدایت
شوم شما را که شهید خواهد نمود فرمودند بدترین خلق خدا در زمان من مرا شهید خواهد نمود بزهر
جفا و بعد از آن مدفون میشوم در بلادی که خون مرا ضایع نموده باشند و حال آنکه در بلد غربت باشم
آگاه باشید کسیکه زیارت نماید مرا مینویسد خداوند عالم در نامه عمل آن زوار ثواب صد هزار شهید
و صد هزار صدیق و صد هزار حج و صد هزار عمره و صد هزار جهاد کننده و آن زوار در روز قیامت در
زمره ما محشور خواهد شد و در درجات بهشت رفیق ما خواهد بود **حدیث هشتم** از شیخ طوسی
و دیگران از محمد بن ابی نصر بزنطی روایت شده که گفت قرائت نمودم کتاب امام رضا ع که نوشته بودند
در آن کتاب این حدیث را که بشیعیان ما برسانید که زیارت من عزیز در نزد جناب باری تعالی برابری مینماید
در ثواب با هزار حج ابی نصر میگوید من از نوشته آن جناب تعجب نمودم و بخدمت حضرت امام محمد تقی
عرض نمودم فدایت شوم ثواب هزار حج دارد زیارت پدر بزرگوارت فرمودند آری و الله ثواب هزار
حج دارد از برای کسیکه زیارت نماید آن جناب را و عارف بحق او باشد مؤلف گوید که معنی عارف بحق آن بزرگوار
از حدیث پانزدهم ظاهر خواهد شد **حدیث نهم** در جامع الاخبار و عیون اخبار الرضا مرویست که شخصی
از اهل خراسان بخدمت کثیر السعادة جناب امام رضا ع عرض کرد یا ابن رسول الله رسول خدا را در خواب
دیدم که گویا میفرمودند چه گونه میباشید شما هرگاه مدفون شود در زمین شما پاره تن من و محافظت
نمائید ودیعه مرا و غائب شود در زمین شما یکی از ستاره‌های امامت و ولایت پس آن مظلوم غریبان
شخص فرمودند که آن خراسانی منم که مدفون میشوم در زمین شما و منم پاره تن پیغمبر و ودیعه آن بزرگوار
و منم ستاره آسمان امامت و ولایت آگاه باشید پس کسیکه مرا زیارت نماید و او عارف باشد آنچه را
که واجب گردانیده است خداوند عالم از حق و اطاعت من پس من و پدران من شفعای او میباشیم در روز
قیامت و کسیکه ما شفیع او باشیم نجات می‌یابد اگرچه گناهان او بقدر گناهان جن و انس باشد مؤلف
گوید که مثال این حدیث و حدیث بیست و چهارم که نظر این حدیث شریف است و بعد ذکر میشود در مقام رجاء
و دنیای رحمت و رأفت و فیض خداوند عالمیان بزائر رضا من غریبان حیکند در ثواب زیارت هیچیک از ائمه
هدی ع باین طریق نیافته‌ام زیرا که در ثواب زیارت حضرت امام حسین ع اینغاصی در کتاب نجات الخائفین
فی زیارة الحسین ع احادیث بسیار در آن کتاب از کتب اخبار جمع نموده‌ام و ابواب متعدده در هر زمانی
که زیارت آن بزرگوار مطلوب و مخصوص است ایراد نموده‌ام و قول بوجوب را از جمعی از علما نقل نموده‌ام و
نیز اخباری که دلالت بر وجوب زیارت آن بزرگوار دارد نقل نموده‌ام ولیکن نظیر این حدیث در مقام رجا

وحدیث بعد از آن که ذکر خواهد شد نیافته‌ام که عقول خردمندان از این بشارت متحیرست که این چه قدر درجه
و منزلتی است که خداوند عالم بزائر ابن الرضا عطا فرموده که زائر او را خدا نجات میدهد از عذاب و عفو اگرچه بقدر
جن و انس گناه داشته باشد اللهم اجعلنا من زائریه حدیث دهم از ابن بابویه و دیگران از عبد الرحمن بن
ابی نجران روایت نموده‌اند که از امام محمد تقی ع سؤال شد که چه ثواب است زیارت کننده پدر بزرگوارت فرمودند
والله ثواب او بهشت است حدیث یازدهم از ابن بابویه و دیگران روایت شده که علی بن اسباط از جناب امام
محمد تقی ع سؤال نمودند که چه ثوابست از برای کسیکه زیارت نماید پدر بزرگوارت را فرمودند در
مرتبه بهشت عنبر سرشت است حدیث دوازدهم در کتاب عیون از حضرت رسول خدا ص مرویست که فرمودند
زود باشد که مدفون شود پاره از تن من بزمین خراسان که زیارت نمینماید او را صاحب هیچ مشقتی
مگر اینکه جناب اقدس احدیت جمیع مشقتهای او را ببرکت حضور مرقد با نور او برطرف مینماید
و همچنین زیارت نمیکند او را هیچ گناهکاری مگر آنکه می‌آمرزد خداوند عالم همه گناهان او را حدیث سیزدهم
نیز در عیون مرویست از احمد بن محمد بن ابی نصر بزنطی که گفت شنیدم از کلام وحی نظام ثامن الائمه علیه السلام
که هر که از دوستان و محبان من زیارت نماید مرا و عارف بحق من باشد هر آینه شفاعت مینمایم آن زوار را
در روز قیامت حدیث چهاردهم نیز از ابن بابویه و دیگران از جناب امیر المؤمنین ع
مرویست که زود باشد که شهید شود یکی از فرزندان من بزمین خراسان بزهر جفا و اسم او اسم من
باشد و اسم پدر او اسم پسر عمران موسی باشد آگاه باشید کسیکه زیارت نماید او را در غربت او می
آمرزد جناب اقدس الهی گناهان پیش نموده و گناهانی که بعد خواهد نمود اگرچه گناهان او بعدد
ستاره آسمان و قطرات باران و برگ درختان باشد **حدیث پانزدهم** در کتاب عیون اخبار الرضا
مذکور است که صادق آل محمد ع فرمودند که شهید شود نواسه من در زمین خراسان در شهری که او را طوس
مینامند کسی که زیارت نماید او را و عارف بحق او باشد میگیرم دست او را در روز قیامت و داخل میکنم او را در
بهشت عنبر سرشت هر چند از کسانی باشد که گناه کبیره کرده باشد راوی عرض کرد که فدای تو شوم
چه چیز است معرفت بحق آن فرمودند بداند که او امامی است مفترض الطاعة و غریب و شهید است کسی که
زیارت نماید او را و عارف بحق او باشد عطا میفرماید جناب اقدس احدیت بآن زوار ثواب هفتاد
شهید از شهدائیکه پیش روی پیغمبر ص شهید شده باشند بحق **حدیث شانزدهم** در جامع الاخبار و عیون
اخبار از حضرت امام محمد تقی ع مرویست که فرمودند کسی که زیارت کند پدر بزرگوار مرا در ولایت
طوس می‌آمرزد خدا گناهانی که پیش نموده و گناهانی که بعد خواهد نمود و چون روز قیامت شود
نصب نمایند از برای او منبری در مقابل منبر حضرت رسول ص تا اینکه فارغ شود جناب اقدس الهی از
حساب بندگان خود **حدیث هفدهم** نیز در کتاب عیون اخبار الرضا مرویست که ابا صلت هروی
میگوید که در مجلس بهشت مثال حضرت امام رضا ع بودم که داخل شدند قومی از اهل قم و سلام
نمودند بر آن حضرت پس آن بزرگوار جواب سلام ایشان را داد و ایشان را نزدیک خود نشانید و بعد
فرمودند مرحبا بشما ای اهل قم شما از شیعیان ما میباشید حقیقة و زود باشد که بیاید بر شما زمانی که

بسبب زیارت آن فرزند گناهان آمرزیده میشود

زیارت کنید مرقد مرا بطوس آگاه باشید کسیکه زیارت نماید مرا و حال اینکه با غسل باشد بیرون می
آید از گناهان مثل روزی که از مادر متولد شده باشد **حدیث پنجاهم** از ابن بابویه از
امام محمد تقی ع مرویست که اهل قم و اهل ساوه را جناب اقدس احدیت گناهان ایشان را میآمرزد
بسبب برکت فضیلت جد من جناب امام رضا ع بطوس آگاه باشید کسیکه زیارت نماید جد
بزرگوار مرا و برسد او را در همین راه قطره بارانی یا چیز دیگر از آسمان حرام مینماید خداوند عالم بدن
او را از آتش جهنم حدیث نوزدهم نیز در کتاب عیون روایت شده که جناب امام موسی کاظم ع فرمودند
بدرستیکه فرزند من علی شهید میشود بزهر جفا و مدفون میشود در پهلوی هرون الرشید بطوس
کسیکه زیارت نماید فرزند غریب مرا مثل آنستکه رسول خدا را زیارت نموده باشد حدیث بیستم
باز در کتاب عیون اخبار از حسن بن علی وشا روایت شده که گفت شنیدم از جناب امام رضا ع
که فرمودند از برای هر امامی از ائمه عهدیست در گردن دوستان و محبان ایشان بدرستیکه از
تمام وفای بعهد نیکو بجا آوردن زیارت قبور ایشانست پس کسیکه زیارت نماید از جهت رغبت
در زیارت ایشان و تصدیق نمودن بآنچه ائمه رغبت نموده‌اند در آن هر اینه خواهند بود ائمه
شفعای ایشان در روز قیامت **حدیث بیست و یکم** باز در کتاب عیون از حسن بن علی وشا
روایت شده که جناب ثامن الائمه فرمودند که زود باشد که شهید شوم من بزهر جفا کسیکه زیارت
نماید مرا و عارف باشد بحق من محو میفرماید جناب اقدس الهی گناهانی را که پیش نموده و گناهانی که بعد
خواهد نمود **حدیث بیست و دوم** از شیخ طوسی در تهذیب مرویست که شخصی از اهل طوس می
گوید در نزد صادق آل محمد بودم که ناگاه طفل خورد سالی داخل مجلس شد و ایشان بزرگوار آن طفل را
گرفتند و بزانوی مبارک خود نشانیدند و میان دو ابروی او را بوسیدند و میفرمودند ای شخص
طوسی بدرستیکه این طفل خلیفه و حجت خداست بعد از من و زود باشد که از صلب او مردی بیرون آید
که پسندیده خدا باشد در آسمان و در زمین و نزد عباد و کشته میشود در زمین شما بزهر جفا و دفن
کردیده شده در زمین غربت و هر کس او را زیارت نماید و بداند که او امام است و بعد از پدر
خود واجب الاطاعه میباشد از جانب خداوند عالم مثل کسیست که رسول خدا را زیارت نموده
باشد حدیث بیست و سیم از ابن بابویه در عیون نقل شده است که حضرت امام علی نقی ع فرمودند
کسیکه حاجتی بسوی خداوند عالم داشته باشد پس ملازم باید زیارت نماید جد بزرگوارم امام رضا را در
زمین طوس و حال اینکه زوار با غسل باشد و دو رکعت نماز در بالای سر مطهر آنجناب بجای آورد
و در قنوت حاجت خود را از خدا بخواهد که قاضی الحاجات حوائج او را بر می‌آورد بشرط آنکه سؤال
معصیتی و قطع رحمی نباشد و موضع قبر مطهر و مضجع منور آنحضرت بقعه ایست از بقعه‌های بهشت
عنبر سرشته زیارت نمی نماید او را مؤمنی مگر اینکه آزاد مینماید او را خداوند عالم از آتش جهنم و او را
داخل دار القرار که یکی از مکانهای بهشتست مینماید **حدیث بیست و چهارم** در کتاب جامع
الاخبار و عیون اخبار و غیرهما روایت شده که حضرت امام رضا ع فرمودند که من کشته شدن در

زیارت امام رضا ع افضل است از زیارت امام حسین ع

جفا و دفن کردیده شده در زمین غربت آگاه باشید کسیکه زیارت کند مرا در غربتم میباشم من
و اجداد طاهرم شفعاء آن زوار در قیامت و هر کرا ما شفیع او باشیم نجات می‌یابد هر چند بر او
گناه انس و جن باشد **حدیث بیست و پنجم** حکایت دعبل بن علی خزاعی است که سابقا مذکور
شد و این حکایت در اکثر کتب مراثی و مناقب مسطور است و در عیون نیز منقولست و مجمل الحکایت این است
که بعد از آنکه دعبل بخدمت حضرت امام رضا ع در مرو مشرف گردید و قصیده خود را بعرض آنحضرت
رسانید آنحضرت فرمودند ملحق بنما بقصیده خود این دو بیت را تا تمام شود قصیده تو دعبل عرض
کرد بلی بفرمائید که چنین خواهم نمود آنحضرت فرمودند وقبر بطوس یا لها من مصیبة توقد فی
الاحشاء بالحرقات الی الحشر حتی یبعث الله قائما یفرج منا الهم والکربات دعبل عرض کرد یا بن
رسول الله این قبر که بطوس واقع خواهد شد از کدام امام خواهد بود جناب غریب الغرباء فرمودند این قبر
از من غریب خواهد بود باندک زمانی میگردد طوس محل آمد و شد شیعیان من و زوار من آگاه باشید
کسیکه زیارت نماید من غریب را در غربت من که زمین طوس است خواهد بود با من در درجه من در روز
قیامت تا اینجا احادیثیکه دلالت دارد بر فضیلت زیارت آنحضرت بر زیارت سید الشهداء روحی و روح
العالمین له الفداء بلکه بر زیارت باقی ائمه هدی علیهم السلام نیز بود و قسم است قسمی است که دلالت دارد
بر اول و قسمیست که دلالت دارد بر ثانی اما اول دو حدیث است که حال مذکور میشود **حدیث
بیست و ششم** شیخ طوسی ره در مزار تهذیب الاحکام و صدوق در عیون و دیگران روایت نموده
که از جناب امام محمد تقی سؤال نمودند که فدایت شوم آیا زیارت پدر بزرگوارت افضل است یا زیارت
جدت حضرت سید الشهداء فرمودند زیارت پدرم افضل است بجهت اینکه جد بزرگوارم را زیارت مینمایند
همه مردمان و پدر غریبم را زیارت نمیکنند مگر خواص از شیعیان **مؤلف** گوید شاید معنی حدیث این
باشد که هر عملی که اختصاص بعمل شیعه دارد بلکه بشیعه است ثواب آن افزونتر است مثل زیارت حضرت امام رضا
افضل است از زیارت امام حسین ع بجهت اینکه زیارت آنحضرت بالنسبه بباقی فرق شیعه از زیدی و
کیسانی و فطحی و جارودی و غیرهم اختصاص بشیعه اثنا عشری دارد زیرا که هر کس بامامت حضرت امام
رضا قائل شد بباقی ائمه قائلست و لیکن در خصوص حضرت امام حسین ع هر کس بزیارتش چنین نیست
حدیث بیست و هفتم در کتاب عیون اخبار مرویست که عبد العظیم بجانب امام محمد تقی ع عرض کرد
که فدایت شوم متحیر شده‌ام در اینکه آیا بزیارت جد بزرگوارت امام حسین مشرف شوم یا بزیارت پدر
بزرگوارت و در این امر متحیرم شما در این امر چه میفرمائید فرمودند در اینجا بایست تا جواب ترا بگویم و داخل
خانه شدند و بعد از لحظه بیرون تشریف آوردند در حالتیکه اشک از دیدهای مطهرش جاری بود بر
گونهای مطهرش فرمودند ای عبد العظیم زوار قبر جدم بسیارند و زوار پدر غریبم کم میباشند یعنی
بزیارت قبر پدر غریبم مشرف شو و اما ثانی یعنی احادیثی که دلالت دارد بر افضلیت زیارت آنحضرت بر باقی
ائمه هدی ع پس سه حدیث است که حال مذکور میشود حدیث بیست و هشتم از ابن بابویه نقل شده که
یکی از صلحا و مؤمنین حضرت پیغمبر را در خواب دید عرض کرد فدایت شوم کدام یک از اولاد ترا زیارت

نمایم فرمودند بدرستیکه از اولاد من بعضی نزد من آمدند بزهر جفا شهید شده و بعضی نزد من آمدند بتیغ ستم کشته شده آنشخص میگوید عرض کردم فدایت شوم کدام یک را زیارت نمایم یا رسول الله با وجود تفرق قبور و اماکن مشرفه و مشاهد ایشان آنحضرت فرمودند کسی را زیارت کن که بتو نزدیکتر است یعنی مشهد منور او بشهر و خانه تو نزدیکتر است و او مدفون شده است بشهر و زمین غربت پس عرض کردم یا رسول الله یعنی امام رضا پس آنحضرت فرمودند که بگو صلی الله علیه سه مرتبه **حدیث بیست و نهم** حدیثی است که شیخ طوسی در کتاب مزار تهذیب الاحکام و صدوق در عیون اخبار الرضا و شیخ حر در وسائل روایت نموده اند که حضرت امام موسی کاظم فرمودند کسیکه زیارت کند قبر فرزند من علی را میباشد از برای آن زوار در نزد جناب اقدس احدیت ثواب هفتاد حج مبرور راوی عرض کرد که ثواب هفتاد حج است از برای زوار آنسرور فرمودند بلی ثواب هفتاد هزار حج است از برای زوار آنسرور بعد فرمودند چه بسیار حجهائی که قبول درگاه احدیت نمیشود یعنی این هفتاد هزار حج که ثواب زیارت آنحضرت است همه قبول درگاه الهی شده است کسیکه زیارت نماید او را یا در نزد او یکشب بسر آورد چنانست که خداوند عالم را در عرش زیارت کرده باشد و عبارت حدیث اینقسم است من زاره او بات عنده لیلة کان کمن زار الله فی عرشه راوی حدیث تعجب او زیادتر گردید عرض کرد چه قسم میشود که خدا را در عرش زیارت نماید آنسرور فرمودند هرگاه روز قیامت شود خواهند بود بر عرش عظمت الهی چهار نفر از اولین و چهار نفر از آخرین اما چهار نفر از اولین نوح و ابرهیم و موسی و عیسی و علی نبینا و علیهم السلام اند اما چهار نفر از آخرین محمد و علی و حسن و حسین صلوات الله علیه و علیهم اجمعین میباشند بعد میکشند طعام را در نزد ایشان یا بیا مینمایند تا زوار اعمال ابنا اختلاف لفظ حدیث پس بعد از آن مینشینند با ما ائمه اطهار علیهم السلام کسانیکه زیارت نموده اند قبور ائمه اطهار علیهم السلام را و آن زواری که از بنا بر زیارت قبور ائمه اطهار بلند درجه تر و نزدیکتر است بخششهای خالق اکبر آن زوار قبر آنسرور است **مؤلف** گوید که میشود از لفظ او بات عنده لیلة که در این حدیث وارد است استدلال نمود بر فضیلت مجاورت قبر آنسرور و اگر چه احتمال دارد که بیتوته بجهت زیارت باشد بنا بر این خوب بچشم بصیرت ملاحظه نما و ببین که خداوند عالم چه قدر انعامات وافره و عطیات کامله بمجاور و قبر و زائر قبر آنسرور و بخشش یکشب در مشهد مقدس منور معطر او عطا مینماید پس خوشا باحوال اشخاصی که عمر خود را در مجاورت آن آستان ملائک پاسبان بسر آورده اند بلکه و لیکن در خصوص مجاورت کربلای معلی تا حال الحدیثی برنخورده ام بلکه در بعضی روایات وارد است که اذا زرت فانصرف و لا تتخذه وطنا و شاید وجه عدم استحباب مجاورت دائمی این باشد که زوار آنسرور موافق بعضی از اخبار لازم است که بطریق شوق و محبت و شبیه بمردم رنجور و جوع و عطشان باشد و اینمرحله در وقتی است که زمان قلیلی در خدمت آنسرور باشد و غالبا با مجاورت همیشگی این احوال از برای زائر مشکل است لهذا اینچنین قرار داده اند و لیکن در خصوص زیارت حضرت امام رضا چونکه مشهد منور آنسرور دار موحشه بوده از کثرت خوف اعدا و شهری و جمعی از شیعیان در آن زمان نبوده بلکه چون اینجا از مجالس المؤمنین و غیره ظاهر میشود تا ایمها

ناچهار صد سال اجتماعی از برای زائرین نبوده و زائرین همیشه خائف بودند لهذا آنسرور را غریب الغربا مینامند و این ثواب را در خصوص مجاورت و بیتوته بمکان شریف قرار دادند که باعث رغبت و میل مردم شود در اجتماع امکان چنانچه حال الحمد لله محل اجتماع شیعیان گردیده و این بلد طیبه رشک جمیع بلاد شده **حدیث سی ام** حدیثی است که دلالت میکند بر اینکه زیارت آنسرور در ماه رجب المرجب افضلست از ایام دیگر چنانچه از شیخ طوسی در کتاب تهذیب و صدوق در عیون روایت نموده که محمد بن سلیمان عرض کرد بخدمت جناب امام محمد تقی که فدایت شوم مردی حجة الاسلام و عمره تمتع بر او واجب بود و باعانت خداوند عالم بجا آورد بعد از آن بمدینه طیبه مشرف گردید و زیارت قبر مطهر پیغمبر و ائمه بقیع را نیز نمود و بعد از آن بنجف اشرف مشرف گردید و فیض عتبه بوسی آنحضرت را ادراک نمود در حالتیکه آنشخص عارف بود بحق آنسرور و میدانست که او حجت خداست بر جمیع خلایق و بعد از آن بخدمت امام حسین مشرف شد و شرافت حضور روضه عرش مرتبه الشهید مظلوم را نیز ادراک نمود و بعد از آن ببغداد رفت و بفیض حضور مرقد منور و مضجع معطر جناب امام موسی کاظم رسید و بعد از آن برگشت بسوی شهر و ولایت خود پس چونکه موسم حج شد باز خداوند عالم باو عطا نمود آنقدر که بتواند بمکه معظمه مشرف شود آیا در این صورت برود و حج و عمره بجا آورد یا برود بخراسان و بزیارت پدر بزرگوارت مشرف شود حضرت فرمودند برود بخراسان و زیارت نماید پدر بزرگوار مرا که آن افضلست و لکن آن زیارت را در ماه رجب المرجب بجا آورد و سزاوار نیست که در این روزها بزیارت آنحضرت برود بجهت آنکه از جانب سلطان بر شما و ما شنایع و هتک حرمتی میباشد و در نسخه قدیمه از کامل الزیارة باین لفظ روایت شده فان علینا و علیکم خوف من السلطان شنیعه **مؤلف** گوید که از سوق حدیث چنین معلوم میشود که گویا در آن وقت از سلطان آن زمان که از جمله معاندین و مخالفین بوده بر آن بزرگواران و بر دوستان و شیعیان ایشان خوفی و شناعتی در این خصوص وارد میشده و بر ایشان [illegible] مشکل بوده است رفتن بسوی خراسان بزیارت آنقدوه عالمیان لهذا آنسرور فرمودند [illegible] اینست که حال بزیارت آنسرور نروید بلکه منتها بشما اسبابی برسد **باب سیم** در معجزات و وقایعی است که بعد از دفن آنسرور از آن آستان ملائک پاسبان بظهور رسیده اگرچه معجزات و کرامات آنسرور در حال حیوة و ممات ظاهری زیاده از حد و حصر است که سالی میشود که از زائرین و واردین که از شرف عتبه بوسی آنمعجز عالمیان مشرف میشوند کوری و شلی و رنجوری و علیلی از فیض الطاف آنسرور شفا یابد و لکن چونکه بعضی از وقایع غریبه که برکت مرقد منور معطر آنسرور واقع شده بود [illegible] در کتاب عیون اخبار الرضا نقل فرموده بود لهذا اولا بنقل آن وقایع پرداخته شدیم **واقعه اول** در کتاب عیون روایت نموده که حمویه پادشاه خراسان امر نموده بود که در بیرون شهر نیشابور در باب العقیل بیمارستانی بنا نمایند روزی حمویه از نیشابور بجهت ملاحظه آن بیمارستان بیرون آمده بود در بین راه نظر پادشاه بر مردی افتاد بغلام خود امر نمود که باتفاق اینمرد باش و از او جدا مشو تا اینکه او را بنزد من آوری غلام به

خبر کسی که انعام و جوائز و سفره و همیان خودش

فرموده پادشاه عمل نموده با آن شخص بمنزل پادشاه رفت بعد از آنکه برگشت حمویه بسوی منزل خود امر نمود که سرکردهای لشکر همه جمع شوند و بعد طعام حاضر نمودند پس چونکه همه ایشان مهیا شدند بر خوان طعام حمویه بغلام خود گفت کجا است آن شخص که او را بتو سپردم گفت بر در خانه حاضر است حمویه گفت او را داخل نما پس چونکه آن شخص بمجلس پادشاه در آمد امر نمود حمویه که دستش را بشویند که مشغول صرف طعام شوند و چونکه فارغ شدند از صرف طعام حمویه رو بجانب آن شخص نمود و گفت یا مالک هستی بود دراز گوش را گفت نه امر نمود که باو دراز گوشی دهند باز حمویه باو سؤال نمود که آیا مالک هستی تو آن درهم را آن شخص باز جواب داد که خیر حمویه امر کرد که هزار درهم باو دادند بعد از او سؤال نمود که آیا از برای تو میباشد آن یکجفت جوال جو نیز باز جواب داد که از آنها نیز ندارم حمویه گفت باو دادند باز حمویه سؤال نمود که آیا مالک هستی تو سفره و همیان را باز جواب داد ندارم امر نمود که باو دادند بعد از آن حمویه ملتفت بجانب روسای لشکر خود شده گفت آیا میدانید که از چه جهت سؤال نمودم از این شخص از این اشیا و دادم باو این اشیا را گفتند نه جواب دادند که ندانستیم سبب آنرا حمویه گفت بدانید که من در عنفوان شباب بسیار شوق داشتم بزیارت سلطان خراسان و مشرف میشدم در آن آستان عرش آشیان و حال اینکه لباسهای مندرس میپوشیدم و در تحت بقعه عرش درجه آنحضرت مناجات با قاضی الحاجات مینمودم و از خداوند متعال درخواست مینمودم که ای خداوند عالمیان بحق این سلطان خراسان که مرا پادشاه گردان و امورات مملکت خراسان را بر دست من جاری فرما و این شخص نیز در تحت بقعه عرش درجه حضرت امام رضا از خداوند عالم درخواست مینمود آنچه را که حال از او پرسیدم و نداشت و باو دادم و دیدم از برکات بقعه مطهره اجابت دعای خود را که از خداوند عالم درخواست نموده بودم و چونکه دوست میداشتم که اجابت دعای این شخص هم بر دست من جاری شود بحمد الله تعالی که امروز بعمل آمد و لکن بیان نمود این شخص در چیزی قصاصی میباشد که باید تلافی شود سرکردها عرض کردند آن قصاص کدام است حمویه گفت در وقتی که من مشغول بتضرع و زاری بدرگاه باری بودم و سلطنت خراسان را از خداوند منان درخواست مینمودم این شخص دید که لباسی مندرس در بر من میباشد و با وجود این فقر و پریشانی چنین مطلبی را از خداوند عالمیان میخواهم سر پائی بمن زد و گفت ای مرد پادشاهی خراسان را بمثل تو چنین شخصی نمیدهند یعنی تو هم مثل من سؤالهای جزئی نما تا زود بر آورده شود بعد از آن سرکردها عرض کردند که ای پادشاه بگذر از تقصیر این شخص و تمام نما عطا و مهربانی خود را در حق این شخص تا کامل شود بخشش تو در حق او و حمویه قبول نمود آنچه ایشان درخواست نمودند و همیشه اوقات بعتبه بوسی آستان ملایک پاسبان آنحضرت مشرف میشد و اخلاص بسیاری بسادات و علما و مجاورین آن بقعه مطهره از برکات آن بزرگوار بهم رسانیده بود و نیز ترویج نمود دختر خود را بابن محمد بن زید علوی بعد از آنکه محمد پدرش کشته شده بود و او را بقصر خود آورد و انعام و اکرام بسیار باو نمود و اینها همه بسبب آن بود که میدانست دولت و پادشاهی او از برکت حضرت امام رضا است و چون ابو الحسن محمد بن احمد بن زیاد علوی در نیشابور خروج نمود و با بیست هزار

شخص ترکی که پسرش گم شده و باعجاز او پیدا شد

نفر بیعت نمودند خلیفه که والی نیشابور بود او را گرفته و مقیدا محبوس نموده به بخارا فرستاد پس چونکه حمویه مطلع شد فرمود که بند از گردن او بر داشتند و بامیر خراسان نوشت که این حضرات از اولاد پیغمبر خدا میباشند احترام ایشان بر ما لازم است و چون بی چیز و بی فقیر میشوند واجب است که کفایت معاش ایشان کنید تا بجهت طلب معاش در مقام خروج بر نیایند پس از برای او رسمی در هر شهری قرار داد و با اعزاز تمام او را به نیشابور آورد و همین سبب است که قاعده در بخارا جاری شده که از برای اهل نسب رسومی قرار میدهند و جمیع اینها برکت آن آستان ملائک پاسبان است **واقعه دویم** در کتاب عیون اخبار الرضا مذکور است که ابا علی عامر بن عبد الله که از جمله اصحاب حدیث و حاکم مرو بود میگوید که در مشهد مقدس جناب ثامن الائمه که رکن و مقام اشرف حضور روضه عرش درجه آرزو داشتند حاضر بودم دیدم که شخص ترکی داخل آن بقعه متبرکه شد و در بالای سر مطهر آنحضرت که محل و حرم کسب شرافت از آن مینمود و ابتهال بدرگاه قادر متعال مینمود و گریه و زاری مینمود و بزبان ترکی عرض مینمود که ای خداوند متعال و معبود ذو الجلال اگر پسر من زنده است چشم مرا بوصال او روشن نما و هرگاه مرده است خبر وفات او را بمن برسان که دیگر بعد از این تاب و تحمل ندارم عامر بن عبد الله میگوید که من زبان ترکی را میدانستم دلم بر او سوخت و نزد او آمدم و گفتم ای مرد چرا اینقدر گریه مینمائی گفت فرزندی داشتم که مایه حیات من بود آن طفل در جنگ اسحق آباد مفقود شده و خبری از آن معلوم نیست و آن طفل مادری دارد که شب و روز در مفارقت آن طفل مثل بلبل در مفارقت غنچه گل ناله و بیقراری مینماید من چونکه شنیده بودم که هر که او را دردی و الم و حاجتی روی دهد پناه باین بقعه عرش درجه می آورد و قاضی الحاجات حاجت او را روا مینماید لهذا خود را باینمکان کشان کشان رسانیدم و مطلب خود را عرض نمودم عامر بن عبد الله میگوید که دلم بسیار برای او بسوخت و دست او را گرفتم و او را از آستان عرش آشیان بیرون آوردم و اراده نمودم که او را در آنروز مهمان خود نمایم پس چونکه ما از مسجد بیرون آمدیم دیدیم جوان بلند قدی چون سرو آزاد و تازه خط بر عذارش روئیده و جامه مرقعی پوشیده بما بر خورد همینکه چشم آن شخص ترک بر آن جوان افتاد بی اختیار برجست و دست بگردن او انداخت و گریه و شوق آغاز نمود و معلوم شد که این جوان همان کسی است که این شخص یکساعت قبل از این وصال او را طالب بود من تعجب نمودم و گفتم ای پسر حکایت تو چه چیز بوده است و بچه طور تو در این موضع پیدا شدی آن جوان گفت بعد از جنگ اسحق آباد من بطبرستان افتادم و مرا شخص دیلمی تربیت مینمود تا بزرگ شدم بعد بطلب پدر و مادر خود بیرون آمدم و خبر آنها را بهیچ وجه من الوجوه نداشتم تا اینکه جماعتی بمشهد مقدس رضوی می آمدند راه را با ایشان گرفتم و تا باینجا رسیدم و آن شخص ترک میگوید که یقین کامل شد که این از صاحب این قبر مطهر و ضریح منور بر من ظاهر شده بر خود قرار دادم که تا روح در بدن من باقیست از این مشهد مقدس معطر بیرون نروم و زبان حالش گویا باین مطلب میسرود

از سر کوی تو خدا را بهشتم مفرست
که سر کوی تو از کون و مکان ما را بس

خداوند عالم جمیع شیعیان و آرزومندان را بجا و رسیدن بزیارت آن نور عالم مشرف نماید واقعه سیم در کتاب

پناه بردن آهو به بقعهٔ شریفه و جرأت ننمودن یوز

عیون اخبار الرضا از حکام رازی که همیشه اوقات هم نشین و رفیق ابو جعفر عتبی بود روایت نموده
که میگوید بطلب نمانی ابو جعفر عتبی مرا بسوی منصور بن عبد الرزاق فرستاد چون براو وارد شدم روز
پنجشنبه بود چون از او اذن گرفتم که بزیارت جناب امام رضا مشرف شوم منصور گفت بشنو گوش کن
واقعه که در این آستانه عرش نشانه بجهة من ظاهر شده است که از برای تو نقل نمایم بدانکه من در ایام
جوانی از جمله متعصبین بودم بر اهل این مشهد مقدس و همیشه اوقات متعرض زایرین میشدم و در
راهها بر ایشان سر راه میگرفتم و آزار و اذیت مینمودم و رختها و مالهای ایشان را میگرفتم و همیشه
بر ایشان ظلم و تعدی مینمودم تا روزی بعزم شکار بیابان طوس بیرون شدم آهوئی بنظرم جلوه
نموده یوز خود را بصید نمودن آن آهو رها نمودم همینکه آن آهو بواسطه چاره از چهار جانب بروی خود
مسدود دید عنان عزیمت بسمت بقعه مطهره و مضجع منور آن امام همام کردانیده و پناه جمیع انام امت
نموده فقهد همه جا متعاقب آهو روانه شد همینکه آن آهو داخل در آنمکان شد یوز ایستاد و جرأت دخول
در آنمکان ننمود و ما هر چند جد و جهد بسیار نمودیم که شاید یوز آهو را صید نماید ممکن نشد و هر زمانی
که آن غزال از آنمکان فیض بنیان بیرون می آمد یوز قصد او مینمود و باز همینکه داخل آنمکان میشد یوز نمیشد
و یوز جرأت گرفتن او و دخول در آنمکان نمینمود و آن آهو بحجره از آنمکان داخل شده و من داخل شدم تا طیکه
نزدیک بآنمکان بود شدم از ابی نصر سؤال نمودم که چنین غزالی که داخل اینمکان شد کجا رفت ابی نصر
گفت من چنین آهوئی ندیدم پس من داخل همان حجره که آهو رفته بود شدم و پشکل و اثر بول او را دیدم
و او را ندیدم پس چونکه این اعجاز را از آنحضرت اهل راز دیده ملتجی بمرقد منور آنحضرت شدم و اعتقادم
در حق ایشان کامل شد و نذر کردم که دیگر از آزار و اذیت زائرین نه نمایم بلکه بتلافی ما فات نموده
در صدد اکرام و اعظام ایشان برآیم و آنچه خیر و صلاح ایشانست بجا آورم و بعد از این هر وقت امر هولناکی
بمن روی دهد پناه بمشهد مقدس منور این امام غریب آوردم و حوائج خود را سؤال مینمایم و خلاق
عالم ببرکت آنقبر مطهر حوائج مرا روا مینمود و از جناب اقدس احدیت سؤال نمودم که بمن پسری عطا نماید
و خداوند عطا نمود و آن پسر بزرگ شد و چونکه در یکوقتی آن پسر کشته شد باز بزیارت آنحضرت مشرف
شدم و تمنای پسر دیگر نمودم باز خداوند عالم ببرکت آنحضرت پسر دیگری مرحمت فرمود و بعد از این من
هر حاجتی که داشتم در نزد قبر مطهر آنحضرت از خداوند عالم درخواست مینمودم و حوائج من برآورده
میشد اینست آنچه بر من ثابت شده است از برکت این مشهد مقدس و روضه مطهره که بر ساکنان او
رحمت باد و آنچه در کتاب عیون اخبار الرضا مرویست که ابو نصر احمد بن محمد میگوید که در
خدمت امیر ابی نصر بن علی بودم و امیر بسیار محبت و نیکوئی مینمود و صحبت مرا گرامی میداشت و چونکه
اصحاب و منسوبان امیر این امر را فهمیدند بمن حسد بردند که چرا امیر مایل است بسیار بمن در یکوقتی امیر بمن
کیسه زری داد که در آن سه هزار درهم بود و مختوم بمهر خود امیر بود و امر نموده بود که آنوجه را بخزانه دار
تسلیم نمایم و من از نزد امیر بیرون آمدم و در مکانیکه دربانان می‌نشینند نشستم و کیسه زر را در
نزد خود گذاشتم و مشغول صحبت بودم کیسه را از نزد من دزدیدند و هر چند تفحص نمودم از آنها اثری

نیافتم

واقعه خطلخ تاش و کیسه زری که برده بود

نیافتم و از برای امیر غلامی بود که او را خطلخ تاش میگفتند و آنغلام در وقت صحبت با من بود و من هرچه
تفحص کیسه زر را از جمعیکه در نزد من حاضر بودند نمودم گفتند که ما ندیدیم چنین کیسه که تو میگوئی
و من میدانستم که ایشان با من عداوت دارند و حسد برده اند و ناخوش داشتم که این امر را بغیر
اظهار نمایم که مبادا مرا متهم نمایند زیرا که حاسدین در حق من در نزد امیر سخنان چندی گفته بودند
که قریب باین شده بود که محبت امیر بالمره از من برطرف شود و من در فکر شدم که آیا در خصوص این کیسه
زر چه چاره نمایم و اینمشکل را چگونه دفع نمایم بخاطرم آمد که هر وقت از برای پدرم امر مشکلی واقع
میشد بروضه عرش درجه امام رضا میرفت و رفع آن امر مشکل میشد ببرکت آن بزرگوار و من نیز
عزم عتبه بوسی آستان ملایک پاسبان آنسرور نمودم پس داخل مجلس امیر شدم و عرض کردم که اذن
دهید بروم بسوی طوس زیرا که شغلی دارم امیر گفت که چه شغل است گفتم غلامی داشتم که گریخته و کیسه
زری که شما بمن دادید مفقود شده و مرا چنین گمان میرسد که آن کیسه را آنغلام برداشته است امیر
گفت متوجه شو که در نزد من خاین و بی اعتبار نشوی گفتم پناه میبرم بخدا که چنین باشد امیر گفت
که در خصوص آنوجه ضامنی بده که اگر تو نیائی آنوجه بما برسد و بدهد گفتم هر گاه بعد از چهل
روز نیامدم منزل و ملکی که دارم متعلق بتو خواهد بود و کاغذی بحاکم طوس که ابو الحسن خزاعی است
بنویس که جمیع املاک مرا ضبط نماید و از برای تو بفرستد بعد از این گفتگوها مرا اذن داد و من بیرون
شدم و متوجه بجانب مرقد منور معطر ثامن الائمه علیهم السلام شدم و منزل بمنزل از مکاری چوا
کرایه مینمودم تا بمشهد مقدس مشرف شدم و در تحت بقعه عرش درجه مشغول عرض حاجت بدرگاه
قاضی الحاجات شدم و در بالا سر مطهر آنسرور عرض خود را باینطریق نمودم که مطلع شوم که کیسه
زر در کجا است در این اثنا مرا خواب در ربوده رسول خدا را در خواب دیدم که فرمودند برخیز که خلاق
عالم حاجت تو را روا نمود من برخواستم و تجدید وضو نمودم و نماز بسیار نمودم و باز مرا خواب در
ربود بخدمت حضرت رسول خدا مشرف شدم بمن فرمودند که آن کیسه زر را خطلخ تاش برداشته و در
خانه خود در جائیکه آتش می افروزند در زیر آن پنهان نموده است و مهران هنوز بر آنکیسه باقیست من
از خواب برخواستم و حمد و ثنای الهی نمودم و عتبه مبارک آنجناب را بوسیدم و برگشتم هنوز سه روز
دیگر از چهل روز باقی مانده بود که بنزد امیر آمدم و گفتم لله الحمد که حاجت من برآورده شد امیر گفت الحمد
لله بعد از نزد امیر بیرون آمدم و تغییر لباس نمودم و ثانیاً بمجلس امیر عود نمودم امیر گفت کجا است کیسه زر
گفتم آن کیسه زر در نزد خطلخ تاش غلام شما میباشد گفت از کجا میگوئی این را گفتم از رسول خدا ص
که مرا خبر داده است در بالا سر مطهر حضرت امام رضا وقتیکه در خواب بودم بمحض شنیدن این سخن اعضای
امیر مرتعش شده امر نموده که خطلخ تاش را حاضر نموده و باو گفت که کجا است آنکیسه زر برو و بیاور
آنغلام انکار نموده و گفت خبری از آنکیسه زر ندارم و آنغلام از جمله عزیزترین غلامان امیر بود
در آنحال امیر او را تهدید بضرب و شتم نموده من گفتم ای امیر احتیاج باینها نیست پیغمبر خدا ص مرا
خبر داده از مکانی که در آنجا است آن کیسه امیر گفت در کجا است گفتم در جائیکه آتش در زیر آن می افروزند پنهان است

و هنوز مهر میرزا بر سر آن کیسه باقیست پس میرزا مرد ثقه را فرستاد که ایمن ضعیف اشکافتند انکیسه را
بیرون آوردند در حالیکه هنوز مهر میرزا بران بود همینکه چشم او بر آن کیسه افتاد گفت ای ابا نصر
مرا دو مرتبه تو را هنوز نشناخته بودم و بعد از این در اکرام و اعظام و نیکوئی تو زیاد خواهم کرد
کوشید هرگاه میدانستم تو بمشهد مقدس مشرف میشوی حاجت خود را بتو میدادم که سوار شوی و به
مشقت واقع نشوی ابونصر میگوید بعد از این مقدمه ترسیدم که اتراک بمن حسد برند و مرا ضایع و
خانه نشین سازند پس اذن از امیر گرفتم و بسوی نیشابور آمدم و در دکان خود نشستم و اجزا فروشی می
نمودم و بهمان قناعت مینمایم تا باین وقت و لا قوة الا بالله **واقعه پنجم** ایضا در کتاب عیون اخبار الرضا
منقولست که ابی نصر مؤذن میگوید که شبی وادی سناباد را سیل گرفت و در آن اوان وادی بلندتر از
تمود از مشهد مقدس و سیل روی بجانب مشهد مقدس آمد و همینکه سیل نزدیک بمشهد مقدس شد
ترسیدم که مبادا سیل مشهد مقدس را خراب نماید پس دیدم که جمیع آن آبها در مکانی که نزدیک بمشهد مقدس
رضوی بود فرو رفت و قطره داخل در مشهد نگردید و مثل این بر حضرت امام حسین ع آب جرات دخول
در آن مکان شریف ننمود و معاینه بود در مانند آن وادی که جمیع آبها در آن فرو رفت مؤلف گوید
که از بعضی از علمای عظام شنیدم که در شرح عیون اخبار الرضا منقولست که از این نقل چنین معلوم میشود
که از جمله خواص ارض مقدس رضوی اینست که خداوند عالم بلیه سیل و طاعون را بسبب شرافت آن از
اهل آن مکان برداشته است و حدیثی که شیخ طوسی ره در تهذیب نقل نموده که در ایام طوفان چهار موضع
خداوند عالم از غرق محافظت نموده که یکی از آن چهار موضع طوس است مؤید بعضی از این مقالاتست **واقعه ششم**
نیز در کتاب عیون اخبار الرضا منقولست که ابونصر مؤذن نیشابوری روایت نموده است که علتی شدید
بر من وارد شد بحدی که قادر بر تکلم صحیح نبودم بقلبم چنین گذشت که پناه بدرگاه حاجت روای امام
الانس والجن علی بن موسی الرضا برم و شفای درد خود را از آنحضرت طلب نمایم پس بر حمار خود سوار شدم
و قصد مشهد مقدس نمودم و زیارت نمودم آنجناب را و در بالای سر مطهر آنحضرت ایستادم و دو رکعت
نماز بجا آوردم و بسجده طولانی نمودم و در حال تضرع و مناجات تشفیع خود نمودم صاحب قبر را و از
جناب اقدس مسئلت خواستم که عافیت دهد مرا از این مرض و این گره را از زبان من بگشاید در تضرع
و دعا بودم که در سجده مرا خواب برد پس در خواب دیدم که گویا مرقد منور آنجناب شکافته شد و از
میان قبر مردی گندم گون بیرون آمد و نزدیک من آمد و گفت ای ابونصر بگو لا اله الا الله باشاره گفتم
که چگونه بگویم و حال آنکه زبان من بسته شده و قادر بر تکلم نیستم پس آن شخص صیحه بر من زد و گفت
منکر میشوی قدرت جناب احدیت را بگو لا اله الا الله پس باز شد زبان من و گفتم لا اله الا الله
و پیاده بمکان خود برگشتم و پیوسته لا اله الا الله میگفتم و زبان من همیشه گویا بود و بعد از آن زبان
من هرگز بند نشد از برکت آن امام مظلوم **واقعه هفتم** نیز در کتاب عیون اخبار الرضا مرویست که محمد بن
عبدالله هروی میگوید که در مشهد مقدس مطهر رضوی حاضر بودم که شخصی از اهل بلخ با غلام خود

داخل آستانه عرش درجه آن شدند و رفت آن شخص در بالای سر مطهر آنحضرت مشغول دعا و تضرع و مناجات با قاضی
الحاجات شد و غلام او در پایین پای مبارک مشغول تضرع و ابتهال بدرگاه قادر ذوالجلال گردید پس
هر دو از نماز فارغ شدند بسجده در افتادند و سجده طولانی نمودند پس اول آن مرد بلخی که آقای غلام بود
سر خود را از سجده برداشت و غلام خود را طلبید غلام بفرموده آقا عمل نموده سر از سجده برداشت و نزد
آقای خود شتافت و گفت لبیک یا مولای من آقا بغلام خود گفت میخواهی تو را آزاد نمایم لوجه الله
غلام گفت بلی مقصودی غیر از این ندارم آقا گفت تو را در راه خدا آزاد نمودم و فلانه کنیز خود را که در فلان
مکانست بنکاح تو در آوردم و او را نیز آزاد نمودم در راه خداوند عالم و صداق او را در ذمه خود قرار
دادم و فلان ملک را با غلات و ثمرش برای تو و اولاد شما تعاقبوا و تناسلوا وقف مؤبد و حبس مخلد نمودم که بتها
همین امام که در حضور فیض منظور او میباشیم آن غلام نظری بمرقد حضرت امام رضا ع که منبع کرم و
احسان و پناه بی پناهانست نمود و گریه شوق بی اختیارش نمود و گفت قسم بخداوند عالمیان و بامام
رضا من غیر بیانست سؤال نه نمودم در سجده مگر همین حاجت را از خداوند منان و همینکه روا شد بعظم
کرم را ببینید که نیامد باز کردن تا امید گر گدا کاهل بود تقصیر صاحب خانه چیست **واقعه هشتم**
در کتاب عیون اخبار الرضا منقولست که علی بن الحسن میگوید که من در مرو بودم مردی از اهل مصر را
که اسم او حمزه بود ملاقات نمودم و آن مرد از برای من نقل نمود که من از ولایت مصر بعزم زیارت امام رضا
بیرون آمدم و وقت غروب آفتابی بود که وارد آستان عرش آشیان آنجناب شدم و زیارت نمودم و
بعنبهای آمال و آرزوی خود رسیدم و مشغول نماز شدم در آنوقت بغیر از من زائری نبود و برای ادا
سر و همینکه نماز عشا را بجا آوردم خادم آن آستان عرش نشان بمن فرمود برخیز که میخواهم در آستانه
مقدسه را ببندم من گفتم که از ولایت بعیده آمده ام و حاجتی در بیرون ندارم بگذار که امشب در خدمت
آقای خود مجاور باشم و حوائج خود را عرض نمایم آن خادم مرا گذاشت و در را بست و بعقب کار خود رفت
و من در آن روضه مطهره ماندم و مشغول تضرع و گریه شدم بمقتضای اینکه نظم چون بزم دوست
خواهی رفت تنها خوش نزاکت گر دلیل راه خواهی اشک شبها همرهست شروع بگریه نمودم لکن چون تازه
از راه رسیده بودم سر خود را در بالای زانوی خود گذاشتم که ساعتی استراحت نمایم بعد از آنکه سر خود را از
بالای زانوهای خود برداشتم دیدم که در دیوار مقابل روی من دو بیت بقلم نوشته است من سره ان یری
قبرا برؤیته یفرج الله عمن زاره کربه فلیأت ذا القبر ان الله اسکنه سلالة من نبی الله منتجبه من از جای
خود برخواستم و شروع در نماز و زاری نمودم تا نزدیک سحر شد و بقبله نشستم بطریقی که در اول
نشسته بودم و سر خود را بر زانوها نهادم همینکه سر خود را برداشتم بر دیوار هیچ چیز ندیدم و آنچه اول
دیده بودم تر و تازه بود که گویا همین ساعت نوشته بودند و در همان مکان مقدس بودم همینکه
صبح شد در آستانه مقدسه را گشودند من بعقب کار خود رفتم **واقعه نهم** نیز در کتاب عیون اخبار الرضا
مرویست که محمد بن عبدالله کوفی که حاکم نوقان بود میگوید که دو نفر برسالت بعضی از سلاطین از ری بسوی
نصر بن احمد به بخارا روانه شدند و یکی از این دو نفر از اهل قم بود و دیانا متعصب بود و دیگری شیعه و

شنیدن شخصی از تربت منوره تلاوت قرآن را

و از اهل ری بود پس چونکه این دو نفر بشهر طوس رسیدند شخص رازی که شیعه بود با آن شخص قمی گفت که
بیا اول برویم بزیارت حضرت امام رضا مشرف شویم و بعد بجانب بخارا رویم و آن شخص قمی
گفت پادشاه ما را برسالت بخارا فرستاده است از برای ما خوب نیست که بکار دیگر مشغول شویم
تا اینکه از امر پادشاه فارغ شویم پس به بخارا روانه شدند و آنچه مقصود بود بعمل آوردند همینکه
در مراجعت بمقابل شهر طوس رسیدند باز آن شخص رازی بقمی گفت که بیا بزیارت آنجناب ثامن الائمه مشرف
شویم قمی باز قبول نکرد و در جواب او گفت وقتیکه از قم بیرون آمدم سنی بودم نمیخواهم وقتیکه برگردم
رافضی باشم آن شخص رازی از شوق حضور مرقد منور آنحضرت بی اختیار شده بود امتعه و اموال و مال رسالت را
خود را باو سپرده و بر حمار خود سوار شده متوجه آن بقعه عرش درجه گردید و بمنتهای اردوی خود رسید
همینکه شب در رسید بخادم مرقد منور آنسرور عالم التماس نمود که امشب مرا در این مکان فیض بنیان بگذار
و کلید بر آستانه را که بجز از کلید هشت عنبر سرشت بهشت نماید بمن تسلیم نما خادم التماس او را قبول نموده و
در را بسته کلید را بمن تسلیم نمود و رفت مؤلف گوید که گویا بدان زمان مردی موافق این روایت خادم
قبر بوده ولیکن موافق روایت کشف الغمه زنی خادمه قبر آنسرور بوده باری آن شخص رازی بتوجه تمام
و شوق ما لا کلام پروانه وار بر دور ضریح مقدس آن شمع محفل هدایت میگردید و زبان حالش گویا
مترنم باین مقال بود نظم زایران روضه‌ات را برد در خلد برین میدهند آواز طبتم فادخلوها خالدین
باری بعد از آن در بالا سر مطهر آنسرور مشغول تضرع و نماز شد آنچه خدا میخواست و بعد از آن مشغول
تلاوت قرآن شد و آواز قرآن آنچه تلاوت مینمود او از دیگر میشنید که در بالو موافقت مینمود آن شخص
میگوید من قطع تلاوت قرآن نمودم و از جای خود برخاستم و اطراف آن بقعه عرش درجه را گردیدم کسی
را نیافتم پس دو مرتبه بمکان خود برگشتم و مشغول تلاوت گردیدم از اول قرآن باز مثل اول شنیدم که با من
در تلاوت قرآن موافقت مینماید پس بند کدام کردم و خوب گوش فرا داشتم که ببینم این صوت دلربا
و قرائت روح افزا که کلیم الله در آرزوی شنیدن آن بی صبر و بیقرار است از کجاست شنیدم از مرقد منور
آن کلام الله ناطق است پس من بی تابانه بشوق استماع آن صوت مشغول تلاوت شدم تا باخر سوره مریم
رسیدم همینکه باین آیه وافی هدایه رسیدم که یوم نحشر المتقین الی الرحمن وفدا استماع نمودم که از مرقد
مطهر منور چنین قرائت بلند شد که یوم یحشر المتقون الی الرحمن وفدا و یساق المجرمون الی جهنم وردا بعد
از ختم قرآن که صبح طالع شد من بتربت نوقان آمدم و از قراء آن مکان از این قرائت سؤال نمودم پس
گفتند این کلام از جهت لفظ و معنی خوبست ولکن ما در قرائت هیچ یک از قراء ندیده ایم بعد از آن به
نیشابور آمدم و از قراء آن مکان سؤال نمودم باز کسی جواب نداد تا اینکه بشهر ری رسیدم و از بعضی از
قراء سؤال نمودم و گفتم کسی که قرائت نموده است یوم یحشر المتقون الی الرحمن وفدا و یساق المجرمون
الی جهنم وردا گفتند که تو از کجا این قرائت را شنیده‌ای گفتم احتیاج دارم بسوی این قرائت ایشان گفتند
که این قرائت رسول خداست موافق روایت اهل بیت اطهار بعد از آن مبالغه در سبب سؤال من نمودند
قصه خود را بتمامه از برای ایشان نقل نمودم و اعتقاد ایشان کامل شد در صحت این قرائت مؤلف

دیدن لمعات نور را از مرقد آنحضرت شخص مخالفی

گوید که آنچه از تتبع کتب اخبار ظاهر میشود اینست که سه بزرگوار بعد از رحلت از این دنیای فانی تکلم
بقرائت قرآن نمودند یکی جناب پیغمبر بود که در وقتی که اشقیای امت حضرت امیرالمؤمنین را بمسجد
آوردند که بیعت نماید با خلیفه اول همه مردم دیدند که دستی از قبر مطهر پیغمبر بیرون آمد و این آیه را تلاوت
نمود بر سبیل عتاب بابی بکر اکفرت بالذی خلقک من تراب و همه شناختند که دست آنسرور و صدا
مبارک آنسرور است اعنی فخر البشر حضرت پیغمبر یکی دیگر حضرت امام حسین که سر انور آنسرور در
مواضع بسیاری چنانچه در تحفة الحسینیه نقل نموده‌ام تلاوت قرآن نمودند و دیگری حضرت امام
رضا بود چنانچه در این حدیث ذکر شد **واقعه نهم** صدوق باز در عیون اخبار الرضا نقل نمو
ده که محمد بن عمر نوقانی میگوید که در یک شب بسیار تاریکی من در مکان بلندی از نوقان خوابیده بودم چون
پاسی از شب گذشته از خواب بیدار شدم نگاه بسمت سناباد که بقعه منوره و مرقد مطهر جناب امام
رضا بود نمودم دیدم نور بسیاری اطراف و جوانب آن مکان را فرا گرفته بود گویا آن ارض اقدس و
مشهد مقدس وادی طور یا محل بروز حور و قصور شده و لمعات و اشراقات نور بر ساحت آن وادی
چنان پرتو افکن شده بود که گویا خورشید عالمتاب در آن مکان نزول نموده بود و من پیش از این در امامت
آنسرور عالمیان شکی داشتم و علی حقیقت آن منبع خوالیقین نداشتم پس بمادر خود که از جمله مخالفین
و معاندین بود اظهار نمودم که آیا مادر نگاهی بجانب سناباد نما و سینه سینا را معاینه مشاهده نما
مادرم که خاکش بدهن باد بمن گفت ای فرزند این از اعمال شیاطین است و با بقیه فرقه مشوش بیکره از
شب گذشته ظلمانی تر و سیاهی آن از تیرگی قلب مخالفان تیره تر بود باز نگاهی بآن بقعه مطهر نمودم و
دیدم باز آنچه در شب گذشته دیده بودم حافظ از فروغ روی او بر ما گذشت زانچه بر طور آنچه بر موسی
گذشت و لمعات و اشراقات نور از جانب مرقد منور آنجناب چنان درخشندگی مینمود که چشم را خیره
میکرد و آنمکان مقدس گویا قطعه نوری شده بود و من از ملاحظه این عظمت و جلال شروع بحمد باری تعا
لی نمودم و اعتقادم مضاعف شد پس در آنوقت متوجه آن بقعه مطهره شدم دیدم که در آستانه عرش
نشانه بسته است گفتم ای خداوند عالم هرگاه صاحب این قبر حجت است این در بسته را برای من بگشا پس دست
بدر زدم دیدم که در باز شد پس بقلبم چنین گذشت که شاید اول بسته نبوده بعد ثانیا چنان بستم که بجز
کلید بچیز دیگر گشوده نشود بعد از آن عرض کردم که ای پروردگار من هرگاه صاحب این قبر حجت است این در
بسته را برای من بگشا پس بمجرد اشاره نمودم در باز شد و داخل آستانه عرش نشانه شدم و زیارت
نمودم و نماز بجای آوردم و بصیرت من بآنجناب زیاده شد پس من بعد از این در هر شب جمعه از نوقان بزیارت
آنمکان امن و امان مشرف میشدم تا باین زمان **واقعه دهم** در کتاب عیون از بعضی اصحاب حدیث
روایت نموده که شخصی ودیعه در نزد شخصی گذاشت و آن ودیعه را در مکانی دفن نمود و مدتی گذشت آن شخص
موضع دفن آن ودیعه را فراموش کرد پس چونکه صاحب آن ودیعه آمد مطالبه امانت خود نمود آن شخص متحیر شد
هر چند خواست عذر بخواهد با او مسامحه نماید آن شخص قبول نکرد و او را متهم نمود آن شخص میگوید من مهموم
و مغموم شدم دیدم جماعتی متوجه طوس شدند و قصد زیارت امام رضا دارند من با ایشان روانه شدم

وداخل آن بقعهٔ مطهر شدم و بعد از فراغ از زیارت و دعا و نماز بدرگاه جناب اقدس احدیت عرض
نمودم که مرا بجانب بود بعد راه نمائی نماید که از آن الهام خلاص شوم پس گویا دیدم مثل کسی که در خواب
کسی را به پشت بمن فرمود انو دیعه در فلان موضع است پس من برگشتم و صاحب ودیعه بسوی من آمد و او را
راه نمائی نمودم بهمان مکانی که در خواب دیده و بمن فرموده بودند پس صاحب آن بود بعد آن مکان را شکافت
و مال خود را بهمان طریقی که مهر کرده بود بیرون آورده نزد بعد از این واقعه مردم را ترغیب و تحریص مینمود
بزیارت آنحضرت و اینحکایت را همیشه نقل نمود مؤلف گوید که در این سال که هزار و دویست و هفتاد و هشت
از هجرت است بر خوردم بنسخهٔ معتبری در بیان معجزات و احوالات حضرت امام رضا که مفصلا نوشته شده بود
و در سال هزار و صد و سی و پنج تألیف گردیده مسمی بوسیلة الرضوان و مؤلف آن کتاب شمس الدین محمد بن بدیع
ابن ابیطالب رضوی که یکی از سرکشیکان آن آستان ملائک پاسبان بوده و وقایعات بعد از رحلت آنسرور را
که در عصر او یا قریب بآن بظهور رسیده بوده و بر او معلوم و قطعی بوده در آن کتاب ثبت نموده بود و چون
آن سید بزرگوار از جملهٔ اجلا و معتمدین و در احوال هر یک از ائمهٔ طاهرین سلام الله علیهم اجمعین کتابی
مثل وسیلة الرضوان تألیف فرموده و متون اخبار را نقل نموده بود و ضبط آن از او درست یافتم لهذا
تمام آن وقایعات را بعبارته نقل نموده بعینه و ملحق باین نسخهٔ شریفه نمودم تا باعث روشنائی چشم محبان و
مزید اعتقاد شیعیان آنسرور عالمیان شود مدّ آنکه در کتاب مزبور نقل نموده که حقیر جامع این رساله
تخمینا چهل و پنج سال عمر دارم و قریب بصد و پنجاه نفر ملکه زاده در بادی حقیر از کور و شل و کنگ شفا
یافته اند و شیخ بزرگوار شیخ حر عاملی نقل نمود که بسیاری از معجزات و امور غریبه را خود ملاحظه نمودم و
ملا محمد شریف طبیب خادم چند معجزه نقل نموده و گفته که در سال هزار و صد و یازده از روز شنبه هفتم
ذی الحجه تا روز بیست سیم شهر مذکور بیست سه نفر تا بیست و چهار نفر از مرد و زن و کور و شل و کنگ
در روضهٔ عرش درجه آنسرور شفا یافتند و یکنفر کور در آخر ماه مذکور شفا یافت باری آنسید بزرگوار
وقایعات بسیاری از آنسرور اخبار در آخر کتاب مذکور نقل نموده که بعد از دفن آنجناب در آن روضهٔ فخر
آثار بظهور رسیده و مشهور و ناظر شده چون حقیر پاره از آن معجزات و کرامات را سابقا از کتاب عیون
اخبار الرضا و غیره نقل نموده بودم لهذا بذکر یکصد و چهار واقعه از وقایعات و کرامات آنسرور در عالم
در اینمقام اختصار نمودم **واقعهٔ اول** شیخ بزرگوار شیخ محمد حر در کتاب خود نقل نموده که در مدت
بیست و شش سال که در آن ارض مقدس مجاور بودم بسیاری از آثار غریبه مشاهده نمودم و از الجمله
آنست که در جوار ما شخصی دختر گنگی داشت روزی آن دختر بزیارت قبر آنحضرت مشرف گردید نزد قبر آن
حضرت مشرف گردید نزد قبر آنحضرت مرد نیکو هیئتی را دیده نشسته است و چنین یافت که او حضرت
امام رضا بوده باشد پس آنحضرت با او خطاب کرد که چرا حرف نمیزنی فورا آن دختر بسخن آمده متکلم شد
و علت گنگی از آن زایل گردید مؤلف گوید که در خصوص المعجزات بخط خود آن بزرگوار دیدم که این اشعار
را در اینمقام خطاب بآن دختر نموده فرمودند نظم ماکلیم الرضا علیه السلام وعلیک السلام
والاکرام کامنی عسی اکون کلیما لکلیم الرضا علیه السلام اصبحا اصطفاه ام حسنات الابرار

مما یصبو الیه الامام ام ارها الاعجاز فیک وهذا الوجه اقوی من غیره والسلام و نیز فرموده که لیس فی
خواطری التی دعوت فی هذا المشهد وطلبته من الله ثم حاجة الا وقضیتها الی الحمد لله وتفصیل ذلک یضیق
عنه المجال ویطول فیه المقال ولذلک اکتفیت بالاجمال **واقعهٔ دویم** چون اینحقیر از جملهٔ ماتم داران
حضرت امام حسینم و سی سال شده که توفیق این امر یافته و سیاه پوشی در دو دیوار خوانه را حقیر در این
شهر رواج داده ام و از آن تاریخ این شیعه بر زمین مردم گم شده و جمعی از متوطنین این ارض مقدس مکرر
ائمه اطهار را در خواب دیده اند که آن بزرگواران باینجمع که ماتم دار بر الحسین فرموده اند که فلانی خوب
وضعی ماتمداری بنا نهاده مردم از مشاهدهٔ تابع و کردیده خوب وضعی ماتمداری میکنند اتفاقا در
شبی از ایام محرم با جمعی از فضلا و صلحا نشسته بودم و احادیث و خوابها در باب فضل و لوای ماتمداری
و مرثیه گویان امام شهید مذکور میشد تا بحرف مولانا محتشم کاشی رسید که جمعی خواب دیده اند که
مراثی او بدرجهٔ قبول رسیده و حقیر نیز چند بند از مرثیه گفته بودم که گریه بسیاری کردم و از جناب
غریب استدعا نمودم که ایمولا چه شود من خاک روب آستان شمایم و قریب بصد سال است که آبا و اجداد
من خدمت این آستان کرده اند و مرا از جملهٔ اولاد شما میشمرند چه شود اگر این چند بیت که گفته ام بدرجهٔ
قبول رسد و باعث نجات آخرت من گردد و گریه بسیار کردم و خوابیدم اتفاقا در خواب دیدم که بزیارت
امام رضا رفته ام و در دم طلا ایستاده بودم و دعای اذن دخول میخواندم دیدم جمعی در برابر
روی مبارک در پیش ضریح منور ایستاده بودند سه نفر بسرعت پیش آمدند که بیا امام تو را طلبیده
بسرعت رفته در برابر ضریح مبارک ایستاده سلام کردم خطاب باینحقیر فرمودند که بخوان مرثیه که گفته اینحقیر
تأمل میکردم که کدام بند را بخوانم تا کاه بند قافیه کربلا بر زبانم جاری شد و خواندم و گریه بسیار کردم
از بسیاری گریه از خواب بیدار شدم و اول همان روز بزیارت آنحضرت مشرف شدم دیدم که ملا نصرالله
مؤذن در دار الحفاظ در برابر روی مبارک ایستاده همین بند را میخواند گریه بسیاری کردم و یقینم
حاصل شد که بدرجهٔ قبول رسیده و هر چند مناسب مدعا نبود که در اینمقام نوشته شود مبادرة
چون شروع ببعض معجزات نمود اتفاقا افتاد که در ماه محرم سنه ۱۲۳ بود لهذا همان بند را در اینمقام نوشته
شد اینچرخ خون فشان که بمیدان کربلا درهم شکسته پیکر سلطان کربلا واحسرتا که نخل برومند
دین شکست از تند باد صرصر طوفان کربلا خون ریخت آسمان چه بدید آن اهلبیت صبح دمی
بخون طپید بمیدان کربلا از تیر و تیغ و نیزه نمودند کوفیان در خوان غم ضیافت مهمان کربلا بر
خواست ناله از جانشان از حرم قاسم چه کرد روی بمیدان کربلا کشتند از فرات چه سیراب تشنگان را
دادند آب تیغ بمهمان کربلا ماندند جمله پرده کیان نبی ز ظلم تنها ز خویش و قوم لهانا
کربلا از چشم اشکبار یتیمان اهلبیت شد رود خون روان به بیابان کربلا از صرصر حوادث
اینچرخ بیمدار خاموش گشت شمع شبستان کربلا نزدیک شد که قطع شود رحم غضد تا شد
جدا ز تن سر سلطان کربلا روزی که گشت دامن آتش ز خون ز دجال دشت هر گریبان کربلا هر
لاله که سر زند از خاک آن زمین دارد بسینه داغ شهیدان کربلا چون شمس بار تشنه لب کربلا کند

باز نه سر شکسته دیده بود تا ان کربلا **واقعه سیم** ملا محمد باقر خادم ولد حکیم شریف نقل کرده که
شمعها که تا صباح در روضه مبارکه میسوزد و در شب در کوشها گذاشته میشود نصف شب شمعی که شد
و ز شمعدان افتاده بر روی غالی و شمد و نسوخته بود با وجود اینکه ان شمع تمام سوخته بود و مکرر این واقعه را
نقل میکنند و خود هم دیدم این واقعه را **واقعه چهارم** روئیدن چند بوته کز است از گنبد مبارک که از
امر غریب و عجیب که گنبد مبارک از کچ و اجر است و خشت مس که روی ان را مطلا نموده و نصب نموده
و ما بین خشتها فرجه ندارد و چند سال شد که هر ساله سبز میشود و کلهای ان را میچینند و برای سرکار
نواب اشرف اعلا در شربتخانه سرکار فیض اثار ترشی میپزند و بجهت تبرک باردوی معلی میفرستادند
و چند سال است که بدین منوال است و دوست و دشمن ملاحظه این امر غریب مینمایند که حال که سنه ۱۱۳۰ است
باقیست **واقعه پنجم** روئیدن گل زرگ است که در السنه و افواه خواص و عوام مشهور و نزدیک بحد
تواتر است با وجود اینکه فرجه در میان خشتها نیست روئیده بود در ان عصر و همه کس دیده و بنظم اورده اند
و اگر کسی انکار این نماید ظاهرا از راه تعصب دینی باشد **واقعه ششم** انکه خالصا استرابادی
از بلخ در اورده در وقتی که ازبک ملعون استراباد را تاخت نموده بود پیره زنی بوده و دختری
داشته صاحب جمال ان را اسیر کرده بودند و پیره زن انچه داشته بمردم داده که شاید تفحص کنند
و خبری از او بیاورند بعد از نومیدی از هر طرف رو بروضه رضا که قبله حاجات و کعبه مرادات خاص
و عام نموده بعد از زیارت و عرض مدعا گفت یا امام فرزند خود را از تو میخواهم تو ضامن غریبانی و
من و دختر هر دو غریبیم باشیم اتفاقا دختر را با ورگنج برده بودند و از انجا به بخارا و از انجا به بلخ و قندهار
بوده اند از انجا بسند و از انجا بهند و در هند شیعه متقی بوده که همه وقت زیارت امام و غریبان را یاد
و اعانت ایشان میکرده در خواب دیده بود که در دریا افتاده و مشرف بهلاکت شده ناگاه دید که
دختری در کنار دریا ایستاده در نهایت جمال دست او را گرفته بیرون کشید از غرقاب هلاکتش بیرون
اورد و همیشه در این اندیشه بود تا روزی خبر اوردند که تاجری امده از بلخ و متاع بسیاری دارد
خواجه مذکور امده و پاره متاع خرید و دختر مذکوره را با و نمودند که بخرد ناگاه چشم خواجه بر همان
دختری که در خواب دیده بود که او را از اب بیرون اورده افتاد در حال ان دختر را خریده بخانه برد و انچه
لازمه محبت و مهربانی بود درباره او بعمل اورد چون خواجه عصمت او را بدید احوال از او پرسید
گریه بسیاری کرد و گفت من از جمله اسرای استرابادم و کنیز نیستم خواجه گفت من پسران دارم هر کدام
که خواهی تو را با نعقد کنم گفت به یکی عقد کن که مرا بخراسان برد خواجه به پسران خود گفت هر کدام به
خراسان میرود باید دختر را بشما میدهم پسر بزرگتر قبول کرده دختر را با و عقد بستند و روانه خراسان
شد بعد از طی منازل بعتبه بوسی امام همام حضرت امام رضا مشرف شدند و خواستند که
نزدیک صحن در خیابان ناگاه ان دختر بیمار شد پسر خواجه بروضه مقدسه امده بحضرت التماس کرد
که بیماری دارم و بطلب شفا امده و بعد از عرض مدعا از روضه منوره بیرون امده در راه به
پیره زالی برخورد با و گفت بیماری دارم و غریبم بدوستی شاه خراسان بیا نجوانم تا شاید

علاجی توانی کرد از برای ما پیره زن قبول کرده امد تا بخانه پسر خواجه و چون پیشتر ان بیمار امد دختر خود
دید او بشناخت و همگی برکات امام بمراد خود رسیدند و شکر نعماء الهی را بجا اوردند **واقعه هفتم**
ملا محمد شریف طبیب خوانون ابادی نقل میکند که در روز شنبه چهاردهم شهر محرم الحرام مطابق شهور
سنه سبع و ماه بعد الالف الهجری سمت قندهار که متولی خبل از این جماعت حرامی اموال او را برده و
زخم منکری بر کتف او زده بودند دست او بایسب ... شده بود که راست نمیشد و حرکت نمیکرد
الا ایکه انگشتان او و انگشت ... کرانه حرکتی از ان ظاهر میشد شفا یافت و در سنه مذکوره چند
نفر دیگر بمعجزه حضرت علی بن موسی الرضا شفا یافتند که در سنه مذکوره واقع شد از انجمله امینت
که صلاحیت شعار ملا محمد باقر ولد حکیم محمد شریف نقل کرد که والد مرحوم این علیحی بر روی پای او ماند
سلعی هم سیده بزرگی خربزه و نمیتوانست چاقشور و کفش بپوشد و مدتهای مدید بود که او را از
راه رفتن عاجز کردیده بود و ماده بود که در معالجه محتاج به بریدن و شکافتن بود و در اخطر عظیم
داشت تا انکه بخاطرش امد که این مبتلا بمعجزه حضرات ائمه معصومین علیهم السلام شفا یابد شبی در خواب
دید که حضرت امام الجن و الانس علی بن موسی الرضا را که انحضرت فرموده اند که شفای این ازار بما نسبت
دارد این را رجوع بجد مظلوم حضرت سید الشهداء نما از این فقره ایشان مشعوف شدم و اراده زیارت
عتبات عالیات کرده از پا قدرت روانه طرق شدیم و همان شب در طرق خوابید علی الصباح که برخواست
اثری از اثار ان ماده نبود که گویا هرگز پای او ازاری نداشته و دیگر تا حیات باقی بود هرگز اثری از ان ظاهر
نشد **واقعه هشتم** ملا محمد باقر که از جمله صلحاست نقل نموده که روزی قدری مسکه گرفته بودم که
در خانه اب کنند از جماعت اکراد الناس بسیار کردم که چون قیمت ان را حاضر نداشتم فردا بگیرد و روانه وطن
خود شود و هر چند سعی و کوشش نمودم در ان روز قرض هم نرسید همان شب کشیکم بود در نهایت
اضطراب بخدمت حضرت مراتب را عرض نمودم و گفتم یا مولا خادم استانه مقدسه توام و در مانده
و از تو میخواهم تا انکه طرف سحر که خدمت سر شمع میکردم چون ببالای سر مبارک رسیدم و شرفه مبارکه
ضریح مقدس را بر داشتم که سر شمع گرفته شود دیدم که قدری پول در اندرون شرفه است انها را برداشتم
و بعد از انکه شمردم چهار هزار و بیست دینار بود موافق قیمت مسکه بی زیاده و نقصان بود شکر الهی و
حضرات ائمه معصومین نمودم **واقعه نهم** شفا یافتن چشم کلبعلی نام مرد اردبیلی که شعر او را
مفصلا بنظم در اورده اند در سال سنه ۱۱۰۵ واقع شده و جمع کثیری از خدمه و سکنه ارض مقدس نقل
کرده اند که بعد از انکه نابینا شده شب جمعه در خواب دیده بود که فرمودند بطوس برو که علاج چشم
تو انجا میشود و بعد از امدن شب هفتم شهر ذی الحجه چشم او شفا یافت و روشن شد و حضرت امام رضا را
در خواب دیده بود که دست مبارک خود را بر چشم او مالیده دعا کرده بود و یازده نفر دیگر با انحضرت بود
همراه این گفته بودند و این نقل طول بسیاری داشت همین قدر اکتفا شد **واقعه دهم** فضیلت و سیادت
و افادت پناه میر علینقی اردبیلی نقل نموده که مردی بود ملا عبد الباقی شیرازی در نجف اشرف مجاور
و بزیارت حضرت امام رضا امده و خرجی نداشته بخدمت انسرور عرض کرده بود که یا حضرت خرجی

عبای ضریح شفا و شفای چشم کسی

بدرم و زاید نوام و هر روز سه شاهی خرج من است و استدعا دارم که اینوجه بمن برسد بعد از عرض این
مدعا ملای مذکور گفته هر روز که از خواب بیدار میشدم سه شاهی در طاق خوانه خود میدیدم که بر داشته
خرج مایحتاج خود مینمودم تا حین فوت او بدین منوال بود **واقعهٔ یازدهم** مولانا محمد معصوم
یزدی که از جمله صلحا و معتمدین در مشهد مقدس رضوی ساکن بود نقل نمود که نوبتی غبی و تب لازمی
بهم رسانیده بودم در کمال شدت و هر چند مداوا کردم فایده نکرد روزی در خانه بسیار سر دری خوابیده
در عالم رؤیا چنین مشاهده نمودم که شخصی بسیار نورانی قدسی شمایلی روحانی بمن میگوید که چرا از این
درد از حجره در صندوقچه است بر بدن خود نمیمالی گفتم کدام حجره فی الحال حجره منقشی بی در دیده
در نظرم حاضر شد و این اثار خواب بیدار شدم و از شدت ازار از آنچه در واقعه دیده بودم غفلت نمودم و
از بسیاری الم و حرارت ناله میکردم پدر راینوقت صالحه مخترمه والده ماجده ام امد و چون مرا بدان
حال دید گفت ایفرزند از لطف الهی مایوس مباش چرا در این عرض مدت از غبار ضریح بازوی تر بدنت
خود نمالیدی گفتم ایمادر ان غبار شریف در کجا است و چرا نمی اوری و مرا از هلاکت از این ازار خلاص نمیدهی
در لحظه رفت و صندوقچه اورده و از اکشوده و قدری غبار ضریح بیرون اورد و بمن داد از او گرفتم و بر سر
و رو و سینه خود مالیدم و خوابیدم بعد از ساعتی از خواب بیدار شدم خود را در کمال سبکی و صحت
یافتم و عرق بسیاری کرده بودم و دفعه بالکلیه ازارم برطرف شد ببرکت آن غبار معطر منور و بر خواستم
بزیارت آنحضرت مشرف شدم و شکر الهی بجا اوردم **واقعهٔ دوازدهم** فضیلت پناه مذکور نقل نمود
که بر حقیر ثابت شد که شخصی از فضلا که در بلده اصفهان ساکن بوده نقل کرد که در عهد شباب در خدمت
والد ماجد خود با تمام اهل بیت بزیارت حضرت امام رضا امدیم و بعد از چند روز توقف اراده رجوع
وطن مالوف نمودیم و جاریه داشتم که بر بالای حدقه یک چشم او لکه افتاده بود و جائی را نمیدید بخدمت
آنحضرت مدد استدعای رفع ازار از جناب آنحضرت نموده و سر خود را بر عتبه ضریح گذاشته بود او را
سنه دست داده بود جمال با کمال آنحضرت را در خواب دید که انگشت سبابه خود را بر بالای پرده چشم
او گذاشته انگشت مبارک آنحضرت بنصف آن پرده رسیده که آن جاریه دالی از خواب بیدار کرده
بود که اینجا جای خواب نیست وقت وداع و رفتن است چون جاریه از خواب بیدار شد آن لکه بقدر نصف
که انگشت مبارک از او بدان جا رسیده برطرف و روشن شده بود و نصف دیگر بر جای خود بود جاریه بر
تاسف بسیار خورد و بی او را ندامت بسیار دست داد و ظاهر حکمت این امر غریب اظهار کمال قدرت
ان بزرگوار بوده باشد **واقعهٔ سیزدهم** فضیلت پناه مذکور نقل نموده که مرتبه چشم من ازار دیده
و جابر انیدیدم و معالجه بسیاری کردم فایده نکرد و از دوا کردن مایوس شدم شبی در خواب دیدم که بزیارت
حضرت علی بن موسی الرضا مشرف شدم و ضریح مبارک نبود و قبر شریف منکشف و خاک بسیاری بر بالای قبر
مبارک مثل توتیا بود در خواب بخاطرم رسید که قدری از این تربت تبرک بردارم و در چشم خود بکشم پس
پیش رفتم که قدری بردارم گوینده گفت ای بی ادب ما بین ضریح و قبر مبارک حرم است بعد از شنیدن این ندا
ارده و با ادب بزمین نشسته یکدست خود را بر زمین گذاشتم و خمیده بدست دیگر قدری از آن خاک

کم کردن زوار او مشعل بمنو بالای مناره

برداشتم و در هر دو چشم خود کشیده در اندک وقتی چشم من شفا شد و قریب یک سال است که دیگر ازار
ازاردیم نرسانیده **واقعهٔ چهاردهم** حکیم حسنای شربتدار سرکار فیض اثار که فراش حرم محترم بود نقل
کرده که شبی کشیک در دار الحفاظ خوابیده بودم در خواب دیدم که در حرم خود بخود باز شد و حضرت
سلطان ابو الحسن علی بن موسی الرضا از حرم محترم بیرون امدند و بمن امر فرمودند که برخیز و بگو که
مشعلی بالای گلدسته ببرند و روشن کنند که جمعی از اعراب بحرین بزیارت من امده و راه را گم کرده
از سمت طرق و سرگردان شده اند و برف میبارد مبادا تلف شوند و برو بمیرزا شاه تقی متولی ما بگو که
چند مشعل روشن کنند و با تفاق جمعی بروند و ان جماعت را پیدا کرده داخل شهر کنند من از خواب بیدار
شدم و سرکشیک را از خواب بیدار کردم و نقل خواب خود را با او کردم تعجب بسیار کرده با تفاق او از
استانه مقدسه بیرون امدیم دیدیم که برف عظیم بارید و می بارد و بمشعلدار سرکار فیض اثار امر کرد که مشعل
روشن کرده ببالای گلدسته برد و خود با تفاق حقیر و جمعی از خدام آن استان ملایک پاسبان بخانه عالیجاه
عالیجا میرزا شاه تقی متولی سرکار فیض اثار رفتیم و نقل خواب را کردیم او با جمع کثیر مشعلها روشن کرده
از شهر بیرون رفتیم و بسمت طرق روانه شدیم تا نزدیک بطرق رسیدیم جماعت بحرینی را ملاقات کردیم
ایشان را داخل شهر مشهد مقدس نموده بخانه عالیجاه متولی اوردیم کیفیت حال را از ایشان استفسار
نموده ایشان نقل کردند که ما بزیارت می امدیم شب برف بارید و طوفان عظیم شد و راه را گم کردیم و
هر چند تفحص کردیم راه پیدا نشد و دست و پای ما از شدت سرما از حرکت افتاد تن بمرگ دادیم در میان
صحرا از چهارپایان خود بزیر امده همه یکجا جمع شدیم و فرشها که داشتیم بر بالای خود انداختیم سرهامان و
و برف بر بالای ما میبارید و گریه و زاری بسیار کردیم در میان ما مردی طالب علم و صالح بود او را خواب برده
ربوده در خواب دیده که حضرت امام رضا با او فرموده که برخیز بمن گفته ام در گلدسته مشعل روشن
کنند و متولی خود را هم گفته ام باستقبال شما بیاید بر روشنی مشعل گلدسته روید تا بمتولی من برخورید
ان مرد صالح طالب علم از خواب بیدار شده نقل خواب خود را برفقای خود کرد و همگی برخواستیم و مشعل
گلدسته را بنظر در اوردیم و بسمت روشنی آن روانه شدیم و قدری که راه امدیم روشنی مشعلها
شما را دیدیم و بشما برخوردیم **واقعهٔ پانزدهم** ملا عبد الرزاق مشهدی نقل کرد که مردی از
جمله صلحا حاجی محمد باقر نام داشت و داماد حاجی یوسف مدرس مدرسه شیراز بود نقل کرد که چهل
سال در هندوستان بودم و مال بسیار جمع کرده بودم و اراده زیارت علی بن موسی الرضا داشته گریه
بسیاری کرده و خوابیدم جمال مبارک منور حضرت را در خواب دیدم که آنحضرت فرمودند که ای حاجی محمد باقر
بزیارت ما بیا که بعد از زیارت در شب جمعه سالی که تاریخ او بخاطر داری نبود تو فوت خواهی شد و تو را
انجا در شب جمعه دفن خواهند کرد راوی مذکور گفت که بعد از شرف زیارت بدستوری که انجناب فرموده
بود در همان تاریخ فوت شده و برای من و شیخ احمد حرا این خواب را نقل کرده بود متوجه دفن و کفن او شدیم
و او را در شب جمعه در قتلگاه دفن کردیم **واقعهٔ شانزدهم** اخوند ملا عبد الرزاق نقل کرده که مردی
از مردم استراباد بزیارت امده بود در صحرائی که پیش روی ضریح مبارک است مشغول بتلاوت قران بودم

عنایت نمودن آنسرور کبر خواه از قبر بیرون آورد و شفا ستند

دفعه بمرد استرابادی شروع بکریه کرد ملای مذکور گفت از او سوال کردم که سبب گریه چیست گفت
حضرت برادر و واقعه پدرم فرمودند بیا و در مشهد مقدس ساکن باش الحال وفات من آمده اند و مرا میخواهد
که ببرند و من در خانه مرده ام و سه محمد سیباشم ملای مذکور گفت هرگاه چنین است از حضرت بخواه تا نور آنجا
نگاه دارد بعد از استدعای شر بالای قران گذاشت جان تسلیم نمود و غایبان ناظر آمدند او را بیرون بردند
و تا سه روز او را دفن نکردند که مبادا سکته هم رسانیده باشد بعد از سه روز مشخص شد که مرده او را دفن
کردند واقعه هفدهم ملای مذکور نقل کرده والده من عنبر چه و گلوبند طلائی داشت و کنیز او را دزدید
بود و نمیدانستم که کسی بوده و گمان نداشتم و هر چند تفحص کردند اثری هم نرسید بزیارت آنحضرت
آمده التماس نمود که با حضرت گمشده مرا بمن رد کن شب آن روز در خواب دیده بود که با او فرموده
بودند که گمشده تو را کنیز تو برداشته در فلان خانه با یشان در زیر خاک کرده صبح در همانجا که آنحضرت
فرموده بود رفته زمین را کنده گمشده را بجنس برداشته بود واقعه هیجدهم میر معین الدین اشرف
خادم که مرد فاضل صالحی بود نقل میکرد که من شبی در دار الحفاظ یا در کشیک خوانی خوابیده بودم در
خواب دیدم که از آستانه مقدسه بعزم تجدید وضو بیرون آمدم بر پیش صفه میر علی شیر که رسیدم دیدم
کثرت عظیمی از در صحن مقدس داخل شدند و پیشاپیش ایشان شخصی نورانی صبیح الوجه عظیم الشانی
می آید در عقب او جمعی بیلها و کلنگها در دست دارند و می آیند چون بمیان صحن مقدس رسیدند آنشخص با
جماعت فرمود که بکنید این قبر را و این بدبخت را بیرون اورید و اشاره بقبر خاصی کردند و آنجماعت شروع
بکندن آن قبر نمودند من از شخصی پرسیدم که این امیر عظیم الشان کیست گفت حضرت امیر المؤمنین علی بن
ابیطالب است در این اثنا دیدم که حضرت ثامن ضامن امام رضا علیه التحیة والثناء از آستانه مقدسه بیرون
آمده بخدمت آنسرور آمده سلام کردند و آن بزرگوار جواب سلام آنغایت مقدار را داد پس آنغایت جناب
عرض کردند که یا جداه التماس ندارم که تقصیر این شخص را بمن ببخشی آنسرور فرمودند که تو میدانی که این مرد
فاسق فاجر شارب الخمر بوده آنحضرت عرض کرد بلی چنین بود اما در حین فوت وصیت نموده که او را در
جوار من مدفون سازند و من میخواهم تقصیرات او را به بخشی بمن آن بزرگوار فرمودند که تقصیرات او را بتو
بخشیدم و از آنجا تشریف بردند و من از خواب بیدار شدم و خوف بر من غلبه نمود و از آستانه مقدسه
بیرون آمدم یکی از کفشداران را از خواب بیدار کردم و همراه او بآنمکان رفتیم دیدیم که قبر تازه ایست
که تازه خاک از آنجا بیرون ریخته من از آن کفشدار پرسیدم که تو میدانی که این قبر کیست او گفت بلی این
قبر فلان مرد ترک است که دیروز در اینمکان شریف دفن کرده اند **واقعه نوزدهم** حاجی محمد علی
فراش حرم مبارک که مرد ثقه بود و جمع دیگر از موثقین از آباء خود شنیده بودند خود نقل کرده اند
که در وقتیکه عبد المؤمن خان اوزبک مشهد مقدس را گرفته داخل شهر شد شخصی تفنگی بطرف عبد المؤمن
خان انداخته بود و خان مذکور را بدآمده گفته بود که قتل عام نمایند ملا زمان خان بفرموده
عمل نموده قتل بسیاری کرده بمرتبه که در اندرون روضه مبارک جمعی را بقتل رسانیدند و جمعی دست
بر ضریح مقدس گرفته بودند دست ایشان را قطع کرده بودند آخر جمعی از سکنه و معتبرین ارض مقدس

شفا یافتن مبروصی و چشم زن قاینی

بخدمت خان مذکور رفته التماس نمودند که ما در اینجا طراهام بر بخش خان گفته بود که شیشه را آب بکار آب
کرده ببالای گلدسته ببرند و از آنجا بپایین بیاندازند اگر شیشه نشکند دست از شما بر میدارم شما بر
حقیت دست از قتل عام بر میدارم و الا فلا شیشه پر آب بالای گلدسته برده بزیر انداخته بودند
شیشه بپهلوی بر زمین خورده بود که باز از زمین جدا شده مرتبه دیگر بزمین خورد و نه شیشه شکسته
بود و نه آب آن ریخته بود چون عبد المؤمن خان این معجزه را دیده دست از قتل عام برداشته بود واقعه
بیستم فضیلت پناه میر علی تقی نقل نمود که در وقتی علامت برص در گردن من هم رسید با طبا نمودم
معالجه نشد در وقتی بکسی گفتگوی کردم بمن گفت اگر تو مرد خوبی میبودی برص نمیشدی این حرف بمن
بسیار اثر کرده باستانه امام رضا علیه السلام آمده زیارت کردم و بسیار بحضرت نالیدم و استغاثه بسیاری
کردم و گفتم یا حضرت مرا سید میدانند اگر شنیدند و ملامت کردند که چنین بلائی مبتلا کردم و اگر سید
نیستم بپیش شود از آن ارم بعد از گریه و زاری بسیار بخانه آمدم کتابی را گشودم که بخوانم دیدم نوشته از
یکی از ائمه که شخصی شکوه کرد از لهق و برص حضرت با او فرمودند که حنا را با نوره برآن موضع بمال
دانستم که از اعجاز آنحضرت است همانروز رفته و بفرموده عمل نموده دو ساعت فاصله نشد که آن آزار با
الکلیه از من سلب شد واقعه بیست و یکم سیادت و نجابت و صلاحیت پناه میر محمد تقی خادم که یکی از
جمله صلحا است نقل نمود که زنی بود اعمی از قاین و بطوف مرقد علی بن موسی الرضا علیه السلام از ولایت
مزبور با جمعی از اقربای خود آمده در سنه ۱۲۰۵ اقربای او بوطن خود آمده او در آنجا مانده و چند ذرع
کرباس داشته که مایه خود کرده بود و خریده و فروخت میکرد و مدار خود را میگذرانید اتفاقا در یکی
از روزهای زنانه که شنبه و سه شنبه باشد و دستور چنین است که هر هفته در این دو روز بعد از ظهر
آستانه مقدسه را زنانه میکنند شخصی کرباس او را از او دزدیده و آن بیچاره بروضه مقدسه آمده
استغاثه بسیار نموده که یا امام سر مایه و کفن من همین چند ذرع کرباس بوده که بخریده و فروش آن
اوقات میگذرانیدم و عاجزم و چیزی دیگر ندارم و بغیر از آستان تو راه بجائی نمیبرم فکری بر احوال
من بکن و خود را بر زمین انداخته تضرع مینمود که در این اثنا صدائی از ضریح منور باو رسید که برخیز
که تو را شفا دادیم چون از جا برخواسته دیده بود که هر دو چشم او روشن شده شکر بسیاری بجا آورد
بود و جمعی کثیر مشاهده احوال او نموده بودند سابق بر آنکه نابینا بود و بعد از شفا یافتن نیز او را
دیدند از آنجمله مردم خوانه حقیر میگفتند که چشم او بمرتبه خوب و روشن شده بود که بآن خوبی چشم
هرگز ندیده ایم و اعجاز دیگر اینکه ضعیفه مذکوره میگفت شب و روز پیش من مساویست همچنانکه
سابق بر این بر عکس بود و هیچ جا را نمیدیدم و الحال شب و روز همه جا را میبینم و شب هم محتاج چراغ
نیستم بقسمی که روز میبینم شب هم میبینم و چندین سال دیگر زنده بود و بخانه ما می آمد و همین
دستور بود و اینمقدمه پیش حقیر ثابت است واقعه بیست و دوم ایضا سید مذکور نقل نمود که شبی
از شبهای احیا در آستانه مقدسه بودم ناگاه نوری از ضریح مبارک بلند شد و تا سقف قبه
مبارک متوجه کشیده بود و مردم جمع شدند و مشاهده نمودند و بعضی مردم کم اعتقاد میگفتند

شفا یافتن چشم دختر اصفهانی و حکایت عروسی

روشنی چراغها است تا آنکه خدمه آمدند چراغها را برداشتند که بر مردم ظاهر شود که نور واقعی است
نه نور چراغها مردم همه ملاحظه نمودند نور واقعی بود و مدتی چنین بود و برطرف شد **واقعۀ**
بیست و سوم ایضاً سید مذکور نقل نموده که سه نفر کور و شل در سه شبانه روز متوالی به برکت
آنحضرت شفا یافتند تخمیناً پنجسال قبل از این و پیش من ثابت است و آنچه خود بخاطر دارم و در یادی
فقیر آنچه از کور و شل شفا یافته از دویست و سیصد نفر متجاوز است **واقعۀ بیست و چهارم** در روز
سه شنبه ششم شهر رجب المرجب سنه ۱۳۰۳ که حالت تحریر و تالیف این رساله بود دختری از مردم باخرز
که نه ساله و اعمی بود و با اقربای خود بزیارت آنسرور آمده بود بعد از مراسم زیارت آنسرور او را شفا
داد و جمع کثیری او را باین حال دیده بودند و بعد از ثبوت این واقعه نقاره شادیانه نواختند بنحوی که رسم
دستور و معمول است و از سرکار فیض آثار او را خلع نمودند واقعۀ بیست و پنجم ملا آدرویش علی مداح مشهدی
اعمی بود و او را بزیارت حضرت امام رضا آوردند و چون آستانه متبرکه مردانه بود و داخل روضه شدن
ممکن نبود بر پشت پنجره فولاد که در پشت مبارک واقع است و ضریح مبارک از آنجا مینماید مدتی حاله
داشت گفت او را از همین جا سلام کن و بیا برویم تا در روز زنانه که شنبه و سه شنبه است بزیارت بیائیم بیا
آنحضرت تو را شفا دهد دختر گفت اگر حضرت مرا شفا بدهد از همین جا شفا بدهد و دست به پنجره زده
گفت یا حضرت طفل یتیم و بی پدر و مادرم یا مرا شفا بده یا مرگی بده که دیگر بیش از این امر و نهی مردم را نمی
توانم کشید و آزار میکشم و استدعا دارم که مرا شفا دهی در این حالت دیدند که از جا برخواسته و چشمهایش
روشن شده بود گفت حضرت مرا شفا داد و بحاله خود گفت که اینک حضرت امام رضا ایستاده مرا و او را
دیدم **واقعۀ ۲۶** که از حضرت ثامن الائمه علی بن موسی الرضا بتاریخ سنه ۱۱۵ ظاهر شده آنست که
صلاحیت و تقوی شعار ملا علینقی ساکن مدرسه صالحیه نقل نمود که حقیر علینقی شیرازی از دار العلم
شیراز روانه بعزم زیارت علی بن موسی الرضا با کلفت خود بیرون آمده وارد اصفهان شدم و ما بقی
جمعی از مردم اصفهان حرکت نموده در عرض راه بمحمد جعفر نام صباغ از مردم اصفهان هم سفر و آشنا شدم
و او نیز کلفتی همراه داشت با کلفت داعی در یک خیمه میبودند و اطفال داعی نقل نمودند که دختری دارد
محمد جعفر صباغ از هر دو چشم اعمی است و بزیارت میرود که چشمش روشن شود حاصل کلام آنکه وارد
مشهد مقدس شدیم و زوار سه ماه در مشهد مقدس بودند بعد از سه ماه اراده حرکت نمودند و آن
دختر اعمی با آستانه مقدسه آمده در روز وداع الحاح و بیتابی مینماید تا آنکه بیهوش میشود بعد از آنکه بهوش
می آید قندیلها را ملاحظه مینماید و بوالده اش میگوید اینها چه چیز است که آویخته معلوم والده اش میشود
که چشم صبیه اش روشن شده از خوشحالی بیهوش میشود و بعد از آنکه زنان دیگر آن دختر را گرفته دختر را
از هم میکندند بعد از آن رفتند و رخت دیگر آورده او را پوشانیدند و بخدمت میرزا سلیمان رفتند
که حضرت چنین اعجازی نموده میرزا آن دختر را طلب نمود و جمع کثیری از زنان و مردان شهادت دادند
که این دختر از هر دو چشم عاجز بود و الحمد لله شفا یافت بعد از آن فرمودند که نقاره زدند و خلعت از
سرکار دادند و بعد از سه روز دیگر قافله روانه شد تا آنکه وارد اصفهان شدیم و در همانخانه استاد

محمد

شفا یافتن صباغ و [illegible]

محمد جعفر فرود آمدیم بعد از چند روز دیدم بازدید خویشان استاد محمد جعفر بخواستگاری دختر آمدند
تا بجائیکه مردم بیست صد تومان راضی شدند که بدهند و دختر شوهر اختیار نمی نمود بعد از آن والده
او بدختر سماجت کردند و دختر در جواب گفت هرگاه شما خواهش دارید که اختیار شوهر نمایم همان شخصی که
در ایام اعمی بودم بخواستگاری من آمده بود الحال همان شوهر من خواهد بود و یکدینار از او توقع
ندارم و او مزدوری بود در نهایت بی سروسامانی حاصل آن مزدور را طلب کردند و اخراجات عروسی را والده
دختر کشیدند و داماد انجام فرستاده عقد بستند این حکایت به پادشاه رسیده دختر را بحرم طلبید و
اعزازش نمودند و مدت بیست روز در حرم بود بعد از آن از حرم بیرون آمده و نقد سیصد تومان از نقد
و جنس همراه داشت و تسلیم شوهرش نمود و الحال آن مزدور تاجر است که مایه او بچهار پنج هزار تومان میرسد
و این شوهر در زمانیکه این دختر اعمی بود میخواست دختر قبول نکرده بود الحال که صاحب چشم شده او را
قبول نمود و اینجا عن صاحب احوال الجواب گفت نظم آنانکه خاک را بنظر کیمیا کنند آیا بود که گوشه چشمی بما
کنند **واقعۀ بیست و هفتم** سیادت و نجابت پناه فضیلت و کمالات دستگاه میر علینقی اردبیلی نقل نمود
که روز عید غدیر بود و تدارکی برای خود و اطفال نکرده بودم بزیارت حضرت امام رضا آمدم بعد
از ادای مراسم زیارت بخدمت آنحضرت عرض نمودم که یا امام روز عید است و عیدی از تو میخواهم که ممنون
کسی نباشم و از روضه مقدسه بیرون آمدم در مسجد جامع شخصی با عدم آشنائی بمن برخورده بقچه پارچه
بمن داد گفت اینقدر کار مدتیست تو دارم که بقچه پارچه بحجره خود ببری و همان روز پیغام داد که این پارچه ها از
خودت است تخمین کردم بقدر پنجاه تومان قیمت پارچه ها بود دانستم که محض شفقت آنسرور بود **واقعۀ ۲۸**
حقیر شمس الدین محمد بن محمد بدیع الرضوی جامع این رساله را وجع مفاصل بهم رسیده زمین گیر شدم و
حرکت مقدور نبوده و آزار بطول کشیده اتفاقاً سحری از راه تکیه پدر و فرزندی در سمت خانه متکا
قدیم خطاب بجناب امام رضا نموده عرض کردم که یا مولای با وجود چگونگیها مدتی شد که صاحب فراش
و متوجه احوالم نمیشوی و نمیگوئی که چرا این غلام هرچند وقت شد که بآستانبوسی نیامده و مرا
شفا نمیدهی و احوال مرا نمیگیری و گریه بسیاری کردم و بعد از لحظه خبر آوردند که محمد کاظم فراش حرم منور
آمده و کوزه آبی شب در اندرون حرم بر بالای سر مبارک گذاشته تیمناً و تبرکاً با شمع روشن کرده آورده
دانستم که بسبب شفقت آنحضرت است آب را آوردند همینکه آب را گرفته خوردم گویا روحی بود که داخل بدن و عروق
گردید همان باعث شفای من شد **واقعۀ بیست و نهم** شیخ محمد رفیع نقل کرد که آنچه کلید عتبه الرضیه
محمد رفیع فراش حرم محترم خود دیده ام شخصی بود از مردم طبس و محمد شفیع نام داشت و در محله حوض لقا
میبود و صبیه داشت بسن پنجسالگی و عاجزه و شل و کور و کنگ بود در روزی والده اش آن طفل را برداشته
با آستانه مقدسه امام رضا برده زیارت فرمود حضرت آن طفل را شفا داده و الحال موجود است
واقعۀ سی ام ایضاً شیخ مذکور نقل کرده که آنچه خود دیده ام روزی ضعیفه از مردم عنبران که از دهات
کوهپایه مشهد مقدس است دختری بسن یازده سالگی بشهر آورده و شل و کنگ بود به بنده خانه
وارد شدند و از آنجا عازم زیارت گردیدند و آن ضعیفه دختر خود را برداشته با آستانه مقدسه برد

وحضرت آنحضرت را شفا داده روز دیگر باز آمد صحیح و سالم بود واقعهٔ بیست و یکم ایضا شیخ مذکور
نقل کرد که خود شنید از کربلائی شمس الدین محمد بهاری که نقل نمود شبی در خواب حضرت امام رضا
دیدم که آنحضرت فرمودند که ای شمس الدین ابن شخص که در برابر ما ایستاده زائر ما است و بزیارت ما آمده
وخرجی ندارد که بولایت خود برود و مبلغ دوازده هزار دینار باو بده و شمس الدین مذکور نقل کرد
که چون از خواب بیدار شدم زوجهٔ خود را از خواب بیدار نمودم و زر را از او گرفتم و روانه مشهد مقدس
شدم در وقتی که بدروازه رسیدم در بسته بود صبر کردم که دروازه را گشودند و داخل شهر شدم
وآمدم تا باستانه مقدس زیارت نموده انتظار کشیده تا صبح طالع شده و آفتاب برآمد اثری
از آن جوان ظاهر نشد از روضه مقدسه بیرون آمدم و از صحن مقدس بطرف بازار زرگران روانه شدم
چون بپای زنجیر رسیدم دیدم آنشخص که حضرت نشان داده بود پیدا شد پیش رفته سلام کردم وبا
بجانب صحن مقدس روانه و داخل روضه مقدسه شدیم چون از زیارت فارغ شد شروع در نماز کرد و
بعد از فراغ از نماز نزد او رفته سؤال نمودم که شما مردم طوسیرکان و محمد نام و بزیارت آمده اید و
ولایت دارید و تمام نشانی که حضرت فرموده بود باو گفتم گفت بلی گفتم حضرت برای شما قدری خرجی
مقرر فرموده اند باو گفتم که بشما داده شود و زر را در پیش او برزمین گذاشتم او بسیار
متعجب شده روی بجانب مرقد منور آنحضرت کرده گفت یا حضرت من هرگز از خدمت تو بولایت خود
نخواهم رفت او تا مدت هشت ماه در حیات بود و هر گاه از ده بشهر آمدم در مسجد جامع او را می‌دیدم
وبعد از آن فوت شد واقعهٔ بیست و دوم ایضا محمد رفیع مذکور نقل نمود که از جمع ثقات شنیدم
که در ایامی که عالیحضرت میرزا خلیل الرضوی کلانتر مشهد مقدس معلی بودند آقا محمد فاضل مجتهد
مشهد مقدس معلی نقل کرد که شبی در واقعه دیدم که بزیارت حضرت امام رضا مشرف شدم و
چون داخل حرم محترم شدم دیدم که آنحضرت در پیش ضریح نشسته اند و چون نظر آنحضرت بر من افتاد
و متوجه بمن شده فرمودند در بغل داری و در بغل من بعضی از بروات بود بخدمت آنحضرت بردم و آنرو بروات را گرفته برات
از میان بروات را گرفته پاره نمود و فرمودند که دیگر بمجلس میرزا باقر چیزی حواله مکن مضطرب از خواب بیدار
شدم و وحشت عظیمی بمن روی داد و در شب چراغ طلب نمودم و دستمالی که بروات در میان او بود بر
برداشته ملاحظه نمودم دیدم که برات پاره شده چون متوجه اسم صاحب برات شدم دیدم که نام
میرزا محمد باقر ولد میرزا مقیم که یکی از خدام آستانه ملایک پاسبان بوده پاره بود علی الصباح بخدمت
عالیحضرت شهریار الملکی صورت واقعه و پاره نمودن برات را عرض نموده برات مزبور را بنظر رسانیدم
عالیحضرت شهریار الملکی تا مادام حیات میرزا محمد باقر مذکور دیگر برات نبرده او حواله نفرمودند واقعه
بیست و سیم فضیلت پناه ملا محمد صادق کشمیری نقل نمود که ملا ابرهیم نام کشمیری که مادر زاد
اعمی و طالب علم بود و ملا عبد الله نام کشمیری از کشمیر احرام زیارت و طواف مرقد مطهر ثامن الائمة
الاطهار علیه و علی آبائه و ابنائه الاخیار الوف صلوات الملک الغفار داشتند بعنوان وداع بدیدن
ملا ابرهیم رفته مشار الیه از ملا عبد الله استدعای غبار حرم محترم روضه متبرکه را

تمام نموده که آنکه تقیه بعد از ادراک سعادت زیارت و مراجعت از برای من بیاور ملا عبد الله تقیه تشرف
مشرف و مراجعت بکشمیر نموده روزی از محله که ملا ابرهیم در آن محله سکنی داشت عبور ملا عبد الله
روی داده بخاطرش آمده از رفیقش پرسید که ملا ابرهیم زنده است جواب داد که بلی گفت بیا او را ببینیم
ببینیم بدر خانه او آمده در زدند از اندرون جواب دادند که کرا میخواهی گفت بگوئید بملا ابرهیم که ملا عبد الله
از مشهد مقدس بدیدن تو آمده ملا ابرهیم چون صدای ملا عبد الله را شنید بشوق تمام بدون
عصا دکش روان شد و در را گشود و ملا عبد الله را بخاطر آمده که مرا سفارش غبار نموده بود و من
نیاورده ام از در خانه ملا ابرهیم قدری خاک برداشته بگوشه دستمال البته ملا ابرهیم بعد از
ملاقات و معانقه اظهار نمود که غبار مرقد مطهر از برای من آوردی گفت بلی در دستمال گره بسته
باو داد که اینست بگیر ملا ابرهیم بارزوی تمام دستمال را گرفته بچشم مالید هر دو دیده او روشن و بینا
شد و این قصه در آن بلاد شهرت زیادی دارد و هکذا سمعنا من الثقات واقعهٔ بیست و چهارم
حاجی میرزا بیک خیاط ساکن مشهد مقدس که از جمله صلحا و متقدسین است و اکثر اوقات عمر خود را
بزیارت عتبات عالیات بسر برده و میرزای خود نقل نموده که تخمینا پنجاه سال قبل از این در شبی از ایام
تابستان دیدم بر بالای گنبد مبارک حضرت رضا نوری روشن و سبز و سرخ و زرد دیدم نمک ساطع
تا باسمان شد کشیده و عریض بود تخمینا قطر آن بقدر دو ذرع که هر بغل در نمی آمد و بقدر دو ساعت
باقی بود و ملاحظه آن نور نمودم و بعد از دو ساعت من و پدرم رفتیم و خوابیدیم و ندانستیم تا چه وقت
باقی بود واقعهٔ بیست و پنجم در ابتداء سن حقیر جامع این رساله شتری پناه بر بست حضرت امام رضا آورد
در ایام حکومت الیاس خان حاکم مشهد مقدس و آن قصه چنین بود که شتری از زیر بار از شدت تعب و
بار در خیابان پائین از صاحبش گریخته بود و خود را بچوب بست رسانیده بود و چوب بست لب بام
خوابیده بود و از زیر چوب بست سینه خود را باندرون بست رسانیده و برخاسته روان دوان
آمده بود تا پای پنجره فولادی که در عقب پشت سر و روضه است و ضریح مبارک نمایان است بجا خوابیده
بود و هر چند مردم خواستند که از آنجا برخیزانند برنخواسته بود تا آنکه صاحب شتر را آوردند و الیاس خان
صاحب شتر را راضی کرده و قیمت شتر را بصاحبش داد بعد از آن شتر برخاسته بود و دادم های الیاس
خان شتر را بردند و خان مذکور شتر را باردوی معلی برد بخدمت نواب کامیاب سلاطین مآب سلیمان
جاهی ظل اللهی فرستاد و آنجا شتر را لبس با احترام نگاه داری میکردند و هر سال جل زربفتی برای آن
میدوختند و در کوچه و بازارها خود سر میگشت و مدتی چنین بود آخر از بام نواب اشرف ارفع اعلا
بباغ وحش فرستادند و علوفه برای او مقرر کرده بودند و در آنجا بود تا مرد واقعهٔ بیست و ششم در زیاده
حقیر جامع این رساله شتری همین دستور در وقتی که نواب کامیاب سپهر رکاب بندگان سرور سلاطین جهان
اعظم و اشرف خواقین دوران و صاحب النسب الطاهر النبوی و الحسب الباهر العلوی وارث ملک
سلیمانی سکندر جاه ظل اللهی بزیارت ائمه طاهرین مشرف شدند باز پناه بحضرت امام رضا از شدت
سختی آورده بود و از از بست بیرون آورده و بخدمت نواب همایون ارفع اعلا بردند و ان سلاله دودمان

سیدی که عاشق دختر شیخ ناصر بحرینی شد

مصطفوی و مرتضوی بود که هدایت نشر بوجه مرغوب سفارش بسیاری فرمودند و همراه باصفهان
بردند و آنچه سی و هفتم سیادت و نجابت پناه میر سید محمد موسوی خادم روضهٔ رضویه که اکثر اوقات
سالک راه نجات عتبات عالیات و روضات مقدسات ائمهٔ هدی است روایت کرد که در کاظمین سید
نجیب صالحی که مبتلی بمن خوشحال تو که خدمتکار درگاه آسمان جاه امام غربا و پادشاه خراسانی در کمال
اثر و کار دنیا و عقبای من سرانجام پذیرفته ملخص اینمعجزه آنکه من مردی بودم طالب علم ساکن بحرین در کمال
استهلال در مدرسه نشین روزی خواستم از مدرسه بیرون روم چشمم بر حجره افتاد بطلعتی افتاد که تازه از حمامی
که برابر مدرسه بوده بیرون آمده و زلف پریشان کرده بود غافل از اینکه اینک دختر شیخ ناصر لؤلؤیست که در
بحرین از او متمول تری نیست تعرف کرده که از حمام بخانه برود بمرتبهٔ محو جمال شدم که یک لحظه تاب فراق نداشتم
و پیوسته صورتش در برابر جلوه گر بود تا اینکه از مطالعه و مباحثه و عبادت بر آمدم قضارا قافله عازم زیارت
امام غربا و ضامن بیکسان بود با خود گفتم که دوای این درد جانکاه و شربت این مرض عدیم الاشتباه در
شربت خانهٔ سرکار فیض آثار آن امام بزرگوار بهم میرسد تا آنکه در اول شهر رمضان بزیارت آنقدوهٔ انس
و جان فایز شدم در عالم واقعه بخدمت آن نور حدیقهٔ مصطفوی و نور حدیقهٔ مرتضوی رسیدم در خواب
دیدم که فرمودند در این ماه میهمان مائی و بعد از آن ماه ترا روانه بحرین میکنیم و کام ترا نیز بر می آوریم
چنانکه غرهٔ شهر مزبور شد عرض سی تومان حسب الاشارهٔ آن امام واجب الاطاعة بمن هدیه نموده
در تمامت آن ماه صیام بوظایف طاعات قیام و اقدام مینمودم صبح عید بعد از نماز و زیارت وداع عازم
مقصد شدم در وسط خیابان سفلی از طرف دست راست صدائی شنیدم که شخصی مرا بنام میخواند اجابت
دعوت نمودم گفت الحال مولا را در واقعه دیدم که میفرمودند فلان طلبه را سی تومان را وصول با نضمام روز
موعود میکنم بشرطی که ده تومان و استحضاری که داری بفلان شخص که بعد از رشد تو از خواب رسید او بدهی
خوانه تو مقارن خواهی بود بدهی چنانچه فرموده مولا بیان واقع بود بیاوا امر فرمودند آنستان و مرا دکو بر
ممنون کن بولا گرفتم و روانه شدم تا آنکه بطرق که منزل اولست رسید تاجری دیدم بجمه الشکا طرق در طرق
ساکن و متحیر بود شب در واقعه دید حضرت امام رضا با و میفرمایند که اگر منافع آن پانصد تومان را بفلان سید
بحرینی که فردا بفلان هیئت و لباس می آید بدهی بصحت و سلامت بمقصد میرسانم و شفاعت تو را نیز مینمایم
تا اینکه تاجر بملازمت سید فایز و بدعوت و داخل اصفهان میشود و مبلغ صد تومان منافع شرعی آن
پانصد تومان که آنحضرت فرموده بودند بسید بمدهد سید نیز از آن مبلغ هیئهٔ بعضی از اسباب کدخدائی نموده
عازم بحرین میشود و بعد از ورود بحرین بمدرسهٔ قدیمه که مسکن دائمی او بوده می آید روز دیگر میبیند که شیخ
ناصر با خدم و حشم بمدرسهٔ مذکوره بملازمت سید فایز میشود و بدست و پای سید می افتد و سید در
مقام امتناع می آید شیخ ناصر میگوید چگونه دست و پای ترا نبوسم که ببرکت تو در زمرهٔ الها کشته ام که
حضرت امام رضا شفاعت ایشان نکند چه دیشب در عالم واقعه دیدم که آنحضرت میفرمودند که اگر شفاعت ما را
میخواهی فردا برو بفلان مدرسه بفلان حجره سید آمده از اهل این شهر از زیارت دختر خود را با و بده که از ما
استدعا کرده تا آنکه من شفیع تو باشم روزیکه یوم لا ینفع مال و لا بنون هیچ چیز فائده نمی بخشد و دختر خود را

عقد

کرامت اتفاق غیبت از مشهد دور با عجائب آنسو

عقد کرده بمن داد و سید نقل میکرد که در بحرین حضرت را بخواب دیدم که میفرمودند که برو بنجف اشرف و چون به
مکان جنت نشان رسیدم و یکسال بجا آوردم دیدم در آنجا مقرر فرمودند که یکسال در کربلا و یکسال در کاظمین
مسکن نما بعد از یکسال با آنچه فرمایم عمل کن هنوز در کاظمین یکسالم تمام نشده منتظرم تا مولا چه فرمایند
همه چشمم تا برون آئی همه گوشم تا چه فرمائی **واقعهٔ سی و هشتم** در سال هزار و یکصد و ... اسد بلا بی افغان
بعد از تسخیر هرات و فراه باراده گرفتن مشهد مقدس معلی آمده بنگاه و بیخ روز اهل آن بلده طیبه در محاصره
بودند و معجزات غیر متناهیه بظهور آمد از آنجمله پیرشوکی فلک نقادری بوده در خواب دید حضرت امام رضا
علیه السلام را که فرمودند بگو با آن ملعون که برخیز و برو و الا ای قشون تو بعد از یکم دینار میشوند و دلیل نزول عذاب
آنکه رو و اکثر پست اکثر از جنود نامسعود تو ورم خواهد کرد چنانکه اینمعنی باعث تنبیه آنها آمد اعتقاد
اینها شد و اسیری از لشکران بدگهر که بخته نقل کرد که پس فردا آن ملعون اراده ادبار خواهد کرد که باجمعه نکرد
خواب دید حضرت در هنگامی که بعالم واقعه نزد باز آید بوان قلعه گذاشته بود که حضرت عالی موسی الرضا
بدست مبارک خود نزد باز ارفرق آن ملعون زد و مغز از دماغ او و اکثری از لشکر او بر آمد و گویا اینخواب را جمعی
کثیر از آن خیل طاغیه باغیه دیده بودند و بیماری در لشکر ایشان شیوع یافت و جمعی کثیری بجهنم واصل شدند
و شبی دیگر بخواب دید که اژدهائی دهن گشوده رو بلشکر او می آید بعد از بیداری واهمهٔ زیادی بر آن ملعون و لشکر
مستولی شد که دیگر بار ابر بار گذاشته گریختند اینمعجزه از شه کونین دور نیست **واقعهٔ سی و نهم** سیادت
و نجابت پناه میرزا محمد مرسل موسوی خادم ولد میرزا محمد شفیع فازی نقل میکند که مبلغ پنجهزار دینار از
تاجری لندره بر نسیه خریده بودم و تاجر اراده رفتن داشت و مطالبه می نمود تا اینکه شب گشید
شد و تاجر ما بآستانه مقدسه آمده تشدد بسیار کرد و سید مذکور میگفت که فردا صبح روانه ام می باید
طلب مرا فردا کار سازی کنی و سید مذکور میگفت که بنیادی نداشتم آمده بروضهٔ مقدسه و بخدمت حضرت
امام رضا عرض کردم که یا حضرت فدای تو شوم میپسندید که این تاجر مرا خفیف کند و عرض مرا ببرد و چون
صبح شد مقراض برداشتم و بدرون حرم محترم آمدم که سر شمعها را بگیرم چون شرفهٔ بالای سر مبارک را برداشتم پر
مبلغ پنجهزار دینار بی زیاده و کم بفعل طلب مرد تاجر در میان شرفهٔ مبارکه بود برداشتم و شکر الهی بجا آوردم و در
همانوقت تاجر مذکور حاضر گردید طلب او را باو تسلیم نمودم و گفتم این زر تبرک حضرت امام رضا است
واقعهٔ چهلم اینکه هفت سال قبل از تحریر این رساله ضعیفه سیده خانم نام مردم دشت بیاض هری
ایندا عی نقل کرد که اینضعیفه بیمار و در دار الشفای سرکار فیض آثار بودم شبی در خواب دیدم که مرد بلند بالای
سبز پوشی بمن گفت که بیا بروضهٔ حضرت که میخواهد ترا شفا بدهد روز دیگر بروضه پیش پنجره فولاد آمده
دیدم که سه نفر در روضه بودند تا شروع بدعا نمودند بعد از استغاثه عرقی بر من نشسته شفا یافتم **واقعهٔ**
در سال سنه ۱۱۳۳ در روز سه شنبه حالت تحریر این رساله در کشیک اینحقیر مؤلف ضعیفه از مردم مایان که در دهنهٔ
از دها کوهپایه مشهد مقدس صفیه بانو نام مدتی بود که چشم او غباری بهمرسانیده بود و یکسال متجاوز بود که
چشم او مطلقا جائی را نمیدید و چند نفر از موثقین شهادت دادند که مدتها بود که چشم او جائی را نمیدید آن ضعیفه
مذکوره نقل نمود که دست مرا گرفته تا بر سر طلا اورده و در استغاثه نموده داخل روضه مبارکه حضرت علی

شفاے کور و شل و ضعیف و عصا

موسی الرضا شدم دیدم روشنی مثل چراغ در نظرم پیدا شد چشم خود را مالیدم چشمم روشن شده بود
واقعهٔ چهل و دویم در این سال روز جمعه یازدهم شهر محرم الحرام در کشیک داعی طرف عصری مردی از مردم
مشهد مقدس محمد رضا نام شل و زمین گیر بود او را بروضهٔ منوره ائمه اطهار آوردند بعد از مراسم
زیارت و استغاثه شفا یافت **واقعهٔ چهل و سیم** کربلائی مومن کفشبان نقل نمود که مرد زواری اعمی بود
و در عرض راه با ما رفیق بود و هر شب وقت عشا او را طلبیده حصه از طعام خود باو میدادیم تا آنکه داخل
مشهد مقدس شدیم و بکاروانسرا فرود آمدیم چون وقت تنگ بود گفتیم سحر بحمام رفته غسل زیارت کرده
بزیارت مشرف میشویم در وقت عشا بطریق عادت متفحص آن مرد اعمی شدم نبود معلوم شد که در آن کاروانسرا
فرود نیامده بعد از اکل طعام خوابیدیم در وقت سحر در خواب دیدم که گویا داخل صحن مقدس شده ام و در
کنار جوی صحن محاذی پنجره فولادی دیدم که شخص عظیم الشانی نشسته و دو نفر مقابل او ایستاده اند بعد از آن
شنیدم که در روضه صدائی بلند شد که یا مولا شفایم بده بعد از آن آنشخص عظیم القدر بیکی از آن دو نفر
که ایستاده بودند گفت چند قطره از آب بچشمش بچکان در این اثنا بیدار شدم دیدم که وقت سحر است برخواستم
و بحمام رفتم بعد از غسل بزیارت مشرف شدم دیدم که آنشخص اعمی در آستانه متبرکه شفا یافته بود چون نیک
ملاحظه نمودم همان شخص رفیق ما بود او را بکاروانسرا آوردیم و کیفیت شفا یافتن را از او سوال نمودم گفت
در وقت سحر بزیارت مولای خود مشرف شدم چون به بالای سر مبارک رسیدم گفتم یا مولا شفایم بده بعد
از آن چیزی احساس نکردم الا آنکه چند قطره آب بر چشم من ریخته شد و چشمم روشن شد معلوم شد که شفا
یافتن چشم او بنحوی بوده که در خواب دیده بودم **واقعهٔ چهل و چهارم** در سال هزار و صد و بیست و هفت
شیر غازی مردود بعزم تاخت مشهد مقدس معلی آمده بود و چند روز دور مشهد نشست و همه روزه جنگ
و جدل فیما بین سکنهٔ ارض اقدس و میان آن مردود و سپاه او واقع میشد و چند مرتبه قشون رعیت را از جا کنده
نزدیک دروازه رسانده توکل قلی بیک میر شکار مرو شاهجهان که مرد مسنی بود که سابق بر این در جنگی اسیر
شیر غازی مردود شده او را باورگنج برده آنجا او را گرفته دست آخته نموده در نزدیکی خانه خود او را جای داده
بود و او را بعضی اوقات طلبیده و از آن احوالها میپرسیده میر شکار مذکور برای من نقل کرد که آن مردود خود بمن نقل
کرد که در وقتی که قشون رعیت و قزلباش را از جا کنده نزدیک بود که داخل شهر شوم صدائی از غیب شنیدم که
گوینده گفت برگرد برگرد بس است بس است از شنیدن این سخن واهمه بوضعی بر من غلبه کرد که خود داری نتوانستم
کرد برگشتم و رفتم واقعهٔ چهل و پنجم در روز سه شنبه بیست و هفتم شهر جمادی الاولی سنه ۱۳۰۲ خواجه بختیار نام شخصی
از مردم مجد که دهیست از دهات ترشیز مدت ده سال بود که شل و زمینگیر بوده شب در خواب می بیند که
شخصی باو میگوید که برو بمشهد مقدس که حضرت امام رضا تو را شفا خواهد داد بعد از خواب با قافله روانه
مشهد مقدس شده متوسل شده او را به پشت گرفته داخل آستانه متبرکه مینمایند چون بدر مطلا میرسد بر زمینش
میگذارند خود را بروی عتبه انداخته شروع بگریه میکند خواجه مذکور نقل کرد که صدائی شنیدم که
شخصی فرمود برخیز چون برخواستم از آدم تمام برطرف شده بود و صحیح و سالم شده بودم ایمنقدر که به اتباع
رسید واقعهٔ چهل و ششم در سال هزار و صد و سی و دوم هجری در روز شنبه ششم شهر جمادی الثانی که روضه

حضرت

شفا یافتن شل و کور و دختر و زن و مرد

حضرت امام رضا را زیارت نکرده بودند بچشم نام دختر اعمی از مردم مایان که دهیست از دهات کوهپایه مشهد
مقدس که یکسال قبل از این بسبب آزار درد چشم اعمی شده بود و از اداره خان صحت نا مزد پسر عموی خود کرده بودند
و پسر عموی او بجهت آنکه اعمی شده بود او را قبول نمیکرده و دختر از اینسبب بسیار متالم بوده در خواب دیده بود
که مردی سفید پوشی باو گفته که بیا بشهر تا تو را شفا بخشیم علی الصباح بقصد زیارت و آستانه بوسی بقبله
حاجات و حلال مشکلات ناظم شهر دو کون آن امام انام علی بن موسی علیه السلام آمده در بالای
سر مبارک همان مرد سفید پوش را که در شب خواب دیده بود بنظرش می آید و باو میگوید که چشم باز کن که تو را
شفا دادیم چون چشم باز میکند می بیند که شب هر دو چشمش بینا و روشن شده بود و این معجزه بثبوت
رسید **واقعهٔ چهل و هفتم** فضیلت و افادت پناه ملا علی اکبر مدرس آستانه مقدسه منوره سدره مرتبه
عرش درجه برای حقیر نقل کرد که طرف صبحی با آستان بوسی حضرت امام الانس و الجن علی بن موسی الرضا ع
رفتم در در صحن مبارک مرد اعمی را دیدم که دست طلبوار و سکو گرفته بزیارت میرفت همینکه برابر جنبد مبارک
رسید دفعةً چشم او شفا یافت و من رفتم و در بازار خبر کردم آمده او را دیدند و تحقیق احوال او کرده تا بثبوت
رسید موافق معمول بعد از ثبوت نقاره شادیانه نواختند **واقعهٔ چهل و هشتم** در روز شنبه دهم
شهر رجب المرجب سنه ۱۱۳۲ هجری ضعیفه شلی از مردم ده نو که دهیست از دهات مشهد مقدس با نقاذ و الده
خود بعزم زیارت و آستان بوسی حضرت علی بن موسی الرضا آمده و سبب شلی او این بود که دو سال قبل از
این آزار پای عارض او شده بود و باینسبب شل و زمین گیر شده و چون او را بروضه منوره می آوردند
چشم او بر مرد سفید پوشی می افتد که در ضریح مبارک ایستاده و آب قفل میرزند و بخدمت آنمرد رفته
التماس مینماید که چه شود که از این آب قدری باین عاجزه توجه نمائی که شفا یابم آنمرد در جواب گفت که این آب
مخصوص تو نیست منام و جام آب را باو میدهد بمحض خوردن شفا می یابد و فریاد میزند که شفا شفا و زنان
جمع شده جمیع رخوت او را پاره پاره کرده هر یک بجهت تیمنا و تبرکا می برند و آنضعیفه هر چند که
کرده دیگر آنمرد را ندیدند **واقعهٔ چهل و نهم** در سنه مذکوره ضعیفهٔ اعمی از مردم سبزوار در سن هفت سالگی
بسبب بلا چشم او کور شده بود و بعد از مدت بیست سال در خواب جوان سبز پوشی را می بیند که باو میگوید
که برو بمشهد مقدس تا چشم تو روشن شود و بعد از دیدن اینخواب عازم آستان مراد میشود و در بیستم شهر رجب
المرجب سنه مذکوره در روز سه شنبه وارد روضه مقدسه میشود چون داخل روضه میشود براو چنین ظاهر
میشود که کسی دست بچشم او کشید چون چشم باز کرد چشمش بر ضریح مقدسه می افتد و با چشم بینا از آن آستان
مراد روانه وطن خود میشود واقعهٔ پنجاهم در روز سه شنبه بیست و سیم شهر ربیع الثانی سنه هزار و سی صد
و سی و هجری که حالت تحریر این رساله بود بعد از ظهر که آستانه مقدسه منوره عرش درجه امام الجن و الانس
علی بن موسی الرضا خلوت شده بود ضعیفه از مردم باخرز حوالی خواف طفلی برداشته در سن یکسال و نیم و
چهار ماه بوده که دست او شل شده بود و مادر او را همراه باندرون روضهٔ مبارکه حضرت علی بن موسی
الرضا آورده بود و دست او را از راه تیمن و تبرک بر قفل در ضریح مبارک گذاشته بود ناگاه دید که دست
آن طفل بحرکت آمده و از او برطرف شده بود و این معجزه نزد اهالی شرع انور بثبوت شرعی رسید برای اعلام

مامون بشکل میمون است آب غذای او

مردم نقاره شادیانه زدند واقعه پنجاه و یکم سید فاضل عامل عالم محقق مدقق حسیب نجیب ابو الفتح سید
نصر الله بن سید حسین موسوی مدرس کربلای معلی در کتاب مسمی بروضات الزهرات نقل نموده اند و خود
مشافهه از ایشان استماع نمودم که خود گفتند از شیخ محمد باقر مکی ولد ملا محمد حسین شنیدم که او گفت
یکی از فضلای ثقات ما مینبر برای من نقل کرد که در قرن حادیعشر در کشتی نشسته کشتی ما شکست من
بجزیره افتادم و در آن جزیره میمونی دیدم که از چاهی که در آنجا بود آب میکشید و در حوضی که آنجا بود آب
کشیده در حوضی که آنجا بود میریخت بعد از آن دیدم که فیلی آمد آن میمون را گرفته بزجر کشت و او را نزد آن
و آب آن حوض را خورد و رفت بعد از آن دیدم که میمون زنده شد و شروع باب کشیدن کرد روز دیگر
باز همان نحو فیل آمد میمون را کشت و آب را خورده رفت و باز میمون زنده شد و شروع باب کشیدن کرد و میمون
بمن متکلم شد و گفت مرا میشناسی گفتم خیر بعد از آن میمون گفت لعنت خدای بر اعدای آل محمد ع شنیدی
مامون عباسی را گفتم بلی گفت منم مامون عباسی از وقتیکه من مرده ام بسبب ظلمی که بر حضرت امام رضا
کرده ام تا حال حق تعالی مرا باین عذاب معذب گردانیده و هر روز این فیل می آید و مرا بزجر میکشد و باز خدای تعالی مرا
زنده میکند و قضای من از فضله این فیل است و کار من کشیدن این آب برای فیل **مؤلف گوید** که نظیر این
واقعه در جلد هشتم بحار الانوار که در احوال حضرت امیر المؤمنین است در خصوص راهبی که مسکن ساخته بود و از
بر سبب آن او سئوال نمودند در جواب گفته بود که مرغی را دیدم که چهار مرتبه فرود آمد بر زمین و در هر مرتبه ربعی را
دیدم از آدمی قی نموده تا اینکه مرد تمام الخلقه شد باز آن مرغ در چهار مرتبه عود نمود و هر دفعه ربعی از او را خورد و
روز دیگر باز چنین نمود دانست راهب قبل از آمدن آن مرغ از آن شخص سئوال نمود که تو کیستی و این چه حکایت است
در جواب گفت که منم قاتل امیر المؤمنین ع و عذاب من از آن روزی که مرا کشته اند تا بحال چنین است و همچنین حکایت
بر ابن ملجم که او را بعضی از ثقات دیده بودند که در یکی از انهار ... راسرنگون بمقابل حوض آبی آویخته
بودند و از تشنگی سوخته از تشنگی ناله و زاری مینمود مؤید این مطلب است واقعه پنجاه و دوم ایضا سید مذکور
از فاضل عالم عامل در کتاب مذکور نقل نموده که گفت ما آمدیم بزیارت حضرت امام رضا ع با مردی از تجار
بغداد چون نزدیک مشهد مقدس رسیدیم آن تاجر گفت سبحان الله کسی برای زیارت حضرت امام رضا ع
دوازده تومان خرج کرده که من کرده ام انشاء الله گفت چون نزدیک در روضه مقدسه حضرت امام رضا ع
رسیدیم میخواستیم که داخل روضه شویم یکی از خدام آمده مانع زیارت و داخل شدن آن تاجر بغدادی شد
گفت مولای خود را در خواب دیده ام که فرمودند که دوازده تومان تو را بدهم و نگذارم که تو زیارت کنی تا چرا
که پشیمان شده از دوازده تومانی که در این راه خرج کرده ام مرد بغدادی آن دوازده تومان را گرفته برگشت
و کسی بر این سخن غیر از من مطلع نگردید واقعه پنجاه و سیم میرزا نور الدین محمد نقل نمودند که حقیر از جمعی ثقات
شنیدم که اولیا امام مردی که شبانی از کفشداران حضرت امام رضا بود نقل کرده بود که شبی بعد از فراغ
از خدمت میخواستم بخانه بروم و چیزی نخورده بودم آمدم ببازار که چیزی بخرم بازارها بر چیده بودند
برگشتم و بصحن مقدس آمده دیدم که در روضه را بسته اند و هیچ چیز از ماکولات بدست من نیامد که بخورم
بخدمت حضرت امام رضا ع عرض نمودم که یا مولا گرسنه ام و چیزی میخواهم ناگاه دیدم که از در منفذ صدای

شفای کور شالی و کور آذربایجانی

برآمد ملتفت شده دیدم که طبقی حلوای گرمی با یک نان آنجا گذاشته بر داشته بشوق تمام از آن خورده شکر الهی را
بجای آوردم واقعه ۵۴ میرزا ابو الحسن صاحب نسق سرکار فیض آثار نقل کرد که والد مرحوم من شبی در خواب
دید که دوازده امام در اطراف حوض صحن مقدس تشریف دارند و مرد کوری در روضه مقدسه مرقد منور را
طواف میکند حضرت امیر المؤمنین ع بحضرت امام رضا ع فرمودند که چرا معالجه نمیکنی این اعمی را آنحضرت
بدست مبارک خود بجانب آن کور اشاره فرمودند و دست مبارک آنحضرت بر او بود چون صبح شد شنیدند که
کوری شفا یافته است من از آن کور احوال پرسیدم که چه وضع شد گفت من احساس کردم که قطره آبی در چشم
من افتاد و بینا گردیدم واقعه ۵۵ ایضا میرزا ابو الحسن صاحب نسق سرکار میگوید که والد من در خواب دید
که حضرت امیر المؤمنین ع با جماعت بسیاری تشریف آوردند که نزدیک سفاخانه قبری حفر کنند بیل بر
سنگ زدند حضرت امام رضا ع تشریف آوردند و بوالد بزرگوار خود که حضرت امیر المؤمنین ع عرض نمودند
که این شخص بمن پناه آورده از برای خاطر من از او عفو فرمایید آنحضرت عفو فرمودند چون صبح شد آن موضع
شریف رفتم دیدم که اثر بیلی در آن سنگ ظاهر است و شب سابق شخصی را در آن مکان دفن کرده بودند واقعه
پنجاه و ششم فاضل محقق مدقق آقا ابراهیم نایب الصداره نقل کرد از بعض اطبا ثقات مشهد مقدس
رضوی صلوات الله علی مشرفه که او گفت دختر علیله جهت معالجه نزد من آوردند که پاهای او خشکیده بود
بحیثیتی که رطوبتی در آنجا نمانده بود و رگی و عصبی ظاهر نمیشد از دو زانو لش دو غده بزرگ برون
آمده خشک شده بود من گفتم که موافق طب معالجه این ممکن نیست پس او را ما بستانه متبرکه عرش درجه رضویه
مشرف کردانند و برکت آن معصوم چاق شد واقعه پنجاه و هفتم ایضا فاضل مزبور نقل فرمود از ثقات که
گفت در دوره ضیافت بعضی افتادم و غیر از سی دینار که عبارت از شش غاز باشد چیزی نداشتم ملتجی بجناب
مقدس رضوی ع گردیدم و عرض حال کثیر الاختلال خود نمودم ناگاه مرد نیکو منظری برهنه عریان در نزد
ضریح مبارک دیدم و شش اشرفی بمن داد و بطرف پایین پای مبارک روانه شد و تفتیش حالش کردم از آنکه
و بعد از آنکه ضیافت منقضی شد دیدم که از آن شش اشرفی نزد من چیزی باقی نمانده **واقعه پنجاه و هشتم**
ایضا سید مزبور نقل کرد که از جمع کثیری از ثقات و صلحاء مشهد مقدس رضوی علی مشرفه الف تحیة و سلام
خبر دادند که این نزد ما متواتر است که مرد کوری از آذربایجان قصد زیارت امام همام علی بن موسی الرضا ع نمود
با جمعی از اهل شهرش پس بعد از آنکه مشرف بتقبیل عتبه علیا و تلثیم آستانه سینا شدند و اراده رجوع بوطن
خود نمودند رفقای اعمی زیارت نامهای منقش مزین بشکل آستانه و قبه و روضه شریفه از جهة تبرک خریدند و از آن
ارض مقدس بقدر دو فرسخ دور رفتند کاغذهای زیارت نامه را بیکدیگر مینمودند شعف و خوشحالی
مینمودند نزد اعمی صدای کاغذهای را از ایشان میشنید از ایشان پرسید که این چه صدا است از دوی استهزا
بآن کور گفتند که اینها برآتهای خلاصی از آتش جهنم است که امام ع بما بخشیده اعمی گفت که امام ع بشماها که
بینا هستید برات داده و بمن که مردی ضعیف و کورم و از آذربایجان قصد زیارت او کرده ام برات نجات عطا نفرموده
بخدا قسم که بشهر خود بر نمیگردم تا اینکه بمن هم مثل آن براتها که بشما عطا کرده بمن عطا فرماید رفقا بش همه
گفتند که با تو مزاح و خوش طبعی نمودیم اینها کاغذهای زیارت نامه است آن اعمی از ایشان قبول نکرده مراجعه

چشم زوار ترکی و شیخ نجفی را شفا داده اند

کرد زوار سه نفر ترک بحضرت مشرف کردید و چنگ بضریح مبارک زده و گفت ای آقای من مرد ضعیف کور
زنی ترک و از شهر خود با رفقای خود بزیارت تو مشرف شدم و ایشان برات های آزادی از آتش جهنم شفقت
فرمودی و بمن عطا نفرمودی از کرم تو بعید است که مرا با وجود عجز و کوری محروم گردانی و قسم بحق تو که دست
از ضریح مقدس بر نمیدارم تا برات مرا عطا نفرمائی ناگاه برات سه سطر بخط سبزی نوشته شده بدست او
دادند که فلان پسر فلان از آتش جهنم آزاد است چشمهایش مانند دو نرگس تر روشن گردید خوشحال روانه
گردید و برفقای خود ملحق گردید واقعه پنجاه و [illegible] ایضا سید مزبور نقل نمود که مرد ثقه برای من نقل
کرد که یکی از خدمه روضه رضویه را نابینائی عارض شده اراده سفر هند کرد چون از شهر بیرون نشد لیکن
نماز شام در میان خواب و بیداری دید که در آستانه مبارکه است و اراده دارد که بخدمت مشرف شود حضرت امام
رضا علیه السلام باو فرمودند که پشت بحرم محترم من میکنی و مرا میگذاری و بهند میروی عرض کرد گفت لبیک یا ابن رسول الله
شما علم بحال من دارید که من چیزی ندارم حضرت فرمودند که پانزده تومان وظیفه از سرکار فیض آثار من بتو خواهد
رسید از آن صرف معیشت خود بنما و مرو عرض کرد بعد از چند روز پانزده تومان وظیفه برای من عرض کردند
بنحویکه آنحضرت فرموده بود واقعه پنجاه و ششم ایضا جناب فضیلت پناه ملا ابراهیم نقل نمودند که در سالی
که روز یکشنبه شومیه مشهد مقدس را غارت کردند قرآنی که مشهور است باینکه خط امام جعفر صادق است نیز
بردند و میان هر قبیله که میبردند طاعون در میان ایشان بهم میرسید پس مضطرب شدند و آن قرآن شریف را بحرم
محترم رسانیدند واقعه [illegible] ایضا سید مذکور از ثقات مشهد مقدس رضوی نقل کردند که او گفت شخصی
بقعه مبارکه که مشهور بقدمگاه حضرت امام رضا است وارد شد و در آن قبه دو سنگ خارا است که اثر قدم
آنحضرت بر او ظاهر است و مردم تیمنا و تبرکا بتقبیل آن مشرف میشوند آورده اند که شخصی گفت چه میشود که من پای
میداشتم که پای خود بموضعیکه مردم میرسند و تقبیل و میمالند هم میرفتم ناگاه در همان ساعت شفا
یافت و پایش چاق شد واقعه [illegible] سید مزبور از ثقات مشهد مقدس رضوی صلوات الله علی
مشرفه نقل کرد که او گفت زنی همسایه ما زن کوری بود حضرت امام رضا علیه السلام چشمهای او را شفا داد واقعه [illegible]
فضیلت و صلاحیت شعار شیخ موسی ولد شیخ علی نجفی که از جمله ثقات و معتمدین است مشافهه نقل کرد
که چند وقت قبل از این بزیارت حضرت امام رضا آمده بودم و در خانه میرزا جعفر مشهور بکرد فرود
آمده بودم بیمار شدم بیماری صعب و هر دو چشم من بسیار آفتاده و جائی را نمیدیدم قدری زر داشتم صاحبخانه
از من بقرض گرفت و اسب و اهم خر بفروخت مرا بمن نمیداد و چنانکه بیم کم شد از اینجهتها بسیار دلگیر بودم بپیش حاجی که اسم
او حاجی بابا بود رفتم و از درد چشم خود باو گفتم او چشم مرا دید و گفت بدوائی میدهم سه روز باین مداوا
کن اگر نفع کرد فبها و الا دیگر دوا ممکن که نفع ندارد و بسیار درد است بگفته آن حاجی مذکور عمل نمودم فایده
نکرد مایوس شده باستانه مقدسه حضرت علی بن موسی الرضا که دار الشفای خاص و عام است رفته عرض نمودم
که یا امام باین شهر آمده ام که اینجا تحصیل علوم دینی کنم و چشم من چنین شده و شفای چشم خود را از تو میخواهم
و در باب وصول مطالب و قیمت اسبها شدن نزد آنحضرت عرض کردم و گریه بسیاری کرده از صحن
تا شام آنجا بودم بعد از آن مرا بخانه بردند گفتم بروم و چیزی نخوردم و بیایم بخانه رفته خوابیدم چون بیدار شدم

عنایت حضرت امام رضا علیه السلام را الطاف موعود بقیل خدمت ؟

دیدم که هر دو چشمم روشن شده با خود گفتم که خواب میبینم یا بیدارم از جا برخواسته براه افتادم و مردم
آنخانه تعجبها کردند و معلوم همه شد که آنحضرت چشم مرا شفا داده و زر مرا و قیمت اسبم را بمن دادند و کتابهای
من هم پیدا شد و همه اینها ببرکت آن معصوم برای من مقبول و محصل شد واقعه شصت و ششم ایضا مرد صلاحیت
شعار ملا علی اکبر کاتب ولد ملا شمس الدین محمد جوینی نقل کرد که محمد صالح حداد برای من نقل کرد
که محمد صالح حداد برای من نقل کرد که من در سن شانزده سالگی بیمار شدم بیماری تب با صعب و مدت
چهار ماه کشید مشرف بموت شدم و مرا رو بقبله خوابانیدند و چشم و ذقن مرا بستند و دل از من کندند و بفکر
تجهیز و تکفین من افتادند و هنوز از حیات من رمقی باقی بود و قریب چهل روز بود که چیزی نخورده بودم و
ایشان بر من گریه میکردند و من میشنیدم اما قوت و قدرت بر حرکت و حرف زدن نداشتم و دل خود را
رو بروضه حضرت امام رضا کرده طلب شفا از جناب آن معصوم نمودم در آنوقت دیدم که سقف خانه شکافته
شد و شخصی بصورت مهیبی بر من داخل شد و بمن گفت آمده ام که روح ترا قبض کنم در این وقت دیدم که شخص
نورانی سبز پوشی از همانجا که او داخل شده بود داخل شد و با آن شخص گرد و گفت برگرد که من استدعا از جناب
مقدس الهی کردم که تاخیر در مردن او نماید و رو بمن کرده فرمودند که ترا شفا دادم برخیز و در همان دم عرق
صحت کرده برخواستم و نشستم و بسیار گرسنه بودم گفتم که چیزی نخوردم و بزیارت روضه رضویه مشرف شوم
بعد از چیز خوردن باتفاق پدرم بروضه مقدسه آمدم و همان شخص که مرا شفا داده بود دیدم آنجا نشسته
و قرآن تلاوت مینمود او را دیده شناختم بمن گفت که آنچه دیدی بکسی اظهار مکن و بعد از زیارت بیرون آمده
و به پدر خود گفتم که آن مردی که مرا شفا داد آنجا بود پدرم مرا برگردانید که ببیند او را بمن نشان بدهم چون
برگشتم او را ندیدم واقعه شصت و هفتم فضیلت و صلاحیت و تقوی شعار شیخ محمد صالح مذکور
که از جمله موثقین است مشافهه نقل کرد که محمد رضا نام مردی از مردم مشهد مقدس شل بود و من او را
میشناختم بزیارت حضرت امام رضا آمد بعد از مراسم زیارت او را دست و دو پای او را و او را در آن
ساعت شفای عاجلی کرامت فرمودند واقعه [illegible] ایضا فضیلت پناه شیخ محمد صالح نقل نمود که محمد رضا
برادر حاجی حسین نام تا مدت مدیدی بود که شل بود و روزی باستانه منوره متبرکه عرش درجه امام رضا
رفته باعجاز امامت و ولایت شفا یافت و این معجزه لشیاع رسید در سرکار فیض آثار نقاره شادیانه زدند
واقعه [illegible] صلاحیت و تقوی شعار ملا علی اکبر ولد شمس الدین محمد جوینی نقل کرد که از ولایت خود اراده
زیارت حضرت امام رضا نموده بعد از قطع منازل بعتبه بوسی امام الجن و الانس علی بن موسی الرضا
مشرف گردیدم بعد از زیارت حیران بودم که در کجا فرود آیم و کسی را نمیشناختم و بمدرسه پائین پا آمدم
دیدم که شخصی از طلبه مدرسه که اسم او بخاطر راوی نبود مرا طلبید گفت بیا و نزد ما باش پس رفته و در
حجره او فرود آمدیم و مدت دو سال بتحصیل علوم دینیه اشتغال داشتم بعد از دو سال مرا بخانه خود
برد و دختر خواهر خود که داشت بمن عقد بست و گفت تا مدت یکسال خرج تو و عیال تو با منست و بعد از آن اختیار
با تو است هم چنین تا مدت مذکور با یکدیگر بودیم و چون وعده منقضی شد از آنجا بیرون آمدیم و بعد
از چند روز خویشان و اطفال فقیر بدیدن ما آمدند و هیچ چیز نداشتم ملجا شده رو بروضه امام رضا نمودم

حکایت دریا و جزیره ناپدید در جزیره و حزن و ضعیفه

بعد از زیارت کربه ببنای کردم و گفتم یا امیر و ضامن غریبانی بحری منا کر پیش خویشان خود بجا لین مکنم
و بعد از فراغ زیارت آمدم بمسجد بالای سر مبارک در پشت پنجره شروع بنماز کردم همینکه رکعت اول را
بجا آوردم و خواستم که برخیزم دیدم که در زیر زانو کره بسته ایست بعد از آنکه از نماز فارغ شدم آن
کره بسته را برداشته بحجره خود رفتم و شمردم دیدم که سه تومان زر است قدری از آن برداشته خرج ضیافت
خویشان کردم و شکر الهی را بجا آوردم و بر من یقین شد که ببرکت معصوم است **واقعه وحشتناک**
بجوانب که آقا نور الدین محمد تاجر که از جمله تجاران معتبر معتمد بوده است بعبارات و الفاظ رنگین نشاطانه
بطی تحریر در آورده و ما این نحو نقل کرده که قال عبد الله نور الدین محمد بتاریخ شهر شوال المعظم سنه ۱۲۰۱
در حالتی که بعزم سفر تجارت از بندر معموره کلکته در بندر مشهور بریک ندا که سفر و اسباب را داده داد و خت
و انتظار را این جماعت عروس دریا چنان از چشم حیرت بر روی بحر دوخته بودم حسب الخواهش دو رفقا شاهد
معجزه و نقل مزبور را با شعله آتش مطالب و مقاصد بطریق مرقومه بقوام آورد که نقل مجلس شیرین
سخنان بوده و مطالعین تحصیل ثواب نموده مشام جان را عنبرین و کام ایمان را شیرین ساخته باشند که
واسطه از مرکب الی مسموع شد که از جمله معتبرین آن ولایت و از موثقین آن بلاد ملک مدید مسافر
هر بر و بحر و مجاور هند و روم و پرگار وار گرد دیار عرب و عجم نموده وقتی از اوقات چهره امید را بسیار
روزگاری سفر بخط هند بنیل بعزم تجارت و دیگر از بلاد آن دیار که مشهور است به بنگاله کرده بود
و در سرای رحل اقامت افکنده مدت شش ماه در بلد مذکور بوده ام و داد و ستد مینمودم مرد غریبی نیز
در همان سرا در جنب حجره که من سکنی داشتم ساکن بود لیکن روز تا شب چون نی تا الان و شب تا سحر مانند شمع
سوزان و گاهی بدستیاری چشم گریان جوی قطرات عبرات شان در وسعت سرای سینه افکار میکاشت
و ساعتی بمددکاری سیل سرشک مزرع امید را سیراب میساخت غرض همواره چون تار طنبور در تزلزل و افغان
و چون ابر بهار متصل گریان بود و روز و شب درگاه بی غرض و مظلومانه مناجات بدرگاه قاضی الحاجات
مینمود چون این بی تابی که بر و حال [illegible] تا اینکه قلمم را اختلال الهم بسبب [illegible]
از جمیع خوبی و تشخیص [illegible] طرح رفاقت انداختم مردی دیدم در
نهایت ضعف بنیه چنانچه صورت [illegible] وجودش بجد انهدام رسیده
رگهای اعضایش چون تار طنبور شکسته و قلمهای دست و پایش مانند نای از مغز تهی و چون نال قلم پاره پاره
گردیده استخوانهایش چون موسیقار از ضعف پهلو به پهلو داده و بر پشت کرم قهم ابریشم گوشت بدنش از دو رود
زار و نزار [illegible] مانده سفینه از صدمات امواج بحر غم
در هم شکسته [illegible] وجودش [illegible] بعد از آنکه از گرمی [illegible] چون خون بمجاری و عروق
[illegible] مانند مغز در استخوان او جای کردم سبب گریه مدام و نوحه علی الدوام
را استفسار نمودم بعد از مضایقه بسیار بمفتاح [illegible] در گنجینه راز را گشوده گفت که دوازده سال قبل
از این مال التجاره خود را بجهت انواع امتعه غریبه و اقمشه نفیسه رسانیده از این جماعت عروس دریا و
[illegible] کشتی فنا نموده چون تجار لنگر اقامت بده عشره [illegible] غراب انداختند و مسافران بحر

در طغیان

احوال جزیره و آن زن که در جزیره بود

در طغیان بسیار بلند جهازها ساختند با کشتی و عمله بادبانها برداشتند همت بهمت ایران کاشتند
سفینه سینه برآب داده غراب وار از شاه بال شراع پرها گشوده در هوای دریا بپرواز آمد و از سرعت
رفتار چون عاشق زار مینا الیک چون عروس صاحب جمال بر خود میبالید تا مدت بیست روز کاه خالی
و فراغ بال در طیران بود و قطع مراحل مینمود که یکدفعه از درشتی رفتار گشته بسبب بادی که در دماغ داشت
در بحر زخار متغیر شده چون جنازه مست کف بر لب آورده جهاز را از خود ساخته و در ورطه تلاطم
انداخت و ناگاه از بلند پروازی غراب چشم صیاد قضا بر او افتاد و دام اجل گسترانیده بغلاب بغض ما
صفت در گرداب فنایش کشیده مانند کرباس تار و پودش از هم دریده سه قطعه تخته پاره ساخته اسم الخ
وجودش در هم شکست حبل المتین عروقش چون تار عنکبوت از هم گسیخته پر و بال شراعش مانند برگ
خزان فرو ریخت نهال قامت دکلش پاره موج از پای در افتاد و رشته لنگرش بمقراض اجل گسسته گردید
روی بقعر بحر نهاد ملاح دل از جان کند و امید حیات نداشت و ناخدا دست از جان شسته کار بخدا
واگذاشت تجار طعمه ماهیان گردیدند و طی راه دور از آمال راه فنا در یک طرفة العین پیموده بسر منزل بقا
رسیدند من نیز موافق آیه کریمه کل نفس ذائقة الموت دل بر مرگ نهادم و یوم شوم وجود را بآب دادم چون بدر
بحر غلطیدم خود را سوار مرکب تخته پاره دیدم که بضرب تازیانه موج چون باد صرصر در تکاپو بود و از سر
سختی عنان اختیار از دست قدرتم گرفته بهر طرف میخرامید و مرا بی اختیار بهر سو میکشید ناگاه کحل الجواهر
سواد جزیره بنظر در آورد چشمم روشن شد و دلم قوت گرفت غرض محصل دیوان حسب الحکم قاضی قدر
بضرب پی در پی تازیانه موج آن اسب چوبین را بجهت منوال مینا ختنا مرا از کام نهنگ بحر بلا رهانیده بر
کنار انداخت چون بساحل رسیدم سجده شکر بجا آوردم جزیره دیدم در نهایت خرمی و در غایت سبزی
درختان سردسیر و گرمسیر موجود لیکن از آدمیزاد خالی بود شعر هشت در طراوت سبز و خرم همه
چیزش فراوان غیر آدم مدتی تنها و حیران روز چون حیوانات علف میخوردم و شبها از خوف جانوران در
بالای درختی بسر میبردم بعد از مدت یکسال روزی جهة وضو بپای درختی که آب باران در زیر آن جمع شده
بود آمدم و در حالتی که مشغول افعال وضو بودم عکس هیئتی در آب بنظرم در آمد چون ببالا نگریستم
بر شاخ درخت دختری دیدم در نهایت نیکویی که حسن یوسف آفتاب انوار شعشعه پرتو جمالش کسب ضیا
مینمود و زلیخای ماه تابان از لمعات نور عارضش در جلباب اختفا بود زلفینش چون شب یلدا دراز مژگانش
چون خدنگ غمزه اش دلنواز چشم پر کینه اش مثل آهوی سرمست مخمور قوس ابرویش چون کمان رستم پر زور
حرمسرای عصمتش بزیب و زیور شرم مزین گلستان عفتش از گلهای الوان ملون چهره عارضش از رنگ جهل پاک و بی
ملال عقل و فطرتش در مرتبه کمال اما مانند سرو از لباس عاری بود دیدگه چون نرگس بشرم نمیدید گشاده
بر گل رخسار او مینگرم تار و پود گیسوی شب بوی بر بیضه خام بدن گشوده و خود در لباس شب انداز گیسوی
خود ملبس نموده چون چشم بیگانه بر خویش آشنا و گشاده دید عورت خود را بموی سر پوشیده بمفتاح زبان
درج دهان را گشوده در تکلم افشاند که ای جوان از خدا بترس و از رسول او شرم نداری که بی باکانه نظر
بنامحرم میکنی من از گفتگوی او خود را متنبه ساختم و سر خود را از خجالت بزیر انداختم و او را نداء پاک

خالی ساختن میان اندرون درخت بزرگ را

خدا قسم دادم که بگوی از جنس انسانی یا خیل ملک از سلسله بشری یا طایفه پری گفت ایمرد از بشرم و مدت سه سال شده که درین جزیره بسر میبرم پدرم مردی بود ایرانی باراده سفر هند بر کشتی نشسته و ندرفته دریا کشتی ما شکست سیلاب موج دریا و طلاطم قضا مرا باین جزیره انداخته چون اطلاع بر کیفیت حال او هم رسید من نیز چگونگی احوال ابتلا نموده گفتم اگر کسی تو را خواستگاری نماید ایا قبول شوهر خواهی کرد چون سخن بانجا رسید بموجب رضا سکوت اختیار نمود من روی خود را گردانیدم تا ان دلربا کالبدر من السماء بیرون امد و نزد عقب ان درخت خود را مخفی نمود تا وقتیکه بموافقت شریعت نبوی و طریقت ملت بیضا مرتضوی صیغه گفته او را بحباله نکاح در اوردم پس با هم میبودیم و باین عطیه عظما شاد دلها نمودیم تا اینکه خوشحالی برتنهای ما رحم کرده این دو فرزند را کرامت فرموده گاهی به دلداری و نصایح دلپذیر و ترغیب صبر و شکر ان نیر جان و مقوی ایمان دل محزون شاد مینمودم و گاهی بصحبت و اختلاط فرزندان مشغول بودم و ان ضعیفه غافل بر مستقبل مهر جگر گوشها زنگ کدورت از اینه دل میزدود و شکر باری در رحمت فرزندان می نمود غرض اوقات بر سر گشتگان جزیره حرمان و اوطان و اینده گشتگان بیشه هجران دو سال بدین منوال میگذشت تا انکه فرزندان یکی هشت و دیگری نه ساله گردیدند چون رخوت بدان فرو بخته و بدنها مانند غول بیابان موی بر اورده بود روزی از کیفیت این اوضاع موحش و عریانی با ان یار جانی گفتگو در میان داشتم که ایا چه شود که بار دیگر ما سوی با جلسه دیگر بهم رسد که معلوم نیست سر انجام شود و ستر عورت خود نمائیم و از این شرمساری و خجالت بر ائیم فرزندان از استماع این سخن متعجب شده زبان گشودند که ماسوی سوی دیگر نیز این اوضاع و وضع دیگر و مکانی دیگر میباشد که ایشان گفتند بلی خوشتر شهرها و مردمان دیبا و ماکولات و مشروبات بیشمار خلق کرده لکن ما بعزم سفر در کشتی نشسته بادهای مخالف موافقت نمود کشتیهای ما را منهدم ساخته و ما را بوسیله تخته پاره باینجا انداخته ایشان گفتند پس چرا مراجعت نموده بر وطنهای مالوف خود نمیروید ان بیچاره گفت بدون کشتی مسافت از این بحر زخار و ابنده بر ماهی خونخوار عبور ممکن نیست که تمنا خود کشتی میساختیم والده ایشان چون دید که در این باب ابرام مینمایند گفت که اگر میتوانید سخت بزرگی را که در کنار دریا افتاده است خالی توانید کرد و عنایت الهی شامل حال ما بیچارگان بی سامان گردد باین وسیله میتوانیم خود را بجائی برسانیم و از این تنهائی و برهنگی برهانیم چون ایشان این سخن شنیدند فی الحال برخواستند و خود را بکوهی که در ان حوالی بود رسانیدند و دو سه پاره سنگ خارا اگر ریزها الماس تیشه بجا دیدند و تیز نمودند شروع بکاوش اصل ان درخت کردند و در خالی کردن او سعی بلیغ و اهتمام تمام بجا اوردند چنانچه خورد و خواب بر خود حرام نموده یک ساعت از امر بود فارغ نبودند تا اینکه در عرض شش ماه بخوبی شکم اندرون ان را خالی و مجوف ساختند که در جوف او دوازده دوازده نفر میتوانستند قرار گرفت چون ما اندرون ان را مجوف ساخته و پرداخته دیدیم شاد ما گردیدیم شکر الهی بجا اوردیم بخصوص از ان عاقله عاجزه روی بدرگاه کبریا نموده مناجات میکرد که والله الحمد در خزانه احسان گشوده و فرزندان مرا چنین کرامت فرموده که بمحض هدایت شکستن ناوی چنین ترتیب نمودند که ماندگان بیشه حیرانی بوسیله ان خود را بجائی میتوانیم رسانید و از غم تنهائی و برهنگی رهائیم در این باب شکرهای الهی مینمودیم و از ان نعمت خوشحال و شاد

بود

ضعیفه کردن جزیره نمودن و فرزندان او بنا نمودند

بود چون ان ضعیفه عاجزه از غم تنهائی طاقتش طاق شد و از محنت مکبتی بی لبتری بجان رسیده بود سعی زیاد در ترتیب کشتی مینمود غرض با وجود بی سامانی همگی دامن همت بر کمر زده شروع در اوردن عنبر از دامن کوهی که در حوالی همان جزیره واقع بود و در نهایت ارتفاع و بلندی چنانچه سرش با فلک کشیده و کرده ان اوج ان با سما همقرین بود عقب ان کوه پر شکوه جنگلی بود تمام اشجاران منحصر مگس عسل بود و در فصل بهار شکوفه منحل خورده بر قله همان کوه عسل میکردند و باران رحمت الهی عسل را شسته اثر بهم انها در یا میچکانید از موان که عنبر اشهب بود مسافران بحر را بمنافع کثیره میرسانید و در پای انکوه عنبر بسیار بود بسبب اینکه در وقت جزر اب دریا مدت باکثیر سیلاب بسیار بر دامن تو کل زده و پای استقامت بر کمر کوه استوار نموده و خود را از کام نهنگ بالاخلاص و برپشت کرمی بر اعظم دست بعنبر یکدیگر داده کل انسوار ابجهت تصرف خود در اورده بودند و هر روز بقدر چندمن میاوردیم تا اینکه مقدار یکصد من جمع شد بعد سر این ناو را از همین موم حوضی ساختیم و ظروف چند از عنبر ترتیب داده و مدتی با ان ظروف مزبوره اب اورده تا اینکه حوض مذکور را پر کردیم و چوب چینی لبیای کرد ریشه است و در ان بیشه فور دارد جهت خوراک در ان ناوه جمع کرده و رسیمانها از پوست درخت تابیده یک سر انرا بر ناوه بسته و سر دیگر شرا بر درخت عظیم محکم نمودیم و هر صبح و شام چشمها بر روی دریا دوخته منتظر بودیم تا وقت زیادتی اب مد دریا ناوه را بعون نفس جز زیر مگام نهنگ بحر کشید چون ناوه را در اب دیدیم همگی خود را در میان ان کشیدیم و شکر الهی را بجای اوردیم در نهایت شادی و خوشحالی خواستیم که روانه شویم ناوه ایستاده کی نمود در دیم تا مل داشت متوجه شده دیدیم که ریسمان او را از درخت نگشوده در صدد گشودن ان بر امدیم یکی از فرزندان خواست که بیرون رود و مرکب ناوه را سبک عنان سازد محصل قدر یا مر قاضی قضا ان عاجزه غافل از تند باد ابوسبا که گشودن بمجا خواهی نخواهی از کشتی بیرون اورد چون ریسمان را باز کرد موج موج عنان اختیار از دستش گرفته ناوه را بر دریا کشید در ملطمه العین چون سیل سرشک یتیمان بر رخسار بحر دویدند. فی بیشه قضا و ان نخشه پیکان جفا و ان دو سر افتاده انجگر گوشها بدست بیطاقتی گریبان جامه را تا بدامن چاک زده و از درد داغ مینالید اشک غم از دیده رمد دید فراق میبارید و از بیتابی چون سیمابهر سو میدوید و از غیرت مانند گرداب بر خود میپیچید از بی طاقتی دم بدم سپند اسا از جا میجست و از حسرت جان شیرین بی ستون سینه فگار را فرهاد وار به تیشه هم و ناخن الم میخست و از حسرت جان شیرین بی ستون سینه فکار را فرهادوار به تیشه هم و ناخن الم میخست، مجنون صفت سر و پای برهنه و حیران یعقوب وار متفکر و گریان چون دور شدیم بر فراز درخت بلندی رفته کشتی نشستگان را و مسافران بیقرار را از دور میدید و مظلومانه اه حسرت میکشید چون از نظر غایب شدند و فرزندان ندید خود را بر خاک افکنده مانند ماهی میطپید و این بیت را میخواند دوری نبرت بیحسنت بود سوختگان را سخت است جدائی امتحانکان را فرزندان چون مادر را ندیدند در دامنم چسبیدند و شروع کردند بگریه و ناله و بیقراری و عارض خود را با ناخن بیطاقتی مجروح شدند و نمک بر جراحتم میپاشیدند و بیتابی مینمودند و غم بر غم میفزودند چون بقیه دریا رسیدند از خوف تلاطم خواموش شدند و مادر را خود فراموش کردند غرض در عرض هفت یوم براهنمائی خضر توکل و ناخدائی خدا ان کشتی بی لنگر و بادبان

بیان آمدن آنشخص احوال خود را بامام رضا ع

ما را بساحل رسانید از برهنگی تا شام صبر کرده در شب با جامهٔ بزرگی خود را ملبس و مستور نموده
بر بلندی بر آمدم آثار و علامت شهری بنظر در آمد بدلالت ضوء آتش که از سواد بلد پدید بود و از دور
سی نمود خود را بشهر رسانیدم بدرگاه خانه دیدم دست بر حلقه آشنا کردم صاحب خانه مردی تاجر و از
رؤسای یهود بود بیرون آمد قدری از آن عنبر اشهب که با خود داشتم باو داده در عوض آن سه سیر نخود
و یک عدد گلیم گرفتم و در همان شب خود را باطفال رسانیده نخود را بایشان خورانیدم چون صبح شد
بشهر در آمده همین حجره را اجاره کردم و اطفال را آوردم و همان گلیم را جل اول و خشتهای عنبر و چوب چینی را
می آوردم تا تمام آنها را نقل حجره نمودم و بدفعات قدری از آنها را بمعرض بیع در آورده اوضاع خود و
حجره را موافق وضع تجار و مسکن ایشان ترتیب دادم و از آن تاریخ تا بحال مدت یکسال است که بدرد غم و اندوه
و گریه و زاری و ناله و بیقراری مشغولیم فراق آنها جزو تنم شده تیغ هجران وا بضعیفه و دو ماندهٔ از فرزندان
مرا باین حال انداخته و این اطفال اگر چنین مغموم و خسته و مهموم و دلشکسته می بینی بیماری آتش هجران در کانون
سینه ایشان افروخته و بداغ فراق جگرهای ایشان سوخته است چون سخن بدینجا رسید من نیز تاب نیاورده
بان مظلومان و مهجوران موافقت نموده چون ابر فصل بهار زار زار بگریستم و آمدیم بعد از زمانی شعله مهر را
بسیلاب اشک منطفی گردانیده گفتم ای عزیز موافق آیه کریمه یمحو الله ما یشاء و یثبت قضای الهی تغییر نیابد
مگر بحکم قضا و مقادیر خلق بموجب مضمون مقادیر الخلق قبل ان یخلق السموات و الارضین بخمسین الف
سنه قبل از وجود ایشان بظهور پیوسته پس قضیه قضا را چاره نیست و واقعه قدر را علاجی نه چنانچه
انوری میفرماید شعر اگر محول حال جهانیان نه قضاست چرا مجاری احوال بر خلاف رضاست بلی
قضاست هر نیک و بد عنان کش خلق بدان دلیل که تدبیر خلق جمله خطاست هزار نقش بر آرد زمانه و نبود
یکی چنانچه در آینه تصور ماست کسی ز چون و چرا دم نمیتواند زد که نقش بند حوادث ورای چون و
چراست بدست ما چو ازین حل و عقد چیزی نیست بعیش ناخوش و خوش گر نهیم عین سزاست لیکن ظن
من غالب و بیقینم حاصل است که اگر این نیم جان خود را باستان ملایک آشیان و درگاه عرش اشتباه حاکم عادل
احکام شریعت غرّای نبوی و قاضی القضات دین دیوان طریقت ملت بیضاء مرتضوی سلطان اقالیم عصمت
و فرمانروائی مداین حکمت و سپهر اوج عزت و فخر الاکابر و الاعاظم فرزند سعادتمند امام موسی کاظم
صاحب عدل و احسان مدفون ارض خراسان شفیع روز جزا شاه اقلیم رضا امام ثامن ضامن حضرت
امام رضا رسانیده این شکوه را با آنجناب نمائی و احوال کثیر الاختلال خود را از آنحضرت استغاثه و ملتمس
نمائی البته حاجت تو برآورده میشود و او البته بتو خواهد رسانید و ترا از غم دوری و الم رنجوری خواهد
رهانید چرا که هیچ محتاجی ملتجی بآنجناب نشده که او را از خزانه کرم خود غنی نکرده باشد و هیچ حاجتمندی
حاجتی نخواسته که روا ننموده باشد و هیچ مظلومی و دادخواهی پناه بدرگاه او نیاورده و استغاثه از او
نخواسته که امداد ننموده و بفریاد او نرسیده باشد پیکی یتیمان و کس بیکسان مایه مفلسان دادخواه مظلومانست
از استماع اینکلام عاقبت فرجام چون نسیم رسید که آن لرزه بر اعضایش افتاده کالنفس فی البحر بر دل او
جانی که در پیر بود همانجا مخلصا خالصا لوجه الله نذر کرده قندیلی از چند من طلای خالص مرتب ساختند

بدست

آمدن آنشخص بروضه و التماس و زاری نمودن خود را

بدست خود برداشته پای پیاده روی نیاز بدرگاه آنجا رسانیده که درد دل شکسته و احوال جگر خسته
عرض و عیال خود را از آنحضرت طلب کند همان روز بتجهیز لوازم مشغول و بعد از اندک فرصتی از صیرفی حمیا
شوق خواهش باهتمام و فوق اشتیاق ابتیاع و با آتش دل سوزان در کوره اخلاص خلاصی و در بوته عشق
عقد نموده بدستیاری استاد توفیق حسب الواقع ساخته و بصیقل محبت علی بن ابیطالب با اولاد او علی بن
موسی الرضا پرداخته بر مرکب راهوار همت سوار و برفاقت خضر توکل روانه مقصد گردید بعد از قطع مسافت
دریا سر قدم ساخته طی مراحل مینمود تا خود را بیک منزلی خراسان رسانید چون نسیم فرشاه راه بجانب
و سالک طریق راه هدایت بطریق رسیده متولی مشهد مقدس حضرت امام رضا را در خواب بابکه میفرمود
فردا زائر ما داخل میشود باستقبال او اقدام نماید علی الصباح متولی و ارباب مناصب مشهد باستقبال آن
فرخنده فال بیرون آمده او را باعزاز و اکرام ما لا کلام داخل شهر نموده قندیل الذهب نیز بین دخول روضه منوره
مشرف و مزین نموده بجای خود قرار دادند پس او بعد از تعیین منزل و تغییر لباس غسل نموده و سر و پای برهنه
در نهایت خضوع و خشوع خود را بدان آستان ملایک پاسبان انداخته روضه بهشت نشان در غایت
علو شان شمه ایوانش با کنگره کیوان برابر پیش طاق روضه اش با طاق فلک همسر مرتبه عرش نزد رتبه فرشش پست
گل زرین خورشید از عطر زرگر خود روی بر آستانه دور خشتهای طلایش مست قطر گنبد منورش رشک دور
فلک خاک آستانش کحل الجواهر چشم ملک فراش دیوان خانه اش جبرئیل امین جاروب کشان حرمش حور العین
فلک از رفعت کریاس درش در هراس فرق فرقدان سای کرسی نشینان بارگاهش با عرش مجید مماس گردون
بر گرد گنبدش عمر است در طواف خفتگان خاک راه مشهد مقدسش از باز خواست روز جزا مسلم و معاف چرخ با
رفعت و جاه در مجلس مدحتش بر پوست تخت بلو سحاب در صف نعال نشسته آسمان با عظمت و جلال
بر درگاه ملایک پناهش کوچک ابدالیست زنگ و زنجیر بسته آسا آسمان از همت آن آستان بر پای ایستاده
خورشید درخشان خشت طلائیست که در بنای گنبد منورش از دست بنای قضا بر در و بام سما افتاده
چنانچه مؤلف میفرماید نظم در جنب علو روضه شاه رضا خورشید مگو آنکه بود نور فزا روزی که
قضا گنبد او را میساخت یک خشت طلا فتاده بر بام سما باری بعد از تمام آداب زیارت روی نیاز
بر خاک میمالید و پرگار وار بر گرد مرکز امامت گردیده طواف مینمود و تمام روز بدینمنوال در گریه و زاری
و بیقراری بود تا هنگامی که خدمه سرکار فیض آثار زایران از سوای او بیرون کرده درهای آستانه متبرکه را
ببستند هیچکس از عمله متوجه احوال او نشده همگی بمسکن و ماوای خود رفتند چون آنحال را بدان منوال دید بکلی
خاموش شده بعد از زمانی که خاطر از رفتن تمام خدمه جمع نمود شروع در دعا و استغاثه و زاری کرده که
ای چاره ساز بیچارگان و ای فریادرس مظلومان مهجوران و دست بیداد ظلم زمان معموره وجودم منهدم و خانه
بنیاد صبرم از هم گسیخته نه سوای این درگاه شیعیان امیدگاه و پناهی و نه غیر از جناب اقدست امیدگاهی دارم
روی امید بدرگاه تو آورده عیال خود را از حضرت تو میخواهم بفریادم برس و زوجه ام را بمن برسان چون
یک ثلث از شب باقی مانده و آن ملتجی تضرع از حد گذرانید سر بسجده نهاده سینه او را دست داده فی الحال
سهم دعای بیریایش از کمان قضا چون تیر شهاب بر سینه سماوات دوید خادمی از ملایک نزد و بازو گرد

حکایت دیگر در اینکه از فرط گرسنگی یا بودادند

سپهر همت بی نیاز از دم شکافند بر هدف اجابت رسیده در حالت سینه صدایی که کوشش در آمد که مرغ خبر چون
بر جوانست انحلال مشکلات و کشاف معضلات شیر بیشه فتوت فارس میدان مروت کشاینده کارها فریادرس
بیچارها طبیب جگرهای خسته مومیای دلهای شکسته زینت بخش سریر امامت صاحب تاج کرامت فرمانفرمای
انس و جان سلطان اقلیم عدل و احسان پادشاه ملک خراسان امام هدی جگر گوشه رسول خدا امام رضا
علیه التحیة والثنا را دید ایستاده پس آنحضرت فرمود خبر بده که زوجه‌ات را آورده‌ام و در عقب روضه ایشان
اورا با وی کفن نمای تو شوهر در درهای مساجد بشارت آنجناب فرمود که هر کس که اورا از چند سال راه آورد
درهای بسته را میتواند گشود چون روانه شد هر دری که رسید گشاده شد خود را بروضه منوره رسانید
عیال خود را دید همان هیئت که در حجره واگذاشته بود ایستاده حیران و هراسان چون شوهر را دید بردامنش
چسبید پس از او پرسید که تو را بدین جا آورد گفت من در کنار در ناتشسته بودم چشمهایم از زیادتی گریه
دردی شدید داشت مبتلا بودم دیدم شخصی بر چشم دست مالید فی الفور درد ساکن شد چشم گشودم دیدم
جوانی ایستاده که از پرتو نورش تیره مجردان شب تیره و تار چون روز روشن شده دستم را گرفت و فرمود
چشمت را بپوش چشم پوشیدم بعد از زمانی که چشم گشودم خود را در اینمکان دیدم پس از همراه بحجره که در
آنجا گرفته بود بفرزندان رسانیدم بعد از آن در شادی و خرمی میبودند و او از معجزه آنحضرت ابن فرج بعد
از شدت رو نمود پس ساکن خراسان بودند تا بجوار رحمت ایزدی پیوستند **واقعه شصت و نهم** حاجی
ابوالحسن نقل نمود که از مرد ثقه در ولایتی شنیدم که از شخص ثقه چنین استماع نمود که درویشی در مشهد
مقدس بود عنایت نام و از کسی طلب نمیکرد و دو روز و سه روز بفاقه گذرانید چند روزی قوتی باو نرسید
یکروزی اراده زیارت امام الجن والانس نموده و از غایت گرسنگی تضرع بامام ضامن ثامن نموده در انحال
او را سنه دست داده در عالم سنه حضرت امام رضا را دید که باو گفت ای عنایت به پیش لب خیابان برو و
خورده فروشی بساطی می اندازد و سنگی بر روی بساط میگذارد او را بچهارده غاز از او بخر و مام بنیاد
بپیش بیت داکفتم که چهارده غاز را تو بدهم که سنگ را خریده و بخانه بری و حکاکی کرده دانه لعلی در آن
میانست بیرون آورده بهندوستان برکه تورا زر زیاد خواهند کرد گفت یا امام مرا از حکاکی بهره نیست فرمود
که ما تو را تعلیم کردیم چون حال آمده همان نحو که امام فرموده بود دانه لعل آورده بهنا برده و در هند او را
بنیادی دمام انسان را از انجزیده مرفه الحال با ایران عود نمود **واقعه هفتادم** حاجی ابوالحسن عطار مذکور
نقل نمود که شخصی نزد داعی انگشتری گذاشت بقلیلی و مدعی بود که نگین آن الماس است داعی در انگشت
کرده بزیارت حضرت امام رضا رفتم بعد از فراغ از زیارت نگین افتاده بود هر چند تفحص نمودیم با جمعی
هیچ وجهی پیدا نشد پس استغاثه نمودم که یا امام بزیارت شما آمده‌ام و این نگین در روضه مبارک شما
گمشده و صاحبش مرده میبیت میدانم نگین را بداعی رسانید پس برگشته در وقت عتبه بوسی نگین را در
آستانه در مرصع یافتم **واقعه هفتاد و یکم** ایضا حاجی مذکور نقل نمود که در حینی که داعی از مکه معظمه برگردیده
بودم و عازم بزیارت حضرت امام رضا بودم در منزل ... سحری بود که میخواستم براه افتم پای داعی لغزید
سینه‌ام بسکوی اطاقها خورده استخوانهای سینه‌ام در هم شکست و باندرون رفت و نهایت وجع و شدت

حکایت تقی اصفهانی که کاردی بسینه‌اش فرو برده بودند

مینمود فقیر را مضطرب الحال نموده تا شب که داخل علاقه بند گردیدیم سحری هزار دفعه کف بار کرده دو نفر
مرا در بالای چهار پا محافظت مینمودند در اثنا باز از چهار پا افتاده المم زیاده شد تا طلوع آفتاب که به بلندی
رسیدیم پرسیدیم که بکجا رسیدیم گفتند از این بلندی گنبد مبارک پیداست فقیر سلام کردم و رفقا بزد
دست داد تا یکساعت بعد از آن التماس کردم که یا امام بزیارت تو آمده‌ام و از زیارت تو برگردیده‌ام و
سلام او را بتو آورده‌ام و سینه‌ام در راه شکسته و درد میکند چون از ناله و زاری فارغ شدم دفعة اندرد
برطرف شد **واقعه هفتاد و دوم** سیادت و نجابت پناه فضیلت و کمالات دستگاه میر سید محمد موسوی
خادم روایت کرد که شنیدم از سلالة السادات العظام و اسوة الفضلاء الکرام سید مرتضی الموسوی
عاملی نواده مرحوم سید محمد صاحب مدارک که او نقل کرد که شنیدم از استاد تقی اصفهانی کارد گر که کارد
ساختم جهت مطبخ معموره سرکار فیض آثار و اراده زیارت ثامن الائمه علیهما نمودم و آن کارد با خودم بود رسیدم
بکر آباد که نزدیک کاشانست و در کاروانسرا فرود آمدم در یکی از حجرات دیدم مریضی بر بستر ناتوانی افتاده
از موطن او سؤال کردم گفت مردم بلخم اما بمذهب ایشان نیستم و اراده خراسان دارم با بیچاره سلام و
بیماشلم و از بی پرستاری از رم بطول انجامید تقی ساده دل لخدمت او دارا از طاعات تصور کرده بلد
هفته در آن مقام مقیم و بپرستاری آن بظاهر مؤمن در باطن کافر مستحق عذاب الیم اشتغال نمود غافل از اینکه
آن ملعون گرگیست در لباس میش و رجوع خواهد نمود باصل خویش تا اینکه آن شقی فوت الهمر ساینده شب انتهاز
فرصت نمود چهار دست و پای آن مؤمن زاهد را وقتی که در خواب بود بسته در حینی که اراده قتلش نموده بود استاد
تقی از خواب جسته دید کار از دست رفته و آن ملعون میگوید که از کثرت ثمرای تو بر من ثابت شده ام الحال تو را به
همین کارد تو را میکشم و آن کاردی بود که اگر عکس آن در آب افتادی ماهیان ریزه ریزه گشتی و خیالش اگر
بخاطر حریص رسیدی درد دل از دنیا بریدی و همواره از نیام چون سنگ بهم از آستین باسانی بیرون
آمدی بد رو وقتیکه آن شقی خواست از غلاف بیرون آرد دید که چون زبان در کام افعی مردم چسبیده و بیرون نه
میاید تقی گوید در آنحالت من بمضمون آیه امن یجیب المضطر اذا دعاه روی دل را بسوی محراب مسجد روضه
رضا کردم و متوسل بآنجناب بودم دیدم که آن ملعون دون کارد را بر پیشانی خود گذاشته زور میکند
که از غلاف بیرون آرد که یک بار آن کارد الماس گون برنگ تیغ انتقام بر سینه او خورده سر از ناف او بیرون آورد و
دردم احشا و امعاء انبجا بر زمین ریخته جان بمالک دوزخ سپرد تقی میگوید من در آنحال شکر ذو الجلال را
بجا آوردم با دست بسته در گشادن کار خود متحیر بودم که آدم عزیزی وارد شد شمعی در دست که شاید
دمی در آن حجره مسکن نماید چون خون را دید سبب پرسید گفتم من سر که معجزه عظیمه روی داده آن شخص بلالی مرا
شناخت چون نزدیک مدایمید همسایه‌ام بود که اراده زیارت کرده بعد از اطلاع دست بنده را گشود و
لش آن خود را بعجالة در این نشا فانی پیش سگها انداختند بعد از تفتیش مشخص شد که آن ملعون یابوئی دار با بوش
از کاروان سرادار گرفته کسی که از زوار پیاده بود نداده باعتقاد راسخ چون تیغ برهنه رو بآن کعبه مرادات
آورده تا بحال که سنه ۱۳۰۴ باشد کارد مذکور در دست طباخان مطبخ سرکار امام که سفره روزی انام است
موجود است چون تیغ مشهور و ظهیر صاحب دم از صاحب ذو الفقار اندیشه مکن **واقعه هفتاد و سوم**

باغی که باعجاز آن سرور انگور آورد

چون در بدایت جمع این رساله سراپا هدایت معذرت عرض نمودم که آنچه از معجزات بعد از رحلت که از معتمد
نقل و استماع نموده قلمی بنماید و حکایت سوختن باغ در حوالی نیشابور شهرت تمام دارد و چند نفر
از صلحا مثل فضیلت پناه ملا محمد جعفر پیشنماز نیشابوری و غیره نقل کرده اند بنا براین نوشته میشود
که در هنگامی که ان بزرگ مقام دلکش حجاز و قبله ارباب نیاز رضا من غربا و ملجا فقرا از کوشه نیشابور بود
بصوب سناباد بلده باغی رسیده باغبان را امر فرمود که برو و از این باغ خوشه انگوری بیاور باغبان
عرض کرد که در فصل زمستان انگور نمیباشد حضرت فرمودند که تو برو و ملاحظه کن باغبان چون به
باغ رفت دید که بیامن التفات رحمت یزدان یک سلسله تاک سبز گردیده و خوشه تاک چون خوشه پروین
از فوق غیب دمیده باغبان بی ایمان چشم از این فیض پوشیده بتصور اینکه اگر در چنین وقتی نزد نایب خلیفه
بیخودی برم ممکن که مبلغ خطیری بمن دهد گفت در باغ من انگور هم نمیرسد حضرت بعد از انکار ان نابکار
فرمودند آتش در باغ بیفتد بعد از لحظه ان بد اختر دید که تاک چون مه شهاب بار اورد و خوشه اخگر گردید
ملخص اینکه خرمن وجود نیایش از برق قهر ذو الجلال سوخت و تا حال انجه در ان زمین سبز نمیشود و مثل خاکستری به
نظر میاید واقعه هفتاد و نهم تقویت شعار محمد صادق که یکی از خدمه سرکار فیض آثار است نقل نمود که فقیر
در سنه ۱۳۰۰ برات وظیفه داشتم که بر محال ترشیز حواله نموده بودند روانه شدم که وظیفه خود را گرفته صرف
معیشت خود نمایم بعد از طی مسافت چند فرسخ مریض و بیمار شدم و کار بجائی رسید که قطع امید از
حیات خود نموده دل بر مرگ دادم پس در انحالت ملتجی بامام الجن و الانس حضرت امام رضاء که دار
الشفای خاص و عام است شده گفتم یا امام من از خدمه آستانه ام و فریاد رسی بجز جناب مقدست ندارم
و در این غربت از شفا خانه رحمت امیدوارم که شفای عاجلی باین کمترین کرامت فرمائی در انحالت بیهوش شدم
دیدم جوانی سبزپوشی بر در من حاضر شد و خطاب بمن نموده فرمودند که برخیز و روانه شو بسمت [illegible]
که مدعای تو حاصل میشود گفتم ایجان قدرت برخواستن ندارم گفت من بتو میگویم برخیز برخیز که هیچ
حال بدی در انحالت رفقای فقیر دست بمن زدند که چه حال داری و با که سخن میگوئی چون متوجه شدم شفا یافته
انجوان از نظرم غایب شد فی الفور برخواستم هیچ ازاری در خود مشاهده ننمودم و بعد از ان برفقا گفتم که
برخیزید تا روانه شویم رفقا اطاعت نموده برخواستند همان راهی که بمن نشان داده بودند روانه شدیم
رفقا گفتند این راه نیست من گفتم انکس که مرا شفا داده بهمین راه مرا راهنمائی نمود اخر الامر روانه شدیم
و بعد از یک ساعت راه رفته بودیم که دیدیم که ... باستقبال رسید تا پس فقیر نیز داود دفتر برات را
داده وظیفه خود را گرفته مراجعت نمودیم واقعه هشتادم صلاحیت و تقوی شعار اسپندیار اطوار ملا
عبد الوهاب قائم مقام مرحوم مغفور که مرد ثقه و از جمله معتبرین است و چندیست که نایب جزو ناظر آستانه منوره
است نقل نمود که توفیق اثار حاجی عبد العظیم تبریزی که از هر دو چشم اعمی بود شب جمعه پانزدهم شهر رجب المرجب
سنه ۱۳۰۰ کشیک دویم بود قریب به نصف شب حاجی مذکور بعتبه بوسی حضرت امام رضاء مشرف شده بعد
از زیارت تضرع و زاری بسیار نموده ضریح مبارک را گرفته بود و طلب شفا از انحضرت مینمود که ناگاه
فریاد زد که شفا یافتم و چون ملاحظه کردیم و دیدیم هر دو چشم او شفا یافته و چشمهای او مثل دو پیاله

حاجی کوری که مادرزاد بود بفضل ضریح غبار از سرش رفت و چشم بینا شد

خون لبریز نگین گردیده بود و بعد از ثبوت نزد اهالی شرع شریف نقاره شادیانه زدند و او را از
سرکار فیض آثار مخلع گردانیدند واقعه هشتاد و یکم ایضا صلاحیت و تقوی شعار ملا عبد الوهاب مذکور
نقل نموده که در ماه ذی الحجه سنه ۱۳۰۰ حاجی علی بجنوردی نزدیک بصبح در آستانه مقدسه بیرون در طلا او
خوابیده بود که حضرت او را شفا داده بعد از ثبوت شرعی سید و نقاره شادیانه زدند و از سرکار فیض آثار
او را مخلع گردانیدند واقعه هشتاد و دویم ایضا صلاحیت و تقوی شعار ملا عبد الوهاب مذکور
نقل نموده که بتاریخ بیستم شهر صفر المظفر سنه ۱۳۰۰ ضعیفه از مردم نو داماد که از هر دو پا شل بود او را
بزیارت حضرت امام رضا اورده همینکه نزدیک پنجره فولادی که در پس پشت مبارک واقع است رسانیدند
حضرت او را شفا داده برخواست و بپای خود بزیارت مشرف شد و بثبوت شرعی سید نقاره شادیانه
زدند و او را مخلع گردانیدند واقعه هشتاد و سیم ایضا صلاحیت شعار ملا عبد الوهاب میگوید که غلامعلی
نام پسری است در سن پانزده سالگی که از کمر شل بود از ایام طفولیت بتاریخ شهر ربیع الاول سنه ۱۲۹۹ در
مسجد منسوب بامام رضاء در جنب غسلگاه مبارک واقع است او را اورده قریب بیک هفته او را در انجا
انداخته حضرت امام رضا او را شفا داد برخواست و بزیارت مشرف شده بثبوت شرعی سید نقاره شادیانه
زدند و او را مخلع گردانیدند واقعه هشتاد و چهارم ایضا ملا عبد الوهاب مذکور نقل نمود که خیر النسا نام صبیه
محمد شفیع طبیب که از هر دو چشم نابینا بود و در سن ده سالگی بود بتاریخ نهم شهر رمضان المبارک هزار و سیصد
بیست و چهار بعد از زیارت حضرت امام الانس و الجان مشرف شده که او قبل از این نابینا بوده شفا یافت
و بثبوت شرعی سید نقاره شادیانه زدند و او را از سرکار فیض آثار مخلع گردانیدند واقعه هشتاد و پنجم انکه
فضیلت و افادت پناه آقا حسین ولد مرحوم ملا محمد مهدی نقل نمود که والده من که صبیه مرحوم شیخ
محمد فاضل مدرس است و در نهایت شرف و صلاحیت نقل نمود که شخصی بزیارت امام ثامن علی بن موسی الرضا
میامد در یکی از منازل شخصی بود اعمی مادرزاد و از او التماس نموده بود ان اعمی که در وقت مراجعت قدری
خاک از ان روضه مقدسه از برای من بیاور و شاید ببرکت ان تربت چشم من شفا یابد و ان شخص فراموش نموده
بود که خاک بردارد اتفاقا در وقت مراجعت باز بان منزل رسید ان شخص اعمی بخاطرش رسید و بسیار بی خرج
شده بود انمرد اعمی مطلع شد که ان شخص امده نزد انمرد امد و طلب خاک نمود انمرد قدری خاک از همان
منزل برداشته برای ان اعمی اورد ان اعمی از روی نیت خالص بر چشمهای خود کشید در همان شب بینا و چاق
شد و صله و هدیه بسیاری باو داد و او را روانه نمود واقعه هشتاد و ششم صلاحیت و تقوی شعار حاجی مستعلی
اصفهانی خادم روضه رضویه که مرد ثقه است نقل نموده که در اصفهان مردی طباخ و مبروص بود تا
روزی میرلوحی سبزواری ساکن اصفهان موعظه میکرد و مناقب و فضایل ائمه را نقل میکرد تا اینکه
گفت در وقتی که حضرت امام رضاء بمرو تشریف اورده اند در عرض راه در یکی از منازل وارد حمامی شده
بودند و مردی مبروص هم در انجا بود در وقت داخل شدن انجناب بحمام طاسی را پر از اب کرده بپای انسرور
ریخته بود ان بزرگوار طاس ابی پر کرده و بر سر او ریخته بودند چون ملاحظه کرده بود دیده بود که ان ازار
از ان بالکلیه دفعة سلب شده پرسیده بود که اینمرد کیست گفته بودند که حضرت امام رضا است

حکایت سرطوق گنبد مبارک

آنحضرت افتاده بود و پای آن عالیجناب بوسید بود و شکر الهی را بجای آورده بود در آنوقت آنمرد طباخ
بعد از شنیدن این نقل یکی از حمامهای اصفهان رفته و لباس را پرآب کرده رو بمشهد مقدس کرده بکرم
وزاری تمام طلب استشفای آزار خود از آنحضرت میکند و میگوید چه شود که همچنانکه آزار آنمرد را شفا دادی
مرا نیز شفا بدهی و لباس را برابر سر خود بان نیت ریخته بود دفعة آزار او ببرکت آن عالیجناب برطرف شده بود
همانا دم بهمان مجمع آمده بمردم گفته بود که من این نقل را شنیده بحمام رفتم و چنین کردم از برکت آنحضرت
آزاردم برطرف شد همه مردمی که او را مبروص دیده بودند ملاحظه کردند آزار او بالکلیه برطرف شده همگی شکر
الهی را بجای آوردند **مؤلف گوید** که در سابق این معجزه را نقل نمودیم باندک تفاوتی که آنکیفیت
در بغداد واقع شده بود **واقعه ٨** ایضا حاجی مذکور نقل نمود که من از اصفهان آمدم و در مشهد مقدس
سکنی نمودم در سنه ١٢٠٤ شبی دزد بخانه من آمده دو صندوق رخوت و ما یعرف من که در آنجا بود برد و
چون صبح بیدار شدم و آن ماجرا را دیدم و اطفال اضطراب بسیار کردند وضو ساختم و نماز صبح را
کردم و باستانه حضرت امام رضا آمده تضرع و زاری نموده عرض نمودم که یا امام پناه باستانه
شما آورده ام و مال خود را از شما میخواهم و متوسل بجناب تو ام و مکرر استغاثه نمودم و در آستانه
بودم که یکی از خویشان من آمد که بیا مال تو پیدا شد بیرون آمده اموال خود را در خانه خود دیدم شکر
خدا را بجای آورده و کیفیت پیدا شدن آنرا پرسیدم گفتند در این نزدیکی حمام خرابه ایست شخصی از آنجا
گذشته صدائی میشنود بدرون حمام رفته میبیند که شخصی آنجا است و زمین را کنده چیزی پنهان میکند
دانسته بود که مال دزدی است جمعی را صدا میزند می آیند مال را گرفته دزد فرار مینماید که در آنوقت آدمها
شما خبر میشوند و مال را گرفته بخانه می آورند حمد و شکر الهی را بجا می آورند **واقعه ٨١** سیادت و
نجابت پناه فضیلت و کمالات دستگاه میرزا بدر الدین محمد خادم و مدرس ولد مرحوم میرزا ابراهیم
نیشابوری که مرد فاضل صالح ثقه ایست برای من نقل کرد که در وقتیکه اوزبکیه شومیه مشهد مقدس را
گرفتند و اموال سکنه مشهد مقدس را غارت کردند و سرطوق گنبد مبارک سلطان الجن والانس علیه
حضرت امام رضا را بردند و هر شهری که میبردند و نگاه میداشتند در آنشهر از طاعون و وبا هم می
رسید و سبب آنرا دانستند لابد سرطوق مبارکرا آوردند و در جای خود نصب کردند **واقعه هشتاد و دوم**
در ماه شوال سنه هزار و صد و سی و چهار محمد افغان با لشکر بسیاری از بلده هرات بعزم تسخیر قلعه مشهد
مقدس آمده دو ماه قلعه را محاصره نموده و معجزات بسیار از حضرت علی بن موسی الرضا ظاهر گردید
از آنجمله اینکه محمد صفی ولد جلال الدین مسعود تربتی که بیست روز اسیر آنها بود و خلد الحبس ولد مجتبی حاجی
مردم لنگر که دهیست از دهات جام که قریب بدو ماه بود که اسیر بود در روز پانزدهم شهر ذی الحجه گریخته
از دروازه نوغان داخل شهر شدند هر دو برای حقیر نقل نمودند که ما هر دو در پیش میرزا معین خانی
که منشی محمد بود بودیم و مردی قلندر بآنخانه منشی آوردند که هر دو دست او سوخته بود و کیمال شده
بود سبب آنرا از او پرسیدند گفت شب حضرت امام رضا را در خواب دیدم که بمن فرمودند که محمد بگو
که از دور شهر مشهد دور رود چه میخواهد و در خواب دیدم که آتش بدستهای من افتاده و میسوخت

مقام نورباران گنبد مبارک

از خوف بیدار شدم دیدم که دستهای من سوخته و با این نحو کیفیتها شاه کرمی ببینید **واقعه هشتاد و سیم**
آنکه در وقت محاصره مذکوره حضرت فضایل مآب ستوده اطوار عالی مقدار محمد رضای مدرس و نایب
سرکشیکان آستانه مقدسه برای حقیر نقل نمود که شبی بمحافظت دروازه عیدگاه مشغول بودیم دیدم که جمع
کثیری متوجه جنبد مطهر شده میگفتند که نورباران شده چون این کمترین متوجه شده مشاهده نمودم
دیدم که خود صد قسم هر دم نور بسیاری بر جنبد مبارک میریزد بحمد الله و المنة که بزیارت او مشرف شده دیدم
مؤلف گوید که کمی استبعاد نماید از نورباران قبه منوره زیرا که برای العین این خاکسار مشاهده نمود
که از قبه مبارکه آن شافع یوم النشور که حدیث فوج ینزل و فوج یصعد الی السماء الی یوم ینفخ فی الصور از بیت
ترین مدایح او است لمعات و اشراقات نور ساطع و نازل بود که از قبه عرش درجه الشمس الشموس انور و زنور
و ضیا چون سینه سینا و کوه طور و لمعات و اشراقات آن جنبد مطهر بمصداق الله نور السموات و الارض
چون ید بیضای نور و خشتهای طلای آن نور علی نور بود و لمعات نور بمصداق کوکب دری یوقد من شجرة مبارکة
زیتونة لا شرقیة و لا غربیة یکاد زیتها یضیء عالم امکان را چنان روشن و با ضیا نموده بود که چشم نظاره
تاب دیدن آن نبود بجز موسی بسنایان ز دور نور تجلی است فروزان ز طور کوکبه سینه سینا است این
طنطنه بصنه بیضا است این این شجر مرحله ایمن است نور شجر این که از این روشن است دین شجر الحق که انا
الحق روا است دعوی حقیت از این نخوسپا است لی لی این تشبیه شد سهو القلم لی لی از کلکم خطا رفت
این رقم شجره وادی ایمن اگر حضرت موسی را بمصداق اذ رأی نارا فقال لاهله امکثوا انی آنست نارا لعلی آتیکم
منها بقبس او اجد علی النار هدی بمقام هدایت و ارشاد و نبوت و مداد رسانید لیکن تجلی نور سیما ملتکه
مقربین که از شیعیان خلص صاحب این قبه منوره میباشند و حجابات عرش عظمت الهی ساکنند بدر وقتی که کم
حضرت موسی سئوال رب ارنی انظر الیک نمود بمقدار ته سوزنی از عقب هفتاد هزار حجاب بر کوه طور
چنان تجلی نموده که شعاع آن نور جمیع وجه الارض را روشن و کوه و ارض و اشجار و معادن و نباتات را
با ضیا نموده مصرع شد صفحه زمین چه بهشت برین جوان هر مجنونی را عاقل و هر مریضی را شفا و هر بت
پرستی را باطل و آن کوهی که موسی بر آن بود از شعاع تجلی آن نور پاره پاره و غبار شد و هفتاد نفر از بزرگان
بنی اسرائیل از تجلی آن نور سوخته و هلاک و حضرت موسی تا سه روز مدهوش افتاده بر خاک بود و مفاد
آیه جعله دکا و خر موسی صعقا از آن هویدا گردید اگر دیدی نور بجز موسی اگر چه چشمها را خیره نمود لیکن بجز نور آ
اینسر و در شب تار عالم را با ضیا و پر نور نموده چنانچه در کتب اخبار و سیر کیفیت آن روشن و مبرهن است مخفی
نماناد که اهل هیئت و نجوم را بدلائل متقنه این مطلب مبرهن است که نور ثوابت و سیارات و ضیا و انوار ایشان نور دادشا
خلاوق با ایشان بمصداق و بالنجم هم یهتدون از نور نیر اعظم خورشید عالم تاب است که عالم امکان از آن با ضیا و
پر نور است و نور نیر اعظم فرعی و نتیجه از نور انور جد صاحب این قبه منوره است بخیر و اسطه ای اگر خورشید
عالم تاب کسب نور و ضیا در وقت هر طلوع از این قبه منوره ننماید چه بهر خشتهای طلای آن نشاید از کجا تواند
که عالم امکان را بنور خود منور ساخته مفاد و اشرقت الارض بنور ربها را در حق خود صادق آرد و ماه شب
چهارده بدون توجه باین قبه منوره چون هلال ناتوان خود را انگشت نمای خاص عام ساختی چگونه منتهی

نور باران شدن قبهٔ منوره و علت آن

بود که خود را بمقام والقمر نوراً رسانده ای شمس و قمر و جمیع کواکب از ثوابت و سیار پرکار دوار بدور روضه
منوره اش روز و شب در طواف‌اند از لمعات و اشراقات مزار این خلاصه اثنی عشر الشموس پیوسته کسب ضیا و نور
مینمایند نظم گر کند در نه فلک یک خور گذار هست در این آستان چندین هزار زیرا که انوار انبیا و مرسلین
و ملائکه مقربین که بزیارت امام هشتمین شرفیاب و از اشعه انوار آن نور الانوار که هزار کوه طور و سینه
سینا از آن پر نور شده که با ضیا و کامیاب گردیده اند که گاهی از ایشان فیضی در مقام ظاهر بخاکیان و مقیدان عالم
عناصر رسیده بچشم ظاهر هم روضه من ریاض الجنة را دیده و انوار این قبه منوره را بمفاد حدیث نحن المشکاة
فی المصباح در نظر ایشان جلوه مینماید اگرچه در عالم باطن همیشه این نور و اشراقات اهل جبروت و مرده فاترا
پر نور دارد ولیکن خاکیان و مقیدان عالم طبیعت و ظلمت و نفس را این مقام نیست ولیکن دیده خفاش کجا تاب
لمعات خورشید را دارد ای احمد از بکشاید انفس جلیل تا ابد مدهوش گردد جبرئیل و چشم و گوش را بکما
و حدیث نحن المشکاة فی المصباح را از صاحب این قبه عرش مدار استماع نما تا پیوسته بنور الانوار انفسیه
قالبه مقدار منور کردی و داخل عموم یهدی الله لنوره من یشاء الی نظم ای بیخبر بکوش که صاحب خبر شوی
تا راه رو نباشی کجا راهبر شوی گر نور مهر حق بدل و جانت اوفتد بالله که آفتاب فلک خوبتر شوی و حدیث
من زاره او بالعنده لیلة کان کمن زار الله فی عرشه را پیوسته میشنوی و آیه الله نور السموات والارض را
دائما میخوانی و تفسیر از صاحب این قبه که مثلنا فی کتاب الله المشکاة والمشکاة فی القندیل فنحن المشکاة را نمی یابی
و با وجود این حال میخواهی کان کمن زار الله فی عرشه باشی و داخل روضه من ریاض الجنة شوی بلی زایران خلص
این نور الانوار بچشم ظاهر و باطن انوار و فیوضات الهی را مشاهده نمایند و اقتباس از آن انوار نموده دیده
ظاهر و باطن را از آن پر نور و قلب خود را مسرور دارند مگر بگوش هوش نرسیده الحدیث که از صاحب این قبه
عرش مقدار در عیون اخبار روایت نموده که چنانچه کواکب درخشنده در شبها بنظر اهل زمین جلوه مینماید
و از نور و ضیاء ایشان سالکان بحر و خاک تعجب دارند از نور و ضیا و اشراق و بهای مومنین نیز مدبران اهل
سموات تعجب و تحیر دارند در زمین و تضیی انوارهم لاهل السماء کما تضیئ نجوم السماء لاهل الارض ای نظم
نه در آخر حرکت بود و نه در طلب سکون گر نبودی در زمین خاک نشینانی چند ابرعرش جائی که سیماهم
و نور صورت ایشان چون ماه شب چهارده هزار سال راه را لامع و روشن نماید تعجب داری که نور قبه عرش
مقدار امام هشتمین اهل زمین را منور ساخته و نعم ما قیل این لمعه لمعه خور که درخشد میسره و این
کوه کوه ابر که جنبد ز میمنه انضو مرقدش بدلالات باهره وان گرد تربتش نه براهین قاطعه واقعه ۸۴
ایضا در همان اوقات قلعه بندی که محمد مردود قلعه مشهد مقدس را محاصره نموده بود شبی از شبها از دو سمت
شهر یورش آوردند یکی از سمت دروازه نوغان و یکی از مابین دروازه دستجرد و سراب و مردم سمت دروازه
نوغان زود خبردار شده بضرب گلوله تفنگ و بادلیج آنها را پس نشاندند و نردبانهایی را که ساخته همراه
آورده بودند در میان راه انداخته گریختند و مردم فوج برج سمت دروازه دستجرد و سراب چون کالجنبا ه
بود دیرتر خبردار شدند و افاغنه از خندق گذشته بودند داخل شیرحاجی شده نردبان را به دیوار قلعه
گذاشته بودند و به بالای نردبان آمده نزدیک باین رسیده بودند که داخل شهر شوند و نیز و تفنگ بسیار

یورش ۲ افاغنه و مایوس شدن

بجانب آنها انداخته بودند و جمعی را مجروح و پاره را مقتول نمودند لهذا فرار نمودند جمعی از اکراد که در شهر بودند
نقل کردند که جماعت افاغنه که همراه بودند و مجروح شده بودند میگفتند که در دروازه چند نفر را
دیدیم که یکی نیزه و یکی شمشیر و یکی تبرزینی در دست داشتند و بر ما حمله میکردند و ما را مجروح میساختند
و ممانعت از دخول شهر می‌نمودند باعجاز حضرت امام رضا علیه السلام واقعه هشتاد و پنجم ایضا در همان شب که محمد
افغان از مابین دروازه سراب و دستجرد یورش آورده بود محمد مهدی ولد حاجی علی عرب توپچی از مردم ساکن
اصفهان که توپچی همان برج بود نقل کرد که یک قبضه توپچه و یک قبضه زنبورک در آن برج بود و زنبورکچی
آنجا نبود و من مشغول بانداختن توپچه بودم و امید بدم که زنبورک خود بخود پر میشد و خالی میشد بنحوی که
تا من یک توپچه را خالی کرده پر میکردم و میانداختم زنبورک چندین مرتبه پر و خالی میشد باعجاز حضرت
امام رضا علیه السلام بدون اینکه کسی آنجا باشد و پر کند و بیندازد واقعه ۸۶ ایضا در همان شب یورش محمد مهدی
توپچی ولد حاجی علی عرب برای من نقل کرد که چندین توپ که انداختم توپ از بالای عراده افتاد و کسی هم
نبود که کمک من نماید و توپ را بر بالای عراده بگذارد حیران بودم ناگاه دیدم که توپ بخودی خود حرکت کرده و بر
بالای عراده ایستاده یقین شد که این از جمله معجزات آنحضرت بود واقعه هشتاد و هفتم ایضا در همان اوقات
قلعه بندی که محمد افغان آمده بود و چون در یورش اول کاری نساخته مایوس و مخذول به نیل مقصود بر
گشتند بعد از چند روز دیگر باز اراده یورش نموده سرکردهای لشکر خود را انعام و وعید نموده و نردبانها
بسیاری ساخته شبی از مابین دروازه نوغان و دروازه میرعلی آموا زاده یورش داشتند که بعضی آمده
نقل کردند که چون چوب نردبانها تر و بسیار سنگین بود و مردم او هرچند سعی کردند که نردبانها را بردارند
و بپا دارند نتوانستند بردارند آخر الامر قاطر بسیاری آوردند و هر نردبانی را بر قاطری بستند که بپا دارند و بکه
راه که آوردند باعجاز حضرت قاطرها رم کرده نردبانها را انداختند بعضی را شکسته پیش نیامدند و آن ملعون
خود سوار شده بود دید که نردبانها را قاطرها انداخته و شکسته‌اند و تکیه و بمونی که با اتفاق کرده
بود ندید ندکه مردم بر جا ایستادند و تفنگ نمی‌اندازند و همه کار کشتند هرچند محمد آنها را زجر و منع
نموده بود فایده نکرده بود و در جواب گفته بودند که اینها بنده اند و ما از انداختن تفنگ پسندیم واقعه ۸۸
ایضا در همان شب یورش ثانی اسیری نقل کرد که زنبورکها را بار شترها کردند که همراه بیاورند و بر مردم قلعه
بیندازند همین که به نزدیک قلعه رسیدند هرچند شترها را میزدند بسمت قلعه نمی آمدند و همگی شترها برگشته بسمت
صحرا رفتند باعجاز آنحضرت واقعه هشتاد و نهم ایضا در همان اوقات قلعه بندی چهار روز دیگر پیش از یورش ثانی
کربلائی باقر اولی بیرون شهر فرستاده بودند از برای من نقل کرد که از بیرون شهر ملاحظه قلعه میکردم منظر
چنین مینمود که دیوار قلعه سر برابر آنچه هست بلندتر است باعجاز آنحضرت واقعه نودم جناب
ستوده آداب فضیلت و افادت پناه علامی فهامی آقا حسین مدرس و خادم باشی نقل کرد که شخصی
از اسرا نقل کرد که من در میان قوشن محمد بودم جمعی میگفتند که دست از محاصره بردارید و تفنگ بجانب
شهر و گنبد مبارک امام رضا علیه السلام میندازید که خوب نیست شخصی از آن ملاعین گفته بود که از سید خدا
همانقدر کار برآید که از من برآید در همان وقت یا همان روز آتشی باو می‌افتد و میسوزد و بجهنم واصل میشود

شفا یافتن چشم کور و صحت حرکات مجاور

میشود تحریر معجزه که در زمان مؤلف اتفاق افتاد که بعد ذکر خواهد شد واقعه بیست و یکم ایضا در سنه ۱۱۴۲
در ایام قلعه بندی و محاصره نمودن محمد افغان قلعه مشهد مقدس را ضعیفه اعمی و لیبا فقیر و لیجر بوده
شخصی التماس میکند که دستم را گرفته بصحن مقدس برد شخص دست او را گرفته تا بصحن مقدس برابر پنجره
فولادی که محاذی قبر مبارک است علی بن موسی الرضا آورده و آن ضعیفه نقل کرد که شخصی در آنمکان
بمن گفت بگیر این اسب و نیزه را من دست دراز کرده لجام اسب و نیزه بدست من آمده از او گرفتم و در این اثنا
دیدم که چشم من روشن شده چشم گشودم گنبد مبارک و صحن مقدس را دیدم اما آن نیزه و اسب در دستم
نبود یقینم شد که حضرت امام رضا چشم مرا روشن و شفا داد فریاد بر آوردم مردم جمع شده رخوت
مرا پاره پاره کردند تیمنا و تبرکا بردند و جمعی که مرا بآنحال دیده بودند آمده پیش اهالی شرع انور شهادت
دادند بعد از ثبوت نقاره شادیانه زدند واقعه بیست و دوم ایضا در همانوقت قلعه بندی صبحی بود که
از خانه میرعلی نقیب ولد تیمور علی که ملازم من بود و در دروازه نوغان کشیکچی بود آمده یا و گفت
بیا ببین که نور اهمشیره نوه مطلبیده شب حضرت امام رضا چشم او را شفا داده او مرخص شده بخانه او رفته
و بعد از آن وقتی آمد چگونگی مقدمه را از او استفسار نمودم گفت همشیره من اعمی بود شب گذشته
حضرت امام رضا او را شفا داده واقعه بیست و سیم حقیر جامع این رساله در اوقاتیکه این رساله را جمع می
نمودم بخدمت عالیحضرت سیادت و نجابت پناه فضیلت و افادت و افاضت انتباه جامع المنقولات
افضل الزهاد و المتعبدین حسیب نجیب میر محمد تقی الرضوی ولد مرحمت پناه میر معز الدین رسید التماس نمودم
که اگر خود از معجزه از مولای ما علی بن موسی الرضا دیده اید بیان فرمایید که داخل این رساله نمایم و شما
هم از این ثواب بهره ور شوید با بنده همه نوشته فرستادند که بسم الله الرحمن الرحیم و هو حسبی بنده فدوی نقی
رضوی معروض میدارد که فقیر شبی در پایین پای مبارک میگذشتم دیدم که نوری از قبه مبارکه ساطع
میشد نه بهمین سمت فقیر بودم و قندیلی مانند انجمان نحو بود که فقیر رفتم واقعه بیست و چهارم ایضا سید
مذکور نقل نمود که مدت سه سال بر این منوال بود که هر وقت فقیر را از اذیت دیدن عارض میشد چون که
باستانه مقدسه مشرف میشدم موضع درد را بضریح مقدس میمالیدم همانوقت چاق میشد و در آن
مدت مستمر بود و تخلف نمود و بعد از آن احوال مختلف شد رزقنا الله العفو و العافیة بمنه واقعه بیست و پنجم
ایضا سید مذکور نقل نمود که فقیر وقتی از اوقات پنج روز تا وقت ربستن در آستانه مقدسه میبودم و
بی خوردنی بسر برده در آن اثنا از توجهات مولای غریبان امور غریبه بر فقیر ظاهر شد و آنچه نوشته ام
یکی از آنها است واقعه بیست و ششم اینکه چون در سنه هزار و صد و سی و چهار محمد افغان مشهد مقدس را
محاصره نموده بود و در سمت دروازه نوغان باعتبار اینکه تا نزدیک بقلعه همه جا دیوار بست و باغات
و محوطات بود فرود آمده بنحوی نزدیک بود که صدای حرف زدن افاغنه بجمعی که در دروازه و برج بودند می
رسید و گلوله تفنگ و زنبورک ایشان از بالای برج و بارو میگذشت و بشهر می افتاد و بر مردم میخورد
و باعجاز حضرت امام رضا اذیتی بکسی نمیرسانید واقعه بیست و هفتم اینکه در همان ایام قلعه بندی با
وجود قحط و غلا و کمیابی اسباب هنوز حاصل نبود ابتهر نیاورده بودند که قلیلی باعجاز امام

رضا

شفا یافتن شیخ الاسلام و سوء زبان قرآن

رضا نان جو و گندم بوضعی وفور بهم رسانید که تا نصف شب نان فروشها گوارها و بلندیهای بر نان زا می آوردند
و در برج و دروازها میگردانیدند که بلکه مردم بخرند و اکثر آنها میماند و شب مانده میشد و کسی نمیخرید یا آنکه
بر آن چنان بود که کسی که میخواست دو نان بخرد بایستی دو ساعت سرگردان شود تا تواند خرید و این همه به
برکت آنحضرت است واقعه بیست و هشتم جناب فضیلت مآب علامی فهامی مولانا محمد مومن شیخ الاسلام
نقل نمود که از جمله معجزاتیکه نسبت باین خاکسار بیمقدار از معدن فیوضات ربانی و مهبط فتوحات سبحانی
طبیب امراض عاصیان و شفیع اوزار گناهکاران صورت وقوع پذیرفته آنکه در اوایل سن از ادبی خار خر
اینمریض معاصی و خطایا گردیده که مدت سه سال و نیم بآن مبتلا گشته و اطبای این ارض مقدس از
معالجه عاجز مانده و ورمی بود که دو باهم رسید روز بروز زیاد میشد اطبا و جراحان علاج از منحصر در
شکافتن دانستند و چون شکافتن خالی از خطری نبود بعد از معالجات اطبا و یاس از بره بنا را بر صبر
وانتظار فرج از جناب حکیم علی الاطلاق گذاشته روزی این مبتلای گناه و اینعاصی روسیاه را
بالضروره در محفه نشانیده بحمام برده بعد از دخول حمام باراده تطهیر و تنظیف در گوشه قرار
گرفته که جمعی از بیدردان جاهل و جاهلان غافل وارد حمام گردیده حقیر را با ثقلت عجیب ملاحظه
نمودند تأمل سخنان ناملایم و استهزا و سخریه شروع نموده اینغریب مجروح مصیبت و غریب بیار عافیت
از سخنان ایشان الم تازه و اضطراب بی اندازه روی نموده بی اختیار بیرون آمدن از حمام سعی نموده
به پرستاران خود التماس کردم که مرا بدرگاه ملایک سجده گاه یعنی آستان ملایک پاسبان امام الانس
والجن ثامن الائمه رسانید که دوای دردها و علاج سختیها پیش اوست بعد از رسانیدن این بیچاره درد
دردمند با سده سینه بصدای بلند نالیدم که پادشاها درکهتر اشفای دردهاست کارم
سخت شده و طاقتم نمانده و هر چند روسیاهم و قابل هیچ گونه مرحمت نیستم اما شما معدن کرم و رحمید
دردم را چاره کن که بعد از فضل الهی و توجه شما امیدی دارم بعد از فراغ از زیارت مرا بخانه بردند
در بستر امیدواری خوابیده هنگام بیداری از خواب بدستور معهود پرستار خود را طلبیدم که آنچه
در حرکت پا و برخواستن از جا نماید در اینحال محسوس شد که حالت هر شب نیست و کمال سبکی در خود و
پای خود می بینم بعد از ملاحظه تمام معلوم گردیده که ورمی که برابر نشیمنگی بود ثلثی از آن کم شده و از آ
درد و المی ظاهر نمیشود و هم چنین شب دویم ثلثان و شب سیم بالکلیه زایل و مفقود گردید که بعد از آن
اثری از آزار و وجع و الم باقی نمانده و تا حال ببرکت شفقت و مرحمت آن زبده اخیار و نور دیده سید ابرار
فواید عظیمه از خلاصی اینمرض یافته چند آزار دیگر ببرکت و میمنت آن نظر رحمت اثر دفع شده شکرا
له ثم شکرا له واقعه بیست و نهم ایضا فضیلت پناه مذکور نقل کرده که از جمله معجزاتی که خود برای العین خود
مشاهده نموده آنست که یکی از یوزباشیان ولایت قراباق که بسفر خراسان مامور بود و او را آزار فالج
عارض شده بود کسان او او را بر پشت بان آستان عرش بنیان حمل و نقل مینمودند در یکی از شبها
جمعه که حقیر کثیر التقصیر در کشیک در صفه از دار الحفاظ نشسته بودم و از شب تقریبا نصفی گذشته
بود یوزباشی مشار الیه بدستور معهود بعد از زیارت در گوشه از آنمکان در شکل جنان افتاده

بنا

شیر دادن مرد بی طفل خود را باعجاز الرضوی

بناله وزاری مشغول بود که ناگاه نعره زده از جای خود حرکت نموده بدستور اصحاب بوی آن
روضهٔ عنبرکه منوره سه ده مرتبه دویدن گرفته فریاد کنان ترکی بعجز و نیاز و شفا شفا گویان منتظر
میگردید بعد از فراغ از اقوال و اعمال و زیارت و نماز بجا آورد فرمود که مبلغی اشرفی آورده نثار مرقد
منور نمودند از یوزباشی مشار الیه کیفیت موهبت را استفسار نمودند تقریر نمود که در اثنای ناله و زاری
خوابم ربود دیدم شخص نورانی از حرم محترم بیرون آمده عصائی بدست بجانب من روان و بر سر من ایستاد
و گفت برخیز من گفتم چگونه برخیزم که چندین سالست که از برخواستن عاجزم آن شخص فرمود که برخیز بحول
و قوهٔ رب العالمین من گفتم یا رب العالمین و از خواب بیدار شده خود را صحیح و سالم دیدم که گویا هرگز
آزاری نداشته ام والحمد لله الذی جعلنا من امة جده سید المرسلین **واقعه صد** حاجی الحرمین
الشریفین حاجی ذوالفقار که مرد ثقه ایست برای من نقل کرد باین نحو که کمترین ذوالفقار در هنگامی که
در خدمت مرحمت و غفران پناه میرزا محمد صالح الرضوی ناظر جلیل القدر سرکار فیض آثار بودم تقریبا
سی سال قبل از این شخصی از زارعین طرق که از جمله موقوفات سرکار فیض آثار است مده مذکور نمود که
خداوند تعالی فرزندی بمن داده و والده اش فوت شده و کسی نبود که طفل را شیر دهد هر چند بنزد آن طفل را
بخانهای همسایهها برده التماس نمودم که ضعیفهها که شیر دارند او را شیر بدهند تا آنکه ضعیفهها در شیر دادن
او مضایقه نمودند یک شبی از سر شام تا صبح آن طفل گریه کرد و مرا آرام نداد چند نوبت اراده کشتن آن طفل را
کردم تا آنکه صبحی باراده زمین شیار کردن بصحرا رفتم و طفل را برداشته همراه بردم که او را در بیابان
در چاهی بیندازم بکنار چاهی آمده خواستم آن طفل را در چاه اندازم و خاطر غم آلود را از زحمت او بپردازم
ناگاه چشم من بر گنبد مبارک امام ضامن ثامن علیه السلام افتاد که مهر بر من غلبه نمود استغاثه نمودم که یا امام
غریبان او چاره ساز بیچارگان رحمی بحال این طفل بکن میبینی که مرتکب قتل او شوم طفل را در کنار چاه گذاشتم
و رفتم که بعمل شیار مشغول گردم بعد از ساعتی سینه من خارش زیادی بهم رسانید وقتی که ملاحظه کردم
که شیر از پستان من روان شده خود را بسر چاه رسانیدم دیدم از بیتابی که بهر آن طفل نزدیک بهلاک رسید
که بر طرف شود پستان خود را بدهن او دادم شروع بمکیدن نمود و ساکت شد و بخواب رفت باز بدستور
بصحرا آمدم و هر مرتبه که آن طفل بیدار و گرسنه میشد از هیجان شیر در پستان من ظاهر میشد غرض که
تا انقضای ایام رضاع آن طفل را بشیر پستان خود بزرگ کردم و بعد از آنکه ایام رضاع بسر رسید شیر هم
در پستان من خشک شد و آن مرد سینه خود را نمود سر سینه او از مکیدن آن طفل چون پستان زنان بزرگ
شده بود **واقعه** حاجی مذکور برای من نقل کرد که محمد جعفر نامی از اقوام کمترین والده او فوت شده
بود و کسی نبود که او را شیر دهد یک شبی از کثرت گرسنگی و غلبه گرسنگی بیتابی زیادی کرده پدرش از ضامن
غریبان استمداد جسته تضرع زیادی بدرگاه آن واجب التعظیم می نماید فی الفور می بیند که آن طفل ساکت
شد بخاطرش میرسد که البته آن طفل برطرف شد صبح که میشود می بیند که آن طفل انگشت ابهام دست راست
خود را در دهن گرفته میمکد و شیر از دهن طفل میریزد انگشت را از دهن آن طفل بیرون می آورد میبیند که
در بن ناخن انگشت ابهامش دو سوراخ بهم رسیده شیر روان شده شکر الهی را بجای آورد و تا ایام رضاع

پیدا شدن پولی که از خانهٔ مؤلف بوسیلهٔ الرضوی برده شد

هرگاه طفل گرسنه میشد انگشت خود را میمکید و شیر میخورد تا بزرگ شده در هنگامی که بسن رشد رسیده
بود میگفت تا شبها انگشت خود را در دهن نگیرم خوابم نمیبرد و اثر آن دو سوراخ که شیر بیرون می آمد در انگشت
او بظهور می آمد **واقعه صد و دوم** شنیدم از ملا علی النقی که بود عالم و صالح متقی صافی دل ارشاد باغ
ارم بود از جمله حافظان حرم که بودم مشرف بصدق و صفا بطوف حرم علی رضا شلی دست کوته بخت
سعید بپابوس شاه خراسان رسید پدر بردش اندر پشت بپشت پا و کرد و گفتش بظاهر درشت نکند
اگر نه زعلت رهی در این باب بی تاب بزدم رهی چه ران بی نوا این نوا را شنید چه عشاق آهی ز دل بر کشید حسب
صفت دید برابر کرد مصوت مخالف گشت از سر دم بگفتا ای بزرگ عراق و حجاز چه من گوید کم مداعایم لبنا اما
زمان مقتدای زمن چه باشد بری رنج و علت ز من بفانون چه کرد این اثار انام با اعجاز اث علیه السلام
نجا جست و قد دو تا کرد راست فتاده ز خاک مذلت بخواست **واقعه صد و سیم** یکی از صلحاء خدمه روضه
مقدس منوره که آقا صالح نام داشت مرد ثقه بود نایب التولیه او را مأمور نموده بود که تقسیم نان جیره خواران سرکار
مولای متقیان علی بن موسی الرضا آنماید وجه نان مزبور را تسلیم او نموده بودند در پایین پای مبارک آن مقصد
عیاری وجه نان مزبور را که مبلغ چهار تومان و سی صد دینار بود با دستمالی از بغل او بر آورده بود و چون که
مطلع شده بود او را یاس زیادی بهم رسیده بود سوای عرض بجناب آن بزرگوار مفر و ملجا دیگر نیافته بود و
همان لحظه رو بطرف روضهٔ مقدسهٔ آن بزرگوار آورده دست دعا بلند و استدعا نموده بود که چون مردم در
هند و روم و فرنگ چیزی گم کنند از جناب شما التماس مینمایند با اکرام و انعام باز داده میشود و این تعجب از سرکار
فیض منار تو و پایین پای مبارک برده اند سبب نامی بر گاه کار و نقصان جیره خواران سرکار میشود منجوم
دستم خالی از وجه بر نگردید هنوز عرض حال بخدمت آن برگزیده ذو الجلال بانجام نرسیده بود که پسری محمد علی
نام در سن چهارده سالگی گفته بود که ای ابو صالح واهمه مکن و تشویش مدار که برنده زر را من دیدم با این
و با این لباس بود دیگری از منسوبان سرکار همان لحظه حاضر و اسم آن مرد را مذکور ساخت همان شب
وجه مذکور مهیا و از دزد مزبور شنیده بودند که چون من زر را بردم حالتی بهم رسانیدم که گویا پای رفتار
و قدرت تصرف در آن ندادم و روز دیگر باز بتصرف خود رسید **واقعه صد و چهارم** در حال تحریر این رساله که بیست و پنجم
شهر ربیع الثانی سنه ۱۳۰۵ زن و دختر شیخ علی عرب بنا بر آنکه شوهر او فوت شده بود و دزدان بخانه او رفته
قدری اموال او را برده بودند از خوف پناه بخانهٔ فقیر شمس الدین محمد الرضوی سر کشیک مؤلف این رساله
آورده بود و چون نوروز نزدیک بود اراده نمودم که برای تدارک عید قدری مساعده نمایم چون دختر آن
شیخ مذکور مطلع شد گفت قدری زر من نزد شما میدهم سند او را بنویسید و ملکی مرهون کنید و نقد را نزد
تومان زر داشت آورده در صندوق خود گذاشته که بعد از آنکه سند را تمام بکند بدهد اتفاقا روز پیش
برف باریده بود و از بامها پایین انداخته بودند و در حوالی را پاک نکرده بودند روز بعد چند نفر مزدور
آورده که برف را پاک کنند از آنجمله محمد نام مرد قاینی بود و پسری داشت جعفر نام ده ساله بود اتفاقات بمطبخانه
که صندوق زر داشت رسیده کسی در آنجا نبود بخانه رفته و قفل صندوق فرا باز نموده بود و زر را کنده همانکیسه
زر را با بهمظنه زر تاری بر داشته برده بود صاحب زر سه ساعت از شب گذشته مطلع شد و بی تابی بسیار

بیان احوال مولانا شمس الدین البهبهانی

کرد ودر همان شب که فرستادم و محمد مذکور را در دریا و گفتم او هم منکر شد و شروع بگریه کرد بوضعی که برادو ترحم کردم التجا بحضرت ضامن غریبان شده باستان بوسی آن روضهٔ بهشت نشان مشرف شدم و بخدمت آنحضرت عرض کردم که یا مولاه من خال رو باستانه شما آورده ام روا مدار که مال این بیچاره در خانهٔ من تلف شود و این بدنامی و خجالت برای من بماند یا مولا شفقتی بکن و وضعی نما که مال او پیدا شود و گریه کردم و زیارت کرده بخانه برگشتم مفارن آمدن من محمد علی نام ولد فضیلت پناه ملا علینقی مشهدی آمد و گفت من جعفر مذکور را دیدم و از او تفتیش کردم بدون اینکه او را آزار دهم اقرار کرد دانستم که دعای من مستجاب شده شکر الهی را بجای آوردم رفتم زر را باینمنطقه آوردند بحمد الله شکر الهی را بجا آوردم تا باینجا بود تمام کلام السید بزرگوار در کرامات و وقایعی که از آنحضرت بظهور رسیده و امّا آنچه بر خود مؤلف عاصی روی داده و بمرتبه یقین رسیده بسیار است از آنجمله اینکه در ابتدای تحصیل علم در مشهد مقدس حضرت امام رضاء در خدمت عالم ربانی و فقیه صمدانی و عارف واقعی و حکیم الهی الذی صنف فی کل علم من العلوم الشرعیة ولم یری عین الزمان نظیره فی العلوم النقلیة والعقلیة البحر النحریر اللوذعی اعنی شیخی و مولائی شمس الدین ابن جمال الدین البهبهانی افاض الله تعالی مرقده شئابیب الرحمة والغفران واسکنه فی اعلی درجات الجنان مشغول بتحصیل علم بودم و آن بزرگوار در خدمت جمعی از علماء عظام مثل آقای بهبهانی ره و مرحوم بحر العلوم و میرزا مهدی شهرستانی و صاحب ریاض رضوان الله علیهم رسیده بود و از فیوضات حضور مجلس درس آن بزرگواران یافته و لیکن در ارض اقدس رضوی علی مشرفها الآف التحیة والثناء غریب بود و در زاویهٔ غربت بابت مدد شد اهل روزگار بر خویش بسته فرموده در حجره خود که در صحن عتیق مقابل حجبه مطهر بود پیوسته بتحریر فقه واصول اشتغال داشتند و کتب بسیار در فقه و اصول و کلام و علوم ادبیه تصنیف فرموده اند و این بنده روزگار پیوسته بخدمت گذاری آن بزرگوار اشتغال داشتم و زهد آنجناب چنین بود که جمع لباسهای او را اگر کسی بمبلغ پنج هزار بر نمیداشت و جوع و مقام فقرش بمرتبه بود که اکثر روزها گرسنه بود و گاهی که گرسنگی بر آنحضرت زور آور میشد سر از روی کتاب بالا مینمود و نظر بجنبه مبارک حضرت امام رضاء مینمود و این ابیات را تلاوت مینمود که امن یجیب المضطر اذا دعاه و اشک از دیدهای خونین او جاری میشد در آنحال یا فریب آن کسی پیدا میشد که آنجناب بخیه و استخاره نماید یا پول یاد و پول امید انتی الفور همان نان بخرید هم و می آوردم و بلع میفرمودند و شکر خداوند عالم مینمودند و باز سر مبارک را بزیر افکنده مشغول تحریر فقه یا اصول میشدند و در آنحین با خود همهمه مینمودند بقسمی که اگر کسی در حجره ایشان مشغول صحبتی بود بواسطهٔ آن همهمه آواز صحبت او مانع از تالیف آنجناب نبود و آنشیخ جلیل سوای وقت نماز از صبح تا شام اشتغال بتحریر داشت و بهیچ امری از امور از امامت و قضاوت و امد و شد در بین مردم داخل نبود و در کمال زهد و ورع و فقر و پریشانی بسر میبرد و اگر هم احیاناً بعضی مردم از برای آنجناب از اطعمه لذیذه یا البسه تعارف و عطیه ای میآوردند با طفال و عیال خود میدادند و هرگز ندیدم که از اطعمه لذیذه و نعمتهای دنیویه مسلذ شود کرد بند و با ینغاصی بمرتبه رود کار ایشان رافت و مرحمت داشت و بجز اینکه در بین حقیر را تعلیم مینمودند درس بیکرنیمی مود و حقیر هم مخصوصاً تعین و تبرکاً مهما امکن از خدمت آنجناب غافل نمیشدم ولیکن در آن زمان بسیار فقیر و پریشان حال بودم بقسمی که قادر بر تحصیل

معیشت

وقایعی که در زیارت آستان قدس از برای این حقیر اتفاق افتاده

معیشت خود بقدر ضرورت نبودم قصد این نمودم که از مشهد مقدس آنحضرت بعزم مسافرت بجانب اصفهان روم و عیال خود را در این بلده بگذارم چون بر این قصد مصمم شدم در صبح آن روزی که اراده ایمطلب را داشتم مادر پیری داشتم که تا زمان حال تحریر بحمد الله تعالی حیات دارد و زیاده از صد سال سن او میشود شب آنحضرت عالم را در خواب دیده بود که در روضهٔ عرش درجهٔ آنحضرت در بالای تختی قرار فرموده و بهر ابی از پای تخت آنحضرت جاریست و اینغاصی در خدمت آنجناب ایستاده ام آنحضرت بمادر اینغاصی خطاب فرموده بودند که مگذار پسرت از مشهد ما بجای دیگر برود اخراجات معاش و گذران او با ماست در خدمت آنحضرت اشرفی و دینار بسیاری بود یکمشت بر داشتند و باینغاصی مرحمت فرمودند و گفتند بیرون از امورات خود خرج نما و از اینجا بجای دیگر مرو و اینغاصی در وقتیکه آن پولها را از آنمعکل جو و احسان گرفتم دو دینار یا دو اشرفی از آنها در گودال افتاد آنحضرت عالمیان باینغاصی فرمودند باید و دینار یا دو اشرفی را بر و و از میان آب بردار من بفرموده آنحضرت داخل گودال شده آنها را پیدا نمودم و بر داشتم بعد از اینکه والده این تعبیر خواب را از برای من نقل نمود فسخ عزیمت نموده مجاورت آنحضرت را اختیار نمودم و بعد از چندی زمانی از فیض زوار آنحضرت که از ولایات بعیده بزیارت آنحضرت شرفیاب شده بودند مستفیض شدم و اتفاقات کلی باینغاصی نمودند که از عسرت و فلاکت رهایی یافتم و باز در خدمت آن شیخ بزرگوار بودم و بتحصیل علم در نزد ایشان اشتغال داشتم تا اینکه در اواخر سال الوداع ماه مبارک رمضان بجوار رحمت الهی قرین گردیدند و از مؤلفات مشهوره آن شیخ جلیل شرح معالم الاصول است که پنج مجلد و قریب یکصد و پنجاه هزار بیت است و حاشیهٔ قوانین دو جلد است و حاشیهٔ مطول و رسایل منفرده و جواهر کلام در اصول دین نظیر گوهر مراد و در نحو و صرف و معانی و غیره که اسامی آنها در نظر من نیست و مرقد شریفش در صفه همان حجره که قریب به پنجاه سال در آن حجره مشغول تالیف و تصنیف بودند واقع گردیده یک حجره بین مرقد آنجناب و مرقد شیخ جلیل و حبر نبیل عالم ربانی و محدث واقعی شیخ حر عاملی صاحب وسایل الشیعه واقع است افاض الله تعالی علی مرقدهما الرحمة والرضوان و اسکنهما فی اعلی غرفات الجنان از آنجمله اینکه در زمان تحریر تحفة الحسینیه که اول مؤلفات این بنده روزگار است از کتب اخبار و مناقب و مصائب ائمه اطهار علیهم السلام اسباب تالیف نداشتم و بسیار شوق در تالیف آن نسخه شریفه داشتم تا اینکه وقت سحری در بالای سر آنحضرت و عالمیان عرض حال بدرگاه خداوند نمودم و گریه و ناله بی اختیار نمودم و عرض حال بزبان فارسی در قنوت نموده و التماس نمودم که خداوند عالم بسبب توجه و التفات آنحضرت عالمیان کتب بسیاری در حدیث و فقه و رجال و قصص و حکایات و غیره باینغاصی عطا فرماید تا اینکه بتوانم تالیف این نسخه شریفه نمایم چندی مدتی از اینمقدمه نگذشت که خداوند عالم ببرکت آنحضرت اسباب کار از کتب اخبار و غیره باینقدر بیهقدار چندان مرحمت فرمودند که بحمد الله تعالی قریب بیکصد جلد یا بیکر زیاد تر از کتب در هر علمی در کتابخانه اینغاصی موجود است و بعد از تالیف جلد بزرگ تحفة الحسینیه کتب دیگر در مواعظ و نصایح و فضایل و مناقب و مراثی تالیف نموده ام از آنجمله اینکه در ایام محاصره مشهد مقدس رضوی علی مشرفها الآف السلام والتحیة که سنه ۱۲۶۵ اول آن بود در خانه گندم بقدر تدارک سال نداشتم و جلد اول تحفة الحسینیه را نسخه از اینغاصی گرفته بود که بعوض آن یکصد من گندم بدهد و بوعده او خاطر جمع

واقعهٔ حبس نمودن لف زنان در محاصره

بودم تا اینکه روزی در پیش روی ضریح مقدس منور انور و ابرار ایستاده بودم و زیارت جواد میخواندم
که در این حین دم آن شخص که تحفة الحسینیه را گرفته بود که گندم بدهید کتاب را بجبر داد و از زبان او گفت که نه
توانستم گندم بشما بدهم کتاب خود را بگیر مجلس نیمفا ایرقی بر ابنعاصی فی الحال وی داد و عرض نمودم یا مولا
کند ابنادشمار طایفه ترکمانیه و فساق و فجار مینخوانند و ابنعاصی در مدایح و مصایب جد شما اینکتاب را
تالیف نموده و علاوه از مال خود مبلغی خرج کاتب و کاغذ و جلد نموده ام بجز جناب شما در اینوقت و زمان
از این ناتوان کیست که طالب باشد کتاب را متصل بضریح مقدس گذاشتم و عرض کردم کتاب را بشما میدهم
و از شما گندم میخواهم بعد از گریه و الحاح بیشمار از روضهٔ منوره انور و اخیا بیرون آمده بدون اراده و
اختیار بمنزل یکی از احبا رفتم بعد از طی تعارفات و اطلاع ایشان از اینمرحله در همان ساعت یکصد من
آورده بجبر دادند که پول از بعد از دفع محاصره اخذ نمایند چند روز بعد از اینمقدمه روزی در روضهٔ
عرش درجه یکی از اصدقا با بنعاصی فرمودند که مرحوم حاجی حسین طهرانی بمن وصیت نموده که
هر وقت حوالی او را بفروشم از تنخواه حوالی او جلد تحفة الحسینیه را وقف نمایم و تولیت آنرا بخود واگذارم
هرگاه نسخه موجودی داری بیاور که حال حوالی او در معرض بیع است حقیر جلد تحفة الحسینیه را حاضر
نموده ایشان خریدند و قیمت گندم دادند و از التفات انور تا مدت طول محاصره بلکه زیادتر از آن
گندم داشتم بلکه اعانت بعضی از مجاورین را نیز از آن نمودم **از آنجمله** اینکه معجزهٔ انور را که بنا
مذکور شد در خصوص آن شخص که زن او در جزیره باقی مانده بود و او و دو پسر او از دریا گذشته بودند
و آن شخص از بلاد بعیده بقصد زیارت انور آمده و در روضهٔ عرش درجه شب باقی مانده بود و زوجه
خود را از انور طلب نمود و در همانشب باعجاز انور زن او و آنحضرت از جزیره بروضهٔ عرش درجه
خود آورد و آن معجزه مزبوره را حقیر خواهش نموده بودم که سیادت نسادات رضا خان که در آن زمان
در مشهد مقدس منور انور منزل داشت بنظم در آورند و در زمان محاصره مشهد مقدس جناب سید
مزبور مشغول به نظم معجزه گردیدند بعد از اتمام اشعار آن معجزه در ماه روزی در ایوان صبح که مدد سه
نواب در خدمت عالیجنابان مقدس القابان اشرف الواعظین مرحوم جنتاشیان شیخ یوسف واعظ
و رئیس الواثقین و اشرف الحاج و المعتمرین حاج ملا محمد علی و رضا خان حاضر بودیم و آنجناب بخواندن
اشعار معجزهٔ مزبوره مشغول بودند که آگاه در آنحین سه نفر از فراشان آن شقی مخذول العاقبه که باعث
فساد و اساس محاصره ارض اقدس شده بود بطلب ابنعاصی آمده که نور الله شقی میخواهد حقیر فهمیدم
که از دست او رهائی نخواهم داشت ملتجی بحضرت ثامن الائمه شدم و همان اشعار را از جناب سید
مزبور گرفته در وقتی که ابنعاصی را در منزل آن شقی محبوس نمودند در مقابل گنبد مبارک انور و عالیبنا
بود و عرض نمودم یا مولای بحق جناب مقدس آن بزرگوار دستم بدامنت ندارم چنانچه بفریاد آن زوار
رسیدی که زن او را از جزیره هندوستان باو رسانیدی مرا هم از دست این شقی رهائی عطا فرما و روا
مدار که این شقی اذیت و آزاری بابنعاصی برساند عیال و اطفال و پدر و مادرم همه مضطرب و حیران می
باشند و روز بعد از آن روز مزبور بوسیله یکی از شیعیان انور و احبا از حبس او بیرون شدم و دو

گلوله تفنگ بر گردن آنکسی که قفل خزانه را شکست وارد شد

بیشتر زمان حبس بحقیر طول نکشید و از آن شقی آسیب جانی و مالی بحقیر نرسید بلکه دو نفر از تابعین آن شقی
در دو شب او احبس عاصی از اعمال ناشایسته خود توبه نمودند و از اعمال زشت خود نادم شدند و صیغه توبه را
حقیر بآن دو نفر تلقین نمودم و توبه نمودند **از آنجمله** اینکه در ایام محاصره که اشرار و فجار بنای غارت گذارده بودند
طلا و نقره که اهل اسلام بمرور ایام پیشکش اندر السلام نموده بودند نهاده بودند شبی یک نفر از آن اشقیا که
در شقاوت عدیل و نظیر نداشت با جمعی قصد این نمودند که خزانه روضهٔ منوره را غارت نمایند و چون قفل بزرگی
بر در خزانه زده بودند که گشادن آن بجز کلید خاص آنها نقل ممکن نبود و عالیجناب آقا سید محمد رضوی خزانه دار
چون از قصد اشقیا مطلع شد مخفی گردیده بود لهذا آن شقی گفت که قفل را بشکنید با وکمند که بعد منی میشود
مباداکه آسیبی بر ما وارد شود و خود تبرزین گرفته و قفل خزانه مبارکه را شکست چند روز از اینمرحله نگذشت
که بر همان موضعی که آن شقی دست بر گردن خود زده بود گلوله باعجاز انور وارد شد و تا سه روز مثل سگ ناله
و فریاد مینمود تا بجهنم واصل شد از آنجمله اینکه هر یک از آن اشرار که در زمان محاصره اذیت و آزار بمجاورین انور
اخیا نموده بودند یا دست تعدی بنهب و غارت روضهٔ عرش منزل گشاده بودند بعد از دفع محاصره هر یک
بطریقی کشته گردیده و بمقتضی فقطع دابر القوم الذین ظلموا والحمد لله رب العالمین بعد الهای گوناگون دردنا
معذب شده بدار البوار پیوستند از آنجمله اینکه چنانچه بروایت منقول از ابن شهر آشوب مبشر شد عباسی
مالهای خزاین حضرت امام حسین را غارت نمود و گفت قبر احتیاج بخزاین ندارد و طلا را قیمت نمود و
و چون از کربلا معلی بیرون رفت باعجاز آنحضرت او و پسرش هر دو کشته شدند همچنین در زمان محاصره آن
ارض اقدس آنکسی که اقدام نمود بغارت قنادیل طلا و نقره و گندیلهای روضهٔ عرش درجه در بر مرشع
ضریح مقدس و میگفت امام رضا احتیاج باینها ندارد و بفجار و اشرار بطریق مواجب قسمت نمود که غارت
نمایند و چون از مشهد مقدس بیرون شد او و کبیر و برادرش هر سه باعجاز انور کشته گردیدند از آنجمله
اینکه در سنه هزار و دویست و هفتاد و هشت که زمان تحریر اینمعجز است السید الاجل الانور و العالم المقدس
الازهر جناب شریعتمدار آقا سید عبد الصمد آقا سید علی بن آقا سید محسن الحسنی که از جملهٔ فضلا و علمای بادکوبه
است در اینسال بزیارت انور و اخیا مشرف شده بودند نقل نمودند که بعد از اینکه از عتبات عالیات بوطن
اصلی خود که بادکوبه بود برگشتم از اشراف آن بلد بنتی بحباله زوجیت خود در آوردم و بعد از اینکه با آن زن خلوت
نمودم در خود هیچ آثار میل و رغبت با آن ندیدم و هر قدر در این باب علاج کردم فائده نکرد و مدت ده سال
همین درد مبتلا بودم و در این عرض مدت از معاجین ادویه هر چه اطبا و اهل خبره دستور العمل دادند به
کار برده صرف نمودم مفید نشد تا اینکه از همه جا مایوس شده روی توجه بدار الشفای حقیقی نموده عازم زیارت
امام همام و پیشوای خاص و عام حضرت امام رضا شدم شاید این درد بیدرمان را از چاره سازی بیچارگان
بدرمان رسانند و مرا از اینحالت وارهانند تا اینکه در رسانند کور بزیارت انور و ابرار شرفیاب شد
و مستدعی علاج از انور و اخیا رشدم چون چندی از اینمقدمه گذشت و هیچ نظر التفاتی از انور بایحقیر نشد
سینه ام تنگ شد و هم و غم و الم بیشمار بر من روی داد روزی ملتجی بضریح مقدس منور انور و ابرار شدم
و بزبان عجز و انکسار عرض نمودم که یا مولی کسی در این در که تنها مدبار نکرده تا امیدی با میدی روی بروضه

سیدی که از زیارت گوهر مزار آن سرور مطلب یافت

عرض سر برشان زده ام و بالحاح مطلبی از وطن خود باین آستان ملایک پاسبان توجه نموده ام اگر این دو دختر را
شفا عطا نفرمائی بچه روی بوطن خود برگردم و بکدام زبان جواب اهل بلاد گویم زیرا که منتظر شفای دو دختر من از
جناب مقدست بود امداد نمایم هرگاه مرا قابل این عطیه و مکرمت نمیدانید اخراجات بوطن این دو دختر
مرحمت فرمائید که در جوار شما باشم و چشم از وطن اصلی خود در پوشم یا عود بعتبات عالیات نموده در جوار
این بزرگوار رحل اقامت اندازم زیرا که روی عود بوطن خود ندارم و ما بخال الازجالت و شرمساری نمیتوانم در آن
بلاد اقامه نمایم و آن روز هفتم یا هشتم عاشورا بود بعد از گریه و الحاح و دعا و اتمام زیارت عاشورا بمنزل خود
مراجعت نموده چون نیمه شب شد در احوال خود فی الحال التغیر کلی دیدم که گویا شخص سابق نیستم در همان
لحظه میل کلی و رغبت مفرطی بزوجه خود رسانیدم و از برکت التفات آن سرور بالمره آن مرض برطرف شد و حجاب
سینه مزبور منیر فرمودند که احتمال حمل هم در زوجه خود دیدیم باری طالب مقصود باز بوطن اصلی خود عود نمود
و دیگر از جمله وقایع غریبه که از برکت مرقد منور آن سرور مظهور پیوسته حکایتی است که در کتاب عیون الذکا
نقل شده که دو برادر بودند که یکی از جمله طلاب محسوب میشد و دیگری نوکر حاکم بود آن برادری که طلبه بود مرد
متقی زاهد عابدی بود و قصد زیارت حضرت امام رضا نموده بجهت وداع بخانه برادر خود که نوکر حاکم بود آمد
وقتی آمد که برادرش بخانه نبود و عیال و اطفال خود را وداع نموده برگشت و روانه زیارت آنحضرت گردید تا
وقتیکه برادر او بخانه مراجعت نمود کیفیت را باو گفتند چون رفتن برادر خود بآنجانب مشهد مقدس شنید بر
اسب خود سوار شده و از عقب برادر خود روانه گردید چون به برادر و رفقای او رسید و برادر را وداع نمود
خواست برگردد با خود فکر نمود که برادرم بزیارت حضرت امام رضا میرود چرا من نروم خلاصه کلام شوق
زیارت آن سرور او را عازم مشهد مقدس نمود با برادر و سایر زوار روانه آستانه عرش درجه آن سرور گردید چون
این شخص نوکر حاکم بود و طبیعت و ظلم و اذیت مسلمانان عادت نموده بود در بین راه زائرین را اذیت
و فحش میداد و از این شکوه او را به برادر مؤمن او مینمودند و هر چند او را موعظه و نصیحت مینمود فایده برای
مترتب نمیشد و همیشه آن برادر مؤمن از دست او خجل و شرمسار بود تا اینکه این شخص مریض شد و در نزدیکی مشهد
مقدس فوت نمود زوار از مردن او خوشحال شدند برادر مؤمن او را غسل داده و کفن نموده و مصلحت چنان دید که او را بر همان
اسب خودش سوار کند و با ورود در مشهد مقدس بروی دفن نماید لهذا بهمین فکر او را با خود همراه برد و در مشهد مقدس
در صحن مطهر منزل گرفت و نعش برادر خود را بزیارت آن سرور برده و بعد از آن او را در همان مکان مقدس دفن
نمود برادر مؤمن در همان شب در خواب دید که بزیارت آن سرور مشرف شد و بیرون آمده باغی در جوار صحن منور
بنظرش آمد داخل آن شد دید باغیست در نهایت صفا و ضیا و انهار و اشجار و ثمرات و عمارات عالیه
در آن باغ بود و خدام ایستاده در آنجا ایستاده و شخصی در نهایت عزت و اعتبار و اقتدار در عمارت نشسته و
خدام ایستاده در پیش او و صف در صف ایستاده این مؤمن خالص در فکر بود که این باغ و عمارات و خدام
جلیسه و از کیست دید شخصی که در آنجا نشسته بود از جا برخاست و در دست و پای او افتاد آن شخص بمن
خوب ملاحظه نمود دید برادر او است که روز گذشته او را دفن نموده بود گفت ای برادر تو مردی بودی
نوکر حاکم و ظالم با اینهمه تبهکاری سیئه این چه منع است که در تو مشاهده مینمایم سبب آن را بیان نما آن شخص گفت

ای برادر

زوّار کاری که جوار آن سرور شد
زوّار معصیت زدا اثر دفن

ای برادر اینها همه از فیض تو بمن رسید از اول حکایت خود را از برای تو نقل مینمایم همینکه محتضر شدم در نهایت
شدت جان مرا کندند چون مرا بر تابوت گذاشتند و بر اسب بستند و اسب بی آتش شد و دو نفر آمدند
در نهایت خشونت و بدی و نیزه های آتشی در دست ایشان بود و مرا عذاب مینمودند هر چند التماس و زاری
التماس نمودم فایده نبخشید و هر ضربتی از آن آتش عذابی بودم تا داخل مشهد مقدس شدیم آن دو نفر از من
دور شدند و تابوت چوب شد و اسب سبک شد و آتش موقوف شد تا بوت مرا گذاشتند و رفتند آن دو نفر
دور تر در مقابل من ایستاده بودند باز احوال من مشوش شد هر چند التماس نمودم که مرا از دست این
دو نفر خلاص نمائید فایده بر آن مترتب نگردید بعد که تابوت مرا بروضه مقدسه بردند دیدم مرد پیری
در حرم محترم ایستاده نزدیک بروی حضرت امام رضا و حضرت امام رضا بروی صندوق مطهر با قرینه
آن نشسته بود من سلام کردم حضرت روی مبارک خود را گردانیدند آن مرد پیر بمن فرمود که التماس کن که حضرت
نور ابخشد من التماس کردم فایده نبخشید و حضرت جواب نفرمودند چون مرا یکبار دیگر دور ضریح مقدس
حضرت گردانیدند چون نزدیک آن مرد پیر رسیدم باز بمن گفت التماس کن چون دفعه دیگر مرا بدور ضریح منور
گردانیدند دفعه سیم آن مرد پیر نورانی بمن گفت التماس کن و حضرت را بجدش قسم بده و الا همینکه تو را بیرون
برند همان عذابها که دیدی بر تو وارد خواهد شد من عرض کردم که یا حضرت ترا بجدت قسم میدهم که از سر
تقصیرات من درگذر و مرا عفو کن که زوار شما بوده دیگر تاب عذاب ندارم حضرت روی مبارک بمن نورانی
نمودند و فرمودند بمن که ما اینها که ما در پی شفاعت باشیم کاغذی بدو داد و انگشت مبارک باز نموده و
بمن دادند همینکه خواستم از روضه مقدسه بیرون روم این عمله جات که در پیش روی من بودند فریاد کردند
که این شخص آزاد کرده امام رضا است و مرا باین باغ و عمارت آوردند که می بینی و دیگر روی آن دو نفر که مرا عذاب
میکردند ندیدم و حال در این نعیم میباشم و اینها همه از لطفی است که در عالم برادری بمن نمودی و هر گاه مرا بآن
مکان مقدس نمی آوردی تا ابد تا روز قیامت در عذاب باشم پس آن مرد مقدس میگوید از خواب بیدار شدم
و امیدواری من باشفاق ائمه طاهرین زیاد شد و فضیلت زیارت و مجاورت آنحضرت را دانستم و ایضاً
در آن کتاب روایت نموده است و فی الحدیث الصحیح من علماء اولی العلماء رضوان الله علیهم بحذف الاسناد الرسول
الله صلعم قال ندفن بمدینة بناها عبد الصالح الاسکندر ذوالقرنین بلدة بارض طوس یقال لها سناباد بضعة
منی فمن زاره علی بعد داره و شقت مزاره ضمنت له علی الله الجنة والضامن غارم وکان فی درجتی یوم القیمة
وکتب الله له ثواب الف حجة مبرورة والف عمرة مقبولة او قال لکل خطوة الف حجة مبرورة والف عمرة مقبولة و
العلم عند الله یعنی از جمله خبرها اینکه شده از بعض علما شده که سندها را می اندازند و تلقی بقبول نموده اند اینست
که رسول خدا فرمود مدفون میشود در شهری که بنا گذاشته آن را بنده نیکو کار اسکندر ذوالقرنین بلدی در زمین
طوس که او را سناباد میگویند پاره تن من پس کسیکه او را زیارت کند بر دوری خانه او و پراکندگی مزار او ضامن
میشوم از برای او بر خداوند عالم بهشت را و ضامن مدیون است و میباشد آن زوار در درجه من در روز قیامت
و می نویسد خدا از برای او ثواب هزار حج پاکیزه و هزار عمره قبول شده یا اینکه فرمود آنحضرت بجهت هر گامی که بر میدارد
دارد ثواب دو هزار حج و دو هزار عمره قبول شده و دانا خداوند است و اما ملقب بودن آنحضرت برضا اینست

علت اینکه آن سرور را قبلهٔ هفتم و رضا میگویند

که صدوق ره در عیون از احمد بن محمد بن ابی نصر بزنطی روایت نموده است که گفت بخدمت امام محمد تقی ع عرض کردم
که فدایت شوم قومی از مخالفین چنین گمان میکنند که پدر بزرگوارت را مامون رضا اسم نهاده بجهة اینکه
آنحضرت را اختیار نمود بجهة ولایت عهد خود و او را پسندید بجهة ولایت عهد خود و او را پسندید بجهة
این امر حضرت امام محمد تقی ع فرمودند دروغ میگویند دشمنان جناب قدس احدیت بلکه علت این تسمیه
چون آنحضرت پسندیده جناب خلاق عالم بود در زمین و آسمان و پسندیده پیغمبر آخر الزمان و ائمه بعد از او
بزرگوار بود لهذا ملقب برضا شد محمد بن ابی نصر میگوید من عرض نمودم که هر یک از ائمه هدی پسندیده خدا و
عالم و پیغمبر او بودند و اختصاص بآنحضرت ندارد آنحضرت فرمودند که چون پدر بزرگوارم را موافق و مخالف
همه از او خوشنود بودند و این مرتبه از برای هیچ یک از ائمه نبود لهذا ملقب برضا شدند و اما اینکه آن بزرگوار
را قبلهٔ هفتم و امام هشتم میگویند از اینجهت است که چون هفت موضع است که محل توجه خلایق با لهانات
در جمیع مهام و مقاصد و مردمان متوسل باین محال میشوند لهذا اطلاق قبله بر آنها نموده اند چنانچه که
اطلاق قبله بر واعظ مینمایند و میگویند کل واعظ قبلة باینسبب که توجه و اقبال مردم بسوی او است اول از آن
امکنه کعبه معظمه است زاد الله شرفه که قبله حقیقی است دوم مدینه طیبه که مرقد مطهر منور جناب پیغمبر آخر الزمان
و حضرت امام حسن ع و جناب امام زین العابدین ع و امام محمد باقر ع و امام جعفر صادق ع در آنجا میباشند و
اطلاق قبله بر آن مکان شریف بسبب توجه خلایق است بشرف حضور مرقد ساطع النور ایشان سیم نجف اشرف است
که مدفن جناب امیر المؤمنین ع است چهارم کربلای معلی است که مظلوم کربلا روحی و روح العالمین له
الفداء در آن مکان شریف مدفون اند پنجم کاظمین است که جناب امام موسی کاظم ع و امام محمد تقی در آنجا مدفون اند
ششم سر من رای است که محل مرقد جناب امام علی نقی ع و امام حسن عسکری است و محل غیبت صاحب الامر ع
است هفتم مشهد مقدس رضوی روحی له الفدا باشد پس چونکه این شش موضع من باب المجاز به قبله میباشند
و اول من باب الحقیقة پس هر کاه از کعبه که قبله حقیقی است این امکنه شریفه شمرده شود الاقرب فالاقرب مرقد
مطهر حضرت امام رضا ع قبله هفتم واقع میشود لهذا قبله هفتم میگویند و اینکه در السنه و افواه مشهور
شده است که حضرت رضا را بنسبت قبله هفتم میگویند که آن بزرگوار در یک وقتی نماز میخواندند حضرت
امام موسی ع بآنحضرت اقتدا نمودند با اخذی درستی در این بر نخوردم و محض اشتهار است

باب چهارم

در بیان آداب و مقدمات زیارت آنحضرت است از شیخ فقیه محمد بن قولویه نقل شده است که چون خواهی
بزیارت حضرت امام رضا ع روانه شوی پس غسل کن و در وقت بیرون آمدن از خانه ات و در وقت غسل
کردن اینها را بخوان اللهم طهرنی و طهر لی قلبی و اشرح لی صدری و اجر علی لسانی مدحتک
و الثناء علیک فانه لا قوة الا بک اللهم اجعله لی طهورا و شفاء و چون خواهی از خانه ات بیرون
روی بگو بسم الله و بالله و الی الله و الی ابن رسول الله حسبی الله توکلت علی الله اللهم الیک توجهت
و الیک قصدت و ما عندک اردت پس چون بیرون آمدی در در خانه ات بایست و بگو اللهم الیک
وجهت وجهی و علیک خلفت مالی و اهلی و ولدی و ما خولتنی و بک وثقت فلا تخیبنی یا من لا
یخیب من اراده و لا یضیع من حفظه صل علی محمد و آل محمد و احفظنی بحفظک فانه لا یضیع من حفظت

خواندن دعا در جای کرفتنه باید ملبس شود

و در بعضی از کتب مسطور است که خواندن هر یک از این دو دعا در مشاهد مقدسه و اماکن مشرفه دیگر در وقتی
که از منزلش اراده رفتن بروضه و زیارت نماید مناسب است و در بعضی از کتب مزار منقول است که چون
برسی بجائی که قبه منوره آنحضرت دیده میشود چون نظرت بقبه منوره افتد بگو السلام علیکم یا اهل
بیت النبوة و معدن الرسالة و خزان العلم و منتهی الحلم و اصول الکرم و قادة الامم و سلطان
العباد و دعائم الاخیار و عناصر الابرار و ساسة العباد و ارکان البلاد و ابواب الایمان و امناء
الرحمن و سلالة النبیین و صفوة المرسلین و عترة خیرة رب العالمین السلام علیکم و رحمة الله
و برکاته و چون داخل حصار شهر مشهد شوی بگو الحمد لله الذی وفقنی لقصد ولیه و زیارة حجته و
اوردنی حرمه و لم یبخسنی حظی من زیارة قبورهم و النزول بعقوة مغیبهم و ساحة تربتهم الحمد لله الذی
لم یسمنی بحرمانی ما املته و لا صرف عنی ما رجوته و لا قطع رجائی فیما توقعته بل البسنی عافیته و افادنی نعمته
و اتانی کرامته پس چون داخل شدی وضو بساز و غسل زیارت نما و از حدیثی که شیخ طوسی ره از امام جعفر
صادق ع روایت کرده تقدم وضو بر غسل مظنون میشود چنانچه بعضی گفته اند و در وقت غسل این دعا را که
از محمد بن قولویه و شیخ طوسی ره نقل شده است بگو بسم الله اللهم طهرنی و طهر قلبی و اشرح لی صدری و اجر لسانی
مدحتک و محبتک و الثناء علیک فانه لا حول و لا قوة الا بک و قد علمت ان قوة دینی التسلیم لامرک
و الاتباع لسنة نبیک و الشهادة علی جمیع خلقک اللهم اجعله لی طهورا و شفاء و نورا انک علی کل شیء قدیر
و بعد از فراغ از غسل این دعا را که شیخ طوسی ره از جناب صادق آل محمد ع روایت نموده است بخواند اللهم اجعله
نورا و طهورا و حرزا و کافیا من کل داء و سقم و من کل آفة و عاهة و طهر به قلبی و جوارحی و عظامی و لحمی و دمی
و شعری و بشری و مخی و عصبی و ما اقلت الارض منی و اجعله لی شاهدا یوم القیمة یوم حاجتی و فقری و فاقتی
یا ارحم الراحمین و بعضی از علما فرموده اند هر کاه غسل ممکن نشود وضو بگیرد که همان ثواب خواهد داشت
پس پاکیزه ترین جامههای خود را بپوش و بوی خوش استعمال نما و با آرام دل و آرام تن متوجه بقعه منوره آنحضرت
شود و پای برهنه نماید و تسبیح و تکبیر و تحمید گویان توجه نماید و گامها را نزدیک بهم بردارد زیرا که در کردن
اقدام موجب زیادتی ثواب است و سابقا حدیثی ذکر شد که متضمن این بود که هر قدمی که زائر بر میدارد ثواب
دو هزار حج مقبوله و دو هزار عمره مبروره در نامه عمل او نوشته میشود چون بدر آستانه مقدسه برسی سعی
نما که رقتی از برای تو حاصل شود پس اذن دخول باینطریق حاصل نما یا مولای یا ابن مولای انا عبدک و ابن
عبدک الذلیل بین یدیک المعترف بحقک جائک مستجیرا بذمتک قاصدا الی حرمک متوجها الی مقامک متوسلا
الی الله تعالی بک ءادخل یا الله ءادخل یا رسول الله ءادخل یا نبی الله ءادخل یا حجة الله ءادخل یا امیر المؤمنین
ءادخل یا فاطمة الزهراء سیدة نساء العالمین ءادخل یا مولینا ابا محمد الحسن ءادخل یا مولینا یا ابا عبد الله
الحسین ءادخل یا مولای یا علی بن الحسین ءادخل یا مولانا یا ابا جعفر محمد بن علی ءادخل یا ابا عبد الله جعفر بن
محمد ءادخل یا ابا الحسن موسی بن جعفر ءادخل یا مولینا ابا الحسن یا ولی الله یا حجة الله علی خلقه علیک
سلام الله و رحمة الله و برکاته ءادخل یا ایها الملائکة المقیمون الحافون المحدقون فی هذا المشهد
الشریف المبارک و رحمة الله و برکاته و هر کاه خواهی باین طریق اذن دخول بگیر الحمد لله الذی هدانا

زیارتنامهٔ حضرت در پیش روی مبارک

بهذا وما كنا لنهتدي لولا ان هدانا الله لقد جاءت رسل ربنا بالحق پس بایست و بگو يا ايها الذ
ين آمنوا لا تدخلوا بيوت النبي الا ان يؤذن لكم اللهم اني مستاذن ومستاذن رسولك صلوات الله عليه
ومستاذن امير المؤمنين ومستاذن فاطمة الزهراء والحسن والحسين وعلي بن الحسين ومحمد بن علي وجعفر
محمد وموسى بن جعفر واستاذن يا مولاي يا ابا الحسن في الدخول الى حرمك واستاذن الملائكة الموكلين بمشهدك
صلوات الله وسلامه عليك ورحمة الله وبركاته ودر بعضی از کتب مزار چنین نقل شده است که چون به
آستانهٔ مقدسه برسی بگو الله اكبر الله اكبر الله اكبر لا اله الا الله والله اكبر الحمد لله على هدايته لدينه
والتوفيق لما دعا اليه من سبيله اللهم انك اكرم مقصود واكرم مأتي وقد اتيتك متقربا اليك
بابن بنت نبيك صلواتك عليه وعلى آبائه الطاهرين وابنائه الطيبين اللهم صل على محمد وآل محمد و
لا تخيب سعيي ولا تقطع رجائي واجعلني عندك وجيها في الدنيا والآخرة ومن المقربين وشیخ طوسی
در کتاب تهذیب نقل نموده است از محمد بن حسن بن ولید قمی رضه در کتاب مترجم بجامع که هرگاه داخل
روضهٔ مقدسه شدی ومقابل قبر مطهر آنجناب بایستی بعد از آن روی خود را مقابل ضریح آنحضرت نما
وقرار بده قبله را میان شانه خود وبگو اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شريك له واشهد ان محمدا عبده
ورسوله وانه سيد الاولين والآخرين وانه سيد الانبياء والمرسلين اللهم صل على محمد عبدك ورسولك
ونبيك وسيد خلقك اجمعين صلوة لا يقوى على احصائها غيرك اللهم صل على امير المؤمنين علي بن ابي طالب
عبدك واخي رسولك الذي انتجبته بعلمك وجعلته هاديا لمن شئت من خلقك والدليل على من بعثته
برسالاتك وديان الدين بعدلك وفصل قضائك بين خلقك والمهيمن على ذلك كله والسلام عليه
ورحمة الله وبركاته اللهم صل على فاطمة بنت نبيك وزوجة وليك وام السبطين الحسن والحسين سيدي شباب
اهل الجنة الطهرة الطاهرة المطهرة التقية النقية الرضية الزكية سيدة نساء اهل الجنة اجمعين صلوة
لا يقوى على احصائها غيرك اللهم صل على الحسن والحسين سبطي نبيك وسيدي شباب اهل الجنة القائمين
في خلقك والدليلين على من بعثت برسالاتك ودياني الدين بعدلك وفصلي قضائك بين خلقك
اللهم صل على علي بن الحسين عبدك القائم في خلقك والدليل على من بعثت برسالاتك وديان الدين
بعدلك وفصل قضائك بين خلقك سيد العابدين اللهم صل على محمد بن علي عبدك وخليفتك في ارضك
باقر علم النبيين اللهم صل على جعفر بن محمد الصادق عبدك وولي دينك وحجتك على خلقك اجمعين
اللهم صل على موسى بن جعفر عبدك الصالح ولسانك الناطق في خلقك بحكمك والحجة على بريتك
اللهم صل على علي بن موسى الرضا المرتضى عبدك وولي دينك القائم بعدلك والداعي الى دينك
ودين آبائه الصادقين صلوة لا يقوى على احصائها غيرك اللهم صل على محمد بن علي التقي الرضي صلوة
لا يقوى على احصائها غيرك اللهم صل على علي بن محمد عبدك وحجتك على خلقك صلوة لا يقوى على احصائها غيرك
اللهم صل على الحسن بن علي العامل بامرك القائم في خلقك وحجتك المؤدي عن نبيك وشاهدك على خلقك
المخصوص بكرامتك الداعي الى طاعتك وطاعة رسولك صلواتك عليه وآله اللهم صل على حجتك و
وليك القائم في خلقك صلوة تامة نامية باقية تعجل بها فرجه وتنصره بها وتجعلنا معه في الدنيا والآ

زیارتنامهٔ بالای سر و پائین پای مبارک

اللهم اني اتقرب اليك بحبهم واوالي وليهم واعادي عدوهم فارزقني بهم خير الدنيا والآخرة واصرف عني بهم شر
الدنيا والآخرة واكفني بهم اهوال يوم القيمة پس بنشین در پیش سر آنحضرت و بگو السلام عليك يا
ولي الله السلام عليك يا حجة الله السلام عليك يا نور الله في ظلمات الارض السلام عليك يا عمود
الدين السلام عليك يا وارث آدم صفوة الله السلام عليك يا وارث نوح نبي الله السلام عليك يا وارث
ابرهيم خليل الله السلام عليك يا وارث اسمعيل ذبيح الله السلام عليك يا وارث موسى كليم الله السلام
عليك يا وارث عيسى روح الله السلام عليك يا وارث محمد حبيب الله السلام عليك يا وارث امير المؤمنين السلام
عليك يا وارث فاطمة الزهراء السلام عليك يا وارث الحسن والحسين سيدي شباب اهل الجنة اجمعين
السلام عليك يا وارث علي بن الحسين زين العابدين السلام عليك يا وارث محمد بن علي باقر علم الاولين
والآخرين السلام عليك يا وارث جعفر بن محمد الصادق البار الامين السلام عليك يا وارث موسى بن
جعفر العالم الحفي السلام عليك ايها الصادق الصديق الشهيد السلام عليك ايها الوصي التقي اشهد
انك قد اقمت الصلوة وآتيت الزكوة وامرت بالمعروف ونهيت عن المنكر وعبدت الله مخلصا حتى اتيك
اليقين السلام عليك يا ابا الحسن ورحمة الله وبركاته انه حميد مجيد پس بجانب پا برو ودر پائین قبر بایستا
وبگو اللهم اليك صمدت من ارضي وقطعت البلاد رجاء رحمتك فلا تخيبني ولا تردني بغير قضاء حوائجي
وارحم تقلبي على قبر ابن اخي رسولك صلواتك عليه وآله بابي انت وامي اتيتك زائرا وافدا عائذا مما جنيت
على نفسي واحتطبت على ظهري فكن لي شفيعا الى الله يوم فقري وفاقتي فلك عند الله مقام محمود وانت عند
الله وجيه پس دست راست از قبر بردار و دست چپ را بگذار و جانب چپ خود را بقبر بچسبان و بگو
اللهم اني اتقرب اليك بحبهم واتوسل اليك بولايتهم واتولى آخرهم كما توليت اولهم وابرء الى الله من كل وليجة دونهم
اللهم العن الذين بدلوا دينك وغيروا نعمتك واتهموا نبيك وجحدوا بآياتك وسخروا بامامك وحملوا الناس
على اكتاف آل محمد اللهم اني اتقرب اليك باللعنة عليهم والبراءة منهم في الدنيا والآخرة يا رحمن يا رحيم پس بر
پائین پای آنحضرت بیا و بگو صلى الله عليك يا ابا الحسن صلى الله على روحك الطيب وجسدك الطاهر
وبدنك الزكي صبرت واحتسبت وانت الصادق المصدق لعن الله من قتلك بالايدي والالسن و مبالغه
کن در لعن بر قاتل امیر المؤمنین ع و قاتلان سائر ائمه معصومین ع پس از قبر بجانب سر قبر بیا و دو رکعت
نماز زیارت بگذار در رکعت اول بعد از حمد سوره یس و در رکعت دوم بعد از حمد سورهٔ الرحمن و چون
فارغ شوی از برای خود و والدین و برادران مؤمن دعا کن پس سجدهٔ شکر کن و در حال سجود بگو اللهم اني صليت
وركعت لك وحدك لا شريك لك لان الصلوة والركوع والسجود لا يكون الا لك لانك انت الله لا
اله الا انت صل على محمد وآل محمد وابلغهم عني افضل التحية والسلام واردد علي منهم التحية والسلام
اللهم هاتان الركعتان هدية مني الى مولاي ابي الحسن علي بن موسى الرضا صلواتك عليه اللهم صل
على محمد وآل محمد وتقبلهما مني واجرني على ذلك بافضل املي فيك وفي رسولك وفي ولد رسولك يا ولي
المؤمنين پس هر حاجت که داری بخواه و بگو شکرا شکرا صد مرتبه پس سر از سجده بردار و از دعا آنچه بالای سر
مبارک آنجا ممکن شود بخوان و هم چنین تلاوت قرآن مجید بکن و بعد از فراغ از اعمال و آداب چون میخواهی

از روضهٔ منوّره بیرون رود سجدهٔ شکر بکن و بگو اللّهمّ الیک توجّهت و بک اعتصمت و علیک توکّلت
اللّهمّ انت ثقتی و رجائی فاکفنی ما اهمّنی و ما لا اهتمّ به و انت اعلم به منّی عزّ جارک و جلّ ثناؤک لا اله غیرک
صلّ علی محمّد و آل محمّد و قرّب فرجهم پس گونهٔ راست خود را بر زمین بگذارد و بگوید اللّهمّ ارحم ذلّی بین
یدیک و تضرّعی الیک و وحشتی من النّاس و انسی بک یا کریم یا کریم یا کریم پس گونهٔ چپ را بر زمین بگذارد
و بگوید لا اله الّا انت ربّی حقّا حقّا سجدت لک یا ربّ تعبّدا و رقّا اللّهمّ انّ عملی ضعیف فضاعفه لی
یا کریم یا کریم یا کریم و باز ثانیا عود بسجده کن و بگو شکرا شکرا صد مرتبه و جهد کن در دعا و تضرّع و دادن
بدرستیکه اینمکان شریف جای سؤال و طلب آمرزش و استغفار است ای چه بسیار حاجتمندان گناهکار
که از برکت اینمرقد منوّر گناهان ایشان عفو کرده و چه بسیار حاجتمندان که حوائج ایشان در اینروضهٔ منوّره
برآورده شده پس مادامیکه در روضهٔ منوّره میباشی بغیر از دعا و تضرّع و ابتهال مشغول کار دیگر مشو و
غنیمت شمار همین لحظه را که خلّاق عالم توفیق حضور اینمرقد منوّر را بتو عطا فرموده است و آنچه حاجتی که داری
از خداوند طلب نما که ببرکت این امام بتو عطا مینماید و دیگر اینکه مخالف ادب است که در روضهٔ عرش درجه
آنسرور عالمیان از دیگری سؤال نماید و مثل اینست که در خدمت پادشاه عظیم الشّأنی حاضر باشد و از
او سؤال نه نماید و از مثل خود محتاجی سؤال نماید و مؤیّد اینمطلب است آنچه از مرحوم ابن بابویه نقل شده
که جناب سیّد سجّاد دید سائلی را که در روز عرفه سؤال میکرد از مردمان آنسرور باو فرمودند که ای شخص وای
بر تو در چنین روزی از غیر حقّ تعالی سؤال مینمائی بدرستیکه امیدواری هست از برای طفلانیکه در شکم مادر
میباشند در این روز که سعادتمند شوند یعنی چون رحمت الهی شامل حال جمیع مردم میشود حتّی اینکه جمعی که
در شکم مادرانند و زبان سؤال از درگاه خداوند ندارند امید رحمت از برای ایشان هست و جمعی که زبان
سؤال داشته باشند در وقتیکه درهای رحمت الهی و بخشش پادشاه غنی کشوده باشد چرا از
دیگری سؤال نمایند و دیگر اینکه بوی خوش بکار بردن و جامهٔ نفیس پوشیدن را بعضی مستحب میدانند و دیگر
بوسیدن عتبهٔ منوّره است چنانچه از روایتی که شیخ مفید و غیر او بصفوان نسبت داده اند مستحب است و دیگر اینکه مستحب است
که در روضهٔ عرش درجه صدا بلند ننمایند و دیگر اینکه با موزه و کفش و نعلین بلکه جوراب داخل روضه نشود و
دیگر اینکه مرحوم علّامهٔ مجلسی ره فرموده که اعتقاد حقیر اینست که بر دور ضریح مقدّس گردیدن خوب نیست چون
در حدیث صحیح از حضرت صادق ع منقولست که مجوز ایستاده و طواف منما بقبر و باک مکن در آب ایستادن نیز
کسی نکند آنکه ایذا برسد باو و الّا ملامت نکند مگر خود را و کسی که یکی از اینها را بکند دیگر چه اندیشه از او
مگر آنکه خدا خواهد و بعضی چنین میدانند که از انظار اینکه در بعضی از فقرات زیارت هست که الآن نطوف حول
مشاهدکم و بعد زیارت خوانده هست لطوفنا بکم فی کلّ حین کان بنائکم ... طواف و شاید مراد از طواف
که در اینزیارت مذکور شده مثل طواف دور خانه کعبه باشد که هفت شوط است و مراد از طواف در فقرهٔ زیارت بین دور گردیدن
و بوسیدن اطراف ضریح باشد و باکی در این نیست و دیگر اینکه نزدیک بضریح منوّر معطّر بایستد در حالتیکه خود را
بآن چسبانیده باشد یا چسبانیده باشد دیگر اینکه ملتجی بضریح منوّر آنسرور شود و خود را بآن متصل نماید
و تضرّع و ابتهال بسیار کند که قادر متعال ... نماید و از شهید اوّل در کتاب دروس نقل شده که از ادب اینکه رو بایستاد

از ضریح مطهّر ابدا محروم نمانده است و بجهت تکیه نمودن بضریح منوّر و بوسیدن بعض ضریح منحصر صلوات
شاید مراد آن مرحوم از نصّ صریح توقیع عسکری باشد که مشتمل احکام کثیره میباشد در این باب و دیگر اینکه
ملاحظه نماید که وقتیکه بیرون میشود پشت بضریح منوّر ننماید که خلاف ادب است و دیگر اینکه ملاحظه نماید هرچه
ممکن او باشد تصدّق و احسان نماید بمجاورین خصوص مجاورین آن آستان عرش نشان که فقیر و پریشان حال
باشند و از مرحوم مجلسی ره در بحار الانوار نقل شده است که زیارت آنسرور در ایّام شریفه و ازمنهٔ متبرکه
افضل است خصوص روز ولادت آنحضرت که یازدهم ذی القعده میباشد و روز شهادت آنسرور که آخر ماه صفر یا بیست
چهارم ماه صفر است و روزی که آنسرور ولیعهد و خلیفه شده که آن اوّل ماه رمضان یا ششم ماه رمضان
است و از سیّد ابن طاوس ره در کتاب اقبال نقل نموده که در روز ششم ماه رمضان دو رکعت نماز بجا آورد در هر رکعت
حمد یکمرتبه و بیست و پنج مرتبه سورهٔ توحید از جهت آنچیزی که ظاهر شد از حقوق آنحضرت و بعد فرموده و مناسب
اینست که بعد از زیارت آنسرور در روضهٔ مقدّسهٔ منوّره این نماز را در آنمکان شریف بجا آورد و دیگر مستحب است که
هر وقت نماز زیارت نماید نماز را بالای سر مطهّر منوّر بجای آورد که آنمکان شریف افضلست از پیش و پشت مبارک
که قبر مطهّر قبلهٔ او واقع شود و در قنوت نماز حوائج و مطالب خود را از خداوند بخواهد که باجابت مقرون
است چنانچه در حدیثی از حضرت امام علی النّقی ع روایت شده که هر کس را حاجتی و مطلبی باشد مشرّف شود بزیارت جدّم
حضرت امام رضا ع و حال اینکه غسل نموده باشد و دو رکعت نماز در بالای سر مطهّر جدّم بجا آورد و در قنوت
حوائج و مطالب خود را از قاضی الحاجات مسئلت نماید که باجابت مقرون است و آنکه دو رکعت نماز بمنزلهٔ هدیه
است از زائر از برای مزور مثل کسیکه خواهد نزد سلطان یا غیر او رود هدیه برای تحصیل میبرد مثل اینکه با
تقرّب او شود در نزد سلطان و چون امام منعم ما و ولی نعمت ما است دنیا و ما فیها را در نزد آن بزرگوار از آن بعد بال مگسی قدر
و منزلتی نیست لهذا این زائر دو رکعت نماز قربة الی الله بجا آورد و بعد از نماز ثوابش را هدیه آنسرور عالمیان نماید
که باعث مزید قرب او در نزد آنسرور عالمیان شود که حقیقت از فواید و ثمرات این عبادت عاید خواهد شد چنانچه
نظیر اینمطلب آنکه هر گاه کسی صلوات بر پیغمبر بفرستد یا رجوع آن بخود مصلّی است یا عاید بجناب نبوی میشود
تحقیق اینمطلب را در کتاب ذخیرة المعاد در فواید صلوات بتفصیل متوجه شده ام چنانچه سیّد نعمت الله جزایری
در شرح عیون اخبار الرّضا ع نیز بدیگران متوجه شده اند و بدانکه هر گاه در قنوت بزبان فارسی یا غیر آن مطالب
خود را بیان نماید موافق فتوای جمعی از علما عیبی نخواهد داشت و هر گاه نظر بحدیث مشهور که من قدّم اربعین
مؤمنا ثمّ دعا استجیب له یعنی کسیکه مقدّم دارد چهل نفر از مؤمنین را در حال دعا و اوّل نماید دعا در حقّ ایشان بعد
و بعد دعا در حقّ خود نماید اجابت کرده میشود دعای او و چون اجابت دعای او در اینوقت ظاهر است نزد
کسی که بغیر و انکه در رغیاب و ... نماید در این روضهٔ عرش درجه که جمیع ممکنات چشم امید مغفرت و نجات از صاحب
این روضه دارند بالقطع باعث ترحّم خداوند رحیم است که دعا کنند چنانچه در سراج المتهجّد در آداب وظیفهٔ
قنوت ترک اولا چهل نفر لازم است که ذکر نماید و قد دعا ایشان نماید و جز آن بتفصیل در آن کتاب ذکر نموده ام
زیرا که حدیث خاصی وارد نشده که از جمله آداب قنوت نماز اولا دعا نمودن در حقّ چهل نفر است بلکه مستحب
ذکر فرموده است که مستحب است بعد از نماز زیارت حضرت امام رضا روحی و روح العالمین له الفدا این دعا را

دعائی که بعد از زیارت باید خوانده شود

بخوانند اللهم انی اسئلک یا الله الدائم فی ملکه القائم فی عزه المطاع فی سلطانه المتفرد فی کبریائه المتوحد فی دیمومیة
بقائه العادل فی بریته العالم فی قضیته الکریم فی تاخیر عقوبته الهی حاجاتی مصروفة الیک وامالی موقوفة
لدیک وکلما وفقتنی من خیر فانت دلیلی علیه وطریقی الیه یا قدیرا لا تؤده المطالب یا ملیا یلجا الیه کل راغب
ما زلت مصحوبا منک بالنعم جاریا علی عادات الاحسان والکرم اسئلک بالقدرة النافذة فی جمیع الاشیاء
وقضائک المبرم الذی تحجبه بایسر الدعاء وبالنظرة التی نظرت بها الی الجبال فتشامخت والی الارضین
فتسطحت والی السموات فارتفعت والی البحار فتفجرت یا من جل عن ادوات لحظات البشر ولطف عن دقائق
خطرات الفکر لا تحمد یا سیدی الا بتوفیق منک یقتضی حمدا ولا تشکر علی اصغر منة الا استوجبت بها شکرا — شکرا ند
فمتی تحصی نعماؤک یا الهی وتجازی آلاؤک یا مولای وتکافی صنائعک یا سیدی ومن نعمک یحمد الحامدون ومن
شکرک یشکر الشاکرون وانت المعتمد للذنوب فی عفوک والناشر علی الخاطئین جناح سترک وانت الکاشف
للضر بیدک فکم من سیئة اخفاها حلمک حتی دخلت وحسنة ضاعفها فضلک حتی عظمت علیها مجازاتک
جللت ان یخاف منک الا العدل وان یرجی منک الا الاحسان والفضل فامنن علی بما اوجبه فضلک
ولا تخذلنی بما یحکم به عدلک سیدی لو علمت الارض بذنوبی لساخت بی او الجبال لهدتنی او السموات لاختطفتنی
او البحار لاغرقتنی سیدی سیدی سیدی مولای مولای مولای قد تکرر وقوفی لضیافتک فلا
تحرمنی ما وعدت المتعرضین لمسئلتک یا معروف العارفین یا معبود العابدین یا مشکور الشاکرین یا
جلیس الذاکرین یا محمود من حمده یا موجود من طلبه یا موصوفا من وحده یا محبوب من احبه یا غوث من اراده
یا مقصود من اناب الیه یا من لا یعلم الغیب الا هو یا من لا یصرف السوء الا هو یا من لا یدبر الامر الا هو یا من لا یغفر الذنب
الا هو یا من لا یخلق الخلق الا هو یا من لا ینزل الغیث الا هو صل علی محمد وال محمد واغفر لی یا خیر الغافرین ربی انی
استغفرک استغفار حیاء واستغفرک استغفار رجاء واستغفرک استغفار انابة واستغفرک استغفار رغبة
واستغفرک استغفار رهبة واستغفرک استغفار طاعة واستغفرک استغفار ایمان واستغفرک استغفار اقرار
واستغفرک استغفار اخلاص واستغفرک استغفار تقوی واستغفرک استغفار توکل واستغفرک استغفار
ذلة واستغفرک استغفار عامل لک هارب منک الیک فصل علی محمد وال محمد وتب علی وعلی والدی بما تبت
وتتوب علی جمیع خلقک یا ارحم الراحمین یا من یسمی بالغفور الرحیم یا من یسمی بالغفور الرحیم یا من یسمی بالغفور الرحیم
صل علی محمد وال محمد واقبل توبتی وزک عملی واشکر سعیی وارحم ضراعتی ولا تحجب صوتی ولا تخیب مسئلتی یا
غوث المستغیثین وابلغ ائمتی سلامی ودعائی وشفعهم فی جمیع ما سئلتک واوصل هدیتی الیهم کما ینبغی
لهم وزدهم من ذلک ما ینبغی لک باضعاف لا یحصیها غیرک ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم وصلی الله
علی اطیب المرسلین محمد واله الطاهرین وفی بحار در خلال ای غابت وذهبت فلم یطلع علیها احد وغیره لم
یبق لها اثر او بکسر الخاء من قولهم امره کفرح ای فسد داخلا او باطنا والمهمات من قولهم دحل عنی کمنع ای تباعد وفر و
استتر واکثر مرحوم افضل المحدثین وتاج العباد والمجتهدین حاجی ملا صالح برغانی افاض الله علی مرقده شآبیب
الرحمة والرضوان در کنز الاخبار بخط مبارک خود در نقل این دعا فرموده اند نقل برای اخذ الراء وما محمول بر ضبط
وایضا در مرشد العوام افضل المجتهدین فخر العلماء والمحدثین مرحوم حاجی ملا محمد مشهدی نور الله مرقده نقل

فرموده اند

حدیث ابن ابی عمیر و کلام بحر العلوم در روضات

فرموده اند احتمال داده اند که رحل براء وحاء مهملتین باشد به رحلت ای انتقلت واول اضبط است و چون اینعمل
عالیة المضامین است لهذا بعد از زیارت شود اینعمل را ترک ننماید که فواید بسیار بران مترتبست بنا بما یعلم
اینکه اخباری که وارد شده است که زیارت انور و باعث آمرزش گناهان زائرات ولو کانت مثل عدد النجوم وقطر
الامطار وورق الاشجار بلکه در حدیثی که سابق مذکور شد گناهان او آمرزیده میشود ولو کان من اهل النار
ودر حدیث دیگر مثل روزی که از مادر متولد شده هیچ گناه بر او باقی نمیماند ودر حدیث دیگر که خود انور
فرموده من زارنی کنت انا واباتی شفعائه یوم القیمة ومن کنا شفعائه نجا ولو کان علیه مثل وزر الثقلین نظر باین
اخبار چون بعضی از فقرات این دعا اعتراف نمودن بذنوب ومعاصی خود زائراتست که به درگاه غفار الذنوب
مینماید سیدی لو علمت الارض بذنوبی لساخت الی آخر از اعتراف و این تضرع وزاری بدرگاه حضرت باری البته
باعث گناهان او خواهد شد بلکه ابتغاء شکی در اینمرحله ندارم نظر بکثرت اخبار در این باب بدانکه
مستحبست بجا آوردن نمازهای واجب در مشاهد مشرفه واخبار بسیاری در اینخصوص وارد شده چنانچه
مرحوم شهید در کتاب ذکری متوجه شده بلی بعضی از علمای دین فرموده اند که بعضی نماز بجا آوردن که منافات با حرمت آن
نباشد وزائرین انور وجابر ایشان نشان نشود بلکه هر گاه مجاورین در ایام کثرت ورود زائرین بجا و مکان خود
وابایشان نواکد امر مذنب ولی خواهد بود واکرام زائرین سیما زائرین انور که از امکنه بعیده مرحله پیمای این وادی
عرش درجه شده ونهایت زحمت ومشقت وخوف وبیم منازل مخوفه وغیره بر ایشان روی داده متضمن احسان
واکرام بانور دو عالمیان خواهد بود واز نقل حدیثی که مرحوم شهید اول در کتاب ذکری نقل فرموده که در وی
ابن ابی عمیر عن بعض اصحابه قال قلت لابی عبد الله انی لاکره الصلوة فی مساجدهم قال لا تکره فما من مسجد بنی الا
علی قبر نبی او وصی نبی قتل فاصاب تلک البقعة رشة من دمه فاحب الله ان یذکر فیها الفریضة والنافلة واقض ما
فاتک چنین مستفاد میشود که نماز واجب ومستحب وقضا واداء در روضات عالیات مستحبست و شرافت
ومسجد بودن بسبب شهادت پیغمبری یا وصی او است که بنای مسجد بر قبر ایشان شده چنانچه بحر العلوم فرموده
والسر فی فضل صلوة المسجد قبر المعصوم مستشهد برشة من دم المطهر ظهر الله لعبد ذکره پس روضات مقدسات
اشرف از مساجد خواهند بود وچون ابن عم مرحوم بحر العلوم حدیث ابن ابی عمیر است که ذکر شد پس اگر کسی بگوید
که لفظ برشة من دمه در حدیث مزبور است نه لفظ المطهره جواب اینست که استنباط مطهره را مرحوم بحر العلوم از
فاحب الله الی آخره دریافت فرموده اند زیرا که اشیاء خبیثه نجسه محبوب خداوند عالم نیست وهر چه محبوب خداوند
است اشیاء طاهره میباشند پس هر گاه اینمطلب معلوم شد پس بدانکه نظر بر بعضی اخبار افضل اماکن روضات
مقدسات بالای سر مطهر است که قبر منور در پیش او واقع شود ونماز زیارت را در انمکان شریف بجا آوردن وهر گاه
نماز زیارت در پیش روی و پشت مبارک بجا آوردن میتوانست ولیکن مرحوم نراقی در کتاب مستند فرموده که شیخ مفید
وشیخ طوسی وسید مرتضی قائل بحرمت شده اند ومشهور بین علما کراهت است وشهید اول در روضه فرموده
وافضله عند الراس بحیث یکون القبر علی یساره ولا یستقبل شیئا من القبر ودلیل المنقول اطلاقات اخبار است
که منع شده است در آن اخبار از نماز بسوی قبور وبر قبور وبین قبور وحدیثی خاصی که نقل شده است از وسائل
که حضرت امام محمد باقر فرموده اند که حضرت رسول فرموده است لا تتخذوا قبری قبلة ولا مسجدا فان الله تعالی

لعن الله الذين اتخذوا قبور انبيائهم مساجد و حدیث دیگر که روایت شده است در امالی که فرموده اذا اتیت قبر الحسین
اجعله قبلة اذا صليت قال تنح هكذا ناحية و جواب از او ظاهر است زیرا که اطلاقات منصرف باین مقام
نمیشود و قبور ائمه علیهم السلام مثل قبور سایر مردم نیست و از برای قبور مطهره احکام خاصه هست که
اشاره ببعضی از آنها خواهد شد چه نیکو فرموده است مرحوم بحر العلوم والفرق بين هذه القبور وغيرها كالنور
فوق الطور و جواب از ثانی اینست که مراد از نهی شاید بطریق قبلهٔ حقیقی باشد که جهله و عوام الناس نماز نمایند شبیه
کفر بنی مرتشر خواهند که قرار دهند و بسوی او نماز بجا آورند نه اینکه از باب شرافت و زیادتی برکت بسوی آن نماز
نمایند و هم چنین جواب داده میشود از حدیث امالی که دلیل سیم است زیرا که مراد از اینکه فرمودند دور شو از آن
یعنی قبلهٔ حقیقی او قرار مده چون نماز اکثر اعراب حجاز و عراق از باب غیاب ایشان در مسجد الحرام با نقسیم بود
که شاید چنانچه در مسجد الحرام بهر سمت از کعبه که می ایستادند نماز بجا می آوردند در مرقد انور هم چنین بشکل
لهذا سؤال از آن نموده اند و در شق جواب شنیده اند و دلیل بر استحباب آنجناب اینست که از آنجمله حدیثی است
در کامل الزیاره که حضرت صادق فرمودند من صلّی خلف قبر الحسین علیه السلام صلوة واحدة یرید بها الله تعالی لقی
الله تعالی یوم یلقاه و علیه من النور ما یغشی کل شیء یراه یعنی کسیکه نماز نماید پشت قبر امام حسین علیه السلام یک نماز را
که اراده نموده باشد بآن نماز خدا را ملاقات نماید خدا را در روز قیامت در حالتیکه بر او باشد
نور که احاطه نموده باشد که فرا گیرد آن نور هر چیزی را که او را ببیند و حدیث دیگر که نیز در کامل الزیاره روایت
شده اذا فرغت من التسليم على الشهداء اتيت قبر ابي عبد الله عليه السلام فاجعله بين يديك ثم صلّ ما بدا لك یعنی هرگاه
فارغ شدی از سلام بر شهدا یعنی از زیارت ایشان می آئی نزد قبر امام حسین علیه السلام و قرار میدهی آن مرقد منور را فارغ شده
پیش روی خود و بعد از آن نماز کن در آن مکان آنچه خواهی و صحیحهٔ حمیری بعد از سؤال نمودن از احکام قبر در
جواب میفرمایند و اما الصلوة فانها خلفه يجعله اماما ولا يجوز ان يصلي بين يديه لان الامام لا يتقدم عليه
ويصلي عن يمينه وشماله والمروي في الاحتجاج وفيه بعد السؤال عنه اما الصلوة فانها خلفه ويجعل القبر اماما
ولا يجوز ان يصلي بين يديه ولا عن يمينه ولا عن يساره لان الامام لا يتقدم ولا يساوى و مفاد خبرین که
دو خبر باشند چنانچه صاحب مستند فرموده اینست که ما طریقهٔ نماز نمودن در روضات مقدسات را که بجهت تحفظ
که نماز را عقب قبر بجا آورد باینطور که قبر را پیش رو قرار دهد و جایز نیست اینکه نماز نماید پیش روی قبر زیرا که تقدم
داشته میشود بر امام و نماز کرده میشود از طرف یمین و یسار قبر و مفاد حدیث دوم اینست که دو طرف یمین و یسار
که مساوی با قبر باشد نماز مکروه و مرحوم شیخ بهائی در حبل المتین بعد از ایراد این حدیث فرموده والحاصل
انا نستفيد من الحديث الحميري ان كل ما ثبت للمأموم من وجوب التأخر عن الامام او المساواة له و تحريم
التقدم عليه ثابت للمصلي بالنسبة الى الضريح المقدس و در آن کتاب فرموده زمانی که در مشهد انور
بودم در صغر سن بالای سر مبارک آنحضرت در صفی ایستادند بجهة نماز و نماز بجا می آوردند من منع نمودم که صف
صف اول را ایستند زیرا که تقدم بر قبر منور لازم میشود و نماز را در صف دیگر قرار دهند با اینکه با وجود
این اخبار و فعل علمای عظام و مشایخ فخام بلکه قریب به پنجاه سال است که اینجانب مجاور آن روضهٔ عرش درجه
میباشم و هر سال جمعی از علمای ایران و غیرهم بزیارت انور مشرف میشوند غالبا تا ممکن مکان دیگر نماز

در پس پشت مبارک بجا می آورند که نماز در آن مکان را مکروه میدانستند ترک آن مکان مینمودند و این
قول بحرمت بلکه کراهت ضعیف است چه نیکو فرموده است مرحوم بحر العلوم والاتخاذ قبلة ان منع فليس الا لمن
اذن قبل سمع و اما هرگاه خواسته باشد فصلی در اینجا حاجتی داشته باشد بخواهد بجا آورد جنس نمودن آن
شود در بالای سر مطهر منور دو رکعت نماز بجا آورد و در قنوت حوائج خود را از خدا طلب خواهد انشاء الله
که باجابت مقرون است و از جمله آنها زیارت وداع است شیخ صدوق در من لا یحضره الفقیه و شیخ طوسی در
در تهذیب فرموده است که هرگاه خواسته باشی آنحضرت را وداع نمائی چنین بگو السلام علیک یا مولای
یا ابن مولای و رحمة الله و برکاته انت لنا جنة من العذاب وهذا اوان انصرافي عنك غير راغب عنك ولا مستبدل
بك ولا مؤثر عليك ولا زاهد في قربك فقد جدت بنفسي للحدثان وتركت الاهل والاوطان والاولاد فكن لي
شفيعا يوم فقري وفاقتي يوم لا يغني عني حميمي ولا قريبي يوم لا يغني عني والدي ولا ولدي اسئل الله الذي قدر
رحلتي اليك ان ينفس بك كربتي واسئل الله الذي قدر علي فراق مكانك ان لا يجعله آخر العهد مني ومن رجوعي
اليك واسئل الله الذي ابكى عيني عليك ان يجعله لي ذخرا واسئل الله الذي اراني مكانك وهداني للتسليم
عليك ان يوردني حوضكم ويرزقني مرافقتكم في الجنان السلام عليك يا صفوة الله السلام على امير المؤمنين
ووصي رسول رب العالمين وقائد الغر المحجلين السلام على الحسن والحسين سيدي شباب اهل الجنة السلام
على الائمة و اسم هریک از ائمه علیهم السلام را ذکر نماید ورحمة الله وبركاته السلام على ملائكة الله المقيمين
المسبحين الذين بامره يعملون السلام علينا وعلى عباد الله الصالحين اللهم لا تجعله آخر العهد من زيارتي ابن نبيك
فان جعلته فاحشرني معه ومع آبائه الطاهرين وان ابقيتني فارزقني زيارته ابدا ما ابقيتني انك على كل شيء
قدير و بعد از آن بگو استودعك الله واسترعيك واقرأ عليك السلام مؤمنا بالله وبما دعوت اليه
ودللت عليه اللهم فاكتبنا مع الشاهدين اللهم ارزقني حبهم ومودتهم ابدا ما ابقيتني السلام على ملائكة
الله وزوار قبر ابن نبي الله ابدا ما ابقيت ودائما اذا بقيت السلام علينا وعلى عباد الله الصالحين و هرگاه از
بقعهٔ مطهره منوره بیرون شدی بر مگردان صورت خود را از روضهٔ منوره تا بیرون شدن تا اینکه از نظر
غایب شود و از جمله زیارات مشهوره اینست که زیارت جامعه کبیره است ابن بابویه در عیون اخبار الرضا
و شیخ طوسی در تهذیب و دیگران بسند معتبر روایت کرده اند که موسی بن عمران بن عبد الله نخعی بطریقی که در
تهذیب باشد از امام علی نقی علیه السلام سؤال نمود که ای فرزند رسول خدا تعلیم نما سخنی بلیغ کامل که هرگاه بخواهم
هرگاه یکی از شما را زیارت کنم فرمودند چون بدرگاه هر یک از ما برسی بایست و بگو اشهد ان لا اله الا الله
وحده لا شريك له واشهد ان محمدا عبده ورسوله و باید که با غسل باشی و چون داخل شوی و قبر منور و ضریح
مطهر را ببینی بایست و بگو سی مرتبه الله اکبر بگو و اندکی راه برو با آرام بگیر و گامها را نزدیک بردار پس بایست
صد تکبیر و سی مرتبه الله اکبر بگو پس نزدیک قبر برو و چهل مرتبه بگو که صد تکبیر تمام شود بعد از آن بگو السلام عليكم
يا اهل بيت النبوة وموضع الرسالة ومختلف الملائكة ومهبط الوحي ومعدن الرحمة وخزان العلم ومنتهى
الحلم واصول الكرم وقادة الامم واولياء النعم وعناصر الابرار ودعائم الاخيار وساسة العباد واركان
البلاد وابواب الايمان وامناء الرحمن وسلالة النبيين وصفوة المرسلين وعترة خيرة رب العالمين

ورحمة الله وبركاته السلام على أئمة الهدى ومصابيح الدجى وأعلام التقى وذوي النهى وأولي الحجى وكهف
الورى وورثة الأنبياء والمثل الأعلى والدعوة الحسنى وحجج الله على أهل الدنيا والآخرة والأولى ورحمة
الله وبركاته السلام على محال معرفة الله ومساكن بركة الله ومعادن حكمة الله وحفظة سر الله وحملة كتاب
الله وأوصياء نبي الله وذرية رسول الله صلى الله عليه وآله ورحمة الله وبركاته السلام على الدعاة إلى الله
والأدلاء على مرضات الله والمستقرين في أمر الله والتامين في محبة الله والمخلصين في توحيد الله والمظهرين
لأمر الله ونهيه وعباده المكرمين الذين لا يسبقونه بالقول وهم بأمره يعملون ورحمة الله وبركاته السلام
على الأئمة الدعاة والقادة الهداة والسادة الولاة والذادة الحماة وأهل الذكر وأولي الأمر وبقية
الله وخيرته وحزبه وعيبة علمه وحجته وصراطه ونوره وبرهانه ورحمة الله وبركاته أشهد أن لا إله إلا الله وحده — وخزنته
لا شريك له كما شهد الله لنفسه وشهدت له ملائكته وأولوا العلم من خلقه لا إله إلا هو العزيز الحكيم و
أشهد أن محمداً عبده المنتجب ورسوله المرتضى أرسله بالهدى ودين الحق ليظهره على الدين كله ولو كره
المشركون وأشهد أنكم الأئمة الراشدون المهديون المعصومون المكرمون المقربون المتقون الصادقون — الهداة
المصطفون المطيعون لله القوامون بأمره العاملون بإرادته الفائزون بكرامته اصطفاكم بعلمه وارتضاكم
لغيبه واختاركم لسره واجتباكم بقدرته وأعزكم بهداه وخصكم ببرهانه وانتجبكم لنوره وأيدكم بروحه ورضيكم — لقدرته
خلفاء في أرضه وحججاً على بريته وأنصاراً لدينه وحفظة لسره وخزنة لعلمه ومستودعاً لحكمته وتراجمة
لوحيه وأركاناً لتوحيده وشهداء على خلقه وأعلاماً لعباده ومناراً في بلاده وأدلاء على صراطه عصمكم
الله من الزلل وآمنكم من الفتن وطهركم من الدنس وأذهب عنكم الرجس وطهركم تطهيراً فعظمتم جلاله وأكبرتم
شأنه ومجدتم كرمه وأدمتم ذكره ووكدتم ميثاقه وأحكمتم عقد طاعته ونصحتم له في السر والعلانية ودعوتم — وأدمتم ذكره
إلى سبيله بالحكمة والموعظة الحسنة وبذلتم أنفسكم في مرضاته وصبرتم على ما أصابكم في جنبه وأقمتم
الصلاة وآتيتم الزكاة وأمرتم بالمعروف ونهيتم عن المنكر وجاهدتم في الله حق جهاده حتى أعلنتم دعوته
وبينتم فرائضه وأقمتم حدوده ونشرتم شرائع أحكامه وسننتم سنته وصرتم في ذلك منه إلى الرضا وسلمتم
له القضاء وصدقتم من رسله من مضى فالراغب عنكم مارق واللازم لكم لاحق والمقصر في حقكم زاهق و
الحق معكم وفيكم ومنكم وإليكم وأنتم أهله ومعدنه وميراث النبوة عندكم وإياب الخلق إليكم وحسابهم
عليكم وفصل الخطاب عندكم وآيات الله لديكم وعزائمه فيكم ونوره وبرهانه عندكم وأمره إليكم من
والاكم فقد والى الله ومن عاداكم فقد عادى الله ومن أحبكم فقد أحب الله ومن أبغضكم فقد أبغض الله
ومن اعتصم بكم فقد اعتصم بالله أنتم السبيل الأعظم والصراط الأقوم وشهداء دار الفناء وشفعاء
دار البقاء والرحمة الموصولة والآية المخزونة والأمانة المحفوظة والباب المبتلى به الناس من أتاكم فقد
نجى ومن لم يأتكم فقد هلك إلى الله تدعون وعليه تدلون وبه تؤمنون وله تسلمون وبأمره تعملون وإلى
سبيله ترشدون وبقوله تحكمون سعد والله من والاكم وهلك من عاداكم وخاب من جحدكم وضل
من فارقكم وفاز من تمسك بكم وأمن من لجأ إليكم وسلم من صدقكم وهدي من اعتصم بكم من اتبعكم فالجنة
مأواه ومن خالفكم فالنار مثواه ومن جحدكم كافر ومن حاربكم مشرك ومن رد عليكم فهو في أسفل درك

من الجحيم

من الجحيم أشهد أن هذا سابق لكم فيما مضى وجار لكم فيما بقي وأن أرواحكم ونوركم وطينتكم واحدة طابت
وطهرت بعضها من بعض خلقكم الله أنواراً فجعلكم بعرشه محدقين حتى منّ علينا بكم فجعلكم في بيوت أذن
الله أن ترفع ويذكر فيها اسمه وجعل صلواتنا عليكم وما خصنا به من ولايتكم طيباً لخلقنا وطهارة لأنفسنا
وتزكية لنا وكفارة لذنوبنا فكنا عنده مسلمين بفضلكم ومعروفين بتصديقنا إياكم فبلغ الله بكم أشرف
محل المكرمين وأعلى منازل المقربين وأرفع درجات المرسلين حيث لا يلحقه لاحق ولا يفوقه فائق ولا يسبقه
سابق ولا يطمع في إدراكه طامع حتى لا يبقى ملك مقرب ولا نبي مرسل ولا صديق ولا شهيد ولا عالم
ولا جاهل ولا دني ولا فاضل ولا مؤمن صالح ولا فاجر طالح ولا جبار عنيد ولا شيطان مريد ولا
خلق فيما بين ذلك شهيد إلا عرفهم جلالة أمركم وعظم خطركم وكبر شأنكم وتمام نوركم وصدق مقاعدكم
وثبات مقامكم وشرف محلكم ومنزلتكم عنده وكرامتكم عليه وخاصتكم لديه وقرب منزلتكم منه بأبي أنتم
وأمي ونفسي وأهلي ومالي وأسرتي أشهد الله وأشهدكم أني مؤمن بكم وبما آمنتم به كافر بعدوكم وبما كفرتم
به مستبصر بشأنكم وبضلالة من خالفكم موال لكم ولأوليائكم مبغض لأعدائكم ومعاد لهم سلم لمن سالمكم
وحرب لمن حاربكم محقق لما حققتم مبطل لما أبطلتم مطيع لكم عارف بحقكم مقر بفضلكم محتمل لعلمكم محتجب
بذمتكم معترف بكم مؤمن بإيابكم مصدق برجعتكم منتظر لأمركم مرتقب لدولتكم آخذ بقولكم عامل بأمركم
مستجير بكم زائر لكم لائذ عائذ بقبوركم مستشفع إلى الله عز وجل بكم ومتقرب بكم إليه ومقدمكم أمام
طلبتي وحوائجي وإرادتي في كل أحوالي وأموري مؤمن بسركم وعلانيتكم وشاهدكم وغائبكم وأولكم
وآخركم ومفوض في ذلك كله إليكم ومسلم فيه معكم وقلبي لكم مسلم ورأيي لكم تبع ونصرتي لكم معدة حتى يحيي
الله تعالى دينه بكم ويردكم في أيامه ويظهركم لعدله ويمكنكم في أرضه فمعكم معكم لا مع عدوكم آمنت بكم
وتوليت آخركم بما توليت به أولكم وبرئت إلى الله عز وجل من أعدائكم ومن الجبت والطاغوت والشياطين
وحزبهم الظالمين لكم والجاحدين لحقكم والمارقين من ولايتكم والغاصبين لإرثكم والشاكين فيكم والمنحرفين
عنكم ومن كل وليجة دونكم وكل مطاع سواكم ومن الأئمة الذين يدعون إلى النار فثبتني الله أبداً ما حييت على
موالاتكم ومحبتكم ودينكم ووفقني لطاعتكم ورزقني شفاعتكم وجعلني من خيار مواليكم التابعين لما دعوتم
إليه وجعلني ممن يقتص آثاركم ويسلك سبيلكم ويهتدي بهداكم ويحشر في زمرتكم ويكر في رجعتكم ويملك في
دولتكم ويشرف في عافيتكم ويمكن في أيامكم وتقر عينه غداً برؤيتكم بأبي أنتم وأمي ونفسي وأهلي ومالي
وأسرتي من أراد الله بدأ بكم ومن وحده قبل عنكم ومن قصده توجه بكم موالي لا أحصي ثناءكم ولا أبلغ
من المدح كنهكم ومن الوصف قدركم وأنتم نور الأخيار وهداة الأبرار وحجج الجبار بكم فتح الله وبكم
يختم وبكم ينزل الغيث وبكم يمسك السماء أن تقع على الأرض إلا بإذنه وبكم ينفس الهم ويكشف الضر
وعندكم ما نزلت به رسله وهبطت به ملائكته وإلى جدكم بعث الروح الأمين آتاكم الله ما لم يؤت أحداً
من العالمين طأطأ كل شريف لشرفكم وبخع كل متكبر لطاعتكم وخضع كل جبار لفضلكم وذل كل شيء لكم و
أشرقت الأرض بنوركم وفاز الفائزون بولايتكم بكم يسلك إلى الرضوان وعلى من جحد ولايتكم غضب الرحمن
بأبي أنتم وأمي ونفسي وأهلي ومالي ذكركم في الذاكرين وأسماؤكم في الأسماء وأجسادكم في الأجساد وأرواحكم

في الأرواح

في الارواح وانفسكم في النفوس وآثاركم في الآثار وقبوركم في القبور فما احلى اسمائكم واكرم انفسكم واعظم شأنكم
واجل خطركم واوفى عهدكم واصدق وعدكم كلامكم نور وامركم رشد ووصيتكم التقوى وفعلكم الخير وعادتكم
الاحسان وسجيتكم الكرم وشأنكم الحق والصدق والرفق وقولكم حكم وحتم ورأيكم علم وحلم وحزم ان ذكر الخير كنتم
اوله واصله وفرعه ومعدنه ومأواه ومنتهاه بابي انتم وامي ونفسي كيف اصف حسن ثنائكم واحصي جميل بلائكم وبكم اخرجنا الله
من الذل وفرج عنا غمرات الكروب وانقذنا من شفا جرف الهلكات ومن النار بابي انتم وامي ونفسي بموالاتكم
علمنا الله معالم ديننا واصلح ما كان فسد من دنيانا وبموالاتكم تمت الكلمة وعظمت النعمة وائتلفت
الفرقة وبموالاتكم تقبل الطاعة المفترضة ولكم المودة الواجبة والدرجات الرفيعة والمقام المحمود والمكان المعلوم
وفي التهذيب والمكان المحمود والمقام المعلوم عند الله عز وجل والجاه العظيم والشأن الكبير والشفاعة المقبولة ربنا
امنا بما انزلت واتبعنا الرسول فاكتبنا مع الشاهدين ربنا لا تزغ قلوبنا بعد اذ هديتنا وهب لنا من لدنك
رحمة انك انت الوهاب سبحان ربنا ان كان وعد ربنا لمفعولا يا ولي الله ان بيني وبين الله عز وجل ذنوبا لا يأتي
عليها الا رضاكم فبحق من ائتمنكم على سره واسترعاكم امر خلقه وقرن طاعتكم بطاعته لما استوهبتم ذنوبي وكنتم
شفعائي فاني لكم مطيع من اطاعكم فقد اطاع الله ومن عصاكم فقد عصى الله ومن احبكم فقد احب الله ومن
ابغضكم فقد ابغض الله اللهم اني لو وجدت شفعاء اقرب اليك من محمد واهل بيته الاخيار الائمة الابرار
لجعلتهم شفعائي فبحقهم الذي اوجبت لهم عليك اسئلك ان تدخلني في جملة العارفين بهم وبحقهم وفي
زمرة المرحومين بشفاعتهم انك ارحم الراحمين وصلى الله على محمد وآله الطاهرين وسلم تسليما كثيرا كثيرا
وحسبنا الله ونعم الوكيل واز جمله زيارات آنحضرت زيارت رجبيه است که در اکثر کتب مزار مضبوط است و علامه
مجلسی ره در بحار الانوار میفرماید یافتم در بعضی از نسخ قدیمه و عبارت آنمرحوم در بحار الانوار میفرماید
اینست وجدت في بعض مؤلفات قدماء اصحابنا ما ذكره زيارة له عليه السلام وكانت النسخة القديمة كان
تاريخ كتابتها سنة ست واربعين وسبعمائة فاوردتها كما وجدتها قال زيارة مولينا وسيدنا ابو الحسن الرضا
وابنائه الصلوة والسلام كل الاوقات صالحة لزيارته وافضلها في شهر رجب وفي ذلك عن ولده ابي جعفر
الجواد وهي السلام عليك الى آخره بعد از رعايت آداب سابقه در مقابل ضريح مقدس رو بروى آنحضرت
بايستد وبگوید السلام عليك يا ولي الله السلام عليك يا حجة الله السلام عليك يا نور الله في ظلمات الارض
السلام عليك يا عمود الدين السلام عليك يا وارث آدم صفوة الله السلام عليك يا وارث نوح
نبي الله السلام عليك يا وارث ابرهيم خليل الله السلام عليك يا وارث اسمعيل ذبيح الله السلام عليك
يا وارث موسى كليم الله السلام عليك يا وارث عيسى روح الله السلام عليك يا وارث محمد حبيب الله السلام عليك
يا وارث امير المؤمنين ولي الله السلام عليك يا وارث فاطمة الزهراء سيدة نساء العالمين السلام عليك يا وارث
الحسن والحسين سيدي شباب اهل الجنة السلام عليك يا وارث علي بن الحسين زين العابدين السلام
عليك يا وارث محمد بن علي باقر علم الاولين والآخرين السلام عليك يا وارث جعفر بن محمد الصادق الامين السلام
عليك يا وارث موسى بن جعفر الكاظم الحليم السلام عليك ايها الوصي البر التقي اشهد انك قد اقمت الصلوة
وآتيت الزكوة وامرت بالمعروف ونهيت عن المنكر وعبدت الله مخلصا حتى اتيك اليقين السلام عليك من امام

عضيب وامام مجيب وقريب مسموم غريب السلام عليك ايها العالم النبيه والقدر الوجيه النازح
عن تربة جده ولهب بالسلام على من امر اولاده وعياله بالنياحة عليه قبل وصول القتال اليه السلام على
دياركم الموحشات كما استوحشت منكم منى وعرفات السلام على الشاذات البعيد فقيدة يوم الوعيد
والبئر المعطلة والقصر المشيد السلام على غوث اللهفان ومن صار تربته ارض خراسان السلام على قتيل
الزائرين وقرة عين فاطمة سيدة نساء العالمين السلام على الحجة الرضوية والاخلاق الرضية والعصمة المنزعة
عن الجرم الاحمدية السلام على من انتهت اليه رياسة الملك لا عظمه علم كل شيء حلم الامر الحكيم السلام
على من آباؤهم وسيلة السائلين وهياكلهم امان الخائفين ونجيمهم ابطال شبه الملحدين السلام على من
كسر وله ولادة والده امير المؤمنين حتى حشم اهل الكفر وثبتت قواعد الدين السلام على علم الاعلام و
من يسر قلوب شيعته بغربته الى يوم القيام السلام على السراج الوهاج والبحر العجاج الذي صارت تربته بسط
الاملاك والمعراج السلام على امراء الاسلام وملوك الادريا بانتظار الولادة ومن اطلعهم الله على
علوم الغيب والشهادة وجعلهم اهل السعادة السلام كهوف الكائنات وظلها ومن بحجته معالم طوس
حيث حلت بربعها يا قبر طوس سقاك الله رحمته ماذا ضمنت من الخيرات يا طوس طابت بقاعك في الدنيا
وطاب بها شخص ثوى بسناباد مرموس شخص عزيز على الاسلام مصرعه في رحمة الله مغمور ومغموس يا قبره
انت قبر قد تضمنه حلم وعلم وتطهير وتقديس فخرا بانك مغبوط بجثته وبالملائكة الاطهار محروس و
في كل عصر لنا منكم امام هدى فربعه آهل منكم ومأنوس امست نجوم سماء الدين آفلة وظل اسد الشرى
قد ضمها الخيس غابت ثمانية منكم واربعة ترجى مطالعها ما حنت العيس حتى متى يظهر الحق المنير بكم والحق
في غيركم داحض ومطموس السلام على مفتخر الابرار وقاتل الفجار وشرط دخول الجنة والنار السلام على من لم
ينقطع الله عنهم صلواته في آناء الساعات وفيهم سكنت السواكن وتحركت المتحركات السلام على من جعل الله
امامتهم مميزة بين الفريقين كما تعبدوا بولايتهم اهل الخافقين السلام على من اخفى الله بهم دارس حكم النبيين
وتعبدهم بولايتهم ليتم كلمة الله رب العالمين السلام على شهور الحول وعدد الساعات وحروف لا اله الا
الله في الرقوم المسطرات السلام على اقبال الدنيا وسعودها ومن سئل عن كلمة التوحيد فقال وانا والله من
شروطها السلام على من يعلل وجود كل مخلوق بولايتهم ومن خطب لهم الخطباء الشيعة بانهم مأتم فضل كرم
نشر بصوب الغمام السلام على علي مجدهم ومبانيهم ومن لا تشذ في كرمهم وعلائهم بوجوب الصلوة عليهم وطهارة بيتهم
السلام على قراءة قمار المتكلم مع كل لغة بلسانهم القائل لشيعته ما كان الله ليولي اماما على امة حتى يعرفه
بلغاتهم وادابهم السلام على فرحة القلوب وفرج المكروب وشريف الامراء متجمع بديعات الثيبي كنت من
الطائفين بعرصته وحضرته مستشهدا لبهجته مواكسة اطوف بابكم في كل حين كان ببابكم يجعل الطواف السلام
على الامام الرؤف الذي هيج احزان يوم الطفوف بالله قسما وبا آبائك الاطهار وبابنائك المنتجبين الابرار لولا
بعد الشقة حيث شطت بكم الدار لقضيت بعض واجبكم بتكرار المزار والسلام عليكم يا حماة الدين واولاد
النبيين وسادة المخلوقين ورحمة الله وبركاته واز بحار الانوار نقل شده که در خصوص فقرات این زیارت
بیان فرموده قول الحق هو العالم بمعناه استقصا والتنبيه الشريف لقدر بالقيم الغفر والدنيا والنقو

زینة القضا المحزون او ساقط من النساخ ای ذو الفدر والنازح البعید وعدة الوعید ای عدا ودفع ما او
الله من العقاب والبئر المعطلة اشارة الی ما مر فی اخبار کثیرة ان البئر المعطلة الامام الغائب والقصر المشید
الامام الحاضر وضرح خراسان خراسان ای بسبب مرقده الشریف اشتهرت بین طوایف العالم وصارت مقصودة لاصناف
الانام علی البهجة ای صاحبها والغصون ای هو وسایر الائمة او صاحب الغصون بان یکون المراد بالغصون الاخلاق
الکریمة والفضائل العظیمة والحجاج الصیاح کنایة عن کثرة ماتم وشدة تلاطم امواجهم والثری طریق فی سلمی کثیرة
الاسد والخیس الشجر الملتف موضع الاسد والعیس الکرام الابل البیض الذی یخالط بیاضها شقرة والمطوی
المذوی والمحجوب والخافقان المشرق والمغرب وافقاهما لان اللیل والنهار یختلفان فیهما او طرفا السماء
والارض او منتهاهما کذا ذکره الفیروزآبادی ونقبتهم ای الانبیاء او الناس والاول اظهر وکلمة الله وعد
وحکمت او دینه وشریعته علی شهور الحول ای عددهم مطابق لعدة شهور الحول وعلی کل ساعات کل من الیوم
واللیل وحروف لا اله الا الله وقد یعبر عنهم بکل منها لذلک ومن الشید ای نظم فی الشعر ما یدل علی وجوب
الصلوة علیهم وطهارة ذیلهم من لوث الذنوب ولعله تصحیف ارشد فیکون اشارة الی ما بینه للمأمون
من فضل الال والعترة وعصمتهم ووجوب الصلوة علیهم وشطن الدار بالتشدید بعدت **تذنیب**

و از جملهٔ آداب مستحبه این است که چون مشرف بحضور مرقد منور امامی شود والدین و ذوی الارحام
خود را در آن بقعهٔ مطهره بدعا و طلب مغفرت یاد آوری نماید خصوص والدین خود مهما امکن دعا
و مغفرت نماید و زیارت از نیابت ایشان بعمل آورد و هرگاه شخص ثقه را نیز نایب نماید که از جهت ایشان
زیارت بجای آورد نیکو است بسند معتبر از حضرت امام جعفر صادق مرویست که آنحضرت فرمودند که چه
چیز مانع است شما را از اینکه نیکوئی کنید با پدر و مادر خود در حال حیوة ایشان و در حال ممات ایشان
نماز کنید از جانب ایشان و از برای ایشان پس از برای شما است مثل ثواب آن عمل و زیاد میشود بجهت آن از
برای شما بسبب نیکوئی و صله که با پدر و مادر خود کرده اید خیر بسیار و ایضا بسند صحیح معتبر از حضرت امام
محمد باقر روایت شده که آنحضرت فرمودند بدرستیکه بنده نیکوکار باشد با پدر و مادر خود در حال حیوة
ایشان پس ایشان فوت شوند پس او نیز ایشان را فراموش نموده باشد و ادای قروض ایشان ننماید و دعا و طلب
آمرزش نیز برای ایشان نکند حق تعالی مینویسد او را عاق والدین بدرستیکه بنده عاق والدین باشد در
حال حیوة ایشان و نیکوکار با ایشان نباشد پس چون پدر و مادرش فوت شوند قروض ایشان را ادا
نماید و دعا و طلب آمرزش از برای ایشان نماید حق تعالی مینویسد او را ثواب نیکوکار و نیکوکار با والدین و از
شیخ جلیل محمد بن یعقوب کلینی نیز مرویست که امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق فرمودند که کسیکه صله
و مهربانی کند با پدر و مادر خود شاید پس از جانب او طوافی بعمل آورد و مزد کاملی از طواف با و عطا میشود
و یکی که از جانب او بجا آورده است مثل این مزد و ثواب داده میشود و بسبب صله و مهربانی که کرده است
اضافه ثواب یکطواف دیگر هم باین شخص داده میشود و کسیکه حج بجا آورد و ثواب آنرا هدیه و صله بذی قرابت
خود نماید ثواب حج کاملی با و عطا میشود و بآنکس نیز مثل ثواب او داده میشود و بدرستیکه حق تعالی واسع است
از برای بخشش و عطا و ایضا از کلینی مرویست که از اسحق بن عمار نقل نموده که او گفت پرسیدم از حضرت امام

موسی کاظم از مردی که حج میکند پس میگرداند بعضی حج و عمره اش را یا بعضی از طواف خود را از برای بعضی از اهلش و
نزدیکانش در شهر دیگر است و از او غایب است پس عرض کردم که از مزد و ثواب اینمرد چیزی کم میشود آنحضرت فرمودند
که خیر بلکه ثواب حج تمام از برای او هست و از برای آنکس نیز هست و اضافه میشود از برای او ثواب دیگر بسبب صله
و مهربانی که کرده است عرض کردم که آنشخص مرده است آیا آن ثواب بآن میت میرسد آنحضرت فرمودند که بلی
حتی اینکه میشود که آن میت مغضوب علیه باشد پس باین سبب حق تعالی او را میآمرزد و یا اینکه بتنگی و فشار
گرفتار باشد و باین سبب وسعت و گشادی با و مرحمت شود عرض کردم که آیا آن میت در آن مکانی که هست
معلوم میشود که عمل چنین با و رسیده که باعث آمرزش و توسعه او شده آنحضرت فرمودند که بلی عرض کردم
که هرچند آن میت ناصبی هم باشد نفع با و میرسد آنحضرت فرمودند که بلی موجب تخفیف در عذاب او میشود پس
از این اخبار معلوم شد که هرچند صله و نیکوئی و زیارت از برای ایشان بجا بیاورد از ثواب زیارت او
چیزی کم نمیشود بلکه مضاعف میشود و میشود از جانب چند نفر بلکه زیارت بجای آورد و ثواب بر اصله
ایشان نماید چنانچه بعضی از اخبار مؤید این مقالست بدانکه مستحب است اکرام زائرین و استقبال ایشان
و متابعت ایشان و در بعضی از روایات از حضرت صادق وارد شده است که آن بزرگوار فرمودند که هرگاه
از برادران دینی شما از زیارت ما یا از زیارت قبور ما برگردد پس شما استقبال نمائید او را و سلام کنید
او را و تهنیت کنید او را بآنچیزی که بخشیده است خداوند عالم با و بتحقیق که هر مردی که زیارت نماید ما را یا
زیارت نماید قبور ما را افرا میگیرد او را رحمت جناب اقدس احدیت شامل میگردد جناب اقدس الهی جمیع گناهان
او را و در حدیث صحیح از حضرت صادق مرویست که چون حضرت رسول خدا مؤمنی را وداع مینمودند
فرمودند رحمکم الله و زودکم التقوی و وجهکم الی کل خیر و قضی لکم کل حاجة و سلم لکم دینکم و دنیاکم و ردکم
سالمین الی سالمین بدانکه بعضی از علما ذکر نموده اند که مستحب است اینکه تصدق دهد بر خادمان و
حافظان آنحضرت و اکرام ایشان نماید و صله و مهربانی نماید و عطایا و جوایز بایشان دهد که در این اکرام
و اعزاز صاحب قبر است علی شکرکند و این نیست که هرکس بنوکر و خادم کسی اکرامی و عطائی نماید گویا فی الحقیقه
بمخدوم او اکرام و عطا نموده چنانکه گفته اند مصرع سگ را آشنا است بهر خداوند و هرچند خدمت خادم
و نوکر و مولا با وفای خود از جهت اخلاص و اشفاق زیادتر باشد نظر التفات مولا با و زیادتر است و در اکرام و اعظام
و ثواب و اجر افزون تر بلکه شاید از این احسان و عطا که بآن خادم و نوکر نموده فیوضات و عطیات معنوی با و برسد
و بسبب این صله از مهالک و مخاوف رهائی یابد چنانچه صاحب مجالس المؤمنین در احوال معروف کرخی نقل نموده که
کسی بوداع معروف کرخی آمد که بسفری میرفت معروف با و گفت که هرگاه حاجتی داشته باشی بحرمت معروف
کرخی از خدا الحاجت طلب تا اگر مستجاب شود آنکس تعجب نمود که چگونه معروف تزکیه نفس خود مینماید معروف
گفت این سخن را برای آن میگویم که سالها این سر را بر آستانهٔ علی بن موسی الرضا نهاده ام و امیدوارم در انتخاب فرمود
که بر السنهٔ جمهور معروف و مشهور است که روزی نابجوی بدرگاه امام همام علی بن موسی الرضا آمده استدعای
آن داشت که آنحضرت در حق او دعای فرمایند که ببرکت آن از سفر دریا از غرق شدن ایمن باشد اتفاقا آنحضرت
بنمازی مشغول بودند لاجرم معروف بصورت اشتغال آنحضرت با آن شخص گفت دوات و قلم که فقیر بر رقعه چند

کلمه نوشته و با آن شخص داد و گفت چون امواج دریا متلاطم درآید پس این رقعه نوشته‌ام بر دریا بخوان که
ساکن خواهد شد و بسلامت بر ساحل خواهی رسید آن شخص رقعه را گرفته روان شد چون در اثنای سفر
دریا اثر طوفان ظاهر شد رقعه را بیرون آورد و خیال کرد که در آن رقعه دعای ماثوره از حضرت امام خواهد
بود دید که در آنجا نوشته شده که ای دریا بحق معروف کرخی که دربان علی بن موسی الرضا است که از جوش
و خروش بایست آن شخص از غایت اعراض و اضطراب رقعه را بدریا انداخت و بمجرد وصول آن رقعه بدریا جوش
و خروش او برطرف شد آن شخص و سایر رفقای او متنبه شدند و دانستند که حق معروف بحضرت رضا در بانی
حرم حضرت امام این قدر بوده که حق تعالی دریا را از اضطراب باز دارد و از آن زمان تا الحال معمول مسافران
بحار آنست که چون آثار موج و طوفان ظاهر شود بحق معروف کرخی مقید بوصف دربانی حضرت امام رضا ع
سوگند میدهند که از اضطراب باز نشیند و تجربه نموده اند که مفید محل مقصد پس از اینکه بحق معلوم شد
که دربانان و خادمان آن و ملتزمان و منزلتی نزد خداوند عالم باشند و این نیز معلوم است که اعطا اینچنین
و مقامات ظاهری آن بزرگواران در این مرحله یکسان بلکه در این زمان اشد فی تحقیق باشد این بسا آن
احسان بخدام و موالی آن دو عالمیان باعث فیض و مغفرت و خلاصی از مهالک دنیا و آخرت شده‌اند
در بیان اینکه اجسام انبیا و اوصیا و ائمه هدی علیهم السلام در مراقد مطهره و مضاجع منوره خود موجودند
و وجه جمع بین اخباریکه در مقام ظاهر متعارض‌اند و مجملی از احوال ربیع بن خثیم الکوفی که مدفن آن جناب
در یک فرسخی مشهد مقدس رضوی قریب بر دروازه خانه شهر طوس واقع است و غالب اثر این از احوال او سؤال می
نمایند و ذکر بانی بقعه شریفه جناب امام رضا ع و تاریخ اول بنا اما بیان آنچه دلالت دارد که اجسام شریفه ایشان
در قبور خود موجودند چونکه عمده شبهه در اینکه در قبور خود موجود نمیباشند ناشی از دو حدیث معتبر شده
است اولا آن دو حدیث را نقل مینمائیم بلفظ و بعد رسد جواب و توجیه آن بر می آئیم تا دفع آن شبهه بالمره بشود حدیث دعبا نثر
اول شیخ طوسی در کتاب مزار از تهذیب در او ابا زیارات روایت نموده است از حضرت صادق ع انه قال لا تمکث
جثة نبی و لا وصی نبی فی الارض اکثر من اربعین یوما یعنی آنجناب روحی له الفداء فرمودند باقی نمیماند جثه پیغمبری
و نه وصی او در زمین بیشتر از چهل شبانه روز مدلول این حدیث این است که انتها بودن اجسام شریفه ایشان در
قبور خود تا چهل روز است و بعد از این مدت در قبور خود موجود نمیباشند حدیث دوم باز از شیخ در کتاب
مذکور در موضع دیگر از حضرت صادق ع روایت نموده که آنحضرت فرمودند انه قال ما من نبی و لا وصی نبی یبقی
فی الارض اکثر بعد موته ثلثة ایام حتی ترفع روحه و لحمه و عظمه الی السماء و انما تؤتی مواضع آثارهم و یبلغهم اکثر من
السلام من بعید و یسمعونه فی مواضع آثارهم من قریب یعنی حضرت صادق فرمودند که نیست هیچ پیغمبری و نه
وصی پیغمبری که باقی بماند در زمین بعد از فوت خود بیشتر از سه روز تا اینکه بلند میشود روح او و استخوان
او و گوشت او بسوی آسمان و آمدن است بغیر این نیست که می آیند زائرین بمواضع آثار ایشان و بر ایشان سلام
میکنند و از دور میشنوند ایشان سلام را در موضع آثار خود از نزدیک یعنی اگرچه زائر و مزور بحسب
مکان دورند اما بحسب قرب معنوی بیکدیگر نزدیک می باشند و سلام میکنند زائرین در موضع آثار خود
میشنوند مخفی نماناد که این دو حدیث اگر بحسب بقای در قبر بعد از دفن مختلفند اما در اینکه باسمان بالا

میروند متفق میباشند اگرچه بعد از چهل روز باشد اما جواب از این ممکن است بدو وجه وجه اول اینست که
گفته شود که دور نیست که بعد از عروج باسمان باز عود بمرقد شریف خود نمایند و این منافات با این دو خبر
ندارد زیرا که در این دو خبر منع از عود بسوی مراقد خود شان نیست لهذا میشود که بعد از عروج باز عود
نمایند و باقی در مضاجع مطهره و مراقد منوره خود باشند چنانچه احادیث کثیره بر این دلالت دارد بلکه
فاضل مجلسی ره در شرح فقیه ادعای تواتر اخبار بر این مطلب نموده اگرچه خود در این باب مذاق دیگر دارد
خلاصه اخباریکه دلالت دارد بر اینکه اجسام شریفه ایشان در قبور خود موجود میباشند بسیار است از
آنجمله خبریست که محمد بن قولویه در کامل الزیاره و شیخ طوسی در تهذیب از مفضل بن عمر جعفی نقل نموده‌اند
که مفضل میگوید که بخدمت جناب صادق آل محمد ع رسیدم و عرض نمودم یا بن رسول الله شوق من بسوی
غری که نجف اشرف است بسیار شده است پس حضرت فرمودند ای مفضل چه چیز باعث شوق تو بسوی غری شده است
عرض کردم که فدایت شوم من دوست دارم اینکه زیارت نمایم جناب امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب را حضرت
بمن فرمودند آیا میدانی قدر و مرتبه زیارت آنجناب را عرض نمودم یا بن رسول الله شما بفرمائید فضیلت
او را حضرت فرمودند ای مفضل هرگاه زیارت کنی امیرالمؤمنین را پس بدانکه زیارت نموده استخوان آدم
و بدن نوح و جسم علی بن ابیطالب را الحدیث و از آنجمله خبریست که محمد بن بابویه از حضرت امام رضا ع روایت
نموده است که خداوند عالم وحی نمود بسوی موسی بن عمران اینکه بیرون بردار از مصر استخوانهای حضرت یوسف را و جناب
موسی عالم بمدفن یوسف نبود بعد از آنکه تجسس و تفحص نمودند بجناب ایشان عرض شد که پیرزنی است که
اینجا که میداند آن موضع را حضرت موسی بطلب آن پیرزن فرستادند بعد از حضور او حضرت موسی پیرزن
دیدند کور و زمین گیر است فرمودند آیا میدانی موضع قبر یوسف را عرض کرد بلی فرمودند که مرا خبرده بان
مکان عرض کرد که نمیگویم تا چهار خصلت بمن عطا فرمائید اول اینکه پاهای من قوت بگیرد که راه رفتن توانم
نور چشم بمن عود نماید و سیم هم چنین جوانی نیز بمن عود نماید و چهارم اینکه با شما بوده باشم در بهشت
عنبر سرشت این سؤالات بر حضرت موسی دشوار و بزرگ آمد پس وحی نمود جناب اقدس الهی بسوی او که ای
موسی عطا نما باو آنچه سؤال نمود پس بعد از آن دعا نمود حضرت موسی و جناب احدیت هر چهار خصلت
بان زن عطا فرمود و حضرت موسی را بمدفن یوسف آگاه کردانید و جسد حضرت یوسف را که در صندوق
مرمری بود از رود نیل بیرون نمودند و بسوی شام بردند و از این جهت است که اهل کتاب اموات خود را به
آنجا نقل مینمایند و از آنجمله حدیثی است که از قطب راوندی در کتاب خرایج و جرایح در باب نوادر المعجزات از
حضرت امام محمد باقر ع روایت نموده است که آنحضرت فرمودند که جناب مظلوم کربلا قبل از شهادت با اصحاب
خود فرمودند که جدم رسول خدا بمن فرمودند که ای حسین زود باشد که بیرون روی بسوی عراق و آن زمینی است
که بتحقیق ملاقات نموده اند در آن زمین پیغمبران و اوصیای ایشان و تو شهید میشوی در آن زمین و شهید
میشوند با تو جماعتی از اصحاب تو و بعد از کلام چندی فرمودند که میباشی تو اول کسی که شق شود زمین و
بیرون آئی از زمین و موافق است بیرون آمدن تو با بیرون آمدن پلنگ امیرالمؤمنین و قیام قائم الحدیث و از
آنجمله حدیثی است که نیز از راوندی در کتاب مذکور از حضرت صادق ع روایت نموده که فرمودند روزی که

که امیر المؤمنین بجانب صفین توجه نمودند در بین راه بکوهی برخوردند ناگاه آن کوه شق شد و یک مرد سفید
بیرون آمد و سلام نمود و برگشت و رفت اصحاب عرض کردند یا امیر المؤمنین کیست صاحب این سر حضرت فرمودند
که یوشع بن نون است که از قوم خود ملتجی باین کوه شد تا این زمان باقیست در اینجا و باقی حدیث در
معجزات آنحضرت در مجلد نهم بحار الانوار نیز مسطور است و از آنجمله حدیثی است که باز از راوندی مرویست و
حاصل بعضی از آن حدیث این است که رسول خدا فرمودند که خالد بن سنان یکی از جمله انبیاء بود و بعد از آن
که قوم او اجابت او را نکردند بایشان گفت من در فلان روز خواهم مرد پس هرگاه مردم و مرا دفن نمودید
و سه روز از این مرحله گذشت قبر مرا باز نمائید مرا در آنجا خواهید دید پس هر چه میخواهید از من سئوال کنید از ما
کان و ما یکون الی یوم القیمه که من شما را خبر خواهم داد الحدیث و از آنجمله باز از راوندی مرویست که در زمان
امام حسن عسکری در سر من رای قحط و غلائی شد بحیثیتی که پس خلیفه آن زمان یعنی متوکل ملعون امر نمود
مردمان را و اهل مملکت خود را که بنماز باران بیرون شوند پس مردم سه روز پی در پی بطلب باران در
بیابان رفتند و دعای ایشان مستجاب نشد پس در از رفتن جاثلیق نصاری در روز چهارم بطلب باران
بیرون شد و در میان طایفه نصاری راهبی بود پس چونکه مشغول دعا شدند آن راهب دست خود را بلند نمود
بسوی آسمان فی الحال باران باریدن شروع نمود بعد از آن مقدمه مردم در شک و ریب افتادند که بدعای نصاری
باران بارید و بدعای ایشان نبارید و از این مرحله متعجب بودند در آن وقت خلیفه فرستاد که امام حسن عسکری را
از زندان بیرون نمودند بخدمت حضرت عرض کرد که امت جدت را دریاب که گمراه شوند بسبب این مرحله حضرت
فرمودند که دفع این شبهه از ایشان خواهم نمود ان شاء الله بعد از آن جاثلیق در روز پنجم باز با آن راهب در طلب
باران رو به بیابان نمود آنحضرت نیز با قلیلی از اصحاب خود بیرون رفتند همینکه باز طایفه نصاری مشغول
طلب باران شدند و آن راهب دست خود را بلند نمود آنحضرت امر نمود که دست او را گرفتند بعد آنحضرت از میان
انگشت سبابه و وسطی او استخوان سیاهی بیرون نمودند و آن استخوان را بدست خود گرفتند و فرمودند که حالا
باران طلب نما پس آن راهب طلب باران نمود و در آن وقت ابرها برطرف شد و آفتاب ظاهر شد پس خلیفه و مردمان
تعجب نمودند و عرض نمودند که این چه حکایت بود و این استخوان چیست فرمودند که این استخوان یکی از پیغمبران است
که در میان انگشتان راهب بود و این شخص راهب وقتی بقبر آن پیغمبر عبور نموده و این استخوان را برداشته و از خواص
او اینست که استخوان هر پیغمبری که ظاهر میشود باران از آسمان میبارد و از آنجمله حدیثی است که از ابن عیاش بن مروان روایت
که سهل بن سعید میگوید که وقتی از اوقات هشام بن عبد الملک مروان مرا از برای او چاهی حفر نمائیم پس چونکه در آنجا امر نمود که
بقدر صد قامت از آن چاه حفر نمودیم ناگاه سری ظاهر شد ما اطراف آن را کندیم دیدیم مردی بر بالای سنگی
ایستاده و لباسهای سفیدی در بر دارد و دست راست خود را بر سر خود نهاده است و دست او را از سرش برداشتیم
دیدیم ضربتی بر سر او واقع شده و خون تازه از او بیرون می آید پس ما دست او را بر همان موضع گذاشتیم خون
ایستاد دیدیم مرتبه دویم دست او را از آنموضع برداشتیم باز خون جاری شد باز دست او را برآنموضع گذاشتیم
خون ایستاد و هر وقت که دست او را از آنموضع جدا میکردیم خون جاری میشد و هرگاه برآنموضع میگذاشتیم
خون می ایستاد و بر لباس او نوشته بود که منم شعیب صالح پیغمبر خدا که مبعوث شدم بسوی قومی پس مرا زدند

و در این چاه انداختند و خاک در آن ریختند پس ما اینحکایت را نوشتیم بهشام و خبر دادیم او را بآنچه دیده بودیم هشام
در جواب ما نوشت شما او را در همان چاه بگذارید و بر او خاک نمائید و این امر را مخفی دارید و از آنجمله حکایت
ظاهر شدن دست پیغمبر آخر الزمان است و مجمل آن اینست که در وقتی که عمر بن الخطاب جناب امیر المؤمنین را به
مسجد پیغمبر آورد و ادعا مینمود آنحضرت را در بیعت نمودن با ابی بکر آنحضرت خطاب بقبر حضرت رسالت پناه
کردند و عرض کردند که یا ابن ام ان القوم استضعفونی و کادوا یقتلوننی یعنی ای برادر قوم مرا ضعیف گردانیدند
و نزدیک شد که مرا بکشند پس دستی از قبر حضرت رسالت بیرون آمد که همه شناختند که دست آنحضرت است و
صدائی ظاهر شد که شناختند که صدای آنحضرت است که یا ابا بکر اکفرت بالذی خلقک من تراب ثم من نطفه
ثم سویک رجلا و از آنجمله در اصول کافی در بابی که از اشراف بر قبر حضرت پیغمبر روایت شده که سقف مسجد منور
حضرت پیغمبر خراب شده بود و آن سقف مشرف بر مرقد مطهر آنحضرت بود و بجهت ساختن آن سقف عمله و کار
گران بالا میرفتند و پائین میآمدند بعضی از اهل مدینه از این مرحله از حضرت صادق سئوال نمودند که آیا
بالا رفتن جایز است حضرت فرمودند که دوست ندارم از برای احدی از شما اینکه بالا رود و مشرف شود بر قبر
حضرت پیغمبر و ایمن نیستم از اینکه ببیند چیزی را که باعث نور چشمش برطرف شود یا اینکه ببیند آنحضرت را
که بنماز و عبادت خود مشغول است و از آنجمله ظاهر شدن دست جناب امیر المؤمنین است از مرقد مطهر خود بجهت
دفع مرة بن قیس دمشقی و قصه او در میان عوام و خواص مشهور است و از آنجمله حدیثی است که علی بن ابراهیم بسند
معتبر روایت نموده است در باب تزویج فاطمه زهرا از ابی عبد الله ابراهیم و حاصل بعضی از مضمون آن اینست که
جناب پیغمبر در مقام تسلیه فاطمه فرمودند که یا فاطمه خدای تعالی بمن عطا کرده است در حق علی هفت خصلت او
اول کسیست که با من از قبر بیرون می آید و اول کسی است که با من بر صراط می ایستد و خطاب میکند بآتش جهنم که این را
بگیر و این را بگذار و اول کسی است که با من در بهشت داخل میشود و اول کسی است که با من می نوشد از شراب سر به مهر
الحدیث و از آنجمله حدیثی است که از عوالم نقل شده که حاصل آن این است که جناب پیغمبر فرمودند که ای فاطمه
ملائکه می آیند با علی و حمل بر سر قبر تو و تو از قبر بیرون خواهی آمد پس از این اخبار ظاهر شد که جسم علی بن ابیطالب
و جسم امام حسین و بدن نوح و عظام آدم و عظام یوسف و بدن یوشع بن نون و خالد بن سنان و بدن مطهر
پیغمبر آخر الزمان و فاطمه زهرا و حضرت رضا در قبور خود موجودند و مثل اینها بعد از تتبع در احادیث مثل
این اخبار یافت شود و چون بنا بر اختصار بود باین اکتفا نمودیم و جهت دویم اینست که این دو خبر را حمل بر تقیه
نمائیم بجهت اینکه ائمه علیهم السلام از بنی امیه و بنی العباس خائف بودند که مبادا هتک حرمتی یا نبش قبری نسبت
بآن بزرگواران واقع شود لهذا فرمودند که بدن انبیا و اوصیاء ایشان در قبور خود نمی مانند تا اینکه این خبر شایع
شود و ایشان قصد این مطلب ننمایند و شاهد بر این حمل اینست که جناب امیر المؤمنین بحسنین فرمودند که
مرا در شب دفن نمائید و موضع مدفن را هموار نمائید که کسی مطلع نشود و هم چنین مرقد مطهر آنحضرت مخفی بود
تا زمان حضرت صادق و آن بزرگوار شیعیان را بمدفن آن بزرگوار مطلع گردانید چنانچه باسانید معتبره از
محمد بن قولویه در کامل الزیاره و شیخ مفید در ارشاد و سید بن طاوس در فرحة الغری نقل شده است و شیخ
مفید در ارشاد فرموده که بعضی از شیعیان از حسنین سئوال نمودند که میخواهیم علانیه ملاحظه نمائیم آنچه را

احوال ربیع بن خثیم کوفی

شما ملاحظه نمودید پس فرمودند موضعیکه پدر بزرگوار خود را دفن نمودیم نظر بوصیت آنحضرت اثر از بر طرف
نمودیم و بعد فرمودند است که علت اینکه اثر دو حسنین را امر نموده بود باین علم او بود بعاقبت ابن مروان
اینست که استخفاف و هتک حرمتی از اعدا بالنسبه بایشان واقع خواهد شد چنانچه از داود عباسی شد
وحکایت از شیخ طوسی در باب زیادات از تهذیب نقل نموده است و همچنین مرة بن قیس دمشقی قصد نبش
مرقد مطهر آنجناب را نمود و قصه او مشهور است و همچنین آنچه از متوکل ملعون بالنسبه بمرقد مطهر سید الشهدا
روحی له الفدا واقع شد مشهور است که امر نموده بود که شیعیان و دوستان را از زیارت آنحضرت منع
نمایند چون دید که با وجود اینمرحله باز مردم از زیارت ممنوع نمیشوند امر نمود که مرقد شریف آنحضرت را از دا
نمایند تا اثر قبر شریف برطرف شود و هر چند آب را بآن زمین مقدس جاری می نمودند آب جرات پیش آمدن نمیکرد
و از غایت دهشت حیران بود و باطراف قبر شریف میگردید و جرات نزدیکی نمیکرد و از این جهتست که آن موضع را
حایر نامند و همچنین شناعت و خرابی که از مخالفین بالنسبه بزائرین ثامن الائمه علیهم السلام واقع میشد
و در حدیث سیام پاره از آن گذشت و همچنین بالنسبه بباقی ائمه علیهم السلام چنانچه از شیخ بهائی نقل شده
است و در اینمقام فرموده است غیر از اینها که صادر شد از اعادی و دشمنان ائمه بالنسبه به
قبور مطهره ایشان از منع نمودن زوار ایشان و استخفاف بآثار ایشان و چون بنا بر اختصار بود بهمین اکتفا
شد و بحمدالله تعالی با وجود یکه مخالفین و اعادی دین اینقدر سعی و کوشش در برطرف شدن آثار و استخفاف زوار
ایشان مینمودند حال مراقد مطهره ایشان چون آفتاب که در وسط السماء جلوه نماید مراقد مطهره و مضاجع منوره
ایشان درخشنده و لامع است تا که بدین آفتاب را چه نسبت بایشان بلکه آفتاب کسب ضیا و انوار از ایشان
مینماید یریدون لیطفئوا نور الله بافواههم والله متم نوره ولو کره الکافرون و امّا بیان ثانی که حال ربیع
بن خثیم الثوری الکوفی باشد خواهد آن است که آنجناب از جمله اخیار و زهاد بودند و قادح صریحی بالنسبه به
ایشان بنظر نیامده از کتب رجال و غیره مگر عبارت طریحی در مجمع البحرین که اشعاری دارد و لکن جواب از
آن بعد از نقل عبارات ایشان خواهیم داد و در کتاب مجالس المؤمنین مسطور است که در کتاب خلاصه مسطور
است که او از زهاد و تابعین بوده و در کتاب کشی مسطور است که شیخ اجل فضل بن شاذان فرموده از زهاد
ثمانیه پرسیدند گفت هشت نفر بودند از ایشانست ربیع بن خثیم و هرم بن حیان و اویس قرنی و عامر بن
عبد قیس بودند که از اصحاب زهاد و اتقیاء حضرت امیرالمؤمنین بودند و دیگری ابو مسلم خولانی و او
فاجری بود مروانی صاحب معویه بود و مردم را بحرب امیر ترغیب مینمود و روزی با آنحضرت گفت مهاجر و
انصار اکثر بر عثمان خروج کرده بودند مدت ما بده که ایشانرا بکشیم چون آنحضرت اباء نمود گفت الآن
طاب الضراب انما کان وضع فخا و مصیدة یعنی الآن ترغیب قوم بمقاتله علی بن ابیطالب بر ما خوش و آسان
شد چونکه از این ابای او معلوم شد که قتل عثمان بسبب حیله او بود که نهاده بود و دیگری مسروق بن
الاجدع که تمغاجی معویه بود در اثنای اشتغال او بامثل در صیادی فرمرد و قبر او آنجاست و دیگری حسن
بصری بود و او هر طائفه بمقتضای هوا و هوس ایشان همراهی مینمود و آنرا وسیله کسب ریاست دنیوی مینمود
و بایشان انیس قلبه نبود و دیگری اسود بن زید بود در تاریخ ابن اعثم کوفی مسطور است که آخر نایبی از نواب

مدح خواجه ربیع حدیث مشهور

امیرالمؤمنین که در وقت عزیمت او بجانب شام رسید ربیع بن خثیم بود که از ولایت ری با چهار هزار مرد مصلح و
مکمّل بخدمت آنجناب آمد و چون بملازمت امیر رسید آنحضرت مردمان را برفتن شام و جنگ معویه
ترغیب نمود و قبر شریفش در کنار رودخانه نزدیک بمشهد مقدس واقع است و از ثقات آن دیار شنیده
شده که در وقتیکه حضرت امام الانس و الجان علی بن موسی الرضا با مامون عباسی در طوس بودند به
زیارت خواجه ربیع توجه مینمودند و یکی از فضلا و شرفا انتهی مؤلف گوید در یکی از کتب دیدم که یکی
از سلاطین از احوال ربیع از مرحوم بهائی سؤال نموده بود شیخ در جواب فرموده اند که حدیثی بما رسیده
که جناب امام رضا فرموده اند که نیامدم بخراسان مگر بجهت زیارت ربیع و مؤید این است فقره که در بقعه
شریفه ربیع نوشته شده که قال الرضا ما حصل لی القدوم بخراسان الا زیارة الربیع و مرحوم علامه در
خلاصه فرموده است که او از زهاد ثمانیه است و قاعده علامه در خلاصه این است که دو باب عنوان فرموده است
باب الممدوحین و باب المذمومین و این را در باب ممدوحین نقل نموده اند که بنا بر این ربیع از اربعه
ممدوحین است و این دلالت بر عظمت شان او می نماید و همچنین مرحوم میرزا محمد در رجال وسیط فرموده است
که ربیع یکی از زهاد ثمانیه بوده است و اینکلام را از کشی نقل نموده است و بعد از آن از فضل بن شاذان
نقل نموده که او با علی بن ابیطالب بود و از زهاد و اتقیاء بود و همچنین در رجال کبیر اشعاری بمدح و
مثال و دلیل دیگر بر مدح و خوبی او نزد که اور این است که جماعتی از ثقات علما در آداب و اخلاق استشهاد
بقول و فعل ربیع نموده اند و این نهایت مدح و خوبی اوست بلکه در اینمقام تالی مرتبه معصومین میباشد
از آنجمله در معراج السعادة و غیره در مقام استحباب سکوت استشهاد باین نموده اند که ربیع کاغذی در
نزد خود میگذاشت و هرچه میگفت در آن مینوشت چون شب میشد حساب تکلمات خود را مینمود و می گفت
آه آه نجی الصامتون و بقینا یعنی خاموشان نجات یافتند و ما نجات نیافتیم و از آنجمله در خلاصة الاذکار در
مبحث استغفار مرحوم فیض فرموده که باید مستغفر در حال استغفار با توجه و حضور قلب باشد و الا
مرتکب گناه و دروغی شده و استشهاد نموده بقول ربیع قال الربیع بن خثیم رض لا یقل احدکم استغفر الله و
اتوب الیه فیکون ذنبا و کذبا بل یقول اللهم اغفرلی و تب علی یعنی بدانکه استغفر عن قلبه لا یستحضر
طلب المغفرة و لا یلتجأ الی الله بقلبه فیکون ذلک ذنبا و اذا قال اتوب الیه و لم یتب فذلک کذب الی آخره و لفظ
رضی الله عنه در کلمات علما قرینه دیگر است بر مدح و از آنجمله شیخ بهائی در کشکول در مدح عزلت استشهاد
بفعل ربیع نموده و گفته قال سلیمان الدارانی بینما الربیع بن خثیم جالس علی باب داره اذ جاءه حجر فصک وجهه و
شجه فجعل یمسح الدم عن جبهته و یقول لقد وعظت یا ربیع فقام و دخل داره فما خرج حتی اخرجت جنازته و هم
چنین در مقام دیگر فرموده است که گریه و تضرع ربیع بسیار می نمود بحدیکه مادر او بآن ربیع گفت
ای مادر مگر تو کسیرا کشته که اینقدر گریه میکنی بگو بمن که بروم بسوی اهل مقتول و طلب عفو کنم که از تو بگذرند
والله ای مادر اگر اهل مقتول بدانند که تو اینقدر گریه میکنی از تو خواهند گذشت ربیع گفت بلی ای مادر
من نفس خود را کشته ام و شیخ ابو علی در رجال خود احوال او را در احوال اویس قرنی نموده و در آنجا فرموده است
کانوا زهادا اتقیاء و در عنوان ربیع از مختصر ذهبی نقل نموده که ربیع که در خانه خود قبری حفر نموده بود

شهر طوس

و هر وقت قساوت قلب او عارض میشد داخل آن قبر میشد و میخوابید بقدریکه خدا میخواهد بعد که مر
می نمود ای پروردگار من برگردان مرا بدنیا شاید عمل نمایم عمل صالحی در آنچیزیکه ترک نمودم در دار
دنیا و بجانب او رد و بعد از آن نفس خود را مخاطب میساخت و میگفت ای ربیع حال بدنیا برگشتی پس بکن
از عمل صالح آنچه را ترک نموده و این حالت مدح است از برای او و این مرتبه کملیت در علم و عدالت و بعضی از
اهل رجال درباره او توقف فرموده اند مثل علامه مجلسی ره در وجیزه و بحال [illegible] که هست در کلام طریحی
در مجمع البحرین و الا غیر از ایشان ذم او در حال قادح صریحی بنظر نرسیده و محل کلام ایشان اینست که بعد از آنکه
جماعتی از اصحاب عبدالله بن مسعود که در جنگ صفین بخدمت امیرالمؤمنین مشرف شده بودند و در میان
ایشان بود ربیع بن خثیم ایشان عرض نمودند انا قد شککنا فی هذا القتال مع معرفتنا بفضلک و لا غنی بنا
و لا بک عن قتال المسلمین فبعد از این کلام عرض نمودند ما را مفوض فرمائید بعضی از سرحدات را که با دشمنان
دین مقاتله نمائیم بعد از آن حضرت امیرالمؤمنین سرحد ری را بایشان مفوض فرمودند و اول علمی که بجانب ری
راست شد علم حضرت امیر ربیع بود و بعد از این مقدمه مینماید که بنابراین العیاذ بالله ربیع از جمله مشککین
و جواب از این ممکنست بچند وجه اول اینکه خود طریحی بلفظ بنابراین العیاذ بالله فرموده اند و معتقد ذم او
نبوده اند و ثانیا اینکه بر فرض که این حکایت اصلی داشته باشد شاید که توبه کرده باشد چنانکه از حاشیه
رجال کبیر که در این باب بعنوان [illegible] معلوم میشود و ثالثا اینکه بودن ربیع در میان جمعی که اینکلام
از ایشان صادر شود قدحی بالنسبة بربیع نخواهد بود و دیگر اینکه لفظ انا شککنا فی هذا القتال ظاهر در
این است که ما شک داریم که آیا غالب بر خصم میشویم یا مغلوب خواهیم بود نه در حقیت قتال خلاصه کلام
نظر بمدایح کثیره و قصص [illegible] مرد و خلاصه و هم چنین میرزا محمد در رجال وسیط و شیخ بهائی در
[illegible] منسوب بشیخ و عدم قادح صریحی در مقام هرگاه قطع بعظمت شان و عدالت قدر ایشان هم
لا اقل [illegible] حسن حال [illegible] خصال الحمیده [illegible] موضوع [illegible] و کسی خلاف ننموده
و قرینه دیگر بر خوبی ایشان اینست که این بنائی که الان بر بالای مرقد ایشان نهاده اند از اعمال سلاطین
صفویه است و ایشان با حسن حال و عقیده او را بر خود قطعی نمیدانستند چنین عملی نمینمودند و از سیاق
ایشان معلوم است که اشخاص فاسد العقیده و اهل تسنن را اشعاری و بنائی ننموده اند و معلوم میشود
که این اعمال را بمشورت و رای علمای اعلام عصر خود می نموده اند و قرینه دیگر بر خوبی ایشان اینست که هر ساله
جمع کثیری از [illegible] و دین و صلحا و علما بزیارت و مرقد و این دیدن و دانی شده است و هیچیک از علماء عصر
ایشان را منع نمی نمایند بنابراین هرگاه کسی بزیارت ایشان برود نظر باینکه زیارت برادران ایمانی و
صالحین ایشان مستحب است از باب [illegible] مثاب و ماجور خواهد بود بلکه هرگاه در رفتن ریاضتی
بکشد و بتوجه تام بمرقد او حاضر شود شاید فیضی باو برسد چنانچه ملا عبدالرزاق در مبحث معاد از گوهر
مراد فرموده که از [illegible] هرگاه بتوجه تام بمرقد [illegible] کاملی حاضر شود و این حضور مرقد او حضور صحبت او داند
لامحاله از فیض مزید [illegible] نفس [illegible] استعداد لامحاله او مستفیض میشود چنانکه نقل
نموده اند که شاگردان ارسطو هر وقت مسئله بر ایشان مشکل میشد بر سر قبر آن حکیم ربانی میرفتند

مبالغه مینمودند و از این بنا که صاحب [illegible] ایشان بر ایشان منکشف میشد جناب اقدس [illegible] بنفس
کامل شده در علم و عمل بهمه شیعیان عطا فرمایند اما بنابر [illegible] که ابتدای بنای بقعه شریفه و عمارات باشد
ظاهر اینست که در زمانیکه حضرت امام رضا از مدینه طیبه مرحله پیمای مرو میشدند اصل این قبه شریفه
در همین موضع مقدس که حالا می باشد مشهور بقبه هارونیه بوده چنانچه از روایتی که سابقا در خصوص
ورود آنحضرت و [illegible] ابا الصلت [illegible] از عیون نقل نمودیم معلوم میشود و لفظ آنروایت اینست
ثم دخل دار حمید بن قحطبة الطائی و دخل القبة التی فیها قبر هرون الرشید الی آخر الحدیث و هم چنین از حدیث
که آنحضرت زهر داده شده و مفوض بحضور مامون نمودند و مامون آنحضرت را اکرام و تعظیم نمود
حسن بن جهم میگوید بعد از تفرق مجلس بانحضرت عرض نمودم که حمد میکنم خداوند را که مامون را مطیع
شما گردانید حضرت فرمودند ابن جهم مغرور نشوی تو را آنچه دیدی از اکرام و تعظیم مامون نسبت
بمن زیرا که او زود باشد مرا از زهر شهید نماید حسن بن جهم میگوید این سخن را مخفی داشتم تا زمانیکه آنحضرت را
مامون در طوس بزهر شهید نمود و دفن در دار حمید بن قحطبة الطائی فی القبة التی فیها قبر هرون الی جنبه
و هم چنین روایتی که وقت مراجعت آنحضرت از مرو شاهجان با مامون و نزول بارض سناباد وارد نمودن
آنحضرت با اباصلت هروی که از جهت جانب قبر هرون داخل این قبه مبارکه گردید [illegible]
بجهت اینکه محل مدفن شریف خود را به اباصلت معلوم فرمایند معلوم میشود و آن روایت را سابقا بتمامه بیان
نمودیم و بعضی از روایت این است یا اباصلت ادخل هذه القبة التی فیها قبر هرون الی آخر الحدیث و غیر آن
اخبار از احادیث دیگر که دلالت بر این مطلب و اینکه در السنه و افواه عوام مشهور و معروفست که این قبه
مبارکه از بناهای اسکندر ذی القرنین است تا بحال بمأخذ درستی بر نخورده ام و شاید وجه آن این باشد
که چون مرو شاهجان که از اعظم بلاد خراسان بوده از جمله شهرهائیست که اسکندر ذی القرنین بنا نمود
چنانچه در معجم البلدان مسطور است و سریر سلطنت او در آن شهر بوده بلکه سریر سلطنت پادشاهان عجم
بعد از اسکندر نیز در آن شهر بوده و از غایت خوبی و خوش هوائی آن بلد را بروح الملک نام نهاده یعنی جان
شاه و باعتبار تقدیم مضاف الیه شاهجان نام شده باری چون اسکندر از جمله نیکان و مقربان و محبوب
خداوند عالمیان بوده و بالهام غیبی شاید بر او معلوم شده باشد که در این ارض فیض قرین یکی از ائمه معصوم
طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین مدفون خواهد شد بجهت یافتن این فیض کبری و فضلی بجهت او حاصل
شود در این ارض فیض قرین بلده بنا نهاده موسوم بسناباد چنانچه سابقا حدیثی که دلالت بر این داشت
نقل نمودیم و بعضی از آن حدیث اینست یدفن بمدینة بناها العبد الصالح الاسکندر ذی القرنین بلدة بارض
طوس یقال لها سناباد مضجعه [illegible] الی آخر الحدیث و هم چنین حدیثی که صدوق ره در کتاب اکمال الدین و اتمام
النعمة روایت نموده که نظیر این روایت است قال فیه یقتل عفریت منکر و یدفن بالمدینة التی بناها العبد الصالح
ذوالقرنین و یدفن الی جنب شر خلق الله الی آخره پس از این روایت ظاهر شد که اسکندر بنا بلده نهاده نه قبه مبارکه
و این سبب اشتباه مردم شده در بلده بقعه والله العالم باری آن قبه مبارکه که از جمله محدثات حمید بن قحطبه
طائیست که از جانب طوس والی طوس بود و از برای هارون بنا نهاده بود چنانچه صاحب مجالس المؤمنین در احوال

بوده

شفا دادن حضرت پسر سلطان سنجر را

شیخ کمال الدین حسین خوارزمی فرموده است که در تواریخ مسطور است و بر السنه و افواه جمهور خصوصا اهل خراسان مذکور است که تا قریب چهارصد سال بر سر قبر حضرت امام رضا عمارتی لایق نبوده و اند اساسی که بوده از محدثات حمید بن قحطبه طائی بود که در زمان هرون الرشید حاکم طوس بود و چون هرون الرشید وفات یافت او را در خانه حمید مذکور دفن نمودند و بعد از این حضرت امام را در همان خانه مدفون ساختند و این عمارت عالی که الحال بر سر ضریح مطهر حضرت امام رضا موجود است از آثار شرف الدین ابوطاهر قمی است که وزیر سلطان سنجر بوده و بنا بر اشارت غیبی که تفصیل آن بر زبان اهل زمان است بنای آن نموده و تعمیر محراب مسجدی که بر بالای سر روضه منوره است نیز باشاره آنحضرت بوده و نیز بتعلیم علمای شیعه بوده و صورت قبر منور و صندوق مطهر معطر آنحضرت مکرر تغییر یافته انتهی کلامه و از بعضی از کتب تواریخ نقل شده که از برای سلطان سنجر یا از برای وزیر او چنانچه در وسیلة الرضوان است پسری بود که ناخوشی دق داشت و اطبای عصر چاره آن ناخوشی را بتفرج و صید نمودن دیده بودند و روزی آن پسر با غلامان خود در بیابان مشغول نخچیر تازی بود که آهوئی از پیش کمند اطاعت سلطان زاده باز کشیده و بنای گریز نهاد و سلطان زاده بتعقیب آن آهو اسب خود را در آن جولان بجست و خیز در آمده رو به بیابان طوس نهاد پسران پادشاه آنجوان را تعاقب نموده بود و دست از گرفتن آن بر نمیداشت آهو چون ابواب چاره از چهار جانب بر روی خود مسدود دید عزیمت سمت بقعه مطهره و مرقد معطر امام الانس والجن علی بن موسی الرضا نمود و خود را بمکان و محوطه که اکنون است رسانید سلطان زاده بتعقیب آهو رسید هر چند خواست که پا را صید آن آهو را بچنگ در آورد ممکن نشد و اسبهای ایشان نیز جرات دخول بر آن مکان شریف ننمودند سلطان زاده متحیر شد که شاید سری در این مقدمه باشد که حیوانات بعضی پناه باین مکان میبرند و بعضی جرات دخول نمی نمایند بغلامان خود گفت پیاده شوید تا با ادب و احترام تمام داخل این بقعه شویم غلامان بفرموده سلطان زاده پیاده شدند و داخل آن بقعه عرش درجه گردیدند بکف دست و صورت و مژگان گرد و غبار آنمکان را بر طرف نمودند صورت قبر مطهر حضرت نمودار گردید سلطان زاده خود را بر روی آن مرقد شریف افکند و دوای درد خود را از صاحب آن قبر مسئلت نمود و تضرع و زاری بدرگاه قاضی الحاجات نمود خداوند عالم ببرکت آنحضرت او را از آن مرض شفا داد و بالکلیه آن ناخوشی از او دفع شد و سلطان زاده از شوق و شعف نشاطها نمود و عریضه بوالد خود نوشت که مژده باد که در بیابان طوس مرقد مطهر جناب امام رضا ظاهر و هویدا گردیده و خدا ببرکت آن مرقد از آن مرضی که داشتم شفا داد و ما در همین جا اقامه مینمائیم تا بنایان ما هر جا باشد و عمله و کارکنان بزودی روانه این سمت نمایند تا بنای بقعه و عمارت و شهری شود و اینعمل یادگار از ما بماند سلطان سنجر بعد از وصول نامه شکر باری تعالی نموده و امر نمود که کارکنان و بنایان روانه آن سمت نمودند و بقعه و بارگاه بر سر قبر مطهر آنجناب بنا نهادند و شهربند کوچکی نیز بنا نمودند و این حصار شهر که الآن موجود است از سلاطین صفویه است که در عهد ایشان شهر مشهد مقدس را ابراز نمودند و حکایت میرزا جعفر مشهور است و در کتاب انتساب النواصب مذکور است و مشهور است که گنبد مبارک مطهر منور مقدس امام ضامن علی بن موسی الرضا در زمان سلطنت و پادشاهی او بوده و در زمان او ساخته شده

وتمام

اشخاصی که بنا و تعمیر مشهد مقدس نمودند

وتمام الحال باقیست و در کتاب مجالس المؤمنین مذکور که گنبد مبارک آنحضرت از آثار شرف الدین ابوطاهر قمی است که وزیر سلطان سنجر بوده و در کتاب مجالس المؤمنین از جامع التواریخ نقل نموده که مرقد شرف الدین در جوار روضه حضرت امام رضا واقع است و در نواحی مشهد مقدس سنوی قریه و قصبه از ادرار وزیر بود که او را و صاحب کتاب زینة المجالس که در سنه اربع والف تألیف نموده که جامع کامل التواریخ گوید که سبکتکین گنبد امام همام حضرت امام رضا را خراب کرده و مردم طوس خلایق را از زیارت امام منع میکردند و شیعه ممنوع شده در خفیه و پنهان نموده بان روضه جنان و آنمکان بهشت نشان رسانیده بزیارت آنحضرت شرفیاب میشدند نظم یک طواف مرقد سلطان علی موسی الرضا هفت هزار و هفتصد و هفتاد حج اکبر است تا شبی سلطان محمود حضرت اسد الله الغالب و مطلوب کل طالب امیر المؤمنین علی بن ابیطالب را در خواب دید که اشاره بان گنبد خراب کرده فرمودند تا کی چنین خراب خواهد بود و صبا آنروز سلطان محمود معماران را طلبید بطوس فرستاد تا عمارتی که اکنون بر سر قبر منور حضرت امام رضا است بنا نهاده باتمام رسانیدند و پسر حمید سوری خراسانی سرکار عمارت بوده و شیخ کمال الدین خوارزمی در ثواب زیارت شاه خراسان فرموده یک طواف درش از قول رسول ثقلین تا بهفتاد حج نافله یکسان باشد انتهی کلامه و علامه مجلسی ره در کتاب تذکرة الائمه در احوال آن بزرگوار فرموده است و مرقد مطهرش در سناباد طوس از ولایت خراسان میباشد که الحال بمشهد معروفست و بنا بر آن قبه محترمی بوده است و بعضی از پادشاهان دیالمه و آل بویه تعمیر مزار کثیر الانوار آنحضرت نموده اند و آبادانی و وسعت این شهر را الجایتو سلطان ملقب بسلطان محمد خدابنده ابن هلاکو خان از ملوک مغول گذاشته و اول پادشاه شیعه است از ترکان چنگیزی مؤلف گوید سلطان محمد خدابنده و سلطان غازان برادر هر دو شیعه بوده اند چنانچه در مجالس المؤمنین نقل نموده و سلطان محمد خدابنده پسر ارغون خان ابن اباقا خان ابن هلاکو خان بود و نسبت دادن سلطان محمد خدابنده بهلاکو خان با اینکه او جد پدر او بود بنابر شهرت یا عنایت اشتهار هلاکو خان بوده چنانچه این قسم نسبت بسیار است و معنی الجایتو فرخنده است چون در وقت ولادت او که در بین سرخس و مرو بود جماعتی از تشنگی مشرف بر هلاکت بودند در آن وقت باران نافع بارید که مردم بسبب او گرانی سعادت بروی نمود و فرخنده شد مثلهذا ملقب بالجایتو شدند و دیگر آنکه در زمان دولت او تمام رعایا و برایا معمور و در رفاه بودند بآری و بعد از چند سطر فرموده و از زمان الجایتو سلطان تا ایام خروج سلاطین صفویه اکثر پادشاهان شیعه بوده اند که تعمیر عمارات این بقعه متبرکه را می نمودند خصوصا سلاطین صفویه و آل سنجر و آل بویه و غیره و تجدید عمارات این بقعه مطهره را امیر تیمور گورکانی و امیر شاه رخ ولد او نیز نمودند و آنچه ظاهر میشود امیر تیمور نیز شیعه بوده انتهی کلامه و در بعضی از کتب معتبره نقل شده که چون پادشاهی بامیر تیمور قرار گرفت شهر طوس را خراب کرده و ساکنان او را بسناباد آورده و در آنجا ساکن نمودند و در وقتی که شاه رخ ابن امیر تیمور در هرات بر سریر سلطنت قرار گرفت زوجه او گوهر شاه بگم پسر ارجمند خود بایسنغر میرزا را فرستاد که بتعمیر روضه منوره بپردازد و دار الحفاظ و دار السیاده و مسجد را نیز بنا نهاد و در نهایت متانت و استحکام باتمام رسانیدند و بجهت خدمه و مسجد موقوفات تعیین نمود و بعد از آن سلطان حسین میرزای بایسنغری با ضعاف عمارات و ازدیاد وظایف و موقوفات قیام نمود و هریک

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی جعل الحسین سفینة النجاة العالمین وفضل قطرات دموع الباکین فی رزیته علی اللؤلؤ الثمین الرهین وانطق ملهوف لسان الذاکرین بحر فا لقلوب المستمعین وبین بشهادة امناثر فی ریاض الشهادة احتجاجنا علی المعاندین وعیون الباکین فی مصیبته بحر یخرج منهما اللؤلؤ والمرجان ولطفا بقطرة منها شعلات الجحیم ولهبات النیران والصلوة والسلام علی محمد وآله سادات اهل الجنان ولعنة الله علی اعدائهم ومخالفیهم بعدد ذرات الامکان **امّا بعد** چون اینذره بیمقدار خادم اخبار و آثار ائمه اطهار علیهم السلام الملتمس بغفران الملک الغنی نوروز علی بن حاجی محمد باقر البسطامی شرحی منیف و مزجی لطیف بر اشعار دوازده بند مرحوم بحر العلوم رحمه الله مرقده الشریف که مسمی بود بسفینة النجاة بر رشته تحریر در آورده بودم وچون آن شرح مبسوط بود خواستم که وجیزه که مشتمل بر معانی الفاظ وکلمات در دوازده بند آن قصیده جلیل باشد و زیاده از بیان معانی و مقصود آن بزرگوار نباشد ایراد نمایم که این وجیزه نظیر فهرستی باشد از برای آن کتاب و بعد از ترجمه کلام آن سید بزرگوار غالبا اشاره اجمالی نموده ام بانچه در سفینة النجاة تفصیل آن مسطور است بسبب ایجاز تا جمیع قارئان و ذاکرین و وعاظ را استنساخ وضبط آن آسان باشد و چون صحیفه پیوسته در جیب وبغل ایشان باشد که ضبط و حفظ آن اقدام نمایند لهذا بتحریر آن پرداختم و مسمی نمودم بلؤلؤ الثمین فی ذکر مناقب الحسین وچون جمیع اشعار دوازده بند آن سید بزرگوار موافق آنچه در بیاضی که در نزد بعضی از احفاد عالی مقدار آن سید بزرگوار بود یافتم یازده بند بود که هر بندی مشتمل بر دوازده بیت بود که همه با یکدیگر بیتی دوبیت بود بترتیب همان بیاض ایراد مینمائیم

بند اول

اَللهُ اَکبَرُ مَاذَا الحَادِثُ الجَلَلُ
وَقَدْ تَزَلْزَلَ سَهْلُ الاَرضِ وَالجَبَلُ

یعنی خداوند بزرگتر از آنست که وصف کرده شود چه چیز است این حادثه عظیمه و واقعه جلیله که از هیبتها هموار وکوههای نا هموار و در اینمقام ترلزل و اضطراب جمیع اشیاء در اینجا ذکر شده علی و سرّ اینمطلب و اینکه اضطراب و تزلزل عیال و اطفال آن سرور مظلوم مان در سه موضع زیادتر از همه مواضع بود و در سفینه

مَا هٰذِهِ الزَّفَرَاتُ السَّاطِعَاتُ اَسیً
کَاَنَّهَا شُعْلَةٌ تُحیِیهَا شُعَلُ

یعنی چیست این نالهای که بلند است از روی حزن و اندوه که گویا شعلهایست از آتش که انداخته میشود بسبب آن شعلها شعلهای آتش دیگر و این کنایه از کمال اشتعال شعله است که از نفس آن شعلها شعله دیگر اشتعال میشود و در اینمقام احادیث طینت و اینکه شیعیان از فاضل طینت ائمه خلق شده اند و علت آه کشیدن و دیدن اشکبار ایشان در این مصیبت ذکر نموده ام

مَا لِلعُیُونِ عُیُونَ الدَّمعِ جَارِیَةٌ
مِنهَا تَخُدُّ خُدُوداً حِینَ تَنهَمِلُ

یعنی چه شده است چشمها را که چشمهای اشک جاریست از چشمها و میشکافند آن اشکها صفحه رویها را که جاری میشوند و سیلان مینمایند و در اینمقام گریستن اشیاء را از ما سوی الله ملکه کرده و منافقین

واشجار

واشجار و جمادات نیز که چشم روزگار بر او فاش میگریست خون میگذشت از سرا پرده آن کربلا ذکر نموده ام

مَاذَا النُّوَاحُ الَّتِی غَطَّ القُلُوبَ بِهَا
هٰذَا الضَّجِیجُ وَذِی الضَّوضَاءُ وَالزَّجَلُ

یعنی چه چیز و از چه جهت است این نوحهائی که شکافته است دلها را و چه چیزهاست این آوازها و فریادها باز این چه شور است که در خلق عالمست باز این چه نوحه و چه عزا و چه ماتمست و در اینمقام تعزیه داری سرود که دوازده در رحبه سبت ذکر نموده ام و هم چنین اخبار وارده در هر در رحبه را بتفصیل ذکر نموده ام

کَاَنَّ نَفخَةَ صُورِ الحَشرِ قَد فَجَأَت
فَالنَّاسُ سَکرَی وَلَا سُکرٌ وَلَا ثَمَلُ

یعنی گویا دمیدن اسرافیل در صور قیامت واقع شده و برخورد بمردم ناگهان پس مردم مستند ولی خود مست نیستند که عقل را زایل کند بکلی و ثمل حالتی است که از سکر حاصل میشود و عقل را بکلی زایل مینماید و اینمعنی مقتبس از اینه شریفه است که فرموده است خدای عز وجل و یوم تری الناس سکاری وما هم بسکاری و محتملست که خوانده شود سکر بفتح سین و ثمل بکسر میم اسم فاعل از ثمل یثمل کفرح یفرح یعنی مردم مست و مدهوشند و حال آنکه شخص مستی نیست و در اینمقام افعال مردم را در ایام عاشورا در تعزیه داری آن سرور ذکر شده که گویا نمونه قیامت در دنیا بعید نیست این مستحق عام که ماه محرم است که مرتبه آن کمتر از مصیبت صاحب...

قَد هَلَّ عَاشُورُ لَو غُمَّ الهِلَالُ بِهِ
کَاَنَّمَا هُوَ مِن شُومٍ بِهِ زُحَلُ

یعنی تعجب که ظاهر شد ماه محرم و هویدا شد عاشورا که گویا از شدت شومی که مر آن هلالست زحل است مر هلال را و محصل معنی آنست که هلال محرم ظاهر شد در نهایت شامت که گویا آن ستاره زحل که کوکبیست بسبب آن محرم که اش پنهان شده بود و ظاهر نشده بود و نسبت دادن زحل را بشومی بنا بر اصطلاح منجمان است والا اخبار بعضی روایات اهل بیت علیهم السلام ظاهر میشود خلاف آنست چنانچه اخباری که در تفسیر والنجم الثاقب وارد شده است دلالت دارد از کتاب خصال نقل شده که از ابان بن تغلب روایت شده است که روزی من در خدمت سراسر سعادت حضرت صادق بودم شخصی از اهل یمن بملازمت حضرت آمد و بعد از گفتگوی بسیار حضرت از او پرسید که در نزد شما زحل چه نوع ستاره ایست یمانی گفت زحل نزد ما ستاره ایست نحس حضرت فرمود این سخن را مگو زیرا که زحل ستاره امیر المؤمنین است بلکه ستاره جمیع اوصیا است والنجم الثاقب که خدا تعالی در قرآن مجید فرموده در اینوقت یمانی پرسید که مراد از ثاقب چه چیز است حضرت فرمود که زحل در آسمان هفتم است و چون ضوء خود آسمانها هفتم را ثقب میکند تا اینکه ضوء آن بر آسمان دنیا میرسد بنا بر این حضرت آنرا بثاقب وصف کرده و وجه جمع بین میان این اخبار و کلمات اهل نجوم بخاطر رسیده بود که اینمقام گنجایش آن ندارد و در بعضی مؤلفات خود بیان نموده ام

شَهرٌ دَهَی ثِقلُهَا مِنهُ دَاهِیَةٌ
ثِقلُ النَّبِیِّ حَصِیدٌ فِیهِ وَالثِّقلُ

یعنی این شهریست که جن و انس را ببلیه عظیمه مبتلا نموده و عترت پیغمبر و کلمهای چمن نخل بشر را بداس جفا از چمن انس و روقطع نموده و بسبب آن کلها از چمن رسالت احکام قرآن از صلوة و صیام و شعایر اسلام معطل گردیده و ملخص معنی آن که اینماه ماه محرم ماهیست بسیار شوم که دو امر نفیس بیمانند از دو رامین که عترت رسول مختار و کلام خداوند جبار باشد از شامت اینماه بنا بر فنا دادند تا عترت اطهار حضار

شده اند و بر افتاده اند از روی زمین و اما کلام الله مجید که عمل بمنما ید و حصا هر چیزی بحسب او است
حصا اهل بیت شهادت ایشان است و حصا کتاب الله عمل نکردن باو است و در اینمقام و جای دیگر زیارت قبور مطهره ائمه را با نکشت مشابه ساخته و در سفینة النجاة ذکر کرده ام

فامت قیامة اهل البیت وانکرت
سفن النجاة وفیها العلم والعمل

یعنی برپا شد قیامت اهل بیت حضرت رسالت پناه در زمین کربلا و شکست کشتیهای نجات خدا یعنی که در آن کشتیها بود علم و عمل محتشم کشتی شکست خورده طوفان کربلا در خاک و خون فتاده بمیدان کربلا و در اینمقام ذکر نموده ام که سفینة النجاة حضرت امام حسین است و پیغمبر خدا فرموده است مثل اهل بیتی کمثل سفینة نوح من رکبها نجی و من تخلف عنها غرق و مناسب در اینمقام بیان حدیث میباشد کشتی نوح الی آخره میباشد و هم در پنج موضع اضطراب و انقلاب آن سفینة النجاة بیشتر از مواضع دیگر بود و تفصیل آن

وارتجت الارض والسبع الشداد وقد
اضاب اهل السموات العلی الوجل

و فی بعض النسخ بجای الوجل الزلل است یعنی بلرزه و اضطراب در آمد زمین و هفت آسمان که بنیان محکم قوی دارند و بتحقیق که رسید اهل آسمانهای بلند را ترس و بیم و در اینمقام تضرع و ابتهال ملائکه وقتیکه آنسرور در خاک و خون افتاده بودند بدرگاه خدا و رفع اضطراب ایشان از جهة دیدن امام عصر عجل الله فرجه را و مناسب اینمقام بیان احادیث گریستن آسمان و خاک و خون باریدن در مصیبت سید شباب اهل الجنان میباشد ذکر شده

واهتز من بعض عرش الجلیل فلو
لا الله ما مسکه اوهی به المیل

یعنی متزلزل شد و بحرکت در آمد از وحشتها و بیمها عرش خداوند جلیل پس اگر نبود خدا یتعالی نگاه دارنده او هر آینه ساقط میساخت و فرود میآورد عرش جلیل را میلها و حرکتهای او و در بعضی از روایات معتبره وارد شده است که هر گاه اشک طفل یتیم از چشمهای او جاری شود عرش عظیم بلرزه می آید و تا آن طفل ساکن نشود عرش خدا ساکن نمیشود دیگر به ایتام آل محمد لرزش و اضطراب عرش رحمن یا رب بچسان بوده و در اینمقام بیان عظمت عرش و اختلافات مشکلات عرش و حاملین عرش و اینکه قوام عرش بسبب محمد و آل محمد است

جل الاله فلیس الحزن بالغه
لکن قلبا حواه حزنه جلل

یعنی بزرگست خدا یتعالی و منزه است از اینکه گرد حزن و ملال بر دامن جلال او نشیند لکن قلوبی که فیض و رحمت خداوند حاوی او است حزن و الم انقلاب از این مصیبت بزرگست هست از ملال گرچه بری ذات ذو الجلال او در دل نیست و هیچ دلی نیست بیملال و ملخص معنی اینکه اگرچه ذات باری منزه است از وصول حزن و اندوه لکن دل مؤمنان و قلوب متقیان که محل و مقام خداوند عالیشان است مملو است از ملال فراوان و اندوه بی پایان و هم وقتیکه خدمت معصوم عرض کردند که آیا خدا را مکانی نیست فرمودند دل مؤمنان و اخبار و روایتی که مؤید مدلول این مقالست و اینکه موافق مدلول فی قلوب من والاه قبره قبر است و در دلهای دوستان و شیعیان است و اینکه دل از کثرت ریاضت با صفا و نورانی و متصف بصفات الله گردد رحمت و غیرها باشد میکردد و هر قدر معرفت بیشتر باشد اندوه و حزن در این مصیبت عظیم تر است چنانکه در احادیث القدسیه که حضرت موسی بن عمران علی نبینا و علیه السلام عرض نمود در مناجات که خدایا تو را کجا بجویم

فرمودند در نزد قبرهای مندرسه و دلهای شکسته محتشم شکسته از ملال گرچه بری ذات ذو الجلال او در دلست

فرض الجبال بان تنقضی النفوس له
لکن قضی الله ان لا یسبق الاجل

یعنی حکم کرده است این مصیبت عظیم باینکه هلاک شوند نفوس بواسطه آن و لکن حکم کرده است خدایتعالی که سبقت گرفته نشود مرگ بر اجل محتوم یعنی سزاوار است که بواسطه هول و شدت این مصیبت عظمی روحها مسلوک قالبها را ترک کرده از ابدان خود مفارقت نمایند همگی بمیرند لکن بمقتضای لکل اجل کتاب قبل از اجل کسی نمیرد و اگر پیش از اجل کسی میمرد هر آینه باید از تصور این مصیبت عظمی مردم هلاک شوند و این از قبیل قول شاعر است که ولو طار ذو حافر قبلها لطارت ولکنه لم یطر و در اینمقام احکام بلا و حکایات و روایاتی که در بلا واقع شده

هذا مصاب الذی جبریل خادمه
ناغاه فی المهد اذ ینطیه تمامه

یعنی اینمصیبت کسی است که جبریل خادم وی است و در حالت طفولیت در گهواره با آنحضرت سخن گفته بملایمی خوش آمده آنحضرت را و مسرور ساخته از السنه آن جناب را هنگامی که او یخته شده بود بر آنحضرت تعویذها و این فقره که خادم بودن جبرئیل آنحضرت و او سخن گفتن با آنحضرت در گهواره باشد بر گفتن گرز نان ما طفال سخن گویند و ایشان را خوش آید اشاره است بآنکه مکرر اتفاق افتاد که حضرت فاطمه مشغول عبادات بود و جبرئیل متوجه اطفال آنحضرت میشد و گاهواره اطفال آنحضرت را حرکت میداد بخصوص گهواره حضرت امام حسین را و حکایت فخر نمودن جبرئیل بر میکائیل و نمودن خدا و بمقام ما آل العبا را با ایشان و آرزو نمودن جبرئیل بعالم ایشان را و خدمات جبرئیل بصد بیقراری ظاهره و اضطراب و اندوه جبرئیل در روز عاشورا ذکر کرده ام

هذا مصاب الشهید المستضام و من
فوق السموات قد قامت ماتمه

یعنی اینمصیبت مصیبت شهیدی است مظلوم که بظلم و جور بدرجه شهادت رسید و مصیبت کسی است که بالای آسمانها بر پا شده مجلسهای ماتم او در بارگاه قدس که جای ملال نیست مرهای قدسیان همه بر زانوی غم است و در بعضی از کتب معتبره نقل شده که آنسرور در عالم امکان چهار مجلس مصیبت برده که مثل آن مجالس در عالم امکان منعقد نمیشود اول کربلا دوم بیت المعمور سیم بیت الضراح که در عرش است چهارم بیت الحرام

سبط النبی ابی الاطهار والده
الکرار مولی اقام الدین صارمه

السبط بدل او عطف بیان للشهید یعنی این عزا و مصیبت سبط نبی است که پدر ائمه اطهار است و پدر بزرگوار آن سید ابرار کرار غیر فرار است و فای تمام است که برپا داشته است دین را شمشیر برنده آن مولی

صنو الزکی جنی قلب البتول له
اقسوه لیس فیها من یقاسمه

یعنی آنحضرت برادر حسن مجتبی است که با آنحضرت دو شاخند از شجره نبوت و آن امام شهید میوه دل بتول عذرا است و از برای آنجناب حظ و بهره الیست در او که غیر سید احد برادر کرم حظ و بهره باشد او را در الهامات تفصیل آن بهرها آنسرور که مخصوص آنسرور است که قریب بهر بیست و پنج چیز است ذکر کرده ام

مطهر لیس یغشی الریب ساحته
وکیف یغشی من الرحمن عاصمه

یعنی آن امام شهید پاک است از هر عیب و نقصی و نیست که برده شود و پنهان سازد شک و ریب

ذکر کرده ام

کرده نقل شده است

شده در زیر فتاده اند از روی زمین و اما کرام الله مجدد بر کسی نمول شهید ارد و حصه اهم بزی مجید اداهت
حصه اهل بیت شهادت با ایشان است و حصه کتاب الله عمل کردن بانست و در اینمقام وجه اینکه زائرین و
زیارت قبور مطهره ثمه چرا انکشت مبتلا گشته میشوند در سفینة النجاة ذکر کرده ام

قامت قیامة اهل البیت وانکسرت سفن النجاة وفیها العلم والعمل

یعنی بر پا شد قیامت اهل بیت حضرت رسالت پناه در زمین کربلا و شکست کشتیهای نجات خلایق که
در آن کشتیها بود علم و عمل محتشم کشتی شکسته خورده طوفان کربلا در خاک و خون فتاده بمیدان
کربلا و در اینمقام ذکر نموده ام که سفینة النجاة حضرت امام حسین است و پیغمبر خدا فرموده است مثل اهل
بیتی کمثل سفینة نوح من رکبها نجی ومن تخلف عنها غرق و مناسب این مقام بیان حدیث مصحح کشتی نوح
الی آخره میباشد و در هیچ موضع اضطراب و انقلاب از سفینة النجاة بیشتر از مواضع دیگر بود و تفصیل آن

وارتج الارض والسبع الشداد وقد اصاب اهل السموات العلی الوجل

و در بعض النسخ بجای الوجل الزلزال است یعنی لرزه و اضطراب آمد زمین و هفت آسمان لبیان محکم قوی بنیان
و متحیر گردید اهل آسمانها از مرتبه و در اینمقام تضرع و ابتهال ملائکه و قبیله السرور در خاک و خون
افتاده بودند بدرگاه خداوند و اضطراب ایشان از جهت دیدن امام عصر عجل الله فرجه را و مناسب اینمقام
بیان احادیث گریستن آسمان و خاک و خون باریدن در مصیبت سید شباب اهل الجنان میباشد که ذکر شده

والعرش یهتز عرش الجلیل فلو لا الله ما سکنه او هی به المیل

یعنی متزلزل شد و حرکت کرد آنعرش بلند و خداوند جلیل پس اگر نبود خدا تعالی نگاهدارنده
او هر آینه ساقط میساخت و در عرش جلیل را میلها و حرکتهای او و در بعض از روایات معتبره
وارد شده است که گهواره مثل طفل بد از جنبشهای او جاری شود عرش عظیم بلرزه می آید و تا الطفل
ساکن نشود عرش خدا ساکن نشود و بکریه ایتام الحمد لرزش و اضطراب عرش رحمن یا رب جهان بوده
و در اینمقام بیان عظمت عرش و حالات و مشکلات عرش و حاملین عرش و اینکه قوام عرش بسبب محمد و المهدی است

جل الاله فما من الحزن بالغه لکن قلبا حواه حزنه جلل

یعنی بزرگ است خدا تعالی و منزه است از اینکه در حزن و ملال بر دامن جلال او نشیند لکن قلبی که مخزن رحمت
خداوند جاودانی است عزم و ام انقلاب از اینمصیبت بزرگ است پس از ملال که چه برو ذات ذو الجلال
او در ملت نیست ملال و ملخص معنی اینکه اگر چه ذات باری منزه است از و صول حزن و اندوه
لکن دل مومنان و قلوب مصطفیان که محل و مقام خداوند عالی اند مملو است از ملال فراوان و اندوه
بی پایان و هم و اینکه خدمت معصوم عرض کردند که آیا خدا بیشتر دوست کدام است فرمودند دل مومنان و اخبار
و روایتی که موید مطلب این مقال است و اینکه موافق احوال قلوب مومنان و اوه قبور ائمه و دلهای
دوستان و شیعیان است و اینکه دل از کثرت ریاضت با صفا و نورانی و متصف بصفات الله گردد و
و غیرها باشد میگردد و دو سینه رادر دل حضرت باشد اند و حزن رسد و اینمصیبت عظیم را متحمل الاحادیث
القدسیه که حضرت موسی علی نبینا و علیه السلام جستجو نمود در مناجات که خداوندا کجا جویم

فرموند

فرموند در نزد قلبهای منکسره و دلهای شکسته محتشم فرستاد از ملال که بر ذات ذو الجلال او وارد

قد یتهم الهنا فیان تنقضی النفوس له لکن قضی الله ان لا یسبق الاجل

یعنی حکم کرده است این مصیبت عظیم باینکه هلاک شوند نفوس بواسطه او ولکن حکم کرده است خدا اینکه سبقت
گرفته نشود مرگ بر اجل محتوم یعنی سزاوار است که بواسطه هول و شدت این مصیبت عظمی روحها متعلقه بابدان
کرده از ابدان خود مفارقت نماید و همگی بمیرند لیکن بمقتضای لکل اجل کتاب قبل از اجل کسی نمیمیرد و اگر پیش از
اجل کسی میمرد هر آینه باید از تصور این مصیبت عظمی مردم هلاک شوند و این از قبیل قول شاعر است که گفته
طار ذو حافر بلها لطار و لکن ما لمن یطر و در اینمقام احکام بلا و حکایات و روایاتی که در بلاد واقع شده

هذا مصاب الذی جبریل خادمه ناغاه فی المهد اذ یبطنه ثامته

یعنی اینمصیبت کسی است که جبریل خادم وی است و در حالت طفولیت در گهواره با آنحضرت سخن گفتی ملغی
خوش آمده آنحضرت را و مسرور ساختند از اینمعنی آنجناب را هنگامیکه او بخنده شده بود بر آنحضرت تعویذها
و این فقره که خادم بودن جبرئیل آنحضرت را و سخن گفتن با آنحضرت در گهواره باشد بر هیچ کس از نان با اطفال
سخن گویند و ایشان را خوش آید اشاره است بآنکه مکرر اتفاق افتاد که حضرت فاطمه مشغول عبادت بود و جبرئیل
متوجه اطفال آنحضرت میشد و گاهواره اطفال آنحضرت را حرکت میداد و مخصوص گهواره حضرت امام حسین
را و حکایت فخر بر جبرئیل بر میکائیل و نمودن خدا و مقامات العبادات ایشان و آرزو نمودن جبرئیل غلامی
ایشان را و خدمات جبرئیل مصنف ظاهره و اضطراب و اندوه جبرئیل در روز عاشورا ذکر کرده ام

هذا مصاب الشهید المستضام ومن فوق السموات قد قامت ماتمه

یعنی اینمصیبت مصیبت شهیدیست مظلوم که بظلم و جور بدرجه شهادت رسید و مصیبت کسی است که
بالای آسمانها بر پا شده مجلسهای ماتم آن در بارگاه قدس که جای ملائکه نیست سرهای قدسیان همه برزانوی
غم است و در بعضی از کتب معتبره نقل شده که انس و در عالم امکان چهار مجلس مصیبت برپا کرد مثل انجا
در عالم امکان منعقد نمیشود اول کربلا دوم بیت الحرام سیم بیت المعمور چهارم بیت الضراح کرد و عرش است

سبط النبی ابی الاطهار والده الکرار مولی اقام الدین صارمه

السبط بدل او عطف بیان للشهید یعنی این عزا و مصیبت سبط نبی است که پدر ائمه اطهار است و پدر
بزرگوار السبط برادر کرار غیر فرار است و اوفی انام است که برپا داشته است دین را شمشیر برنده آن مولی

صنو الزکی جنی قلب البتول له اقسوم لیس فیها من یقاسمه

یعنی آنحضرت برادر حسن مجتبی است که با آنحضرت دو شاخند از شجره نبوت و آن امام شهید میوه دل
بتول عذرا است و از برای آنجناب حظ و بهره ایست در او که غیر سید احمد اکرم حظ و بهره باشد
در آنها تفصیل بهرها آنسرور که مخصوص آنسرور است که قریب به بیست و چهار جزء است ذکر کرده ام

مطهر لیس یغشی الریب ساحته وکیف یغشی من الرحمن عاصمه

یعنی آن امام شهید پاک است از هر عیب و نقص و دنس که برده شود و نهار رسانده شک و ریب

ساحت قضا طهارت آنحضرت را اگر چگونه ممکن است که پنهان شاد و عارض شود شک و ریب که ذاکر

لِلّهِ طُهرٌ تَوَلّی اللهُ عِصمَتَهُ　　اَردَاهُ رِجسُ عَظِیماتٍ جَرائِمُهُ

یعنی این شخص پاکیزه ملک خداست و مخصوص او است و یا قسم بخدا که طاهر و مطهر است که خدا تعالی خود متولی شده است عصمت او را و نگاهداری اختیار او نموده است ساحت آنحضرت را ملطخ نجس العین که یزید

لِلّهِ مَجدٌ سَما الاَفلاکَ رِفعَتُهُ　　مَاذَا العُلی عِندَ مَا مَادَت دَعائِمُهُ

یعنی قسم بخدا که مرتبه آنحضرت چنان بلند مرتفع است که رفعت آسمانها نمونه ایست از آن و تزلزل و اضطراب در آمد بزرگیها و بلندیها هنگامی که آنحضرت را با اضطراب در آوردند و ذلیل نمودند چه آنحضرت بود اصل

ضَیفٌ اَلَمَّ بِاَرضٍ وَردُها شَرعٌ　　قَضی بِها وَهُوَ ظامِی القَلبِ هائِمُهُ

یعنی آن شهید مظلوم میهمانی است که نازل شد و وارد گردید بر زمینی که در رود و ضبط آب از آن مبذول ما بین بودند و بجا اکنون رسید آنحضرت تشنه دل و حیران و سرگردان بود در آن زمین محتشم از آب هم مضایقه کردند کوفیان　خوش داشتند حرمت میهمان کربلا و در اینمقام اشیائی که همه مخلوقات

لَهفِی عَلَی اَجِدٍ اَربَت اَنامِلُهُ　　عَلَی السَّحابِ غَداً سُقیاهُ خاتِمُهُ

یعنی تحسر و اندوه من بر بزرگواری است که بلندی داشت انگشتهای آن بزرگوار بر ابرها یعنی ابر از فیض دست بخشایش او کرد بدا آخر الامر بخوردن آنحضرت از انگشتری او محتشم بود ندید و بود دهم سیراب میکند خاتم از خطاب سلیمان کربلا　و در اینمقام قدری از اخبار و آثاری که در جود و بخشش

لَهفِی عَلَی الآلِ صَرعی فِی الطُّفُوفِ فَما　　غَیرُ العَلیلِ بِذاکَ الیَومِ سالِمُهُ

یعنی حزن و اندوه و سوزش دل من بر آل و اصحاب است که افتاده اند شهید در صحرای کربلا که در کنار فرات پس نبود در آن روز که آل علی بدرجه شهادت رسیدند سالم از شهادت احدی بغیر از علیل بیمار که امام

اَغنَمُ یَومٍ بِهِ حَمَت مَلاحِمُهُم　　ثُمَّ انجَلی وَهُم قَتلی غَنائِمُهُ

یعنی بد آن روزی که آن واقعه عظیمها بلا بر پا شد و لشکر کفر و ایمان قصد یکدیگر کردند بهم آمیختند گرد و غبار برخاست هوا تیره و تار کردید و بعد از آن چون غبار فرو نشست ظاهر گردید که اهل بیت اطهار و فرزندان حیدر کرار غیر از مقتولین و غنائم آن روز بود ند یعنی همه را اسیر نمودند

حُزنٌ طَوِیلٌ اَبی اَن یَنجَلی اَبَداً　　حَتّی یَقُومَ بِاَمرِ اللهِ قائِمُهُ

یعنی حزن من بر جناب سید الشهداء همیشه میباشد و بر طرف و زایل نخواهد شد مگر اینکه حضرت قائم آل محمد عجل الله فرجه ظهور فرماید و بامر خدا تعالی اجرای اعمال عادی دین مبین قیام نماید شاید آن وقت حزن و اندوه من بر طرف گردد و تشفی قلوب حاصل گردد و تفسیر آیه و من قتل مظلوما الخ در اینمقام

کَیفَ السُّلُوُّ وَ ذا القَلبُ یَلتَهِبُ　　وَالعَینُ خَلفَ قَذاها دَمعُها سَرِبُ

یعنی چگونه میتوان تسلی دل خود داد در اینمصیبت و اینکه چگونه ممکن است فراموش نمود از اینمصیبت و حال اینکه آتش دل در اینمصیبت بر افروخته شده و پیوسته زبانه میکشد و چشم پس از آنکه چیزی واقع شد در او اشک او پیوسته ریزان است مانند سیلاب و حدیث جناب سکینه در شهادت علی اکبر در اینجا ذکر شده

خدا تعالی آنرا ... او را از هر نقص و عیب

کنایه او وجود ... او

مرز بک و بجا ...

در آن زمین ... بیابان و رجوع نمایند

آن مقدار ... است که نمودم

زین العابدین بود

... بیابان شد

اَلفَتی المُصابُ عَلَی الاِسلامِ کَلکَلُهُ　　فَکُلُّ مُنتَسِبٍ لِلدِّینِ مُکتَئِبُ

یعنی انداخت اینمصیبت عظمی بر اسلام سینه خود را پس هر که او را نسبتی است بدین اسلام حزین و اندوهگین است و ملخص مضمون آنکه این مصیبت عظمی چنان سر سینه بر دین مبین زده که هر کس که او را نسبتی با اسلام باشد

لا صَبرَ فی فادِحٍ عَمَّت رَزِیَّتُهُ　　حَتّی اَعَزَّ الصَّبرَ مِنهُ الحُزنُ وَالوَصَبُ

یعنی نیست ما را تمکن صبری در این امر عظیم سنگین باد در این نازله و بلائی که عامست الم و مصیبت آن حتی اینکه عارض شده است صبر را از این بلا حزن و اندوه و وجع و الم یعنی صبر هم در اینمصیبت عزادار است

لا تَقدِرُ العَینُ حَقَّ القَدرِ مِن صَبَبٍ　　وَ اِن جَری حینَ یَجری دَمعُها الصَّبَبُ

الصَّبَبُ بفتحتین و هو ما انحدر من الارض من الماء قال الله تعالی انا صببنا الماء صبا ثم شققنا الارض شقا یعنی قدرت ندارد چشم حق قدر ترا و از عهده بر نیامده است چنانچه بایسته و شایسته از ریزش اشک و اگر چه جاری شود چشم اشک آن در کمال ریزش هنگامی که جاری میشود از چشم در اینمصیبت و در نهایت سیلان و جریان باشد مع ذلک از عهده بر نیامده است حق عظمی بر امام ندارد از ریزش اشک در مصیبت امام شهید سعید چنانچه سزاوار است که مصیبت آنحضرت

یَستَحمِرُ الدَّمعُ فی مَن قَد بَکَتهُ دَماً　　اَرجاؤُها الجَونُ وَالخَضراءُ وَالشُّهُبُ

یعنی حقیر شمرده میشود اشک در عزای کسیکه خون گریه کرده است بر آنکس اطراف زمین از سیاه و سبز و سفید و ملخص معنی آنکه اشک چشمهای ما را چه مقدار و اعتبار باشد در عزای آنکه گریسته اند بر روی اطراف و اقطار زمین از سبز و سفید و سیاه که کنایه باشد از حیوانات و نباتات چه خضر کنایه است از نباتات و سیاه و سفید از حیوانات و این فقره اشاره است بآنچه از حیوانات و نباتات و جمادات که بر ظهور رسیده و احادیث گریستن اشیاء در مصیبت آنسرور بسیار است و پاره از آنرا در سفینة النجاة ذکر نموده ام و علاوه بر آن در بعضی از کتب معتبره روایت شده که وقتی امیر المؤمنین ع در مسجد نشسته بود و اصحاب بر دور او جمع بودند و حضرت امام حسین ع آمد و در پیش روی آنحضرت نشست و حضرت امیر المؤمنین دست مبارک را بر سر آنحضرت گذاشت و فرمود ای پسرک من بتحقیق که خدا طوایفی را در قرآن سرزنش فرموده و فرموده فما بکت علیهم السماء والارض وما کانوا منظرین و قسم بآنکسی که دانه را شکافته و خلق را آفریده که کشته شود این فرزند من و البته بگریند بر او آسمان و زمین و سید طاوس ره در ملهوف نقل کرده که حضرت سید سجاد در وقتی که از کربلا بمدینه مراجعت فرمود خطبه خواند و در آن خطبه چند فقره فرمود که از آنجمله اینست که ایها الناس بتحقیق که گریستند آسمانهای هفتگانه بواسطه کشته شدن حضرت امام حسین ع و گریستند دریاها بموجهای خود و سموات بارکان خود و زمینها با اطراف و درختان بشاخهای خود الحدیث و شیخ طوسی در امالی حدیث طولانی ذیلی نقل کرده که از حضرت امام جعفر صادق ع فرمود که چون حضرت امام حسین ع را بدرجه رفیعه شهادت رسانیدند گریستند بر آنحضرت سموات سبع و ارضین سبع و آنچه در آنها و در میان آنها بود و هر چه دیده میشد و هر چه دیده نمیشد مگر سه طایفه اهل بصره و اهل دمشق و آل الحکم بن ابی العاص الحدیث و نیز در آن کتاب

محزون و اندوهگین

مسطات رذیل حدیث طویلی از حمزه بن حمیری روایت شده که حضرت صادق ع فرمود که یک سیکه اسما بعمل

قل البکاء علی رزء یقیل له   شق الجیوب وفی عطف القلب والعطب

یعنی کمست گریه بر مصیبتی که قلیل است از برای آن مصیبت چاک نمودن گریبانها و کما بین دلها و هلاک ساختن نفوس را و در اینمقام حدیث جامه کهنه پوشیدن آنسرور در وقت وداع اهل حرم نقل شده است

کیف العزاء وجثمان الحسین علی   الرمضاء عار جریح بالثری ترب

پس چگونه ممکن است صبر و آرام و حال آنکه جسد مطهر امام حسین ع برهنه و مجروح بر خاکهای گرم کربلا افتاده و برخاک و خون غلطیده و در اینمقام اشاره شده است که ولی دم آنسرور چون خداوند تعالیٰ است و ولی دم باید متوجه دفن شود لهذا خداوند دفن نمود آنسرور را در خزانه خود که قلوب شیعیان و محبان است و در اینمقام طاهر مدفن آنسرور را در اشرف اراضی ربع مسکون قرار داد فرموده و ذکر شد مقامات کربلا

والرأس فی رأس میال یطاف به   ویقرع السن منه شامت طرب

یعنی چگونه ممکن است صبر خود داری و حال آنکه سر آنسرور بر سر نیزه است که هر لحظه میل مینماید بطرفی و سمتی و طواف داده میشد آنسر مطهر را با نیزه باطراف و جوانب و میزد بدندان مطهر آنسرور بچوب دستی خود ملعونی که خوشحال بود بر بلیه اهل بیت و مسرور ساخته است لعنه علیه آن ملعونرا مؤلف گوید مصرع بید این مقال قبیح را که چوب زدن بر دندان منور آنسرور بود مرتکب شدند اول عبید الله زیاد بود چنانچه در بحار الانوار تصنیف علامه مجلسی نقل شده که چون عبید الله زیاد امر کرد که اهل بیت را بمجلس آن ملعون حاضر سازند و کوس شادی و نقاره نواختند و سر مبارک خامس آل عبا را که زینت دوش رسول خدا بود در طبقی گذاشته در پیش روی آن خبیث گذاردند آن لعین نجس بید و اظهار فرح نمود و چوبی یا شمشیر باریکی که در دست داشت بر لب و دندان آن امام عالمیان میزد و میگفت که حسین چه خوش لب و دندان بوده الحدیث دوم یزید بن معویه بود سیم مروان بن الحکم چنانکه تفصیل آن در تحفة الحسینیه مذکور است

واهل بیت رسول الله فی نصب   اسری النواصب قد اضناهم التعب

والنصب کتعب لفظا و معنی و منه قوله تعالی لا یمسنا فیها نصب و اضنا فعل ماض من الاضنا بمعنی جعل الشخص ضعیفا نحیف الجثه یعنی چگونه ممکن است صبر و حال آنکه اهل بیت رسول خدا در تعب و مشقت میباشند و اسیر شده بدست جمعی که دین ایشان عداوت و بغض اهل بیت است و حال آنکه بتحقیق که کهنه و لاغر مانده بس ساخته است ایشانرا آن تعبها چنانچه در مجالس شیخ صدوق مسطور است که اهل بیت را در شام در محبسی حبس نموده بودند که از گرمای روز و سرمای شب پوست از صورتهای کثیر الانوار ایشان رفته بود و موافق روایت نصارای آن دیار مشرف بر خراب شدن بود و این بیشتر باعث خوف والم ایشان بود که مبادا ناگهان خراب شود و ایشانرا هلاک سازد و پاسبانان با اهل بیت با یکدیگر بزبان رومی میگفتند که

والناس لا جازع فیهم ولا جزع   ولا حزین ولا مسترجع کئب

یعنی چگونه ممکن است صبر و حال آنکه مردم در مصیبت ایشان جزع نمینمودند و صاحب الم و دردی بود و نه محزونی و نه گوینده کلمه استرجاعی گویا مقصود مرحوم بحر العلوم اینست که قاطبه بسن مسلمانان اینست

کهرکس

که هر کس جنازه را مشاهده نماید بهیگوید انا لله وانا الیه راجعون اگر چه میت غریب باشد و او آشنا این کلمه را بگوید لیکن در وقایع لشکر و عسکر یک نفر از آن اشقیا در مشاهده جنازه الشهدا ع خدا اینکلمه استرجاع بر زبان نیاورد و بعلت نفرت و کدورت که از آن اشقیا باشد بواسطه آنچه رسیده است بر اهل بیت رسول خدا است از اهل بغی و ضلال و در اینمقام فقرات زیارت منجمه و فقرات خطبه علیا جناب زینب خاتون در مجلس یزید موافق روایت احتجاج و تکلم بر مبانی که با اسیران اهل بیت در شام بودند و حدیث آن پیر زنیکه در غرفه بود و ندو اهانت بآن سر انور نمودند و حدیث مختصر بن ثعلبه عایذی و حدیث هفت مصیبتی که در شام بر اهل بیت وارد شده ذکر شده است

فلیت عین رسول الله ناظرة   ماذا جری بعده من معشر نکب

النکب العدول عن الشیء و قوله تعالیٰ عن الصراط لناکبون ای العادلون یعنی کاش بود رسول خدا و نظر کند بر آنچه جاری و واقع شده است بعد از آنحضرت بر اهل بیت اطهار آنسرور و اخیار از جماعتی که ایشان عدول کرده اند و منحرف شده اند از طریق حق بسوی باطل شده اند

کم بعده من خطوب بعدها خطب   لو کان شاهدها لم تکثر الخطب

والخطوب جمع الخطب بفتح الاول و سکون الثانی بمعنی الامر یقال الخطب جلیل ای امر عظیم و الخطب کغرف جمع خطب کغرفه یعنی چه بسیار واقع شد بعد از رسول خدا از امور عظیمه و مصائب کثیره ظلمی بعد از ظلم دیگر بر عترت طاهره آنسرور که هر گاه حضرت پیغمبر ص حاضر بود واقع نمیشد اینکلمات و خطابات جگر خراش بر عترت آن فخر کاینات و در اینمقام حضور حضرت نبوی در وقت شهادت آنسرور در صحرای کربلا و حدیث دیدن بعضی جبرئیل را در آن حال با خروش و ناله و حضور پیغمبر ص در وقت دفن آنسرور و بردن

شاء من الناس لا ناس و لا اشاء   هوت بهم فی مهاوی الغی اهواء

یعنی ایشان که معاندان خاندان رسالتند گوسفندانی میباشند از جنس مردم که باقی مباد از ایشان در روزگار نه مردم ایشان و نه گوسفندان ایشان یا اینکه ایشان گوسفندانی هستند از جنس مردم که نه مردم ایشان مردمند و نه گوسفند ایشان گوسفند نظیر اولئک کالانعام بل هم اضل سبیلا نازل شده است ایشانرا اهواهای باطله و خواهشهای نفسانی در محلهای ضلالت و گمراهی میباشند ایشان همیشه

دانوا نفاقا فلما امکنت فرص   شغت لهم غارة فی الدین شغوا

شغت من الشغوا بالغین المعجمه بمعنی التفرق و غارة شغواء ای متفرقة یعنی ایمان آورده اند ایشان از روی نفاق پس چون ممکن شد از برای ایشان فرصتها متفرق گردیده شد از جانب ایشان در دین غارت کامل یعنی در هر جزئی از اجزای دین از برای ایشان غارتی بود و حدیث واقعه عقبه تبوک و هر شی و اسامی منافقان و کیدی که بحضرت نبوی نمودند و صحیفه ملعونه ایشان در اینمقام مذکور است

سلوا علیه سیوفا کان ارهفها   لها مضاء اذا سلت و امضاء

یعنی کشیدند بر جناب امام حسین ع شمشیرها را که بود از برای ضعیف از آن شمشیرها یا نازک تر از آن شمشیرها گذشتن یا قطع کردن و گذرانیدن از موضعی که واقع میشدند بر آن موضع هر گاه از غلاف آنها

شَبُّوا لِإطفاءِ نُورِ اللّٰهِ نارَ وَغًى ۝ لَوْلاهُ ما شَبَّها قَدْحٌ وَإيراءُ

القدح بالفتح والسکون ضرب الزند فی الزند لاشتعال النار والایراء مصدر اوری اذا اشتعل النار ومنه قوله تعالی افرأیتم النار التی تورون یعنی برافروختند از برای خاموش کردن نور خدا اتش حرب را که اگر نه نور خدا می افروخت آن اتش حرب را اتش زدن و اتش برافروختن و محصل معنی آنکه اگر اشراقات و لمعات شریعت نبوی نبود این اجتماع و شوکت از برای ایشان موجود نمیشد چنانچه آن روز در روز عاشورا بایشان فرمود ندو لقد حششتم علینا نارا اضرمناها علی عدوکم وعدونا اشاره است باین مضمون باین حدیثی که نقل شد است که خرج الحسین عن جده ففتل بسیف جده یعنی خارج شد حسین از مدینه طیبه باینکه ابا نمود از بیعت مصالحه و مبایعه یزید چنانچه برادر بزرگوارش مصالحه نمود با معویه و کشته شد از شمشیری که قوت و تیزی گرفته بود آن شمشیر از شریعت جدش یعنی منافقین اگر شمشیر شریعت جدا نبود نمیشدند قوت و شوکتی از برای ایشان نبود و در اینمقام اشاره شده است که جای آتش از اهل عدوان بر اهل ایمان افروختند و تفصیل آن جای آتش را ذکر نموده ام بتمامه

وَزَحْزَحوا الأمرَ لِلْأذنابِ عَنْ تِرَةٍ ۝ وَأَخَّروا مِنْ بَنِي العَلْياءِ عَلْياءُ

الترة اخره الثامن الوتر بمعنی الحقد والعداوة یعنی دور نمودند این منافقین حق را از خوان و قران بنا بر خلافت و وصایت را از جهت کینه و عداوت بجهت اشخاصی که پیوسته در دنباله بودند و قابلیت تقدم نداشتند و موخر داشتند کسی را که بلند بود از علو شان و رفعت مکان نوعی بلندی یافته یا انکه اسمان بواسطه وی اسمان شده و در اینمقام حدیث لیلة المعراج در مدح ائمه و اشعار شافعی را در مدح امیر المؤمنین

حَلَّتْ بِذٰلِكَ فِي الإسْلامِ قارِعَةٌ ۝ وَفِتْنَةٌ تَقْرَعُ الأسْماعَ صَمّاءُ

یعنی حلول کرد بواسطه موخر داشتن ائمه دین را در اسلام داهیه و فتنه شدیدی که میکوبد و کر مینماید گوشها را و کوبیدن گوشها کنایه از بدی و شناعت وقعت است و حدیث شوری و فتنهای عمر را در اینمقام

وَظَخْيَةٌ غَشِيَتِ الأبْصارَ ظُلْمَتُها ۝ عَمْياءُ قَدْ عَمِيَتْ الأبْصارُ عَمْياءُ

الطخیة بضم الطاء وکسرها و فتحها ایضا الظلمة الشدیدة یعنی حلول کرد ظلمت شب تاریکی که ابر پنهان کند ماه را اکر بود شده چشمها از ظلمت ان ابر تجسس که فرو گرفته ان ظلمت ابر چشمهای بینا کنین ابصار زمین را حاصل معنی اینست که بواسطه غصب خلافت چه شبها امرها و بلیه های عظیمه در اسلام بهم رسید که کر داینده بدها را یکی ان کوری نور و کوریهای چشمها باطن بسبب ان پردها و سرهائی بود که منافقین بر شریعت مقدس نبوی کشیده و نگذاشتند که لمعات ان دیدها را روشن نماید و مردم

عَدَتْ عَلىٰ أسَدِ الغاباتِ تَخْبِطُها ۝ وَفي الرُّعاةِ لَها قَدْ عاثَتِ الشّاءُ

العث الفساد کعثیا الذئب فی الغنم یعنی دشمنی کردند با ظلم کردن با بر شیرهای بیشها گر کها یا کفتارها ان بیشه و بجنبش که ضایع کردند و فاسد ساختند گوسفندان امر را از چراننکان و شبانان خود که امام ایشان بودند یعنی امام خود را اطاعت ننمودند و آن چراکاه امام خود بر بیابان ضلالت غوایت رهنمود ندبلکه در مقام قتل امام خود بر امدند چنانچه در زبان معجزه وارد است السلم علی من قتل

ذکر نموده ام

ذکر نموده ام

فَالحَقُّ مُغْتَصَبٌ وَالإرْثُ مُنْتَهَبٌ ۝ وَفَيءُ آلِ رَسولِ اللّٰهِ أفْياءُ

یعنی پس حق آل رسول غصب شده و میراث ایشان که از رسول خدا رسیده بنهب و تاراج بی دینان رفته و غنیمت اهل بیت غنیمت دیگران شده و در اینمقام خطبه صدیقه طاهره را که در مسجد پیغمبر بیان فرمود موافق روایت احتجاج و خطبه علیا جناب زینب خاتون که در مجلس یزید در سفینه ذکر نموده ام

وَالطّاهِرونَ وُلاةُ الأمْرِ تَحْكُمُهُمْ ۝ الأرْجاسُ فيهِمْ بِما اخْتاروا وَما شاؤوا

یعنی اهل بیتی که طاهر و مطهر اند از هر نقص و عیب بحکم آیه تطهیر و اولوا الامر جاری میسازند ظالمان نجس حکم خود را در ایشان بهر نحو که خواهند اختیار نمایند باینکه اختیار کنند در اینمقام عتاب صدیقه طاهره با ابوبکر در خصوص غصب فدک و عتاب حضرت امیر ابابکر که صدیقه طاهره متصرف بود و از او گواه طلبیدند الخ

وَبَضْعَةُ المُصْطَفىٰ لَمْ يُرْعَ جانِبُها ۝ حَتّىٰ قَضَتْ وَهِيَ غَضْبىٰ ذاتُ ضَرّاءِ

البضع بمعنی القطعة من الشیء ومنه قول النبی فاطمة بضعة منی ای انها جزء منی یعنی پاره تن حضرت مصطفی فاطمه زهرا مراعات نشد جانب آنحضرت تا اینکه در گذشت از این دار فنا در حالتی که غضبناک بود و درد آن حضرت دردی بود فوق همه دردها و در اینمقام درخواستن ابی بکر از حضرت امیر المؤمنین که نزد صدیقه طاهره رود که شاید معصومه از تقصیر او در گذرد و عتاب آنمخدره و در زمان امدن او و منزل آنمکرمه و تفصیل

قَدْ أبْدَلوا الوُدَّ فِي القُرْبىٰ بِبُغْضِهِمْ ۝ كَأنَّما وُدُّهُمْ فِي الذِّكْرِ بَغْضاءُ

یعنی بتحقیق که بدل نمودند منافقین دوستی ذوی القربی را بدشمنی و عداوت ایشان که گویا بدله دوستی ایشان که خدا در قران فرموده قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی امر بایشان از بغض و عداوت شده و در اینمقام فی الجمله از زحمتهائی که حضرت نبوی در راه خدا بجهت ارشاد امت متحمل شدند و امر نمود

هُمْ أهْلُ بَيْتِ رَسولِ اللّٰهِ جَدُّهُمُ ۝ أجْرُ الرِّسالَةِ عِنْدَ اللّٰهِ وُدُّهُمُ

یعنی ایشان اهل بیتی میباشند که رسول خدا جد ایشانست و مزد رسالت رسول خدا نزد خداوند تعالی این است که دوستی اهل بیت انرو را بر خلق واجب نموده و در اینمقام حدیث مشهور الحسنة حبنا و

هُمُ الأئِمَّةُ دانَ العالَمونَ لَهُمُ ۝ حَتّىٰ أقَرَّ لَهُمْ بِالفَضْلِ ضِدُّهُمُ

یعنی ایشانند همه ائمه و پیشوایان دین که اطاعت و انقیاد نمودند جمیع عالمیان ایشان را حتی انکه اقرار نموده اند از برای ایشان دشمن بفضیلت و منقبت و زیادتی قدر و منزلت ایشان دشمن ایشان و در اینمقام اعتراف عمر و

سَعَتْ أعادِيهِمُ في حَطِّ قَدْرِهِمُ ۝ فَازْدادَ شَأْناً وَمِنْ أزْدادَ حَقْدُهُمُ

الحط التنزیل و فعال حط حطا ای نزله والقاه یعنی سعی نمودند دشمنان ایشان در پست نمودن قدر و عظمت ایشان و هر چند منافقان در پستی قدر و مرتبه ایشان زیاده تر سعی نمودند قدر و علو شان ایشان بر عالمیان بیشتر ظاهر و مبرهن کردید و از این جهت کینه و عداوت منافقان در دلهای ایشان نور ایمان زیاد تر گردید و در اینمقام پاره از اهانتی که منافقان بشیعیان وارد اوردند و شکایت فرعون هلوی از نان حامله را به بجهت تلف حضرت وصی و سر دفن نمودن حضرت امیر المؤمنین را در شب و استحقاقی که منافقین بقبور بعضی از

وَنابَذوهُمْ عَلىٰ عِلْمٍ وَمَعْرِفَةٍ ۝ مِنْهُمْ بِأنَّ رَسولَ اللّٰهِ جَدُّهُمُ

النبذ الطرح ومنه قوله تعالی فنبذوه وراء ظهورهم یعنی انداختند و واکذاشتند بنی امیه ملعون اهل بیت رسول خدا را
با وجود علم و معرفتی که از برای ایشان بود بان بزرکواران که رسول خدا ص جد امجد ایشان است

کَاَنَّ قُرْبَهُمْ مِنْ جَدِّهِمْ سَبَبٌ ۔۔۔ لِلْبُعْدِ عَنْهُمْ وَاَنَّ الْقُرْبَ بُعْدُهُمْ

یعنی کویا قرب و نزدیکی ایشان بجد خود سبب شد از برای دوری ان بزرکواران از انزور عالمیان که مردم
در حق ان بزرکواران از انزور عالمیان که مردم چنین ظلمها نمودند و بدرستی که نزدیکی ایشان بجد
خود دوری ایشان کردید از انجناب زیرا که اصلا رعایت قرب را ملاحظه ننمودند و کردند انچه ظلم که
کردند و در اینمقام اشاره است بحضرت رسول ص بعبارات حسنین ع و نذر نمودند اهل بیت سه روز روزه که فقیر
و انفاق اهل بیت طعام خود را بر یتیم و مسکین و اسیر و نزول سوره هل اتی و حدیث شعاعی که از تبسم حضرت
امیر صدیقه طاهره در بهشت ظاهر خواهند شد و پاره از مناقب ایشان ذکر شده با مضای انزور

نَوَالُهُمْ اَمَرُوا بِالْبُغْضِ مَا صَنَعُوا ۔۔۔ فَوْقَ الَّذِیْ صَنَعُوا لَوْ جَدَّ جِدُّهُمْ

وجد فعل ماض من الجد بالکسر بمعنی الاجتهاد یقال جد ببره اذا اجتهد فیه والجد المضاف الی الضمیر هو بالکسر و
اسناد جد الی الجد اسناد مجازی مثل صام نهاره الا ان الاسناد فیه الی المفعول المطلق وفی صام نهاره الی
المفعول فیه ای جد جده ای جد صاحب الجد جدا ای اجتهد اجتهادا یعنی اکر منافقان مامور شده بودند
از جانب پیغمبر اخر الزمان بدشمنی و عداوت اهل بیت اطهار بعمل نمی اوردند و نمیکردند زیاده و بالاتر از
انچه کردند اکرچه منتهای جد و جهد خود را بعمل می اوردند و در اینمقام بیان سفارشهای که حضرت نبوی بر فضایل
مجاهدین اسلام از لشکر خود مینمودند در خصوص جهاد با کفار و در اینکه با زنان و پیرمردان و طفلان اسیر
ایشان چه قسم رفتار نمایند و بیان عدم کرسنکی و بیادکی کفار را نیز ذکر نموده ام رجوع بانشود

دَعَوْا وَصِیَّ رَسُوْلِ اللّٰهِ وَاغْتَصَبُوْا ۔۔۔ اِرْثَ الْبَتُوْلِ وَاَوْرَی الظُّلْمَ زَنْدُهُمْ

الدع الدفع بعنف ومنه قوله تعالی فذلک الذی یدع الیتیم یعنی دفع نمودند وصی رسول خدا را از مکان خود و غصب
کردند ارث حضرت بتول را و بر افروخت ظلم را زند ایشان یعنی اتش ظلم را بر افروختند و در روزکار اثر
زند ایشان بر اصل هر ظلمی ایشانند و در اینمقام بیان غصب فدک و تحدید که موسی بن جعفر ع از برای هرون
بیان نمودند و رد نمودن بعضی از خلفاء بنی عباس فدک را در زمان خلافت خود و حکایت عقد و ازدواج
علیا جناب زینب دختر حضرت رسول خدا و ابراد قاضی نور الله نور الله مرقده بر اهل سنت و ورود
علیا جناب زینب خاتون بمجلس ابن زیاد و اخبار دیکر را هم نیز ذکر نموده ام از شقاوت ابن زیاد

وَاَضْرَمُوا النَّارَ فِیْ بَیْتِ النَّبِیِّ وَلَمْ ۔۔۔ یَرْجُوا الْوُرُوْدَ فَبِئْسَ الْوِرْدُ وِرْدُهُمْ

یعنی بر افروختند منافقان اتش ظلم و عدوان را در خانه رسول خدا ص و امید نداشتند ورود و
قیامت را بر انزور بین بهمنوری است ورود ایشان بر انزور عالمیان در روز ورود قیامت

وَمَهَّدُوْا لِلَّذِیْ لِلْاَحْفَادِ بَعْدَهُمْ ۔۔۔ اَمْرًا بِهٖ تَمَّ لِلْاَقْوَامِ قَصْدُهُمْ

یعنی منافقان قناعت ننمودند بانچه خود نمودند بلکه تمهید کردند از برای صاحبان کینه و عداوت
بعد از خود امری را که تمام شد بواسطه ان امر از برای انقوم لیلهای انچه را قصد داشتند و در اینمقام

ساکت نمودن یزید عنید عبید الله عمر را از جوش و خروش که در خصوص شهادت امام حسین ع داشت بسبب

اَوْصَی النَّبِیُّ بِرِفْدِ الْاٰلِ اُمَّتَهٗ ۔۔۔ فَاَسْنَوْا صِلَتَهُمْ فِیْ مِثْلِ رِفْدِهِمْ

الرفد بالفتح مصدر رفد من باب ضرب اعانه و اعطاه و بالکسر اسم المصدر بمعنی الصلة و العطیة و یجوز الوجهان
یعنی وصیت نمود رسول خدا امت خود را باعانت و صله و احسان با اهل بیت اطهار خود پس ایشان را با زیاده
ان ملجا و سنا اصل ساختند از بیخ و بن بر کندند خانه اهل بیت ایشان را بر بدل اعانت و صله بود عنا

اَبَتْ صَحِیْفَتُهُمْ اِلَّا الَّذِیْ فَعَلُوْا ۔۔۔ مِنْ بَعْدِهَا وَاَضَاعَ الْعَهْدَ عَهْدُهُمْ

یعنی ابا و امتناع نمود مضمون صحیفه ملعونه ایشان از هر چیزی مکر از انچه کردند بعد از ان صحیفه و ضایع ساخت
عهدی که ایشان با یکدکر بستند بر خلاف فرموده خدا و رسول خدا ص عهدی را که پیغمبر از ایشان کرفته
و اینکلام اشاره است بر نوشتن منافقین صحیفه ملعونه را چنانچه تفصیل انرا ذکر کرده ام و همچنین تمنا

تَعَاقَدُوْا وَاَعَانَتْهُمْ بِطَانَتُهُمْ ۔۔۔ وَحَلَّهَا عَقْدَ الْاِسْلَامِ عَقْدُهُمْ

یعنی اصحاب صحیفه ملعونه عقد بستند با یکدکر بر مخالفت خدا و رسول او و اعانت نمودند ایشان را در
امر جلیلهم رازان و معتمدان ایشان و کشود عقد ایشان که در ان صحیفه نوشته بودند بخبر اکه اسلام
از ان منعقد ساخته بود از احکام شریعت سید انام که خارج نشده بودند

سنبل شمیم

نَزَتْ اُمَیَّةُ حَرْبٍ ثُمَّ مَرْوَانُ ۔۔۔ مَنَابِرًا مَا لَهُمْ فِیْهِنَّ سُلْطَانُ

یعنی بر جستند و بالا رفتند بنی امیه و حرب که پسر امیه بود که ابو سفیان فرزند او بود و بعد از ایشان بنی
مروان که نیز از ان سلسله خبیثه بودند منبرهائی را که نیست از برای ایشان در ان منبرها سلطنت و حقی
و در اینمقام عدد خلفای بنی امیه و اینکه از طایفه خبیثه سه سلسله بودند ذکر کرده ام

وَاَعْلَنَتْ لَعْنَ الْوَصِیِّ بِهَا ۔۔۔ وَقَدْ اُقِیْمَتْ بِهٖ مِنْهُمْ عَیْدَانُ

یعنی اشکار او ظاهر ساختند ال حرب و بنی مروان سب وصی رسول خدا را بر ان منبرهائی که بغیر حق بالا
رفته بودند و ذکر دید شوند ایشان از رحمت خداوند منان و حال اینکه بتحقیق برپا شده بود بسبب شمشیر
کران وصی پیغمبر در راه خدا از ده بود چوبهای ان منبرها و در اینمقام اشخاصی که سب انزور عالمیان نموده بودند
و هر یک از ان اشقیا در دار دنیا بیلا و عقوبتی مبتلا کردید و حدیث فتح نمودن امیر المؤمنین قلعه خیبر را ذکر کرده ام

وَاَضْیَعَةَ الدِّیْنِ اِذْ قَدْ حَلَّ سَاحَتَهٗ ۔۔۔ مِنْ بَعْدِ ذِی الْوَحْیِ غَنَّاءٌ وَنَشْوَانُ

یعنی وای بر هلاکشدن دین و ائین و طریقه شریعت سید المرسلین یا اینکه ای قوم تعجب نمائید از هلاک
شدن دین و مشاهده کنید که دین چکونه ضایع کردیده زیرا که بتحقیق جای کرفته است در ساحت و فضای
ان دین بعد از رحلت خاتم النبیین خوانندکان و مستانی که لایق نبودند که بر مسند شریعت انزور نشینند
و در اینمقام پاره از احوال موسی مبرقع فرزند امام محمد تقی ع و متوکل ناصبی شقی و اوردن او زنی حضرت
امام علی نقی ع را بمجلس شراب با حکایت شرب خمر یزید در ملاء عام و احوال اهل بیت سید انام ذکر نموده ام

کَمْ قَدْ عَلَا مَا قَدْ عَلَاهُ الطُّهْرُ ذُوْ دَنَسٍ ۔۔۔ رِجْسٌ مِنَ النَّاسِ بَلْ قِرْدٌ وَشَیْطَانُ

یعنی چه بسیار از منبرهائی را که بالا رفتند صاحبان کثافت و چرکینی که اینصفت را داشتند که بودند منبری را

این [illegible] که [illegible] ذکر شده
وصله ایشان خانه ال عصمت و طهارت
که در صحیفه عهد شد [illegible]
[illegible] سنبل شمیم

کره ها رفته بود ثم منبر را طاهر و مطهر دانکه پیغمبر باشد نه غلط گفتم حاشا که امان از مردمان ما شند بلکه میمو
بودند و شیطان و در اینمقام خطبه حضرت سید سجاد را در شام و تفصیل اینمقام را ذکر کرده ام

وحاربت الحرب من تشیمهم　　من بعد ما حزبوا الاحزاب قد ذانوا

یعنی محاربه کردند الحرب کسانیرا که ایمان آورده بودند و دین دار شدند الحرب بتهمتشان انکسان بعد از انکه فراهم
آوردند لشکر خود را و جمع نمودند طوایف اعراب را از اطراف و جوانب و این شعر اشاره بواقعه احزاب می
باشد که ابو سفیان از اطراف و جوانب لشکر خود جمع نمود و در سر مدینه رفت و عمرو بن عبد ود در ان لشکر بود

والجاة حسنا للصلح عن مضض　　وجهجهت بحسین وهو ظمآن

یعنی ملجا و مضطر ساختند الحرب حضرت امام حسن را بر صلح از روی عناد و غضب یا از روی اعوجاج در
عربیت یا از روی مشقت بر انحضرت و تنک گرفتند بر حضرت امام حسین و نکاه داشتند انحضرت را
در مکان خالی از اب و نان و کیاه و حال انکه انحضرت تشنه بود و در اینمقام پاره از احوال امام حسن
و غدر و مکری که با او نمودند و کیفیت صلح او با معاویه و شهادت او را ذکر کرده ام

رمت بهم الردی من بالحجاز ومن　　ام العراق وقد خانته کوفان

یعنی انداختند الحرب بتیر هلاک کننده خود را بر کسی که در حجاز بود که حضرت امام حسن یا امیر المؤمنین
باشد و بر کسی که قصد کرد عراق را و حال انکه بتحقیق خیانت و غدر کردند بان کس اهل کوفه که مراد امام حسین
باشد و احتمال دارد که من خانته باشد من موضوعات از امیر المؤمنین است که اهل کوفه خیانت با او نمودند

فامت تطالب اذ دانت علی ترة　　او ثار بدر باشیاخ لها بان

الترة علی وزن سعة بمعنی الثأر یا العداوة چون انقیاد بنی امیه مر شریعت مطهره را از جهت نفاق
عداوت بود و انتظار فرصت میکشیدند لهذا ثار را خواستند الحرب و بنی امیه که مطالبه میکردند خونهائیرا که
ریخته شده بود در روز بدر بخصوص مشایخ و بزرگان ایشان و کیفیت واقعه بدر و تفصیل ان واقعه
وانیکه جا مید که برا افضلند از جاهلین بدر بوجوه عدیده بتفصیل ذکر شده

وبالقلیب هوت کم فیه من وثن　　کانت لهم دون وجه الله اوثان

یعنی ساقط شده بچاه بدر فرقه از اموات خبیثه چه بسا بود در انمکان از اجتماع اوثان یعنی بت پرستان
بجاه ذنب و امانت پیغمبر اخر الزمان و بت پرستانی بودند که نزد ایشان سوی وجه الله اوثان دیگر بود
یعنی اراده ها مضاد داشتند که ایشان متابعت ان رای باطل و خواهشهای نفسانیه خود مینمودند و
در اینمقام کیفیت چاه بدر و تکلم حضرت نبوی با قتلی مشرکین که در چاه افکنده بودند مذکور است

وقاتلها بنی الزرقاء ثم تلا　　ابناء نثلة ختار و خوان

الزرقاء ام مروان و النثلة کنملة بمعنی الروث و کانت اسم امة لام ابیطالب فی عبد الله و هبتها العبد
المطلب فتولد منها العباس سمیت بذلک لذمانها و حقارتها یعنی بتحقیق که از عقب در امدند و متابعت
نمودند الحرب را بنو الزرقاء و بعضی در امدند بنو الزرقاء را ابناء و فرزندان نثله که بنی العباس باشند
که ایشان خدعه کننده کان و خیانت نماینده کان و در اینمقام علت خلفای بنی عباس و زمان دولت ایشان

ولیکن

وانیکه مثل حیله ایشانست و احوال قتل و غدر و مکری که ان اشقیا مرتکب از انها شدند نمودند و امام زادها

فارهقوا ابنه بنت النبی شبا　　حد السیوف وقداف اللب خوان

الشبا حد طرفه و داف بمعنی البلة و اللب هو المنحر یعنی پس رقیق و نازک نمودند طرف شمشیرها را و تند
ساختند از برای پسران دختر پیغمبر انها را و خون الوده نمودند نحر او را در حضرت بنو الخیانت
کاران و در اینمقام نحر و ذبح وانیکه مثل ماهی بر روی خاک افتادن او ذکر شده است

هذا و کلهم للدین منتحل　　سیان من مثلهم کفر وایمان

یعنی این اعمال شنیعه و افعال رکیکه صادر شد از ایشان و کل ایشان بر خود بسته اند دین را و مساوی
از مثل ایشان ایمان و کفر اشاره است بر انیکه از خود شان ایمان و کفر اشاره است بانیکه از خود شان
ایمان و کفر بطریق اولی مساویست و در اینمقام کفر یزید و طعن علمای اهل السنة بر او و خواهش نمودن

سد المسامع من ابنائهم خبر　　لا ینقضی حزنه او ینقضی العمر

واو هنا بمعنی الی ای لا ینقضی　**بند ششم**　حزن الخبر الی ان ینقضی العمر

بما جلا بالال فی یوم الطفوف وما　　فی کربلاء جری من معشر غدروا

یعنی کر کرد کوشها را خبری از خبرهای پسران دختران رسول خدا که منقضی نشود حزن و اندوه ان خبر تا
انیکه منقضی شود و تمام کردد عمرها یعنی مصیبت ان خبر شریک عمر مردم است و ان خبری که ذکر کرده کوشها
خبری است که واقع شد بر آل اطهار رسول مختار در روز واقعه عاشورا از شهادت انحضرت در طفوف و
خبری است که واقع شد در کربلا از جماعتی که غدر نمودند و خدعه نمودند فرزند رسول خدا را و در اینمقام
فضیلت کربلا و پیغمبرانی که عبور با ان زمین مقدس نمودند و بهر بلیه روا اوردند و بیع درجه ارض

قد بایعوا السبط طوعا منهم و رضی　　وصیروا صحفا بالنصر تبتدر

یعنی بتحقیق که بیعت کردند بنی امیه سبط رسول خدا حضرت امام حسین را از روی طوع و خواهش و رضا
خود و فرستادند بسوی انحضرت نوشتهای چند که تعجیل میکردند در ان نوشتجات بیاری کردن انها
انحضرت را یا فرستادند بجانب انحضرت نوشتجاتی که یاری میکنیم تو را و تعجیل میکردند در فرستادن ان
ان نوشتجات که مضمون ان نوشتها این بوده است که مرحوم بحر العلوم میفرماید

اقبل فانا جمیعا شیعة تبع　　وکلنا ناصر و لکل منتصر

اقبل وعجل فقد اخضر الجنان وقد　　ذهت نضرتها الازهار والثمر

والتبع بضم التاء و تشدید الباء مع فتحها بمعنی التابع لکن نخفف هذا للضرورة الجنات بکسر الجیم جمع الجنة
بفتح الجنة و تشدید النون و هو البستان و الزهو کون الشیء ذا المنظر الحسن یعنی رو بیا و بما زیرا که جمیع
ما ها شیعیان و تابعان تو ایم و یاری کننده و قبول کننده و یار تو هستیم رو بیا و در این سامان و تعجیل
فرما در امدن که بتحقیق سبز کردیده است باغها و بتحقیق که رونق یافته و نیکو شده است شکوفها و
ثمرهای باغها بسبب نضرت بساطین و باغها یعنی این زمان افضل فصول کوفه است که باغها و بستانها

سبز و خرم و شکوفه و باصفا و دماغ و جان را معطر ساختند و در این مقام جرأت ایراد نشد و دو کلمات ساختند

أنتَ الإمامُ الذي نرجو بطاعتِهِ ... خُلدَ الجنانِ إذا النيرانُ تَستعِرُ

یعنی نوشتند که توئی آن امامی که امید داریم با طاعت کردن ما آن امام را که تو باشی باغ بهشت هرگاه

لا رأيَ في الناسِ إلّا فيكَ نأمنُ ولا ... نحتاجُ إلّا فبيتُكَ الأمرُ منحصرُ

یعنی رائی نیست در مردم مگر در متابعت تو لیس با تو که ما و محتاج نیستیم امر را زیرا که امر منحصر است در تو

وأكّدوهُ إذا لم يأتِهِم فأتى ... قومٌ إلى بيعتِهِم بالنكثِ قد خفروا

والخفرة بالخاء المعجمة المفتوحة او المضمومة الفاء الذمام والعهد ويحتمل ان يكون خفروا من الخفر یعنی

تأکید کردند اهل کوفه از امام معصوم هر گاه که نیاید آنحضرت ایشان آمد آنحضرت قومی را

که مهیا شده بودند از برای نقض بیعت خود و شکستن عهد در این مقام حکایت مجلس ابن زیاد و نظر نمودن

سر انور آن سرور با اهل بیت و اشیاء که مار نوشته بود در آمدن آن سرور بسوی ایشان که نقض عهد

نمودند و جاری شدن قطره اشکی از چشم آن سرور در دیدن اهل بیت را و حیران در سفینه مذکور است

قومٌ ما يقولونَ لكن لا فعالَ لهم ... وذا بهم من قديمِ الدهرِ منتشرُ

یعنی این قوم با آنحضرت میگفتند چیز ها بزبان لکن نبود بر طبق آن گفتها از برای ایشان فعلی و بود

رای ایشان از زمان قدیم پراکنده و متفرق چنانچه با پدر عالی مقدار آن سرور امیر المؤمنین ع رفتار مینمودند

و شکایتهای آنحضرت از اهل کوفه و نسبت دادن آنحضرت اهل کوفه را بمکر و خدعه و بیوفائی در هر بلد

فعادَ نصرهُمُ خذلاً وخذلُهُمُ ... قتلاً لهم بسيوفٍ للعِدى ذخروا

یعنی خواندند آنحضرت را نزد خود و گفتند که ما شیعه و یاوران توئیم پس چون آمد آنحضرت ایشان را بدل

کردید یاری کردن ایشان آنحضرت را بترک یاری نمودن و باین کار شکی نیست اکتفا ننمودند کشتند آن سرور و

اصحاب او را بشمشیرهائی که ذخیره کرده بودند آن شمشیرها را از برای دشمنان آن سرور عالی مقدار

يا ويلَهم من رسولِ اللهِ كم ذبحوا ... ولداً له وكريماتٍ له أسروا

یعنی ای وای بر ایشان از جانب رسول خدا چه بسیار شهید کردند و کشتند از اولاد و فرزندان

آنحضرت را و چه بسیار دختران کریمه آنحضرت را که اسیر کردند و در این مقام حدیث مسلم جصاص که اسیران اهل

بیت چگونه بودند در کتاب سفینة النجاة ذکر کرده ام

ما ظنّهم برسولِ اللهِ لو نظرَت ... عيناهُ ما صنعوا لو أنّهم نظروا

یعنی چه چیز است گمان ایشان بر رسول خدا اگر نظر فرماید و ببیند بچشم خود آنچه را که کرده اند

آل ابو سفیان بفرزندان رسول عالی مقدار کاش تأمل میکردند در آنچه کرده اند و آنچه میکنند با ایشان

ما آمنَ القومُ قِدماً أو لهم كفروا ... من بعدِ إيمانِهم لو أنّهم شعروا

یعنی ایمان نیاوردند این قوم در قدیم و محاربه کردند با فرزندان رسول خدا و یا آنکه اگر ایمان

آورده اند کافر شدند بعد از ایمان آوردن خود اگر شعور داشته باشند و بفهمند که چه کرده اند

قد حاربوا المصطفى في حربِ عترتِهِ ... ولو أتاهم في حربِهِ ابتدروا

یعنی

یعنی بتحقیق که خواهی کردند جنگ و حرب با حضرت مصطفی در حرب کردن با عترت آنحضرت و اگر طلب یاری مینمود

از آن اشقیا حضرت مصطفی و طلب یاری میکرد جناب سید الشهداء و اصحاب و اولاد آنحضرت که عترت

رسول اند از ایشان کافران تعجیل میکردند و پیشی میگرفتند و یکدیگر در حرب با آنحضرت بعد از آن بیعتها

ما كانَ ينزلُ عن سلطانِهِ ملكٌ ... ولا لمُنيتِهِ الساعي لها يلزمُ

المنية بالضم وهو الامر المتمنى ويذكر كيدع بمعنى بترك یعنی نبود که نازل سازند و فرود آورد خود را از

سلطنت و پادشاهی که دارد و ترک مینمودند آرزوهائی اگر سعی کننده بودند در انجام آن آرزو که

بعد از خلاص طلب لشکر هر گاه حضرت نبوی حاضر میبود و فریاد رسی میطلبید بر خود تفویض امور

سلطنت و دنیا است با آن سرور مینمودند و ترک جدال و قتال میکردند مجیب است با آنکه آرزوی ایشان

در آن بود و سعی در حصول آن مینمودند و احتمال دارد که معنی این باشد که با وجود آنکه کردند بنی امیه کردند نبود

که نازل سازد و فرود آورد آنحضرت را از سلطنت خود سلطانی یعنی دست به بیعت احدی نداد و از سلطنت

خود فرود نیامد و نبود آنحضرت که واگذارد مرام و آرزوی خود را اگر ساعی بود در آن آرزو که شهادت و شفاعت

مهما نسيتُ فلا أنسى الحسينَ وقد ... كرّت على قتلِهِ الأفواجُ والزمرُ

الزمر کصرد جمع الزمرة کغرفة یعنی هر وقت که فراموش کنم چیزی را پس فراموش نمینمایم امام حسین را در حالتی که

رجوع کردند زمره بعد اخری بر قتل آنحضرت افواج و جماعت اشرار و اعادی و تفصیل لشکر و افواج

شقاوت آثار در این مقام و قول باینکه روز عاشورا هفتاد و دو ساعت طول کشید ضعیف است چنانچه بعض

كم قامَ فيهم خطيباً منذراً وتلا ... آياً فما أغنتِ الآياتُ والنذرُ

یعنی چه بسیار ایستاد جناب سید الشهداء در میان ایشان در حالتیکه خطبه میخواند و تحمید و تمجید مینمود خداوند

عالمیان را و اندار میفرمود و میترسانید ایشان را از عذابهای اخروی و نکال خداوند و چه بسیار خواند آنحضرت

آیات قرآنی را بر ایشان و لیکن فائده و نفعی نبخشید ایشان را آیات و باز نداشت ایشان را از آن اعمال شنیعه آن آیات

و انذاری که فرموده که آنحضرت ایشان را از آن جمله این بود که بحر العلوم منیر ما میشد

قالَ انسبوني فجدّي أحمدٌ وسلوا ... ما قالَ فيَّ فلم تكذبكمُ الخبرُ

یعنی پس از ادای خطبه فرموده که بیان کنید نسب مرا که جد من احمد مختار و پدر من حیدر کرار و مادر من

فاطمه زهرا و جده من خدیجه کبری است و سؤال کنید آنچه فرموده آنحضرت در حق من پس بدروغ نرسید

استماع امر کرده از خبری که من

دعوتموني لنصري أين نصرُكمُ ... وأينَما خطّتِ الأقلامُ والزُّبَرُ

لبثما کفته ام

الزبر کعنق جمع الزبر بالکسر و هو الکتاب یعنی فرمود آنحضرت خواندید شما مرا که یاری کنید مرا پس کجا شد

یاری کردن شما و بکجا شد آنچه قلمهای شما نوشت از او و کجا شد صحیفه های شما یعنی بکجا شد عمل کردن بمقتضای

آنچه نوشته بودید در این مقام بیان نمودن آن سرور رسالت لشکر را و جواب و اعانت نمودن حر ریاحی و تفصیل

حلّ أمنونا من المساءِ المُباحِ وقد ... أضحت تناهلُهُ الأوغادُ والغُمَرُ

یعنی آنحضرت منع نمودند که آیا قوم و اگذاشتید منع کردید ما اهل بیت را از آبی که حق تعالی مباح فرموده بر بندگان

خود دو حال انکه میباشد مندان ابن الحسن او ابکها یا اسب که مردم بی نام و نشان و احوال اردکه سلا نموده باشد
خطی که بشد ناجلا نموده باشد چنانچه در سفینة النجاة مشتق منقطب را ذکر کرده ام و در اینمقام ضعف
صیلت آب فرات و متحکم نمودن فرمتها امیر المؤمنین و امکان ان فرود عطشان اشتر بقیع فرات و علت آب بخود دیدن
هَلْ مِنْ مُغِيثٍ يُغِيثُ اَلَّا مَنْ ظَمَاءٍ لِشَرْبَةٍ مِنْ نَهْرِهَا اَلْمَا خَطَرُ
النمیر الماء الصافی البارد الحطر بالتحریک القدر یعنی یا دریابنده هست که دریابد اولاد رسول خدا را از
تشنگی بشربتی از آب گوارا با اینکه نیست از برای اشربه آب قدر و منزلتی در نزد احدی از احاد مردم ما
هَلْ رَاحِمٍ يَرْحَمُ الطِّفْلَ الرَّضِيعَ وَقَدْ جَفَّ الرِّضَاعُ فَمَا لِلطِّفْلِ مُصْطَبَرُ
یعنی یا رحم کننده هست که رحم کند طفل صغیر را و حال انکه بتحقیق خشک شده شیر از پستان مادر
الطفل و نیست از برای ان طفل صبری و آرامی و در اینمقام حکایت شهادت علی اصغر و نکات افعال امادر مذکور
هَلْ مِنْ نَصِيرٍ مُحَامٍ اَوْ اَخِي حَسَبٍ يَرْعَى النَّبِيَّ فَمَا حَامُوا وَمَا نَصَرُوا
المحامات المدافعة والممانعة یعنی فریاد آنحضرت که ایا یاری کننده هست و یا حمایت نماینده یا برادر کریمی
هست که مراعات کند رسول خدا را پس حمایت نکردند و یاری نکردند ایجماعت بیدین فرزند سید المرسلین را
و در اینمقام یاری نمودن نحل طایفه بکر بن وابل اهل بیت ان فرود را و کشتن او و داستان او در سفینه ذکر شده
لِتِلْكَ رَزَايَا لَوْ اَنَّ الْقَلْبَ مِنْ حَجَرٍ اَصَمٍّ كَانَ لِاَدْنَاهُنَّ يَنْفَطِرُ
یعنی انمصایبی که بر آنحضرت وارد آمد مصایبی است که اگر دل انسان از سنگ سخت هم است البته از برای کمتر
از انها مصیبت تراز نمصایب میشکافد و در اینمقام بیان اینکه مصیبت داری انحضرت در دوازده درجه دارد و از
ثواب مصیبت داری مستحق ثواب و غفران و موجب امرزش و دخول جنان میشوند ذکر شده
اَلدِّينُ مِنْ بَعْدِهِمْ اَمْوَتْ مَرَابِعُهُ وَالشَّرْعُ مِنْ بَعْدِهِمْ عَادَتْ شَرَايِعُهُ
الاقواء الافقار یعنی کون الارض قفراً الاشیء فیه والربع المنزل یعنی دین بعد از اهل بیت رسول خدا خالی
مانند خانه و منزلهای اندر اهل و سکنه دین و شرع از فقدان ایشان نایاب شد طریقه و راه ایشان
فَقَدْ تَشَفَّى الْكُفْرُ بِالْاِسْلَامِ مُذْ رَحَلُوا وَالْبَغْيُ اِلَيْهِمْ لَمَّا اَرَاحَ صَادِعُهُ
الصدع الاظهار و قوله تعالی فاصدع بما تؤمر ای اظهر والصادع هنا رسول الله یعنی تحقیق که شفا یافت
کفر از دولت اسلام و از بیخ غالب مدکفر بر اسلام از هنگام که رحلت کردند ائمه دین و عترت
خیر المرسلین و شفا یافت کفر از دولت حق و باین سبب غلبه کرد گمراهی بر حق زمانی که راحت فرمود
انخضرت از زحمتها و مدام باقی شادی شکافنده حق با ظاهر سازنده حق که حضرت پیغمبر باشد
وَدَائِعُ الْمُصْطَفَى اَوْصَى بِحِفْظِهِمْ فَضَيَّعُوهَا فَلَمْ تُحْفَظْ وَدَائِعُهُ
یعنی ایشان امانتهای رسول خدا است که وصیت فرموده است بحفظ ایشان پس ضایع نمودند
صَنَائِعُ اللّٰهِ بِاللّٰهِ وَالْاَنَامُ لَهُمْ صَنَائِعُ شَدَّ مَا لَاقَتْ صَنَائِعُهُ
یعنی خلق و اصل ایشان مخلوق اند و مردم مخلوق اند بعد از ایشان و بخاطر ایشان نه اینکه مردم مخلوق قند ایشان را
و بعبارة اخری ایشان هستند صنایع و مخلوقات خدا اثیم هستند و سایر مردم یعنی خدا اثیم را آبا

پیش از آنکه مخلوق را خلق فرماید سبب تمکن ایشان بودند ائمه دین را آفرید و سایر مخلوقات از جن و انس موجود
مصنوعات و مخلوق اند از جهت وجود ائمه هدی با یمعنی که جمیع عوالم امکان بسبب ان بزرگواران خلعت وجود
پوشیدند و اینمضمون مطابق است با حدیثی که در اخبار احتجاج روایت شده که ابن ابی غانم قزوینی با جماعتی
از شیعیان تشاجر مینمودند که حضرت امام حسن عسکری از دنیا رحلت فرمودند و اولادی از برای آنحضرت نماند
که قائم مقام او باشد جواب طویلی از برای ایشان بیرون آمد و بعضی از فقرات جواب این است نحن صنائع
الله والخلق بعد صنائع لنا مترجم گوید تفاوت میان ایشان و دیگران بنظر میرسد و غیران بیکدیگر مستند
انکه ان بزرگواران بدوخلقند و غیر ایشان بعد از ایشان مخلوق شده اند دوم اینکه ایشان بالاصالة اند
بجهة لحاظ خود و دیگران مخلوق اند و دیگران بالتبع یعنی بخاطر ایشان مخلوق اند و غلاة از روی نافهمی
معنی دیگر از برای این خبر میکنند و ترجمه باقی کلام مرحوم بحر العلوم این است که رشد یکعظیم کرده مدار
چیزی که وارد شد بر ایشان از مصائب و آلام از مصنوعات ایشان که فرق نام باشند و در اینمقام بیان
مناقب و فضایل ائمه و اینکه اسامی شریفه ایشان و همچنین القاب و کنای ایشان و همچنین اسامی اعدا
که در کتب سماویه میباشد هرگاه دوازده دوازده طرح نمائی دوازده باقی میماند و اینکه از زبر و بینات
اسامی مطهره ایشان بر می آید و جاییکه در حال غشوه حضرت امام حسین هیجیک از لشکر شقاق
اثر باذیت و اهانت انحضرت و قیام و اقدام ننمودند و تفصیل خوبی و وجه مرغوبی ذکر نموده ایم
اَزَالَ اَوَّلَ اَهْلِ الْبَغْيِ اَوَّلُهُمْ عَنْ مَوْضِعٍ فِيهِ رَبُّ الْعَرْشِ وَاضِعُهُ
یعنی زایل ساخت و دور کرد اول اهل بغی اول ائمه هدی که حضرت امیر المؤمنین باشد از موضع
که قرار داده بود انموضع را از برای انحضرت پروردگار عرش عظیم و در اینمقام حکایت غدیر خم و حدیث
اینکه زیاده از هشتاد سند دلالت و فضایل انحضرت و مطالب مذهب شیعه موافق کلمات و اقوال ایشان
وَزَادَ مَا ضَعْضَعَ الْاِسْلَامَ وَانْصَدَعَتْ مِنْهُ دَعَائِمُ دِينِ اللّٰهِ تَابِعُهُ
الضعضعة المرابطة الهدم والدعائم الارکان یعنی پس از انکه غصب کرد حق و ولایت اول ائمه هدی را اول اهل البغی و
عدوان زیاد ساخت تابع اول که خلیفه ثانی باشد بر کردهای وی چیزی را که متزلزل ساخت یا ذلیل کرد اسلام
ایجماعت اسلام را و شکافته و یا متزلزل گردانیده از افعال و اعمال شنیعه خود ستونهای دین خدایتعالی را
و در اینمقام خبطی که حضرت امام محمد باقر فی الجمله حرکت داد و زلزله در مدینه افتاد و اضطراب بمردم
رسول خدا و قتیکه صدیقه طاهره بمسجد آمدند در سفینة النجاة ذکر شده است
كَمْ بَيْنَ جَيْشٍ بَدَا يَوْمَ الطُّفُوفِ وَمَنْ يَوْمَ السَّقِيفَةِ قَبْلُ لَاحَ طَالِعُهُ
لشکر خشیتی یوم العاشورا پنهان بودند که در ان روز ظاهر شدند و از روز سقیفه بنی ساعده ظاهر
شد طلیعه و پیش روان سپاه و در اینمقام حکایت سقیفه بنی ساعده و اینکه چهار نفر طلیعه انروز
بودند و پیشکری منافقان با ایشان بود و لشکر حضرت سید الشهداء بچهار نفر پیشکری داشتند
که حضرت عباس و برادران او باشند در سفینه مذکور است
يَا رَمْيَةً قَدْ اَصَابَتْ وَهْيَ مُخْطِئَةٌ مِنْ بَعْدِ خَمْسِينَ مِنْ شَطٍّ مَرَابِعُهُ

یعنی ایقوم فزع میکنم از رمیه با تعجب نمائید رمیه را که رسیدن رمیه بعد از پنجاه سال کسی را که دور شده بود
منازل نکس وحال آنکه رمیه خطا کننده است تا وجود رسید نشان و در اینمقام تیرهائی که بر آنسرور وارد شد
عاشورا واقع شد پیمان و تیر زهرآلودی که یکی بر ترقوهٔ مبارک آنسرور وارد شد دیگری بر سینهٔ مبارک

وَفَجْعَةٌ مَا لَهَا فِی الدَّهْرِ ثَانِیَةٌ ... هَانَتْ لَدَیْهَا وَاِنْ جَلَّتْ فَجَایِعُهُ

یعنی ایقوم تعجب کنید از این رزیهٔ عظیمه که ساری شده بمیان در جمیع موجودات و نیست از برای این رزیه
عظیمه در روزگار ثانیه و مثل و اسان است جمیع رزایا و بلیات در نزد این رزیه اگرچه بزرگ و عظیم
باشد اند رزیه فی نفسه و در اینمقام خبر دادن جبرئیل بحضرت آدم از مصیبت آنسرور و پاره از مصائب
صدیقهٔ طاهره در وقتیکه اشقیا آتش بدر خانه او زدند و مجملی از مصیبت علی اکبر در سفینه مذکور است

وَلَوْ غَدَا اَضْرَمَتْ فِی قَلْبِ کُلِّ شَجٍ ... نَارًا بِلَذْعِهَا صَابَتْ مَدَامِعُهُ

اللذع بالذال المعجمة الاحراق یعنی جزع میکنم از سوزشی که برافروخت در قلب هر مغموم و مهموم آتشی را
که سوزش آن آتش ریخت اشکهای چشم مغموم و مهموم را

وَلَا الْعَیْنُ جَفَّ بِسَقْعِ النَّارِ مَدْمَعُهَا ... وَلَا الْفُؤَادُ خَبَا بِالدَّمْعِ سَاقِعُهُ

یعنی نیست چشم که خشک شود اشکهای آن بسوزش آتش دل و نیست که خاموش شود باشک حرارت و سوزش دل

کُلُّ الرَّزَایَا وَاِنْ جَلَّتْ وَقَائِعُهَا ... تُنْسَی سِوَی الطَّفِّ لَا تُنْسَی وَقَائِعُهُ

یعنی هر مصیبت و بلیه و اگرچه بزرگ باشد وقایع او فراموش میشود سوای واقعهٔ کربلا که واقعه از نخواهد

زَادُوا عَنِ الْمَاءِ ظَمْآنًا مَرَاضِعُهُ ... مِنْ جَدِّهِ الْمُصْطَفَی السَّاقِی اَصَابِعُهُ

یُعْطِیهِ اِبْهَامَهُ آنًا وَآوِنَةً ... لِسَانَهُ فَاسْتَوَتْ مِنْهُ طَبَایِعُهُ

لِلّٰهِ مُرْتَضِعٌ لَمْ یَرْتَضِعْ اَبَدًا ... مِنْ ثَدْیِ اُنْثَی وَمِنْ طَهَ مَرَاضِعُهُ

یعنی راندند ودفع کردند آنکافران بی ایمان از آب فرات لب تشنه را که آنسرور کسی بود که شیر داد او را
جد او محمد مصطفی وجد او کسی است که سقایت کننده و آب دهنده است از انگشتان خود مردم را یا حضرت
امام حسین را و بود جد آنحضرت که عطا میکرد بآنحضرت زمانی انگشت ابهام خود را و زمانی زبان
مبارک را پس راست و درست شد از آن جد آنجناب طبایع آنحضرت یعنی مستوی و درست کردید هیکل
و خلقت آنجناب از جد بزرگوار خود و تتمیم کلام آنکه جناب سید الشهداء مرتضعی بود که ارتضاع نکرده
است از پستان زنی هرگز و بوده است از پیغمبر خدا محل مرضعهای آنحضرت و در اینمقام فواید کثیره
از رضیع و شبیه بمرتضع میشود و اینکه اعضای امام حسین گویا اجزای حضرت نبوی بود و سر اینکه
آنسرور چرا از انگشت ابهام و زبان مبارک پیغمبر آخر الزمان شیر میکیدند آنکه مرغوب در سفینه مذکور است

یُسْرِیهِ خِصْلَةُ بَارِیهِ اِذْ جُمِعَتْ ... وَاُودِعَتْ فِیهِ مِنْ اَسْرَی وَدَایِعُهُ

یعنی امام حسین سری است از اسرار الله یعنی محل القدر است و اختصاص داده است آنحضرت را

خالق

خالق وحی حضرت نبوی زیرا که جمع شده است و بود یعنی گذاشته شده است در آن ودایع خدا آنچه که لیلة
الاسری که شب معراج باشد به پیغمبر خود قرار داده است آن ودایع را و در اینمقام اسرار خفیه و فضایل و صفات
عظیمه که مخصوص امام حسین است و اینکه خدا تو جمیع عالم امکان بسبب آنسرور مستفیض شوند در سفینه است

غَرْسٌ سَقَاهُ رَسُولُ اللّٰهِ مِنْ یَدِهِ ... وَطَابَ مِنْ بَعْدِهِ طِیبَ الْاَصْلِ فَارِعُهُ

ذَوَتْ بِوَاسِقِهِ اِذْ اَظْمَاُوهُ فَلَمْ ... یَقْطَفْ مِنَ الثَّمَرِ الْمَطْلُولِ یَانِعُهُ

ذوت ای یبست البواسق الفروع المستطیلة من الشجر والمطلول الذی اصابه الطل وهو موجب حسن
النظر و نضارتها یعنی حسین درختی بود که آب داد آن درخت را رسول خدا از دست خود و نیکو شد بود
بعد از نیکوئیها اصل شاخهای بسیار آن درخت لاغر و ضعیف کردید شاخهای بسیار بلند نیکوی آن درخت
زیرا که تشنه گذاشتند بنی امیه بی دین آنرا پس چیده نشد از ثمر تازه نیکوی آن درخت ثمری که زمان
چیدن آن درخت رسیده باشد یا ثمری که پخته و رسیده باشد و در اینمقام برخی از اذیت و ظلمی که بر آنسرور

عَدَتْ عَلَیْهِ یَدُ الْجَانِینَ فَانْقَطَعَتْ ... عَنْ مُجْتَنِی ثَمَرِ الزَّاکِی مَنَافِعُهُ

یعنی تعدی کرد بر آن درخت دست تعدی کنندگان و خطاکاران که ظالمین و قاتلین بودند پس منقطع
شد بواسطهٔ ظالمین و ساعین از شیعیان که طالب ثمرات آن درخت بودند از ثمر رسیده شده
نیکوی آن درخت منافع آن ثمر چه منفعت بر ثمر زمانی مترتب است که بر وجه خود چیده شود پس تشبیه
کرده جناب سید الشهداء را بدرخت و لوازم مشبه به را از آب و ثمر و چیدن ثمر کلا از برای مشبه به ثابت کرده

قَضَی عَلَی ظَمَاءٍ وَالْمَاءُ قَدْ مُنِعَتْ ... بِمُشْرِعَاتِ الْقَنَا عَنْهُ مَشَارِعُهُ

یعنی گذشت جناب امام حسین از دنیا بر تشنگی و منع شد از آنحضرت محلهای ورود آب بنیزهای
مشرعه از جسم شریف آنسرور و بعبارة اخری نیزها بجای آب چون آشامیدند از بدن آنسرور عطشان چنانچه
شخصی از شرب آب سیراب میشود نیزها از جراحات بدن آن مظلوم عطشان سیراب شدند و در اینمقام نکته

قَدْ حَرَّمُوهُ عَلَیْهِ فِی الْحَیٰوةِ وَمِنْ ... بَعْدُ اسْتَحَلُّوا لِکَیْ یَعْفُوا مَصَارِعُهُ

یعنی بتحقیق که حرام کردند بنی امیه بی ایمان آب را بر آنسید مظلوم در حال حیوة و بعد از شهادت طایفهٔ
عباسیه حلال شمردند آب را بر آنحضرت تا اینکه محو سازند آب مرقد منوره و مضاجع مطهرهٔ شهداء را
و در اینمقام احوال متوکل و اینکه آن شقی بچه سبب امر نمود که آثار مراقد آنسرور را محو سازند و اشخاص
آن شقی بکربلا فرستاد و بر طرف شدن ایشان تا بقدر دویست جریب عمارات اطراف مرقد شریف را و اینکه
خاکی که از بالای سر و پایین پای آنسرور بر میداشتند بعینه مشک بود و پیدا نمودن زائرین قبر
سرور را از جهت عطر آنخاک شریف بود و پیدا نمودن مجنون تربت لیلی را و پیدا نمودن علیا جناب زینب
خاتون نعش پاره پارهٔ آنسرور را در قتلگاه و تفصیل این حکایات را ذکر کرده ام

هَمُّوا بِاِطْفَاءِ نُورِ اللّٰهِ وَاجْتَهَدُوا ... فِی وَضْعِ قَدْرِ مَنِ الرَّحْمٰنُ رَافِعُهُ

یعنی قصد کردند در خاموش کردن نور خدا و ابی الله الا ان یتم نوره ولو کره الکافرون و اجتهاد
کردند در پست ساختن مرتبهٔ کسی که خدا تعالی بلند ساخته است مرتبه او را و در اینمقام اشخاص

کرد امر متوکل در تخریب آن مرقد مطهر کوشید و بلیه که بر ایشان وارد کردید بسیاری که ... مرقد شریف

لم انسه اذ ینادی بالطغاة وقد / تجمعوا حوله والکل سامعه

ترجون جدی شفیعا وهو خصمکم / فویل لمن خصمه فی الحشر شافعه

یعنی فراموش نمیکنم زمانی را که ندا میفرمود آنحضرت در زمین کربلا و حال آنکه جمع شده بودند اعادی دین بر گرد آن امام مبین و می شنیدند کلام آنحضرت را که میفرمود امید دارید شما بجماعت شفاعت جد مرا و حال آنکه او است خصم شما در روز قیامت و وای بر کسیکه شفیع او در روز خصم او باشد

یوم بنو المصطفی الهادی ذبائحه / والفاطمیات اسراء نوائحه

وسبط احمد عار بالعراء لقی / مرمل بالدماء جرحی جوارحه

واللقاء مصدر بمعنی المفعول ای الملقی یعنی از زمانی که اعادی جناب سید الشهداء را احاطه نموده بودند و بر گرد آنحضرت جمع بودند و آنحضرت میفرمود با ایشان آنچه را که در بیت سابق مذکور شد و پسران پیغمبر برگزیده شده هدایت کننده مذبوحان او بودند و روزی است که دختران فاطمه زهرا اسیران و نوحه کنندگان او بودند و روزی است که سبط احمد مرسل و فرزند حیدر صفدر برهنه در صحرای وسیع افتاده و آلوده شده است اعضای آنجناب بخون و مجروح و زخم دار است اعضای شریف آنحضرت از ضربت نیزه و شمشیر

فوق القنا راسه یهدی لکاشحه / فنال اقصی مناه منه کاشحه

الکاشح الذی یضمر العداوة یعنی سر آنحضرت هدیه برده شد بر بالای نیزه از برای ملعونی که در دل پنهان داشت عداوت و دشمنی آنحضرت را پس رسید آن ملعون از آن سر مطهر بنهایت آرزوهای خود و در اینمقام یاد دار مجلس یزید پلید بدبخت را که سر مطهر آنسرور را در مجلس نشئه حاضر نمود و امر نمودن یزید که آن نور را از خاک و خون بشویند و پیش ... احوال حضرت زینب

کم هام عز وائذن للسماح وکم / اقدام سبقوا لها طاحت طوائحه

وکم حریم لاهل البیت محترم / قد استحل وقد باحت صوائحه

یعنی چه بسیار از بزرگان با عزت و چه بسیار از قدمهای پیشی گیرنده در هر کار خیری که افتاده شد و هلاکت رسیدند هر یک از مذکورات از حوادثات روز عاشورا و هلاک ساختند خود را و بسیار از حرم محترم اهل بیت اطهار که بتحقیق حلال شد حرمت ایشان و چه بسیار آوازی که بنوحه بر آورده بودند نوحه کنندگان از اهل بیت آنجناب در آن روز و در اینمقام مجلس از احوال اهلبیت

مصاب خامس اصحاب الکساء وهم / اهل العزاء لهم حلت فوادحه

یعنی اینمصیبت خامس آل عبا پنج اصحاب کسا است و ایشانند اهل عزا که بر ایشان ... ایشان ... روز ... حالت ... باشد ...

باشد یعنی ملول نمیشود ... نوائح و مصائب یوم عاشورا و در اینمقام ...

لم ینس قط ولا الذکر تجدده / اوری بزند الاسی للحشر قادحه

یعنی فراموش نمیشود اینمصیبت هرگز و هر گونه که شنیده تازه میکند آنرا ... افروزنده آتش مصیبت اثر و شرار از برای حشر یعنی اینمصیبت است که تا روز قیامت

کیف السلو عن المکسور منفردا / من غیر کسوته خلو مطارحه

یعنی چگونه ممکن است صبر کردن و تسلی دادن خود را از مصیبت کسیکه شکسته شده بود اجزای او در حالیکه تنها و منفرد بود از عزیزان خود و یا در حالیکه منفرد بود از خویشاوندان و یا در حالیکه خالی بود محل افتادن آنجناب از عزیزان خود ...

یلقی الاعادی بقلب منه منقسم / بین الخیام واعداء تکافحه

یعنی ملاقات میفرمود آنحضرت اعادی دین خود را ... آنحضرت منقسم شده بود ... قسمت ... خیام و ... دشمنان ...

واللحظ کالقلب عین نحو نسوته / رنو او عین القوم لا تبارحه

یعنی نظر آنحضرت از گوشه چشم بر مثال دل آنحضرت بدو قسمت بود چشمی و نظری نگران بجانب زنان خود و ... نگران بود بقومی که مبادرت مینمودند آنحضرت را و در رسیدن اذیت ... عطشان بودند

لهفی علیه وقد مال الطغاة الی / نحو الخیام وخاض النقع سابحه

قال اقصدونی بنفسی واترکوا حرمی / قد حان حینی وقد لاحت لوائحه

یعنی حزن و اندوه من بر جناب سید الشهداء است در حالتیکه میل کردند طاغیان لئیمان بجانب خیام اهلبیت کرام و دختران رسول ... غارت و داخل شد مرکب آنحضرت ... فرمود آنسرور عطشان با آنجماعت بی ایمان قصد کنید مرا و واگذارید اهل حرم مرا بجهت آنکه نزدیک شد وقت شهادت من و ظاهر شد علامات آن ... در اینمقام علامات ظاهری و باطنی موت ... کاری که بر آنسرور وارد شده بود ... مکرر ... آنحضرت ...

چون مرحوم مغفور ... سید السادات و منبع السعادات شمس الفضلاء و بدر العرفاء رئیس الادباء السید الاجل الانور العالم المقدس الازهر ... کهف الارامل والایتام والمساکین و مؤلف ینابیع الشریعه ... امام الجمعه ... آقا میرزا عسکری الحسینی افاض الله علی مرقده سلسبیل الرحمة والرضوان واسکنه فی علی غرفات الجنان ... کردند ... قرار فرموده بود ... عز و جل ... ۱۲۸۹

من تصنيفات صاحب كتاب تحفة الرضوية از آن است ملة العرض براى اتمام رساند كه چون خطبه بلاغت مشحون در توحيد حضرت غير خداوند تعالى از كلمات معجز نظام هفتم ائمه معصومين ... لا تفقد آيات بلاغت ما و لا بيت ساقع ... صراط المستقيم كه به طرق الى الله ... شرح

بسم الله الرحمن الرحيم مرحوم مجلسى عليه الرحمه با نسخه شرح ... نمودهم

الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على سيد الموحدين محمد و عترته المقدسين **اما بعد**
تراب اقدام سالكان مسالك يقين محمد باقر بن محمد تقى حشرهما الله مع الائمة الطاهرين بموقف عرض
طالبان معارف ربانى و معطشان زلال حقايق ايمانى ميرساند كه چون خطبه از حضرت بضعه سيد
المرسلين و قرة العين اشرف الوصيين و محرم اسرار رب العالمين و ثامن ائمه طاهرين امام الجن و الانس
على بن موسى الرضا صلوات الله عليه و على آبائه الطاهرين و اولاده المعصومين در توحيد و طريق
معرفت جناب مقدس ايزدى تعالى شانه وارد شده كه از معجزات غريبه آن جناب ميتوان شمرد
و هر عاقل ميداند كه بغير ذهن مؤيد بدليل وحى و الهام پى بدقايق معانى نميتوان برد و چنان
سخنان اعجاز نشان از غير ربانى كه ينبوع حكم ربانى و كليد معارف فرقانى باشد نمى تراود و بحر عندليب
بيانى كه هم از گلشن قدس باشد چنين نغمه هوش ربا نمى سرايد لهذا بعضى از محرمان دقايق معانى كه كام
جان شان پيوسته از خوان نعمتهاى بى نهايت اهل بيت رسالت صلوات الله عليهم اجمعين چاشنى يافته
اين بى بضاعت را مامور ساختند كه آن خطبه را بلغت فارسى ترجمه نمايم تا اكثر طوايف انام از آن مائده
نعمت ربانى بهره توانند يافت و چون كثرت اشتغال و اختلال احوال مانع بود از آنكه استيفاى حق
در شرح هر يك از فقرات آن كلام معجز نظام توانم نمود و مخالفت امر برادران ايمانى و مخاديم روحانى
روا نبود لهذا بترجمه الفاظ اكتفا نموده كاهى اشاره ببعضى از دقايق معانى بر وجه اقتصار اشاره مينمايد
و چون حديث ديكر از آن جناب خطبه از حضرت سيد الاوصياء و مفخر اصفياء امير المؤمنين و امام المتقين
على بن ابيطالب صلوات الله عليهما منقول شده كه بعضى از فقرات آنها مشابهت در مشاركى با اين
خطبه عليه دارد كاهى اشاره ببعضى از فقرات آنها مينمايد و من الله استمداد المعونة و التوفيق و هو
حسبى و نعم الوكيل بدانكه شيخ صدوق محمد بن بابويه رحمه الله در كتاب عيون اخبار الرضا عليه السلام
و كتاب توحيد و شيخ طوسى قدس الله روحه در كتاب امالى و شيخ احمد بن ابيطالب طبرسى طاب ثراه در كتاب
احتجاج و غير ايشان باسانيد معتبره از محمد بن يحيى علوى و قاسم بن ايوب علوى روايت كرده اند ان المامون
لما اراد ان يستعمل الرضا عليه السلام جمع بنى هاشم فقال انى اريد ان استعمل الرضا عليه السلام على
هذا الامر من بعدى فحسده بنو هاشم فقالوا اتولى رجلا جاهلا ليس له بصيرة بتدبير الخلافة فابعث اليه
رجلا ياتنا به فترى من جهله ما تستدل به عليه فبعث اليه فاتاه فقال له بنو هاشم يا ابا الحسن اصعد
المنبر و انصب لنا علما نعبد الله عليه فصعد عليه السلام المنبر فقعد مليا لا يتكلم مطرقا ثم انتفض
انتفاضة و استوى قائما و حمد الله و اثنى عليه و صلى على نبيه و اهل بيته ثم قال يعنى بتحقيق كه مامون
چون اراده كرد كه والى عهد خليفه كرداند حضرت امام رضا صلوات الله عليه را جمع كرد فرزندان هاشم را يعنى
سادات را كه در آن زمان بودند پس كفت بايشان كه اراده كرده ام كه عامل كردانم امام رضا عليه السلام را بر اين امر
خلافت بعد از خود پس حسد بردند بر او فرزندان هاشم و كفتند والى ميكردانى مرد نادانى را كه او را بينائى
نيست بتدبير خلافت پس بفرست بسوى او تا بيايد بسوى ما پس ببينى از نادانى او آنچه استدلال كنى بآن بر واقعه

كفتيم

توحيد و معنى مقامات و بيانات آن

كفتيم پس فرستاد مامون بسوى آنحضرت پس حضرت آمد بسوى او پس كفتند فرزندان هاشم كه اى ابو الحسن بالا
رو بر منبر و برپا دار براى ما نشانه كه عبادت كنيم خدا را بر آن يعنى دانا معرفت و بندكى حق تعالى را بما بنما
پس برآمد امام عليه السلام بر منبر و نشست مدتى و سخن نمى كفت سر بزير افكنده بود پس بلرزيد لرزيدنى
و راست ايستاد و ستايش كرد خدا را و ثنا كفت بر او و درود فرستاد بر پيغمبر او و اهل بيت او پس كفت
اول عبادة الله معرفته و اصل معرفة الله توحيده و نظام توحيد الله نفى الصفات عنه لشهادة
العقول ان كل صفة و موصوف مخلوق و شهادة كل موصوف ان له خالقا ليس بصفة و لا موصوف
و شهادة كل صفة و موصوف بالاقتران و شهادة الاقتران بالحدث و شهادة الحدث بالامتناع من
الازل الممتنع من الحدث يعنى اول عبادت و پرستيدن او شناختن اوست و اصل شناختن خدا يكانه دانستن
اوست و انتظام يكانه شناسى او به نفى كردن صفتها است از او زيرا كه كواهى ميدهند عقلها بآنكه هر
صفت و موصوف آفريده شده اند و شهادت ميدهد هر موصوفى بصفتى كه او را آفريننده هست كه آن
آفريننده نه صفت است نه موصوف و شهادت ميدهد هر صفت و موصوف بمقرون بودن به يكديكر و شهادت ميدهد
مقرون بودن بحادث بودن و كواهى ميدهد حادث بودن به ممتنع و محال بودن از ازليت با امتناع او بودن
از ازليت كه از لوازم امتناع مينمايد از حادث بودن و بعد از نبودن موجود شدن **مترجم** كويد كه فهم
اين فقرات اعجاز آيات موقوف بر بيان چند فايده است **فايده اول** آنكه حضرت حصر فرمود كه اول
عبادت حق تعالى معرفت اوست يعنى معرفت خدا مقدم است بر عبادت و تا يقين بوجود صانع عالم نكنى
و او را بصفات كماليه نشناسى نميتوانى دانست كه كيست سزاوار پرستش و تذلل نزد كه ميبايد كرد و فرمان بردار كه مى بايد بود
و **ايضاً** از آيات و اخبار بسيار ظاهر ميشود كه بدون معرفت خدا و رسول و ائمه هدى عليهم السلام اوامر
بضرورت دين مبين عبادت صحيح نيست و اكر كسى ملت امام از ائمه خود را نشناسد و تمام عمر بنا عبادت
كند عبادت او هيچ فايده نميبخشد و مستحق ثواب نميكردد و مشهور ميان علماء آنست كه ميبايد عقايد خود
بدليل بداند و تقليد را كافى نميدانند ظاهرا دلايل اجمالى كه در قرآن و حديث وارد شده است كافى
باشد و محتمل است كه مراد از اين فقره آن باشد كه بهترين عبادتهاى خدا معرفت اوست **فايده دوم**
آنكه فرمود كه اصل معرفت خدا توحيد است يعنى ... و يكتائى و يكانكى او و در توحيد چند امر معتبر است
و بر هر يك از آنها اطلاق ميشود **اول** آنكه در خلق و تدبير عالم براى خدا شريكى قرار ندهد چنانچه كبرا و عالم
بد و خالق و دو مدبر نسبت ميدهند كه نور و ظلمت يا يزدان و اهرمن ميكويند و كمال اين توحيد
كه حق تعالى را مالك نفع و ضرر خود داند و بغير او در هيچ امر توسل نجويد و در جميع امور بر جناب مقدس او
توكل نمايد **دوم** آنكه در پرستيدن براى خدا شريكى قرار ندهند كه او را با خدا عبادت كنند چنانچه كفار
قريش بتان را در خلق عالم شريك خدا نميدانستند اما در عبادت شريك خدا ميكردانيدند و باين سبب مشرك
بودند و كمال اين توحيد آنست كه در عبادت غير جناب مقدس الهى چيزى منظور عابد نباشد و از مراتب
شرك خفى و اغراض فاسده نفسانى عبادت خود را خالص كرداند چنانچه در كتاب عين الحيوة بيان اين مراتب
شده است **سيم** آنكه حق تعالى را من حيث الذات و الصفات از تعدد ذات و تكثرات منزه داند با آنكه خدا را

جسم نداند که صاحب اجزای خارجیه باشد و مرکب از اجزا و اعضا نداند و مرکب از جنس و فصل نداند و او را
بسیط مطلق داند که اجزای خارجیه و ذهنیه و عقلیه مطلقا در او نیست و او را صاحب صفات زایده نداند
چنانچه اشاعره هفت صفت موجود قدیم برای حق تعالی اثبات میکنند و همه را قایم بذات خدا میدانند و آن
هفت صفت علم است و قدرت و اراده و حیات و کلام و سمع و بصر و در حقیقت هشت خدا قایل میشوند
بلکه باید حق را بسیط مطلق دانست و ذات را قایم مقام جمیع صفات باید دانست و هیچ صفتی موجود که
قایم بذات باشد قایل نباید شد مثل آنکه ما را قادر میگویند بقدرتی که زاید بر ما است و قایم است
بر ذات ما و خدا را قادر میگوییم بآنکه ذات مقدس او کافیست برای ایجاد هر چه اراده نماید بی آنکه قدرتی
بذات او قایم باشد و ما را عالم میگویند بعلمی که بذات ما قایم است و حق تعالی عالم است بهمه معلومات بنفس
ذات مقدس خود بی آنکه صفتی بذات او قایم باشد که آن را علم گویند و ما را سمیع میگویند بآنکه صداها را
بجارحه سمع میشنویم و حق تعالی سمیع است یعنی عالم است بصداها بی آنکه او را گوش و حاسه بوده
باشد و همچنین در سایر صفات و مجمل آنست که صفات کمال ما مشوب است بانواع نقص پس باید که
آنچه کمال است از آن صفت بر وجهی که ما تعقل توانیم کرد برای حضرت حق تعالی اثبات نماییم و جهات نقص را از او
سلب نماییم و اقرار نماییم که کنه صفات کمالیه او را تعقل نمیتوانیم کرد مثلا علم ما آنچه کمال است هویدائی
اشیاست نزد ما بسبب آن و لیکن در ما مشوب است بانواع نقص اول آنکه در ما بعد از جهل حادث
شده است و این از جهت امکان است و او پیوسته عالم بوده است دویم آنکه در ما از علتی بهم رسیده است
و این نقص است هر چند بغیر ذات او علتی نداشته باشد سیم آنکه در ما صفتی عارض شده است و بآن
صفت کامل شده ایم و حق تعالی کامل بالذات است و بعروض صفتی کامل نمیشود چهارم آنکه در ما احتمال
زوال دارد و در خدا زوال علم محالست پنجم آنکه در ما منفک است علم و در خدا کامل است ششم آنکه
در ما مشروط بشرایط و ادوات است و در حق تعالی مشروط نیست هفتم آنکه علم ما ممکنست کسی را بکنه حقیقت
معلوم شود و کنه علم او را بغیر ذات مقدس او کسی نمیداند و همچنین در سایر صفات و اینست معنی
آنچه در احادیث بسیار وارد شده است که میباید خدا را بیرون بری از دو جهت مذموم که یکی حد تعطیل
است که چیزی بگویند که هیچ صفتی از صفات وجودیه را هیچ نحو برای خدا اثبات نمیتوان کرد و دیگر
حد تشبیه است که از صفت بنحوی برای خدا اثبات کنی که متضمن تشبیه حق تعالی بخلق بوده باشد و در این
فقره شریفه توحید بمعنی اخیر اظهر است اگر چه اعم نیز محتملست بقرینه فقره بعد که فرمود که نظام توحید
خدا نفی کردن صفاتست از او یعنی توحید حق تعالی بان منتظم و کامل و تمام میشود که نفی کنی صفات زایده را
از او و فایده دیگر آنکه حضرت استدلال فرموده بر نفی صفات زایده و در تقریر استدلال چند جمله ظاهر این
[illegible] تقریر اول آنکه این فقرات اشاره بدو دلیل باشد دلیل اول آنکه هر صفتی
موصوف [illegible] زیرا که صفت محتاجست بموصوف بسبب آنکه قایمست بان و موصوف در کمال خود محتاجست
بصفت ظاهر است که صفت غیر موصوفست و هر چه بغیر خود محتاجست ممکنست پس هیچیک از صفت و موصوف
واجب الوجود نمیتوانند بود و مرکب از هر دو بطریق اولی واجب الوجود نمیتواند بود پس ثابت شد احتیاج

این صفت و موصوف بعلت ثالثی که نه موصوف باشد و نه صفت دلیل دویم صانع عالم البته
میباید که کامل باشد از کمالات زیرا که جمیع عقول عقلا بر این شهادت داده اند پس باید که اگر خدا را
صفات زایده باشد آن ذات مقدس او منفک شوند و قدیم بودن هم جایز نیست زیرا که تعدد قدما
محالست و بغیر ذات قدیم نمیتواند بود پس لازم میاید که ذات و صفات حق تعالی هم حادث باشد پس
هیچیک واجب الوجود نباشند تقریر دویم آنست که اشاره فرموده باشند بان بدو دلیل
بر وجه دیگر اما دلیل اول بر این تقریر آنست که اگر حق تعالی را صفات زایده باشد هر اینه ممکن خواهند
بود زیرا که تعدد واجب الوجود محالست و جایز نیست که واجب تعالی افزاینده آنها باشد بنا بر آنکه
یک چیز قابل و فاعل یک چیز نمیتواند بود یا بسبب آنکه تاثیر حق تعالی در این صفات موقوفست بر اتصاف
باین صفات زیرا که اگر تاثیر در این صفات کند منشاء صدور جمیع ممکنات موقوف بر اتصاف حق تعالی باین
صفات نباشد صدور هیچ امر موقوف بر اینها نخواهد بود پس هیچ صفت برای حق تعالی اثبات نتوان
نمود و این باطلست پس باید که صفات کمالیه حق تعالی معلول غیر او باشد و بدیهیست که هر که
جمیع صفات کمالیه او از غیر باشد صانع جمیع موجودات نمیتواند بود دلیل دویم آنست که وصف
چیزی بچیزی مقارنت مخصوصی است که نمیباشد مگر باحتیاج از دو طرف و احتیاج موجب حدوث
و منافی ازلیت است تقریر سیم آنست که همه فقرات اشاره بیک دلیل باشد باین نحو که اگر صفات حق تعالی
زاید باشند هر اینه ذات و صفات همگی ازلی خواهند بود زیرا که مقارنت صفت با موصوف موجب احتیاج
است از جانبین چنانچه گذشت و احتیاج مستلزم امکانست و در خطبه دیگر حضرت امام رضا
علیه السلام که کلینی و ابن بابویه رضی الله عنهما از آنحضرت روایت کرده اند باین نحو وارد شده است اول الدیانة
به معرفته و کمال معرفته توحیده و کمال توحیده نفی الصفات عنه لشهادة کل صفة انها غیر الموصوف
و شهادة الموصوف انه غیر الصفة و شهادتهما جمیعا بالتثنیة الممتنع منه الازل فمن وصف الله فقد
حده و من حده فقد عده و من عده فقد ابطل ازله یعنی اول دیانت بخدا و اعتقاد باو داشتن یا انقیاد
او نمودن یا دین او را اختیار کردن معرفت شناختن اوست و کمال معرفت او یگانه دانستن اوست و کمال یگانه
دانستن او نفی کردن صفتهاست از او یعنی صفات موجود زاید بسبب گواهی دادن هر صفت بزبان حال که
آن غیر موصوفست و گواهی دادن موصوف که آن غیر صفت است و گواهی دادن هر دو بدوتایی که با دادن ازلی
بودن پس هر که وصف کند خدا را پس حد و اندازه برای او قرار داده است و هر که حد و اندازه برای او قرار
دهد او را بشمار در آورده است و هر که او را بشمار در آورد پس بتحقیق که باطل کرده است ازلی بودن او را
مترجم گوید که در فقرات اول احتمالات سابقه کثیر جاریست و اعاده آنها در کار نیست و بعد از آخر فرمود
است که هر که خدا را وصف کند پس او را محدود کرده است محتملست که مراد بان وصافی باشد که مجسمه حق تعالی را
میکردند که جسم بزرگیست بر عرش نشسته است یا بصورت جوان مخطط است و امثال این امور باطله یعنی هر که خدا را
باین صفتها وصف کند پس طول و عرض و حدی و اندازه برای او اثبات کرده است و هر که حد برای او اثبات کند
او را صاحب ابعاض و اجزا قرار داده است و اجزاء و بعد و شماره در خواهد آمد و اینها منافات با ازلیت و وجوب

واعراض حلول در چیزی نکرده است قائم بغیر خود نیست که اگر چنین باشد در وجود و تعین محتاج بان
محل خواهد بود بِصُنْعِ اللّهِ يُسْتَدَلُّ عَلَيْهِ بصنع خدا و افریدن او یا افریدهای او استدلال کرده میشود بر او
یعنی بر وجود و علم و قدرت و سایر صفات کمالیه او و این فقره مؤید معنی اول فقره سابقه است وَبِالْعُقُولِ
تُعْتَقَدُ مَعْرِفَتُهُ و بعقلها اعتقاد کرده میشود یا مستحکم میشود معرفت او وَبِالْفِطْرَةِ تَثْبُتُ حُجَّتُهُ و بخلق
کردن و نو پیدا اوردن او خلق را ثابت میشود حجت او بر خلق زیرا که خلق هر مخلوقی دلیلست بر وجود
و وحدانیت و علم و قدرت و حکمت او و محتملست که اشاره باشد بانچه حق تعالی فرموده است که فِطْرَتَ اللّهِ
الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا و مفسران گفته اند که یعنی حق تعالی همه کس را چنان خلق کرده است که قابل ان هستند
که ایمان بیاورند و حق تعالی را بعقلی که مناط تکلیف است بشناسند و در احادیث معنی وارد شده است
دوم انکه حق تعالی همه کس را باسلام خلق کرده است که چون بجهت تکلیف رسند و خود را بالطبع گذارند
از عادات بد الوهیت خود میشناسند سیم انکه حق تعالی در روز الست شهادت وحدانیت خود را از
خلق گرفت و خود را بخلق شناسانید و اگر آن نمیبود هیچ کس خود را نمیشناخت و همه این معانی خصوص معنی
اخیر در این فقره مناسب است خَلْقُ اللّهِ الْخَلْقَ حِجَابٌ بَيْنَهُ وَبَيْنَهُمْ افریدن خدا خلق را حجاب کرده است
میان او و میان ایشان یعنی چون خدا خالق ممکنات است و خالق میباید در ذات و صفت مباین مخلوق
باشد این سبب شده است که بحواس و عقول ایشان بدر نمیاید بکنه ذات مقدس او و نمیتوانند رسید و
حاصل انست که جدایی میان خدا و ممکنات بغیر کمال او و نقص ایشان نیست وَمُبَايَنَتُهُ إِيَّاهُمْ مُفَارَقَتُهُ
أَيْنِيَّتَهُمْ و مباینت او ایشان را مفارقت او است مکان داشتن ایشان را این فقره دو احتمال دارد اول
انکه مراد ان باشد که مباینت حق تعالی از خلق نه مثل مباینت مخلوقات است از یکدیگر که او در مکانی باشد و ایشان
در مکان دیگر بلکه بانست که ایشان بسبب امکان محبوس شده اند در مطموره زمان و مکان و او منزه است از حصول
در مکان و زمان دوم انکه مراد ان باشد که چون حق تعالی مباین خلقست در صفات این سبب او را
مکان داشتن روا نیست پس در کلام تقدیری خواهد بود یعنی سبب مفارقت و معنی اول اظهر است
وَابْتِدَاؤُهُ إِيَّاهُمْ دَلِيلُهُمْ عَلَى أَنْ لَا ابْتِدَاءَ لَهُ لِعَجْزِ كُلِّ مُبْتَدَإٍ عَنِ ابْتِدَاءِ غَيْرِهِ و ابتدا کردن خدا ایشان
دلیل ایشانست بر انکه او را علتی و ابتدائی نیست زیرا که عاجز است ابتدا شده و افریده شده از انکه
غیر خود را ابتدا کند و بیافریند وَأَدْوُهُ إِيَّاهُمْ دَلِيلُهُمْ عَلَى أَنْ لَا أَدَاةَ فِيهِ لِشَهَادَةِ الْأَدَوَاتِ بِفَاقَةِ
الْمُادِّينَ و کردانیدن خدا مخلوقات را صاحب ادوات و الات و اعضا و جوارح و قوی و حواس دلیلست ایشان
بر انکه در خدا ادوات و اجزا و قوی و حواس نمیباشد زیرا که گواهی میدهند ادوات بر انکه احتیاج دارند
انها که صاحب ادوات اند بسوی ان ادوات و خدا محتاج بچیزی نمیباشد یا انکه شهادت میدهند ادوات بر انکه
غیر محتاج اند بعلتی و ممکنند پس چگونه در واجب الوجود غنی بالذات توانند بود و گویا اول ظاهرتر است
فَأَسْمَاؤُهُ تَعْبِيرٌ پس نامهای او تعبیرست بعبارات در او در نه معنی چند است که غیر مدلولات لفظها است چنانچه
اگر سمیع گویند شنوایی بگوش میفهمند و در حق تعالی تعبیر از عالم بودن از مسموعات باین عبارت میکنند
وَأَفْعَالُهُ تَفْهِيمٌ و کردارهای او فهمانیدنست یعنی در صنع مصنوعات کمالیه خود را بمخلوقات فهمانیده است

وَذَاتُهُ حَقِيقَةٌ و ذات او حقیقتی است نمیتوان اند بود که تنوین برای تعظیم و تفخیم باشد یعنی حقیقتی که عقلها
بانها نمیتوانند رسید یا انکه حقیقت بمعنی سزاوار باشد یعنی ذات مقدسش سزاوار اتصاف بهمه کمالات
حسنیست یا بمعنی ثابت و لازم باشد یعنی راه تغییر و زوال در او نیست وَكُنْهُهُ تَفْرِيقٌ بَيْنَهُ وَبَيْنَ
خَلْقِهِ و کنه او جدا کردانیدن میان او و میان خلق اوست و در نظر این قاصر در این فقره احتمال
است اول انکه اشاره باشد بانکه در کنه ذات و صفات هیچ گونه مشارکت با مخلوقات ندارد و هیچ
ان میشود که کنه ذات مقدس او جدائی افکنده است میان او و مخلوقات او زیرا که با او در کنه شرکت ندارند
دوم انکه مراد ان باشد که نهایت توحید موحدانست که نفی کنند صفات ممکنات را از او و
که ایشان از راهی بمعرفت کنه ذات و صفات او نیست پس در او کلام مضاف مقدر خواهد بود یعنی معرفت
کنه او و فقره بعد از این مؤید معنی اول است فَغُيُورُهُ تَحْدِيدٌ لِمَا سِوَاهُ و غیر او بودن تحدید است برای هر
غیر اوست یعنی هر چه غیر اوست مغایر اوست در حقیقت با انچه غیر اوست مغایر و مباین اوست در ذات او
نمیتوان بود فَقَدْ جَهِلَ اللّهَ مَنِ اسْتَوْصَفَهُ پس بتحقیق که جاهل است بخدا کسیکه طلب وصف میکند یا
اوصاف جسمانیات و ممکنات از او سؤال میکند چنانچه سؤال کند که خدا در کجاست و بزرگی او چیقدر
است و چه رنگ دارد و امثال اینها وَقَدْ تَعَدَّاهُ مَنِ اشْتَمَلَهُ و از او در گذشته است هر که اشتمال
او نموده است این فقره چند احتمال دارد اول انکه مراد از اشتمال چیزی بر خود پوشیدن باشد یعنی
خدا را نشناخته و از معرفت او در گذشته است کسی که او را بروش جامه محیط بخود دانسته است یعنی تجلی
او در ممکنات قائل شده است یا انکه توهم کرده باشد که حق تعالی بروش اجسام و اماکن احاطه بممکنات
کرده است دوم انکه مراد اشتمال او بر خدا باشد و کنایه از معرفت کنه باشد یعنی از خدا در گذشته
کسیکه توهم کند که احاطه بکنه او کرده است و در بعضی از نسخهای توحید اشتمله وارد شده است یعنی قایل
شود که چیزی مانند مکان باو احاطه کرده است وَقَدْ أَخْطَأَهُ مَنِ اكْتَنَهَهُ و او را نیافته است کسیکه
گمان کرده است که کنه او را یافته است وَمَنْ قَالَ كَيْفَ فَقَدْ شَبَّهَهُ و هر که گفت چه گونه است او سؤال
از کیفیات جسمانیه از او نموده پس بتحقیق که او را مشبه بممکنات دانسته است وَمَنْ قَالَ لِمَ فَقَدْ عَلَّلَهُ
و کسی که گوید که چرا پس بتحقیق که علتی برای او اثبات کرده است یعنی اگر پرسد که حق تعالی چرا موجود شد
و چه علت بهم رسید که سبب عالم شد پس وجود و صفات کمالیه حق تعالی را معلل بعلتی کردانیده است
و حال انکه ذات و صفات خدا علتی نمیدارد وَمَنْ قَالَ مَتَى فَقَدْ وَقَّتَهُ و هر که گوید که چه وقت شد پس ابتدا
زمانی برای وجود او قرار داده است و حال انکه وجود او ازلیست یا انکه او را زمانی دانسته است
و حال انکه زمانی نیست وَمَنْ قَالَ فِيمَ فَقَدْ ضَمَّنَهُ و هر که گوید که در چه چیز است پس او را در ضمن چیزی
قرار داده و چیزی را با او محیط دانسته است چنانکه گوید که در چه مکانست پس او را چنان دانسته که مکان
باو محیط میتواند شد و این مستلزم جسمیت و تجزی و احتیاجست و هر یک مستلزم امکانند با انکه اصل
محصور بودن لفظی است که بر خالق روا نیست وَمَنْ قَالَ إِلَامَ فَقَدْ نَهَّاهُ و هر که گوید که خدا تا کجا کشیده
است پس او را جسم دانسته محدود بنهایت چند وَمَنْ قَالَ حَتَّامَ فَقَدْ غَيَّاهُ وَمَنْ غَيَّاهُ فَقَدْ غَايَاهُ وَمَنْ غَايَاهُ

فقد جزّاه و من جزّاه فقد وصفه و من وصفه فقد الحد فیه و کسیکه گوید که خدا تا کی خواهد بود پس غایتی و نهایتی برای وجود او قرار داده است و هر که غایتی برای بقای او قرار دهد پس او را با مخلوقات شریک دانسته در آنکه وجود هر یک را غایت هست و غایت بعضی بعد از غایت بعضی است و هر که او را چنین داند باید که او را در ماهیت نیز با ممکنات شریک داند پس ماهیت او مرکب باشد و او صاحب اجزا باشد پس وصف کرده است او را بصفات لازمه امکان و عجز و احتیاج و هر که خدا را چنین داند پس بتحقیق که ملحد شده است در ذات و صفات خدا و جهی دیگر محتملست که مراد آن باشد که هر که برای وجودش نهایتی قرار داد پس او را جسم یا جسمانی و صاحب حد و نهایت دانسته بنا بر آنکه مجرد بغیر حق تعالی نمیباشد چنانچه مختار اکثر متکلمان شیعه است بنا بر این تفریع فقرات بعد از این آسان تر میشود و ایضاً محتملست که غایات مشتق از غایت بمعنی علت غائی باشد یا بمعنی علت حقیقی که سلسله علل باو منتهی میشوند یا معلول باو منسوب میگردد پس بنا بر قول مفادش آن خواهد بود که هر که حکم کند که وجود حق تعالی را انتهایی هست پس وجود او را معلق بغایتی و مصلحتی ساخته مانند سایر ممکنات که بعد از انقضای مصلحت وجود ایشان متغیر و معدوم میشوند و هر که او را چنین داند پس وجودش را زاید بر ذات دانسته است یعنی صاحب اجزا دانسته و آن خواهد بود که هر که حکم کند که وجود حق تعالی را انتهایی هست پس وجود او را معلق بغایتی و مصلحتی ساخته مانند سایر ممکنات که بعد از انقضای مصلحت وجود ایشان متغیر و معدوم میشوند و هر که او را چنین داند پس وجودش را زاید بر ذات دانسته است و اینست معنی صاحب اجزا دانستن و هر که او را صاحب صفات زائده داند پس بجنید بن خدا قائل شده است و ملحد در ذات حق گردیده است و بنا بر ثانی مراد آن خواهد بود که هر که وجود خدا را بغایتی منتهی داند پس او را واجب الوجود ندانسته و محتاج بعلتی دانسته است و هر که او را محتاج بعلت داند پس وجودش زاید بر ذات دانسته است و بتعدد آلهه قائل شده است بر بیانی که مذکور شد **مترجم گوید** که این احتمالات در این فقرات بخاطر این قاصر رسید و هیچ یک خالی از قصوری نیست و ظاهراً مراد معصوم علیه السلام را بهتر میدانند و در امالی شیخ مفید رحمة الله علیه بجای این فقرات چنین است و من قال حتّی مَ فقد غیّاه و من غیّاه فقد حوّاه و من حوّاه فقد الحد فیه یعنی هر که گوید تا کی خواهد بود پس غایتی برای او قرار داده است و هر که غایتی برای او قرار دهد پس حقیقة او را دانسته است چنانچه حقایق ممکنات را میدانند پس ملحد شده است در ذات او لا یتغیّر الله بتغیّر المخلوق کما لا یتحدّد بتحدّد المحدود یعنی متغیر نمیشود خدا بتغیر مخلوق و چنانچه محدود نمیشود بسبب محدود گردیدن اموری که حد و اندازه دارند **مترجم گوید** که دو وجه در حاصل معنی محتملست **اول** آنکه تغیرات که در مخلوقات بهم رسد از وجود و علم و سایر احوال ایشان باعث تغیر در صفات حقیقیه او نمیشود چنانچه ممکنات محدود بحدود را خلق کرده بسبب آن نمیشود که او صاحب حد و محدود گردد مثل آنکه حق تعالی علم دارد بزید پیش که معدوم است که موجود خواهد شد و چون معدوم شد علم دارد که او موجود بوده و این تغیر راجع بتغیر معلوم میشود و در علم تغیری بهم نرسیده است و در هر وقت وجود زید را در وقت معین بیان میداند است و چون حق تعالی خارج از زمانست نسبت باو ماضی و حال و استقبال نمیباشد لیکن

عند الله صباح و لا مساء و هم چنین در سایر متعلقات صفات کمالیه و تحدید در متعلق آنها باعث تغیر و تحدید در ذات مقدس او نمیگردد **دوم** آنکه مراد آن باشد که تغیرات مخلوقات در او نمیباشد و تحدید و ذات متصف نمیگردد احد لا بتأویل عدد یعنی یکیست نه بتأویل عدد **مترجم گوید** که دو معنی احتمال دارد **اول** وحدت حق تعالی وحدت حقیقی است که هیچ گونه تکثر باو نیست و وحدت اینها دیگر این با نواع تکثرات میباشد مثل آنکه میگویند انسان واحد یعنی یک فرد از انسانست با آنکه با نواع تکثرات باو هست از اعضا و اجزا و اخلاط و روح و بدن و جنس و فصل و ذات و صفات و غیر ذلک **دوم** مراد آن باشد که او را وحدانیت بمعنی یک بیگانه بمعنی تمکین و این را وحدت عددی میگویند که در بینی از جنس خود داشته باشد زیرا که خدای یکم لازم دارد که خدای دیگر باشد که دوم او باشد چنانچه ابن بابویه رحمة الله علیه و غیر او روایت کرده اند که در روز جنگ جمل اعرابی نجد متر حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه آمده و گفت یا امیر المؤمنین آیا میگوئید که خدا واحد است پس اصحاب آنحضرت متوجه اعرابی شدند و گفتند ای اعرابی مگر در این وقت نمی بینی تشویش خاطر امیر المؤمنین را این چه وقت سؤالست حضرت فرمود که بگذارید او را که آنچه اعرابی از ما میپرسد همانست که ما از لشکر دشمن طلب میکنیم یعنی با جنگ میکنیم که مردم را براه حق در آوریم اعرابی خود آمده است و از حق سؤال میکند پس بفرمود که ای اعرابی گفتن که خدا واحد است بر چهار قسم میباشد که دو قسم آنها بر خدا روا نیست و دو قسم از برای خدا ثابت است **اما** آن دو وجه که بر خدا روا نیست پس **اول** آنستکه کسی گوید که خدا یکیست و باب اعداد را خواهد یعنی او را یکی از صنف او بعد داند و این نمی بینی که خدا کفته است کافر شدند آنانکه گفتند که خدا سیم سه خداست یعنی نصاری پس چنانچه او را سیمی نمیتوان گفت یکی نیز نمیتوان گفت **دویم** آنست که بگوئی او واحد است چنانچه میگویند که این یکی از واحد است از ناس یعنی صنف او که هندیست یا حبشی نوعیست از جنس انسان و این بر خدا روا نیست زیرا که مستلزم تشبیه خداست بغیر او و خدا جلیل تر و بلند تر است از آن که شبیهی بغیر خود داشته **و اما** دو وجه که ثابتند در خدا **اول** آنست که گویند که خدا واحد است یعنی یکتاست در ذات و صفات و شبیه و نظیر ندارد چنانچه میگویند که فلان شخص یگانه دهر است و چنین است پروردگار ما **دویم** آنست که گویند که پروردگار ما احدی المعنی است یعنی منقسم نمیشود نه در خارج باجزای خارجیه با ذات صفات موجود و نه در عقل باجزای عقلیه و نه در وهم باجزای وهمیه و هم چنین است پروردگار ما ظاهر لا بتأویل المباشرة بدانکه ظاهر در اسمای حق بدو معنی در احادیث وارد شده است یکی بمعنی هویدا و یکی بمعنی غالب بنا بر اول معنی این فقره آنست که خدا ظاهر و هویداست نه بآنکه جسمی مباشر آن شده باشد و بچشم دیده باشد بلکه بآیات و آثار و علامات هویدا گردیده است و بنا بر ثانی مراد آنستکه غالب و مسلط است بر خلق بقدرت نه بآنکه مباشر جسمی باشد بر بالای اجسام بر آمده باشد متجلّی لا باستهلال رؤیة متجلی یعنی جلوه کردن و ظاهر گردیدن است یعنی جلوه کرده است برای خلق نه بآنکه برویت ماه او را بچشم باشد باطن لا بمزایلة بدانکه باطن نیز بدو وجه تفسیر شده است **اول** آنکه پنهانست از عقول و عقلها بکنه

ذات وصفات و نمیرسند پس معنی این فقره ان خواهد بود که پنهانست نه با انکه پوشیده و پنهان شده مخلوق
از مکانی زایل شده باشد و در مکان دیگر غایب شده باشد **و نهم** انکه عالمست ببواطن الخ یعنی مراد
انست که نه چنانست که در بواطن اشیا داخل شده باشد تا بانها عالم گردیده باشد مباین لا بمسافة
جداست از خلق نه بانکه میان او و ایشان مسافتی بوده باشد بلکه بسبب کمال او و نقص مخلوقات
مباین ایشانست در ذات و صفات قریب لا بمدانات نزدیکست بمخلوقات نه بنزدیکی جسمانی بلکه
از جهت علم و اطلاع بر ایشان و علیت و تربیت ایشان و لطف و مرحمت با ایشان لطیف لا بتجسّم بدانکه
در احادیث لطیف را در اسمای الهی سه معنا اطلاق کنند **اول** لطافت بمعنی مجرد و پنهان بودن
از ادراک و احساس و در مخلوق که گویند جسمی را میگویند که غلیظ نباشد **و ایضا** جسمی را میگویند
که بدیده در نیاید یا مانع دیدن عقبش نباشد مانند اب و آبگینه **دویم** انکه خالق خلقهای
لطیف و نیکوست چنانچه میگویند که فلان صانع لطیفست یعنی صنعتهای ریزه یا نیکو میسازد
سیم انکه صاحب لطف و شفقت و مرحمت است بر بندگان خود و در این فقره معنی اول اظهر است یعنی
لطیفست نه بمعنی که در مخلوق میگویند که قوامش نکست یا چشم کوچک است و باین سبب بدیده
در نمیاید بلکه باین معنی که مجرد است و مرئی نمیشود و عقلها باو احاطه نمیکنند و معنی دویم محتملست که مراد
ان باشد که افریدن او صنعتهای لطیف نه بالات اعضا و جوارحست تا که مستلزم جسمیت او باشد
بلکه بمحض تعلق اراده کامله اش همه چیز موجود میشوند و معنی سیم نیز محتملست اما بعید است موجود
لا بعد عدم موجود است نه با نکه بعد از نبودن موجود شده باشد بلکه از لیت و عدم بر او روا نبوده و نیست
فاعل لا باضطرار کننده است هر چیز را خواهد نه از روی اضطرار و جبر چنانچه بعضی از حکما خدا را فاعل
موجب میدانند و مختار نمیدانند و در نهج البلاغه چنین است لا باضطراب الة یعنی کننده است نه
بحرکت در اوردن الت مقدر لا بجول فکرة تقدیر کننده است امور را نه بجولان در اوردن فکر
چنانچه مخلوقین در امور محتاجند بحرکت در اوردن فکر خود و تدبر و تامل کردن در انها مدبر لا
بحرکة تدبیر کننده است اشیا را نه بحرکت فکری یا بحرکت بدنی مرید لا بهمامة اراده کننده است بدون
مراد اهتمامی و عزمی شاء لا بهمة خواهنده است بی انکه چیزی قصد او را حادث شود بلکه مشیت
و اراده اش عین علم با صلحست چنانچه متکلمان میگویند و ان عین ذاتست یا ایجاد است و از صفات
فعلست چنانچه از احادیث ظاهر میشود مدرک لا بمجسة ادراک کننده است نه بدستمالیدن و لمس
کردن سمیع لا بالة شنواست نه با لتی و جزوی بصیر لا باداة بیناست نه با دالتی و عضوی لا تصحبه
الاوقات مصاحب او نبوده وقتها و زمانها یعنی زمانی نیست با انکه زمانها حادث شده و او قدیمست لا
تضمنه الاماکن و او فرا نگرفته است مکانها او را لا تاخذه السنات و او را نمیگیرد خوابها و سنه پینکی را
میگویند که مقدمه خوابست یعنی خواب ضعیف و دایمی باشد چه جای خواب گران و لا تحده الصفات
و اندازه نمیکنند او را صفات یعنی توصیفات خلق بکنه ذات و صفات او نمیرسد یا انکه صاحب صفات
زایده نیست که تحدید او نماید و لا تقیده الادوات و فایده نمی بخشد او را الهها و بعضی نسخ و لا تقیده واردشده

است یعنی کارهای او مقید و محتاج بالات نیست و در خطبه حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه
است و لا ترفده الادوات یعنی اعانت نمیکنند او را ادوات و اعضا و جوارح و لا سبق الا الله
کون وا لعدم وجوده والابتداء ازله یعنی که مقدمست بر وقتها بودن او و بر عدم وجود او
ابتدا از لیت او و در این فقرات چند وجه محتملست **اول** انکه مراد سبقت عقلی باشد یعنی
یعنی وجودش غالب گردیده است بر زمانها که مقید بزمانند است در بر عدم که همیشه گویا
عدم و نیستی در ذات مقدسش راه نیافته و از لیتش غالب گردیده بر ابتدا داشتن که ابتدا
در وجود او و در صفات کمالیه او متصور نیست **دویم** انکه مراد سبقت بعلیت باشد و مراد
از عدم عدم ممکنات باشد و ابتدا ابتدای انها باشد یعنی وجود او علت وجود انها و عدم انها گردیده
است و از لیت او علت ابتدای انها گردیده است و در این وجه بعضی مسامحات هست **سیم** انکه
سبقت بحسب زمان وهمی و تقدیری یعنی وجود او پیش از زمانها بوده و پیش از عدم ها متصل بوده
موجودات دیگر بوده و از لیت او پیش از ابتدا ها بوده بتشعیره المشاعر عرف ان لا مشعر له با فریدن او
مشاعر و حواس مدرکه را دانسته شد که او را مشعری و قوتی که بان ادراک و احساس نماید نیست بلکه
بذات عالمست بجمیع معلومات و محسوسات این فقره بچند وجه ممکنست **اول** انکه حق تعالی متصف مخلوقات
نمیتواند بود چنانچه گذشت **دویم** انکه مراد ان باشد که ما چون بعد از افاضه حق تعالی مشاعر را بر ما
دانستیم که ما در ادراک محتاجیم باین مشاعر دانستیم که خدا منزه است از مشاعر زیرا اگر او را مشاعر با
مثل ما محتاج خواهد بود **سیم** انکه چون عقل حکم میکند که میباید که جاعل و مجعول در صفات مباین
یکدیگر باشند با افاضه مشاعر بر ما دانستیم که او چنین مشاعر ندارد **چهارم** انکه چون مشاعر با داد
دانستیم که ما بدون این مشاعر ناقصیم پس دانستیم که حق تعالی را مشاعر نیست و گرنه ناقص خواهد بود بلا
خود و در کمال خود محتاج بغیر خود خواهد بود و این بر واجب الوجود محالست و در بعضی وجوه دیگر مذکور
است که این ترجمه گنجایش ذکر انها ندارد و بتجهیره الجواهر عرف ان لا جوهر له و با فریدن او جوهرها
دانسته شد که او را جوهری نیست یعنی او را جنس این حقایق ممکن نیست و اگر نه مثل اینها محتاج بعلت
میبود و بمضادته بین الاشیاء عرف ان لا ضد له و بضد بیم کردن او در میان اشیا زیرا که ظاهر است نسبتی
شد که ضدی نیست و باید انکه مراد بضد یا معنی مصطلح است یعنی دو امر وجودی که در یکمحل در یک
جمع نتوانند شد مانند سیاهی و سفیدی و صوت انثی و صوت ذکر یا معنی عرفی است که کسی در قوت مساوی
کسی است و او را ضد او میگویند بنا بر معنی اول چند وجه تقریر میتوان کرد **اول** چون اضداد را افرید
و انها را دیدیم که محتاجند بعلتهای خود دانستیم که او را ضد نیست و اگر نه محتاج بعلت خواهد بود و احتیاج
دلیل امکانست **دویم** انکه چون دیدیم که دو ضد هر یک منع وجود دیگری میکنند و او را بر طرف می
میکنند پس دانستیم که واجب الوجود منزه است از ان **سیم** انکه عقل میباید که میان خالق و مخلوق ضدیت مباین
چهارم انکه چون خالق میباید که منزه از صفات مخلوقات باشد پس ضدیت انها دلیل است بر انکه در او نیست
و بنا بر معنی دویم ظاهر است زیرا که چیزی که مساوی او باشد در قوت مثل او باید واجب الوجود باشد پس

نقد دواجب لازم اید یا انکه هیچ بد عیتوانند که صانع عالم باشند و بمقارنته بین الامور عرف ان لا قرین له و بقرین کردن و بعضی از امور را ببعضی دانسته شد که او را قرینی نیست و او مانند مقارن عرض با محل خود و متمکن با مکان خود لوازم با ملزومات خود چون دیدیم که هر یک از این مقارنات متضمن انواع نقص و عجز و احتیاجست دانستیم که هیچ چیز مقارن او نیست ضاد النور بالظلمة والجلاية بالبهم والجسو بالبلل والصرد بالحرور و ضد کردانیده است نور و روشنی را با ظلمت و تاریکی و اضح بودن با بهم بودن و خشکی و صلابت را با تری و نرمی و سرما را با گرما مؤلف بین متعاديا بها مفرق بين متدانيها دالة بتفريقها على مفرقها وبتاليفها على مؤلفها ذلك قوله عز و جل ومن كل شيء خلقنا زوجين لعلكم تذكرون تالیف کننده است میان انها که با یکدیگر دشمنی دارند جدائی افکنده است میان انها که نزدیک یکدیگرند دلالت کننده است بجدا کردن اینها بر انکه جدا کننده دارند و با لفت دادن انها بر انکه الفت دهنده دارند اینست معنی کفته خداوند عزیز جلیل که از هر چیز افریدیم دو جفت یا دو نوع شاید شما یاد کنید باشید متن گوید که توضیح این فقرات و افیات معجز بیان چند فایده است اول در بیان معنی تالیف و تفریق بدانکه حق تعالی چنانچه میان اشیا مضادت و مباینت ذاتی و عرضی افکنده است بقدر کامل خود میان ایشان الفت و امتزاج نیز داده است چنانچه اتش و اب و هوا و خاک را ضد یکدیگر کردانیده و هر یک را بصفتی ضد صفت دیگری مخصوص کردانیده است و هم چنین میان اینها موالید الفت داده است و حیوانات و نباتات و معادن را از اینها افریده و همه را با یکدیگر متفق کردانیده و چنانچه اخلاط اربعه را که خون و بلغم و صفرا و سودا باشند متخالف در کیفیات افریده و همه را در بدن حیوانات الفت داده است هر یک را با انها الفتی که با جنس خود دارند از جنس خود جدا کرده چنانچه اتش را که با یکدیگر دارند بالا میرود و میل بکره خود می کند و ابرا اگر قاسری نباشد میل بکره خود با مرکز میکند و هم چنین سایر عناصر همه را از اماکن طبیعت اجناس انواع خود جدا کرده در ابدان موالید جمع کرده و کیفیات حرارت و برودت و رطوبت و یبوست که با هم نهایت تضاد دارند با هم جمع کرده و از ایشان مزاج موافق بعمل اورده و باز هر وقت که مصلحت داند همه را از هم می پاشد و از یکدیگر جدا میکند و روح و بدن را با نهایت مباینت بیکدیگر الفت داده و هر وقت که خواهد جدا میکند دلهای متباین و طینتهای متخالف را با عتبار احتیاجی که در میان ایشان انداخته با یکدیگر الفت داده و گاه عداوت را با الفت بدل میکند و گاهی الفت را بعداوت منتهی میکرداند و در این مقام سخن بسیار است و همین اکتفا مینمائیم دوم در بیان انکه اینها دلالت دارند بر صانع که این الفت و تفریقات باو منسوبست و وجهش ظاهر است زیرا که هر گاه این تالیف و تفریق مخالف مقتضای طبع انها باشد البته قاسری باید که اقوی از انها باشد و انها را قسرا بر افتراق و ایتلاف کند و چون از این افتراق و ایتلاف عالمی منتظم کردیده که نزد عقل سلیم از ان بهتر و نیکوتر متصور نیست باید که ان قاهر و جبر کننده انها در نهایت علم و قدرت و حکمت باشد و مانند و شبیه نداشته باشد سیم در بیان تاویل ایه کریمه و مناسبت ان باین مقام بدانکه بعضی از محققان ایه را چنین تفسیر کرده اند که حق تعالی هر جنسی از مخلوقات را دو نوع متقابل افریده است مانند مرد و زن و نر و ماده و سیاهی و سفیدی و اسمان و زمین و روشنائی و تاریکی و

و روز و گرم و سرد و تر و خشک و افتاب و ماه و کوکب ثابت و سیار و کوه و دریا و خشکی و دریا و زمستان و تابستان و جن و انس و علم و جهل و شجاعت و جبن و جود و بخل و ایمان و کفر و سعادت و شقاوت و شیرینی و تلخی و صحت و بیماری و پریشانی و توانگری و خنده و گریه و شادی و اندوه و زندگی و مردن و هم چنین است سایر اشیا پس چنین افرید اشیا را تا شما متذکر شوید و بدانید که خداوند انها و افریننده انها مثل اینها نیست و باینها متصف نمیکردد چنانچه گذشت پس بنا بر این اثر که این ایه شما را خواهد بود برای انکه اینها را اضداد کردانید تا بدانند که او ضدی ندارد و وجه دیگر انست که اشیا باشد برای انکه تالیف و تفریق دلالت بر مؤلف و مفرقی میکند چنان تالیف کنند اینها را که حق تعالی از یکنوع جفت نر و ماده را افرید و باهم الفت بخشید تا بدانید که جدا کردن انها در صنف و متحد ساختن و الفت دادن در نوع کار خداوند حکیم علیم است و وجه دیگر انست که بعضی این را چنان تاویل کرده اند که حق تعالی واحد من جميع الوجوه است و هر چه غیر اوست جفت است یعنی تعددی در او هست از جهت جنس و فصل یا ماهیت و تشخص یا ذات و وجود و این جفت بودن از شواهد امکانست و احتیاج بصانع و باز خالی از مناسبت نیست با کلام سابق ففرق بينها بين قبل و بعد ليعلم ان لا قبل له ولا بعد بمن حق افکند بسبب این مخلوقات میان پیش و پس تا دانسته شود که او را پیش و پس نیست یعنی بعضی را در زمان پیش از بعضی و بعضی بعد از بعضی قرار داد تا بدانند که او زمانی نیست یا تا انکه بدانند که او را ابتدا و چیزی پیش از او و بعد از او نمیتواند بود و در کلینی کلمه بینها نیست پس معنیش چنان میشود که زمان را افرید تا بدانند که زمان که مخلوق اوست با و احاطه نمیکند و او زمانی نیست شاهدة بغرائزها ان لا غريزة لمغرزها گواهی دهنده اند بطبیعتهای خود که طبیعت نیست انکس را که ایشان را صاحب طبیعت کرده است یعنی بطبیعت ماهیات و حقایق انواع ممکناتست دالة بتفاوتها ان لا تفاوت لمفاوتها دلالت کننده اند بتفاوتها و اختلافها که در ایشان هست که تفاوتی نیست کسی را که تفاوت در ایشان قرار داده مخبرة بتوقيتها ان لا وقت لموقتها خبر دهنده اند بسبب انکه حق تعالی را برای اول و اخر ایشان وقتی قرار داده است با انکه وقتی نیست انکسی را که ایشان را موقت باوقات کردانیده است و چون توضیح این فقرات در ضمن شرح فقرات سابقه گذشت اعاده نکردیم حجب بعضها عن بعض ليعلم ان لا حجاب بينه و بينها غيرها محجوب و پنهان کردانید بعضی را از بعضی بحجابهای جسمانی تا اعلام ازان تا بدانند که حجابی میان خدا و مخلوقات بغیر از مخلوق نیست زیرا که چون بعقل خود یافتند که پنهان بودن شخصی از شخصی باعتبار جسمیت و مکانی بودن و عجز و احتیاج هر دو است پس باید بدانند که خدا باین روش محجوب نیست و همه چیز نزد او هویدا است و مخلوق که او را ادراک نمیکند از نقص و عجز اوست و اگر نه حق تعالی از همه چیز هویدا تر است و همه چیز باو هویدا کردیده اند له معنى الربوبية اذ لا مربوب وحقيقة الالهية اذ لا مالوه ومعنى العالم ولا معلوم ومعنى الخالق ولا مخلوق وتاويل السمع ولا مسموع برای او بود معنی ربوبیت و پروردگاری در وقتیکه مخلوق و تربیت کرده شده نبود و حقیقت الهیت و مستحق عبادت بودن در وقتیکه عبادت کننده نبود و معنی عالم بودن در وقتی که معلومی موجود نبود و معنی افریننده بودن در وقتی که افریده شده

نبود و تأویل سمیع یعنی عالم بمسموعات بودن در وقتی که شنیده شده نبود حاصل آنست که هر چه از صفات کمالیهٔ حق تعالی است قدیمست و عین ذات مقدس است و صفات فعل اضافیه چند اند که آثار صفات کمالیه اند مثل خالق بودن بالفعل که آن کمال نیست بلکه کمال است قدرت بر خلق کردن است و آن قدیمست و رازق بودن کمال ذاتی نیست قدرت بر رزق کمال است و همچنین تربیت و حفظ و سایر صفات افعال که همه آثار صفات کمالیه حقیقیه اند که آنها از ابد بر ذات مقدس نیستند چنانچه میفرماید **لَيْسَ مُنْذُ خَلَقَ اسْتَحَقَّ مَعْنَى الْخَالِقِ وَ لَا بِإِحْدَاثِهِ الْبَرَايَا اسْتَحَقَّ مَعْنَى الْبَارِئِيَّةِ** یعنی نه چنانست که از وقتی که افریده خلایق را مستحق معنی خالق شده باشد و نه آنکه بحادث کردانیدن آفریدگان مستحق معنی آفریدن شده باشد **كَيْفَ وَ لَا تُغَيِّبُهُ مُذْ وَ لَا تُدْنِيهِ قَدْ وَ لَا تَحْجُبُهُ لَعَلَّ وَ لَا يُوَقِّتُهُ مَتَى وَ لَا يَشْتَمِلُهُ حِينٌ وَ لَا يُقَارِنُهُ مَعَ** یعنی و چگونه چنین باشد که بعد از وجود اشیا مستحق این اسما شده باشد و حال آنکه کلمهٔ مذ که در لغت برای ابتداء زمانست سبب آن نمیشود که از او چیزی غائب شود چنانچه در ممکنات که مخصوص اند بزمانی که در زمانی با ایشان چیزی بوده و در زمان بعد غائب است از ایشان و حق تعالی جمیع اشیا با زمانهای ایشان نزد علم او در ازل حاضر بودند با آنکه وجود او مخصوص بزمانی نیست تا آنکه در زمانی از خلق غائب کردد باز فرمود که چون حق تعالی زمانی نیست کلمهٔ قد که در لغت برای نزدیک کردانیدن ماضیست بحال او و با چیزی نزدیک نمیکرداند یا آنکه چون کلمهٔ قد برای تحقیق است و در علم شدت و ضعف نمیباشد پس قد چیزی را بعلم با او نزدیک نمیکرداند پس فرمود که لعل که در لغت بمعنی شاید است و برای امید وقوع امر است در زمان آینده او را از چیزی محجوب نمیکرداند یعنی در علم خدا لعل و شاید نمیباشد برای آنکه هیچ چیز از علم او غائب نیست پس فرمود که مخصوص بوقتی نیست تا توان کفت متی یعنی کی بهم رسیده کی عالم شده کی قادر شده پس فرمود که فرا نمیکیرد او را زمانی یعنی زمانی نیست و مقارن او نمیکردد مع که در لغت دلالت بر مقارنت میکند یعنی نمیتوان کفت که چیزی با او هست یا بوده است یا خواهد بود در زمان یا در مکان یا در محل یا آنکه نمیتوان کفت که چیزی همیشه با او بوده است و تفریع این فقرات بر عدم اختصاص اسما بحق تعالی بعد از حدوث اشیا آن است که باشد که کسیکه صاحب این تقدس و کمال باشد نقص بر او روا نیست و حدوث صفات کمالیه مستلزم نقص ذات است قبل از حدوث اسما بلکه بعد از حدوث آنها چنانچه کذشت و در امالی شیخ مفید احتجاج کیف نیست پس احتیاج باین تکلف نیست و ظاهر است **إِنَّمَا تَحُدُّ الْأَدَوَاتُ أَنْفُسَهَا وَ تُشِيرُ الْآلَاتُ إِلَى نَظَائِرِهَا وَ فِي الْأَشْيَاءِ تُوجَدُ أَفْعَالُهَا** یعنی تحدید نمیکنند ادوات مکر نفسهای خود را و اشاره میکنند آلات بسوی نظایر و اشباه خود و در اشیا ممکنه یافت میشود کردها و آثار این ادوات نه در حق تعالی **مترجم** کوید که مراد از ادوات و آلات اعضا و جوارح است پس مراد بنفسهای آنها انواع و اشباه آنها خواهد بود یعنی آلات جسمانی تحدید امثال خود از جسمانیات میتوانند کرد و اشاره باشباه خود میتوانند نمود و محتملست که مراد بادوات صاحبان ادوات بوده باشد و ممکنست که مراد بادوات و آلات حروف اسمائی باشد که در پیش اطلاق آنها بر حق تعالی نفی کرد پس این فقرات دلیلی برای فقرات خواهند بود **مَنَعَتْهَا مُنْذُ الْقِدْمَةَ وَ حَمَتْهَا قَدُ الْأَزَلِيَّةَ** یعنی منع کرده است آلات و اعضا و قوی را با اشیاء آنکه مذ برای ابتداء زمانست که بر آنها اطلاق میکنند از قدیم بودن و منع کرده است اعضا و قوی را

با اشباه از ازلی بودن اطلاق کلمهٔ قد بر آنها که دلالت بر قرب زمان ماضی بحال میکند چنانچه پیش بیان شد و فقرهٔ سابقه کذشت **لَوْلَا الْكَلِمَةُ افْتَرَقَتْ فَدَلَّتْ عَلَى مُفَرِّقِهَا وَ تَبَايَنَتْ فَأَعْرَبَتْ عَنْ مُبَايِنِهَا لَمَّا تَجَلَّى صَانِعُهَا لِلْعُقُولِ** اکر نه این بود که کلمهای جدا شد پس دلالت کردند بر جدا کننده آنها و مباینت بهم رسانیدند پس ظاهر کردانیدند کسی که مباینت میان ایشان افکنده و با مباین ایشان کردیده هر اینه ظاهر نمیشد صانع آنها برای عقول **مترجم** کوید که این فقرات را بچند وجه توجیه میتوان کرد **اوّل** آنکه مراد از کلمه لغتهای مختلفه و اصوات متنوعهٔ خلق باشد زیرا که این از قدرتهای عظیم حق تعالی است که با این کثرت اجناس مخلوقات هیچ صدائی بصدای دیگر شبیه نیست و هر یک را بلغت خاصهٔ مخصوص ساخته است چنانچه در قرآن مجید میفرماید **وَ مِنْ آيَاتِهِ اخْتِلَافُ أَلْسِنَتِكُمْ وَ أَلْوَانِكُمْ** یعنی از آیات و علامات وجود و عظمت و قدرت و حکمت خداست اختلاف زبانهای شما و چنانچه اختلاف اینها دلالت بر وجود صانع میکند مباینت و تضاد اینها دلالت میکند بر آنکه حق تعالی منزه است از مشابهت اینها بوجهی چند که سابقا مذکور شد **دوّم** آنکه مراد از اختلاف کلمه اختلاف ارادها و عزمها باشد چنانچه حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرمود **عَرَفْتُ اللَّهَ بِفَسْخِ الْعَزَائِمِ** یعنی خدا را شناختم بفسخ کردن عزمها یعنی بسیار عزم کردم و خدا عزم مرا مبدل کردانید یا باطل کردانید پس دانستم که مدبری هست که قدرت بر فسخ عزائم من دارد **سیم** آنکه مراد از کلمه جمیع مخلوقات خدا مراد باشد از اینجهت که دلالت دارند بر وجود و قدرت و علم و حکمت حق تعالی و لیکن این از لفظ بعید است **وَ بِهَا احْتَجَبَ عَنِ الرُّؤْيَةِ وَ إِلَيْهَا تَحَاكَمُ الْأَوْهَامُ** یعنی بعقلها محجوب شده است از دیدن یعنی عقل حکم میکند که دیدنی نیست بسوی عقلها محاکمه میکنند وهمها یعنی اختلافی که در میان اوهام و مدرکات است بسوی عقل حکم میکند میان ایشان و حق و باطل آنها را جدا میکند **وَ فِيهَا أُثْبِتَ غَيْرُهُ** محتملست که ضمیر بعقلها راجع باشد پس دو وجه محتمل است **اوّل** آنکه آنچه در عقلها ثابت میشود و حاصل میشود غیر حقیقت حق تعالی است و کنه ذات او بعقل در نمی آید **دوّم** آنکه غیر مقصد باشد یعنی بعقل اثبات میشود که حق تعالی مغایر ممکنات است و مشابه ایشان نیست و محتملست که ضمیر راجع بوهمها باشد یعنی وهمها اثبات غیر خدا میکنند و اکر نه عقل حکم میکند که خداوند عالم بجز یکی نیست **وَ مِنْهَا أُنْبِطَ الدَّلِيلُ** در این فقره نیز محتملست که ضمیر راجع بعقلها باشد یعنی بعقلها استنباط دلیل میتوان نمود بر امور و ممکنست که راجع بوهمها باشد یعنی بتوسط وهمها استنباط میکند عقل دلیل بر اشیاء را **وَ بِهَا عَرَّفَهَا الْإِقْرَارَ** و در این فقره نیز هر دو احتمال هست یعنی بعقلها حق تعالی شناسانید عقلها را اقرار بوجود و کمالات خود یا بوهمها شناسانید عقلها که او از جنس وهمها و مدرکات آنها نیست **وَ بِالْعُقُولِ يُعْتَقَدُ التَّصْدِيقُ بِاللَّهِ** و بعقلها اعتقاد کرده میشود تصدیق بخدا **وَ بِالْإِقْرَارِ يَكْمُلُ الْإِيمَانُ بِهِ** و باقرار کردن کامل میشود ایمان بخدا زیرا که اعتقاد بدون اقرار ظاهر فایده نمی بخشد **لَا دِيَانَةَ إِلَّا بَعْدَ مَعْرِفَةٍ** دیندار بودن یا عبادت کردن نمیباشد مکر بعد از معرفت خدا و رسول و ائمه هدی علیهم السلام و احکامی که ایشان بیان کرده اند از اصول عقاید یا اعم از اصول و فروع **وَ لَا مَعْرِفَةَ إِلَّا بِالْإِخْلَاصِ** و معرفت نمیباشد مکر با خالص کردانیدن از شکوک و شبهات و اعتقادات باطله **وَ لَا إِخْلَاصَ مَعَ التَّشْبِيهِ** و خالص کردانیدن معرفت نمی باشد با تشبیه نمودن خدا بممکنات **وَ لَا نَفْيَ مَعَ إِثْبَاتِ الصِّفَاتِ لِلتَّشْبِيهِ** و نفی کرده است تشبیه خدا را از خلق کسیکه اثبات صفات زائده برای او کرده است و در

بعضی از نسخ للتنبیه است پس محتملست که مراد آن باشد که کسیکه اثبات کند برای تنبیه مردم بر صفات او و نفی کند صفات خلق از او کند نفی صفات او نکرده است پس اشاره خواهد بود بانچه گفتیم که باید که حقیقت او را از حد تعطیل و حد تشبیه هر دو بدر آورد و در نکتة فی الخلق لا یوجد فی خالقه پس هر چه در مخلوق است از صفات حقیقت آن صفت در خالق او نیست و کل ما یمکن فیه یمتنع فی صانعه و هر چه ممکنست یا ممکن ثابت است در مخلوق ممتنع است آن در صانع او و لا یجری علیه الحرکة والسکون جاری نمیشود بر او حرکت کردن و ساکن شدن پس بجهة وجه حصر استدلال فرمود بر نفی حرکت و سکون از ذات مقدس قادر بیچون اول بانکه کیف یجری علیه ما هو اجراه و یعود الیه ما هو ابتداه یعنی چگونه جاری میشود بر او انچه او جاری کرده و ابداع کرده است بر غیر خود و ابداع کرده است و ایجاد کرده است و وجه استدلال بان انست که گذشت که اتصاف حق تعالی بمخلوق خود کامل کردن باو فریده خود محالست با آنکه اگر اینها در او باشد منفک از حوادث نخواهد بود و هر چه منفک از حوادث نباشد حادث است با آنکه اگر بدون این صفت کاملست پس حدوث این صفت نقص خواهد بود و اگر با این صفت کامل میشود پس در ذات خود ناقص است و نقص بر او محالست باجماع عقول و دلیل دوم انست که اذا لتفاوت ذاته یعنی اگر محل حرکت و سکون باشد پس تفاوت در ذات او بهم میرسد و محل حوادث و تغیرات خواهد بود و اینها مستلزم تغیر ذات است و تغیر ذات منافی وجوب وجود است دلیل سیم انست و لتجزأ کنهه یعنی و هر اینه صاحب اجزا خواهد بود کنه ذات مقدس او یا باعتبار آنکه این دو صفت از لوازم اجسامند یا باعتبار آنکه حرکت لازم دارد که در آن متحرک جهت بالقوه و جهت بالفعل بوده باشد یا باعتبار آنکه با ممکنات شریک خواهد بود در حقیقت و مرکب از ما به الاشتراک و ما به الامتیاز خواهد بود و لامتنع من الازل معناه و لما کان للباری معنا غیر المبرؤ و هرگاه مشتمل بخلق خود باشد و در ذات او تفاوت باشد و کنه او صاحب اجزا باشد هر اینه امتناع خواهد کرد از ازلی بودن معنی او و هر اینه برای آفریننده معنی بغیر آفریده شده نخواهد بود و لو حد له وراء اذا حد له امام و لو حدکرده شود برای او عقبی یعنی هر اینه حد کرده خواهد شد برای او پیشی پس وجود در او موهوم خواهد شد و مرکب خواهد بود و لو التمس له التمام اذا لزمه النقصان و اگر طلب کرده شود برای او تمام شدن پس لازم خواهد بود او را ناقص بودن و این اشاره است بانچه سابقا بیان شد که نمیتواند بود که حق تعالی بغیر ذات مقدس خود بحیز کامل شود زیرا که اگر بغیر خود کامل شود در حد ذات خود ناقص خواهد بود و باجماع عقول نقص بر او روا نیست و ایضا در کمال بغیر خود محتاج خواهد بود و هر محتاج ممکنست کیف یستحق الازل من لا یمتنع من الحدث چگونه مستحق ازلی بودن باشد کسیکه امتناع نکند از حادث بودن یعنی ممکن قدیم و ازلی نمیتواند بود و محتملست که مراد آن باشد که ازلی محل حوادث نمیتواند بود و کیف ینشئ الاشیاء من لا یمتنع من الانشاء و چگونه انشا کند و از عدم بوجود آورد اشیا را کسیکه امتناع نکند از آفریده شدن محتملست که مراد کل اشیا باشد یعنی خالق کل اشیا غیر واجب الوجود بالذات نمیتواند بود و محتملست که مراد آن باشد که از عدم بوجود آوردن مخصوص حق تعالی است و کسیکه احتمال معلول بودن در او رود خالق و آفریننده چیزی نمیتواند بود اذا لقامت فیه آیة المصنوع و لتحول دلیلا بعد ما کان مدلولا علیه این فقرات دلیل فقرات سابقند یعنی هرگاه حق تعالی محل حوادث و تغیرات باشد و امتناع از حادث بودن و علت داشتن نداشته باشد هر اینه قائم

خواهد شد در او علامت مصنوع بودن و آفریده بودن و هر اینه وجود او دلیل بر صانع دیگر خواهد گردید بعد از آنکه او را مدلول علیه میدانستند و سایر ممکنات دلیل وجود او میدانستند یعنی او نیز مثل سایر ممکنات دلیل واجب الوجود خواهد بود لیس فی محال القول حجة و لا فی المسئلة عنه جواب و لا فی معناه له تعظیم و لا فی ابانته عن الخلق ضیم الا بامتناع الازلی ان یثنی و لما لا بدء له ان یبدأ یعنی نیست در این قول محال یعنی اثبات حوادث و متغیرات از برای حق تعالی حجتی و نیز در سؤال کردن از این مسئله جوابی چون بدیهیست که باطلست و نیست در اثبات کردن معنی اینها از برای حق تعالی تعظیمی که اگر اثبات نکنند نقص او باشد و نیست در جدا کردن او از مخلوقات در کنه صفات و عروض حوادث و متغیرات ضیمی یعنی ظلمی مگر آنکه امتناع میکند ازلی از دو تا بودن و دو قدیم نمی باشد و امتناع میکند چیزی که علت ابتدا ندارد از علت ابتدا داشتن و حاصل این فقرات انست که اثبات صفات زایده و متغیره چون بر حق تعالی محالست حجتی بر اثبات آن اقامت نمیتوان کرد و کسیکه از آن سؤال کند مستحق جواب نیست و چون بعضی گمان میکنند که هم چنانچه گوش نداشتن و چشم نداشتن و دست و پا نداشتن در ما نقص است پس باید که خدا نیز هر چیز در ما کمالست و داشته باشد حضرت رد بر ایشان فرمود که اینها بسبب امکان و عجز ما در ما کمال شده است چون در علم و قدرت محتاجیم باینها و کسیکه جمیع صفات کمالیه عین ذات مقدس او باشد بودن اینها در او نقص است و نبودن اینها در او کمالست و در آخر بیان فرمود که نفی مشارکت حق تعالی با مخلوقات کردن ظلمی نیست نه بر خدا و نه بر مخلوقات با آنکه مباین شدن خدا از مخلوقات خود نه از راه ترفع و تکبر است که ظلمی باشد بلکه سببش انست که دو قدیم و دو ازلی محالست و اگر حق تعالی صاحب صفات زایده و اجزا و اعضا باشد چندین قدیم ثابت میشود و این صفات اگر معلول ذات حق باشند می باید که چیزی که وجودش ابتدائی نداشته باشد علت داشته باشد و قدیم علت نمیدارد لا اله الا الله العلی العظیم کذب العادلون بالله و ضلوا ضلالا بعیدا و خسروا خسرانا مبینا و صلی الله علی محمد و آله الطیبین الطاهرین نیست خداوندی و معبودی بجز خداوندی که ذات او از آن بلندتر است که عقلها بآن تواند رسید و صفاتش از آن بزرگتر است که کنه آنها را ادراک توان نمود و دروغ گفتند آنها که غیر خدا را با او عدیل کردانیدند و در خداوندی و در استحقاق عبادت و گمراه شدند گمراهی دور و زیان کار شدند زیان کاری هویدا و درود فرستد خدا بر محمد و آل طاهرین او و در شرح خطبه‌ها با اینکه نیست و با عتباض فنون مجال بمهمی اکتفا شد و بیان بعضی از دقایق اسرار این خطبه و سایر خطبها که مضامین آنها مشابه این خطبه است در کتاب بحار الانوار ذکر شده

شد خارج انطباع از ارمال خود و عده موعود شروع انطباعش میکرم که زائرین و ذاکرین آن بزرگوار در وقت فیض از دعا محروم نفرمایند

بعضی از نسخ للتنبیه است پس محتملست که مراد آن باشد که کسیکه اثبات صفات کند برای تنبیه مردم بر صفات او و نفی کند
صفات خلق از او کند نفی صفات او نکرده است پس اشاره میخواهد بود باینچه گفتیم که باید که حقیقت صفات او را از حد
تعطیل و حد تشبیه هر دو بدر آورد فکلما فی الخلق لا یوجد فی خالقه یعنی پس هر چه در مخلوق است از صفات حقیقت
آن صفت در خالق او نیست وکل ما یمکن فیه یمتنع فی صانعه و هر چه ممکنست با ممکن ثابت است در مخلوق
ممتنع است آن در صانع او و لا یجری علیه الحرکة والسکون جاری نمیشود بر او حرکت کردن و ساکن شدن پس بچند
وجه حضرت استدلال فرمود بر نفی حرکت و سکون از ذات مقدس قادر بیچون اول با نکه کیف یجری علیه
ما هو اجراه و یعود الیه ما هو ابتداه یعنی چگونه جاری میشود بر او آنچه او جاری کرده و آنچه خود ابتدا کرده است و عود
بخود ابتدا کرده است و آفریده است وجه استدلال باینست که گذشت که اتصاف حق تعالی بمخلوق خود کامل کردن
بافریده خود محالست با آنکه اگر اینها در او باشد منفک از حوادث نخواهد بود و هر چه منفک از حوادث
نباشد حادث است با آنکه اگر بدون این صفت کاملست پس حدوث این صفت نقص خواهد بود و اگر با این صفت
کامل میشود پس در ذات خود ناقص است و نقص بر او محالست باجماع عقول دلیل دوم آنست که اذا لتفاوتت
ذاته یعنی اگر محل حرکت و سکون باشد پس تفاوت در ذات او بهم میرسد و محل حوادث و تغیرات خواهد بود و اینها
مستلزم تغیر ذاتند و تغیر ذات منافی وجوب وجود است دلیل سیم آنست و لتجزأ کنهه یعنی و هر اینه صاحب اجزا
خواهد بود کنه ذات مقدس او یا باعتبار آنکه این دو صفت از لوازم اجسامند یا باعتبار آنکه حرکت لازم دارد
که در آن متحرک جهت بالقوه و جهت بالفعل بوده باشد یا باعتبار آنکه با ممکنات شریک خواهد بود در حقیقت و ممیزی
از مابه الاشتراک و مابه الامتیاز خواهد بود و لامتنع من الازل معناه و لما کان للباری معنا غیر المبروء
و هر گاه مشتمل بخلق خود باشد و در ذات او تفاوت باشد و کنه او صاحب اجزا باشد هر اینه امتناع خواهد کرد
از ازلی بودن معنی او و هر اینه برای آفریننده معنی بغیر آفریده شده نخواهد بود و لو حد له وراء اذا حد له امام و اگر
حد کرده شود برای او عقبی و پسی هر اینه حد کرده خواهد شد برای او پیشی پس و جزو در او موهوم خواهد شد و مرکب
خواهد بود و لو التمس له التمام اذا لزمه النقصان و اگر طلب کرده شود برای او تمام شدن پس لازم خواهد
بود او را ناقص بودن و این اشاره است باینچه سابقا بیان شد که نمیتواند بود که حق تعالی بغیر ذات مقدس خود کامل
کامل شود زیرا که اگر بغیر خود کامل شود در حد ذات خود ناقص خواهد بود و باجماع عقول نقص بر او روا
نیست و ایضا در کمال بغیر خود محتاج خواهد بود و هر محتاج ممکنست کیف یستحق الازل من لا یمتنع من الحدث
چگونه مستحق ازلی بودن باشد کسیکه امتناع نکند از حادث بودن یعنی ممکن قدیم و ازلی نمیتواند بود و
محتملست که مراد آن باشد که ازلی محل حوادث نمیتواند بود و کیف ینشئ الاشیاء من لا یمتنع من الانشاء
و چگونه انشا کند و از عدم بوجود آورد اشیا را کسیکه امتناع نکند از آفریده شدن محتملست که مراد کل اشیا
باشد یعنی خالق کل اشیا غیر واجب الوجود بالذات نمیتواند بود و محتملست که مراد آن باشد که از عدم بوجود
آوردن مخصوص حق تعالی است و کسیکه احتمال معلول بودن در او رود خالق و آفریننده چیزی نمیتواند بود اذا
لقامت فیه آیة المصنوع و لتحول دلیلا بعد ما کان مدلولا علیه این فقرات دلیل فقرات سابقند یعنی
هر گاه حق تعالی محل حوادث و تغیرات باشد و امتناع از حادث بودن و علت داشتن نداشته باشد هر اینه قائم

خواهد شد در او علامت مصنوع بودن و آفریده بودن و هر اینه وجود او دلیل بر صانع دیگر خواهد گردید
بعد از آنکه او را مدلول علیه میدانستند و سایر ممکنات دلیل وجود او میدانستند یعنی او نیز مثل سایر ممکنات
دلیل واجب الوجود خواهد بود لیس فی محال القول حجة و لا فی المسألة عنه جواب و لا فی معناه له تعظیم و لا فی
ابانته عن الخلق ضیم الا بامتناع الازلی ان یثنی و لما لا ابداء له ان یبدء یعنی نیست در این قول محال یعنی
اثبات حوادث و متغیرات از برای حق تعالی حجتی و نیز در سؤال کردن از این مسئله جوابی چون بدیهیست که باطلست
و نیست در اثبات کردن معنی اینها از برای حق تعالی تعظیمی که اگر اثبات نکنند نقص او باشد و نیست در جدا
کردن او از مخلوقات در کنه صفات و عروض حوادث و متغیرات ضیمی یعنی ظلمی مگر آنکه امتناع میکند ازلی
دو تا بودن و دو قدیم نمی باشد و امتناع میکند چیزی که علت ابتدا ندارد از علت ابتدا داشتن و حاصل این
فقرات آنست که اثبات صفات زایده و متغیره چون بر حق تعالی محالست حجتی بر اثبات آن اقامت نمیتوان کرد
و کسیکه از آن سؤال کند مستحق جواب نیست چون بعضی گمان میکنند که هم چنانچه گوش نداشتن و چشم نداشتن
و دست و پا نداشتن در ما نقص است پس باید که خدا نیز هر چه در ما کمالست و داشته باشد حضرت رد بر ایشان
فرمود که اینها بسبب امکان و عجز ما در ما کمال شده است چون در علم و قدرت محتاجیم باینها و کسیکه جمیع صفات
کمالیه عین ذات مقدس او باشد بودن اینها در او نقص است و نبودن اینها در او کمالست و در آخر بیان
فرمود که نفی مشارکت حق تعالی با مخلوقات کردن ظلمی نیست نه بر خدا و نه بر مخلوقات با آنکه مباین شدن خدا از
مخلوقات خود نه از راه ترفع و تکبر است که ظلمی باشد بلکه سببش آنست که دو قدیم و دو ازلی محالست اگر
حق تعالی صاحب صفات زایده و اجزا و اعضا باشد چند قدیم ثابت میشود و این صفات اگر معلول ذات حق
باشند می باید که چیزی که وجودش ابتدائی نداشته باشد علت داشته باشد و قدیم علت نمیدارد لا اله
الا الله العلی العظیم کذب العادلون بالله و ضلوا ضلالا بعیدا و خسروا خسرانا مبینا و صلی الله علی محمد
و آله الطیبین الطاهرین نیست خدائی و بنده معبودی بجز خدا و بلند کرداری از آن بلند تر است که عقلها بان
تواند رسید صفاتش از آن بزرگتر است که کنه اینها را ادراک توان نمود و دروغ گفتند آنها که غیر خدا را با
عدیل کردانیدند و در خداوندی و در استحقاق عبادت و گمراه شدند گمراهی دور و زیانکار شدند
زیان کاری هویدا و درود فرستد خدا بر محمد و آل طاهرین او و در شرح این خطبه کما بناکاه نیست و با عتبار ضیق مجال
بهمین اکتفا شد و بیان بعضی از دقایق اسرار این خطبه و سایر خطبها که مضامین اینها مساوی این خطبه است در کتاب بحار الانوار ذکر شده

[illegible]

شد تمام از طبع ... [illegible]

هو
مخفی نماناد
[illegible] مؤلف

این
کتاب مستطاب
موسوم بتحفة الرضویة [illegible] مسماها الف
الاف سلام و تحیة در دار الخلافة الباهرة
[illegible] در سال فرخنده فال ۱۲۸۸ سنه هجریه [illegible] منتسخ
و منطبع گردیده بشرح مشروح ذیل است سراج المتهجدین
وسیلة النجاة در مصائب [illegible] در آداب تهجد و قیام لیل
[illegible] خصال صدوق ذخیرة المعاد شرح [illegible] ماه رمضان سفینة النجاة در شرح
اشعار بحر العلوم
امواج البکاء در بیان کربلای سید الشهداء
روحی له الفداء تحفة الحسینیة
که مشتمل وقایع و اسرار شهادات
سید البریة و اصحاب السنیة

علی
مسماها الف
الاف سلام و
تحیة